شب‌های پیشاور

سلطان الواعظین شیرازی

با تحقیق و ویراستاری جدید



و مقدمه استاد حسین انصاریان

مجمع جهانی شیعه شناسی

جلد ۲

بسم الله الرحمن الرحیم

شبهای پیشاور

نویسنده:

سلطان الواعظین شیرازی

ناشر چاپی:

مجمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

شب های پیشاور جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلطان الواعظین، محمد، ۱۲۷۶ - ۱۳۵۰.

Soltanolvaezin,Mohammad

عنوان و نام پدیدآور : شبهای پیشاور/ مولف سلطان الواعظین شیرازی ؛ محقق عبدالرضا درایتی ؛ [به سفارش] مجمع جهانی شیعه شناسی.

مشخصات نشر : قم: دارالتهذیب ، ۱۳۹۵ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ج.۱: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۸۱۵-۰-۱ ؛ ج.۲ ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۸۱۵-۱-۸ : ؛ ج.۳ ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۸۱۵-۲-۵ :

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : Shi'ah -- Controversial literature

موضوع : اهل سنت -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : Sunnites -- Apologetic works

موضوع : شیعه امامیه -- دفاعیه ها

موضوع : Imamite Shia'h -- Apologetic works*

شناسه افزوده : درایتی، عبدالرضا، ۱۳۵۲ -

شناسه افزوده : مجمع جهانی شیعه شناسی

شناسه افزوده : The World Center for Shite Studies

رده بندی کنگره : BP۲۲۸/س۸ش۲ ۱۳۹۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۷۲

شماره کتابشناسی ملی : ۴۴۰۳۵۳۱

ص: ۱

اشاره

فهرست مطالب

ص: ۱۵

مقدمه استاد حسین انصاریان

هو المعین

ایامی که کلاس ششم ابتدایی را می گذراندم، در محل زندگیم خیابان لرزاده که یکی از خیابان های فرعی میدان خراسان تا میدان قیام بود، از برکت وجود علمای منطقه و ائمه جماعات و مردم مؤمن به هر مناسبتی: محرم و صفر، فاطمیه، رجبیه، شعبانیه و ماه مبارک رمضان مجالس مختلف مذهبی تشکیل می شد، که سهم مرحوم آیت الله حاج شیخ علی اکبر برهان در این زمینه از همه بیشتر بود، در آن منطقه در مجالس مذهبی اش از سخنرانان و خطبای به نامی چون خطیب مشهور حاج شیخ محمد تقی فلسفی، حاج سید مهدی قوام، حاج سید اسماعیل شفیعی، حاج سید رضا غروی شاهرودی، حاج میرزا علی حصه ای، حاج محقق خراسانی و سلطان الواعظین شیرازی که از جایگاه ویژه ای در علم و عمل و همچنین میان مردم محل برخوردار بود استفاده می شد، من جذب این سخنرانان و خطباء بخصوص سخنرانی و خطابه های سلطان الواعظین که اکثر بحث و سخنرانی هایش پیرامون ولایت اهل بیت علیهم السّلام به ویژه امیر مؤمنان

صاحب ولایت کلیه قطفیه الهی بود شدم و با او پیوندی عاطفی پیدا کردم، تا زمانی که دست رحمت الهی مرا به حوزه علمیه قم رهسپار کرد.

در ایام تحصیل روزهای پنج شنبه و جمعه برای زیارت پدر و مادرم که از بزرگان و وابستگان به اهل بیت علیهم السّلام گریه کنندگان ناب حضرت امام حسین علیه السّلام بودند به تهران می آمدم و این در زمانی بود که سلطان الواعظین بر اثر بیماری قلبی خانه نشین بود، با سابقه آشنایی ام با سخنرانی هایش و منبرهایش پنجشنبه به اجازه خود او از ساعت نه صبح

تا دوازده ظهر به عیادتش می رفتم و از مباحث شیرین و پر بارش بهره مند می شدم، انس طرفین ما دو نفر به یکدیگر تبدیل به انس و الفتی شد، تا جایی که آن وجود بزرگوار مرا که هنوز در سخنرانی پختگی لازم را نداشتم به جای خود به مجالس یا منبرهای ایام تبلیغش می فرستاد و این کار او در رشد من و باز شدن گویایی ام در سخنرانی های مذهبی اثر فوق العاده گذاشت.

او مردی با صلابت، با کرامت، اصیل و فوق العاده منیع الطبع و اخلاقی بود به پاس داشت و احترام علما پافشاری داشت در تشویق طلاب زبانی شیرین با او بود، افرادی معدود از علما و تجار محل که مرا در انس با او شناخته بودند گاهی پول قابل توجهی در اختیارم می گذاشتند که به آن حضرت تقدیم کنم، تا پایان عمرش یک بار هیچ پولی را نپذیرفت، تکیه و توکلش به خداوند عجیب بود، داستان سفرش به پیشاور و مباحث مستدل ده شبۀ آن شهر را خودش یک بار برایم تعریف کرد، شیرینی بازگو کردن سفرش هنوز در ذائقه ام چون عسل شیرین است، امید داشتم تا پیش از درگذشتش بقیه کتاب های او که بیش از

چهل جلد می شد چاپ شود ولی این امید در دلم ماند و لباس تحقق نپوشید تا لحظات مرگش از عیادتش باز نایستادم، شاهد درگذشتش بودم که با ذکر مداوم همراه بود و نهایتاً روح بلندش به ملکوت پرواز کرد و در جوار حضرت معصومه سلام الله علیها در شهر قم آشیانه آل محمدصلی الله علیه وآله آرام گرفت.

همواره با کتاب با ارزشش (شبهای پیشاور) زنده است. مرحوم انصاری ریاست محترم مجمع جهانی شیعه شناسی آرزوی چاپ این کتاب را در مجمع داشت کتاب چاپ شد ولی حجت الاسلام انصاری به دیار باقی شتافته بود و چاپ آن را ندید، مسلما بهره اش نصیب او هم خواهد بود از مجمع جهانی شیعه شناسی و دست اندرکارانش بسیار تقدیر می کنم که این کتاب با ارزش و گرانبها را به جامعه اسلامی عرضه کردند، برای مؤلفش درخواست رحمت خاص و رضوان از حضرت حق دارم.

۸/۸/۱۳۹۵

حسین انصاریان

ص: ۱۹

مقدمه مدیر مجمع جهانی شیعه شناسی

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

«من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق»

الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین علیهم السّلام

خداوند تبارک و تعالی مومنین را به اطاعت از خود و پیامبر اکرمش صلی الله علیه وآله و اولی الامر سفارش و دستور می دهد که : (یـا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أطیعُوا اللهَ وَ أطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ) ای اهـل ایمـان ! از خـدا اطـاعت کنیـد و از پیـامبرو صاحبـان امر خودتان اطاعت کنیـد. (سوره النساء آیه ۵۹) بعـد از نزول این آیه شـریفه از رسول اکرم صـلی الله علیه وآله سؤال شد، مراد از اولی الامر چه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند: «هم خلفائی و ائمه المسلمین» حال این که خلفاء و ائمه

المسـلمین بعـد از پیامبرصـلی الله علیه وآله چه کسانی بایـد باشـند مورد اختلاف بین مسـلمین شـد تا جایی که مبحث امامت و خلافـت بعـد از رحلت رسول اکرم صـلی الله علیه وآله و بحث اینکه امامت یک امر الهی و انتصابی است یا انتخابی محققان و پژوهشگران را به خود مشغول کرده.

و در طول تاریـخ قلم پژوهشـگران را و هر صاحب قلمی در حـد توان خویش در این زمینه به بررسـی مسأله امامت و جانشـینی بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله پرداخته و

ص: ۲۱

همچنیین مناظره هایی و مباحثاتی در جانشینی وخلافت بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله بین علمای مسلمانان صورت گرفته از جمله این کتاب حاضراست که بین یکی از علمای شیعه مرحوم سلطان الواعظین شیرازی و علمای اهل سنت کشمیر صورت گرفته که در آن به آیات قرآن کریم و احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که در کتب معروف اهل تسنن ذکر شده، استدلال شده است.

به امید اینکه این کتاب مورد تحقیق وتوجه عموم مردم قرار گیرد و نشان دهنده راه و دست گیرنده و هدایت کننده باشد.

در پایان ازهمکاران مجمع که در انجام این کار تقبل زحمت فرمودند کمال تشکر می کنیم و خداوند را سپاس گذاریم که معارف دینی را همواره از رهگذر همت مؤلفان حقیقت جو یاری رسانده است.

کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الاسلام اجرا، ادام الله ظله و دامت افاضاته.

و السلام علیکم و علی جمیع اخواننا المؤمنین

دکتر آیت پیمان

مدیر مجمع جهانی شیعه شناسی

ص: ۲۲

مقدمه

با وجود مقدمه مفصلی که مؤلف بر کتابش نوشته است، بنا نداشتم مقدمه ای بنویسم، لکن نکته مهمی که در سرتاسر این کتاب به آن پرداخته نشده، مرا بر این داشت تا درباره ی آن موضوع نکاتی را به اختصار یادآور شوم.

در میان مذاهب اسلامی تنها مذهب برخاسته از قرآن و سنت راستین رسول اکرم صلی الله علیه وآله، مذهب شیعه است. تشیع در هیچ زمان و در هیچ وضعیتی با ظلم و استبداد سازش ننموده و تسلیم حکومت ها و حاکمان جور نشده است. از این رو همواره مورد تهاجم دشمنان بوده و حکومت های استبدادی از هرگونه تلاش برای ضربه زدن بر این مذهب کوتاهی نکردند.

شیعه با تمسک به کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام که در وصیتش به حسنین علیه السّلام فرمود: «کونا للظالم خصما وللمظلوم عونا»؛(1) «دشمن ظالمان و یاور مظلومان باشید» همواره با همه مظاهر استبداد در ستیز بوده و حمایت از مظلومان را شعار خویش قرار داده است.

در مکتب خلفاء نه تنها اثری از مبارزه با ظلم پیشگان و حکومت های مستبد به چشم نمی خورد، بلکه تمام تلاش خود را در توجیه استبداد حکومت های جور به کار برده و با احادیثی که به رسول اکرم صلی الله علیه وآله نسبت داده اند، به پیروان خود القا می کنند که وظیفه ملت فرمان برداری از حاکمان جامعه است؛ اگرچه آنان دامن به

۱- نهج البلاغه، ص۹۷۷، نامه ی ۴۷ (من وصیته له للحسن والحسین علیهماالسّلام لما ضربه ابن ملجم).

ظلم و ستم آلوده باشد؛ زیرا آنان مسئول کارهای خویش و ملت نیز مسئول کارهای خود است.(۱)

بـا توجه به آنچه بیان شـد، همواره حکومت ها، با تمام توان و امکانات خود درحال مبارزه با مـذهب شـیعه بوده و از گسترش فرهنگ ظلم ستیز آن جلوگیری کرده اند. یکی از روش هایی که از آن اسـتفاده کرده اند، محکوم و مقصّر جلوه دادن مذهب تشیع است.

شیعه را طـوری معرفی کردنـد که چـون بـا اکـثریت مسـلمانان تطـابق نـدارد راه صـواب را نمی پیمایـد؛ در نـتیجه همیشه بـاید پاسـخگوی اعتقادات و اعمال خود باشـد. این مسـئله به طور طبیعی فرصت پرسـش گری و انتقاد به اعتقادات و عملکرد عموم اهل تسـنن را از شـیعیان سـلب کرده است. گرچه ما نمی گوییم شیعیان باید همیشه آغازگر و مهاجم باشند؛ اما دفاع همیشگی به نفع این مذهب نخواهد بود.

از بعد از پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله تاکنون همواره شـیعیان متهم شناخته شده و علاوه بر تهمت ها و دروغ هائی که به این مـذهب نسـبت می دهند، با طرح انبوهی از سؤالات و شـبهات و جوّسازی منفی، این مذهب را در نظر سایر مسـلمانان، مذهبی باطل و بیگانه با اسلام معرفی کرده اند.

چهـار مـذهب تسـنن بـا وجود اینکه دلیلی از قرآن و حـدیث صـحیح، بر پیروی از آنها ندارنـد و با وجود همه اختلافاتی که با یکدیگر دارند، جزء مذاهب رسمی اسلامی شناخته شده اند؛ اما مذهب شیعه که با تمسک به آیات قرآن و احادیث

۱- صحیح مسلم، ۳/۱۴۷۴، کتاب الاماره، باب فی طاعه الامر وان منعوا الحقوق.

صحیح نبوی، همان مذهبی است که تمام مسلمانان باید از آن پیروی کنند، مذهب رسمی اسلامی قلمداد نمی شود.

اگر تنها دروغ ها و تهمت هایی که به شیعه نسبت داده اند آشکار شود، اثبات حقّانیت این مذهب نیاز به هیچ گونه دلیلی ندارد.

اگر تاکنون نیمی از آنچه اهل تسنن به عنوان سؤال و شبهات بر ضد شیعه مطرح کرده اند، بر عملکرد و اعتقادات اهل تسنن مطرح می شد، نتیجه غیر از آن بود که امروز شاهدیم.

اگر در مجامع علمی و جلسات و مناظرات و مباحثی که بین شیعه و سنی صورت می گرفت درمقابل هر شبهه ای که بر مذهب تشیع وارد می شد یک سؤال و شبهه هم بر مذهب تسنن مطرح می شد، وضع شیعه امروز این گونه نبود.

برادران اهل تسنن! قبل از آنکه برای اعمال و اعتقادات شیعیان دنبال دلیل قرآنی و روائی بگردید، کمی به اعتقادات و اعمال خود فکر کنید؛ چه میزان از اعتقادات و اعمال شما با آیات قرآن یا احادیث صحیح نبوی تأیید شده است؟ شما که در هر بحثی مدّعی هستید شیعیان باید از قرآن دلیل بیاورند، آیا خود می توانید بر اعتقادات و اعمالتان از آیات قرآن دلیل بیاورید؟ چرا در مناظرات و مباحثات علمی به جای آنکه به کتب و احادیث مورد قبول طرفین استدلال کنید، به کتب روایی خود تمسک جسته و دلیل بر حقّانیت خود را هر آنچه خود نقل کرده اید، می دانید؟ چه میزان از اعتقادات و اعمال شما با احادیث مورد قبول شیعه و سنی قابل اثبات است؟

برادران اهل تسنن! خوب است بدانید که بسیاری از اعتقادات و اعمال شیعیان را می توان از منابع اهل تسنن اثبات کرد. به همین دلیل مقتضی است هر عاقل

منصف، وجدان خود را حاکم نموده و ببینـد مـذهبی که اکثر اعتقادات و اعمالش از مدارک مخالفین قابل اثبات است، آیا به حق نیست؟ از این رو شایسته است در این مقدمه ی کوتاه، به طرح چند سؤال پرداخته شود، تا روشـنفکران منصف اهل تسنّن بـا دقت در این سؤالات به دنبـال جوابی منطقی بگردنـد، تـا شایـد به این وسیله فطرت های پاک - که زیر خاکستر تعصّب و جهل پنهان گردیده - حقیقت را دریافته از آن پیروی کنند.

از برادران اهـل تسنّن تقاضـا دارم این سؤالات را با دقت و خالی از هرگونه تعصّب و عناد، بررسـی کننـد و علمای خود را نیز مورد سؤال قرار دهنـد تا به امیـد خداونـد، چهره ی زیبای حقیقت از زیر نقاب جهل و تعصب خارج شده و بر همه حق جویان جلوه گری کند.

ص: ۲۶

جلسه ششم

اشاره

موضوعات کلی مورد بحث:

- آیات نازله در شأن امیر المؤمنین
- علی علیه السّلام اولین مسلمان و نماز گزار
- علی علیه السّلام افضل از جمیع صحابه
- لیله الحجره
- ابابکر خود را از خلافت عزل کرد
- اگر علی علیه السّلام نبود عمر هلاک می شد
- از ابابکر و عمر شجاعتی دیده نشد
- شکست ابوبکر و عمر در خیبر
- فرار صحابه از جنگ
- پیروزی امیر المؤمنین علیه السّلام در خیبر
- مطاعن عمر ● مطاعن بنی امیه
- مهربانی امیر المؤمنین علیه السّلام
- نزول آیه ولایت در شأن امیر المؤمنین
- شک عمر در نبوت پیامبر اسلام

جلسه ششم (لیله چهار شنبه ۲۸ رجب ۱۳۴۵ ه‍-)

«قبل از غروب جناب غلام امامین که از تجّار محترم اهل تسنن و مرد شریف و متینی هستند و از شب اول حاضر مجلس بودند تشریف آوردند، خیلی متواضع و خون گرم شرح مبسوطی بیان نمودند که خلاصه اش این بود که زود آمدم و مزاحم شدم که خاطر شما را مسبوق نمایم که عده ای از ما را کاملاً مجذوب بیانات مستدل خود نموده اید و دلها کاملاً نرم گردیده، حرفهای نشنیدنی شنیده شد. دیگران روی اصل تقیه خود داری از گفتن می نمودند. ما هم به کلی از همه جا بی خبر، ولی شما بحمد الله با شجاعت و شهامت پرده ها را بالا زدید و در لفافه ادب، ما را به حقایق آشنا نمودید. شب گذشته که از اینجا رفتیم مدتی در راه آقایان علماء موردحملات ما واقع شدند و سخنان خارج از نزاکت هم ردّ و بدل شد. ما به زحمتی میانه را گرفتیم.

دو دستگی عجیبی بین خودمان به میان آمده، امشب آقایان از دست ما خیلی عصبانی هستند. موقع نماز که شد نماز مغرب و عشاء را به ما اقتداء نمودند و مانند ما ادای فریضه نمودند. کم کم آقایان تشریف آوردند. پس از تعارفات معموله و صرف چای و ابراز علاقه زیاده از حد، از طرف جناب نواب عبد القیوم خان صحبت شد.»

نواب: قبله صاحب! میل داریم فرموده های خویش را خاتمه دهید که مطلب

ناقص نماند، چون همه انتظار خاتمه امر و معنای حقیقی آیه را داریم.

داعی: چنان که آقایان میل داشته باشند (اشاره به آقایان علماء) و اجازه بدهند.

شب گذشته دلایل ادبی را بر ردّ قول قائلین به اینکه این آیه شریفه را در طریقه خلافت خلفای راشدین ذکر نموده اند بیان نمودیم. اینک می خواهیم از راه دیگر، مطالب را مورد بحث قرار دهیم تا کشف حُجُب گردیده، حقیقت آشکار شود.

جناب شیخ عبدالسلام (سلّمه الله تعالی) شب گذشته فرمودند: صفات چهارگانه در این آیه می رساند که آیه درباره خلفای اربعه و ترتیب خلافت وارد شده.

اولاً از طرف مفسرین بزرگ فریقین در شأن نزول این آیه شریفه چنین بیانی نشده.

ثانیاً خود بهتر می دانید که هر صفتی وقتی به تمام معنی با موصوف مطابقت نماید مورد عنایت است و اگر صفتی با موصوف مطابقت ننماید مصداق حقیقت واقع نخواهد شد.

اگر بدون حب و بغض و به دیده انصاف بنگریم و تحقیق نماییم، می بینیم که واجد صفات مندرجه در آیه مبارکه در تمام امت، فقط مولانا امیر المؤمنین صلوات الله علیه بوده و ابداً این صفات با موصوف علیهم که جناب شیخ بیان نمودند، مطابقت نمی نمایند.

حافظ: این همه آیات قرآنی را در باره علیّ کرّم الله وجهه نقل نمودید، مُکفی نبوده که این آیه را هم می خواهید به زورِ سحر بیان درباره علیّ جاری نمایید؟ بفرمایید ببینیم چگونه با خلافت خلفای راشدین مطابقت نمی کند.

ص: ۳۰

سیصد آیه در شأن علیّ علیه السّلام

داعی: اینکه فرمودید آیات قرآنی را ما در شأن مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام وارد نمودیم، خَلط مبحث عجیبی نمودید. مگر چشم بندی هم می شود. در تمام تفاسیر بزرگ و کتب معتبرخودتان آیات کثیره ای از قرآن مجید را که در شأن مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام نازل شده نقل نموده اند، نه اختصاص به ما داشته باشد.

آیا حافظ ابو نعیم اصفهانی ما نزل من القرآن فی علیّ و حافظ ابو بکر شیرازی نزول القرآن فی علیّ را که استقلالاً نوشته اند شیعه بوده اند؟ آیا سایر مفسرین بزرگ مانند امام ثعلبی و جلال الدین سیوطی و طبری و امام فخر رازی و اکابر معلمایی مانند ابن کثیر و حتی ابن حجر متعصب در صواعق آیات قرآنیه ای که در شأن آن حضرت نازل گردیده ضبط نموده اند، شیعه بودند؟ بعضی از علماء مانند طبرانی و محمد بن یوسف گنجی شافعی در اول باب ۶۲ مسنداً از ابن عباس و محدّث شام در تاریخ کبیر خود و دیگران که تا سیصد آیه از قرآن را در باره آن حضرت ثبت نموده اند شیعه بوده اند، یا از اکابر علماء و پیشوایان شما بوده اند.

خوب است آقایان با تأمل و تفکر بیان نمایید تا موجب ندامت و پشیمانی نگردد.(۱)

۱- آیاتی که در شأن امیر المؤمنین علیه السّلام نازل شده است به سه دسته تقسیم می شود: اول: آیاتی که منحصراً در شأن حضرت نازل شده است. دوم آیاتی که در شأن خمسه طیبه و اهل بیت پیامبر نازل شده که بی گمان حضرت علی علیه السّلام را هم در بر می گیرد. سوم: آیاتی که در شأن حضرت علیّ علیه السّلام و عده ای دیگر مشترکاً نازل شده است. ما بعضی از آیاتی را که منحصراً در شأن حضرت یا اهل بیت نازل شده است آورده ایم؛ چه اینکه در مقام گرد آوری تمام آیات نازله در شأن حضرت نیستم. همچنین متن روایاتی را که ذیل آیات نقل کرده ایم بیشتر از شواهد التنزیل حسکانی است و چه بسا همان حدیث در برخی منابع دیگر با اختلاف الفاظ نقل شده را در بر دارد. فضائل علی علیه السّلام فی القرآن عن ابن عباس قال: سمعته یقول: لیس فی القرآن {یا ایها الذین آمنوا} الا و علی رأسها و امیرها و شریفها، و لقد عاتب الله اصحاب محمدصلی الله علیه وآله فی القرآن و ما ذکر علیّاً الا بخیر. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۶۵، ح۷۱، فصل ۶. و ما نزل من القرآن فی علیّ، ابو نعیم اصفهانی (با استفاده از النور المشتعل، ص۲۹، ح۴، فی بیان انه لم یشرف الله عباده المخلصین بخطاب {یا ایها الذین آمنوا} الّا و علیّ بن ابی طالب...) کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۱۴۰، باب ۳۱. نظم الدرر السمطین، زرندی ص۸۹، سمط۱، قسم۲، ذکر ما نزل فی علی فی القرآن. مناقب خوارزمی، ص۲۷۹-۲۸۰، ح۲۷۲، فصل ۱۷. کنز العمال، متقی هندی، ۱۳/۱۰۸، ح۳۶۳۵۳، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، فضائل علی. صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص۱۲۷، باب ۹، فصل ۳. ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص۸۹، قسم ۱، باب فضائل علی، ذکر ما نزل فیه من الآیه. مناقب ابن مردویه، ص۲۱۹-۲۲۰ ح۳۰۳۳۰۹، ما نزل من القرآن فی علی، قوله تعالی {یا ایها الذین آمنوا} تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۶۲-۳۶۳، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب. *** و اخرج ابن عساکر عن ابن عباس قال: ما نزل فی احد مِنْ کِتاب الله تعالی ما نزل فِی علی شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۵۲، ح۴۹، فصل۵. صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص۱۲۷، باب ۹، فصل ۳. ما نزل من

القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی (با استفاده از النور المشتعل، ص۳۲، ح۱، ذکر انه تعالی لم ینزل فی حقّ احد من المؤمنین من الآیات المدح...) مناقب ابن مردویه، ص۲۱۷، ح۲۹۹، ما نزل من القرآن فی علی. نور الابصار، شبلنجی، ص۱۶۴، باب ۱فصل فی ذکر مناقب سیّدنا علی. *** و اخرج عن ابن عباس ایضاً قال: نَزَلَ فِی علی ثلاث مِأَة آیهٍ. صواعق المحرقه ابن حجر مکی، ص۱۲۷، باب ۹، فصل ۳. مناقب ابن مردویه، ص۲۱۷، ح ۳۰۰۰، ما نزل من القرآن فی علی. نور الابصار، شبلنجی، ص۱۶۴، باب ۱، فصل فی ذکر مناقب سیدنا علی. ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذکر انه تعالی لم ینزل فی حق احد من المؤمنین من آیات المدح... (با استفاده از النور المشتعل، ص۳۵، ح۸.) کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۲۳۱، باب۶۲. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۶۴، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۶/۲۲۱، رقم ۳۲۷۵، شرح حال اسماعیل بن محمد بن المدائنی. سیره الحلبیه، برهان الدین حلبی، ۲/۲۰۷، غزوه بنی سلیم. *** عن مُجاهد قال: نُزِّلَتْ فِی علیٍّ سبعُونَ آیهٍ لم یُشرِکْهُ فِیها اَحَدٌ. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۵۲، ح ۵۰، فصل ۵. ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذکر انّه تعالی لم ینزل فی حق احدٍ من المؤمنین...(با استفاده از النور المشتعل، ص۳۳، ح۴.) ابن مردویه بخش اول حدیث را نقل کرده است. *** عن اصبغ بن نباته قال: قال علی علیه السّلام: نزل القرآن ارباعاً، فربع فینا و ربع فی عدونا و ربع فی سنن و امثال و ربع فی فرائض و احکام، فلنا کرائم القرآن. شواهد التنزیل، حکم حسکانی، ۱/۵۹، ح ۶۰، فصل ۵. ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذکر انه تعالی لم ینزل فی حق احدٍ من المؤمنین... (با استفاده از النور المشتعل، ص۳۶، ح۹) مناقب ابن مردویه، ص۲۱۸، ح۳۰۲، ما نزل من القرآن فی علی. *** ۱-{اِهْدِنا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیم} حمد/۵ عن ابن بُریده فی قوله تعالی {اِهْدِنا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیم} قال: صراط محمد و آله. عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله لعلیّ بن ابی طالب علیه السّلام: انت الطریق الواضح و انت الصراط المستقیم و انت یعسوب الدین. الکشف و البیان، ثعلبی، ۱/۱۲۰، ذیل همین آیه. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۷۴-۸۵، ح۸۶-۱۰۵، ذیل همین آیه. ینابیع الموده، قندوزی، ۳/۴۰۲، ح ۴، باب ۹۵. فرائد السمطین، حموینی، ۲/۲۵۴، ح ۵۲۳، سمط ۲، باب ۴۸. *** ۲-{و اُولئِکَ هُم الْمُفلِحُون} حدّثنا عیسی بن عبد الله بن عبید الله بن عمر بن علیّ بن ابی طالب علیه السّلام [قال اخبرنا] ابی، عن ابیه عن جده: عن علی قال: [قال] لی سلمان: فلما [أ]طلعت علی رسول الله صلی الله علیه وآله و انا معه الا ضرب بین کتفی فقال: یا سلمان هذا و حزبه [هم] المفلحون. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۸۸-۹۱، ۱۰۷-۱۱۰، ذیل همین آیه. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۳۲، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب. *** ۳-{اَقِیمُوا الصّلوهَ و آتُوا الزّکوهَ و ارکَعُوا مَع الرّاکِعینَ} عن ابی صالح عن ابن عباس فی قوله: «ارکعوا» قال: مما نزل فی القرآن خاصّه فی رسول الله و علیّ بن ابی طالب و اهل بیته من سوره البقره {وَارکَعُوا مَع الرّاکِعِینَ} انها نُزِلَتْ فِی رَسُول الله صلی الله علیه وآله وَ علیّ بن ابی طالب وَ هُما اَوَّلُ مَنْ صَلّی و رَکَع. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۱۱-۱۱۳، ح۱۲۴-۱۲۵، ذیل همین آیه. ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص۴۰، ح۱). مناقب خوارزمی، ص۲۸۰ ح ۲۷۴، اواخر فصل ۱۷. مناقب ابن مردویه، ص۲۲۲، ما نزل من القرآن فی علی، سوره البقره. *** ۴-{وَ مِن النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابتِغاءَ مَرضاتِ الله وَ الله رَؤُف بِالعبادِ} شأن نزول این آیه و مدارک مربوط به آن در همین مجلس خواهد آمد. ۵-{اَلّذِینَ یُنْفِقُونَ اَموالَهُمْ بِاللَّیلِ وَ النَّهارِ سِرّاً وَ عَلانِیَهً... وَ لا هُمْ یَحزَنُونَ} بقره/ ۲۷۴ عن ابی صالح عن ابن عباس فی قوله عزّ و جلّ: {اَلّذِینَ یُنفِقُونَ اَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ سِرّاً و عَلانِیَهً} قال: نزلت فی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام لم یکن عنده غیر اربعه دراهم فتصدق بدرهم لیلاً و بدرهم نهارا و بدرهم سرّا و بدرهم علانیه فقال له رسول الله: ما حملک علی هذه؟ قال: حملنی علیها رجاء ان استوجب علی الله الذی وعدنی. فقال: رسول الله: الا ان ذلک لک، فانزل الله الآیه فی ذلک. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۱۴۰-۱۵۰، ح۱۵۵-۱۶۳، ذیل همین آیه.

تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۷/۸۳، ذیل همین آیه، المسئله الثانیه. کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۲۳۲، باب ۶۲. ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص۴۳-۴۴، ح۲). فرائد السمطین، حموینی، ۱/۳۵۶، ۲۸۲، سمط ۱، باب ۶۶. اسد الغابه، ابن اثیر، ۴/۲۵، شرح حال علیّ بن ابی طالب. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۵۸، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب. مناقب خوارزمی، ص۲۸۱، ح ۲۷۵، فصل ۱۷. معجم الکبیر، طبرانی، ۱۱/۸۰، احادیث مجاهد عن ابن عباس. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ۱/۲۸۱، ذیل همین آیه. مناقب ابن مغازلی، ص۲۸۰، ح ۳۲۵، قوله تعالی: {الَّذِینَ یُنفِقُونَ اَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ}. در المنثور، سیوطی، ۱/۶۴۲، ذیل همین آیه. مناقب ابن مردویه، ص۲۲۴، ح ۳۱۶-۳۱۹، ما نزل من القرآن فی علی، سوره البقره. *** ۶-{فَمَنْ حاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعدِ ما جائَکَ مِن الْعِلمِ فَقُلْ تَعالَوا نَدعُ اَبنائَنا وَ اَبنائَکُم وَ نِسائَنا وَ نِسائَکُم وَ اَنْفُسَنا وَ اَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَعْنَهَ الله عَلَی الْکاذِبِینَ} آل عمران/ ۶۱. *** ۷-{وَ اعْتَصِمُوا بِحَبلِ اللهِ جَمیعاً} حدثنا ابو حفص الصائغ عن جعفر بن محمد فی قوله تعالی {وَ اعْتَصِمُوا بِحَبلِ اللهِ} قال: نحن: حبل الله. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۱۶۸-۱۷۰، ح۱۷۷-۱۸۱، ذیل همین آیه. الکشف و البیان، ثعلبی، ۳/۱۶۳، ذیل همین آیه. صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص۱۵۱، باب ۱۱، فصل ۱ الآیه الخامسه. نور الابصار، شبلنجی، ص۲۲۶، باب ۲. رشفه الصادی، علوی حضرمی، ص۵۶، باب ۱، آیه ۶. *** ۸-{اَطِیعُوا اللهَ وَ اَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الامرِ مِنکُم} نساء/۵۹ این آیه در مجلس دهم بررسی خواهد شد. ۹-{اَلْیَومَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُم نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمْ الْاِسلامَ دِیناً} شأن نزول این ایه و مدارک مربوط به آن در مجلس هشتم خواهد بود. ۱۰-{اِنَّما وَلِیُّکُمُ الله وَ رَسُولُه وَ الَّذِینَ آمَنُوا یُقِیمُونَ الصَّلوهَ وَ یُؤتُونَ الزَّکوهَ وَ هُمْ راکِعُونَ} مائده/۵۵ شأن نزول این آیه و مدارک مربوط به آن در همین مجلس خواهد آمد. *** ۱۱-{یا اَیُّها الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلیکَ مِنْ رَبِّکَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ الله یَعْصِمُکَ مِن النّاسِ} شأن نزول این آیه و مدارک مربوط به آن در مجلس هشتم خواهد آمد. ۱۲-{هُوَ الَّذِی اَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤمِنِینَ} عن ابی صالح عن ابی هریره قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله رأیت لیله اسری بی الی السماء علی العرش مکتوباً: لا اله الا انا وحدی لا شریک لی و محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی و فلذلک قوله: {هُوَ الَّذِی اَیَّدَکَ} شواهد التنزیل، حاکم حسکانی ۱/۲۹۲-۳۰۰، ح۲۹۹-۳۰۴، ذیل همین آیه. ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص۸۹ح۱۷) تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۳۶، رقم۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب. کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۲۳۴، باب ۶۲. در المنثور، سیوطی، ۳/۳۶۱، ذیل همین آیه. ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص۶۹، قسم ۱. باب فضائل علی، ذکر تأیید الله عزوجل نبیه بعلی علیه السّلام. الریاض النضره، محب الدین طبری، ۳/۱۳۱، باب ۴، فصل ۶، ذکر اختصاصه بتأیید الله نبیه به. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱۱/۱۷۳، رقم ۵۸۷۶، شرح حال عیسی بن محمد ابو موسی. کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/ ۶۲۴، ح ۳۳۰۴۰-۳۳۰۴۲، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۳، فضائل علی علیه السّلام فرائد السمطین، حموینی، ۱/۲۳۵-۲۳۷، ح ۱۸۳-۱۸۵، سمط ۱، باب ۴۶. *** ۱۳-{یا اَیُّها النَّبِی حَسْبُکَ الله وَ مَن اتَّبَعَکَ مِن الْمُؤمِنِینَ} انفال/ ۶۴ عن جعفر بن محمد عن ابیه [فی قوله تعالی]: {یا اَیُّها النَّبِی حَسْبُکَ الله وَ مَن اتَّبَعَکَ مِن الْمُؤمِنِینَ} قال: نزلت فی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۳۰۱، ح۳۰۶، ذیل همین آیه ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص۱۰۶-۱۰۷، ح۲۶-۲۸). *** ۱۴-{و اَذانٌ مِن الله وَ رَسُولِه الی النّاسِ یَومَ الْحَجِّ الْاَکْبَرِ اَنَّ الله بَرِیءٌ مِن الْمُشرِکِینَ وَ رَسُولُه} عن حکیم بن جبیر عن علی بن الحسین قال: اِنَّ لِعَلی اسماءً فِی کِتابِ الله لا یَعْلَمُهُ النّاسُ. قلت: و ما هو؟ قال: {و اَذانٌ مِن الله وَ رَسُولِه} علی والله هُو الأذانُ یومَ الحجِّ الاکبر. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۳۰۳، ح ۳۰۷، ذیل همین آیه. *** ۱۵-{یا اَیُّها الَّذِینَ آمنُوا اتَّقُوا الله وَ کُونُوا مَع الصّادِقِینَ} توبه/ ۱۱۹ احادیث ذیل این آیه و منابع مربوط به آن

در مجلس هشتم بررسی خواهد شد. *** { قُلْ بِفَضْلِ اللهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمّا یَجْمَعُونَ } یونس/۵۸ عن ابی صالح، عن ابن عباس فی قوله تعالی {قُلْ بِفَضْلِ اللهِ وَ بِرَحْمَتِهِ} قال: بفضل الله: النبی برحمته: علی. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۳۵۲، ح ۳۶۵، ذیل همین آیه. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۵/۱۵، رقم ۲۳۶۵، شرح حال احمد بن محمد ابوالعباس بن عقده. کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۲۳۷، باب۶۲. *** ۱۶-{یُؤتِ کُلَّ ذِی فَضلٍ فَضْلَهُ} هود/۳ عن جعفر بن محمد فی قوله تعالی: {یُؤتِ کُلَّ ذِی فَضلٍ فَضْلَهُ} قال: قال الباقر علیه السّلام هو علیّ بن ابی طالب علیه السّلام. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۳۵۵، ح۳۶۷، ذیل همین حدیث. ۱۷-{أ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِن رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنهُ} هود/ ۱۷ عن ابان بن تغلب عن المنهال بن عمرو، عن عباد بن عبد الله عن علی علیه السّلام فی قوله تعالی: {أ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِن رَبِّهِ } قال: هو رسول الله صلی الله علیه وآله و {یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنهُ} قال: و انا الشاهد منه. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۳۵۹-۳۶۹، ح ۳۷۲-۳۸۷، ذیل همین آیه. مناقب ابن مغازلی، ص۲۷۰، ح ۳۱۸، قوله تعالی: {أ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِن رَبِّهِ... } ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی ذیل همین آیه. (با استفاده از النور المشتعل، ص۱۰۶-۱۰۷، ح۲۶-۲۷). مناقب ابن مردویه، ص۲۶۱-۲۶۳، ح۳۹۶-۴۰۰، ما نزل من القرآن فی علی، سوره الهود. الدر المنثور، سیوطی، ۳/۵۸۶، ذیل همین آیه. الکشف و البیان، ثعلبی، ۵/۱۶۲، ذیل همین آیه. فرائد السمطین، حموینی، ۱/۳۳۸، ح ۲۶۰، سمط ۱، باب ۶۳. روح المعانی، آلوسی، ۶/۲۲۹، ذیل همین آیه. جامع البیان، طبری، ۷/۲۲، ح۱۳۹۴۶، ذیل همین آیه. کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۲۶۵، باب۶۲. *** ۱۸-{ قُلْ هذِهِ سَبیلی أَدْعُوا إِلَی الله عَلی بَصیرَهٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنی} یوسف/۱۰۸ عن نجم، عن ابی جعفر قال: سألته عن قول الله تعالی: { قُلْ هذِهِ سَبیلی أَدْعُوا إِلَی الله عَلی بَصیرَهٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنی } قال: >من اتبعنی< علیّ بن ابی طالب. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۳۲۷-۳۷۴، ح ۳۹۰-۳۹۴، ذیل همین آیه. مناقب ابن مردویه، ص۲۶۴، ح۴۰۱-۴۰۲، ما نزل من القرآن فی علی، سوره یوسف ۱۹-{إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ} رعد/۷ عن سعید بن جُبیر عن ابن عباس قال: لاما نزلت {إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ} قال رسول الله صلی الله علیه وآله: انا المنذر و علی الهادی من بعدی و ضرب بیده الی صدر علی فقال: «انت الهادی بعدی یا علیٍّ، بک یهتدی المهتدون.» شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۳۸۱-۳۹۵، ح ۳۹۸-۴۱۶، ذیل همین آیه. حسکانی این حدیث را به طرق و الفاظ گوناگون نقل کرده است. جامع البیان، طبری، ۸/۱۴۲، ح ۱۵۳۱۳، ذیل همین آیه. فرائد السمطین، حموینی، ۱/۱۴۸ح۱۱۲، سمط ۱، باب ۳۰. الدر المنثور، سیوطی، ۴/۸۷، ذیل همین آیه. روح البیان، آلوسی، ۴/۳۴۶، ذیل همین آیه. تفسیر کبیر، فخر رازی، ۱۹/۱۴ ذیل همین آیه. مناقب ابن مردویه، ص۲۶۵-۲۶۶، ح۴۰۵-۴۰۹، ما نزل من القرآن فی علی، سوره الرعد. ۲۰-{قُلْ کَفی بِالله شَهیدًا بَیْنی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ} رعد/ ۴۳ حدثنا مندل بن علی عن اسماعیل بن سلیمان عن ابی عمر زاذان عن ابی الحنفیه فی قوله تعالی: {مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ} قال: هو علیّ بن ابی طالب. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۴۰۰-۴۰۵ ح۴۲۲-۴۲۷، ذیل همین آیه. حسکانی این حدیث را به اسناد و طرق گوناگون نقل کرده است. مناقب ابن مردویه، ص۲۶۸، ح۴۱۵-۴۱۶، ما نزل من القرآن فی علی سوره الرعد. مناقب ابن مغازلی، ص۳۱۳، -۳۱۴، ح ۳۵۸، باب قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله. الجامع لاحکام القرآن القرطبی، ۹/۳۳۶، ذیل همین آیه. الکشف و البیان، ثعلبی، ۵/۳۰۳، ذیل همین آیه. ۲۱-{فَوَ رَبِّکَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعینَ} حجر/۹۲ عن سفیان عن السدی فی قوله تعالی {فَوَ رَبِّکَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعینَ} قال: عن ولایه علی، ثم قال: {عَمّا کانُوا یَعْمَلُونَ} فیما امرهم به و ما نهاهم عنه و عن اعمالهم فی الدنیا. عن سفیان عن السّدی عن الحارث قال: سألت علیا من هذه الآیه {فَوَ رَبِّکَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعینَ} قال: معن ولایه علی. ثم قال: {عَمّا کانُوا یَعملونَ} فیما امرهم به و نهاهم عنه، و عن اعمالهم فی الدنیا، ثم قال: {فَاصدَعْ بِما تُؤمَرُ} قال السدی: قال ابو صالح قال ابن عباس: امره الله ان یظهر القرآن و ان یظهر اهل بیته کما اظهر القرآن. *** ۲۲-{و ما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم

فسألو ا اهل اللذكر ان كنتم لا تعلمون} عن السدى عن الحارث فى قوله تعالى {فوربك لنسألنهم اجمعين} فقال: و الله انا لنحن اهل الذكر، نحن اهل العلم و نحن اهل العلم و نحن معدن التأويل و لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: انا مدينه العلم و على بابها، فمن اراد العلم فليأته من بابه. شواهد التنزيل، حاكم حسكانى، ۱/۴۲۳، ح ۴۵۹-۴۶۶، ذيل همين آيه الكشف و البيان ثعلبى، ۶/۲۷۰، ذيل همين آيه. جامع البيان، طبرى، ۱۰/۸، ح ۱۸۴۷۲، ذيل همين آيه. الجامع لاحكام القرآن، قرطبى، ۱۱/۲۷۲، ذيل همين آيه. *** ۲۳-{و آتِ ذا القُربى حَقَّهُ وَ المِسكِينَ وَ ابنِ السَّبِيلَ و لا تُبَذِّرْ تَبْذِيراً} عن عطيه العوفى عن ابى سعيد الخدرى قال: لما نزلت على رسول الله {و آتِ ذا القربى حقَّه} دعا فاطمه فاعطاها فدكا و العوالى و قال: هذا قسم قسمه الله لك و لعقبك. شواهد التنزيل، حاكم حسكانى، ۱/۴۴۱، ح ۴۷۲، ذيل همين آيه. مقتل الحسين، خوارزمى، ص۱۱۳، ح۵۲، فصل ۵، فضائل فاطمه الزهراء الكشف و البيان، ثعلبى، ۶/۹۵، ذيل همين آيه. ثعلبى اين حديث را نقل كرده است: روى السدى عن الديلمى، قال: قال على بن حسين لرجل من اهل الشام: أقرأت القرآن؟ قال: نعم، قال افما قرأت فى بنى اسرائيل {و آت ذى القربى حقه} قال: انكم القرابه الذين امر الله ان يؤتى حقه؟ قال: نعم. جامع البيان، طبرى، ۹/۹۲؛ ح۱۶۷۸۹، ذيل همين آيه. در المنثور، سيوطى، ۴/۳۱۸، ذيل همين آيه. *** ۲۴-{إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتَ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحمنُ وُدّاً} مريم/۹۶ عن ابى اسحاق السبيعى، عن البراء بن عازب قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلىّ بن ابى طالب عليه السّلام: يا علىُّ! قل: اللهم اجعل لى عندك عهدا و اجعل لى فى صدور المؤمنين مودَّه، فانزل الله: {إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتَ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحمنُ وُدّاً} قال: نزلت فى على. شواهد التنزيل، حاكم حسكانى، ۱/۴۶۴، ح ۴۹۰، ذيل همين آيه ما نزل من القرآن فى علىّ، ابو نعيم اصفهان، ذيل همين آيه، (با استفاده از النور المشتعل، ص۱۳۰، ح۳۴.) فرائد السمطين، حمونيى، ۱/۸۰، ح ۵۰-۵۱، سمط ۱، باب ۱۴. مناقب ابن مغازلى، ص۳۲۷، ح ۳۷۴، قوله تعالى: {إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتَ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحمنُ وُدّاً}. مناقب ابن مردويه، ص۲۷۵-۲۷۶، ح ۴۲۷-۴۳۰، ما نزل من القرآن فى علىّ، سوره مريم. رياض النضره، محمد الدين طبرى، ۳/۱۷۹، باب ۴، فصل ۶، ذكر اختصاصه بما نزل فيه من الآيه. صواعق المحرقه، ابن حجر مكى، ص۱۷۲، باب ۱۱، فصل ۱ مقصد۲. الجامع لاحكام القرآن، قرطبى، ۱۱/۱۶۱، ذيل همين آيه. نور الابصار، شبلنجى، ص۲۲۶، باب۲. ذخائر العقبى، محب الدين طبرى، ص۸۹، قسم ۱، باب فضائل على، ذكر ما نزل فيه من الآيه. مناقب خوارزمى، ص۲۷۸، ح ۲۶۸، فصل۱۷. در المنثور، سيوطى، ۴/۵۱۲، ذيل همين آيه. فتح القدير، شوكانى؛ ۳/۳۵۴، ذيل همين آيه. روح المعانى، آلوسى، ۸/۴۵۸، ذيل همين آيه. تذكره الخواص، سبط ابن جوزى، ص۲۶، باب ۲. كشاف زمخشرى، ۳/۴۵، شايان ذكر است كه زمخشرى بعد از نقل حديثى كه نزول آيه را در شأن امير المؤمنين عليه السّلام مى داند اين حديث را نقل مى كند كه تحريف در آن كاملا مشهود است: و عن رسول الله صلى الله عليه وآله يقول الله عزوجل: يا جبرئيل قد احببت فلانا فاحبَّه، فيحبّه جبرئيل ثم ينادى فى اهل السماء ان الله قد احب فلانا فأحِبّوه، فيحبّه اهل السماء ثم يضع له المحبَّه فى اهل الارض. در اين حديث كلمه علياً به فلاناً تبديل شده است. و اين بارزترين نشانه تعصب و جهالت است كه راوى يا مؤلف يا ناشر انجام داده است. *** ۲۵-{وَ إِنِّى لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهتَدى} طه/۸۲ حدثنا شملال بن اسحاق عن جابر الجعفى عن ابى جعفر فى قوله تعالى: {ثم اهتدى} قال: الى ولايتنا اهل البيت. شواهد التنزيل، حاكم حسكانى، ۱/۴۹۱-۴۹۴، ح ۵۱۸-۵۲۲، ذيل همين آيه. حسكانى اين حديث را به الفاظ و طرق گوناگون نقل كرده است. ما نزل من القرآن فى علىّ، ابو نعيم اصفهانى، ذيل همين آيه (با استفاده از النور المشتعل، ص۱۴۲، ح۳۸). *** ۲۶-{وَ إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَهِ عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُونَ} مؤمنون/۷۴ حدثنا الحسين بن علوان، عن سعد، عن اصبغ عن على عليه السّلام فى قوله تعالى: {وَ إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَهِ عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُونَ} قال: عن ولايتى. شواهد التنزيل، حاكم حسكانى، ۱۵۲۴، ح۵۵۷-۵۵۸، ذيل همين آيه. فرائد السمطين، حموينى،

۲/۳۰۰، ح ۵۵۶، سمط۲، باب ۶۱. مناقب ابن مردویه، ص۲۸۳، ح۴۴۵-۴۴۶، مـا نزل من القرآن فی علی سوره المؤمنین. ما نزل من القرآن فی علیّ، ابـو نعیم اصـفهانی، ذیـل همین آیه، (بااسـتفاده از النور المشـتعل، ص۱۴۹، ح۴۰). *** ۲۷-{قُلْ رَبِّ اِمّا تُرِیَنِّی مـا یُوعَـدُونَ. رَبِّ فَلاـ تَجْعَلْنِی فِی الْقَوْمِ الظّالِمِینَ. وَ اِنّا عَلی اَنْ نُرِیَـکَ مـا نَعِـدُهُمْ لَقادِرُونَ} مؤمنون/۹۳-۹۵ حدثنی ابو صالـح قـال: حـدثنی عبـد الله بن عباس و جابر بن عبـد الله انهما سـمعا رسول الله صـلی الله علیه وآله یقول فی حجّه الوداع و هو بمنی: لاـ ترجعوا بعـدی کفاراً یضـرب بعضـکم رقاب بعض و ایم الله لئن فعلتموها لتعرفنی فی کتیبه یضاربونکم. فغمز [جبرئیل] من خلفه منکبه الاـ یسر فـالتفت فقـال: او علی او علی فنزلت هـذا الآیه: {قُلْ رَبِّ اِمّا تُرِیَنِّی ما یُوعَـدُونَ. —الی قوله- لَقادِرُونَ} شواهد التنزیل، حاکم حسـکانی، ۱/۵۲۶-۵۲۹، ح ۵۵۹-۵۶۳، ذیـل همین آیه. المسـتدرک علی الصـحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۳۶، ح ۴۶۳۶، کتـاب معرفه الصـحابه، بـاب منـاق علی، ذکر اسـلام امیر المؤمنین. حـاکم حـدیث را به این گونه نقل کرده است: عن ابن عباس ان النبی صـلی الله علیه وآله قال فی خطبها فی حجه الوداع: لَاَقْتُلَنَّ العَمالِقَهَ فِی کَتِیبَهٍ فَقالَ لَهُ جَبرئِیلُ اَو عَلی قـال: اَو علیّ بن ابی طالب. *** {فی بُیُوتٍ أَذِنَ الله أَنْ تُرْفَعَ وَ یُـذْکَرَ فیهَا اسْـمُهُ یُسَـبِّحُ لَهُ فیها بِالْغُـدُوِّ وَ الْآصالِ رِجالٌ لا تُلْهیهِمْ تِجـارَهٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ الله وَ إِقامِ الصَّلاهِ وَ إِیتاءِ الزَّکاهِ یَخافُونَ یَوْمًا تَتَقَلَّبُ فیهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصارُ} نور/۳۶ عن انس بن مالک و عن بریده قالا: قرأ رسول الله صلی الله علیه وآله هذه الآیه: {فی بُیُوتٍ أَذِنَ الله أَنْ تُرْفَعَ —الی قوله - وَ الْأَبْصارُ} فقام رجل فقال: ای بیوت هـذه یـا رسول الله؟ فقال: بیوت الأنبیاء فقام الیه ابوبکر، فقال:یا رسول الله هـذا البیت منها لبیت علی و فاطمهَ؟ قال: نعم من افضَلِها. شواهد التنزیل، حاکم حسـکانی، ۱/۵۳۲-۵۳۴، ح ۵۶۶-۵۶۸، ذیـل همین آیه. حسـکانی این حـدیث را به الفاظ و طرق گونـاگون نقـل کرده است. الکشف و البیـان، ثعلبی، ۷/۱۰۷، ذیـل همین آیه. منـاقب ابن مردویه، ص۲۸۴، ح۴۴۷، سوره النور. در المنثور، سیوطی، ۵/۹۱، ذیل همین آیه. روح المعانی، آلوسی، ۹/۳۶۷، ذیل همین آیه. این حدیث را با اندک تفاوت در الفاظ نقل کرده انـد. *** ۲۸-{وَ هُوَ الَّذی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَـبًا وَ صِهْرًا} فرقان/ ۵۴ قال: حـدثنا ابو قتیبه التیمی قـال: سـمعت ابن سـیرین یقول: {فَجَعَلَهُ نَسَـبًا وَ صِـهْرًا} قال: هو علیّ بن ابی طالب. شواهـد التنزیل، حاکم حسـکانی، ۱۱/۵۳۸، ح۵۷۴، ذیل همین آیه. الکشف و البیان، ۷/۱۴۲، ذیل همین آیه ثعلبی حدیث را اینگونه نقل کرده است: حدثنا ابو قتیبه التیمی قال: سـمعت ابن سـیرین یقول: فی قول الله سبحانه و تعالی: {وَ هُوَ الَّذی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا} قال: نزلت فی النبی صـلی الله علیه وآله و علیّ بن ابی طـالب زوّج فـاطمه علیّـاً و هو ابن عمّه و زوّج ابنته فکـان نسـباً و صِـهراً. الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ۱۳/۶۱، ذیل همین آیه. البحر المحیط، ابی حیان اندلسی، ۶/۴۶۴، ذیل همین آیه این حدیث را به الفاظی مشابه نقل کرده اند. *** ۲۹-{مَنْ جاءَ بِالْحَسَـنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْها وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ* وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النّارِ هَـلْ تُجْزَوْنَ إِلاـ مـا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ} نمل/۸۹-۹۰ حـدثنا محمـد بن زیـد، عن ابیه قـال: سـمعت ابـا جعفر یقول: دخل ابو عبـد الله الجـدلی علی امیر المؤمنین فقال له یا [ابا] عبد الله الا اخبرک بقول الله تعالی: { مَنْ جاءَ بِالْحَسَـنَهِ —الی قوله-ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ } قال: بلی جعلت فداک. قال الحسـنه حبُّنا اهل البیت و السیّئه بغضنا، ثم قرأ الآیه. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۵۴۸-۵۵۴، ح ۵۸۱-۵۸۸، ذیل همین آیه. حسـکانی این حـدیث را به الفاظ و طرق گوناگون نقل کرده است. مناقب این حدیث را به طور اختصـار نقل کرده است. الکشف و البیان، ثعلبی، ۷/۲۳۰؛ ذیـل همین آیه. ثعلبی حـدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابی عبد الله الهذلی قال: دخلت علی علیّ بن ابی طالب علیه السّـلام فقال: یا ابا عبد الله الا انبئک بالحسـنه التی من جاء بها ادخله الله الجنه و السـیئه الـتی من جـاء بهـا اکبه الله فی النـار و لم یقبـل معهـا عمـل؟ قلت: بلی. قـال: الحسـنه حبنـا و السیئه بغضـنا. فرائد السمطین، حموینی، ۲/۲۹۷-۲۹۸، ح ۵۵۴، سمط ۲ باب ۶۱. حموینی حدیث را همانند ثعلبی نقل کرده است. ما نزل من القرآن فی علیّ، ابـو نعیم اصـفهانی، ذیـل همین آیه - (بـا اسـتفاده از النور المشـتعل، ص۱۶۰-۱۶۱، ح۴۳). ابـو نعیم نیز حـدیث را با

اضافاتی همانند ثعلبی نقل کرده است. *** ۳۰-{الم أَ حَسِبَ النّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ} عنکبوت /۲ عن عبید الله بن الحسین عن ابیه عن جدّه، عن الحسین بن علی عن علی علیه السّلام قال: لما نزلت {الم احسب الناس} الآیه، قلت: یا رسول الله ما هذه الفتنه؟ قال: یا علی انک مبتلی و مبتلی بک. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۵۶۵، ج ۶۰۲، ذیل همین آیه مناقب ابن مردویه، ص۲۹۶، ح ۴۶۳-۴۶۴، ما نزل من القرآن فی علیّ، سوره العنکبوت. ۳۱- {أَ فَمَنْ کانَ مُؤْمِنًا کَمَنْ کانَ فاسِقًا لا یَسْتَوُونَ} سجده/ ۱۸ عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال الولید بن عقبه لعلی علیه السّلام انا احد منک سنانا و ابسط منک لسانا و املأ للکتیبه منک، فقال علی علیه السّلام: اسکت فانما انت فاسق، فنزلت: { أَ فَمَنْ کانَ مُؤْمِنًا کَمَنْ کانَ فاسِقًا لا یَسْتَوُونَ} قال: یعنی بالمؤمن علی و بالفاسق الولید بن عقبه. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۵۷۲/۵۸۲، ح ۶۱۰-۶۲۳. حسکانی این حدیث را به طرق و الفاظ گوناگون نقل کرده است. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۷/۲۳۸، نامه ۶۲، (و من کتاب له علیه السّلام الی اهل مصر من مالک الاشتر لما ولاه امارتها). ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص۱۶۴، ح۴۴). تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۶۳/۲۳۵؛ رقم۸۰۳۳، شرح کال ولید بن عقبه بن ابی معیط. جامع البیان، طبری، ۱۱/۱۲۹، ح ۲۱۵۳۲؛ ذیل همین آیه. در المنثور، سیوطی، ۵/۴۳۱، ذیل همین آیه. مناقب خوارزمی، ص۲۷۹، ۲۷۱، باب ۱۷. الکشاف، زمخشری، ۳/۴۹۹، ذیل همین آیه. مناقب ابن مردویه، ص۲۹۷، ح ۴۶۵-۴۶۸، ما نزل من القرآن فی علی، سوره السجده. فتح القدیر، شوکنی، ۴/۲۵۵، ذیل همین آیه. الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ۱۴/۱۰۵، ذیل همین آیه. *** ۳۲-{و کَفی الله الْمُؤمِنینَ الْقِتالَ} احزاب/۲۵ عن سفیان الثوری عن زبید، عن مرّه، عن عبد الله انه کان یقرأ {و کَفی الله الْمُؤْمِنینَ الْقِتالَ} بعلیّ بن ابی طالب. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۱۷۷، ح ۶۲۹-۶۳۶، ذیل همین آیه. کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۲۳۴، باب ۶۲. ما نزل من القرآن فی علیّ، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص۱۷۱-۱۷۴، ح۴۵). مناقب ابن مردویه، ص۳۰۰، ح ۴۷۳-۴۷۴، ما نزل من القرآن فی علی، سوره الاحزاب. درالمنثور، سیوطی، ۵/۳۶۸، ذیل همین آیه. روح المعانی، آلوسی، ۱۱/۱۷۱، ذیل همین آیه. ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۸۱، ح ۱باب ۲۳. *** ۳۳- {إِنَّما یُریدُ الله لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرًا} احزاب/۳۳ احادیث ذیل این آیه و منابع مربوط به آن در مجلس هشتم خواهد آمد. *** ۳۴-{إِنَّ الَّذینَ یُؤْذُونَ الله وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ الله فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذابًا مُهینًا (۵۷) وَ الَّذینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتانًا وَ إِثْمًا مُبینًا} احزاب/ ۵۷-۵۸ حدثنا اسحاق بن ابراهیم التغلبی عن مقاتل بن سلیمان البلخی بتفسیره و فیه: {إِنَّ الَّذینَ یُؤْذُونَ الله وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ الله فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذابًا مُهینًا (۵۷) وَ الَّذینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا – یعنی بغیر جرم – فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتانًا – و هو ما لم یکن – وَ إِثْمًا مُبینًا} یعنی بیناً یقال: نزلت فی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و ذلک ان نفرا من المنافقین کانوا نؤذونه و یکذبون علیه. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۱۴۱، ح ۷۷۵، ذیل همین آیه. ما نزل من القرآن فی علی ابو نعیم اصفهانی (با استفاده از النور المشتعل، ص۱۸۸-۱۸۹، ح ۵۲. مناقب ابن مردویه، ص۳۱۰، ح ۵۰۹، ما نزل من القرآن فی علیّ، سوره الاحزاب. زاد المسیر، ابن الجوزی، ۶/۲۱۵، ذیل همین آیه. معالم التنزیل، بغوی، ۳/۵۴۳، ذیل همین آیه. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۳۱، ح ۴۶۱۸، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب علیّ بن ابی طالب. *** ۳۵-{و قِفُوهُم اِنَّهُم مَسؤُلوُنَ} صافات/ ۲۴ عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وآله فی قوله تعالی {و قِفُوهُم اِنَّهُم مَسؤُلوُنَ} قال: عن ولایه علیّ بن ابی طالب. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۱۶۰، ح ۷۸۵-۷۹۰، ذیل همین آیه. مناقب ابن مردویه، ص۳۱۲، ح۵۱۲-۵۱۳، ما نزل من القرآن فی علیّ، سوره الصافات. کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۲۴۷، باب ۶۲. تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص۲۶، باب ۲. مناقب خوارزمی، ص۲۷۵، ح۲۵۶، باب ۱۷. صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص۱۴۹، باب

۱۱، فصل ۱، آیه ۴. نظم درر السمطین، زرندی، ص۱۰۹، سمط ۱، قسم۲. ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۳۸، ح ۲۱، باب ۳۷. *** ۳۶-{سَلامٌ عَلى إِلْ ياسينَ} صافات/۱۳۰ عن مُجاهد عن ابن عباس فی قوله تعالی {سَلامٌ عَلى إِلْ ياسينَ} قال: هم آل محمد و [ابو القاسم] الفارسی نحن هم آل محمد. و قال الحارثی: علی آل محمد. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۱۶۵/۱۶۹، ح ۷۹۱-۷۹۷، ذیل همین آیه. ما نزل من القرآن فی علیّ، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه. (بااستفاده از النور المشتعل، ص ۲۰۰-۲۰۲، ح ۵۵) مناقب ابن مردویه، ص۳۱۲-۳۱۳، ح۵۱۴-۵۱۵، ما نزل من القرآن فی علیّ، سوره الصافات. صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص۱۴۸، باب ۱۱، فصل ۱ آیه ۳. رشفه الصادی، علوی حضرمی، ص۵۶، باب ۱، آیه ۵. روح المعانی، آلوسی، ۱۲/۱۳۵، ذیل همین آیه. تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۶/۱۶۲، ذیل همین آیه. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ۴/۲۱، ذیل همین آیه. در المنثور، سیوطی، ۵/۵۳۹، ذیل همین آیه. الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ۱۵/۱۱۹ ذیل همین آیه. *** ۳۷-{ وَ الَّذی جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ} زمر/۳۳ حدثنا علی بن القاسم عن عبد الوهاب بن مجاهد عن ابیه فی قول الله تعالی: { وَ الَّذی جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ } قال: الذی جاء بالصدق رسول الله صلی الله علیه وآله و الذی صدق به علی علیه السّلام. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۱۷۸-۱۸۱، ح ۸۱۰، ۸۱۴، ذیل همین آیه. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۵۹، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب. مناقب ابن مغازلی، ص۲۶۹-۲۷۰، ح ۳۱۷، قوله تعالی: { وَ الَّذی جاءَ بِالصِّدْقِ } ما نزل من القران فی علیّ، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه (بااستفاده از النور المشتعل، ص۲۰۴-۲۰۵، ح ۵۶). در المنثور، سیوطی، ۵/۶۱۵، ذیل همین آیه. مناقب ابن مردویه، ص۳۱۴-۳۱۵، ح ۵۱۸-۵۲۰، ما نزل من القرآن فی علی سوره الزمر. روح المعانی، آلوسی، ۱۲/۲۵۹، ذیل همین آیه. بحر المحیط، ابی حیان، ۷/۴۱۲، ذیل همین آیه. کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۲۳۳، ذیل همین آیه. فتح القدیر، شوکانی، ۴/۴۶۳، ذیل همین آیه. *** ۳۸- {الَّذينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ...} غافر/۷-۸ عن ابی حرب بن ابی الأسود دالدوئلی عن ابیه قال: قال علیّ: لقد مکثت الملائکه سنین و اشهرا لا یستغفرون الا لرسول الله صلی الله علیه وآله ولی، و فینا نزلت هاتان الآیتان {الَّذينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ - الی قوله - الْعَزيزُ الْحَكيم} شواهد التنزیل، حاکم الحسکانی، ۲/۱۸۲-۱۸۳. ح ۸۱۶-۸۱۷، ذیل همین آیه *** ۳۹-{ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى} شوری/۲۳ احادیث ذیل این آیه و منابع مربوط به آن در مجلس پنجم گذشت. *** ۴۰-{ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فيها حُسْنًا} شوری/۲۳ حدثنا الحکم بن ظهیر عن السدی { وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً} قال الموده لآل محمد. قلت: هکذا قال اسحاق. و رواه غیره عن الحکم برفعه الی ابن عباس: الموده لآل محمد' شواهدالتنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۲۱۲- ۲۱۵، ح ۸۴۵ -۸۵۰، ذیل همین آیه. مناقب ابن مغازلی، ص۳۱۶، ح ۳۶۰، قوله تعالی: {و من یقترف حسنه...} الکشف و البیان، ثعلبی، ۸/۳۱۴، ذیل همین آیه. صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۷۰، باب ۱۱، فصل۱. آیه ۱۴. در المنثور، سیوطی، ۵/۷۰۱، ذیل همین آیه. *** ۴۱-{فَإِمّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ... وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ} زخرف/ ۱۴ حدثنا ابی محمد بن علی الباقر عن جابر بن عبد الله الانصاری قال: انی لادناهم من رسول الله صلی الله علیه وآله فی حجّه الوداع ب«منی» حین قال: لا الفینکم ترجعون بعدی کفّاراً یضرب بعضکم رقاب بعض، و ایم الله لئن فعلتموها لتعرفنّنی فی الکتیبه التی تضاربکم. ثم التفت الی خلفه فقال: او علی او علی — ثلاثاً- فرأینا انّ جبرئیل غمزه و انزل الله علی اثر ذلک: {فَإِمّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ} بعلیّ بن ابی طالب — فاستمسکت بالذی اوحی الیک من امر علی انک علی صراط مستقیم، و ان علیّاً لعلم للساعه و انه لذکر لک و لقومک و سوف تسألون عن محبه علیّ بن ابی طالب. شواهدالتنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۲۱۶-۲۲۰، ح ۸۵۱-۸۵۵، ذیل همین آیه. ما نزل من القرآن فی علی ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه. (با استفاده از النور المشتعل، ص۲۱۶، ح ۵۸). مناقب ابن مردویه، ص۳۱۸، ح ۵۲۶-۵۲۸، ما نزل من القرآن فی علیّ،

ذیل سوره زخرف. غرائب القرآن، فاضل نیشابوری، ذیل همین آیه (بهامش تفسیر طبری، ۲۵/۶۵). ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۹۳، ح ۱، باب ۲۶. در المنثور، سیوطی، ۵/۷۲۵، ذیل همین آیه. *** ۴۲-{ وَ لَمّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً إِذا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ } زخرف/۵۷ حدثنا عیسی بن عبد الله قال حدثنی ابی، عن ابیه عن جده عن علی علیه السّلام قال: کان رسول الله صلی الله علیه وآله فی خلقه من قریش فاطلعت علهیم فقال لی رسول الله: ما شبهک فی هذه الامّه الا عیسی بن مریم فی امته، احبه قوم فأفرطوا فیه حتی وضعوه حیث لم یکن. فتضاحکوا فتغامزوا و قالوا: شبه ابن عمه بعیسی بن مریم. قال: فنزلت: { وَ لَمّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً إِذا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ} عن عبد الرحمن بن ابی نعیم، قال: قال لی علی: فی نزلت { وَ لَمّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ}. شواهدالتنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۲۲۶ - ۲۳۵، ح ۸۵۹ -۸۷۰، ذیل همین آیه. مسند ابو یعلی، ۱/۳۷، ح ۲۷۴، من مسند علی علیه السّلام، رقم ۵۳۴. کنز العمال، متقی هندی، ۲/۵۰۰ -۵۰۱، ح ۴۵۹۶ -۴۵۹۷، کتاب الأذکار باب فی القرآن، سوره الزخرف. ما نزل من القرآن فی علیّ، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه با استفاده از النور المشتعل، ص ۲۲۰-۲۲۳، ح ۵۹ -۶۰). مناقب خوارزمی، ص۳۲۵، ح ۳۳۳، فصل ۱۹. مناقب ابن مردویه، ص۳۱۹، ح ۵۲۹ -۵۳۰، ما نزل من القرآن فی علیّ، سوره زخرفت. نظم درر السمطین، زرندی، ص۹۲، سمط ۱، قسم ۲، ذکر ما نزل من القرآن فی علیّ. *** ۴۳-{وَلَتَعْرِفَنَّهُم فِي لَحْنِ الْقَولِ} محمد/۳۰ عن ابی هارون العبدی، عن ابی سعید الخدری فی قوله عز وجل {وَلَتَعْرِفَنَّهُم فِي لَحْنِ الْقَولِ} قال: ببغضهم علیّ بن ابی طالب علیه السّلام. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۲۴۸-۲۵۰، ح ۸۸۳ - ۸۸۵، ذیل همین آیه. ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص۲۲۷، ح۶۱) مناقب ابن مغازلی، ص۳۱۵، ح ۳۵۹، ۰ در المنثور، سیوطی، ۶/۵۴، ذیل همین آیه. کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۲۳۵، باب۶۲. مناقب ابن مدرویه، ص ۳۲۰، ح۵۳۲، ما نزل من القرآن فی علیّ، سوره محمد. *** ۴۴-{مُحَمَّدٌ رَسُولُ الله وَ الَّذينَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلَى الْكُفّارِ... مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظيمًا} فتح/۲۹ عن سعید بن جبیر عن ابن عباس انه سئل عن قول الله تعالی: { وَعَدَ الله الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ} قال: سئل قوم النبی فقالوا: فیمن نزلت هذه الآیه یا نبی الله؟ قال: اذا کان یوم القیامه عقد لواء من نور ابیض فینادی مناد لیقیم سید المؤمنین و معه الذین آمنوا بعد بعث محمد صلی الله علیه وآله فیقوم علیّ بن ابی طالب، فیعطی اللواء من النور الابیض بیده، تحته جمیع السابقین الاولین من المهاجرین و الانصار لا یخالطهم غیرهم حتی یجلس علی منبر من نور رب العزه و یعرض الجمیع علیه رجلا رجلا فیعطی اجره و نوره، فاذا اتی علی آخرهم قیل لهم: قد عرفتم منازلکم من الجنه، ان ربکم تعالی یقول لکم: عندی مغفره و اجر عظیم-یعنی الجنه، فیقوم علیّ بن ابی طالب و القوم تحت لوائه حتی یدخلهم الجنه. ثم یرجع الی منبره و لا یزال یعرض علیه جمیع المؤمنین فیأخذ بنصیبه منهم الی الجنه و یترک اقواما منهم الی النار و ذلک قوله: {والذین آمنوا لهم اجرهم و نورهم} یعنی السابقین الاولین و اهل الولایه. و قوله: {والذین کفروا و کذبوا بآیاتنا} یعنی بالولایه بحق علی، و حق علی الواجب علی العالمین {اولئک اصحاب الجحیم} و هم الذین قاسم علی علهیم النار فاستحقوا الجحیم. شواهدالتنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۲۵۲-۲۵۳، ح ۸۸۷، ذیل همین آیه. مناقب بن مغازلی، ص۳۲۲-۳۲۳، ح۳۶۹، قوله تعالی: {وعد الله الذین آمنوا...} مناقب ابن مردویه، ص۳۲۳، ح۵۳۷-۵۳۸، ما نزل من القرآن فی علیّ، سوره فتح. ابن مردویه این حدیث را نقل کرده است: عن موسی بن جعفر عن آبائه فی قوله تعالی: {تراهم رُکّعاً سُجّداً} انها نزلت فی علیّ. ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ۲۳۰-۲۳۱، ح۶۲). ابو نعیم این حدیث را نقل کرده است: عن الحسن البصری فی قوله تعالی: {فاستوی علی سوقه} قال: استوی الاسلام بسیف علیّ بن ابی طالب. *** ۴۵-{بِإِيمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ} طور/۲۰ حدثنا ابی مالک عن ابن عباس فی قوله تعالی: { وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ} الآیه، قال: نزلت فی النبی و علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیه السّلام. عن ابن عمر: انا اذا عددنا قلنا:

ابوبکر و عمر و عثمان. فقال له رجل: یا ابا عبد الرحمن فعلی؟ فقال ابن عمر: ویحک! علی من اهل البیت لا یقاس بهم، علی مع رسول الله صلی الله علیه وآله فی درجته، ان الله یقول: { وَ الَّذینَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرّیَّتُهُمْ} ففاطمه مع رسول الله فی درجته و علی معهما. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۲۷۰-۲۷۱، ح ۹۰۳-۹۰۴، ذیل همین آیه. ریاض النضره، محب الدین طبری، ۲/۱۸۰، باب ۴، فصل ۷ *** { وَ النَّجْمِ إِذا هَوى (۱) ما ضَلَّ صاحِبُکُمْ وَ ما غَوى (۲) وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوى (۳) إِنْ هُوَ إِلاّ وَحْی یُوحى (۴)} نجم/۱-۴ حدثنا عن ثابت بن انس، قال: انقضّ کوکب علی عهد رسول الله، فقال النبی: انظروا الی هذا الکوکب فمن انقض فی دار فهو الخلیفه من بعدی. فنظرنا فاذاً هو انقضّ فی منزل علیّ بن ابی طالب علیه السّلام فقال: جماعه من الناس: قد غوی محمد فی حب علیّ، فانزل الله: { وَ النَّجْمِ إِذا هَوى ما ضَلَّ صاحِبُکُمْ وَ ما غَوى وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوى إِنْ هُوَ إِلاّ وَحْی یُوحى (۴)} شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۲۷۵-۲۸۰، ح ۹۱۰-۹۱۶، ذیل همین آیه. مناقل ابن مغازلی، ص۲۶۶، ح ۳۱۳، قوله علیه السّلام:«انظروا الی هذا الکوکب...» کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۲۶۰-۲۶۱، باب ۶۲ ۴۹-{مَرَجَ الْبَحرَینِ یَلتَقِیانِ} الرحمن/۱۹ عن جویبر عن الضحاک فی قوله تعالی: {مَرَجَ الْبَحرَینِ یَلتَقِیانِ} قال: علی و فاطمه، {بینهما برزخ لا یبغیان} قال النبی: {یخرج منها اللؤلؤ و المرجان} قال: الحسن و الحسین. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۲۸۴-۲۸۹- ح ۹۱۸-۹۲۳، ذیل همین آیه. مناقب ابن مغازلی، ص۳۳۹، ح ۳۹۰، تبشیر جبرئیل لها بهذا البیت. مناقب ابن مردویه، ص۳۲۸، ح۵۴۷-۵۴۸، ما نزل من القرآن فی علیّ، سوره الرحمن. درّ المنثور، سیوطی، ۶/۱۹۵، ذیل همین آیه. نور الابصار، شبلنجی، ص۲۲۶، باب ۲. ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۵۴-۳۵۵، ح ۴-۵، باب ۳۹ الکشف و البیان، ثعلبی، ۹/۱۸۲، ذیل همین آیه. تذکره الخواص، سبط جوزی، ص۲۱۲، باب ۹ مقتل الحسین، خوارزمی، ۱/۱۶۸، فصل ۶، ح ۷۵. ما نزل من القرآن فی علیّ، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه، (با استفاده از النور المشتعل، ص۲۳۶- ۲۳۷، ح ۶۴). فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۱۵۰-۱۵۱، مقدمه مؤلف، من هم اهل البت فی المباهله، تنبیه علی ذکر شیء مما جاء فی فضلهم و فضل محبتهم. روح المعانی، آلوسی، ۱۴/۱۰۶، ذیل همین آیه. *** ۵۰-{وَ اَصحابُ الْیَمینِ ما اَصحابُ الْیَمینِ} واقعه/۲۷ عن جابر الجعفی عن ابی جعفر محمد بن علی قال: قال علیّ بن ابی طالب: انزلت النبوه علی النبی یوم الاثنین و اسلمت غداه یوم الثلاثاء، فکان النبی صلی الله علیه وآله یصلی و انا اصلی عن یمینه و ما معه احد من الرجال غیری، فانزل الله {و اصحاب الیمین} الی آخر الآیه. *** ۵۱-{ وَ یُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَهٌ} حشر/ ۹ عن ابن عباس فی قوله: { وَ یُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَهٌ} قال: نزلت فی علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیه السّلام شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۳۳۲، ح ۹۷۳، ذیل همین حدیث. *** ۵۲-{ وَ الَّذینَ جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذینَ سَبَقُونا بِالإیمانِ وَ لا تَجْعَلْ فی قُلُوبِنا غِلاًّ لِلَّذینَ آمَنُوا رَبَّنا إِنَّکَ رَؤُفٌ رَحیمٌ} حشر /۱۰ عن عکرمه عن ابن عباس قال: فرض الله الاستغفار لعلی فی القرآن علی کل مسلم. قال و هو قوله: {یَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذینَ سَبَقُونا بِالْإیمانِ} و هو السابق. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۳۳۵، ح ۹۷۵، ذیل همین آیه. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۲۴، خطبه ۲۳۸، (خطبه قاصعه)، القول فی اسلام ابی بکر و علی و خصائص کل منهما. *** ۵۳-{ فَإِنَّ الله هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْریلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمَلائِکَهُ بَعْدَ ذلِکَ ظَهیرٌ} حدثنا محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی، قال: حدثنی رجل ثقه یرفعه الی علیّ بن ابی طالب قال: قال رسول اله صلی الله علیه وآله فی قوله تعالی {و صالح المؤمنین} قال: هو علیّ بن ابی طالب. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۳۴۱ - ۳۴۷، ح ۹۸۱ - ۹۸۹، ذیل همین آیه. الکشف و البیان، ثعلبی، ۹/۳۴۸، ذیل همین آیه. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ۴/۳۴۰، ذیل همین آیه. کفایه الطالب، گنجی شافعی، ۱۳۷-۱۳۹، باب ۳۰. کنز العمال، متقی هندی، ۲/۵۳۹، ح ۴۶۷۵، کتاب الاذکار، باب فی القرآن، فصل فی فضائل السور و الآیات، ذیل همین آیه. ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم، اصفهانی، ذیل همین آیه (با استفاده از النور

المشتعل، ص۲۵۷، ح ۷۱). فرائد السمطین، حموینی، ۱/۳۶۳، ح ۲۹۰، سمط ۱، باب ۶۷. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۶۱، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب علیه السّلام مناقب ابن مغازلی، ص۲۶۹، ح ۳۱۶، قوله تعالی، {و صالح المؤمنین} در المنثور، سیوطی، ۶/۳۷۴، ذیل همین آیه. الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ۱۸/۱۸۹، ذیل همین آیه. فتح القدیر، شوکانی، ۵/۲۵۳، ذیل همین آیه. نظم درر السمطین، زرندی، ص۹۱، سمط ۱ قسم ۲. *** ۵۴-{وَ تَعِيَها اُذُنٌ واعِيَةٌ} حاقه/۱۲. عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله لعلیّ بن ابی طالب: یا علی ان الله امرنی ان ادنیک و لا اقصک و ان احبک و احب من یحبّک، و ان اعلمک و تعی و حق علی الله ان تعی، فانزل الله {وَ تَعِيَها اُذُنٌ واعِيَةٌ} فقال رسول الله صلی الله علیه وآله سألت ربی ان یجعلها اذنک یا علی. قال علی: فمنذ نزلت هذه الآیه؛ ما سمعت اذنای شیئاً من الخیر و العلم و القرآن الا وعیته و حفظته. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۳۷۷، ح ۱۰۲۷، ذیل همین آیه. مناقب ابن مغازلی، ص۳۱۸-۳۱۹، ح ۳۶۳-۳۶۴، قوله تعالی: {تعیها...} و در ص۲۶۵، ح ۳۱۲، قوله تعالی {هذان خصمان اختصموا فی ربهم} فرائد السمطین، حموینی، ۱/۱۹۸-۲۰۰، ح ۱۵۵-۱۵۶، سمط ۱ باب ۴۰. کنز العمال، متقی هندی، ۱۳/۱۷۷، ح ۳۶۵۲۵، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، فضائل علیّ. جامع البیان، طبری، ۱۴/۶۹، ح ۲۶۹۵۴، ذیل همین آیه. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۶۱، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب. در المنثور، سیوطی، ۶/۴۰۷، ذیل همین آیه. ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص۲۶۶-۲۶۸، ح ۷۴۷۵) الکشف و البیان، ثعلبی، ۱۰/۲۸، ذیل همین آیه. مناقب ابن مردیه، ۳۳۷-۳۳۸، ح ۵۶۵-۵۷۰، ما نزل من القرآن فی علی، سوره الحاقه. کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۱۰۸-۱۱۰، باب ۱۶-۱۷. حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۱/۶۷، رقم ۴، شرح حال علیّ بن ابی طالب. تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۳۰/۱۰۷، ذیل همین آیه. نور الابصار، شبلنجی، ص۱۵۹، باب ۱. نظم درر السمطین، زرندی، ص۹۲، سمط ۱ قسم ۲. اسباب النزول، واحدی نیشابوری، ص۲۹۴، ذیل همین آیه. فیض القدیر، مناوی، ۳/۶۰، ح ۲۸۰۴، حرف الهمزه. الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ۱۸/۲۶۴، ذیل همین آیه. فتح القدیر، شوکانی، ۵/۲۸۲، ذیل همین آیه. لباب النقول، سیوطی، ص۲۱۹، ذیل همین آیه. مناقب خوارزمی، ص۲۸۲-۲۸۳، ح ۲۷۶-۲۷۷، فصل ۱۷. شایان ذکر است حدیث مزبور در منابع یاد شده با الفاظ گوناگون نقل شده است. *** ۵۵- { وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْكينًا وَ يَتيمًا وَ أَسيرًا} انسان/۸ عن ابن عباس فی قوله تعالی { وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ} قال: انزلت فی علی و فاطمه، اصحبا و عندهم ثلاثه ارغفه فاطعموا مسکینا و یتیما و اسیرا، فباتو جیاعاً، فنزلت فیهم هذه الآیه. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۴۹۳، ح ۱۰۵۳، ذیل همین آیه. اسد الغابه، ابن اثیر، ۵/۵۳۰-۵۳۱، شرح حال فضه النوبیه. الکشف و البیان، ثعلبی، ۱۰/۹۸، ذیل همین آیه. مناقب خوارزمی، ص۲۷۲، ح۲۵۲، فصل ۱۷. سبل الهدی و الرشاد، ابن حجر، ۸/۲۸۱، رقم ۱۱۶۳۲، شرح حال فضه النوبیه. مناقب ابن مغازلی، ص۲۷۲-۲۷۴، ح ۳۲۰، و قوله تعالی {هل اتی علی الانسان...}. ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص۱۰۲-۱۰۳، قسم ۱، باب فضائل علی، ذکر صدقته. روح المعانی، آلوسی، ۱۵/۱۷۴، ذیل همین آیه. الریاض النضره، محب الدین طبری، ۳/۱۸۹، باب ۴، فصل ۶. نور الابصار، شبلنجی، ص۲۲۷-۲۲۹، باب ۲. تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۳/۲۴۳-۲۴۴، ذیل همین آیه. تذکره الخواص، سبط جوزی، ص۲۸۱-۲۸۴، باب ۱۱، ذکر ایثارهم بالطعام. الکشاف، زمخشری، ۴/۶۵۷ - ۶۵۸، ذیل همین آیه. اسباب النزول، واحدی، ص۲۹۶، ذیل همین آیه. درالمنثور، سیوطی، ۶/۴۸۵، ذیل همین آیه. بحر المحیط، ابو حیا» ۸/۳۸۸ ذیل همین آیه. الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ۱۹/۱۳۰-۱۳۴، ذیل همین آیه. معالم التنزیل، بغوی، ۴/۴۲۸، ذیل همین آیه. کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۳۴۵- ۳۴۸، باب ۶۷. مناقب ابن مردویه، ص۳۴۱ - ۳۴۴، ح ۵۷۴ - ۵۷۵، ما نزل من القرآن فی علیّ، سوره الانسان. شایان ذکر است که احادیث گوناگونی ذیل این آیه نقل شده که ما به یکی از آنها اشاره کردیم و منابعی که ذیل آن آوردیم گاه همین حدیث را عینا

نقل کرده اند. و گاهی با الفاظ گوناگون این آیه و آیات قبل و بعد آن را در شأن امیر المؤمنین و اهل بیت علیهم السّلام می دانند. *** ۵۶- { انَّ الَّذینَ أَجْرَمُوا کانُوا مِنَ الَّذینَ آمَنُوا یَضْحَکُونَ وَ إِذا مَرُّوا بِهِمْ یَتَغامَزُونَ} مطففین/۲۹-۳۰ جاء علی علیه السّلام فی نفر من المسلمین فسخر منهم المنافقون و ضحکوا و تغامزوا ثم رجعوا الی اصحابهم فقالوا: رأینا الیوم الأصلع فضحکوا منه. فنزلت هذه الآیه قبل ان یصل علی الی رسول الله صلی الله علیه وآله تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۳۱/۱۰۱، ذیل همین آیه. الکشاف، زمخشری، ۴/۷۱۹، ۴/۷۱۰ ذیل همین آیه. الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ۱۹۲۶۷، ذیل همین آیه. مناقب خوارزمی، ص۲۷۵، ح ۲۴۵، فصل ۱۷. *** ۵۷- { إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ} احادیث ذیل این آیه و منابع مربوط به آن در مجلس دوم گذشت. *** ۵۸- {ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ یَومَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ} تکاثر/۸ عن ابی حفص الصائغ: [عمر بن راشد] عن جعفر بن محمدع فی قوله تعالی {ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ یَومَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ} قال: عن ولایه علیّ بن ابی طالب علیه السّلام. ما نزل من القرآن فی علیّ، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص۲۸۵، ح ۷۹) ینابیع الموده قندوزی، ۱/۳۳۲، ح۶، باب ۳۷. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۴۷۶، ح ۱۱۵۹، ذیل همین آیه. *** ۵۹- { وَ الْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسانَ لَفی خُسْرٍ * إِلاَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ} سوره العصر عن ابی امامه قال: حدثنی ابی بن کعب قال: قرأت علی النبی صلی الله علیه وآله { وَ الْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسانَ لَفی خُسْرٍ} ابو جهل بن هشام { إِلاَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ} علیّ بن ابی طالب. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۴۸۰-۴۸۲، ح ۱۱۵۴ - ۱۱۵۷، ذیل همین آیه. ما نزل من القرآن فی علیّ، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص۲۸۱، ح۷۸). مناقب ابن مردویه، ص۳۴۸ - ۳۴۹، ح ۵۸۳، ما نزل من القرآن فی علیّ، سوره العصر. حاکم حسکانی ذیل همین آیه علاوه بر آنچه یاد کردیم حدیثی بدین شرح نقل کرده است: عن ابن عباس قال: جمع الله هذه الخصال کلها فی علی {الا الذین آمنوا} کا و الله اول المؤمنین ایماناً {عملوا الصالحات} و کان اول من صلی و عبد الله من اهل الأرض مع رسول الله صلی الله علیه وآله {و تواصوا بالحق} یعنی بالقرآن، و تعلم القرآن من رسول الله صلی الله علیه وآله و کان من ابناء سبع و عشرین سنه {و تواصوا بالصبر} یعنی و اوصی محمد علیاً بالصبر عن الدنیا و اوصاه بحفظ فاطمه و بجمع القرآن بعد موته و بقضاء دینه و بغسله بعد موته... *** ۶۰- {سأل سائل بعذاب واقع} معارج/۱ عن جعفربن محمد عن ابیه، عن علی قال: لما نصب رسول الله صلی الله علیه وآله علیاً یوم غدیر خم، فقال: من کنت مولاه فعلی مولاه. طار ذلک فی البلاد فقدم علی رسول الله النعمان بن الحرث الفهری فقال: امرتناعن الله ان نشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله، و امرتنا بالجهاد و الحج و الصلاه و الزکاه و الصوم فقبلناهها منک، ثم لم ترض حتی نصبت هذا الغلام فقلت: من کنت مولاه فهذا مولاه. فهذا شیء منک او امر من عند الله؟ قال: امر من عند الله. قال: الله الذی لا اله الا هو، ان هذه من الله؟ قال: الله لا اله الا هو، ان هذا من عند الله. قال: فولی النعمان و هو یقول: اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطرعلینا حجاره من السماء او ائتنا بعذاب الیم. فرماه الله بحجر علی رأسه فقتله فانزل الله تعالی {سأل سائل} شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۳۸۱ - ۳۸۵، ح ۱۰۳۰- ۱۰۳۴، ذیل همین آیه. حسکانی، این حدیث را به الفاظ گوناگون نقل کرده است. نور الابصار، شبلنجی، ص۱۵۹، باب ۱، فصل فی ذکر مناقب سیدنا علیّ بن ابی طالب. الکشف و البیان، ثعلبی، ۱۰/۳۵، ذیل همین آیه. فرائد السمطین، زرندی، ص۹۳، سمط ۱ قسم ۲. تذکره الخواص سبط ابن الجوزی، ص۳۷، باب ۲، حدیث فی قوله من کنت مولاه فعلی مولاه. تفسیر ابی السعود، ۹/۲۹، ذیل همین آیه. *** ۶۱- {إِنَّ الله وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِی یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلیمًا} احزاب /۵۶ احادیث ذیل این آیه و منابع مربوط به آن به تفصیل در مجلس دوم گذشت. *** ۶۲- {لَقَدْ رَضِی الله عَنِ الْمُؤْمِنینَ إِذْ یُبایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ} فتح/۱۸ و ذکر الحافظ الخوارزمی فی کتابه فی قوله تعالی {لَقَدْ رَضِی الله عَنِ الْمُؤْمِنینَ إِذْ یُبایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ}

نزلت فی اهل الحدیبیه قال جابر: کنا یوم الحدیبیه الفاً و ابرع مائه، فقال لنا النبی صلی الله علیه وآله انتم الیوم خیار اهل الارض، فبایعنا تحت الشجره علی الموت فما نکث الا جد بن قیس و کان منافقا و اولی الناس بهذه الآیه علیّ بن ابی طالب علیه السّلام لانه تعالی قال: {و اثابهم فتحاً قریباً} اجمعوا علی انه یعنی فتح خیبر، و کان ذلک علی ید علیّ بن ابی طالب باجماع منهم. کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۲۴۷-۲۴۸، باب ۶۲. مناقب خوارزمی، ص۲۷۶، ح ۲۵۸، باب ۱۷ *** ۶۳-{فَامّا مَنْ اُوتِی کِتابَه بِیَمِینِه} الحاقه/ ۱۹ عن ابن عباس فی قوله تعالی {فَامّا مَنْ اُوتِی کِتابَه بِیَمِینِه} هو علیّ بن ابی طالب. مناقب ابن مدرویه، ص۳۳۸- ۳۳۹، ح ۵۷۱ - ۵۷۲، مانزل من القرآن فی علی، سوره الحاقه

ما در اثبات مقام مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام احتیاجی به جعل و وضع نداریم که به زور آیه ای را در باره آن حضرت نقل نماییم مقام آن حضرت کالشمس فی

ص: ۵۷

رابعه النهار ظاهر و هویداست. آفتاب درخشنده است و خورشید زیر ابر نمی ماند.

امام محمد بن ادریس شافعی گوید: من تعجب می کنم از حال علیّ علیه السّلام چه آنکه دشمنان آن حضرت (از امویها و نواصب و خوارج) از بغض وکینه فضائل آن حضرت را نقل نمی کنند، دوستان هم از ترس و تقیه خودداری از ذکر مناقب می نمایند. مع ذلک تمام کتابها پر است از فضایل و مناقب آن حضرت که نقل تمام مجالس است.(۱)

و اما موضوع این آیه، بنای سحر آمیزی نداریم، بلکه حقایقی را بیان می نماییم. استدلال هم به کتب معتبره خودتان نموده و می نماییم.

ص: ۵۸

۱- سید هاشم بحرانی در کتاب حلیه الابرار (۲/۱۳۶/۶، الباب الخامس عشر) قول شافعی را به نقل از وقائع الأیام، خیابانی (۳/۴۷۴) چنین نقل کرده: و قد انصف الشافعی محمد بن ادریس، اذ قیل له: ما تقول فی علی؟ فقال: ما ذا اقول فی رجل اَخْفَتْ اولیائه فضائله خوفاً، و اخْفَتْ اعداؤه فضائله حسداً، و شاع من بین ذین ما ملأ الخافقین. و نیز آن را حفظ رجب برسی در کتاب مشارق انوار الیقین (ص۱۷۱، مؤسسه اعلمی بیروت۱۴۱۹) به نقل از البابلیات (۱/۱۲۱) نقل کرده است. و نیز شیخ عباس قمی، در کتاب الکنی و الالقاب در ترجمه شافعی چنین نقل کرده است: قال الشافعی لما سأله احد اصحابه عن علیّ بن ابی طالب علیه السّلام قال: ما اقول فی رجل اسر اولیائه مناقبه تقیه و کتمها اعدائه حنقا و عداوه، مع ذلک فقد شاع ما بین الکتمانین ما ملأ الخافقین؟!! البته با این تفاسیر از خلیل بن احمد فراهیدی نیز نقل شده است. قال: ما اقول فی امرء کتبت مناقبه اولیائه خوفاً، و اعداؤه حسداً، ثم ظهر ما بین الکتمانین ما ملأ الخافقین. (الرواشح السماویه، میرداماد، ص۲۸۹، تنقیح المقال، ممقانی، ترجمه الخلیل بن احمد، ۱/۴۰۳/۳۷۶۹، سفینه البحار شیخ عباس قمی، ماده خلل) همچنین این جمله از زمخشری نیز نقل شده است. (علیّ بن ابی طالب والسنه و الأدب، شاکری، ۵/۴۴۱) البته ممکن است که این جملات برگرفته از زمخشری باشد. «محقق».

ملاحظه می فرمایید که تا کنون استشهاد به اخبار شیعه ننموده ام، بعدها هم ان شاء الله نخواهم نمود. مکرر داعی در منابر و مجالس گفته ام که اگر تمام کتب شیعه را از میان ببرند از روی کتب معتبره علمای عامه اثبات مقام ولایت و خلافت و اولویت مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام را بهتر می نمایم.

و أمّا در این آیه شریفه هم قول داعی تنها نیست که شما را در سحر بیان قرار دهم بلکه علماء خودتان تصدیق این معنی را دارند خوب به خاطر دارم فقیه و مفتی عراقین محدث شام محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۳ کفایه الطالب(۱) ضمن نقل حدیث تشبیه که رسول خداصلی الله علیه وآله علیّ را شبیه أنبیاء قرار داده گوید: اینکه علیّ را شبیه به نوح در حکم و حکمت قرار داده برای اینست که: انه علیه السّلام کان شدیدا علی الکافرین رءوفا بالمؤمنین کما وصفه الله تعالی فی القرآن بقوله {و الذین معه أشدّاء علی الکفّار رحماء بینهم} یعنی به درستی که علیّ علیه السّلام بر کفار شدید العمل

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۱۲۲، باب ۲۳. گنجی می نویسد: قلت: تشبیه لعلیّ علیه السّلام بآدم فی علمه، لان الله علم آدم صفه کل شیء کما قال عزوجل: {و علم آدم الاسماء کلها} [بقره/۳۱] فما من شیء و لاحادثه و لا واقعه الا و عند علی علیه السّلام فیها علم و له فی استنباط مهناه فهم، و شبهه بنوح فی حکمته، او فی روایه او فی حکمه، و کانه اصح، لان علیّاًعلیه السّلام کان شدیدا علی الکافرین رئوفا بالمؤمنین، کما وصفه الله تعالی فی القرآن بقوله تعالی {و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم} (فتح/۲۹) و اخبر الله عزوجل عن شده نوح علیه السّلام علی الکافرین بقوله: {رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیاراً} [نوح/۲۶] و شبهه فی الحلم بابراهیم علیه السّلام خلیل الرحمن کما وصفه الله عزوجل بقوله {ان ابراهیم لاوّاه حلیم} [توبه/۱۱۴] فکان متخلقا باخلاق الانبیاء متصفا بصفات الانبیاء.

و بر مؤمنین رؤف و مهربـان بود هم چنـانکه خـدا در قرآن او را وصف نموده به این آیه که علی چون همیشه با پیغمبر بوده بر کفّار شدید العمل و بر مؤمنین رؤوف بوده.

و أمّا اینکه جناب شیخ فرمودند {و الذین معه} دربارۀ أبو بکر است به دلیل آنکه چند روزی در غار خدمت رسول اکرم صلی الله علیه وآله بوده است (و حال آنکه شب گذشته عرض کردم که علماء خودتان نوشـته اند به نحو تصادف و برای جلوگیری از پیش آمـدهائی او را بـا خود بردنـد) بر فرض تسـلیم که بگوئیم مخصوصا حضـرت او را با خود بردنـد آیا چنین مسافری که چند روزی در مسافرت با آن حضـرت بوده مقامش برابری می کند با کسـی که از اوایل عمر با رسول اکرم صلی الله علیه وآله و تحت تعلیم و تربیت آن حضرت بوده؟

اگر با دیـدۀ انصاف و حقیقت توجه نمائیدتصدیق خواهید نمود که مولانا علیّ علیه السّـلام در این خصـیصه اولی از أبو بکر و تمـام مسـلمین است که مشـمول این آیه واقع شود. زیرا از حین طفولیّت بـا رسول اکرم صـلی الله علیه وآله و تحت تربیت آن حضـرت نموّ نموده مخصوصـا از اوّل بعثت جز علیّ علیه السّـلام دیگری بـا آن حضـرت نبوده. روزی که علیّ با پیغمبر بود أبو بکر و عمر و عثمان و ابو سفیان و معاویه و تمام مسلمین منحرف از دین توحید و غرق در بت پرستی بودند.

علیّ اول مؤمن به رسول الله صلی الله علیه وآله بود

چنانکه اکابر علماء شما مانند بخاری و مسلم در صحیحین(۱) خود و امام

۱- گرچه این حـدیث را در صـحیحین نیافتیم، لکن حاکم نیشابوری در المسـتدرک علی الصـحیحین، ۳/۱۲۱، ح ۴۵۸۷ کتاب معرفه الصـحابه، بـاب مناقب امیر المؤمنین، ذکر اسـلام امیر المؤمنین علیه السّـلام این حـدیث را نقل کرده است: عن انس قال: نـبیء النـبی صـلی الله علیه وآله یـوم الاـثنین و اسـلم علی یوم الثلثـاء. همچنین در همین جلـد، ص۱۴۷، ح ۴۶۶۲، کتاب معرفه الصـحابه، باب مناقب امیر المؤمنین، ذکر اسـلام امیر المؤمنین علیه السّلام این حدیث را نقل کرده است: عن سلمان علیه السّلام قال: قال رسول الله صـلی الله علیه وآله اولکم واردا علی الحوض اولکم اسـلاما علیّ بن ابی طالب. نیز در همین جلد ص۵۲۸ ح ۵۹۶۳، کتاب معرفه الصحابه ذکر مناقب ابی موسی عبد الله بن قیس الاشعری این حدیث را نقل کرده است: عن ابن عباس قال: قال ابو موسـی الاشـعری: ان علیا اول من اسـلم مع رسول الله. در صـفحه ۵۷۱، ح ۶۱۲۱، کتاب معرفه الصـحابه ذکر مناقب ابی اسـحاق سعد بن ابی وقاص، این حدیث را نقل کرده است: عن قیس بن ابی حازم، قال: کنت بالمدینه فبینا انا اطوف فی السوق اذ بلغت احجـار الزیت فرأیت قومـا مجتمعین علی فارس قـد رکب دابه و هو یشـتم علیّ بن ابی طالب و الناس وقوف حوالیه، اذ اقبل سعد بن ابی وقاص فوقف علیهم فقال: ما هذا؟ فقالوا: رجل یشتم علیّ بن ابی طالب، فتقدم سعد فافرجوا له حتی وقف علیه فقال: یا هذا علی ما تشتم علیّ بن ابی طالب؟ الم یکن اول من اسلم؟ الم یکن اول من صلی مع رسول الله؟...

احمد حنبل درمسند(۱) و ابن عبد البر در صفحه ۳۲ جلد سیم استیعاب(۲) و امام ابو عبد الرحمن نسائی درخصائص العلوی(۳) و سبط ابن جوزی در صفحه ۶۳ تذکره(۴) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۲ینابیع الموده(۵) از ترمذی و مسلم

۱- مسند احمد بن حنبل، ۴/۳۶۸، مسند زید بن ارقم. احمد بن حنبل این حدیث را نقل کرده است: عن زید بن ارقم قال: اول من اسلم مع رسول الله صلی الله علیه وآله علی علیه السّلام

۲- استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۰۹۵، رقم ۱۸۵۵، شرح حال علیّ بن ابی طالب. ابن عبد البر حدیث را اینگونه نقل کرده است: عن انس بن مالک، قال: استنبئ النبی صلی الله علیه وآله یوم الاثنین و صلی علی یوم الثلثاء.

۳- خصائص امیر المؤمنین، احمد بن شعیب نسائی، ص۴۴، باب صلاه امیر المؤمنین. نسائی حدیث را همانگونه که از مسند نقل کردیم آورده است.

۴- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص۲۶، باب۲. ابن جوزی این حدیث را نقل کرده است: روی سعید بن جبیر عن ابن عباس: اول من صلی مع رسول الله صلی الله علیه وآله علی و فیه نزلت هذه الآیه {والسابقون السابقون...} [واقعه/۱۰]

۵- ینابیع الموده، قندروزی، ۲/۱۴۷، ح ۴۰۸، باب ۵۶. قندروزی احادیث گوناگونی را در این باب نقل می کند که به یک حدیث اشاره می کنیم: عن انس: بعث النبی صلی الله علیه وآله یوم الإثنین و اسلم علی یوم الثلاثاء.

و محمّد بن طلحه شافعی در فصل اول مطالب السؤول(۱)

و ابن ابی الحدید در صفحه ۲۵۸ جلد سیم شرح نهج البلاغه(۲) و ترمذی در صفحه ۲۱۴جلد دوم جامع(۳) و حموینی در فرائد(۴) و میرسید علیّ

همدانی در موده القربی(۵) حتّی ابن

ص: ۶۲

۱- مطالب السؤول، محمد بن طلحه شافعی، ص۶۴، باب ۱، فصل ۱. ابن طلحه حدیث را این گونه نقل کرده است: فلم یزل علی مع رسول الله صلی الله علیه وآله حتی بعثه الله نبیا فاتبعه و آمن به و صدقه و بعث رسول الله صلی الله علیه وآله یوم الاثنین و صلی علی یوم الثلاثاء.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۲۹، خطبه۲۳۸ (قاصعه)، القول فی اسلام ابی بکر و علی. ابن ابی الحدید نیز احادیثی نقل کرده است که نخستین مسلمان و نخستین نماز گزار بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله امیر المؤمنین علیه السّلام بوده است که به متن بعضی از آن احادیث اشاره شد و برخی دیگر نیز خواهد آمد.

۳- الجامع الصحیح، ترمذی، ص۹۸۱، ح۳۷۳۷، کتاب المناقب، باب مناقب علیّ بن ابی طالب. ترمزی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن انس بن مالک قال: بعث النبی صلی الله علیه وآله یوم الاثنین و صلی علی یوم الثلاثاء. گرچه ترمذی بعد از نقل این خبر به سند آن اعتراض دارد، لکن با وجود اینکه به این مضمون احادیث متعدد با طرق گوناگون در کتب معتبر اهل تسنن وجود دارد، خدشه ای به صحت این حدیث وارد نخواهد شد.

۴- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۲۴۴، ح۱۸۹، سمط ۱، باب ۴۷. حموینی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن انس بن مالک قال: استنبئ النبی صلی الله علیه وآله یوم الاثنین و اسلم علی یوم الثلاثاء

۵- مودّه القربی، میر سید علی همدانی، موده ۷، با استفاده از ینابیع الموده، قندروزی، ۲/۲۹۸، ح ۸۵۴، باب ۵۶) همدانی این حدیث را نقل کرده است: عن سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله: اولکم ورودا علی الحوض و اولکم اسلام علیّ بن ابی طالب.

حجر متعصّب در صواعق(۱) و دیگران از فحول اعلام شما با مختصر کم و زیادی در الفاظ از انس بن مالك و دیگران نقل نموده اند:

«بعث النبیّ فی یوم الاثنین و آمن علیّ یوم الثلاث»

(پیغمبر روز دوشنبه مبعوث به رسالت شد و علیّ در روز سه شنبه ایمان آورد.)

و نیز آورده اند که:

«بعث النبیّ فی یوم الاثنین و صلّی علیّ معه یوم الثلاث انّه اوّل من آمن برسول الله من الذکور.»

(پیغمبر در روز دوشنبه مبعوث شد و روزسه شنبه علیّ با او نماز گزارد.)

و نیز طبری در صفحه ۲۴۱ جلد دوم تاریخ(۲) و ابن ابی الحدید در صفحه ۲۵۶ جلد سیم شرح نهج و ترمذی در صفحه ۲۱۵ جلد دوم جامع(۳) و امام احمد در

۱- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص۱۲۰، باب ۹، فصل۱. ابن حجر می نویسد: قال ابن عباس و انس و زید بن ارقم و سلمان الفارسی و جماعه انه اول من اسلم و نقل بعضهم الاجماع علیه.

۲- تاریخ طبری، ۲/۵۵-۵۶، ذکر الخبر عما کان من امر نبی الله عند ابتداء الله ذکره ایاه. طبری احادیثی با طرق و الفاظ گواگون نقل کرده است که به دو حدیث اشاره می کنیم: عن زید ابن ارقم قال: اول من اسلم مع رسول الله صلی الله علیه وآله علیّ بن ابی طالب. عن جابیر قال: بعث النبی صلی الله علیه وآله یوم الاثنین و صلی علیٌّ یوم الثلاثاء.

۳- الجامع الصحیح، ترمذی، ص۹۸۲، ح ۳۷۴۳-۳۷۴۴، کتاب المناقب، باب مناقب علیّ. ترمذی این حدیث را نقل کرده است: عن ابن عباس قال: اول من صلی علیٌّ.

صفحه ۳۶۸ جلد چهارم مسند(۱) و ابن اثیر در صفحه ۲۲ جلد دوم کامل(۲) و حاکم نیشابوری در صفحه ۳۳۶ جلد چهارم مستدرک(۳) و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۵ کفایه الطالب(۴) به اسناد خود از ابن عباس روایت

۱- مسند احمد بن حنبل، ۱/۳۷۳، مسند ابن عباس. احمد بن حنبل علاوه بر آنچه بیشتر از او یاد کردیم این حدیث را نیز نقل کرده است: عن ابن عباس قال: اول من صلی مع النبی صلی الله علیه وآله بعد خدیجه علیّ.

۲- الکامل، ابن اثیر، ۲/۵۷، ذکر الاختلاف فی اول من اسلم. ابن اثیر نیز احادیث گوناگونی نقل کرده است که متن آن را از کتب دیگر نقل کرده ایم.

۳- پیشتر به مدرک آن اشاره شد.

۴- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۱۲۵، باب ۲۵. گنجی نیز حدیث را به الفاظی که قبلا نقل کردیم آورده است. سپس در مقام بیان اختلافات در این مسئله بر آمده می نویسد: قلت: و قد اختلف العلماء فی اول من صلی من هذه الأمه بعد النبی صلی الله علیه وآله و المختار من الروایات عندی قول عباس [اول من صلی علیٌّ] و یدل علیه قول عبد الرحمن بن جعل الجمحی یقول فیه حین بویع علی علیه السّلام: علی وصی المصطفی و ابن عمه و اول من صلی لذی العرض و اتقی و قال الفضل بن العباس فی قصیده له: اذا نحن بایعنا علیّا فحسبنا ابو حسن مما نخاف من الفتن و اول من صلی من الناس واحدا سوی خیره النسوان و الله ذو المنن سپس گنجی شافعی اشکالی را نسبت به روایت ابن عباس در این موضوع بیان کرده و به زیبایی پاسخ می دهد که به متن آن اشاره می کنیم: فان قیل: ان عبد الله بن عباس کان عام حجه الوداع مناهزاً للاحتلام و روی عنه انه کان حین توفّی رسول الله صلی الله علیه وآله ابن خمس و عشر سنه و روی اقل من ذلک، فمولده بعد البعثه باکثر من ثمان سنین، فانی له ان علیا اول من صلی و هو اذ ذاک لم یخلق بعد؟ قلت: یظهر ان اباه العباس اخبره بذلک لانه اخبر عفیفاً الکندی حین شاهد النبی صلی الله علیه وآله و علیاً و خدیجه یصلّون فی اول الاسلام حین لم یصلّ غیرهم. و من اخبر الغرباء بذلک فأجدر ان یخبر بنیه به. و نیز ثعلبی در الکشف و البیان، ۵/۸۴، ذیل آیه ۱۰۰ سوره توبه این حدیث را نقل کرده است: و روی اسماعیل بن ایاس بن عفیف عن ابیه عن جده عفیف قال: کنت امرءاً تاجرا فقدمت مکه ایام حج فنزلت علی العباس بن عبد المطلب و کان العباس لی صدیقاً و کان یختلف الی الیمن یشتری القطن فیبیعه ایام الموسم. فبینما انا و العباس بمنی اذ جاء رجل شاب حین حلقت الشمس فی السماء فرمی ببصره الی السماء ثم استقبل الکعبه فلبث مستقبلها، حتی جاء غلام فقام عن یمینه فلم یلبث ان جاء غلام فقام عن یمینه فلم یلبث ان جائت امرأه فقامت خلفهما فرکع الشاب و رکع الغلام و المرأه فخرّ الشاب ساجداً فسجد معه فرفع، فرفع الغلام و المرأه فقلت: یا عباس امر عظیم! فقال: امر عظیم. فقلت: ویحک ما هذا؟ فقال: ذا ابن اخی محمد بن عبد الله بن عبد المطلب یزعم انه الله تعالی بعثه رسولا و ان کنوز کسری و قیصر ستفتح علیه، و هذا الغلام ابن اخی علیّ بن ابی طالب، و هذا المرأه خدیجه بنت خویلد زوجه محمد قد تابعاه علی دینه، ما علی ظهر الارض کلها علی هذا الدین غیر هؤلاء همچنین: نسائی در سنن الکبری، ۵/۱۰۵-۱۰۷، ح ۸۳۹۱-۸۳۹۵، کتاب الخصائص، ذکر صلاته قبل الناس و انه اول من صلی من هذه الأمه؛ احمد بن حنبل در فضائل الصحابه، ۲/۵۸۹-۵۹۱، ح ۹۹۷-۱۰۰۴، فضائل علیّ بن ابی طالب؛ ابن ابی شیبه در المصنف، ۸/۴۴۹، ح ۱، کتاب المغازی، اسلام علیّ بن ابی طالب؛ ابن حجر عسقلانی در سبل الهدی و الرشاد ۴/۴۶۴، رقم ۵۷۰۴، شرح حال علیّ بن ابی طالب الهاشمی، ابن حجر در شرح حال امیر المؤمنین می نویسد: اول الناس اسلاماً فی قول کثیر من اهل

العلم؛ بلاذری در انساب الاشراف، ۲/۳۴۷، شرح حال علیّ بن ابی طالب. ابن واضح در تاریخ یعقوبی، ۲/۲۳، المبعث؛ عبد الرزاق صنعانی در المصنف، ۵/۳۲۵، ح۹۷۱۹، کتاب المغازی، ذکر اول من اسلم و ۱۱/۲۲۷، ح ۲۰۳۹۱-۲۰۳۹۲، کتاب الجامع، باب اصحاب نبی صلی الله علیه وآله. ابن سعد در طبقات الکبری، ۳/۱۵، طبقات البدریین من المهاجرین، الطبقه الاولی، شرح حال علیّ بن ابی طالب، ذکر اسلام علی و صلاته؛ شوکانی در نیل الاوطار، ۷/۲۱۳، ح ۳۲۱۸، ابواب احکام الرده و الاسلام، باب تبع الطفل لابویه فی الکفر و لمن اسلم منهما فی الاسلام؛ احمد بن شعیب نسائی در فضائل الصحابه، ص۱۳، فضائل علیّ؛ بیهقی در السنن الکبری، ۶/۲۰۷، کتاب اللقطه، باب من قال یحکم بصحه اسلامه. طبرانی در معجم الکبیر، ۱۹/۲۹۱، احادیث عبید العجلی؛ زرندی در نظم درر السمطین، ص۸۱-۸۴، سمط ۱، قسم ۲، ذکر اسلامه؛ متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۲۸ و ۱۴۴، ح ۳۶۴۷ و ۳۶۴۵۱، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، فضائل علیّ. تهذیب الکمال، مزی، ۵/۳۵۴، رقم ۱۰۷۶، شرح حال حبه بن حوین او قدامه الکوفی؛ خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۴/۲۳۳، رقم ۱۹۴۷، شرح حال احمد بن عبد الله ابو الفض بن الفافی؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ۷/۲۸۶، رقم ۴۹۲۵، شرح حال علیّ بن ابی طالب. خوارزمی در مناقب، ص۵۶-۵۸، ح ۲۲-۲۷، فصل ۴؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص۱۰۳، باب ۴، تمام حدیث الخوارج؛ ابی داوود طیالسی در المسند، ص۹۳، مسند زید بن ارقم؛ دیلمی در الفردوس، ۱/۲۷، ح ۳۹، حدیث الاوائل، طبری در تاریخ خود، ۲/۵، ذکر الخبر عما کان من امر النبی، ذکر بعض من قال ذلک ممن حضرنا ذکره؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۲۸-۳۰، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب؛ ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۳/۳۶، فصل فی اول من اسلم من متقدمی الاسلام و الصحابه و غیرهم؛ محب الدین طبری در ریاض النضره، ۳/۱۰۹، باب ۴، فصل۴، ذکر نه اول من اسلم و در ذخائر العقبی، ص۵۸، قسم ۱ باب فضائل علی، ذکر انه اول من اسلم. مبارک فوری، در تحفه الاحوذی، ۱۰/۱۶۰، شرح حدیث ۳۹۷۶، ابواب المناقب، باب مناقب علی، در شرح این حدیث: (بعث النبی صلی الله علیه وآله یوم الاثنین و صلی علی یوم الثلاثاء) می نویسد: فیه دلیل علی ان اول من اسلم من الذکور هو علیّ؛ منابع یاد شده با الفاظ و طرق گوناگون احادیثی نقل کردند که بیانگر آن است که امیر المؤمنین علیه السّلام بعد از پیامبر اکرم نخستین مسلمان و نخستین نمازگزار بوده است.

نموده اند که «اول من صلّی علیّ» یعنی اول کسی که (در اسلام) نماز گذارد علی علیه السّلام بود. و از زید بن ارقم وارد است که: «اوّل من اسلم مع رسول الله علیّ بن ابی طالب علیه السّلام» و از این قبیل اخبار در کتب معتبرهٔ شما بسی بسیار است که برای نمونه کافی می باشد.

ص: ۶۶

تربیت علی توسط پیغمبر از طفولیت

مخصوصا لازم است توجه نمائید به آنچه را که فقیه دانشمند خودتان نور الدین بن صباغ مالکی در صفحه ۱۶ فصول المهمّه(۱) فصل تربیته النبی و محمّد بن طلحه شافعی در صفحه۱۱ فصل اول مطالب السؤول(۲) و دیگران نقل نموده اند

ص: ۶۷

۱- الفصول المهمه ابن صباغ مالکی، ۱/۱۸۱-۱۸۶، فصل ۱، فصل فی تربیه النبی صلی الله علیه وآله له علیه السّلام. ابن صباغ می نوسید: و ذلک انه لما نشأ علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و بلغ سن التمییز اصاب اهل مکه جدب شدید و قحط اجحف بذوی المروّه و اضر بذی العیال الی الغایه، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله لعمه العباس- و کان من ایسر بنی هاشم-: یا عم ان اخاک ابا طالب کثیر العیال و قد اصاب الناس ما تری، فانطلق بنا الی بیته لنخفف من عیاله فتأخذ انت رجلا واحدا و آخذ انا رجلاـ فنکفلهما عنه. قال العباس: افعل. فانطلقا حتی اتیا ابا طالب فقالا: انا نرید ان نخفف عنک من عیالک حتی ینکشف عن الناس ما هم فیه، فقال لهما ابو طالب: اذا ترکتما لی عقیلا و طالباً فاصنعا ما شئتما، فأخذ رسول الله صلی الله علیه وآله علیا و ضمه الیه و اخذ العباس جعفرا فضمه الیه، فلم یزل علی مع رسول الله صلی الله علیه وآله حتی بعث الله عزوجل محمدا نبیا فاتبعه علیٌّ علیه السّلام و آمن به و صدّقه و کان عمره اذ ذاک فی السنه الثالثه عشر من عمره و لم یبلغ الحلم و قیل غیر ذلک و اکثر الاقوال و اشهرها انه لم یبلغ الحلم و انه اول من اسلم و آمن برسول الله صلی الله علیه وآله من الذکور بعد خدیجه.

۲- مطالب السؤول، محمد بن طلحه شافعی، ص۶۳-۶۴ باب ۱، فصل ۱. ابن طلحه می نویسد: فلما نشأ و کبر اصاب اهل مکّه جدب شدید و قط مؤلم اجحف بذوی الثروه و اضرّ الی الغایه بذوی العیال، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله لعمه العباس و کان من ایسر بنی هاشم: «یا عم ان اخاک ابا طالب کثیر العیال و قد اصاب الناس ماتری، فانطلق بنا الیه فلنخفف من عیاله، آخذ من بنیه رجلاـ و تأخذ انت رجلاًـ فنکفهما عنه.» قال العباس: نعم فانطلقا حتی اتیا ابا طالب فقالا: انا نرید ان نخفف عنک من عیالک حتی ینکشف عن الناس ما هم فیه، فقال لهما ابوطالب: اذا ترکتما لی عقیلا و طالباً فصنعا ما شئتما، فاخذ رسول الله صلی الله علیه وآله علیا فضمه الیه و اخذ العباس جعفراً فضمّه الیه، فلم یزل علی مع رسول الله حتی بعثه الله تعالی نبیا فاتبعه و آمن به و صدقه و بعث رسول الله یوم الاثنین و صلی علی یوم الثلاثاء همچنین حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۶۶۶، ح ۶۴۶۳، کتاب معرفه الصحابه ذکر عقیل بن ابی طالب، حدیث را این گونه نقل کرده است: عن مجاهد بن جبیر ابی الحجاج قال: کان من نعم الله علی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام ما صنع الله له و اراده به من الخیر ان قریشاً اصابتهم ازمه شدیده و کان ابوطالب فی عیال کثیر فقال رسول الله صلی الله علیه وآله لعمه العباس، و کان من ایسر بنی هاشم: یا ابا الفضل ان اخاک ابا طالب کثیر العیال و قد اصاب الناس ما تری من هذه الازمه فانطلق بنا الیه نخفف عنه من عیاله آخذ من بنیه رجلا و تأخذ انت رجلاـ فنکفلهما عنه، فقال العباس: نعم فانطلقا حتی اتیا ابا طالب فقالا: انا نرید ان نخفف عنک من عیالک حتی تنکشف عن الناس ما هم فیه. فقال لهما ابوطالب: اذا ترکتما لی عقیلاً فاصنعا ما شئتما. فاخذ رسول الله صلی الله علیه وآله علیا فضمّه الیه و اخذ العباس جعفراً فضمه الیه. فلم یزل علی مع رسول الله حتی بعثه الله نبیاً فاتبعه و صدَّقه، و اخذ العباس جعفرا و لم یزل جعفر مع العباس حتی اسلم و استغنی عنه. و نیز طبری در تاریخ خود، ۲-۵۷-۵۸، ذکر الخبر عما کان من امر نبی الله، علاوه بر آنچه از مستدرک نقل کردیم این حدیث را نیز آورده است: عن اسحاق قال: کان اول ذکر آمن برسول الله صلی الله علیه وآله و صلی معه و صدقه بما جاءه من عند الله علیّ بن ابی طالب و هو یومئذ ابن عشر سنین و کان مما

انعم الله به علی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام انه کان فی حجر رسول الله علیه السّلام قبل الاسلام. همچنین ثعلبی در الکشف و البیان، ۵/۸۴، ذیل آیه ۱۰۰ سوره توبه؛ قندوزی در ینابیع الموده، ۲/۱۴۵؛ خ ۴۰۰، باب ۵۶، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۱۳/۱۹۹، خطبه ۲۳۸، (قاصعه)، ذکر ما کان من صلاه علی مع رسول الله صلی الله علیه وآله فی صغره؛ صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد، ۲/۳۰۰، جماع ابواب بعض الأمور الکائنه بعد بعثته صلی الله علیه وآله باب ۲، با الفاظی مشابه به همین حدیث اشاره کرده اند.

سالی که در مکهٔ معظّمه قحطی شد روزی رسول اکرم صلی الله علیه وآله (که هنوز بر حسب ظاهر مبعوث به رسالت نشده بود) به عبّاس عمّ اکرم خود فرمود برادرت ابو طالب کثیر العیال است و روزگار هم سخت و دشوار است برویم هر کدام ما تقاضا کنیم یک نفر از اولادهای او را قبول کنیم به کفالت تا بار عمّ عزیزم سبک شود عباس قبول کرد به اتّفاق به ملاقات جناب ابو طالب رفتند و علّت آمدن خود رانقل نموده اند سالی که در مکهٔ معظّمه قحطی شد روزی رسول اکرم صلی الله علیه وآله (که هنوز بر حسب ظاهر مبعوث به رسالت نشده بود) به عبّاس عمّ اکرم خود فرمود برادرت ابو طالب کثیر العیال است و روزگار هم سخت و دشوار است برویم هر کدام ما تقاضا کنیم یک نفر از اولادهای او را قبول کنیم به کفالت تا بار عمّ عزیزم سبک شود عباس قبول کرد به اتّفاق به ملاقات جناب ابو طالب رفتند و علّت آمدن خود رابیان نمودند جناب ابو طالب موافقت فرمود عباس جعفر طیار را به عهده

گرفت و رسول اکرم صلی الله علیه وآله علی علیه السّلام را عهده دار شد آنگاه مالکی به این عبارت گوید:

«فلم یزل علیّ مع رسول الله حتّی بعث الله عزّ و جلّ محمّداصلی الله علیه وآله نبیّا فاتبعه علیّ علیه السّلام و آمن به و صدّقه و کان عمره اذ ذاک فی السنه الثالثه عشر من عمره لم یبلغ الحلم و انّه اوّل من اسلم و آمن برسول الله من الذکور بعد خدیجه»

(پیوسته علیّ با پیغمبر بود تا خدا آن حضرت را مبعوث به رسالت نمود، پس علیّ ایمان آورد و متابعت نمود پیغمبر را و تصدیق کرد او را در حالتی که از عمرش سیزده سال گذشته و به حد بلوغ نرسیده بود و او اول کسی بود که اسلام و ایمان آورد به آن حضرت از مردان بعد از خدیجه)

سبقت علی علیه السّلام در اسلام

آنگاه مالکی(۱) در همان فصل نقل قول امام ثعلبی را می نماید که در تفسیر آیه

ص: ۶۹

۱- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۱۸۶-۱۸۸، فصل ۱، فصل بی تربیه النبی صلی الله علیه وآله له علیه السّلام ابن صباغ می نویسد: قال الثعلبی فی تفسیر قوله تعالی: {و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار} [توبه/۱۰۰] و هو قول ابن عباس، و جابر بن عبد الله الانصاری، و زید بن ارقم، و محمد بن المنکدر، و ربیعه المرائی، و قداشار علیّ بن ابی طالب کرّم الله وجهه الی شئ من ذلک فی ابیات قاله و رواها عنه الثقات الا ثبات و هی هذه: محمد النبی اخی و صنوی و حمزه سید الشهداء عمی شایان ذکر است که ثعلبی در الکشف و البیان، ۵/۸۳، ذیل آیه ۱۰۰ سوره توبه می نویسد: و اختلفوا ایضا فی اول من آمن برسول الله صلی الله علیه وآله بعد امرأته خدیجه بنت خویلد مع اتفاقهم انها اول من آمن بالنبی و صدقته فقال بعضهم اول ذکر آمن برسول الله صلی الله علیه وآله و صلی معه علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و هو قول ابن عباس و جابر و زید بن ارقم و محمد بن المنکدر و ربیعه المرائی و ابی حازم المدنی.

۱۰۱ سوره ۹ (توبه) {وَ اَلسّٰابِقُونَ اَلْأَوَّلُونَ مِنَ اَلْمُهٰاجِرِينَ وَ اَلْأَنْصٰارِ} چنین آورده که ابن عبّاس و جابر ابن عبد الله انصاری و زید بن ارقم و محمّد بن منکدر و ربیعه المرائی گویند اوّل کسی که ایمان آورد بعد از خدیجه به رسول خداصلی الله علیه وآله علی علیه السّلام بوده آنگاه گوید علیّ کرّم الله وجهه اشاره به این معنی نموده در اشعار خودش که ثقات از علماء از قول او نقل نموده اند که فرمود.

محمّد النبی اخی و صنوی

و حمزه سیّد الشهداء عمّی

بنت محمّد سکنی و عرسی

منوط لحمها بدمی و لحمی

و سبطا احمد ولدای منها

فأیکم له سهم کسهمی (ابن طلحه)

سبقتکم الی الاسلام طفلا

صغیرا ما بلغت اوان حلمی

و اوجب لی ولایته علیکم

رسول الله یوم غدیرخم (ابن طلحه)

فویل ثم ویل ثم ویل

لمن یلقی الاله غدا بظلمی

(محمد رسول الله برادر و پسر عموی من است و حمزه سید الشهداء عم من است و فاطمه دختر پیغمبر همسر من است و دو دخترزادگان پیغمبر فرزندان من از فاطمه اند پس کدام یک از شما چنین قسمتی مانند من دارید اسبق از همه اسلام آوردم در حالتی که طفل بودم قبل از اینکه به

حـد بلـوغ برسم و واجب نمود پیغمـبر برای من ولاـیت خود را بر شـما روز غـدیر خم آنگـاه سه مرتبه فرمود وای بر کسـی که ملاقات کند خدا را روز قیامت در حالتی که به من ظلم نموده باشد.)

و محمّد بن طلحه شافعی در صفحه۱۱ مطالب السؤول(۱) ضمن فصل اول از

ص: ۷۱

۱- مطـالب السؤول، محمـد بن طلحه شافعی، ص۶۴، باب ۱ فصل ۱. ابن طلحه به نـامه معـاویه اشاره نکرده و تنها شـعر را نقل کرده است. و نیز زرندی حنفی، در نظم درر السـمطین، ص۹۷، سمط ۱ قسم ۲، این حدیث را اینگونه نقل می کند: و یروی ان معـاویه کتب الی علی علیه السّـلام یفتخر علیه: امـا بعـد، فـانَّ ابی کـان سیّدا فی الجـاهلیه و صـرت ملکا فی الاسـلام و انا خال المؤمنین و کـاتب الوحی و صـهر رسول الله. فقـال علی علیه السّـلام: ایفتخر علی ابن ام آکله الاکبـاد؟ اکتب الیه یـا قنبر: ان لی سیوفـا بـدریه و سـهاما هاشـمیه قـد عرفت مواقع نصالها فی اقاربک و عشایرک یوم بـدر و ما هی من الظالمین ببعیـد. ثم انشـد: محمد النبی اخی و صـهری و حمزه سـید الشـهداء عمی و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۱۲، ح ۳۶۳۶۶، کتاب الفضائل، بعـد از باب ۱۰، فضائـل علیّ، ابن کثیر در البـدایه و النهـایه، ۸/۹-۱۰ حوادث سـال ۴۰ هجری، فصل فی ذکر شـیء من سیـرته الفاضـله؛ ابن عساکر در تاریـخ مدینه دمشق، ۴۲/۵۲۱، رقم ۴۹۳۳، شـرح حال علیّ بن ابی طالب؛ سـبط ابن الجوزی در تذکره الخواص، ص۱۰۲، باب ۴، تمام حدیث الخوارج؛ حدیث را همان گونه که از نظم درر السمطین نقل کردیم با اختلاف اندکی در الفاظ آورده اند. قندروزی حنفی در ینابیع الموده ۳/۱۴۳، باب ۶۵، می نویسد: قال الامام تاج الاسلام الخدا آبادی البخاری فی اربعینه: روی هـذه الأبیـات عن علی علیه السّـلام: سـبقتکم الی الاسـلام طرّاً غلامـا مـا بلغت اوان حلمی محمـد النبی اخی و صهری حمزه سـید الشـهداء عمّی ابـن حجر مکی، در صواعـق المحرقه، ص۱۳۲، باب ۹، فصل ۴، بعـد از نقل این حـدیث می نویسد: قال البیهقی: ان هذا الشعر مما یجب علی کل احد متوال فی علی حفظه لیعلم مفاخره فی الاسلام و مناقب علی و فضائله اکثر من ان تحصـی. شایان ذکر است با اینکه کسانی ماننـد محمـد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول و زرندی حنفی در نظم درر السـمطین بیتی از شـعر امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّـلام را که در آن به عیـد غدیر خم اشاره شده است آورده اند، این بیت در بسیاری از مصادر اهل سنت حذف گردیده است.

باب اول و أكابرمورخين و محدثين علماء خودتان نقل نموده اند كه اين اشعار را آن حضرت در جواب معاويه نوشت موقعی كه در نامۀ خود به آن حضرت مفاخره نموده كه پدرم در جاهليّت سيّد القوم بود و در اسلام پادشاهی نمود و من خال المؤمنين و كاتب الوحی و صاحب فضائل هستم.

حضرت بعد از مطالعه نامه فرمود: «أبالفضائل يفخر عليَّ ابن آكله الاكباد» يعنی آيا به فضائل فخريه می كند پسر خورندۀ جگرها (يعنی هند مادر معاويه كه جگر حمزه سيد الشهداء را در احد برای او آوردند و در دهان جويد) آنگاه اشعار مذكور را برای او نوشت و در آن اشاره به غدير خم نموده و اثبات می نمايد كه او است امام و خليفه و اولی به تصرف در امور مسلمانان بعد از رسول خدا و به امر آن حضرت و معاويه با جدّيتی كه به مخالفت آن حضرت داشت نتوانست در اين مفاخرات تكذيب آن حضرت را بنمايد.

و نيز حاكم ابو القاسم حسكانی(۱) كه از فحول اعلام و محل وثوق علمای

۱- شواهد التنزيل، حاكم حسكانی، ۱/۳۳۴-۳۳۴، ح ۳۴۲، ذيل آيه ۱۰۰ سوره توبه. حسكانی اين روايت را نقل می نمايد: عن عبد الرحمن بن عوف فی قوله تعالی: {والسابقون الاولون} قال: هم سته من قريش اولهم اسلاما علیّ بن ابی طالب. و نيز ابن عساكر در تاريخ مدينه دمشق، ۴۲/۴۴، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب، اين حديث را اين گونه نقل می كند: عن عبد الرحمن بن عوف فی قوله تعالی: {والسابقون الاولون} قال: هم عشره من قريش، كان اولهم اسلاماً علیّ بن ابی طالب.

شما است در ذیل همین آیه مذکوره از عبد الرحمن بن عوف نقل می نماید که ده نفر از قریش ایمان آوردند اول آنها علیّ بن ابی طالب علیه السّلام بود.

و از انس بن مالک روایت می نمایند اکابر علماء شما مانند احمد بن حنبل در مسند و خطیب خوارزمی در مناقب(۱) و سلیمان بلخی حنفی در باب۱۲ ینابیع الموده (۲) که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

صلّت الملائکه علیّ و علی علیّ سبع سنین و ذلک انّه لم ترفع شهاده ان لا اله الاّ الله الی السماء الا منّی و من علیّ.

(هفت سال ملائکه بر من و بر علیّ صلوات فرستادند؛ زیرا که در این مدت

۱- مناقب خوارزمی، ص۵۴، ح ۱۸، فصل ۴.

۲- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۱۹۴، ح ۱۷، باب ۱۲. و نیز زرندی حنفی در نظم درر السمطین، ص۸۳، سمط۱، قسم ۲، ذکر اسلامه، حدیث را این گونه نقل کرده است: وعن ایوب الانصاری قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: لقد صلت الملائکه علی و علی علیّ، لانا کنّا نصلی و لیس معنا احد یصلی غیرنا. حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۲/۱۸۴، ح ۸۱۸، ذیل آیه ۷ سوره غافر، این حدیث را با الفاظ گوناگون نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: عن ابی ذر قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: ان الملائکه صلت علی و علی علی سبع سنین قبل ان یسلم بشر. ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۳۶- ۳۹، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب، حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابن عباس قال: صلت الملائکه علی و علی علیّ بن ابی طالب سبع سنین. قالوا و لم ذاک یا رسول الله؟ قال: لم یکن معی من الرجال غیره. همچنین ابن اثیر در اسد الغابه، شرح حال علیّ بن ابی طالب؛ ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ۱۳/۲۳۰، خطبه ۲۳۸، (قاصعه)، القول فی اسلام ابی بکر و علی و خصائص کل منهما، همین حدیث را با الفاظی مشابه نقل کرده اند.

کلمه شهادت از احدی به آسمان برنخاست مگر از من و علی)

و ابن ابی الحدید معتزلی از صفحه ۳۷۵ تا صفحه ۳۷۸ جلد اول شرح نهج البلاغه(۱) اخبار بسیاری از طرق روات و علماء خودتان نقل نموده است که علیّ علیه السّلام از همهٔ مسلمین اسبق در اسلام و ایمان بوده و در آخر همهٔ اخبار و اختلاف اقوال گوید:

«فدلّ مجموع ما ذکرناه انّ علیّاعلیه السّلام اوّل الناس اسلاما و انّ المخالف فی ذلک شاذّ و الشذّ لا یعتدّ به».

(مجموع از آنچه ذکر نمودیم دلالت دارد بر آنکه علیّ علیه السّلام اول از همه اسلام آورد و مخالفین در این امر شاذ و کم نیستتند و به قول شاذ اعتنائی نیست.)

و امام ابو عبد الرحمن نسائی که یکی ازائمه صحاح ستّه است شش حدیث اول خصائص العلوی(۲) را در این موضوع آورده و تصدیق نموده که اول کسی که ایمان آورد به رسول الله صلی الله علیه وآله و نماز گزارد با آن حضرت علیّ علیه السّلام بود.

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۲ ینابیع المودّه(۳) ۳۱ خبر از ترمذی و حموینی و ابن ماجه و احمد حنبل و حافظ ابو نعیم و امام ثعلبی و ابن مغازلی و ابو المؤید خوارزمی و دیلمی به مضامین مختلفه نقل نموده است که خلاصه و

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۴/۱۱۶-۱۲۵، خطبه ۵۶، فصل فیما قیل من سبق علی الی الاسلام.

۲- خصایص امیر المؤمنین، احمد بن شعیب نسائی، ص۴۲-۴۶، صلاه امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام.

۳- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۱۸۹-۱۹۸، ح ۱-۲۹، باب ۱۲.

نتیجهٔ همهٔ آنها آنکه علیّ علیه السّلام اسبق از همه امت اسلام ایمان آورد، و حتّی ابن حجر مکی متعصّب در فصل دوم از صواعق(۱) اخباری به همین مضامین نقل نموده که سلیمان بلخی هم در ینابیع بعض از آن اخبار را از او نقل نموده و در آخر باب ۱۲ ینابیع خبر پر برکتی از مناقب به اسناد خودش از ابی الزبیر مکی از جابر بن عبد الله انصاری نقل نموده با اجازه آقایان این خبر را بخوانم تا حجّه تمام گردد که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«انّ الله تبارک و تعالی اصطفانی و اختارنی و جعلنی رسولا و انزل علیّ سیّد الکتب فقلت الهی و سیّدی انّک ارسلت موسی الی فرعون فسئلک ان تجعل معه اخاه هارون وزیرا یشدّ به عضده و یصدّق به قوله و انّی أسألک یا سیّدی و الهی ان تجعل لی من اهلی وزیرا تشدّ به عضدی فاجعل لی علیّا وزیرا و اخا و اجعل الشجاعه فی

قلبه و البسه الهیبه علی عدوه و هو اوّل من آمن بی و صدّقنی و اوّل من وحّد الله معی و انّی سألت ذلک ربّی عزّ و جلّ فاعطانیه فهو سیّد الاوصیاء اللّحوق به سعاده و الموت فی طاعته شهاده و اسمه فی التوریه مقرون الی اسمی و زوجته صدّیقه الکبری ابنتی و ابناه سیّدا شباب اهل الجنّه ابنای و هو و هما و الائمّه من بعدهم حجج الله علی خلقه بعد النّبیّین و هم

ص: ۷۵

۱- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص۱۲۵، ح ۲۹، باب ۹، فصل ۲. ابن حجر علاوه بر آنچه پیشتر از او یاد کردیم این حدیث را نیز نقل می کند: اخرج الدیلمی ایضا عن عایشه و الطبرانی و ابن مردویه عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وآله قال: السبق ثلاثه: فالسابق الی موسی یوشع بن نون و السابق الی عیسی صاحب یس و السابق الی محمد، علیّ بن ابی طالب.

ابواب العلم فی امّتی من تبعهم نجی من النّار و من اقتدی بهم هدی الی صراط مستقیم لم یهب الله محبتهم لعبد الاّ ادخله الله الجنّه انتهی».

(خداوند متعال برگزید و اختیار نمود مرا (از میان خلق) و قرار داد مرا پیغمبر و نازل گردانید بر من بهترین کتابها را پس من عرض کردم الهی و سیدی موسی را فرستادی به سوی فرعون پس درخواست نمود از تو اینکه برادرش

هارون را وزیر او قرار دهی و محکم نمائی به وجود او بازوی او را و تصدیق نمایند به وسیله او دعوت او را. اینک من از تو درخواست می نمایم که از اهل من قرار دهی برای من وزیری که به وجود او محکم گردد بازوی من پس قرار بده برای من علیّ را به مقام وزارت و اخوت و شجاعت را در قلب او قرار بده و هیبتی به او مرحمت نما در مقابل دشمنانش و علیّ اول کسی ست که ایمان به من آورد و تصدیق مرا نمود و اول کسی ست که با من خدا را به وحدانیت یاد نمود - آنگاه فرمود من این سؤالی را که از پروردگار نمودم بمن عطا نمود (یعنی علیّ را وزیر و برادر من قرار داد) پس علیّ آقای اوصیاء می باشد ملحق شدن به او سعادت و مردن در اطاعت او شهادت است اسم او با اسم من در تورات می باشد و همسر او صدیقه کبری دختر من است و دو پسر او که دو سید جوانان اهل بهشتند فرزندان منند و علیّ و حسن و حسین و امامان بعد از آنها حجتهای خدابر خلق اند بعد از انبیاء و آنها هستند ابواب علم در امت من هر کس آنها را متابعت و پیروی نماید از آتش نجات یابد و هر کس به آنها اقتدا نماید هدایت یابد به راه راست عطا ننموده خدا محبت آنها را به بنده ای مگر آنکه آنها را داخل بهشت می نماید. (پس عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرت و بینائی.) (فاعتبروا یا اولی الابصار)

و اگر بخواهم تمام اخباری را که فقط از طریق روات و أکابر علماء خودتان در این باب رسیده بدون استناد به کتب شیعه ذکر نمایم تمام وقت شب گرفته می شود(۱) گمان می کنم برای نمونه کافی باشد آنچه عرض کردم تا آقایان بدانید

ص: ۷۷

۱- در باره اسلام و نماز امیر المؤمنین علیه السّلام لازم است به دو نکته اشاره کنیم: نکته اول: نصوصی که اثبات می کند که امیر المؤمنین علیه السّلام نخستین نماز گزار بوده است به سه گروه تقسیم می شود: گروه اول: کلمات پیامبر اکرم که دلالت بر این مطلب دارد. گروه دوم: کلمات امیرالمؤمنین علیه السّلام که این ادعا را اثبات می کند. گروه سوم: اعترافات صحابه مبنی بر اینکه امیر المؤمنین نخستین مسلمان و نخستین نماز گزار بوده است. نکته دوم: بررسی مدارکی که اثبات می کند اسلام ابو بکر بعد از امیر المؤمنین علیه السّلام بوده است. گفتنی است که ما در مقام گردآوری همه احادیث و مدارک در این باب نیستیم، بلکه به اختصار به جمع بندی روایات می پردازیم. لذا ممکن است برخی از منابعی که به آن اشاره می کنیم قبلا تکرار شده یا بعداً به آن اشاره شود. با این وصف، برای جمع بندی این بحث تکرار آن خالی از فایده نیست. نکته اول: گروه اول نصوص نبوی در برخی از احادیث، پیامبرصلی الله علیه وآله تصریح می فرمایند که امیر المؤمنین علیه السّلام نخستین مسلمان و نخستین نمازگزار است. در اینجا به هشت حدیث اشاره می کنیم: ۱. قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «اولکم وارداً (ورودا) علی الحوض اولکم اسلاماً، علیّ بن ابی طالب». المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۴۷، ح ۴۶۶۲، کتاب معرفه الصحابه باب مناقب علیّ، ذکر اسلام امیر المؤمنین. کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۶۱۶، ح ۳۲۹۹۱، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علیّ. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۴۰، ترجمه ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۲۹، خطبه ۲۳۸ (قاصعه) القول فی اسلام ابی بکر و علیّ. استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۰۹۱، رقم ۱۸۵۵، شرح حال علیّ بن ابی طالب. مناقب ابن مغازلی، ص۱۶، ح ۲۲، ما جاء فی اسلام علیّ. مناقب خوارزمی، ص۵۲، ح ۱۵، فصل ۴. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۲/۸۱، رقم ۴۵۹، شرح حال محمد بن ابان المخرمی. ۲. قال رسول الله صلی الله علیه وآله لفاطمه علیهاالسّلام «زوجتک خیر امتی، اعلمهم علماً و افضلهم حلماً و اولهم اسلاماً» کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۱۳۲، ح ۳۲۹۳۶ کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲ فضائل علیّ. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۱۳۲، رقم، ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب. اسد الغابه، ابن اثیر، ۵/۵۲۰، شرح حال فاطمه بنت رسول الله. مناقب خوارزمی، ص۱۰۶، ح ۱۱۱، فصل ۹. مسند احمد بن حنبل، ۵/۲۶، مسند معقل بن یسار. ۳. اخذ رسول الله صلی الله علیه وآله بید علی فقال: «ان هذا اول من آمن بی، و هذا اول من یصافحنی یوم القیامه، و هذا الصدیق الاکبر.» کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۱۸۷، باب ۴۴. معجم الکبیر، طبرانی، ۶/۲۶۹، احادیث ابو سخیله کوفی عن سلمان. نظم درر السمطین، زرندی، ص۸۲، سمط ۱، قسم ۲. کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۶۱۶، ح ۳۲۹۹۰، کتاب الفضائل، باب۳، فصل ۲، فضائل علیّ. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۴۱، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب. ۴. قال رسول الله صلی الله علیه وآله «لقد صلت الملائکه علی و علی علی سبع سنین، لانا کنا نصلی و لیس معنا احد غیرنا». نظم درر السمطین، زرندی، ص۸۳ سمط ۱، قسم۲. اسد الغابه، ابن اثیر، ۴/۱۸، شرح حال علیّ بن ابی طالب. مناقب خوارزمی، ص۵۳-۵۴، ح ۱۷ و ۱۸، فصل ۴. مناقب ابن مغازلی، ص۱۴، ح ۱۷و ۱۹، ما جاء فی اسلامه علیه السّلام تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۶، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب. الفردوس، دیلمی، ۳/۴۳۳، ح۵۳۳۱، باب اللام. ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص۶۴، قسم ۱، باب فضائل علی ذکر صلاه الملائکه علیه. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ابن

ابی الحدید، ۱۳/۲۳۰، خطبه ۲۳۸ (قاصعه)، القول فی اسلام ابی بکر و علیّ. فرائد السمطین، حموینی، ۱/۲۴۲، ح ۱۸۷، سمط ۱/ باب ۴۷. شواهد التنزیل حسکانی، ۲/۱۸۴-۱۸۵، ح ۸۱۸ و ۸۱۹، ذیل آیه ۷ سوره غافر. کنوز الحقائق، مناوی، ۲/۱۰۴، ح ۶۳۲۰، حرف اللام. ۵. قال رسول صلی الله علیه وآله: «اِنَّ اَولَّ مَن صَلَّی مَعِی عَلیّ» فرائد السمطین، حموینی، ۱/۲۴۵، ح ۱۹۰، سمط ۱، باب ۴۷. کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۶۱۶، ح ۳۲۹۹۲، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علیّ. کنوز الحقائق، مناوی، ۱/۱۹۴، ح ۲۴۳۶، حرف الهمزه. الفردوس، دیلمی، ۱/۲۷، ح ۳۹، باب الالف، ذکر حدیث الاوائل. ینابیع المودّه، قندوزی، ۲/۷۵، ح ۴۶، باب ۵۶. ۶. قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «یا علی اخصمک بالنبوه و لا نبوه بعدی، و تخصم الناس بسبع و لا یحاجک فیهن احد یوم القیامه: انت اولهم ایمانا و اوفاهم بعهد الله...» حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۱/۶۵-۶۶، رقم ۴، شرح حال علیّ بن ابی طالب. کنز العمال متقی هندی، ۱۱/ ۶۱۷، ح ۳۲۹۹۴، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل۲، مناقب علی. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۵۸، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب. مطالب السؤول، محمد بن طلحه شافعی، ص۱۳۳، باب ۱، فصل ۷. ۷. قال رسول الله صلی الله علیه وآله لعلی: « هذا اول من آمن بی و صدقنی.» شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۲۵، خطبه ۲۳۸(قاصعه)، القول فی اسلام بی بکر و علی. ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص۵۸، قسم ۱، باب فضائل علیّ، ذکر انه علیه السّلام اول من اسلم. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۶، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب. گروه دوم: نصوص علوی در برخی از منابع خود امیر المؤمنین تصریح می فرمایند که نخستین مسلمان و نخستین نماز گزار بوده اند که به سه حدیث اشاره می کنیم: ۱. عن علی علیه السّلام «انا عبد الله و اخو رسول الله و انا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کاذب مفتر و لقد صلیت مع رسول الله قبل الناس بسبع سنین». المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳۱۲۱، ح ۴۵۸۴، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب امیر المؤمنین، ذکر اسلامه. سنن ابن ماجه، ۱/۴۴، ح ۱۲۰، مقدمه، فضل علیّ بن ابی طالب. تاریخ طبری، ۲/۵۶، ذکر الخبر عماکان من امر نبی الله صلی الله علیه وآله. المصنف، ابن ابی شیبه، ۷/۴۹۸، ح ۲۱، کتاب الفضائل، فضائل علی بن ابی طاب. السنن الکبری، نسائی، ۵/۱۰۶ -۱۰۷، ح۸۳۹۵، کتاب الخصائص، ذکر صلاته قبل الناس. تذکره الخواص، سبط بن الجوزی، ص۱۰۳، باب ۴. الکشف و البیان، ثعلبی، ۵/۸۵، ذیل آیه ۱۰۰ سوره توبه. کنز العمال، متقی هندی، ۱۳/۱۲۲، ح ۳۶۳۸۹، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲ فضائل علی. ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص۶۰، قسم، ۱، باب فضائل علیّ، ذکر انه اول من صلی. تهذیب الکمال، مزی، ۲۲/۵۱۴، رقم ۴۵۷۲، شرح حال علاء بن صالح التیمی. فرائد السمطین، حموینی، ۱/۲۴۸، ح۱۹۲، سمط ۱، باب ۴۸. فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ۲/۵۸۶، ح ۹۹۳، فضائل امیر المؤمنین. الکامل، ابن اثیر، ۲/۵۷، ذکر الاختلاف فی اول من اسلم. ۲. قال علی علیه السّلام: «انا اول رجلٍ صلی مع رسول الله» مسند احمد بن حنبل، ۱/۱۴۱، مسند علیّ بن ابی طالب. المعارف، ابن قتیبه، ص۱۶۹، اخبار ابوبکر، اسلام ابوبکر. کنز العمال، متقی هندی، ۱۳/۱۲۴، ح ۳۶۳۹۶، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲ فضائل علیّ. ریاض النضره، محب الدین طبری، ۳/۱۱۲، باب ۴، فصل ۴، ذکر انه اول من صلی. تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، /۲۸۶، رقم۴۹۲۵، شرح حال علیّ بن ابی طالب. ۳. قال علی علیه السّلام: عبدت الله مع رسول الله صلی الله علیه وآله سبع سنین قبل ان یعبده احد من هذه الامه. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۴۷، ح ۴۶۶۳، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب امیر المؤمنین، ذکر اسلام امیر المؤمنین. سنن الکبری، نسائی، ۵/۱۰۷، ح ۸۳۹۶، کتاب الخصائص، ذکر عباده علیّ. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۰، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب. استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۰۹۵، رقم۱۸۵۵، شرح حال علیّ بن ابی طالب. ریاض النضره، محب الدین طبری، ۳/۱۱۱، باب ۴، فصل ۴، ذکر انه اول من صلیّ. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴/۱۱۸، خطبه ۵۶ (و من کلامه له من اصحابه یخبر عما سیکون من شأن رجل یأمر بسبه و البرائه منه)، فصل فیما قیل من سبق علی الی الاسلام. گروه سوم: نصوص

صحابی در برخی از منابع، صحابه پیامبر اعتراف دارند که نخستین مسلمان و نخستین نماز گزار امیر المؤمنین بوده است که به دو حدیث اشاره می کنیم: ۱. عن انس بن مالك قال: استنبیء (نبی– بعث) النبی یوم الاثنین و صلی (اسلم) علی یوم الثلاثاء. المستدرك علی الصحیحین، حاكم نیشابوری، ۳/۱۲۱، ح ۴۵۸۷، كتاب معرفه الصحابه، باب مناقب امیر المؤمنین، ذكر اسلام امیر المؤمنین. استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۰۹۵، رقم ۱۸۵۵، شرح حال علیّ بن ابی طالب. فرائد السمطین، حموینی، ۱/۲۴۴، ح ۱۸۹، سمط ۱، باب ۴۷. الجامع الصحیح، ترمذی، ص۹۸۱، ح ۳۷۳۷، كتاب المناقب، باب مناقب علیّ بن ابی طالب. مسند ابو یعلی، ۷/۲۱۱۳، ح ۴۲۰۸، مسند انس بن مالك. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴/۱۱۹، خطبه ۵۶، (و من كلامه له من اصحابه یخبر عما یكون من شأن رجل یأمر بسبه و البرائه منه) فصل فیما قیل من سبق علی الی الاسلام. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱/۱۳۴، رقم ۱ شرح حال امیر المؤمنین علی علیه السّلام تاریخ دمشق، ابن عساكر، ۴۲/۲۹، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب. تهذیب الكمال، مزی، ۲۰/۴۸۲، رقم ۴۰۸۹، شرح حال علیّ بن ابی طالب. تاریخ طبری، ۲/۵۵، ذكر الخبر عما كان من امر نبی الله عند ابتداء الله ذكره. ۲. عن زید بن ارقم (عن ابن عباس–عن سلمان): اول من صلی مع رسول الله (اسلم) علیّ بن ابی طالب. مسند احمد بن حنبل، ۱/۳۷۳، مسند ابن عباس. الجامع الصحیح، ترمذی، ص۹۸۲، ح ۳۷۴۳، كتاب المناقب، باب مناقب علیّ بن ابی طالب. المستدرك علی الصحیحین، حاكم نیشابوری، ۳/۱۴۷، ح۴۶۶۳، كتاب معرفه الصحابه، باب مناقب امیر المؤمنین، ذكر اسلام امیر المؤمنین. السنن الكبری، بیهقی، ۶/۲۰۶، كتاب اللقطه، باب من قال لا یحكم باسلام الصبی بنفسه ابواه كافران، باب من قال یحكم بصحه اسلامه. نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۸۲، سمط ۱/قسم۲، ذكر اسلامه. نكته دوم: با مراجعه به مدارك آشكار می گردد كه اسلام ابوبكر بعد از اسلام امیر المؤمنین علیه السّلام - به دلیل اختلاف روایت - به فاصله پنجاه نفر یا پنج نفر یا سه نفر بوده است. در اینجا مناسب است به برخی از این منابع اشاره كنیم: محمد بن جریر طبری در تاریخ خود، ۲/۶۰، ذكر الخبر عما كان من امر النبی ذكر بعض من قال ذلك ممن حضر، این حدیث را نقل می كند: عن محمد بن سعد قال: قلت لابی: أكان ابو بكر اولكم اسلاماً؟ فقال: لا و لقد اسلم قبله اكثر من خمسین. سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص۳۴، خلافه ابو بكر، فصل فی اسلامه، این حدیث را نقل می كند: عن سعد بن ابی وقاص انه قال: لابیه سعد: أكان ابو بكر الصدیق اولكم اسلاماً؟ قال: لا و لكنّه اسلم قبله اكثر من خمسه همچنین ابن عساكر در تاریخ دمشق، ۳۰/۴۵، رقم ۳۳۹۸، شرح حال ابوبكر، حدیث را به همین الفاظ نقل كرده است، محب الدین طبری در ریاض النضره، ۱/۸۹، قسم ۲، باب ۱، فصل ۴، ذكر اقاویل العلماء فی اول من اسلم، این حدیث را نقل می كند: قال ابن اسحاق: اول من اسلم علیّ، ثم زید بن حارثه، ثم ابوبكر... و به همین مضمون ابن اثیر در اسد الغابه ۲/۲۲۶، شرح حال زید بن حارثه ابن قتیبه در المعارف ص۱۶۸-۱۶۹، اسلام ابی بكر؛ ابن عساكر در تاریخ دمشق، ۱۹/۳۵۴، رقم ۲۳۳۳، شرح حال زید بن حارثه؛ یعقوبی در تاریخ خود، ۲/۲۳، المبعث، احادیثی نقل كرده اند.

که علیّ آن کس است که از اول بـا رسـول خداصـلی الله علیه وآله بوده پس اولی و أحق است که آن بزرگوار را مشـمول {و الذین معه} بدانیم نه آن کس را که چند شبی در مسافرت غار با پیغمبر بوده.

اشکال در ایمان علیّ به دلیل طفولیت و جواب آن

حافـظ: این مطلب ثـابت است و احـدی انکار این معنی را ننموده که علیّ کرم الله وجهه اسـبق از همه امّت در اسـلام بوده ولی نکتهٔ قابل توجه این است که او اسـبق از همه امّت در اسـلام بوده واین سـبقت دلیل بر فضـیلت و شرافت علیّ کرم الله وجهه بر دیگران از صحابه نمی باشد.

گرچه صحیح است که خلفای معظّم أبو بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم

مـدتی بعـد از علیّ کرم الله وجهه ایمان آوردند ولی ایمان آنها با ایمان علیّ فرق داشت و قطعا ایمان آنها از ایمان علیّ افضـل بوده به دلیل آنکه علیّ طفلی نابالغ و آنها شیخی کبیر و با عقل کامل بودند.

بدیهی است ایمان پیر ورزیده و جهان دیده و صاحب عقل کامل از ایمان طفلی نو رسیده و نابالغ افضل و بالاتر است به علاوه ایمـان علیّ تقلیـدی و از آنها تحقیقی بوده قطعا ایمان تحقیقی از ایمان تقلیـدی افضل است چون قطعا بچـهٔ نابالغ و غیر مکلّف ایمان نمی آورد مگر روی تقلید و علیّ بچهٔ دوازده سیزده ساله تکلیفی بر او نبوده و حتما تقلیدا ایمان آورده است.

داعی: باعث تعجب است این نوع مذاکرات از مثل شما دانشمندان قوم متحیرم این نوع گفتار شما را حمل بر چه بنمایم بگویم عنادا لجاجت می فرمائید که قلبم راضی

نمی شود به عالمی چنین نسـبتی بـدهم مگر بگویم بـدون فکر و تأمل تبعا للاسـلاف صـحبت می فرمائیـد یعنی شـما تقلیدا (از خوارج و نواصب به تحریک امویها) حرف می زنید و تحقیقی در گفتار ندارید.

از شـما سؤال می نمایم که آیا ایمان علی علیه السّلام در عالم طفولیت به میل و اراده خودش بوده یا به دعوت رسول الله صلی الله علیه وآله بوده.

حافظ: اولا جنابعالی از طرز صـحبت چرا متأثر می شوید شـبهه و اشـکال در دل خلجان می کند باید مورد مذاکره قرار گیرد تا کشف حقایق شود.

و أمّا ثانیا جواب شما مسلّم است که به دعوت رسول خدا علیّ ایمان آورد نه به میل و ارادهٔ خود.

داعی: آیا رسول اکرم صلی الله علیه وآله که علی علیه السّلام را دعوت به اسلام نمود می دانست که

تکلیفی بر طفل قبل از بلوغ نیست یا نمی دانست اگر بگوئید نمی دانست نسبت جهل به آن حضرت داده اید و اگر می دانست طفل صبی را تکلیفی در دین نمی باشد مع ذلك او را دعوت کرد کار لغو و عبث و بی جائی کرده بدیهی است نسبت لغو و عبث به رسول الله محققا کفر است.

چه آنکه پیغمبر معرّا و مبرّای از لغو و عبث است خصوصا خاتم الانبیاء زیرا که خداوند در آیه ۳ سوره النجم/۵۳ دربارهٔ آن حضرت می فرماید {وَ مٰا يَنْطِقُ عَنِ اَلْهَوىٰ إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْيٌ يُوحىٰ}

(رسول خدا به هوای نفس سخن نمی گوید آنچه می گوید از روی وحی است که به او رسیده)

ایمان علیّ در کوچکی دلیل بر وفور عقل و فضل او می باشد

پس قطعا آن حضرت علیّ را قابل و لایق و آماده دعوت می دانسته و دعوت نموده چه آنکه عمل لغو از آن حضرت صادر نمی گردد علاوه بر این معنی صرف سن منافی کمال عقل نمی باشد. بلوغ، دلیل وجوب تکلیف نیست بلکه بلوغ در احکام شرعیه مراعات می شود نه در امور عقلیه و ایمان أمری از امور عقلیه می باشدنه تکلیف شرعی پس «ایمان علیّ فی الصغر من فضائله» ایمان علیّ در کوچکی از فضایل آن حضرت می باشد کما آنکه دربارهٔ حضرت عیسی بن مریم علی نبیّنا و آله و علیه السلام و بچه تازه به دنیا آمده خداوند در آیه ۳۱ سوره ۱۹(مریم) خبر می دهد که گفت:

{إِنِّي عَبْدُ اَللّٰهِ آتٰانِيَ اَلْكِتٰابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا}

(به درستی که من بنده خاص خدایم و کتاب آسمانی و شرف نبوت مرا

عطا فرموده)و دربارهٔ حضرت یحیی علیه السّلام در آیه ۱۳ همان سوره فرماید:

{وَ آتَیْنٰاهُ اَلْحُکمَ صَبِیًّا}.

(و یحیی را در سن کودکی مقام نبوت بخشیدیم)

سید اسماعیل حمیری یمنی(۱) که از شعراءمعروف اواسط قرن دوم هجری متوفی سال ۱۷۹ بوده در اشعاری که در مدح آن حضرت سروده به همین جهت اشاره نموده و گفته:

وصی محمد و ابو بنیه و وارثه و فارسه الوقیا

و قد اوتی الهدی و الحکم طفلا کیحیی یوم اوتیه صبیا

(همچنان که یحیی در طفولیت و بچه گی واجد مقام نبوت گردیده علیّ علیه السّلام هم که وصی و وارث پیغمبر و پدر فرزندان آن حضرت بود صاحب حکم ولایت و هادی خلق در حال طفولیت گردید.)

فضل و مقامی را که پروردگار عطا نماید نیازمند رسیدن به سنّ بلوغ نیست بلکه رشد عقلی و صلاحیت مورد در اثر طینت پاک است که خداوند عالم السرّ و الخفیّات فقط به آن دانا و خبیر است و لذا یحیی در طفولیت و عیسی در مهد به نبوّت و علیّ در دوازده یاسیزده سالگی به ولایت مطلقه برسد مورد هیچ گونه

ص: ۸۵

۱- مناقب، ابن شهر آشوب، ۲/۱۲، باب درجات امیر المؤمنین، فصل فی المسابقه بالاسلام.

تعجبی نخواهد بود.

بیشتر تعجب داعی از این گفتار شما که اسباب تأثر شد آن بود که این نوع از گفتار و اشکالات از نواصب و خوارج و پیروان معاندین در تحت تحریکات امویها می باشد که به ایمان علیّ علیه السّلام خورده گیرند و گویند ایمان او از روی معرفت و یقین نبوده بلکه بر وجه تلقین و تقلید بوده است.

اوّلا موثقین از أکابر علماء شما همه اعتراف به این فضیلت دارند و اگر ایمان در کودکی برای آن حضرت فضل و فخری نبوده پس آن همه فخر و مباهاتی که آن حضرت در مقابل صحابه نمودند برای چه بوده؟

چنانچه عرض کردم اکابر علماء شما مانند محمّد بن طلحه شافعی(۱) و ابن صباغ مالکی(۲) و ابن أبی الحدید(۳) و دیگران اشعار آن حضرت را نقل نموده اند که ضمنا فرمود:

سبقتکم الی الاسلام طفلا صغیرا ما بلغت اوان حلمی

و اگر ایمان آن حضرت در کودکی فضل و شرفی نبوده رسول اکرم صلی الله علیه وآله آن بزرگوار را به این فضل و خصیصه تخصیص نمی داد و آن حضرت خود فخر و مباهات به این معنی نمی نمود چنانچه سلیمان بلخی حنفی در صفحه ۲۰۲ ینابیع

۱- در همین مجلس گذشت.

۲- در همین مجلس گذشت.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴/۱۲۲، خطبه ۵۶، (مو من کلامه له من اصحابه یخبر عما سیکون من شأن رجل یأمر بسبه و البرائه منه) فصل فیما قیل من سبق علی الی الاسلام.

الموده (۱) ضمن باب ۵۶ از ذخایرالعقبی امام الحرم احمد بن عبد الله شافعی از خلیفهٔ ثانی عمر بن الخطّاب نقل می نماید که گفت من و ابو بکر و ابو عبیدهٔ جراح و جماعتی خدمت رسول خدا بودیم که دست مبارک بر شانه علی علیه السّلام زد و فرمود:

«یا علیّ انت اوّل المؤمنین ایمانا و اولهم اسلاما و انت منّی بمنزله هارون من موسی»

(ای علیّ تو نخستین مومن و نخستین مسلمانی و تو برای من همانند هارونی برای موسی)

و نیز امام احمد بن حنبل در مسند نقل می نماید از ابن عباس «حبر امت» که گفت من و ابو بکر و ابو عبیده بن جراح و جمعی دیگر از صحابه خدمت پیغمبر بودیم که دست مبارک بر کتف علیّ بن ابی طالب زد و فرمود:

«انت اوّل المسلمین اسلاما و انت اوّل المؤمنین ایمانا و انت منّی بمنزله

۱- قندوزی، ۲/۱۴۶، ح ۴۰۳، باب ۵۶. قندوزی این حدیث را نقل می کند: عن عمر بن خطاب قال: کنت انا و ابو بکر و ابو عبیده و جماعه اذ ضرب النبی صلی الله علیه وآله منک علی (بن ابی طالب) فقال: یا علی انت اول المؤمنین ایمانا و اولهم اسلاما و انت منی بمنزله هارون من موسی. و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۲۴، رقم ۳۶۳۹۵، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل۲، فضائل علی؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۱۶۷، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب؛ دیلمی در الفردوس، ۵/۳۱۵، ح ۸۲۹۹، باب الیاء؛ محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص۵۸، قسم۱، باب فضائل علی ذکر انه علیه السّلام اول من اسلم؛ محب الدین طبری در ریاض النضره ۳/۱۰۹-۱۱۰، باب ۴، فصل ۴، ذکر انه اول من اسلم؛ خوارزمی در مناقب، ص۵۵، ح ۱۹، فصل ۴، همین حدیث را نقل کرده اند.

هارون من موسی کذب یا علی من زعم انه یحبّنی و یبغضک»

(تو از حیث اسلام و ایمان اول مسلمین و مؤمنین هستی و تو برای من بمنزله هارونی از موسی – یا علی، دروغ گفت کسی که گمان نمود مرا دوست دارد و تو را دشمن بدارد.)

و ابن صباغ مالکی در صفحه ۱۲۵ فصول المهمّه(۱) مثل همین خبر را از کتاب خصائص از ابن عباس و نیز امام ابو عبد الرّحمن نسائی در خصائص العلوی نقل می کنند که گفت از عمر بن الخطّاب (خلیفه ثانی) شنیدم که گفت: «علی را یاد نکنید، مگر به خیر زیرا که از پیغمبرصلی الله علیه وآله شنیدم فرمود در علی سه خصلت است من که عمرم دوست داشتم یکی از آنها برای من باشد چه آنکه هر یک از آنها نزد من دوست‌داشتنی تر است از هر چه آفتاب بر او می تابد.»

آنگاه گفت: ابو بکر و ابو عبیده و جمعی دیگر از صحابه هم حاضر بودند که آن حضرت دست بر کتف علی گذارد و گفت: (آنچه را که عرض کردم) و ابن صباغ این کلمات را زیاده از دیگران نقل نموده که فرمود:

«من احبّک فقد احبّنی و من احبّنی احبّه الله و من احبّه الله ادخله الجنّه

۱- . و من کتاب الخصائص عن العباس بن عبد المطلب قال: سمعت عمر بن خطاب و هو یقول: کفوا عن ذکر علیّ بن ابی طالب الا بخیر، فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: فی علی ثلاث خصال وددت لو ان لی واحده منهن احب الی مما طلعت علیه الشمس و ذلک انی کنت انا و ابو بکر و ابو عبیده ابن الجراح و نفر من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله اذ ضرب النبی صلی الله علیه وآله علی کتف علیّ بن ابی طالب و قال: یا علی انت اول المسلمین اسلاماً و انت اول المؤمنین ایماناً و انت منی بمنزله هارون من موسی، کذب من زعم انه یحبنی و هو مبغضک. یا علی من احبک فقد احبنی و من احبنی احبه الله و من احبه الله ادخله الجنه و من ابغضک فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغضه الله تعالی و ادخله النار.

و من ابغضک فقد ابغضنی و من ابغضنی ابغضه الله تعالی و ادخله النار»

(کسی که تو را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست دارد خدا او را دوست می دارد و کسی که خدا او را دوست بدارد داخل می کند او را به بهشت و کسی که تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و کسی که مرا دشمن بدارد خدا او را دشمن داشته و داخل می کند او را به آتش)

پس ایمان علی علیه السّلام در صغر و کودکی دلیل بر وفور عقل و خرد است و خود فضیلتی است برای آن حضرت که لم یسبقه احد من المسلمین احدی از مسلمین بر او سبقت نگرفته است.

طبری در تاریخ خود(۱) نقل می نماید از

محمّد بن سعد بن ابی وقاص که

۱- عن محمد بن سعد قال: قلت لابی أکان ابو بکر اولکم اسلاماً؟ فقال: لا و لقد اسلم قبله اکثر من خمسین و لکن کان افضلنا اسلاماً. تاریخ طبری، ۲/۶۰، ذکر الخبر عما کان من امر نبی الله. همچنین ابن شهرآشوب در مناقب، ۲/۴، باب درجات امیر المؤمنین فصل فی المسابقه بالاسلام، و سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص۳۴، خلافه ابوبکر فصل فی اسلامه، این حدیث را نقل می کند: عن سعد بن ابی وقاص انه قال لابیه سعد: أکان ابوبکر الصدیق اولکم اسلاماً؟ قال: لا، و لکنّه اسلم قبله اکثر من خمسه. ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۳۰/۴۵، رقم ۳۳۹۸، شرح حال ابوبکر همین حدیث را به همین الفاظ نقل کرده است: محب الدین طبری در ریاض النضره ۱/۸۹، قسم ۲، باب ۱، فصل ۴، ذکر اقاویل العلماء فی اول من اسلم این حدیث را نقل می کند: قال ابن اسحاق: اول من اسلم علیّ، ثم زید بن حارثه ثم ابو بکر... و به همین مضمون ابن اثیر در اسد الغابه ۲/۲۲۶، شرح حال زید بن حارثه ابن قتیبه در المعارف ص۱۶۸-۱۶۹، اسلام ابی بکر؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۱۹/۳۵۴، رقم ۲۳۳۳، شرح حال زید بن حارثه؛ یعقوبی در تاریخ خود، ۲/۲۳، المبعث، احادیثی نقل کرده اند.

گفت از پدرم سؤال کردم که آیا ابی بکر اول مسلمین است گفت نه: «و لقد اسلم قبله اکثر من خمسین رجلا» یعنی: زیاده از پنجاه نفر پیش از ابی بکر اسلام آوردند و لکن او افضل از ما بود از حیث اسلام و نیز نوشته است عمر بن الخطّاب بعد از چهل و پنج مرد و بیست و یک زن مسلمان شد(۱).

«و لکن اسبق الناس اسلاما و ایمانا فهو علیّ بن ابی طالب»

(ولکن اسبق از همه مردم از حیث اسلام و ایمان علیّ بن ابی طالب بوده است.)

ایمان علیّ علیه السّلام از فطرت بوده نه از کفر

علاوه بر آنکه علیّ اسبق از همه مسلمین ایمان آورد فضیلت دیگری برای او در این باب می باشد که اهمّ فضائل است و از خصائص مخصوصهٔ او می باشد که:

«اسلامه عن الفطره و اسلامهم عن الکفر.»

(اسلام علیّ از فطرت بود و اسلام آنها از کفر بود)

علیّ امیر المؤمنین طرفه العینی میل به کفر و شرک ننمود بر خلاف عموم مسلمین و اصحاب که از کفر و شرک و بت پرستی بیرون آمده قبول اسلام

۱- تاریخ طبری، ۳/۲۷۱، حوادث سال ۲۳ هجری. طبری این حدیث را نقل کرده است: حدثنی محمد بن عبد الله عن ابیه قال: ذکرت له حدیث عمر فقال: اخبرنی عبدالله بن ثعلبه بن صعیر قال: اسلم عمر بعد خمسه و اربعین رجلاً و احدی و عشرین امرأه. و نیز ابن سعد در طبقات الکبری، ۳/ ۲۰۴، رقم ۵۶، طبقات البدریین من المهاجرین، طبقه اول، شرح حال عمر بن خطاب و ابن اثیر در اسد الغابه، ۴/۵۳، شرح حال عمر بن الخطاب، همین حدیث را نقل کرده اند.

نمودنـد (چون آن حضـرت قبـل از بلوغ به دعوت پیغمبر ایمـان آورد) چنـانچه حافـظ ابو نعیم اصـفهانی در «ما نزل القرآن فی علیّ» و میر سید علیّ همدانی در «موده القربی» از ابن عباس نقل نموده اند که گفت:

«و الله ما من عبد آمن بالله الاّ و قد عبد الصنم الاّ علیّ بن ابی طالب فانّه آمن بالله من غیر ان یعبد صنما»

(سوگنـد به خـدا ایمـان نیـاورد احـدی از عباد (یعنی از امت) مگر آنکه بر بت سـتایش نموده بود مگر علیّ بن ابی طالب علیه السّلام که آن حضرت ایمان آورد به خدا و قبول اسلام نمود بدون آنکه به صنم و بت ستایش کرده باشد)

محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۴ کفایه الطالب(۱) به اسناد خود از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل می نماید که فرمود:

«سباق الامه ثلاثه فهم الصدیقون؛ حبیب النجار مؤمن آل یاسین و حزقیل مؤمن آل فرعون و علیّ بن ابی طالب و هو افضلهم»

۱- تـا آنجـا که ما جست و جو کردیم این حـدیث را در موده القربی نیافتیم، لکن ابن حجر در صواعق المحرقه، ص۱۲۰، باب ۹، فصل ۱، این حـدیث را نقـل کرده است: اخرج ابن سـعد عن الحسن بن زیـد قـال: [علیّ بن ابی طالب] لم یعبـد الاوثان قط لصـغره و مـن ثـم یقـال فیـه «کرّم الله وجهه» ابن شـهرآشوب در منـاقب، ۲/۸، بـاب درجـات امیر المؤمنین، فصـل فی المسـابقه بالاسلام، این حدیث را نقل کرده است: روی ابن جبیر عن ابن عباس قال: و الله ما من عبد آمن بالله و قد عبد الصنم. فقال و هو الغفور لمن تـاب من عباده الاصـنام الاّ علیّ بن ابی طالب، فانه آمن بالله من غیر ان عبـد صـنما فـذلک قوله و هو الغفور الودود؛ یعنی المحب لعلیّ بن ابی طالب اذ آمن به من غیر شرک.

«سبقت گیرندگان جمیع امتها (در مسابقه ایمان و توحید) سه نفر بودند (که شرک به خدا نیاوردند(که ایشان اند راستگویان؛ یعنی حبیب نجار مؤمن آل یاسین و حزقیل مؤمن آل فرعون و افضل آنها علیّ بن ابی طالب بود»

چنانچه در نهج البلاغه(۱) است که خود فرموده:

«فانّی ولدت علیّ الفطره و سبقت الی الایمان و الهجره»

(من بر فطرت توحید متولد شدم و در ایمان و هجرت بر همه پیشی گرفتم)

و نیز حافظ ابو نعیم اصفهانی و شافعی و دیگران از علمای خودتان مانند ابن ابی الحدید(۲) نقل نموده اند: «انّ علیّا لم یکفربالله طرفه عین» (به درستی که

۱- نهج البلاعه، ص۴۷، خطبه ۵۷.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۷، خطبه ۳۱ (و من وصیته علیه السّلام للحسن علیه السّلام کتبها الیه بحاضرین عن انصرافه من صفین.) ابن ابی الحدید این روایت را نقل کرده است: و روی المدائنی، قال: لقی عمرو بن العاص الحسن علیه السّلام فی الطواف... فقال الحسن علیه السّلام:... و الله انک لتعلم ان علیّاً لم یرتب فی الدین و لا یشک فی الله ساعه و لا طرفه عین قط... همچنین سیوطی در درّ المنثور، ۵/۴۹۲، ذیل آیه ۲۹ سوره یس، این حدیث را نقل کرده است: و اخرج ابن عدی و ابن عساکر: ثلاثه ما کفروا بالله قط: مؤمن آل یس و علیّ بن ابی طالب، و آسیه امرأه فرعون. همین حدیث را ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۳۱۳، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب؛ و خطیب بغداد در تاریخ بغداد، ۱۴/۱۵۵، رقم ۷۴۶۸، شرح حال یحیی بن الحسین المدائنی نقل کرده اند. حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۸۶، ح ۱۰۶، ذیل آیه ۲ سوره بقره چنین نقل می کند: عن عبد الله بن عباس فی قوله تعالی {ذلک الکتاب لا ریب فیه} یعنی لا شک فیه انه من عند الله نزل «هدی»؛ یعنی تبیاناً و نوراً «للمتقین»، علیّ بن ابی طالب الذی لم یشرک بالله طرفه عین، اتقی الشرک و عباده الاوثان و اخلص لله العباده یبعث الی الجنه بغیر حساب هو و شیعته. و نیز در همین جلد صفه ۲۶۲ ح ۲۵۵ ذیل آیه ۸۳ سور انعام این حدیث را نقل می کند: عن ابن عباس فی قول الله تعالی «الذین آمنوا» یعنی صدقوا بالتوحید هو علیّ بن ابی طالب «و لم یلبسوا»؛ یعنی لم یخلطوا نظیرها «لم تلبسون الحق بالباطل» یعنی لم یخلطون و لم یخلطوا ایمانهم «بظلم»؛ یعنی الشرک. قال ابن عباس: و الله ما آمن احد الا بعد شرک، ما خلا علیّاً فانه آمن بالله من غیر ان یشرک به طرفه عین «اولئک لهم الأمن» من النار و العذاب «وهم مهتدون» یعنی مرشدون الی الجنه یوم القیامه بغیر حساب؛ فکان علی اول من آمن به و هو من ابناء سبع سنین.

علیّ علیه السّلام به اندازه چشم بر هم زدنی کافر نشد) و امام احمد حنبل در مسند و سلیمان بلخی حنفی درینابیع الموده(۱) نقل نموده اند از ابن عباس که بزمعه بن خارجه گفت:

انّه لم یعبد صنما و لم یشرب خمرا و کان اول الناس اسلاما.

شما که می گوئید ایمان شیخین افضل از ایمان علیّ بن ابی طالب علیه السّلام بوده مگر این حدیث شریف را ندیده اید که ابن مغازلی شافعی(۲)

در فضائل و امام احمد

ص: ۹۳

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۳۸۶، باب ۵۹. قندوزی این حدیث را نقل کرده است: و اخرج ابن سعد بن زید بن الحسن قال: [علیّ بن ابی طالب] لم یعبد الاوثان قط فی صغره و من ثم یقال فیه «کرّم الله وجهه».

۲- مناقب ابن مغازلی، ص۲۸۹، ح ۳۳۰، قوله صلی الله علیه وآله: لو ان السموات و الارضین وضعتا فی کفه... ابن مغازلی حدیث را این گونه نقل می کند: عن رقبه بن مصقله بن عبد الله عن ابیه عن جده قال: اتی عمر رجلان فسألاه عن طلاق العبد فانتهی الی حلقه فیها رجل اصلع فقال: یا اصلع کم طلاق العبد؟ فقال له باصبعیه هکذا – و حرک السبابه و التی تلیه- فالتفت الیه فقال اثنتین فقال احدهما سبحان الله جئناک و انت امیر المؤمنین و فسألناک فجئت الی رجل والله ما کلّمک. قال: ویلک تدری من هذا؟ هذا علیّ بن ابی طالب، سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول لو ان السموات و الارضین وضعتا فی کفه و وضع ایمان علی فی کفه لرجح ایمان علیّ.

بن حنبل در مسند و خطیب خوارزمی در مناقب(۱) و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع(۲) و دیگران از اکابر علماء شما از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل نموده اند که فرمود:

لو وزن ایمان علیّ و ایمان امّتی لرجح ایمان علیّ علی ایمان امّتی الی یوم القیمه.

«اگر ایمان علیّ را با ایمان امت من بسنجند، ایمان علیّ بر ایمان امت تا روز قیامت راجح خواهد بود.»

و نیز میر سید علیّ همدانی در موده هفتم صلی الله علیه وآله موده القربی(۳) و خطیب خوارزمی در مناقب و امام ثعلبی در تفسیر نقل نموده اند از خلیفهٔ ثانی عمر بن الخطّاب که گفت شهادت می دهم که از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود:

«لو ان السموات السبع و الارضین السبع وضعن فی کفه میزان و وضع ایمان علیّ فی کفه میزان لرجح ایمان علی.»

«اگر هفت آسمان و زمین را در یک کفه ترازو بگذارند و ایمان علیّ را در کفه دیگر هر آینه ایمان علیّ بر آنها رجحان و سنگینی خواهد نمود»

۱- مناقب خوارزمی، ص۱۳۱، ح ۱۴۵، فصل ۱۳. خوارزمی حدیث را همانند ابن مغازلی نقل می کند.
۲- ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۱۸۸، ح ۵۴۷، باب ۵۶.
۳- موده القربی، میر سید علی همدان، موده هفتم (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی)، ۲/۳۰۰-۳۰۱، ح ۸۵۸، باب ۵۶،) همدانی حدیث را با مختصر اختلاف در لفظ همانند ابن مغازلی نقل کرده است.

و عبدی شاعر معروف سفیان بن مصعب کوفی(۱) روی همین اصل ضمن اشعار خود گفته:

اشهد بالله لقد قال لنا

محمد و القول منهه ما خفی

لو ان ایمان جمیع الخلق ممن

سکن الارض و من جلّ السماء

یجعل فی کفه میزان لکی

یوفی بایمان علیّ ما وفی

(به خدا قسم شهادت می دهم که محمد رسول الله صلی الله علیه وآله برای ما بیانی فرمود که برای احدی مخفی نماند که اگر ایمان جمیع خلایق از اهل آسمان و زمنی را در کفه تراز وبگذارند و ایمان علیّ را در کفه دیگر، هر آینه ایمان علیّ بر همه رجحان پیدا خواهد کرد)

علیّ علیه السّلام افضل جمیع صحابه و امت

میر سید علیّ همدانی عالم عارف فقیه شافعی در کتاب موده القربی(۲) اخبار بسیاری در این باب نقل نموده که افضلیت علیّ علیه السّلام را با دلایل و براهین و احادیث صحیحه ثابت می نماید؛ از جمله در مودت هفتم از ابن عباس (حبر امت) نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

۱- مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ۲/۹، باب درجات امیر المؤمنین، فصل فی المسابقه بالاسلام.

۲- موده القربی، سید علی همدانی موده هفتم (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۹۸ ح ۸۵۲، باب۵۶). همدانی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: افضل رجال العالمین فی زمان هذا علیاً و افضل نساء [العالمین] الاولین و الآخرین فاطمه.

«افضل رجال العالمين فی زمانی هذا علیّ علیه السّلام»

(علیّ برترین مرد زمان من است)

عقیده اکثر علمای منصف خودتان بر افضلیت علی علیه السّلام بوده و چنانچه ابن ابی الحدید در صفحه جلد سیم شرح نهج البلاغه(1) و آورده که

کتابی از شیخ معتزله ابو جعفر اسکافی به دستم رسید و در آنجا نوشته بود که مذهب بشر بن معتمر و ابو موسی و جعفر بن مبشر و سایر قدمای علمای بغداد این بود که: «ان افضل المسلمین علیّ بن ابی طالب ثم ابنه الحسن ثم ابنه الحسین ثم حمزه بن عبد المطلب ثم جعفر بن ابی طالب...»

(افضل و برتر از همه مسلمین علیّ بن ابی طالب و پس از آن فرزندش حسن و پس از آن، فرزندش حسین و پس از آن حمزه و پس از آن جعفر

ص: ۹۶

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۱/۱۱۹، خطبه۲۱۱، فصل فی ان جعفرا و حمزه لو کانا حیین لبایعا علیّاً. ابن ابی الحدید این مطلب را آورده: ثم وقع بیدی بعد ذلک کتاب لشیخنا ابی جعفر الاسکافی، ذکر فیه ان مذهب بشر بن المعتمر، و ابی موسی، و جعفر بن مبشر، و سائر قدماء البغدادیین ان افضل المسلمین علیّ بن ابی طالب، ثم ابنه الحسن، ثم ابنه الحسین، ثم حمزه بن عبد المطلب... ثم وقفت بعد ذلک علی کتاب لشیخنا ابی عبد الله البصری یذکر فیه هذه المقاله، و ینسبها الی البغدادیین، و قال ان الشیخ ابا القاسم البلخی، کان یقول بها، و قبله الشیخ ابو الحسین الخیاط، و هو شیخ المتأخرین من البغدادیین، قالوا کلهم بها، فاعجنی هذا المذهب، و سررت ابن ذهب الکثیر من شیوخنا الیه و نظمته فی الارجوزه التی شرحت فیها عقیده المعتزله، فقلت: و خیر خلق الله بعد المصطفی اعظمهم یوم الفخار شرفا السید المعظم الوصی بعد البتول المرتضی علی ... و نیز محب الدین طبری در ریاض النضره، ۳/۱۲۸، باب ۴، فصل ۷، این چنین نقل می کند: عن عبد الله قال کنا نتحدث ان افضل اهل المدینه علیّ بن ابی طالب. اخرجه احمد فی المناقب.

بن ابی طالب (معروف به طیار) بوده اند)

و شیخ ما ابی عبد الله بصری و شیخ ابو القاسم بلخی و شیخ ابو الحسن خیاط (که شیخ متأخرین علمای بغداد بوده) عموما بر همان عقیده ابو جعفر اسکافی بودند که (قول به افضلیت علیّ علیه السّلام باشد) و مراد از افضلیت آن بوده که گرامی ترین مردم بودند نزد خدا و ثواب آنها از همه بیشتر و منزلت آنها در روز جزا از همه بالاتر خواهد بود و بعد در آخر همان صفحه ۴۰ شرح عقیده معتزله را به نظم چنین گفته است:

و خیر خلق الله بعد المصطفی اعظمهم یوم الفخار شرفا

السید المعظم الوصی بعل البتول المرتضی علیّ

وابناه ثم حمزه و جعفر ثم عتیق بعدهم لا ینکر

(بهترین مردم بعد از رسول خدا و بزرگ ترین آنها در روز افتخار از حیث شرف سید بزرگوار و وصی پیغمبر بتول (فاطمه علیهاالسّلام) علیّ مرتضی است و پس از آن، دو فرزندش (حسن و حسین) و پس از آن، حمزه و جعفر (طیار) بوده اند.)

شیخ: شما اقوال علماء را در اثبات افضلیت ایمان خلیفه ابی بکر اگر دیده بودید، این بیانات را نمی نمودید.

داعی: شما هم اگر از اقوال متعصبین به بیانات محققین از علمای منصف خودتان رجوع می نمودید، می دیدید که تمام آنها تصدیق به افضلیت علی علیه السّلام دارند.

برای نمونه مراجعه نمایید به صفحه ۲۶۴ جلد سوم شرح نهج البلاغه معتزلی

ص: ۹۷

که همین بیان شما را از جاحظ نقل نموده که ایمان ابی بکر افضل از ایمان علیّ علیه السّلام بوده، آنگاه جوابی را که ابو جعفر اسکافی که از اکابر علمای معتزله و شیخ آنها بوده بر ردّ او داده، مفصلاً ضبط نموده که با دلایل عقلیه و براهین نقلیه در صفحات چندی ثابت می کند که ایمان علیّ علیه السّلام در کوچکی افضل از ایمان ابی بکر و تمام صحابه بوده است: تا در صفحه ۲۵۷ (۱) گوید: که ابو جعفر گفته

۱- روایتی از شرحبیل نقل شده که بیان کننده نظر شخصی او در باره ایمان ابوبکر است و از ابن عمر نیز روایت دیگر از عیسی بن عبد الله نقل شده است که علاوه بر مرفوع بودن اصل روایت، نویسندگان و بزرگان اهل تسنن در باره او چنین می گویند: عجلونی در کتاب کشف الخفاء (۲/۱۶۵، حرف اللام) نوشته که روایت ابن عمر مرفوعه است و به علاوه در سند آن عیسی بن عبد الله است که ضعیف است، فتنی در تذکره الموضوعات باب فضل صحابته و اهل بیته، سند روایت را ضعیف و مرفوعه می داند. ابن عساکر در کتاب تاریخ مدینه دمشق (۳۰/۱۲۶) روایت او را مرفوعه و غریب می داند. ذهبی در میزان الاعتدال، (۲/۴۵۵/۴۴۲۶) در باره روایت عبد الله بن عبد العزیز بن ابی روّاد عن ابیه، که در سند روایت ابن عمر است می گوید: قال ابو حاتم و غیره: احادیثه منکره و قال ابن الجنید: لا یسوی فلسا. و قال ابن عدی، روی احادیث عن ابیه لا یتابع علیها. و آقای دکتر تیجانی مستبصر در کتاب ثم اهتدیت صفحه ۱۴۹ این روایت را مردود دانسته و چنین می گوید: این حدیث باطل و غیر معقول است، چگونه ممکن است ایمان مردی که ۴۰ سال از عمرش را به خدا شرک ورزیده و بت پرستیده برتر از ایمان تمام امّت پیامبر باشد در حالی که در میان آنها اولیاء صالح خدای تعالی و شهدا و ائمه ای بوده اند که تمام عمر خویش را در راه خدای تعالی جهاد کرده اند، به علاوه ابوبکر را چه به این حدیث در حالی که اگر این گفته صحیح بود آخر عمرش آرزو نمی کرد که ای کاش بشری نبود و اگر ایمانش برتر از ایمان امت بود حضرت زهرا دختر رسول خداصلی الله علیه وآله که سیده زنان است بر او غضب نمی کرد و بعد از هر نماز او را نفرین نمی نمود (الامامه و السیاسه، ابن قتیبه، باب کیف کانت بیعه علیّ بن ابی طالب، ص۲۰؛ السقیفه و فدک، جوهری، ص۱۰۴، القسم الثانی فدک شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ذکر ما ورد من السیر و الاخبار فی امر فدک) و چگونه ممکن است که ایمان او بالاتر از ایمان امت رسول خداصلی الله علیه وآله باشد در حالی که او در اولین خطبه خود بعد از خلافت چنین می گوید: «اما والله ما انا بخیرکم... و ان لی شیطانا یعترینی، فاذا غضبت فاجتنبونی (فتنحوا عنی)... و با این گفته خود نزد مسلمانان اعتراف می کند که با او شیطانی است که به سراغ او آمده و بر او چیره می شود و لذا در ادامه کلام خود نشانه غلبه شیطان بر خود را که غضب بی جاست را ذکر کرده و می گوید: «هرگاه غضب کردم از من دوری کنید!» این روایت را علماء و بزرگان اهل تسنن در کتب خود با تعابیر مختلف ذکر کرده که به بعضی از مصادر آن اشاره می کنیم. المصنف، صنعانی، ۱۱/۳۳۶/۲۰۷۰۱، باب لا طاعه فی معصیه؛ المعیار و الموازنه، اسکافی، ص۶۱، کتاب امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام الی عثمان بن حنیف؛ الطبقات الکبری، محمد بن سعد، ۳/۲۱۲، ذکر وصیه ابی بکر؛ تاریخ طبری، طبری، ۲/۴۶۰، السنه الحادیه عشره من الهجره، ذکر الخبر عما جری بین المهاجرین و الانصار فی امر الاماره فی سقیفه بنی ساعده با تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۳/۳۰۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۶/۲۰/ شرح خطبه ۶۶، اخبار یوم السقیفه. (محقق)

است(۱):

«اننا لا ننکر فضل الصحابه و«اننا لا ننکر فضل الصحابه و

سوابقهم و لکننا ننکر تفضیل احد من الصحابه علی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام.» انتهی.

(ما انکار فضل صحابه و سوابق آنها را نمی نماییم، و لکن انکار می نماییم برتری احدی از صحابه را بر علیّ بن ابی طالب علیه السّلام)

از این اقوال گذشته، اصلا نام امیر المؤمنین علیه السّلام را در قبال دیگران از صحابه آوردن قیاس مع الفارق است؛ چه آنکه مقام آن حضرت به قدری رفیع است که ابداً نتوان آن را قیاس با احدی از صحابه و غیره نمود که شما بخواهید فضایل صحابه را با چند خبر یک طرفه (بر فرض صحت) در مقابل مقام منیع آن

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۷۵، خطبه ۲۳۸ (القاصعه) القول فی اسلام ابی بکر و علی و خصائص کل منهما.

حضرت جلوه دهید.

چنانچه میر سید علیّ همدانی در مودت هفتم موده القربی(۱) از احمد بن الکرزی بغدادی نقل می کند که حنبل (رئیس الحنابله) ازمقام فضل صحابه، نام ابوبکر و عمر عثمان را آورد و ساکت شد.

«فقلت: یا ابت این علیّ بن ابی طالب علیه السّلام؟ قال: هو من اهل البیت لا یقاس به هؤلاء.» (پس گفتم پدر جان کجاست علیّ بن ابی طالب؟ (یعنی چرا نام او را نبردی؟ پدرم گفت: او از اهل بیت رسالت است، او را نمی توان با این اشخاص قیاس نمود.)

۱- موده القربی، سید علی همدانی، موده هفتم، (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۹۸، ح ۸۵۱، باب ۵۶، همدانی این حدیث را نقل می کند: سمعت عبد الله بن احمد بن حنبل قال: سألت ابی عن التفضیل؟ فقال: ابوبکر و عمر و عثمان، ثم سکت؛ فقلت: یا ابت، این علیّ بن ابی طالب؟ قال: هو من اهل البیت لا یقاس به هؤلاء. و نیز محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص۱۷، قسم۱، باب فی فضل اهل البیت، ذکر انهم لا یقاس احد بهم، حدیث را اینگونه نقل می کند: عن انس قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله نحن اهل بیت لا یقاس بنا احد؛ ابن مردویه در مناقب، ص۲۱۳، ح۲۹۴، مناقب علیّ بن ابی طالب، فصل۲۲؛ دیلمی در الفردوس، ۴/۲۸۳، ح ۶۸۳۸، حرف النون؛ قندروزی در ینابیع الموده، ۱/۴۵۹، باب ۵۲، حدیث را همانند طبری نقل کرده است. همچنین محب الدین طبری در ریاض النضره، ۳/۱۸۰، باب ۴، فصل ۷، این حدیث را نیز نقل می کند: فقال: رجل لابن عمر یا ابا عبد الرحمن فعلیّ؟ قال ابن عمر: علیٌّ من اهل البیت لا یقاس بهم علی مع رسول الله صلی الله علیه وآله فی درجته...؛ ابی نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علیّ، ذیل آیه ۶ سوره بینه (با استفاده از النور المشتعل، ص۲۷۶، ح۷۷) این حدیث را نقل می کند: عن الحارث قال: قال لی علی: نحن اهل بیت لا نقاس [بالناس]. فقام رجل فأتی عبد الله بن عباس [فذکر له ما سمع علی علیه السّلام] فقال ابن عباس: صدق علیّ، او لیس کان النبی صلی الله علیه وآله لا یقاس بالناس؟ ثم قال ابن عباس: نزلت هذه الآیه فی علیّ: {ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریّه} [بینه/۷].

یعنی همان قسمی که مقام و مرتبه اهل بیت رسالت به حکم آیات قرآن و فرموده های رسول ذوالجلال بالاترین مقامات و مراتب می باشد، مقام و مرتبه علیّ علیه السّلام هم بالاتر از همه صحابه و غیره می باشد، به این معنی که نام آن حضرت را در عداد صحابه نباید آورد، بلکه نام آن بزرگوار در حساب نبوت و مقام رسالت محسوب است؛ چنانچه در آیه مباهله آن حضرت را به منزله نفس رسول الله صلی الله علیه وآله معرفی نموده.

شاهد بر این معنی حدیث دیگری(۱) است درهمین فصل و مودت هفتم از ابی وائل از عبد الله بن عمر بن خطاب که گفت: زمانی که ما شماره می کردیم اصحاب پیغمبر را گفتیم ابوبکر و عمر و عثمان. مردی گفت:

«یا ابا عبد الله فعلیّ علیه السّلام ما هو؟ قال: علیّ من اهل البیت لا یقاس به احد، هو مع رسول الله صلی الله علیه وآله فی درجته.»

(ای ابا عبدالرحمن (کنیه ی عبد الله بن عمر بود) نام علیّ را چرا از بیان انداختی؟ جواب گفت: علیّ از اهل بیت رسالت است که احدی را نتوان به او قیاس نمود. او با پیغمبر و در درجه آن حضرت می باشد.)

یعنی حساب علیّ علیه السّلام از حساب امت و صحابه خارج و در حساب خود پیغمبر و با آن حضرت و در درجه آن بزرگوار می باشد.

۱- موده القربی، سید علی همدانی، موده هفتم، با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۹۷، ح ۸۵۰ باب ۵۶) همدانی این حدیث را نقل کرده است: عن ابی وائل عن (عبد الله) بن عمر قال: کنا اذا اعددنا اصحاب النبی قلنا: ابوبکر و عمر و عثمان. فقال: رجل: یا ابا عبد الرحمن فعلی ما هو؟ قال: علی من اهل البیت لا یقاس به احد، هو مع رسول الله صلی الله علیه وآله فی درجته...

اجازه بفرمایید حدیث دیگری از همین فصل و مودت به عرضتان برسانم که از جابر بن عبد الله انصاری(1) نقل می کند که گفت: روزی در حضور مهاجر و انصار که گفت: روزی در حضور مهاجر و انصار که حاضر بودند، رسول خداصلی الله علیه وآله به علیّ فرمود:

«یا علیّ لو ان احداً عبد الله حق عبادته ثم شک فیک و اهل بیتک انکم افضل الناس کان فی النار».

(یا علی اگر بنده ای عبادت کند خدا را عبادت کامل، پس شک نماید در تو و اهل بیت تو به اینکه شما افضل از همه مردم هستید، جایگاه او در آتش جهنم می باشد.)

خلاصه اینها نمونه ای بود از اخبار بسیاری که در باب فضیلت و حق تقدم مولانا امیرالمؤمنین علی علیه السّلام بر صحابه و تمام امت وارد گردیده، یا باید همه این اخبار صحیحه ای که در کتب معتبره خودتان موجود است ردّ نمایید و یا باید به حکم عقل و نقل تسلیم شوید که ایمان آن حضرت افضل از همه صحابه و امت بوده که از جمله اصحاب، ابو بکر و عمر بودند.

اگر توجه کنید به حدیث متفق علی فرقین که در غزوه احزاب و جنگ خندق پس از کشته شدن عمرو بن عبدودّ شجاع معروف به دست مولانا امیر

۱- مودّه القربی، سید علی همدانی، مودّه القربی، موده هفتم (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۹۸، ح ۸۵۳، باب ۵۶).همدانی حدیث را اینگونه نقل کرده است: عن جابر قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله یوم یحضر المهاجرون والانصار: یا علی لو ان احدا عبد الله حق عبادته ثم شک فیک و اهل بیتک [فی] انکم افضل الناس، کان فی النار.

المؤمنین علیه السّلام رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «ضربه علی یوم الخندق افضل من عباده الثقلین»(۱)

(شمشیر زدن علی علیه السّلام در روز خندق (برعمرو بن عبدود) افضل و بهتر بود از عبادت جن و انس.)

خود تصدیق خواهید نمود که وقتی یک عمل مولانا علی علیه السّلام افضل از عبادت جن و انس باشد، قطعا اگر با سایر اعمال و عبادات آن حضرت توأم گردد ایجاد افضلیت برای آن حضرت می نماید و انکار این معانی را نمی نماید مگر متعصب عنود لجوج.

۱- حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۳۴، ح ۴۳۲۷، کتاب المغازی، حدیث را این گونه نقل کرده است: عن بهز بن حکیم، عن ابیه، عن جده قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله لمبارزیه علیّ بن ابی طالب لعمرو بن عبد ود یوم الخندق افضل من اعمال امتی الی یوم القیامه. خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۱۳/۱۹، رقم ۶۹۷۸، شرح حال لؤلؤ بن عبد الله القیصری؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۵۰/۳۳۳، رقم ۵۸۵۸، شرح حال لؤلؤ بن عبد الله ابو محمد القیصری؛ حموینی در فرائد السمطین، ۱/۲۵۶، سمط ۱ باب ۴۹؛ حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۲/۱۴، ح ۶۳۶، ذیل آیه ۲۵ سوره احزاب؛ فخر رازی در تفسیر الکبری؛ ۳۲/۳۱ سوره قدر، مسئله ۲؛ دیلمی در الفردوس، ۳/۴۵۵، ح ۵۴۰۶، حرف اللام؛ تفتازانی در شرح المقاصد، ۵/۲۹۵-۲۹۸، مقصد ۶، فصل ۴، مبحث۶؛ خوارزمی در مناقب ص۱۰۷، ح۱۱۲، فصل ۹ و در مقتل الحسین، ۱/۷۸ ح ۳۰، فصل ۴؛ قندوزی در ینابیع، ۱/۴۱۲، ح ۵، باب ۴۶؛ ابن شهرآشوب در مناقب، ۳/۱۳۸، باب مختصر من مغازیه صلوات الله علیه، فصل فی قتاله علیه السّلام فی یوم الاحزاب و برهان الدین حلبی در السیره الحلبیه، ۲/۳۲۰، غزوه الخندق، همین حدیث را باالفاظ گوناگون نقل کرده اند. ابو جعفر اسکافی در المعیار و الموازنه، ص۹۱، افضلیه علی علیه السّلام، کافه المؤمنین... حدیث را این گونه نقل می کند: حتی قال علیه السّلام یوم الاحزاب: لضربه علی خیر من عباده الثقلین.

و اگر هیچ دلیلی نبود بر افضلیت آن حضرت بر تمام صحابه و اهل عالم مگر آیه مباهله که خداوند علی علیه السّلام را به منزله نفس رسول الله صلی الله علیه وآله افضل الناس است من الاولین و الآخرین پس به حکم کلمه انفسنا در آیه شریفه، علی علیه السّلام هم افضل الناس من الاولین و الآخرین می باشد.

پس آقایان تصدیق نمایید که مصداق حقیقی «و الذین معه» مولانا امیر المؤمنین علی علیه السّلام می باشد که از اول ظهور اسلام، قبل ازهمه مسلمین، با رسول خداصلی الله علیه وآله بوده و تا روز آخر عمر هم کوچک ترین لغزشی پیدا ننمود.

«وقت نماز شد، آقایان جهت ادای فریضه برخاستند. پس از خاتمه عمل و صرف چای، افتتاح کلام از طرف داعی شد.»

داعی: و اما جهت اینکه امیر المؤمنین علیه السّلام لیله الهجره در رکاب ظفر انتساب رسول الله صلی الله علیه وآله حرکت ننموده بسیار واضح و آشکار است؛ برای آنکه کارهای مهم تری به امر رسول اکرم صلی الله علیه وآله بر عهده آن حضرت بود که باید در مکه معظمه بماند و انجام دهد.

چون برای پیغمبر امین تر از علی علیه السّلام کسی نبود که امانت مردم را که نزد پیغمبر بود به صاحبانش مسترد دارد. (چون به اتفاق دوست و دشمن؛ آن حضرت امین اهل مکه بود، حتی دشمنان هم امانات خود را به آن حضرت می دادند که از خطر محفوظ ماند. به همین جهت آن حضرت در مکه معروف بود به امین.)

دیگر وظیفه ای که بر عهده امیر المؤمنین بود آنکه عیالات آن حضرت و بقیه مسلمین را به مدینه برساند.

علاوه بر اینها اگر آن شب علی علیه السّلام در غار نبود، بالاستقلال مقام بالاتر از آن را درک نمود که خوابیدن در بستر و رخت خواب پیغمبرصلی الله علیه وآله بود. اگر خلیفه ابی بکر به طفیل رسول الله صلی الله علیه وآله ثانی اثنین خوانده می شود، ولی در همان شب برای عمل نیکو و مهم تر از مصاحبت غار استقلالاً آیه ای در مدح آن حضرت نازل گردید.

و آن عمل، خود یکی از مفاخر فضایل و مناقب آن حضرت است که متفق علیه فریقین (شیعه و سنی) می باشد و اگر آن شب فداکاری و جانبازی امیر المؤمنین علیه السّلام نبود، جان مبارک رسول الله صلی الله علیه وآله در خطر عظیم بود.

نزول آیه لیله الهجره در شأن علیّ که در بستر رسول اکرم صلی الله علیه وآله خوابید

چنانچه موثقین از اکابر علمای شما در تفاسیر و کتب معتبره خود این منقبت بزرگ را نقل نموده اند، از قبیل ابن سبع مغربی در شفاء الصدور و طبرانی در اواسط(۱) وکبیر(۲)، ابن اثیر در ص۲۵ جلد چهارم اسدالغابه(۳) و نور الدین بن

۱- معجم الاوسط، طبرانی، ۳/۳۸۹، ح ۲۸۳۶، احادیث ابراهیم بن احمد بن عمر الوکیعی. وی حدیث را اینگونه نقل می کند: عن ابن عباس... و سری علی بنفسه، لبس ثوب النبی صلی الله علیه وآله ثم نام و کان المشرکون یرمون رسول الله صلی الله علیه وآله.

۲- معجم الکبیر، طبرانی، ۱۱/۳۲۲، احادیث مقسم عن ابن عباس. طبرانی این حدیث را نقل کرده است: عن مقسم عن بن عباس فی قوله تعالی: {و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک} [انفال/۳۰] قال تشاورت قریش لیله بمکه فقال بعضهم اثبتوه بالوثائق یریدون النبی صلی الله علیه وآله و قال بعضهم اقتلوه و قال بعضهم اخرجوه، فاطلع الله نبیه صلی الله علیه وآله علی ذلک، فبات علی علی فراش النبی صلی الله علیه وآله تلک الیله و خرج رسول الله صلی الله علیه وآله حتی لحق بالغار و بات المشرکون. یحرسون علیّاًعلیه السّلام یحسبون انه النبی صلی الله علیه وآله فلما اصبحوا ثاروا الیه فلما راوا علیّاً رد الله مکرهم وفقالوا این صاحبک؟ قال: لا ادری. فاقتصوا اثره فلما بلغوا الجبل اختلط علیهم فصعدوا الجبل فمروا بالغار فذا علی بابه نسیج العنکبوت فمکث فیه ثلاثاً.

۳- اسد الغابه ابن اثیر، ۴/۲۵، شرح حال علیّ بن ابی طالب. ابن اثیر این حدیث را نقل کرده است: انبأنا ابو العباس احمد بن عثمان بن ابی علی البرواذی باسناده الی الاستاذ ابی اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی المفسر قال: رأیت فی بعض الکتب ان رسول الله صلی الله علیه وآله لما اراد الهجره خلف علیّ بن ابی طالب بمکه لقضاء دیونه و ردّالودائع التی کانت عنده و امره لیله خرج الی الغر و قد احاط المشرکون بالدار ان ینام علی فراشه و قال له اتشح ببردی الحضرمی الاخضر فانه لا یخلص الیک منهم مکره ان شاء الله تعالی، ففعل ذلک فاوحی الله الی جبرئیل و میکائیل انی آخیت بینکما و جعلت عمر احدکما اطول من عمر الآخر، فایکما یؤثر صحابه بالحیاه، فاختارا کلاهما الحیاه فاوحی الله عزوجل الیهما اَفَلا کنتما مثل علیّ بن ابی طالب آخیت بینه و بین نبیی محمد فبات علی فراشه یفدیه بنفسه و یؤثره بالحیاه. اهبطا الی الارض فاحفظاه من عدوّه، فنزلا فکان جبرئیل عند رأس علی و میکائیل عند رجلیه و جبرئیل ینادی بخّ بخٍّ من مثلک یابن ابی طالب، یباهی الله عزوجل به الملائکه، فانزل الله عزوجلّ علی رسوله و هو متوجّه الی المدینه فی شأن علی { وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللهِ وَ

الله رَءُوفٌ بِالْعِبادِ } [بقره/۲۰۷]

صباغ مالکی درس۳۳ فصول المهمّه فی معرفه الائمه(۱) و ابو اسحاق ثعلبی(۲) و فاضل نیشابوری(۳) و امام فخر رازی(۴) و جلال الدین سیوطی(۵) در تفاسیرشان و

۱- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۹۳-۲۹۵ فصل فی ذکر شیء ممن شجاعته. ابن صباغ حدیث را با اندکی اختلاف همانند ابن اثیر نقل کرده است.

۲- الکشف و البیان، ثعلبی، ۲/۱۲۵-۱۲۶ ثعلبی ذیل همین آیه بعد از نقل حدیثی که ما از ابن اثیر نقل کردیم می نویسد: قال بن عباس: نزلت فی علیّ بن ابی طالب حین هرب النبی صلی الله علیه وآله من المشرکین الی الغار... و نام علی علی فراش النبی صلی الله علیه وآله.

۳- غرائب القرآن، نظام الدین حسن بن محمد النیشابوری، ذیل همین آیه (بهامش تفسیر طبری)، ۲/۲۹۱. فاضل نیشابوری آنچه از ابن اثر نقل کردیم را به اختصار آورده است.

۴- التفسیر الکبیر، فخر رازی، ۵/۲۰۴، ذیل همین آیه، الروایه الثالثه. فخر رازی می نویسد: نزلت فی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام بات علی فراش رسول الله صلی الله علیه وآله لیله خروجه الی الغار. سپس روایتی از ابن اثیر نقل کردیم به اختصار آورده است.

۵- الدر المنثور، ۳/۳۲۷، ذیل آیه ۳۰ سوره انفال. سیوطی این حدیث را نقل کرده ست: اخرج الحاکم و صححه عن ابن عباس قال: شری علی علیه السّلام نفسه و لبس ثوب النبی صلی الله علیه وآله ثم نام مکانه و کان المشرکون یحسبون انه رسول الله صلی الله علیه وآله و کان من قریش ترید ان تقتل النبیّ صلی الله علیه وآله فجعلوا یرمقون علیّاً و یرونه النبی صلی الله علیه وآله و جعل علی علیه السّلام یتصور فاذا هو علی علیه السّلام...

حافظ ابو نعیم اصفهانی محمد معروف شافعی در ما نزل من القرآن فی علیّ و خطیب خوارزمی در مناقب(۱) و شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد حموینی در فرائد(۲) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایه الطالب و امام احمد حنبل در مسند(۳) و محمدبن جریر(۴) به طرق مختلفه و ابن هشام در سیره

۱- مناقب خوارزمی، ص۱۲۷، ح۱۴۱، فصل ۱۲. خوارزمی این حدیث را نقل نموده است: عن علی بن الحسین قال: ان من شری نفسه ابتغاء رضوان الله علیّ بن ابی طالب علیه السّلام. و قال علی علیه السّلام عند مبیته علی فراش رسول الله صلی الله علیه وآله: وقیت بنفسی خیر من وطأ الحصی و من طاف بالبیت العتیق و بالحجر رسول الله خاف ان یمکروا به فنجاه ذو الطول الاله من المکر و بات رسول الله فی الغار آمناً موقی وفی حفض الاله و فی ستر و بتّ ارعیهم و ما یثبتوننی و قد وطنت نفسی علی القتل و الاسر

۲- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۳۳۰، ح۲۳۹، باب ۶۲. گنجی حدیث را همانند خوارزمی نقل نموده است.

۳- مسند احمد بن حنبل، ۱/۳۴۸، مسند عبد الله بن عباس. امد بن حنبل این حدیث را نقل کرده است: عن ابن عباس فی قوله {و اذ یمکر بک اللذین کفروا لیثبتوک} قال: تشاورت قریش لیله بمکه فقال بعضهم اذا اصبح فاثبتوه بالوثاق یریدون النبی صلی الله علیه وآله و قال بعضهم بل اقتلوه و قال بعضهم بل اخرجوه، فالطلع الله عزوجل نبیه علی ذلک، فبات علی علی فراش النبی صلی الله علیه وآله تلک اللیله و خرج النبی صلی الله علیه وآله حتی لحق بالغار و بات المشرکون یحرسولن علیّا یحسبونه النبی صلی الله علیه وآله فلما اصبحوا ثاروا الیه فلما رأوا علیّا ردّ الله مکرهم فقالوا این صحابک هذا؟ قال: لا ادری فاقتصوا اثره، فلما بلغوا الجبل خلّط علیهم فصعدوا فی الجبل فمروا بالغار فرأو علی بابه نسج العنکبوت، فقالوا لو دخل هنا لم یکن نسج العنکبوت علب بابه، فمکث فیه ثلاث لیال.

۴- تاریخ طبری، ۲/۱۰۰، ذکر الخبر عما کان من امر النبی صلی الله علیه وآله عند ابتداء الله تعالی. طبری این جریان را با الفاظ گوناگون نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: عن محمد بن کعب القرظی قال: اجتمعوا له و فیهم ابو جهل بن هشام... و خرج رسول الله صلی الله علیه وآله فاخذ خفنه من تراب... فجعل ینثر ذلک التراب علی رؤسهم... فلم یبق منهم رجل الا وضع رأسه تراباً ثم انصرف الی حیث اراد ان یذهب... ثم جعلوا یطلعون فیرون علیّاً علی الفراش مستجیا ببرد رسول الله صلی الله علیه وآله فیقولون و الله ان هذا لمحمد نائم علیه بُرده فلم یبرحوا کذلک حتی اصبحوا فقام علی عن الفراش...

النبی(۱) و حافظ محدث شامی در اربعین طوال و امام غزالی در ص۲۲۳ ج سوم احیاء العلوم(۲) و ابو السعادات و فضائل العتره الطاهره و ابن ابی الحدید در شرح

۱- سیره النبویه، ابن هشام، ۲/۱۲۶، هجره الرسول صلی الله علیه وآله خروج النبی صلی الله علیه وآله و استخلافه علیّاعلیه السّلام علی فراشه. ابن هشام این حدیث را علاوه بر آنچه از طبری نقل کردیم به این لفظ نیز آورده است: فاتی جبرئیل علیه السّلام و رسول الله صلی الله علیه وآله فقال: لا تَبِتْ هذه اللیله علی فراشک الذی کنت تبیت علیه. قال: فلما کانت عتمه من اللیل اجتمعوا علی بابه یرصدونه متی ینام، فیثبون علیه، فلما رأی رسول الله صلی الله علیه وآله مکانهم قال لعلیّ بن ابی طالب: نم علی فراشی و تسجَّ ببردی هذا الحضرمی الأخضر، فنم فیه، فانه لن یخلص الیک شیء تکرهه منهم، و کان رسول الله صلی الله علیه وآله ینام فی برده ذلک اذا نام.

۲- احیاء العلوم، محمد غزالی، ۳/۳۷۹، کتاب ذم البخل و ذم حب المال، بیان الایثار و فضله. غزالی حدیث را این گونه نقل کرده است: و بات علی علی فراش رسول الله صلی الله علیه وآله فاوحی الله تعالی الی جبرئیل و میکائیل: انی آخیت بینکما و جعلت عمر احدکما اطول من عمر الآخر؛ فایّکما یؤثر صاحبه بالحیاه؟ فاختارا کلاهما الحیاه و احباها فاحوی الله عزوجل الیهما أفلا کنتما مثل علیّ بن ابی طالب علیه السّلام آخیت بینه و بین نبیی محمدصلی الله علیه وآله فبات علی فراشه یفدیه بنفسه و یؤثره بالحیاه. اهبطا الی الارض فاحفظاه من عدوه، فکان جبرئیل عند رأسه و میکائیل عند رجلیه و جبرئیل یقول: بخ بخ مَن مثلک یابن ابی طالب والله یباهی بک الملائکه، فانزل الله تعالی { وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ الله وَ الله رَءُوفٌ بِالْعِبادِ }.

نهج البلاغه[(۱)] و سبط ابن جوزی در صفحه ۲۱ تذکره خواص الامه[(۲)] و دیگران

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۶۲، خطبه ۲۳۸ (قاصعه)، القول فی اسلام ابی بکر و علیّ. ابن ابی الحدید می نوسید: و قد روی المفسرون کلهم ان قول الله تعالی: {وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ الله وَ الله رَءُوفٌ بِالْعِبادِ} انزلت فی علی علیه السّلام لیله المبیت علی الفراش.

۲- تذکره خواص الامه، سبط ابن جوزی، ص۴۱، باب ۲، حدیث لیله الهجره. ابن جوزی نیز حدیث را همانند ابن اثیر نقل کرده است. و نیز ابن مردویه در مناقب، ص۲۲۴، ح۳۱۵، ما نزل من القرآن فی علیّ، ذیل همین آیه به دو حدیث اشاره کرده است: { وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ الله وَ الله رَءُوفٌ بِالْعِبادِ} عن ابن عباس و علی بن الحسین، قالا: لیله بت علیّ بن ابی طالب علیه السّلام علی فراش رسول الله صلی الله علیه وآله. عن علی بن الحسین قال: اول من شری نفسه ابتغاء مرضات الله کان المشرکون یطلبون رسول الله صلی الله علیه وآله فقالم عن فراشه، و انطلق هو و ابوبکر و اضطجع علیٌّ علی فراش رسول الله صلی الله علیه وآله فی مکانه فجاء المشرکون فوجدوا علیّاً و لم یجدوا رسول الله صلی الله علیه وآله. حاکم در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۵، ح ۴۲۶۳، کتاب الهجره حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابن عباس قال: شری علی نفسه و لبس ثوب النبی صلی الله علیه وآله ثم نام مکانه و کان المشرکون یرمون رسول الله صلی الله علیه وآله و قد کان رسول الله صلی الله علیه وآله البسه برده و کانت قریش ترید ان تقتل النبی فجعلوا یرمون علیّاً و یرونه النبی و قد لبس برده و جعل علیّ علیه السّلام یتضور فاذا هو علیّ... و درهمین جلد و همین صفحه ح ۴۲۶۴، این حدیث را نیز نقل کرده است: عن علی بن الحسین قال: ان اول من شری نفسه ابتغاء رضوان الله علیّ بن ابی طالب. حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۱۲۳-۱۳۱، ح۱۳۳-۱۴۲، ذیل همین آیه و ۱/۲۷۷-۲۸۱، ح ۲۸۳-۲۸۸ ذیل آیه ۳۰ انفال؛ ابن حجر در فتح الباری، ۷/۲۳۶، کتاب مناقب الانصار، باب هجره النبی صلی الله علیه وآله و اصحابه الی المدینه، حسکانی، و ابن حجر این جریان را با الفاظ گوناگون نقل کرده اند که ما به یک نقل از ابن حجر کفایت می کنیم: و ذکر احمد من حخدیث ابن عباس باسناد حسن فی قوله تعالی {و و اذ یمکر بک الذین کفروا} قال: تشاورت قریش لیله بمکه، فقال بعضهم: اذا اصبح فاثبتوه بالوثاق، یریدن النبی صلی الله علیه وآله، فقال: بعضهم: بل اقتلوه. و قال بعضهم با اخرجوه. فاطلع الله نبیه علی ذلک، فبات علی علی فراش النبی صلی الله علیه وآله تلک اللیله، و خرج النبی صلی الله علیه وآله حتی لحق بالغار، و بات المشرکون یحرسون علیا یحسبونه النبی صلی الله علیه وآله، یعنی یتظونه حتی یقوم، فیفعلون به ما اتفقوا علیه، فلما اصبحوا ورأوا علیّا رد الله مکرهم فقالوا: این صاحبک هذا؟ قال: لا ادری... صنعانی در المصنف، ۵/۳۸۹، ح۹۷۴۳، کتاب المغازی، وقعه حنین، من هاجر الی الحبشه؛ خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۱۳/۱۹۱، رقم ۷۱۶۸، شرح حال محفوظ بن الفضل ابن ابی توبه، طبری در جامع البیان؛ ۶/۳۰۱-۳۰۲، ح ۱۲۳۹-۱۲۳۹۶، ذیل آیه ۳۰ سوره انفال؛ ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ۲/۲۶۳، ذیل آیه ۳۰ سوره انفال در البدایه و النهایه، ۳/۲۲۱، باب هجره رسول الله بنفسه الکریمه من مکه الی المدینه؛ شوکانی در فتح القدیر ۲/۳۰۴، ذیل آیه ۳۰ سوره انفال، آنچه از ابن حجر نقل کردیم را آورده اند. همچنین ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴/۶۷، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب علیه السّلام این حدیث را نقل کرده است: عن ابن عباس قال: بات علی لیله خرج رسول الله صلی الله علیه وآله الی المشرکین علی فراش لیعمی علی قریش و فیه نزلته هذا الآیه: { وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ الله } در همین جا ابن عساکر به همین مضمون

حدیثی دیگر با سندی دیگر نقل کرده است. شبلنجی در نور الابصار، ص۱۷۵، باب ۱، فصل فی مناقب علیّ، فصل فی ذکر شیء من شجاعته، می نویسد: فمن شجاعته نومه علی الفراش رسول الله صلی الله علیه وآله لما امره بذلک و قد اجتمعت قریش علی قتل النبی صلی الله علیه وآله و لم یکترث علیّ بهم. سپس حدیث را به همان الفاظی که از احیاء العلوم نقل کردیم آورده است: ابی الفداء در المختصر فی اخبار البشر، ۱/۱۲۶، حدیث الهجره؛ زمحشری در کشاف، ۲/۲۰۸-۲-۹، ذیل آیه ۳۰ سوره انفال. زمخشری جریان را اینگونه نقل می کند: فاخبر جبرئیل علیه السّلام رسول الله صلی الله علیه وآله و امره ان لا یبیت فی مضجعه و اذن الله له فی الهجره، فامر علیّاًعلیه السّلام فنام فی مضجعه، و قال له: اتشح ببردتی، فانه لن یخلص لیک امر تکرهه، و باتوا مترصدین، فلما اصبحوا ثاروا الی مضجعه، فابصروا علیّاً فبهتوا و خیّب الله عزوجل سعیهم، و اقتصوا اثر فابطل الله مکرهم. بغوی در معالم التنزیل، ۲/۲۴۴، ذیل آیه ۳۰ انفال. بغوی جریان را این گونه نقل کرده است: فاتی جبرئیل النبی و اخبره بذلک و امره ان لا یبیت فی مضجعه الذی کان یبیت فیه، فاذن الله له عند ذلک بالخروج الی المدینه، فامر رسول الله صلی الله علیه وآله علیّ بن ابی طالب ان ینام فی مضجعه و قال له: اتشح ببردتی هذه فانه لن یخلص الیک منهم امر تکرهه... و خلف علیّاً بمکه حتی تؤدی عنه الودائع التی کانت عنده و کانت الودائع تودع عنده صلی الله علیه وآله لصدقه و امانته و بات المشرکون یحرسولن علیّاً فی فراش رسول الله صلی الله علیه وآله یحسبون انه النبی صلی الله علیه وآله فلما اصبحوا ثاروا الیه فرأوا علیّاً.... قرطبی در الجامع لاحکام القرآن ۳/۲۱، ذیل آیه ۲۰۷ سوره بقره می نویسد: و قیل: نزلت فی علی حین ترکه النبی صلی الله علیه وآله علی فراشه لیله خرج الی الغار. ابن دمشقی در جواهر المطالب، ۱/۲۱۷، باب ۳۴، حدیث را این گونه نقل کرده است.

از اکابر علمای شمابه عبارات و الفاظ مختلفه ما حصل مقصود را نقل نموده اند و شیخ سلمان بلخی حنفی در باب ۲۱ ینابیع الموده(۱) از بسیاری از علماء آورده اند که چون رسول اکرم صلی الله علیه وآله به امر پروردگار اعلی عازم مدینه منوره شد در شب امیر المؤمنین علیه السّلام را امر فرمود که برد خضرمی سبزی که در شبها من بر خود می پیچیدم برخود بپوش و در بستر و رختخواب من به خواب؛ پس علی علیه السّلام به جای آن حضرت خوابید و برد خضرمی سبز را بر سر کشید تا کفار اطراف خانه نفهمند که علی در بستر است، تا رسول خداصلی الله علیه وآله به سلامت تشریف ببرند.

از حضرت حق خطاب رسید به جبرئیل و میکائیل که من در میان شما

۱- ینابیع المودّه، قندوزی، ۱/۲۷۳-۲۷۴، ح ۱-۵، باب ۲۱. قندوزی نیز با نقل احادیث گوناگون که به متن کامل آنها از کتب دیگر اشاره کردیم نزول آیه شریفه را در شأن امیر المؤمنین علیه السّلام می داند.

برادری قرار دادم و عمر یکی از شما قطعا از عمر دیگری بیشتر است کدام یک از شما حاضرید آن زیادتی عمرتان را که نمی دانید به دیگری ببخشید؟ عرض کردند: امر است یا اختیار؟ خطاب رسید: امری نسیت مختارید. هیچ یک حاضر نشدند با اراده و اختیار، زیادتی عمر خود رابه دیگری واگذار نمایند. خطاب رسید:

«انّی آخیت بین علی ولیی و محمد نبیی فآثر علیّ حیاته اللنبیّ، فرد علی فراش النبی یقیه بمهجته. اهبطا الی الارض و احفظاه من عدوه.»

(به درستی که من بین علی ولیّ خودم و محمد پیغمبر خودم برادری قرار دادم،پس علی زندگانی خود را ایثار و فدای حیات و زندگانی پیغمبر نمود و در فراش و بستر او خوابید. بروید به زمین و او را از شر دشمنانش حفظ نمایید.)

پس به زمین آمدند. جبرئیل بالای سر و میکائیل نزد پاهای آن حضرت نشستند. جبرئیل گفت:

«بخّ بخّ من مثلک یابن ابی طالب و الله عزوجل یباهی بک الملائکه»

(به به! کسیت مثل و مانند تو ای پسر ابوطالب که خدای عزوجل به وجود تو به ملائکه مباهات می نماید).

آنگاه نازل گردید بر خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله آیه ۲۰۷ سوره بقره:

{ وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ الله وَ الله رَءُوفٌ بِالْعِبادِ}

(بعضی از مردمانند (یعنی علیّ علیه السّلام) که از جان خود در راه رضای خدا در گذرند و خدا دوستدار چنین بندگان است.)

ص: ۱۱۲

اینک از آقایان محترم تمنا می کنم به منزل که رفتید، این آیه شریفه را با آیه غار که مورد استشهاد شماست بی طرفانه و منصفانه بدون حب و بغض شیعه و سنی مورد قرار دهید، ببینید آیا افضلیت برای آن کس است که در مسافرت چند روزی با حزن و غم و اندوه با پیغمبر بوده، یا برای آن کس است که در همان شب جانبازی نموده و با قدرت و شجاعت و مسرّت عالما عامدا نفس خود را فدای رسول خدا نموده، تا آن حضرت به سلامت برود. پروردگار عالمیان به ملائکه روحانی به وجد او مباهات نموده و مستقلاً آیه ای در مدح او نازل فرموده است.

چنان چه علمای بزرگ خودتان با مختصر دقت و توجهی در مقابل معاندین لجوج از روی انصاف تصدیق نموده اند که علی علیه السّلام افضل از ابی بکر بوده و خوابیدن علی در بستر رسول الله صلی الله علیه وآله به مراتب بهتر و بالاتر از مصاحبت ابی بکر در غار بوده است.

اعتراف علمای سنی به افضل بودن خوابیدن علی در بستر پیغمبر از مصاحبت ابی بکر در غار

و اگر از صفحه ۲۶۹ تا صفحه ۲۸۱ جلد سیم شرح نهج البلاغه(۱) را عمیقانه

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۲/۲۶۰، خطبه ۲۳۸ (قاصعه) القول فی اسلام ابی بکر و علی و خصائص کل مهما، به نقل از استاد خود ابو جعفر اسکافی می نویسد: قال علماء المسلمین: ان فضیله علی علیه السّلام تلک اللیله لا نعلم احداً من البشر نال مثلها الا ما کان ممن اسحاق و ابراهیم عند استسلامه للذبح، و لو لا ان الانبیاء لا یفضلهم غیرهم لقلنا: انّ محنه علی اعظم، لانه قد روی ان اسحاق تلکّأ لما امره ان یضطجع و بکی علی نفسه و قد کان ابوه یعلم ان عنده فی ذلک وقفه و لذلک قال: {فانظر ما ذا تری} و حال علی علیه السّلام بخلاف ذلک، لانه ما تلکّأ و لا تتعتع و لا تغیر لونه و لا ضطربت اعضائه...

مطالعه نمایید و به بیانات و دلائل امام ابو جعفر اسکافی که از اکابر علماء و شیوخ معتزلیها می باشد در ردّ شبهات ابو عثمان جاحظ (ناصبی) در اثبات افضلیت علی علیه السّلام بر ابی بکر دقت نمایید، خواهید دید که آن عالم منصف با صراحت با دلایل محکمی ثابت می نماید که خوابیدن علی علیه السّلام در بستر پیامبرصلی الله علیه وآله به امر آن حضرت، افضل از مصاحبت چند روزه ابی بکر در مسافرت غار بوده است، تا آنجا که گوید:

«قال: علماء المسلمین ان فضیله علی علیه السّلام تلک اللیله لا نعلم احداً من البشر نال مثلها الا ما کان من اسحق و ابراهیم عند استسلامه للذبح»

(اتفاق علمای مسلمین است که احدی از بشر به فضیلت خوابیدن علی در فراش پیغمبر نرسیده است مگر اسحاق و ابراهیم در تسلیم به ذبح و قربانی (ولی عقیده اکثر مفسرین و مورخین و علمای اخبار است که ذبیح اسماعیل بوده نه اسحاق)

در آخر صفحه ۲۷۱ نقل قول ابو جعفر اسکافی را در جواب ابو عثمان جاحظ ناصبی نقل نموده که گوید:(۱)

۱- شیخ طبرسی در کتاب تفسیر محمع البیان (۸/۳۲۱) ذیل آیه شریفه ۱۰۲ صوره صافات در باره این موضوع می فرماید: «انَّ الاظهر فی الروایات انه اسماعیل...»، در ادامه می نویسد: «آنچه این نظر را تقویت می کند این است که بعد از قضیه ذبح، آیه {وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْحاقَ نَبِيًّا مِنَ الصّالِحِينَ} صافات/۱۱۲ ذکر شده است و اگر کسی بگوید که منظور از آیه بشارت به نبوت اسحاق است، باید گفت: که بر خلاف ظاهر آیه است و نیز در آیه ۷۱ سوره هود چنین می فرماید: {فَبَشَّرْناها بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ يَعْقُوبَ} یعنی بشارت می دهد به ابراهیم اسحاق را به اینکه به زودی بعد از او یعقوب متولد خواهد شد، پس چگونه ممکن است که او به ذریه اسحاق بشارت دهد سپس او را به ذبح اسحاق امر کند. علاوه بر این روایات صحیحه ای از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده است که آن حضرت می فرماید: «انا ابن الذبیحین» (روایات شیعه با همین لفظ آمده و در کتب اهل تسنن نیز با تعابیر به عین معنا ذکر شده است. عیون اخبار الرضاعلیه السّلام بذبح لابنه) در حالی که هیچ اختلافی در اینکه آن حضرت از فرزندان اسماعیل است و ذبیح دیگر پدر حضرت عبد الله است نمی باشد. ابلته در ادامه به بررسی قول کسانی که قائل به ذبیح بودن اسحاق دارند می پردازد و آن را ردّ می کند، مانند استدلال بعضی به اجماع اهل کتاب به اینکه مسئله به این دلیل که اجماع آنان بر ما حجت نیست رد می کنند و نز در ادامه قول اصمعی از ابا عمرو بن العلاء را نقل کرده است که چنین می گوید:... متی کان احاق بمکه؟ و انما کان بمکه اسماعیل و هو بنی البیت مع ابیه و النحر بمکه لا شک فیه (محقق)

«قد بيّنا فضيله المبيت على الفراش على فضيله الصحبه فى الغار بما هو واضح لمن انصف و نزيد ههنا تأكيداً

بما لم نذكره فيما تقدم فنقول: ان فضيله المبيت على الفراش على الصحبه فى الغر لوجهين: احدهما ان علیّاًعليه السّلام قد كان انس بالنبى صلى الله عليه وآله و حصل له بمصاحبته قديماً انس عظيم و الف شديد، لما فارقه عدم ذكل الانس و حصل به ابوبكر فكان ما يجده على عليه السّلام من الوحشه و الم الفرقه موجباً زياده ثوابه، لان الثواب على قدر المشقه - و ثانيهما انّ ابابكر كان يؤ ثر الخروج من مكه و قد كان خرج من قبل فردا، فازداد كراهيه للمقام، فلما خرج مع رسول الله وافق ذلك هوى قلبه و محبوب نفسه، فلم يكن له من الفضيله ما يوازى فضيله من احتمل المشقه العظيمه و عرض نفسه لوقع السيوف و رأسه لرضخ الحجاره، لان على قدر سهوله العباده يكون نقصان الثواب»

ص: ۱۱۵

«ما حصل معنی آنکه قبلا فضیلت خوابیدن علی علیه السّلام در فراش رسول خداصلی الله علیه وآله بر مصاحبت ابی بکر در غار را بر قسمی که بر اهل انصاف واضح و آشکار گردد بیان نمودیم. اینک (به مقتضای وقت) تأکیداً بر آنچه قبلا ذکر کردیم از دو جهت دیگر مطلب را ثابت می نماییم.

اولاً ـ انس و الفت فوق العاده علی علیه السّلام با رسول خداصلی الله علیه وآله طوری بود که نمی توانست آنی از پیغمبرصلی الله علیه وآله دور شود و بعکس عدم انس ابوبکر با رسول خداصلی الله علیه وآله باعث اشتیاق او به مصاحبت با آن حضرت بود؛ پس خوابیدن علی در فراش که باعث دروی از آن حضرت گردید ایجاد وحشت و الم شدیدی برای علی علیه السّلام نمود؛ پس دوری که سبب زجر آن حضرت و موجب ثواب بسیار بوده افضل است بر مصاحبت ابی بکر؛ برای آنکه ثواب عمل را به مقدار مشقت در عمل می دهند. (چنانچه گفته اند: افضل الاعمال احمزها).

ثانیاً، چون ابی بکر پیوسته عازم بر خروج از مکه بوده چنانچه گاهی هم تنها خارج شده، پس زیاد شد کراهت ماندن اودر مکه و لذا زمانی که با رسول خداصلی الله علیه وآله از مکه خارج شد به محبوبه ذاتی و معشوقه قلبی رسید؛ پس برای او فضیلتی نبود که برابر باشد با فضیلت علی علیه السّلام که در آن شب اختیاراً تحمل مشقت بزرگی نمود که جان خود را بر معرض شمشیرها و سر خود را مقابل سنگبارن دشمنان (که آن شب قصد آن بستر را داشتند که صاحب آن رسول الله صلی الله علیه وآله را به قتل رساندند) قرار داد. بدیهی است تحمل آن شداید به مراتب بالاتر و افضل از ابی بکر بود در راحتی لیله

الغار در مصاحبت رسول خداصلی الله علیه وآله)

و ابن سبع مغربی در شفاء الصدور(۱) ضمن بیان شجاعت علی علیه السّلام گوید:

«علماء العرب اجمعوا علی ان نوم علی علیه السّلام علی فراش رسول الله صلی الله علیه وآله افضل من خروجه معه و ذلک انه وطّن نفسه علی مفاداته لرسول الله و آثر حیاته و اظهر شجاعته و بین اقرانه»

(اجماع علمای عرب است بر اینکه خوابیدن علی علیه السّلام لیله الهجره در فراش رسول خداصلی الله علیه وآله افضل بود از بیرون رفتن او با آن حضرت؛ زیرا که خود را در جای آن حضرت قرار داد و زندگانی خود را فدای آن حضرت نمود و به این وسیله شجاعت خود را بین اقران ظاهر نمود.)

پس مطلب به قدری واضح است که احدی انکار این معنی را ننموده مگر از روی جنون یا تعصب بدتر از جنون، بس است، خیلی معذرت می خواهم، رشته سخن در اینجا طولانی شد. خوب است برویم بر سر مطلب.

و اما اینکه فرمودید مراد از «اشداء علی الکفار» خلیفه ثانی عمر بن خطاب بوده است فقط به محض ادعا از شما قبول نمی شود، باید دید که آیا این صفت هم با حال موصوف مطابقت می نماید یا خیر؟ چنانچه مطابقت نماید به جان و دل می پذیریم.

ص: ۱۱۷

۱- ما به این کتاب دسترسی پیدا نکردیم ولی گنجی شافعی در کفایه الطالب، ص۲۴۰ باب ۶۲، همین عبارت را از شفاء الصدور نقل کرده است.

در مباحثات علمی مناظرات دیدنی ، شدتی برای عمر نبوده

بـدیهی است که شـدت و غلظت در دو جهت متصور است: یکی در مباحث علیم و محاورات دینی که در مقابل علمای بیگانه شدید بالبیان بوده باشد، یا در میدانهای جنگ و جهاد فی سبیل الله شخصاً رشادت و شجاعت و غلظتی به کار برده باشد.

امـا در موضوع محـاورات دینی و منـاظرات علیم برای خلیفه عمر ابـدا در تاریـخ رشادتی دیـده نشـده و آنچه در کتب اخبار و تواریخ فریقین (شیعه و سنی) حتی بیگانگان سیر نمودیم، غلظت و شدتی برای خلیفه عمر از این دو جهت ندیدیم.

چنـانچه آقایـان محترم هم چه هنر علمی و محـاوره دینی و مباحث با علمای بیگانه از خلیفه عمر در تاریـخ عمرش نظر داریـد، بیان نمایید خیلی ممنون خواهم شد که بر معلومات داعی افزوده خواهد شد.

اقرار عمر به برتری علی بر خودش علماً و عملاً

ولی آنچه داعی اطلاع دارم و بزرگـان علمـای خوتـان در کتب معتبره خود ضـبط نموده انـد در ادوار خلافت خلفاء در جمیع موضوعات علمی و دینی، حلال مشکلات مولانا امیر المؤمنین علی علیه السّلام بوده.

با همه اخباری که امویها و بکریون و علاقه منـدان به آنها در فضایل آنها جعل نمودنـد (چنانچه علمای خودتان در کتب جرح و تعـدیل نوشـته اند) مع ذلک نتوانسـتند این حقایق را بپوشانند که هر زمانی که علمای یهود و نصاری و سایر فرق از مخالفین نزد ابو بکر و عمر و عثمان در زمان زمامداری آنها می آمدند یا

می نوشتند و مسائل مشکله سؤال می کردند، ناچار متوسل می شدند به ذیل عبای مولانا امیر المؤمنین علی علیه السّلام و می گفتند این سؤالات مشکل و پیچیده را احدی نتواند جواب دهد جز علیّ بن ابی طالب.

لذا آن حضرت حاضر و جواب آنها را به قسمی می داد که قانع شده و مسلمان می شدند؛ چنانچه در تاریخ حالات خلفاء کاملاً وارد است.

بس است در اثبات این معنی اظهار عجز خلفاء (ابوبکر و عمر و عثمان) در مقابل علی علیه السّلام و اقرار به برتری آن حضرت و اینکه اگر علی نبود آنها هلاک شده بودند؛ چنانچه محققین از اکابر علمای خودتان آورده اند که خلیفه ابوبکر می گفت:

«اقیلونی اقیلونی، فلست بخیرکم و علیٌّ فیکم.(1)»

ص: ۱۱۹

۱- این سخن ابوبکر با الفاظ و عبارات مختلفی در کتب اهل تسنن آمده است؛ از جمله: متقی هندی در کنز العمال، ۵/۵۸۹، ح۱۴۰۵، کتاب الخلافه باب خلافه ابی بکر، این حدیث را نقل کرده است: عن الحسن ان ابابکر الصدیق خطب فقال: اما والله ما انا بخیرکم و لقد کنت لمقامی هذا کارها و لوددت ان فیکم من یکفینی أفتظنون انی اعمل فیکم بسنه رسول الله صلی الله علیه وآله کان یعصم بالوحی و کان معه ملک، و ان لی شیطانا یعترینی، فإذا غضبت فاجیبونی ان لا اوثر فی اشعارکم و ابشارکم، الا فراعونی، فان استقمت فاعینونی و ان زغت فقومونی. همچنین در همین جلد ص۶۳۱، ح ۱۴۱۱۲، کتاب الخلافه، باب خلافه ابی بکر می نویسد: عن عیسی بن عطیه قال: قام ابوبکر الغد حین بویع فخطب الناس فقال: یا ایها الناس انی قد اقلتکم و رأیکم، انی لست بخیرکم فبایعوا خیرکم... و نیز در ص۶۹۷، از همین جلد، ح ۱۴۰۷۳، کتاب الخلافه باب خلافه ابی بکر می نویسد: ثم خرج باکیا فاجتمع الیه الناس، فقال لهم یبیت کل رجل منکم معانقا حلیلته، مسروراً باهله و ترکتمونی و ما انا فیه لا حاجه لی فی بیعتکم، أقیلونی بیعتی...؛ ابن هشام در سیره النبویه، ۴/۳۱۱، امر سقیفه بنی ساعده، خطبه ابی بکر می نویسد: فتکلم ابو بکر، فحمد الله و اثنی علیه بالذی هو اهله، ثم قال: اما بعد ایها الناس، فانی قد ولیت علیکم و لست بخیرکم، فان احسنت فأعینونی و ان اسأت فقومونی. سیوطی در تاریخ الخلفاء ص۷۱، خلافه ابوبکر فصل فی مبایعته می نویسد: و اخرج ابن سعد عن الحسن البصری قال: لما بویع ابوبکر قام خطیباً فقال: اما بعد... و انما انا بشر و لست بخیر من احدکم، فراعونی فاذا رأیتمونی زُغتُ فقومونی، و اعلموا ان لی شیطاناً یعترینی، فاذا رأیتمونی غضبت فاجتنبونی، لا اؤثر فی اشعارکم و ابشارکم. ابن حجر مکی در صواعق المحرقه، ص۱۱، باب ۱، فصل ۱، کلام را اینگونه نقل کرده است: ثم تکلم ابوبکر، فحمد الله و اثنی علیه ثم قال: اما بعد، ایها الناس فانّی قد ولیت علیکم و لست بخیرکم. فان احسنت فاعینونی و ان اسأت فقومونی. طبری در تاریخ خود، ۲/۴۵۰، حوادث سال ۱۱ هجری، حدیث سقفه. ابن اثیر در الکامل، ۲/۳۳۲، حوادث سال ۱۱هجری، حدیث سقیفه و خلافه ابی بکر، همان گونه که از صواعق نقل کردیم آورده اند. غزالی در سر العالمین، ص۲۲، باب فی المقاله الرابعه، ذیل کلام ابوبکر می نویسد: و قوله علی منبر رسول الله: «اقیلونی اقیلونی و لست بخیرکم» افقاله هزلا ام جداً ام امتحاناً؟ فان کان هزلاً، فان الخلفاء منزهون من الهزل، و ان کان جدّاً فهذا نقص للخلافه و ان قال امتحانا و نزعنا ما فی صدورهم من غلّ.

(مرا از این مقام بردارید؛ زیرا من از شما بهتر نیستم مادامی که علی در میان شماست.)

و متجاوز از هفتاد مرتبه خلیفه عمر در قضایای مختلفه و موارد متفاوته اقرار نموده که «لولا علی لهلک عمر» اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.

و غالباً موراد مهالک را نوشته اند که اینک نمی خواهم وقت مجلس را بگیرم، شاید مطالب مهم تری برای مذاکره لازم باشد.

نواب: قبله صاحب، کدام مطلب مهم تر از(مرا از این مقام بردارید؛ زیرا من از شما بهتر نیستم مادامی که علی در میان شماست.)

و متجاوز از هفتاد مرتبه خلیفه عمر در قضایای مختلفه و موارد متفاوته اقرار نموده که «لولا علی لهلک عمر» اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.

و غالباً موراد مهالک را نوشته اند که اینک نمی خواهم وقت مجلس را بگیرم، شاید مطالب مهم تری برای مذاکره لازم باشد.

نواب: قبله صاحب، کدام مطلب مهم تر ازاین موضوع است که بیان نمودید.

ص: ۱۲۰

آیـا در کتب معتبره مـا این کلمات ضـبط و نقل گردیـده؟ چنانچه هست و نظر داریـد برای مزیـد بیانی ما بیان فرماییـد. ممنون خواهیم شد.

داعی: عرض کردم اکابر علمای سـنت و جماعت اتفاق بر این معنی دارند (به اسـتثنای قیلیلی از متعصبین لجوج) که با الفاظ و عبارات مختلفه در موارد متعدده نقل نموده ند. برای روشن شدن مطلب و اتمام حجت به بعضی از آن اسناد و کتب که در نظر دارم اشاره می نمایم.

در اسناد گفتار عمر «لو لا علی لهلک عمر»

۱ - قاضـی فضـل الله بـن روزبهـان متعصب در ابطـال الباطـل، ۲ - ابـن حجر عسـقلانی متـوفی سـال ۸۵۲ در ص۳۳۷ تهذیب التهذیب(۱) (چاپ حیدر آباد دکن)، ۳ - و نیز از ابن حجر درص۵۰۹، جلد دوم الاصابه(۲) (چاپ مصر) ۴ - ابن قتیبه دینوری متوفی سـال ۲۷۶ در ص۲۰۱و ۲۰۲، کتـاب تأویل مختلف الحـدیث(۳)، ۵ - ابـن حجر مکی متـوفی سـال ۹۷۳ در صـفحه ۷۸ صواعق المحرقه(۴)، ۶ - حاج احمد افندی در ص۱۴۶ و ۱۵۲ هدایه المرتاب، ۷ - ابن اثیر جزروی متوفی سال ۶۳۰ در ص۲۲ جلد چهارم اسد الغابه(۵) ۸ - جلال

۱- تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ۷/۲۸۷، رقم ۴۹۲۵، شرح حال علیّ بن ابی طالب.

۲- الاصابه، ابن حجر عسقلانی، ۴/۴۶۷، رقم ۵۷۰۴، شرح حال علیّ بن ابی طالب.

۳- تأویـل مختلف الحـدیث، ابن قتیبه ۲۴۱، ذکر الاحـادیث التی ادعوا علیهـا التنـاقض، دعاءالنبی صـلی الله علیه وآله لعلی علیه السّلام.

۴- صواعق المحرقه، ابن حجر مکیّ، ص۱۲۷، باب ۹، فصل ۳، و ص۱۷۹، باب ۱۱، فصل ۱، مقصد ۵.

۵- اسد الغابه ابن اثیر، ۴/۲۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب.

الدین سیوطی در صفحه ۶۶ تاریخ خلفاء(۱) ۹ – ابن عبد البر قرطبی متوفی سال ۴۶۳ در صفحه ۴۷۴ جلد دوم استیعاب(۲)، ۱۰ – سید مؤمن عبد البر قرطبی

متوفی سال ۴۶۳ در صفحه ۷۳ نور الابصار(۳)، ۱۱ – شهاب الدین احمد بن عبد القادر عجیلی در ذخیره المآل، ۱۲ – محمد بن علی الصبان در صفحه ۱۵۲، اسعاف الراغبین. ۱۳ – نور الدین بن صباغ مالکی متوفی سال ۸۵۵ در صفحه ۱۸ فصول المهمه(۴). ۱۴ – نور الدین علی بن عبد الله سمهودی متوفی سال ۹۱۱ در جواهد العقدین(۵)، ۱۵ – ابن ابی الحدید معنزلی متوفی ۶۵۵ در صفحه ۶ جلد اول شرح نهج البلاغه، (۶) ۱۶ – علامه قوشچی در صفحه ۴۰۷ شرح تجرید. ۱۷ – خطیب خوارزمی در صفحه۴۸ و ۶۰ مناقب(۷)، ۱۸ – محمد بن طلحه شافعی در صفحه۲۹ ضمن فصل ششم مطالب

السئوول(۸)، ۱۹ – امام احمد بن حنبل در فضائل(۹)، ۲۰ – سبط ابن جوزی در ص۸۵ و ۸۷ تذکره(۱۰)۲۱ – امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان، ۲۲ – علامه ابن قیم جوزی در صفه ۴۱ تا صفحه ۵۳ طرق

۱- تاریخ خلفاء، سیوطی، ۱۷۱، شرح حال علیّ بن ابی طالب، فصل فی الاحادیث الوارده فی فضله.

۲- استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۱۰۳، رقم ۱۸۵۵، شرح حال علیّ بن ابی طالب.

۳- نور الابصار، شبلنجی، ص۱۶۱، باب ۱، فصل فی ذکر مناقب سیدنا علیّ بن ابی طالب.

۴- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۱۹۹-۲۰۱، فصل ۱ فصل فی ذکر شئ من علومه.

۵- جواهر العقدین، سمهودی، ۱/۱۲۳، قسم ۱ باب ۱.

۶- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۱۸، القول فی نسب امیرالمؤمنین علیه السّلام

۷- مناقب خوارزمی، ص۸۱، ۹۶-۹۷، ح ۶۵، ۹۷-۹۸ فصل ۷.

۸- مطالب السئوول، محمد بن طلحه شافعی، ص۷۱، باب ۱، فصل ۴، فصل۶، فائده زائده.

۹- فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ۲/۶۴۷، ح ۱۲۰۰، باب فضائل علی علیه السّلام

۱۰- تذکره الخواص، سبط الجوزی، ص۱۳۷، باب۶، فصل فی قول عمر بن خطاب.

الحکمیه ضمن نقل قضایای عدیده از آن حضرت، ۲۳ – محمد بن یوسف گنجی شافعی متوفی سال ۶۸ در باب ۵۷ کفایه الطالب(۱)). ۲۴ – ابن ماجه قزوینی در سنن. ۲۵ – ابن مغازلی شافعی در مناقب. ۲۶ – ابراهیم بن محمد حموینی در فرائد، ((۲) ۲۷ – محمد بن علی بن الحسن الحکیم ترمذی در شرح فتح المبین. ۲۸ – دیلمی در فردوس، ۲۹ – شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع الموده(۳)

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۲۲۷، باب ۵۹.

۲- . فرائد السمطین، حموینی، ۱/۳۳۷، ۳۴۸ و ۳۵۰، ح ۲۵۹، ۲۷۲ و ۲۷۶، سمط ۱، باب ۶۳ و ۶۵.

۳- ینابیع الموده، قندوزی، ۳/۱۴۶-۱۴۷، باب ۵۶و ۱/۲۲۷، ح ۵۷ و ۵۸، باب ۱۴. و نیز حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۱/۶۲۸، ح ۱۶۸۲، کتاب المناسک، مناوی در فیض القدیر، ۴/۴۷۰، ذیل حدیث ۵۵۹۴، حرف العین؛ محب الدین طبری، در ذخائر العقبی، ص۸۲، قسم ۱، باب فضائل علی علیه السّلام، ذکر رجوع ابی بکر و عمر الی قول علی علیه السّلام ؛ ابن مردویه مناقب، ص۸۸، ح ۸۲-۸۳، مناقب علیّ بن ابی طالب، فصل ۶، و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۱۳/۳۴۳، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنه باب قول الله تعالی {وامرهم شوری بینهم}؛ ذهبی در تاریخ الاسلام، ۳۰/۶۳۸؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق ۴۲/۴۰۵-۴۰۷، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب؛ خوارزمی در مقتل الحسین، ۱/۷۸، ح۲۸، فصل ۴؛ ابن سعد در الطبقات الکبری، ۲/۲۵۸، ذکر من کان یفتی بالمدینه و یقتدی به من اصحاب رسول الله...، علیّ بن ابی طالب؛ زرندی حنفی در نظم درر السمطین، ص ۱۳۰ -۱۳۲، سمط ۱ قسم ۲، مناقب علیّ بن ابی طالب، ذکر آثار عن الصحابه؛ محب الدین طبری در ریاض النضره، ۳/۱۶۱، باب ۴، ذکر اختصاصه بانه اکبر الامه علما و اعظمهم حلماً؛ جرجانی در شرح المواقف، ۸/۳۷۰، مرصد ۴، مقصد ۵، با الفاظ گوناگون این جمله را نقل کرده اند که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: ۱-لو لا علی لهلک عمر ۲-کان عمر یتعوذ من معضله لیس لها ابو الحسن. ۳-لولا قول علی لهلک عمر. ۴-کان عمر یقول: اللهم لا تبقنی لمعضله لیس فیها ابو الحسن. ۵-اعوذ من معضله لا علی لها. ۶. لا بقیت لمعضله لیس لها ابو الحسن. ۷-اللهم لا تبقنی لمعضله لیس لها ابن ابی طالب حیاً. ۸-عجزت النساء ان یلدون مثل علیّ. ۹-اعوذ بالله ان اعیش فی ثوم لیس فیهم ابو الحسن. ۱۰-لاابقانی الله بعدک یا علیّ. ۱۱-لا عاش عمر لمعضله لیس لها ابو الحسن یعنی علیّاً.

۳۰ - حافظ ابو نعیم اصـفهانی درحلیه الاولیاء و ما نزل من القرآن فی علی و بسـیاری دیگر از اجله علمای خودتان به اختلافات الفـاظ و عبـارات، نقل اقوال خلیفه عمر را نموده انـد و غالبا با ذکر مواردی قضایای وارده آورده انـد که می گفت: «لو لا علی لهلک عمر».

اشاره به بعض مورادی که علی علیه السّلام خلفاء را نجات داده و آنها اقرار نمودنـد که اگر علی علیه السّلام نبود هلاک شده بودند.

از جمله فقیه گنجی شافعی در باب ۵۷ کفایه الطالب(۱) فی مناقب علی بن

۱- کفـایه الطالب، گنجی شافعی، ص۲۱۸-۲۱۹، باب ۵۷، گنجی می نویسـد: و بهذاالاسـناد عن حذیفه بن الیمان انه لقی عمر بن الخطـاب، فقال له عمر: کیف اصـبحت یابن الیمان؟ فقال: کیف تریـدنی اصـحب؟ اصـبحت و الله اکره الحق و احب الفتنه و اشـهد بمـا لم اره، و احفـظ غیر المخلوق، و اصـلی علی غیر وضوء و لی فی الارض ما لیس لله فی السـماء. فغضب عمر لقوله و انصرف من فوره و قد اعجله امر و عزم علی اذی حذیفه لقوله ذلک، فبینا هو فی الطریق اذ مر بعلیّ بن ابی طالبعلیه السّلام فرأی الغضب فی وجهه، فقال ما اغضبک یا عمر؟ فقال: لقیت حذیفه بن الیمان فسألته کیف اصبحت فقال: اصبحت اکره الحق، فقال علیه السّلام: صدق، یکره الموت و هو حق. فقال: یقول: و احبّ الفتنه. قال: صدق، یحب المال و الولد و قد قال الله تعالی {انما اموالکم و اولادکم فتنه} فقال یا علی یقول اشـهد بما لا اره، فقال علیه السّلام: صـدق یشـهد لله بالواحدانیه و الموت و البعث و القیامه و الجنه و النار و الصـراط و لم یره ذلک کله. فقال یا علی و قـد قال: اننی احفظ غیر المخلوق. قال: صـدق، یحفظ کتاب الله تعالی و هو غیر مخلوق. قال و یقول اصـلی علی غیر وضوء. فقال علیه السّلام صدق یصلی علی ابن عمی رسول الله صلی الله علیه وآله علی غیر وضوء و الصـلاه علیه جـائز. فقال: یا ابا الحسن قـد قال اکبر من ذلک! فقال علیه السّلام و ماهو؟ قال قال: ان لی فی الارض ما لیس لله فی السـماء! قال علیه السّلام صدق، له زوجه و تعالی الله عن الزوجه و الولد. فقال عمر: کاد یهلک ابن الخطاب لو لا علیّ بن ابی طالب. قلت: هذا ثابت عند اهل النقل ذکره غیر واحد من اهل السیر.

ابی طالب علیه السّلام بعد از نقل اخباری مسندا خبر حذیفه بن الیمان را که دیگران از علمای شما هم نقل نموده اند ذکر نموده که روزی عمر با او ملاقت نمود و سؤال کرد چگونه صبح کردی؛ حذیفه گفت:

«اصبحت و الله اکره الحق و احب الفتنه و اشهد بما لم اره، و احفظ غیر المخلوق، و اصلی علی غیر وضوء و لی فی الارض ما لیس لله فی السماء»

(صبح کردم در حالی که اکراه دارم از حق و دوست می دارم فتنه را و شهادت می دهم به چیزی که ندیده ام و حفظ می کنم غیر مخلوق را و صلوات می فرستم بدون وضوء و برای من است در زمین چیزی که نیست برای خدا در آسمان.)

عمر از این کلمات غضبناک گردید و خواست که او را اذیت کند. در همان بین امیر المؤمنین علیه السّلام رسید، آثار غضب را در صورت عمر دید فرمود: از چه جهت غضبناکی؟ قضیه را نقل نمود حضرت فرمود: مطلب مهمی نیست، تمام را صحیح گفته است.

مراداز حق که او کراهت داد مرگ است و مراد از فتنه که او دوست دارد مال

و اولاد است و اینکه گفته شهادت می دهم به چیزی که آن را ندیده ام؛ یعنی شهادت می دهد به وحدانیت خدا و مرگ و قیامت و بهشت و دوزخ و صراط که هیچ کدام را ندیده است و اینکه گفته حفظ می کنم غیر مخلوق را مرادش قرآن است که مخلوق نیست و اینکه گفته بدون وضو صلوات می فرستم؛ یعنی صلوات به رسول خداصلی الله علیه وآله که جائز است بی وضو صلوات فرستادن و اینکه گفته برای من است در زمین چیزی که برای خدا در آسمان نیست؛ یعنی برای من زوجه ای است که خدای تعالی مبرای از زوجه و اولاد می باشد.

عمر گفت: «کان یهلک ابن الخطاب لو لا علی بن ابی طالب.»

(نزدیک بود عمر هلاک شود اگر علی نرسیده بود.)

آنگاه مؤلف گنجی گوید: این مطلب (که خلیفه می گفت: اگر علی نبود عمر هلاک می شد)

ثابت است نزد اهل خبر و جمع کثیری از اهل سیر او را نقل نموده اند.

و صاحب مناقب گوید: مکرر خلیفه عمر رضی الله عنه می گفت:

«لا عشت فی امه لیس فیها ابا الحسن»

نباشم در امتی که در این امت نباشد ابالحسن»

و نیز می گفت:

«عقمت النساء ان یلدن مثل علیّ بن ابی طالب»

(زنان از زاییدن مردی همانند علی بن ابی طالب علیه السّلام عقیم شدند.)

و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب۱۴ ینابیع الموده از ترمذی نقلا از ابن عباس خبر مفصّلی نقل نموده که در

آخر آن خبر گوید:

«کـانت الصـحابه رضـی الله عنهم یرجعون الیه علیه السّلام فی احکـام الکتـاب و یأخـذون نه الفتـاوی کما قال عمر بن الخطّاب رضی الله عنه فی عدّه مواطن لو لا علیّ لهلک

عمر - و قال صلی الله علیه وآله اعلم امّتی علیّ بن ابی طالب.»

(اصـحاب پیغمبرصـلی الله علیه وآله در احکام قرآن مراجعه به علیّ علیه السّلام می نمودند و اخذ فتاوا از او می کردند چنانچه عمر بن الخطاب در محلهای عدیده می گفت اگر علیّ نبود هلاک شده بودم و رسول اکرم صـلی الله علیه وآله فرمود داناترین امت من علیّ بن ابی طالب است)

پس بـا این مختصـر بیانی که به مقتضای وقت مجلس نمودیم تصـدیق می فرمائیـد که در مناظرات دینی و مباحثات علمی ابـدا شـدت و غلظـتی از خلیفه عمر دیـده نشـد بلکه خـود اقرار و اعـتراف به عجز داشـته و تصـدیق می نمـوده که علیّ علیه السّلام فریادرس او بوده و از مهالک او را نجات می داده تا آنجا که متعصّبین از علماء شما مانند ابن حجر مکی در فصل سیم صواعق محرقه(۱) نقلا از ابن سعد آورده که عمر می گفت:

«أعوّذ بالله من معضله لیس لها ابوالحسن یعنی علیّا»

(بخدا پناه میبرم از معضله و امر پیچیده ای که ابو الحسن یعنی علیّ در او نباشد)

۱- در صفحات قبل گذشت.

در میدانهای جنگ شجاعت و رشادتی از خلیفه عمر دیده نشد

و اما در معارک و میدانهای جنگ هم هیچ تاریخی نشان نمی دهد که خلیفه عمر شخصا شدت و شجاعت و رشادتی از خود نشان داده باشد بر عکس بحکم تاریخ و بیان مورخین فریقین هرگاه در مقابل لشکری بزرگ یا مردمان قوی و پرزور از کفار قرار می گرفت ترک مقاومت می نمود که در اثر عمل او مسلمین فرار نموده و شکست بر لشکر اسلام وارد می آمد(۱).

حافظ: کم کم بی لطفی را از نزاکت خارج نمودید و بمثل خلیفه عمر رضی الله عنه که فخر مسلمانان است و در زمان خلافت او فتوحات بزرگی نصیب مسلمانان گردیده و در همهٔ جنگها بوجود او لشکر اسلام فاتح شدند اهانت نموده و آن بزرگوار را جبون و فرّار و وجودش را باعث شکست مسلمانان قلمداد می نمائید آیا سزاوار است مثل شما شخص شریفی تا این اندازه اهانت به مردمان بزرگی مانند خلیفه عمر رضی الله عنه که مایهٔ فخر و مباهات و افتخار مسلمین است بنمائید و ما هم گوش بدهیم و حرف نزنیم.

داعی: خیلی اشتباه فرمودید و تعجب است که در این چند شب هنوز کما ینبغی داعی را نشناخته اید گمان می نمائید که ممکن است داعی روی هوای نفس و حبّ و بغض جاهلانه و بدون دلیل و برهان تعریف یا تقبیحی از اشخاص بنمایم خاصه نسبت باشخاصی که معروفیت در تاریخ دارند و لو از هر طبقه باشند.

۱- منابع مربوط به فرار صحابه و بالاخص خلفاء در مجلس ششم بررسی شد.

فقط عیب بزرگی که در این قبیل مجالس موجود است و قرنها به همین جهات بین مسلمانان اسباب بدبختی گردیده سوء نظر وگمانهای بد است که بر خلاف دستور قرآن مجید از مسلمانان ظاهر می گردد با اینکه صریحا در آیه ۱۲ سوره ۴۹ (حجرات) می فرماید:

{يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اِجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ اَلظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ اَلظَّنِّ إِثْمٌ}

(ای اهل ایمان زیاد دوری نمائید از ظن و گمان بد که برخی از گمانها معصیت است)

چون این جملاتی که عرض کردم از دهان یک فرد شیعه بیرون آمده لذا با نظر بدبینی تصور اهانت نمودید و حال آنکه مطلب غیر از اینست که شما گمان نمودید زیاده بر آنچه علماء و مورخین خودتان نوشته اند چیزی نگفتم.

بدیهی است ما و شما در ازمنهٔ ماضیه نبوده ایم ولی به حکم عقل بایستی قضاوت نیک و بد افعال اشخاص را روی صفحهٔ تاریخ بنمائیم.

بازهم بیان حقیقت

اینکه فرمودید داعی نسبت بخلیفه عمراهانت نمودم (ببخشید) اینجا مغلطه نمودید یا خواستید به این جمله تحریک اعصاب مخالفین نمائید.

و حال آنکه صحبت ما راجع به خلیفه جنبهٔ اهانت نداشت بلکه حکایت عین واقع ثبت در تاریخ را بیان نمودم و زیاده از آنچه علماء و مورخین بزرگ خودتان نوشته اند چیزی نگفته و نمی گویم ناچارم پرده را بردارم و مطلب را مشروح و واضح تر بیان نمایم تا بدبینی از میان برود.

اینکه فرمودید فتوحات عالیهٔ اسلام رهین منت وجود خلیفه عمر است احدی

انکار این معنی را ننموده که در دوره زمامـداری عمر اسـلام به فتوحات عالیه نائل آمـده ولی در عین حال نبایـد فراموش نمود که به شـهادت و إقرار علمای بزرگ خودتان از قبیل قاضـی أبو بکر خطیب در تاریـخ بغداد و امام احمد حنبل در مسـند و ابن ابی الحدیـد در شـرح نهج البلاغه(۱) و دیگران در تمـام امـور ملـک و مملکت و مخصوصـا لشکرکشـی‌هـا خلیفه عمر بـا أمیر المؤمنین علیّ علیه السّلام شور می نمود و مطابق دستور آن حضرت رفتار می کرد(۲).

۱- شـرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۸/۲۹۶-۳۰۰، (و من کلام له علیه السّـلام و قـد شاوره عمر بن الخطاب فی الخروج الی غزو الروم).

۲- و نیز علی علیه السّـلام در جریان فتـح بیت المقـدس به او گفتنـد: این تخرج بنفسک؟ انک تریـد عدواً کلبا. (تاریخ طبری، طبری، ۳/۱۰۴، السـنه الخامسه عشـره، ذکر فتـح بیت المقدس؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۲۶/۳۷۲، ترجمه ۳۱۰۶، العباس بن عبـد المطلب؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ۲/۵۰۰، سـنه خمس عشـره، ذکر فتح بیت المقدس) و همچنین در مورد جنگ با ایرانیان نیز با علی علیه السّـلام در باره این که شخصاً به جنگ برود مشورت نمود و علی علیه السّلام او را از اینکار منع نمودند و فرمود: ان هـذا الامر لمن یکن نصـره و لا خـذلانه بکثره و لا بقلّه و هو دین االله الـذی اظهره، و جنده الذی اعده و امده، حتی بلغ ما بلغ، و طلع حیثما طلع، و نحن علی موعـد من الله، و الله منجز وعـده، و ناصـر جنـده.. فکن قطبا و التـدر الرحی بالعرب من اطارفهـا و اقطارها، حتی یکون ما تـدع ورائک من العورات اهم الیک مما بین یـدیک. ان الأعاجم ان یظروا الیک غـدا یقولوا: هذا اصل العرب: فاذا قطعتموه استرحتم، فیکون ذلک اشد لکلبهم علیک و طعمهم فیک... (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۹/۹۵/ خطبـه ۱۴۶ مـن کلامـ لـه علیه السّـلام و قـد استشاره عمر فی الشـخوص لقتـال الفرس بنفسه، تفسـیر آلوسـی، آلوسـی، ۱۸/۲۰۷) احمـد بن اعثم کوفی در کتـاب الفتوح (۲/۲۹۵، ذکر مشـروت علیّ بن ابی طـالب رضوان الله علیه) در انتهـای مطلب چنیـن می نویسـد: زمـانی کـه عمر سـخنان علی کرم الله وجهـه و مشـروتش را شـنید رو به مردم کرد و گفت: ویحکم! عجزتم کلکم عن آخرکم ان تقولوا کما قال ابو الحسن، و الله لقد کان رأیه رأیی الذی رأیته فی نفسی. «وای بر شما ای مردم! آیه همه شما عجز بودیـد از اینکه چنین حرفی را بزنیـد همانطوری که ابو الحسن آن را بیان کرد؟ به خدا قسم نظر او همان نظر من بود که در دل داشتم...» (محقق)

علاوه بر اینها فتوحات اسلام در هر دوره و زمان تفاوت پیدا می نمود. قسمت اول فتوحات اولیهٔ اسلام در زمان خود خاتم الانبیاء بوده که رهین منت شخص شخیص أمیر المؤمنین علیّ علیه السّلام می بود چه آنکه گفته اند.

سپاهی لشکر نیاید بکار که یک مرد جنگی به از صد هزار

و آن مرد جنگی که مایه فخر و مباهات اسلام و مسلمین و وجودش سبب فتح و پیروزی لشکر اسلام بود أمیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام بود که اگر در جنگی حاضر نمی شد فتح حاصل نمی گردید چنانچه در خیبر که آن حضرت درد چشم داشت و نمی توانست به میدان برود پی درپی مسلمین شکست خوردند تا زمانی که آن حضرت به دعای رسول اکرم صلی الله علیه وآله شفا یافت و حمله به دشمن نمود و فتح قلاع خیبر به دست آن حضرت واقع شد(1).

۱- جریان جنگ خیبر و دلاوریهای علی علیه السّلام از متواترات روانی اهل تسنن است که در کتب صحاح و دیگر کتب آنها ذکر شده است (صحیح بخاری، ج ۴/۵ و ۱۲ و ۲۰، باب دعاء النبی صلی الله علیه وآله و ص۲۰۷، باب مناقب المهاجرین و فضلهم؛ و ج ۵/ص۷۶، باب غزوه خیبر؛ صحیح مسلم، ۵/۱۹۵، باب غزوه ذی قرد و غیرها؛ و ۷/۱۲۰و باب ۱۲۱ و ۱۲۲ من فضائل علی علیه السّلام؛ سنن ابن ماجه، ۱/۴۵/۱۲۱، فضل علیّ بن ابی طالب رضی الله عنه، سنن ترمذی، ۵/۳۰۲/۳۸۰۸، باب مناقب علیّ بن ابی طالب، فضائل الصحابه، نسائی، ص۱۵ فضائل علی رضی الله عنه و... و در روایات بسیاری بر جریان شکست سپاه اسلام به فرماندهی ابوبکر و عمر در دو حمله قبل با تعابیر مختلف آمده که در بعضی اینگونه اشاره شده است که: ... عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ابیه انه قال: قال لعلی و کان یمسر معه ان الناس قد انکرو منک ان تخرج فی البرد فی الملأتین و فی الحر الحشو و الثوب الثقیل قال: فقال علی علیه السّلام: الم تکن معنا بخیبر؟ قال: بلی، قال: فان رسول الله صلی الله علیه وآله بعث ابابکر و عقد له لواء فرجع و قد انهزم فبعث عمر و قد عقد له لواء فرجع منهزماً بالناس؛ فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: لاعطینَّ الرایه رجلا یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله، یفتح الله له لیس بفرار. قال: فارسل الی و انا ارمد. فقلت انی ارمد. فتفل فی عینی ثم قال: «اللهم اکفه الحر و البرد» قال: فما وجدت حرا بعده و لا برداً. (تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۱۰۷، ۸۹تا ۹۵، مجمع الزوائد، هیثمی، ۹/۱۲۴، باب قوله صلی الله علیه وآله لاعطین الرایه رجلا یحب الله و رسوله. المصنف، ابن ابی شیبه الکوفی، ۷/۴۹۷/۱۷، فضائل علیّ بن ابی طالب رضی الله عنه و ج۸/ ص۲۲/ح۱۱وح۷ و نیز ص۵۲۵/ ح ۲۲، غزوه خیبر؛ السنن الکبری، نسائی، ۵/۱۰۹و ۱۱۰ / ۸۴۰۱ تا ۸۴۰۳، ذکر منزله علیّ بن ابی طالب. خصائص امیر المؤمنین علیه السّلام، نسائی ص۵۲تا۵۵، منزله علی کرم الله وجه من الله؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ۷/۳۵، بریده بن سفیان الاسلمی عن سلمه؛ الدرر، ابن عبد البر، ص۲۰۲و ۲۰۳؛ کنز العمال، متقی هندی، ۱۰/۴۶۲/۳۰۱۱۹، و ۳۰۱۲۰ و ۳۰۱۲۱ و ج ۱۳/۱۲۱/۳۶۳۸۸، فضائل علی رضی الله عنه؛ الثقات، ابن حبان، ۲/۱۴، غزوه خیبر؛ البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۴/۲۱۲، و ۲۱۳، سنه سبع من الهجره، غزوه خیبر فی اولها، و ۷/۳۷۳، من فضائل امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام؛ امتاع الاسماع، مقرنزی، ۱۱/۲۸۰، کفایه علیّ بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه الحر و البرد بدعه له؛ المستدرک، حاکم نیشابوری، ۳/۳۷و ۳۸، فتح خیبر علی ید علی رضی الله عنه؛ تاریخ طبری، طبری؛ ۲/۳۰۰، غزوه خیبر؛ المناقب، خوارزمی، ص۱۶۹، فی بیان محاربه الکافر؛ مسند احمد، ۵/۳۵۴، حدیث بریده اسلمی؛ فتح الباری، ابن حجر، ۷/۳۶۵، باب غزوه خیبر، الحدیث العاشر؛ اسد الغابه، ابن اثیر، ۴/۳۳۴؛ السیره النبویه، ابن

کثیر، ۳/۳۵۳تا ۳۵۵. (محقق)

و در غزوه احد که مسلمین همگی فرار نمودند فقط علی علیه السّلام بود که به یاری پیغمبر استقامت نمود تا منادی غیبی ندا در داد:

«لا سیف الاّ ذو الفقار لا فتی الاّ علیّ»(۱)

(نیست شمشیری مگر ذوالفقار و نیست جوانمردی جز علی علیه السّلام)

و امّا قسمت دوم فتوحات بعد از وفات خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله می باشد که تماما رهین منت شجعان نامی و سرداران زبردست بزرگ اسلام و نقشه کشی و کاردانی

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۷/۲۱۹، خطبه ۱۰۸ (محقق)

آنها بوده است که در میدانهای جنگ مقابل دشمنان قوی شجاعت و فداکاری و جان بازی می نمودند تا بر آنها غالب می آمدند.

و در غزوه احد که مسلمین همگی فرار نمودند فقط علی علیه السّلام بود که به یاری پیغمبر استقامت نمود تا منادی غیبی ندا در داد:

«لا سیف الّا ذو الفقار لا فتی الّا علیّ»(۱)

(نیست شمشیری مگر ذوالفقار و نیست جوانمردی جز علی علیه السّلام)

و امّا قسمت دوم فتوحات بعد از وفات خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله می باشد که تماما رهین منت شجعان نامی و سرداران زبردست بزرگ اسلام و نقشه کشی و کاردانی آنها بوده است که در میدانهای جنگ مقابل دشمنان قوی شجاعت و فداکاری و جان بازی می نمودند تا بر آنها غالب می آمدند.

ولی صحبت ما در اطراف فتوحات اسلامی نبوده که در زمان خلافت خلفاء مخصوصا زمان خلیفه عمر واقع شد بلکه در موضوع شدت و شجاعت و غلظت شخصی خلیفه عمر بن الخطّاب بود که عرض کردم در تاریخ سابقه ندارد.

حافظ: این اهانت نیست که شما می فرمائید خلیفه عمر رضی الله عنه از میدان جنگ فرار کرده و عمل او موجب شکست مسلمانان گردید.

داعی: اگر نقل وقایع تاریخی اشخاص اهانت است این نوع از اهانت را علماء بزرگ و مورخین خودتان نقل نموده اند و داعی نگفتم مگر آنچه را که مورخین خودتان ثبت نموده اند اگر ایراد و اشکالی دارید به علماء خودتان بنمائید که این وقایع را ثبت و ضبط نموده اند.

حافظ: در کجا علمای ما نوشته اند که خلیفه عمر رضی الله عنه از میدان جنگ فرار کرد و در کجا سبب شکست مسلمین گردید؟

شکست أبوبکر و عمر در خیبر

داعی: در بسیاری از میدانهای جنگ که اهمّ از همۀ آنها واقعۀ مهمّۀ غزوۀ خیبر است که آقایان شکست خوردند چون علیّ علیه السّلام چشمهای مبارکش درد می کرد روز اول رسول اکرم صلی الله علیه وآله علم و پرچم مسلمین را به ابو بکر دادند و به سرداری مسلمین با لشکر رفتند مقابل یهود، مختصر جنگی نموده شکست خورده برگشتند؛ روز دوم علم را به عمر دادند ولی هنوز در مقابل یهود نرسیده

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۷/۲۱۹، خطبه ۱۰۸ (محقق)

ترسیده فرار نمودند.

حافظ: این بیانات شما ساخته های شیعیان است و الّا آنها مردمانی قوی دل و شجاع بودند.

داعی: مکرر عرض کردم شیعیان پیروان أئمه از اهل بیت هستند که صادق و مصدّق بودند هرگز دروغ نگفته و نمی گویند چون دروغ را از گناهان کبیره می دانند و ابدا احتیاجی به جعل حدیث ندارند غزوهٔ خیبر از وقایع مهمّه تاریخی دورهٔ زندگانی خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله می باشد که جمیع علماء و مورخین فریقین نوشته اند آنچه الحال در نظر دارم به عرضتان می رسانم حافظ ابو نعیم اصفهانی متوفی سال ۴۳۰ در صفحه ۶۲ جلد اول حلیه الاولیاء(۱) و محمّد بن طلحه شافعی در صفحه ۴۰ مطالب السؤول(۲) از سیرهٔ ابن هشام و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۱۴ کفایه الطالب(۳) و دیگران از اکابر علماء ومورخین خودتان

ص: ۱۳۴

۱- حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۱/۶۲، رقم ۴، شرح حال علیّ بن ابی طالب. ابو نعیم این حدیث را نقل کرده است: ... قال ثنا بریده بن سفیان الاسلمی عن ابیه عن سلمه بن الاکوع قال: بعث رسول الله صلی الله علیه وآله ابابکر الصدیق برایته الی حصون خیبر یقاتل، فرجع و لم یکن فت، و قد جهد. ثم بعث عمر الغد فقاتل، فرجع و لم یکن فتح و قد جهد. فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: لاعطین الرایه غدا رجلا یحب الله و رسوله، یفتح الله علی یدیه لیس فرار. قال: سلمه: فدعا بعلی علیه السّلام

۲- مطالب السئوول، محمد بن طلحه شافعی، ص۱۵۳، باب ۱ فصل ۸.

۳- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۹۸، باب ۱۴. ابن طلحه و گنجی حدیث را مانند ابو نعیم نقل کرده اند. همچنین نسائی در خصائص امیر المؤمنین، ص۵۲، منزله علیّ بن ابی طالب علیه السّلام من الله؛ احمد بن نبل در مسند ۵/۳۵۳، مسند بریده. احمد بن حنبل حدیث را اینگونه نقل کرده است: حدثنی ابی بریده قال: حاصرنا خیبر فاخذ اللواء ابو بکر فانصرف و لم یفتح له ثم اخذه عمر من الغد فخرج و رجع و لم یفتح له و اصاب الناس یومئذ شده و جهد. فقال رسول الله صلی الله علیه وآله انی دافع اللواء غداً الی رجل یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله، لا یرجع حتی یفتح له... فدعا علیّا... ابن هشام در السیره النبویه، ۳/۳۴۹، حوادث سال ۷ هجری، شأن علی یوم خیبر؛ ابن مغازلی در مناقب، ص۱۸۱، ح ۲۱۷، حدیث اعطاء الرایه. ابن مغازلی این حدیث را با الفاظ و طرق گوناگون نقل کرده است؛ محب الدین طبری در ریاض النضره، ۳/۱۵۱، باب ۴، فصلی ۶، ذکر اختصاصه بإعطاء الرایه یوم خیبر و بفتحها. طبری نیز این حدیث را با الفاظ و طرق گوناگون نقل کرده است. لکن حدیثی که از مسند احمد یاد کردیم این گونه نقل می کند: ...فاخذ اللواء ابو بکر فانصرف و لم یفتح له، ثم اخذه عمر من الغد فخرج و رجع و لم یفتح له... طبرانی در معجم الکبیر، ۷/۳۹، احادیث بریده بن سفیان الأسلمی؛ همین حدیث را با الفاظ گوناگون نقل کرده است. حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین ۳/۴۰، ح ۴۳۳۸ ، ۴۳۴۰-۴۳۴۱، کتاب المغازی، احادیث گوناگونی نقل کرده است که به چند حدیث اشاره می کنیم: ۱-عن ابی لیلی عن علی انه قال: یا ابا لیلی أما کنت معنا بخیبر؟ قتل" بلی و الله کنت معکم. قال: فان رسول الله صلی الله علیه وآله بعث ابابکر الی خیبر فسار بالناس و انهزم حتی رجع... ۲-عن ابی موسی الحنفی عن علی علیه السّلام قال: سار النبی صلی الله علیه وآله الی خیبر فلما اتاها بعث عمر عنه و بعث معه الناس الی مدینتهم او قصرهم فقاتلوهم فلم یلبثوا ان هزموا عمر و اصحابه، فجاءوا یجبنونه و یجبنهم، فسار النبی صلی الله علیه وآله...

همین حـدیث را متقی هندی در کنز العمال، ۱۰/۴۲۶، ح ۳۰۱۱۹، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر نقل کرده است. ۳-عن جابر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وآله دفع الرایه یوم خیبر الی عمر فانطلق فرجع یجبن اصحابه و یجبنونه. ۴-عن جابر بن عبد الله انصاری قال: لما کان یوم خیبر بعث رسول الله رجلا فجبن... ثم قال رسول الله صلی الله علیه وآله: لابعثن غداً رجلا یحب الله و رسوله و یحبانه، لا یولی الدبر، یفتح الله علی یدیه... ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۱۰۷، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب علیه السّلام حدیثی نقل می کند که تصریح به فرار شیخین دارد: عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ابیه انه قال: لعلی — و کـان یسـمر معه: ان النـاس قـد انکروا منـک ان تخرج فی البرد فی الملائتین، و فی الحر فی الحشـرو و الثوب الثقیل، قال: فقال: علیّ: الم تکن معنـا بخیبر؟ قـال بلی، قـال: فان رسول الله صـلی الله علیه وآله بعث ابابکر و عقـد له لواء فرجع و قـد انهزم، فبعث ابـابکر و عقـد له لواء فرجع و قـد انهزم فبعث عمر و عقـد له لواء فرجع منهزما بالناس، فقال رسول الله: لأعطین الرایه رجلا یحبه الله و رسوله، و یحب الله و رسوله، یفتـح الله له لیس بفرار. قـال: فارسل الی و ان ارمـد، فقلت: انی ارمـد، فتفل فی عنی، ثم قال: اللهم اکفه اذی الحر و البرد. قال: فما وجـدت حرا بعـده و لا برداً طبری در تاریخ خود، ۲/۳۰۰، حوادث سال ۷ هجری، حدیثی نقل کرده که خوانـدنی است: عن بریـده الاسلمی قال: لما کان حین نزل رسول الله صـلی الله علیه وآله بحصن اهل خیبر اعطی رسول الله اللواء عمر بن الخطـاب و نهض معه من النـاس فلقا اهل خیبر فانکشف عمر و اصـحابه فرجعوا الی رسول الله صـلی الله علیه وآله یبنه اصـحابه و یجبنهم... ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ۱۷/۱۷۰، نامه ۶۲، (و من کتاب له علیه السّلام الی اهل مصـر مع مالـک الأـشتر)، ذکر مـا طعن به الشـیعه فی امـه ابی بکر و الجواب عنهـا، الطعن الثـانی، برای حفظ آبروی بر باد رفته شیخین از ذکر نام آنها خود داری کرده می نویسد: فاما امیر المؤمنین علیه السّـلام و ان لم یتول جمیع امور النبی صـلی الله علیه وآله فی حیـاته، فقـد تولی اکثرها و اعظمها و خلفه فی المـدینه و کان الامیر علی الجیش المبعوث الی خیبر و جری الفتـح علی یـدیه بعـد انهزام مـن انهزم منهـا. دو نکتـه در این احـادیث، فرار شـیخین را تأییـد می کنـد: نکته اول: جمله ای است که راوی حدیث برای نقل کیفیت جنگ کردن شیخین بیان کرده و آن به چند عبارت نقل شده است: «فرجع منهزما» و «فرجع و لم یکن له فتـح» و «و بعث رسول الله صـلی الله علیه وآله رجلاـ فجبن» و «فـانکشف عمر و اصـحابه فرجعوا الی رسول الله صـلی الله علیه وآله یجبنه اصـحابه و یجبنهم». دقت در این جملات، ترس و فرار شـیخین از جنگ را آشکار می سازد. نکته دوم: بعد از ترس و فرار شـیخین، رسـول اکرم صـلی الله علیـه وآلـه جمله ای بیـان می فرمایـد که گرچه به ظـاهر بیـان یکی از ویژگی هـای امیر المؤمنین علیه السّـلام است، لکن آشـکارا پرده از شـکست و فرار شـیخین بر می دارد و آن نیز به چنـد عبارت نقل شـده است: «کرار غیر فرار» و «یفتح الله علی یدیه لیس بفرار» و «لا یولِّی الدبر» اینکه رسول اکرم صـلی الله علیه وآله می فرماید: فردا پرچم را به دست کسـی می سپارم که به دشمن پشت ننموده و فرار نکرده است، مناسبت مقام اقتضا دارد که دو فرمانده قبل به دشت پشت نموده و فرار کرده باشند، و گرنه بیان این خصوصیت امیر المؤمنین علیه السّلام در اینجا بی مناسبت خواهد بود.

که وقت مجلس اقتضای نقل اقوال تمام آنها را ندارد ولی برای شما أهمّ از همهٔ آن

ص: ۱۳۶

اقوال تصدیق دو عالم بزرگ و محل وثوق و اطمینان خودتان محمّد بن اسماعیل بخاری در صفحه ۱۰۰ جلد دوم صحیح چاپ مصر سال ۱۳۲۰ و مسلم بن حجّاج در صفحه ۳۲۴ جلد دوم صحیح(۱) چاپ مصر سال ۱۳۲۰ که صریحا نوشته اند «فرجع ایضا منهزما» یعنی (خلیفه عمر) دو مرتبه از میدان جنگ فرارا بر گشت.

و از جمله دلائل واضحه بر این معنی اشعار صریحی است که ابن أبی الحدید معتزلی(۲) ضمن

قصائد هفتگانهٔ معروفهٔ خود که بنام علویات سبع نامیده شده که

ص: ۱۳۷

۱- تا آنجا که ما جستجو کردیم حدیث را با لفظ فوق در بخاری نیافتیم، لکن حدیثی را که نشانه فرار ابوبکر و عمر از جنگ است و ما به طور کامل آن را از منابع معتبر دیگر نقل کردیم، بخاری در صحیح خود، ۵/۲۴۵، ح ۶۷۸، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر نقل می کند؛ اما آغاز حدیث را که شاهد مطلب است نقل نکرده و آن را به اختصار آورده است. ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، به شرح صحیح البخاری، ۷/۴۷۶، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر علاوه بر اعتراف به اینکه این حدیث را بخاری به اختصار نقل کرده است، آغاز حدیث را به نقل از منابع دیگر به طور کامل آورده است. ابن حجر می نویسد: وقع فی هذه الروایه اختصار و هو عند احمد و النسائی و ابن حبان و الحاکم من حدیث بریده بن الخصیب قال: لما کان یوم خیبر اخذ ابو بکر اللواء فرجع و لم یفتح له. فلما کان الغد اخذه عمر فرجع و لم یفتح له و قتل محمود بن مسلمه فقال النبی صلی الله علیه وآله لادفعن لوائی غداً لی رجل.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۸/۲۸۹، خطبه ۱۳۳، ابن ابی الحدید در اینجا به دو بیت از این قصیده اشاره کرده می نویسد: و لی من قصیده، اخاطب رجلین فرّا من الحرب: عذرتکما ان الحمام لمبغض و ابن بقاء النفس للنفس محبوب و یکره الموت و الموت طالب فکیف یلذ الموت و الموت مطلوب صالح علی صاحل در الورضه المختاره، ص۸۵، که در شرح هاشمیات کمیت و علویات ابن ابی الحدید نوشته است، به طور کامل به این قصیده اشاره کرده است. (مؤلف)

در فضائل مولانا أمیر المؤمنین علیّ علیه السّلام سروده به نام قصیده بائیّه در باب خیبر گفته است:

أ لم تخبر الاخبار فی فتح خیبر

ففیها لذی اللبّ الملبّ أعاجیب

و ما انس لا انس اللّذین تقدّما

و فرّهما و الفرّ قد علما حوب

و للرّایه العظمی و قد ذهبا بها

ملابس ذلّ فوقها و جلابیب

یشلّهما من آل موسی شمردل

طویل نجاد السیف اجید یعبوب

یمجّ منونا سیفه و سنانه

و یلهب نارا غمده و الانابیب

حضّرهما أم حضّرا خرج خاضب

و ذانهما ام ناعم الخدّ مخضوب

عذرتکما انّ الحمام لمبغض

و انّ بقاء النفس للنّفس محبوب

لیکره طعم الموت و الموت

طالب فکیف یلذّ الموت و الموت مطلوب

(ما حصل معنی آنکه آیا داستان فتح خیبر را مورد مطالعه قرار نداده اید که با چه نکات و رموز عجیبی آمیخته که موجب بهت و حیرت خردمند است. چون آن دو (ابی بکر و عمر) انس و عادت با علمداری نداشته و رموز پرچم داری را ندانسته و لذا لباسهای ذلت و خواری را بر آن (پرچم بزرگ) پوشانیدند و فرار بر قرار اختیار نمودند با آنکه میدانستند فرار از جنگ گناهی است کفرآمیز چه آنکه جوانی شجاع از سران یهود بلند قامت سوار بر اسبی کوه پیکر با شمشیر برهنه مانند شترمرغ نر

پرشـهوتی که هوا و سبزه بهار او را قوی نموده بایشان حمله ور گردید که گویا رو بدو خوش صورت حنا بسته میرود. و امواج آتش مرگ از برق شمشیر و نیزهٔ او بـاعث ترس ایشـان گردیـد. (آنگـاه ابـن ابی الحدیـد گویـد) به جـای شـما (ای دو خلیفهٔ بزرگوار) عذر خواهی می کنم (از شکست و فرار نمودن

ص: ۱۳۸

از میان یهود بی قابلیت) زیرا مرگ در نظر هر فردی مبغوض و ادامۀ زندگانی محبوب است شما هم (مانند همه) از چشیدن طعم مرگ بیزار بودید و حال آنکه مرگ بدنبال هر کس هست پس چگونه باختیار خود موت رابخواهد و لذت او را بچشد)

پس تصدیق نمائید که ما قصد اهانت نداشتیم بلکه فقط نقل وقایع تاریخی نمودیم که معلوم شود در میدان‌های جنگ شدت و غلظت و شجاعتی شخصا برای خلیفه نبوده، تا مشمول «اشداء علی الکفار» واقع شود، بلکه در مقابل دشمن قوی جاخالی نموده، از معرکه بر کنار می شدند.

و اگر خوب با نظر دقت و انصاف بنگرید، تصدیق خواهید نمود که واجد این صفت بزرگ هم علی علیه السّلام بوده که در تمام میدانهای جنگ شخصا شدید الغضب بر کفار و غالب بر آنها می آمده، چنانچه در آیه ۵۴ سوره ۵ (مائده) خدای تعالی تصدیق این معنی را نموده که می فرماید:

{یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکمْ عَنْ دینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی الله بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنینَ أَعِزَّةٍ عَلَی الْکافِرینَ یُجاهِدُونَ فی سَبیلِ الله وَ لا یَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذلِک فَضْلُ الله یُؤْتیهِ مَنْ یَشاءُ وَ الله واسِعٌ عَلیمٌ}

(ای گروهی که ایمان آورده اید هر که از شما از دین خود مرتد شود، به زودی خدا قومی را می آورد که دوست دارد آنها را و آنها هم خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان سرافکنده و فروتن و به کافران سرافراز و مقتدرند (مانند علی علیه السّلام و پیروانش) به نصرت اسلام بر می انگیزند که در راه خدا جهاد کنند و در راه دین از نکوهش و ملامت احدی باک ندارند. این

ص: ۱۳۹

است فضل خدا هر که را بخواهد عطا کند و رحمت خدا وسعت دارد و به احوال هر که استحقاق آن را دارد دانا می باشد.)

حافظ: عجب است شما می خواهید با حسن بیان و اجبار، این آیه ای که در شأن تمام مؤمنین است که واجد این صفات و محبوب خدا و مشمول الطاف الهی بودند در شأن علی کرّم الله وجهه جاری نمایید.

داعی: مکرر دیده و تجربه کرده اید که داعی آنچه گفتیم بی دلیل نبوده؛ چنانچه پیوسته ایراد نمودید و جواب شنیدید، مع ذلک باز هم اعتراض می نمایید. خوب است به نحو سؤال بفرمایید آیا چه دلیل بر این گفتار هست، تا جواب عرض نمایم. اینک جواب فرموده شما را به عرض می رسانم:

اولا- اگر این آیه مخصوص تمام مؤمنین نازل شده و تمام آنها مشمول این آیه بودند، هرگز از میدانهای جنگ فرار نمی کردند.

حافظ: آیا انصاف است مؤمنین و صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله را که آن همه جنگها و فتوحات نمودند، شما با لسان اهانت فرّار بخوانید؟

داعی: اوّلا- داعی لسان اهانت نداشتم بلکه وصف حال آنها را نمودم. ثانیا داعی آنها را فرّار نخوانده ام بلکه تاریخ این طور نشان می دهد گویا آقایان فراموش نموده اید فرار مؤمنین و صحابه را در غزوه احد و حنین که عموما حتی کبار صحابه رفتند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله را در مقابل کفّار تنها گذاردند چنانچه طبری و دیگران از مورخین

بزرگ خودتان نوشته اند(۱).

ص: ۱۴۰

۱- در مجلس هشتم به تفصیل خواهد آمد.

چگونه ممکن است کسانی که پشت به میدان جنگ نموده و از جهاد روی گردانیدند و رسول خدا را تنها در مقابل دشمن گذاردند محبوب خدا و رسول او باشند.

ثالثا در نزول این آیه در شأن علی علیه السّلام داعی نگفتم بلکه اکابر علمای خودتان مانند أبو اسحاق امام أحمد ثعلبی که خود تصدیق دارید امام اصحاب حدیث است در تفسیر کشف البیان(۱) خود گوید این آیه شریفه در شأن علیّ بن ابی طالب شرف نزول یافته چه آنکه واجد تمام صفات مذکورهٔ در آیه جز آن حضرت دیگری نبوده.

و در تمام سی و شش غزوه ای که برای رسول اکرم صلی الله علیه وآله پیش آمد هیچ مورّخی از خودی و بیگانه

ننوشته اند و لو یک مرتبه علیّ علیه السّلام از میدان جنگ و جهاد فی سبیل الله روی گردانده باشد.

حتّی در جنگ احد که جمیع أصحاب فرار نمودند فقط یگانه کسی که بعد از جنگ سخت مغلوبه و حمله پنج هزار سواره و پیادهٔ دشمن بر مسلمانان و شهادت جناب حمزه (سید الشهداء) عمّ بزرگوار پیغمبرصلی الله علیه وآله استقامت ورزید و تا پایان فتح و پیروزی ثابت قدم ماند مولانا امیر المؤمنین علیّ علیه السّلام بود.

با آنکه قریب نود زخم بر بدن مبارکش وارد آمده و در اثر رفتن خون بسیار سستی تمام اعضایش را گرفته و چندین مرتبه برو بر زمین آمد مع ذلک به اثبات

۱- الکشف و البیان، ثعلبی، ۴/۷۸، ذیل آیه ۵۴ سوره مائده. ثعلبی می نویسد: {فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه} قال: علیّ بن ابی طالب.

قدم حفاظت از رسول خدا نمود تا جنگ را به نفع مسلمین تمام کرد.

حافظ: آیا خجالت ندارد که شما نسبت فرار به صحابه کبار بدهید و حال آنکه صحابه عموما و دو خلیفه بر حق أبو بکر و عمر رضی الله عنهما پروانه‌وار در أطراف رسول خدا می گشتند و آن حضرت را حفظ می نمودند.

داعی: مثل اینکه آقا تاریخ نخوانده اید که چنین بیانی می نمائید عموم مورخین نوشته اند که در جنگ احد و حنین و خیبر تمام صحابه فرار نمودند راجع به خیبر که عرض نمودم و اما در حنین مسلّم است که همه فرار نمودند(۱) چنانچه حمیدی در جمع بین الصحیحین(۲) و حلبی در صفحه ۱۲۳ جلد سیم سیره الحلبیه(۳) گوید تمام اصحاب فرار نمودند الّا چهار نفر علیّ علیه السّلام و عباس جلو

۱- فرار صحابه در حنین به تفصیل در مجلس هشتم بررسی خواهد شد.

۲- الجمع بین الصحیحین، حمیدی، ۳/۳۲۷، ح ۲۷۷۷، قسم ۴، مسانید المقلین، مسند عباس بن عبد المطلب. حمیدی این حدیث را نقل می کند: من روایه کثیر بن العباس عن ابیه قال: شهدت مع رسول الله صلی الله علیه وآله یوم حنین، فلزمت انا و ابو سفیان بن الحارث بن عبد المطلب رسول الله صلی الله علیه وآله فلم نفارقه و رسول الله علی بغله له بیضاء احداها له فروه بن نقاثه الجذامیی، فلما التقی المسلمون و الکفار ولَّ المسلمون مدبرین، فطفق رسول الله یرکض ببغلته قِبَل الکفار، قال عباس: و انا آخذ بلجام بغله رسول لله صلی الله علیه وآله اکفها اراده الا تسرع و ابو سفیان آخذ برکاب رسول الله صلی الله علیه وآله فقال رسول الله صلی الله علیه وآله ای عباس ناد اصحاب السَّمُره [و هی الشجره التی بویع تحتها الرضوان] فقال عباس و کان رجلا صیِّتاً: فقلت باعلی صوتی: این اصحاب السمره؟قال: فوالله لکانَّ عطفَتَهم حین سمعوا صوتی عطفَهُ البقر علی اولادها...

۳- سیره الحلبیه، برهان الدین حلبی، ۳/۱۰۹، غزوه حنین، حلبی می نویسد: و فی روایه لما فر الناس یوم حنین عن النبی صلی الله علیه وآله لم یبق معه الا اربعه ثلاثه من بین هاشم و رجل من غیرهم علیّ بن ابی طالب و العباس و هما بین یدیه و ابو سفیان بن الحرث آخذ بالعنان و ابن مسعود من جانبه الایسر... حلبی در همین جلد، ص ۱۱۰ و ۱۱۱ احادث دیگری نقل کرده است که از فرار صحابه در حنین حکایت می کند.

روی پیغمبر و أبو سفیان بن حارث عنان مرکب آن حضرت را گرفته و عبد الله بن مسعود در طرف چپ آن حضرت ایستاده بود و امّا فرار مسلمین عموما در احد مورد انکار احدی نبوده. خوبست سیر در تواریخ بنمائید تا کشف حقیقت بر شما بشود مخصوصا ابن أبی الحدید در صفحه ۲۷۶ جلد سیم شرح نهج البلاغه(۱) ضمن ردّهزلیّات جاحظ ناصبی گوید: «فر المسلمون بـاجمعهم الّا اربعه علیّ علیه السّلام و الزبیر و طلحه و ابو دجانه» یعنی روز احد تمام مسلمین فرار نمودند، مگر این چهار نفر پس وقتی از میان تمام مسلمانان چهار نفر را استثناء نمودند معلوم است که ابی بکر و عمر و عثمان هم جزو فراریها بودند فلذا جبرئیل ندا در داد «لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتی الّا علیّ»

چنانچه اکابر علماء و مورخین بزرگ خودتان از قبیل ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(۲) و نور الدین مالکی در صفحه ۴۳فصول المهمه(۳) و دیگران ضبط

۱- شرح نهج البلاغه، ۱۳/۲۷۸، خطبه ۲۳۸، (القاصعه) القول فی اسلام ابی بکر و علی و خصائص کل منهما، ابن ابی الحدید به نقل از استاد خود ابو جعفر اسکافی می نویسد: الم یعلم ابو عثمان ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان اشجع البشر و انه خاض الحروب و ثبت فی المواقف التی طاشت فیه الألباب و بلغت القلوب الحناجر، فمنها یوم احد و وقوفه بعد ان فر المسلمون بأجمعهم، و لم یبق معه الا اربعه: علی و الزبیر و طلحه و ابو دجانه... شایان ذکر است جریان فرار صحابه از احد در مجلس هشتم به تفصیل خواهد آمد.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۰/۱۸۲، خطه ۱۹۰. ابن ابی الحدید می نویسد: مما اختص علی علیه السّلام بفضیلته غیر مدافع، ثبت معه ای مع النبی صلی الله علیه وآله یوم احد و فر الناس، و ثبت معه یوم حنین و فر الناس و ثبت تحت رایته یوم خیبر حتی فتحها و فر من کان بعث بها من قبله. و روی المحدثون ایضا انا المسلمین سمعوا ذلک الیوم [یوم احد] صائحا من جهه السماء ینادی: ملا سی الا ذو الفقار و لا فتی الا علیّ» قال رسول لله صلی الله علیه وآله لمن حضره: الا تسمعون هذا صوت جبرئیل.

۳- فصول المهمه ابن صباغ مالکی، ۱/۳۲۵-۳۲۶، فصل ۱، فصل فی ذکر شیء من فضائله علیه السّلام ابن صباغ می نویسد: و قال ابن اسحاق: فی هذا الیوم هاجت ریح فسمع هاتفا یقول: «لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علیّ» همچنین طبری در تاریخ خود، ۲/۱۹۷، حوادث سال سوم هجری، غزوه احد این حدیث را نقل کرده است: عن محمد بن عبیدل الله بن ابی رافع عن ابیه عن جده قال: لما قتل علیّ بن ابی طالب اصحاب الالویه ابصر رسول الله صلی الله علیه وآله جماعه من مشرکی قریش، فقال لعلی علیه السّلام: احمل علیهم، فحمل علیهم ففرق جمعهم و قتل عمرو بن عبد الله الجحمی. قال: ثم ابصر رسول الله صلی الله علیه وآله جماعه من مشرکی قریش فقال لعلی علیه السّلام احمل علیهم فحمل علیهم ففرق جماعهم و قتل شیبه بن مالک احد بین عامر بن لؤی، فقال جبرئیل: یا رسول الله ان هذه للمواساه. فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: انه منی و انا منه. فقال جبرئیل: و انا منکما. قال فسمعوا صوتا لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علیّ؛ محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص۶۸، قسم ۱ باب فضائل علیّ، ذکر ان جبرئیل من علی علیه السّلام و ص۷۴، قسم ۱ باب فضائل علیّ، ذکر ملک کان ینوه باسمه یوم بدر؛ ابن مغازلی در مناقب ص۱۹۷-۱۹۹، ح۲۳۴-۲۳۶، مناداه المنادی یوم احد؛ زرندی در نظم درر السمطین، ص۱۲۰، سمط ۱، قسم

۲، ذکر جامع مناقبه؛ ابن هشام در السیره النبویه، ۳/۱۰۶، غزوه احد غسل السیوف و حموینی در فرائد السمطین، ۱/۲۵۷-۲۵۸، ح ۱۹۸، سم ۱، باب ۵۰، و خوارزمی در مناقب، ص۱۶۷، ح ۲۰۰، فصل ۱۶ و محد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول، ص۱۴۷، فصل ۸، تفصیل شیء من مواطن جهاده و گنجی شافعی در کفایه الطالب، ص۲۷۷-۲۷۸، با ۶۹؛ همین حدیث را با الفاظ و طرق گوناگون نقل کرده اند. شایان ذکر است که این جریان در جنگهای بدر و خیبر نیز نقل شده است که ما به مناسب بحث مؤلف تنها به برخی از منابعی که این جریان را در جنگ احد نقل کرده اند اشاره کردیم.

نمودند که قبلاعرض نمودم که در آن روز صدای منادی بلد شد و هاتفی ندا در داد:

«لا فتی الاّ علیّ لا سیف الاّ ذو الفقار»

ص: ۱۴۴

(نیست جوانمردی مگر علی و نیست شمشیری مگر ذو الفقار (که شمشیر علی علیه السّلام بوده))

در تمام جنگ ها آن حضرت مؤیَد مِن جانب الله بود و ملائکه بر نصرت و نگاهبانی او آماده و مهیا بودند.

چنانچه محمّـد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۷ کفایه الطالب(۱) باسناد خود نقل می نمایداز عبد الله بن مسعود که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«ما بعث علیّ فی سریّه الاّ رایت جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره و السحابه تظله حتی یرزقه الله الظفر»

(به هیچ جنگی علیّ تنها فرستاده نشد مگر دیدی جبرئیل از راست و میکائیل از چپ او و ابری سایه بر او افکنده، تا آنکه فتح و ظفر نصیب او می گردید.)

و امام ابو عبد الرحمن نسائی در حدیث ۲۰۲ خصائص العلوی(۲) نقل

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ۱۳۴-۱۳۵، باب ۲۸. گنجی این حدیث را نقل کرده است: .... عن عبد الله بن مسعود، قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما بعثت علیّا فی سریه الا رأیت جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره و السحابه تظله وحتی یرزقه الله الظفر. سپس گنجی می نویسد: قلت هذا حدیث حسن عال مشهور تفرد به عبد المنعم بن ادریس عن ابیه عن وهب بن منبه و هو معروف عند اهل النقل. و انما رزق الامام علی علیه السّلام التأیید عند لقاء الاقران و مبارزه الشجعان ابن کان تکتنفه الملائکه جنبیه و السحابه و السکینه تظلل علیه و رسول رب العالمین یؤمن علی دعاء الملائکه

۲- خصائص العلوی، امام ابو عبد الرحمن نسائی، ص۶۱، خبر الحسن بن علی علیه السّلام عن النبی صلی الله علیه وآله فی ذلک و ان جبرئیل یقاتل عن یمینه و میکائیل عن یساره نسائی این حدیث را نقل کرده است: عن هبیره بن هدیم قال: جمع الناس الحسن بن علیّ و علیه عمامه سوداء لما قتل ابوه، فقال: لقد کان قتلتم بالامس رجلا ما سبقه الاولون و لا یدرکه الآخرون و ان رسول اله صلی الله علیه وآله قال: لأعطین الرایه غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسولهع فیقاتل و جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره، ثم لا ترد رایته حتی یفتح الله علیه. همچنین احمد بن حنبل در مسند، ۱/۱۹۹، مسند حسن بن علیّ؛ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء، ۱/۶۵ رقم ۴، شرح حال علیّ بن ابی طالب؛ حاکم در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۸۹، ح ۴۸۰۲، کتاب معرفه الصحابه باب فضائل الحسن بن علی علیه السّلام؛ محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص۱۳۸، قسم ۱، ذکر ما جاء مختصاً بالحسن، ذکر خطبته یوم قتل ابوه، این حدیث را با الفاظ گوناگون نقل کرده اند.

می نماید که امام حسن علیه السّلام با عمامه سیاه در مقابل مردم آمد و ضمن نقل اوصاف پدرش گفت: در غزوه خیبر وقتی علی رفت رو به قلعه «یقاتل جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره»

فلذا در تمام غزوات نصرت و ظفر زیر سایهٔ شمشیر آن حضرت بود که با شدت و غلظت تمام مقابل دشمنان ایستادگی می نمود تا فاتح می شد و درک مقام محبوبیت را نزد خدا و رسول می نمود و جبرئیل و میکائیل دو ملک مقرب افتخار حضور داشتند که در دو طرف او جنگ می نمودند.

تا آنجا که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: اسلام قوت نگرفت مگر به شمشیر علیّ علیه السّلام

رابعا: در این آیه می فرماید کسانی که دارای این صفات بودند خدا آنها را دوست می دارد و آنها هم خدا را دوست می دارند این صفت محبوبیت از خصائص أمیر المؤمنین است و دلائل بر این معنی بسیار است من جمله از آن اخبار خبری است که محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۷ کفایه الطالب(۱)

۱- کفایه الطالب، گنجی این حدیث را نقل کرده است: حدثنی ابی عبد الله بن عباس قال: کنت انا و ابی العباس قال: کنت انا و ابی العباس بن عبد المطلب جالسین عند رسول الله صلی الله علیه وآله اذ دخل علیّ بن ابی طالب، فسلم فرد علیه رسول الله صلی الله علیه وآله و بشّر به و قام الیه و اعتنقه و قبّل بین عنینه و اجلسه عن یمینه، فقال: العباس اتحب هذا یا رسول الله؟ فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: یا عم رسول الله، الله الله اشد حباً له منی. ان الله جعل ذریه کل نبی و صلبه و جعل ذریتی فی صلبه و جعل ذریتی فی صلبه. همین حدیث را خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۱/۳۱۶، رقم ۲۰۶، شرح حال محمد بن احمد بن عبد الرحیم المؤدب؛ و ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۳۲/۲۵۹، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب نقل کرده اند.

باسناد خودنقل نموده از عبد الله بن عباس که گفت روزی من با پدرم عباس خدمت رسول اکرم صلی الله علیه وآله نشسته بودیم علیّ علیه السّلام وارد شد سلام نمود پس از ردّ سلام رسول خدا با بشاشت از جا برخاست و علیّ را در آغوش گرفت و بین دو چشمش را بوسید و طرف راست خود نشانید پدرم عباس عرض کرد یا رسول الله آیا دوست می داری او را حضرت فرمود ای عمّ بزرگوار:

«و الله الله اشدّ حبّا له منّی»

(به خدا قسم محبت و دوستی خداوند با او بیشتر از من است)

حدیث رایت در فتح خیبر

اهمّ از همهٔ دلائل بر محبوبیت علیّ علیه السّلام و اینکه در میدانهای جنگ کرّار بوده نه فرّار حدیث رایت است که در صحاح معتبره شما مذکور است و احدی از اکابر علمای سنّت و جماعت انکار این حدیث ننموده مگر ناصبی متعصّب عنود.

نواب: قبله صاحب حدیث رایت چیست متمنی است اگر زحمت نیست با

سلسله اسنادش بیان فرمائید.

داعی: اکابر علماء و مورخین فریقین (شیعه و سنّی) متفقا حدیث رایت را نقل نموده اند از قبیل محمّد بن اسماعیل بخاری در کتاب الجهاد و السیر فی باب دعاء النبی جلد دوم صحیح(۱) و نیز در کتاب المغازی فی باب غزوه خیبر جلد سیم صحیح(۲) و مسلم بن حجاج در صفحه ۳۲۴ جلد دوم صحیح(۳) و امام ابو

۱- صحیح بخاری، ۴/۴۵۷، ح ۱۱۳۰، کتاب الجهاد و السیر، باب دعاء النبی صلی الله علیه وآله الی الاسلام و النبوه بخاری حدیث را این گونه نقل می کند: عن سهل بن سعد قال: سمع النبی صلی الله علیه وآله یقول: یوم خیبر: لاعطین الرایه رجلا یفتح الله علی یدیه. فقاموا یرجون لذلک ایهم یعطی فغدوا و کلهم یرجو ان یعطی فقال: این علیّ؟ فقیل: یشتکی عینیه، فامر فدعی له فبصق فی عینیه فبرأ مکانه، حتی کانّه لم یکن به شیء، قال نقاتلهم حتی یکونوا مثلنا. فقال علی رسلک حتی تنزل بساحتهم، ثم ادعهم الی الاسلام و اخبرهم بما یجب علیهم. فوالله لان یعدی بک رجل واحد خیر لک من حمر النعم.
۲- صحیح بخاری، ۵/۳۴۵، ح ۶۷۸-۶۷۹، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر. در اینجا بخاری علاوه بر حدیثی که از او نقل کردیم به این حدیث نیز اشاره می کند: عن سلمه کان علی علیه السّلام تخلف عن النبی صلی الله علیه وآله فی خیبر و کان رمداً فقال: انا اتخلف عن النبی صلی الله علیه وآله فلحق به فلما بتنا اللیله التی فتحت قال لأعطین الرایه غداً او لیأخذان الرایه غدا رجل یحبه الله و رسوله یفتح علیه. فنحن نرجوها فقیل: هذا علیّ، فأعطاه ففتح علیه.
۳- صحیح مسلم، ۳/۱۴۴۱، ح ۱۸۰۷، کتاب الجهاد و السیر، باب غزوه ذی قرد و غیرها. مسلم در انتهای حدیثی طولانی به نقل از سلمه جریان را این گونه نقل کرده است: ... ثم ارسلنی الی علی و هو ارمد. فقال: لأعطین الرایه رجلا یحب الله و رسوله او یحبه الله و رسوله. قال: فاتیت علیّاً فجئت به اقوده و هو ارمد، حتی اتیت به رسول الله فبسق فی عینه فبرأ و أعطاه الرایه. و خرج مرحب... قال: فضرب رأس مرحب فقتله، ثم کان الفتح علی یدیه. و نیز در ج ۴/۱۸۷۱، ح ۳۲-۳۵، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علیّ بن ابی طالب احادیثی به همین مضمون با اسناد مختلف نقل کرده است.

عبـد الرحمن نسائی در خصائص العلوی(۱) وترمذی در سـنن(۲) و ابن حجر عسـقلانی در صـفحه ۵۰۸ جلد دوم اصابه((۳)) و محدث شام در تاریخ(۴) خود و احمد بن حنبل در مسند(۵) و ابن ماجه قزوینی در سنن(۶) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۶ ینابیع الموده(۷) و سبط ابن جوزی در تـذکره و محمّـد بن یوسف گنجی شـافعی در باب ۱۴ کفایه الطالب(۸) و محمّد بن طلحه شـافعی در مطالب السؤول(۹) و حافظ ابو نعیم اصـفهانی در حلیه الاولیاء(۱۰) و ابو القـاسم طبرانی در اوسـط(۱۱) و ابو القاسم حسین بن محمّد (راغب اصفهانی) در صفحه ۲۱۲ جلد

۱- خصائص امیر المؤمنین، احمد بن شعیب نسائی، ص۴۹-۵۳، باب منزله علیّ بن ابی طالب عن الله عزوجل. نسائی این جریان را با طرق و الفاظ گوناگون نقل کرده است.

۲- الجامع الصحیح، محمد بن عیسی ترمذی، ص ۹۸۰، ح ۳۷۳۳، کتاب المناقب، باب مناقب علیّ بن ابی طالب.

۳- سبل الهدی و الرشاد ابن حجر عسقلانی، ۴/۴۶۶، رقم ۵۷۰۴، شرح حال علیّ بن ابی طالب.

۴- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۱۰۳، رقم ۴۹۳۳، شـرح حال علیّ بن ابی طالب. ابن عساکر نیز این حریان را با طرق و الفاظ گوناگون نقل کرده است.

۵- مسـند احمد بن حنبل، ۵/۳۵۳-۳۵۸ و ۳۳۳، مسـند بریده الاسلمی و ۱/۹۹و ۳۳۱ مسـند عبد الرحمن بن ابی لیلی و مسند ابن عباس.

۶- سنن ابن ماجه، ۱/۴۳، ح ۱۱۷، المقدمه، فضل علیّ بن ابی طالب.

۷- ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۳۹۰، ح ۸ باب ۵۹.

۸- تذکره الخواص، ابن جوزی، ص۳۲-۳۳، باب ۲، حدیث الرایه

۹- مطالب السـئول، محمد بن طلحه شافعی، ص۷۶، باب ۱، فصل۵ و ص۱۵۳، باب ۱ فصل۸ و هذا تفصـیل شیء من مواطن جهاده.

۱۰- حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۱/۶۲-۶۳، رقم ۴، شرح حال علیّ بن ابی طالب.

۱۱- المعجم الاوسط، طبرانی، ۶/۳۶۸، ح ۵۷۸۵، احادیث محمد بن عبد الله الحضرمی.

دوم محاضرات الادباء(۱) بالاخره عموم محدثین ومورخین شما در کتب معتبرهٔ

۱- محاضرات الادباء، راغب اصفهانی، ۴/۴۶۳، حد ۲۰، مما جاء فی فضائل اعیان الصحابه، فصل من فضائل علیّ بن ابی طالب. و نیز طبرانی در معجم الکبیر، ۷/۳۹، ح ۶۳۰۳، احادیث بریده بن سفیان الاسلمی عن سلمه و نیز ۷/۱۴، ح ۶۲۳۲و ۷/۱۹ ح ۶۲۴۳، احادیث سلمه بن الاکوع و ۷/۸۹، ح ۶۴۲۱ احادیث عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ابیه و ۶/۱۵۲ ح ۵۸۱۸، احادیث عبد الله بن جعفرعن ابی حازمو ۱۸۷، ح ۵۹۵۰، احادیث فضیل بن سلیمان النمیری عن ابی حازم و ۰/۱۹۸۰، ح ۵۹۹۱، احادیث یعقوب بن عبد الرحمن عن ابی حازم به همین مضمون نقل کرده است. و محب الدین طبری در ریاض النضره، ۳/۱۴۷-۱۵، باب ۴، فصل ۶، ذکر اختصاصه بإعطائه الرایه یوم خیبر و بفتحجها و ص۱۷۴ از همین جلد، باب ۴، فصل ۶، ذکر اختصاصه بعشر. ذخائر العقبی، ص۴، قسم ۱ باب فضائل علی، ذکر اختصاصه بأعطائه الرایه. و زرندی حنفی در نظم درر السمطین، ص۹۸، سمط ۱، قسم ۲، ذکر محبه الله و رسوله لعلی و محبته لهما. و متقی هندی در کنز العمال، ۱۰/۴۶۸، ح ۳۱۲۹ و ۳۰۱۳۰، کتاب الغزوات، باب غزوه خیبر و نیز در ۱۳/۱۲۳، ح ۳۶۳۹۳، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، باب فضائل علیّ. و سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص۱۶۸، تاریخ علیّ بن ابی طالب، فصل فی احادیث الوارده فی فضله. و شبلنجی در نور الابصالر، ص۱۶۴، باب ۱ فصل فی ذکر مناقب علیّ. و حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۴۳، ح ۴۶۵۲، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب علیّ بن ابی طالب، ذکر اسلام امیر المؤمنین علی علیه السّلام، و در ۳/۴۱، ح ۴۳۴۲، کتاب المغازی. و احمد بن حنبل در فضائل الصحابه، ۲/۶۹، ح ۱۱۲۲، باب فضائل علی من حدیث ابی بکر بن مالک. و بیهقی در السسن الکبری، ۹/۱۳۱، کتاب السیر، باب المبارزه. و حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۲/۳۶، ح ۶۵۶، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب. و ذهبی در تاریخ الاسلام، ص۶۳۵، عهد خلفاء الراشدین، باب علی بن ای طالب. و حمیدی در الجمع بین الصحیحین، ۱/۵۸۶، ح ۹۷۲، مسند سلمه الالکوع افراد مسلم. ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۷/۳۷۲، حوادث سال ۴۰ هجری، ذکر المسیر الی خیبر، شأن علی یوم خیبر. و طبری در تاریخ خود، ۲/۳۰۰، حوادث سال ۷هجری، غزوه خیبر. و ابن ابی شیبه در المصنف، ۷/۴۹۶-۴۹۷و ۵۰۰، ح ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۳۳، ۳۵، ۳۷، کتاب الفضائل، فضائل علیّ بن ابی طالب. و ابن مغازی در مناقب، ص۱۱۵ ح ۱۵۵، المناشده یوم الشوری و ص۱۷۶-۱۸۹ح ۲۱۳-۲۲۴، باب قوله صلی الله علیه وآله لأعطین الرایه، و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۱۳/۱۸۶، خطبه ۲۳۸(قاصعه)، این حدیث را با الفاظ و طرق گوناگون نقل کرده اند. حدیث رایت به الفاظ گوناگون نقل شده است که ما به نقل نمونه هایی بسنده می کنیم: ۱) عن سعد قال: کنت جالسا فتفقصوا علیّ بن ابی طالب رضی الله عنه فقلت: لقد سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول فی علی خصال ثلاث لان یکون لی واحده منهن احب الی من حمر النعم، سمعته یقول:... و سمعته یقول:... و سمعته یقول: لاعطین الرایه غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله.. ۲) عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ابیه انه قال لعلی —و کان یسمر معه-: ان الناس قد انکروا منکم ان تخرج فی البرد فی المائتین، و فی الحر فی الحشو و الثوب الثقیل، قال: فقال علیّ: الم تکن معنا بخیبر؟ قال: بلی، قال فان رسول الله صلی الله علیه وآله بعث ابابکر و عقد له لواء فرجع و قد انهزم، فبعث عمر و عقد له لواء فرجع منهزما بالناس. فقال رسول الله صلی الله علیه وآله «لأعطین الرایه رجلا یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله، یفتح الله له لیس بفرار» قال: فارسل الی و انا ارمد، فقلت: انی ارمد، فتفل فی عینی، ثم قال: «اللهم اکفه أذی الحر و البرد» قال: فما وجدت حراً بعده و لا برداً. ۳) عن عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه قال: امّر معاویه بن ابی

سفیان سعداً. فقال ما منعک ان تسبَّ اباتراب؟ قال: امّا ما ذکرت ثلاثا قالهنَّ رسول الله صلی الله علیه وآله فلن اسبَّه. و لان تکون لی واحده منهن احب الی من حمر النعم.سمعت رسول الله یقول لعلی... و سمعته یقول یوم خیبر «لأعطین الرایه رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله» قال: فتطاولنا لها فقال: ادع لی علیّاً فأتاه و به رمدٌ فبصق فی عینیه فدفع الرایه الیه ففتح الله علیه و... ۴) عن ابی بریده قال حاصرنا خیبر فأخذ اللواء ابوبکر فانصرف و لم یفتح له، ثم اخذه من الغد فخرج فرجع و لم یفتح له و اصاب الناس یومئذٍ شدهً و جهد، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله انی دافع اللواء غدا الی رجل یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله، لا یرجع حتی یفتح الله له، فبتنا طیبه انفسنا ان الفتح غداً فلما ان اصبح رسول الله صلی الله علیه وآله الغداه ثم قام قائماً، فدعا باللواء و الناس علی مصافهم، فدعا علیّاً و هو ارمد، فتفل فی عینیه و دفع الیه اللواء و فتح له... ۵) عن عبد الله بن بریده عن ابی بریده الاسلمی قال: لما نزل رسول الله بحصن اهل الخیبر اعطی رسول الله اللواء عمر بن خطاب و نهض معه من نهض من المسلمین فلقوا اهل خیبر فقال رسول الله لاعطین اللواء غدا رجلاً... ۶) عن سمله بن عمرو بن الاکوع قال: بعث رسول الله صلی الله علیه وآله الی ابی بکر برایته الی بعض حصون خیبر فقاتلع ثم رجع و لم یکن فتح و قد جهد. ثم بعث عمر فقاتل و لم یکن فتح و قد جهد. فقال رسول الله صلی الله علیه وآله لأعطین الرایه رجلا... یفتح الله علی یدیده لیس بفرار... ۷) عن بریده الاسلمی قال: لما کان حین نزل رسول الله صلی الله علیه وآله بحص اهل خیبر اعطی رسول الله صلی الله علیه وآله اللواء عمر بن الخطاب و نهض من نهض معه من الناس فلقوا اهل خیبر فانکشف عمر و اصحابه فرجعوا الی رسول الله صلی الله علیه وآله یجبنه اصحابه و یجبنهم. فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: لأعطین اللواء غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله. فلما کان من الغد تطاول لها ابوبکر و عمر فدعا علیاعلیه السّلام و هو ارمد فتفل فی عینه و اعطاه اللواء

خود این حدیث را آورده اند تا آنجا که حاکم گوید(۱): «هذا حدیث دخل فی حدّ التواتر» و طبرانی گوید(۲)

«فتح علیّ لخیبر ثبت بالتواتر.» خلاصه خبر این است که زمانی که لشکر اسلام قلاع خیبر را محاصره نموده بودند پس از این که سه مرتبه لشکر اسلام به علمداری ابی بکر و عمر شکست خورده فرار نمودند چنانچه اشاره نمودیم اصحاب از این شکستهای پی درپی (که برای مسلمین سابقه نداشت آن هم در مقابل یهود ناقابل) متأثر و دلتنگ شدند رسول اکرم صلی الله علیه وآله برای قوت قلب اصحاب و بشارت به فتح و پیروزی فرمودند:

«و الله لأعطینّ الرایه غدا رجلا کرّارا غیر فرّار یفتح الله علیّ یدیه

۱- تا آنجا که ما جستجو کردیم عبارت یاد شده را از حاکم نیافتیم، لکن او در المستدرک علی الصحیحن، ۳/۴۱، کتاب المغازی، بعد از نقل حدیث رایه می نویسد: قد اتفق الشیخان علی اخراج حدیث الرایه و لم یخرجاه بهذه السیاقه.

۲- گرچه این عبارت را در مؤلفات طبرانی یافتیم، لکن گنجی شافعی در کفایه الطالب، ص۱۰۱، باب ۱۴ می نویسد: و قال ابو نعیم الاصبهانی: قال: ابو القاسم الطبرانی: فتح علی علیه السّلام لخیبر ثبت بالتواتر.

یحبّ الله و رسوله و یحبّه الله و رسوله»

(به خـدا قسم فردا پرچم را به کسـی دهم که حمله کننده باشد بر دشـمنان نه گریزنده و فرارکننده، فتح کند خدا بر دست او و او است کسی که خدا و پیغمبر او را دوست می دارند و او هم خدا و پیغمبر را دوست می دارد)

آن شب تمام اصـحاب در این فکر به خواب نرفتند که آیا فردا این شرف و فضل که‌را خواهد بود چون صبح شد همه لباسهای رزم پوشـیدند و خود را مقابل پیغمبر جلوه می دادند آنگاه حضـرت نظری میان اصحاب افکند فرمود این اخی و ابن عمّی علیّ بن ابی طالب کجا است برادر و پسر عمّم علیّ بن ابی طالب.

علیّ کو که حلّال هر مشکل اوست علیّ کو که مفتاح قفل دل اوست

عرض کردند یا رسول الله درد چشم دارد به‌قسـمی که قادر به حرکت نمی باشد به سـلمان فرمود او را حاضـر نما سـلمان رفت دست علیّ را گرفت در حـالتی که چشـمهای آن حضـرت بر روی هم بود خـدمت پیغمبر آمـد سـلام کرد حضـرت پس از ردّ جواب فرمود: «کیف حالك یا ابا الحسن» حالت چونست یا ابا الحسن عرض کرد:

«بحمد الله خیرا صداع برأسی و رمد بعینی لا ابصر معه»

(بحمد الله خیر است سر و چشمم درد می کندکه جایی را نمی بینم)

حضرت فرمودند: «ادن منی» نزدیك من آی! چون نزدیك آمد:

«فبصق فی عینیه و دعا له فبرئ حتی کان لم یکن به وجع»

(آب دهان مبارك در چشمهای او گذارد و برای او دعا کرد. فوری چشم

او گشاده و روشن شد و مرض برطرف شد کانَّه ابداً دردی نداشت.)

آنگاه رایت و پرچم فتح و پیروزی اسلام را به او داد و رفت به سوی قلاع خیبر و با یهود جنگ کرد سران و شجعان یهود مانند مرحب و حارث و هشام و علقمه و دیگران را کشت و فتح کرد قلاع مهم خیبر را.

ابن صباغ مالکی در صفحه ۲۱ فصول المهمه(۱) این خبر را از صحاح سته نقل نموده و نیز محمّد بن یوسف گنجی شافعی(۲) در باب ۱۴بعد از ذکر اخبار گوید حسّان بن ثابت شاعر مخصوص رسول الله صلی الله علیه وآله حاضر بود این اشعار را بالبداهه در مدح علیّ علیه السّلام گفت:

و کان علیّ ارمد العین یبتغی

دواء فلمّا لم یحسّ مداویا

شفاه رسول الله منه بتفله

فبورک مرقیّا و بورک راقیا

و قال سأعطی الرایه الیوم فارسا

کمیّا شجاعا فی الحروب محامیا

یحبّ الاله و الاله یحبّه

به یفتح الله الحصون الاوابیا

فخصّ بها دون البریّه کلّها

علیّا و سمّاه الوصیّ المؤاخیا

و ابن صباغ(۳) از صحیح مسلم نقل نموده که خلیفهٔ ثانی عمر بن الخطّاب

۱- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۱۱-۲۱۷، فصل ۱، فصل فی محبه رسول الله له.

۲- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۱۰۱-۱۰۶، باب ۱۴.

۳- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۱۸، فصل ۱، فصل فی محبه رسول الله له. ابن صباغ حدیث را این گونه نقل می کند: و فی صحیح مسلم: قال عمر بن الخطاب: فما احببت الإماره الا یومئذ فتساورت له و حصت علیها حتی ابدیت وجهی و تصدیت

لـذک لیتذکرنی. لکن مسـلم در صـحیح خود، ۴/۱۸۷۲، ح ۲۴۰۵، کتـاب فضائـل الصـحابه، باب فضائل علی حـدیث را با این الفـاظ آورده است: عن ابی هریره ان رسول الله صـلی الله علیه وآله قـال یوم خیبر: لأعطین هـذه الرایه رجلا یحب الله و رسوله، یفتـح الله علی یـدیه. قال عمر بن الخطاب: ما حببت الأماره الا یومئـذ قال: فتساورت لها رجاء ان أدعی لها، قال: فدعا رسول الله صلی الله علیه وآله علیّ بن ابی طالب، فاعطاه ایاه...

گفت دوست نداشتم علمداری را مگر آن روز که حریص بودم بر این امر و خودم را به پیغمبرصلی الله علیه وآله نشان می دادم که شاید مرا بخواند و این افتخار نصیب من گردد مع ذلک علیّ را طلب کرد و این افتخار نصیب او گردید.

و سبط ابن جوزی در صفحه ۱۵ تذکره(۱) و امام ابو عبد الرّحمن احمد بن علیّ نسائی در خصائص العلوی(۲) بعد از نقل دوازده خبر و حدیث در موضوع علمداری علیّ علیه السّلام در خیبر همین خبر عمر و آرزوی علمداری نمودن او را در حدیث هیجدهم نقل نموده.

و نیز جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء(۳) و ابن حجر مکی در

۱- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص۳۲، باب۲، حدیث الرایه. سبط ابن جوزی نیز حدیث را از مسلم نقل کرده است.

۲- خطائص امیر المؤمنین، احمد بن شعیب نسائی، ص۵۷، منزله علیّ بن ابی طالب من الله، اختلاف الفاظ الناقلین بخبر ابی هریره منه. نسائی حدیث را ازن گونه نقل کرده است: و اخرج ابو یعلی عن ابی هریره قال: قال عمر بن الخطاب: قلد اعطی علی ثلاث خصال لان تکون لی خصله منها احب الی من ان اعطی حمر النعم. فسئل و ماهنّ؟ قال تزوجه ابنته فاطمه و سکناه المسجد لا یحل لی فیه ما یحل له، و الرایه یوم خیبر.

۳- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص۱۷۲، شرح حال علیّ بن ابی طالب علیه السّلام، فصل فی الاحادیث الوارده فی فضله.

صواعق[(۱)] وابن شیرویه در فردوس الاخبار نقل می نمایند که عمر بن الخطّاب می گفت: به علیّ علیه السّلام سه چیز داده شده که اگر یکی از آنها برای من بود دوست تر داشتم از آنکه شتران سرخ مو از آن من باشند تزویج فاطمه به علیّ، سکونت او در مسجد در همه احوال و این امر حلال نبود برای احدی مگر برای علیّ، علمداری او در فتح خیبر.

خلاصه از این حدیث معلوم و مستفاد می گردد که در میان تمام امت یگانه کسی که محبوب خدا و پیغمبر معرفی شد علیّ علیه السّلام بود.

و حدیث طیر مشویّ که شب گذشته ذکر شد خود دلیل دیگر است بر اثبات محبوبیت آن حضرت نزد خدا و رسول و این جمله بر احدی پوشیده نمی باشد

ص: ۱۵۶

۱- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص۱۲۷، باب ۹، فصل۳. و نیز حاکم نیشابوری، در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۳۵، ح ۴۶۳۲، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب علی. و احمد بن حنبل در فضائل الصحابه، ۲/۶۵۹، ح ۱۱۲۳، باب فضائل علیّ بن ابی طالب. و ابن ابی شیبه در المصنف، ۷/۵۰۰، ح ۳۶، کتاب الفضائل، فضائل علیّ بن ابی طالب. و ابن اثیر در اسد الغابه، ۳/۲۱۴، شرح حال عبد الله بن عثمان (ابوبکر). و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول، ص۱۲۷، باب ۱، فصل ۷. و محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص۷۷، قسم ۱ باب فضائل علیّ، ذکر ان النبی صلی الله علیه وآله امر بسد الابواب الشارعه فی المسجد. و ابن عساکر در تاریخ مدینه الدمشق، ۱۲۰/۴۲، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب. و زرندی حنفی در نظم درر السمطین، ص۱۲۹، سمط ۱، قسم ۲، ذکر آثار عن الصحابه. و متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۱۶، ح ۳۶۳۷۶، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، باب فضائل علی علیه السّلام و ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۷/۳۷۷، حوادث سال ۴۰هجری، حدیث المؤاخاه، روایه عمر. این حدیث را به الفاظ گوناگون نقل کرده اند.

مگر بر مردمان جاهل بی اطلاع و یا بر اشخاص متعصب لجوج و عنود.

پس از این دلائل که راویان موثق خودتان نقل نموده اند که به مختصری از آنها من باب نمونه اشارت شد ثابت آمده که مستجمع جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده و مشمول «یحبّهم و یحبّونه» در آیه شریفه امیر المؤمنین علیّ علیه السّلام می باشد نه دیگران از مؤمنین یا صحابه.

اینک بر آقایان معلوم شد که داعی نظر اهانت نداشتم بلکه عین واقع و حقیقت ثبت شدهٔ در تاریخ را گفتم به طریقی که علمای خودتان با دلائل صریحه می رسانند و معلوم می شود که مشمول آیه شریفه {أَشِدّٰاءُ عَلَى اَلْكُفّٰارِ} در میدانهای جنگ و مباحثات علمی علیّ علیه السّلام بوده است

علاوه بر گفتار داعی علماء بزرگ خودتان اقرار دارند که این آیه در وصف آن حضرت نازل شده آنچه الحال در نظر دارم من باب نمونه عرض می نمایم که محمّد بن یوسف گنجی شافعی متوفی در سال ۶۵۸ قمری در باب ۱۳کفایه الطالب(۱) بعد از نقل حدیثی که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرموده هر

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۱۲۲، باب ۲۳، فی تشبیه النبی صلی الله علیه وآله علیّ بن ابی طالب بآدم فی علمه. گنجی این حدیث را نقل می کند: عن ابن عباس قال: بینما رسول الله جالس فی جماعه من اصحابه اقبل علی فلما بصر به رسول الله صلی الله علیه وآله قال: من اراد منکم ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی حکمته و الی ابراهیم فی حلمه، فلینظر الی علیّ بن ابی طالب. قلت: تشبیهه لعلی علیه السّلام بآدم فی علمه الن الله علم آدم صفه کل شیء کما قال عزوجل: {علّم آدمَ الاسماءَ کُلّها} [بقره/۳۱] فما من شیء و لا حادثه و لا واقعه الا و عند علی فیها علم، و له فی استنباط معناه فهم و شبهه بنوح فی حکمته. او فی روایه فی حکمه، و کأنه اصح، لان علیاعلیه السّلام کان شدیداً علی الکافرین رؤوفا بالمؤمنین. کما وصفه الله تعالی فی القرآن بقوله: {و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم} [فتح/۲۹] و اخبر الله عزوجل عن شده نوح علیه السّلام علی الکافرین بقوله: {رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیاراً} [نوح/۲۶] و شبهه فی الحلم بابراهیم علیه السّلام خلیل الرحمن کما وصفه الله عزوجل بقوله: {ان ابراهیم لاواهٌ حلیم} [توبه/۱۱۴] فکان متخلقاً بأخلاق الانبیاء متصفا بصفات الاصفیاء. شایان ذکر است این حدیث به تفصیل در مجلس هفتم بررسی خواهد شد.

کس می خواهد نظر کند به آدم و نوح و إبراهیم نظر کند به علیّ علیه السّلام، بیاناتی دارد تا آنجا که گوید علیّ آن کسی ست که خدا در قرآن او را وصف نموده به آیه {وَ اَلَّذِینَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلَی اَلْکفّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ} الخ.

و خدای متعال در آیهٔ شریفه شهادت می دهد علیّ علیه السّلام عزیز و شدید بوده است بر کفار که اگر شجاعت و شمشیر آن حضرت در میدانهای بزرگ جنگ و دلائل علمی آن بزرگوار در مباحثات و مناظرات و جوابهای منطقی به مسائل مشکله نبود رونقی از برای اسلام و پیشرفتی جهت مسلمین نبود.

چنانچه محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل نموده که فرمود: اسلام قوت نگرفت مگر به شمشیر علیّ و مال خدیجه پس علیّ علیه السّلام از هر کس اولی و الیق و أحق به این مقام و مرتبه بوده است.

و أما اینکه فرمودید: {رحماء بینهم} در شأن عثمان بن عفان است و اشاره به مقام خلافت او در مرتبه سوم نازل گردیده که بسیار رقیق القلب و رحم دل بوده متأسفانه این عقیده هم به شهادت تاریخ با حال و اخلاق ایشان مطابقت نمی کند و دلائل بر این معنی بسیار است ولی قلم اینجا رسید و سر بشکست - از آقایان محترم تمنا می کنم به همین مقدار از گفتار اکتفا نموده

ص: ۱۵۸

و از این موضوع صرف نظر نمائید می ترسم موجب رنجش گردد.

حافظ: شما وقتی با دلائل و براهین و ذکر اسناد صحیحه صحبت نمائید هیچ گاه موجب رنجش نخواهد شد اگر بدون فحش دادن دلائلی هست بیان فرمائید.

داعی: اولا حقیر اهل فحش نیستم چنانکه در این شبها به شهادت آقایان حاضر فحشها شنیدم و جواب نگفتم مگر با دلیل و برهان.

ثانیا دلائل بسیاری موجود است که اگر بخواهم به تمام آنها استدلال نمایم وقت این مختصر مجلس ما کفایت نمی کند ولی چون امر فرمودید به خلاصهٔ بعض از آنها اشاره می نمایم تا خود آقایان منصفانه قضاوت فرمائید رحم و عطوفت و رقّت قلب را در محل خود به دست آورید.

رویه و رفتار عثمان بر خلاف ابی بکر و عمر

اولاـ اتفاقی تمام مورخین ما و شما از قبیل ابن خلدون(۱) و ابن خلّکان و ابن اعثم کوفی(۲) است و در صحاح سته و کتب معتبرهٔ شما ثبت است و مسعودی در صفحه ۴۳۵ جلد اوّل مروج الذهب(۳) و ابن ابی الحدید در جلد

۱- تاریخ ابن خلدون، ۲/۱۴۰، بدء الانتقاض علی عثمان. ابن خلدون می نویسد: و مما عدّوا علیه [عثمان] زیاده النداء الثالث علی الزوراء یوم الجمعه و اتمامه الصلاه فی منی و عرفه مع ان الامر فی حیاه رسول الله صلی الله علیه وآله و الشیخین بعده کان علی القصر.

۲- الفتوح، ابن اعثم کوفی، ۱/۳۷۰، ذکر فتح جزیره ارواد.

۳- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۳۴، ذکر خلافه عثمان بن عفان، عمال عثمان. مسعودی می نویسد: و قدم علی عثمان عهد الحکم بن ابی العاص و ابنه مروان و غیرهما من بنی امیه و الحکم هو طرید رسول الله صلی الله علیه وآله الذی غربه عن المدینه و نفاه عن جواره. و نیز ابن عثیر در اسد الغابه، ۲/۳۴، شرح حال الحکم بن ابی العاص بن امیه. چنین نقل می کند: و لم یزل منفیا [حکم بن ابی العاص] حیاه النبی صلی الله علیه وآله فلما ولی ابوبکر الخلافه قیل له فی الحکم لیردّه الی المدینه، فقال: ما کنت لأحل عقده عقدها رسول الله و کذلک عمر، فلما ولی عثمان الخلافه رده. همچنین ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۱۵/۲۳۹، نامه ۲۸، (و من کتاب له الی معاویه جواباً)، فضل بنی هاشم علی بنی عبد شمس، جریان را اینگونه نقل کرده است: و امّا ابوه الحکم بن العص فهو طرید رسول الله صلی الله علیه وآله و لعینه و المتخلج فی مشیته الحاکی لرسول الله صلی الله علیه وآله و المستمع علیه ساعه خلوته ثم صار طریدا لابی بکر و عمر امتنعا عن اعادته الی المدینه و لم یقبلا شفاعه عثمان، فلما ولی ادخله. و ابن عبد البر در الاستیعاب، ۱/۳۵۹، رقم ۵۲۹، شرح حال الحکم بن ابی العص. و ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۲/۱۰۸، رقم۱۴، شرح حال الحکم بن ابی العاص و در العبر فی خبر من غبر، ۱/۲۹، حوادث سال ۳۱ هجری. همین جریان را با الفاظی مشابه نقل کرده اند و در بعضی این جمله نیز نقل شده است: فلم یزل طریداً الی ان استخلف عثمان، فأدخله المدینه و اعطاله

مائه الف.

اول شرح نهج البلاغه(۱) ودیگران از علماء شما آورده اند که عثمان بن عفّان

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۱۹۸-۲۰۰، خطبه ۳ (شقشقیه)، نتف من اخبار عثمان. همچنین یعقوبی در تاریخ خود، ۲/۱۷۱، ایام عثمان بن عفان می نویسد: و بلغ عثمان ایضا ان اباذر یقع فیه و یذکر ما غیر و بدل من سنن رسول الله صلی الله علیه وآله و سنن ابی بیک و عمر، فسیره الی الشام الی معاویه... و ابن عبد ربه در عقد الفرید، ۵/۳۱، امر الشوری فی خلافه عثمان بن عفان چنین می نویسد: فلما احدث عثمان ما احدث من تأمیر الاحداث من اهل بیته علی الجمله من اصحاب محمد قیل لعبد الرحمن: هذه عملک؟ قال ما ظننت هذا! ثم مضی و دخل علیه و عاتبه و قال: انما قدمتک علی ان تسیر فینا بسیره ابی بکر و عمر، فخلفتهما و حابیت اهل بیتک و اوطأتهم رقاب المسلمین... و ابن قتیبه در الامامه والسیاسه، ۱/۳۵، ما انکر الناس علی عثمن می نوسید: انه اجتع ناس من اصحاب النبی صلی الله علیه وآله فکتبوا کتابا ذکروا فیه ما خلف فیه عثمان من سنه رسول الله و سنه صحابیه... مخالفت های عثمان با سنت رسول اکرم فراوان است گرچه شیخین نیز پایه گذار آن بوده و به همین روش عمل می کردند. ابوبکر به بهانه های گوناگون، بخشی از نصوص الهی را انکار کرد که در رأس آن ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام بود. عمر نیز همین کار را ادامه داد و بدعت های فراوانی در دین گذاشت. نوبت که به عثمان رسید ادامه تحریفات و بدعتها وسعت بیشتری پیدا کرد به حدی که تغییراتی در سنت پیامبر ایجاد کرد که حتی شیخین که خود پایه گذار مخالفت با سنت نبوی بودند جرأت چنین مخالفت هایی را نداشتند. لذا در تاریخ مواردی که عثمان با سنت و روش شیخین مخالفت کرده فراوان است. البته این نکته قابل توجه است که تفکر و سیره عملی خلفای سه گانه در یک جهت قرار دارد و آن اینکه هر سه خلیفه برای سنت پیامبر تقدس و اهمیتی قائل نبودند؛ چه اینکه هر یک به مقتضای توان و آماده بودن شرایط با سنت نبوی مخالفت کرده، بدعت هایی در دین گذاردند. آنچه در مورد عثمان بیشتر جلوه گری می کند مخالفت او با تعهد اولیه شورا مبنی بر عمل به سنت رسول خدا و سیره شیخین است؛ چه اینکه وقتی همین شرط رابه امیر المؤمنین علیه السّلام عرضه داشتند حضرت فرمود: من به کتاب خدا و سنت رسول خداصلی الله علیه وآله و اجتهاد خودم عمل می کنم. به همین دلیل خلافت به سمت عثمان کشیده شد. در حالی که با دقت در سیره عملی عثمان می بینم که او نه تنها به سیره شیخین پایبند نبود و اجتهادات خود عمل کرد، بلکه با سنت مسلم رسول اکرم صلی الله علیه وآله مخالفت نمود و این یعنی مخالفت آشکار با هر دو شرط خلافت؛ یعنی عمل به سنت رسول اکرم و سیره شیخین. پر واضح است که اجتهادات شخصی مانند امیر المؤمنین علیه السّلام که سیره شیخین را نپذیرفت و عمل به اجتهاد خود را مطرح کرد، اجتهاد است در راستای سنت نبوی، اما اجتهادی که بعداً عثمان اعمال کرد اجتهادی است در مقابل سنت نبوی. بررسی این موضوع به طور همه جانبه کتابی مستقل می طلبد، لذا در این مختصر به دو مورد از بدعتهای عثمان اشاره می کنیم که با سیره شیخین هم مخالفت داشته است و این نه به آن معنا است که برای سیره شیخین اصالتی قائلیم، بلکه بدان جهت است که آشکار شود عثمان به آن شرطی که شورا برای خلیفه مطرح کرد نیز عمل ننمود. ۱) بدعت عثمان در نماز مسافر بخاری در صحیح خود، ۲/۴۸۰، ح ۱۰۱۱۱۱۱۴، کتاب تقصیر الصلاه باب الصلاه بمنی، این حدیث را نقل کرده است: حدثناابراهیم قال سمعت عبد الرحمن بن یزید یقول: صلی بنا عثمان بن عفان بمنی اربع رکعات. فقیل ذلک لعبد الله بن مسعود: فاسترجع ثم قال: صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وآله بمنی رکعتین و صلیت مع ابی بکر بمنی رکعتین و صلیت مع عمر بن الخطاب بمنی رکعتین... عبد الرحمن بن زیرد گوید: عثمان با

ما در منی نماز را چهار رکعتی خوانـد. خبر که به ابن مسعود رسید کلمه استرجاع جاری کرد و گفت: با رسول خداصلی الله علیه وآله در منی نماز را دو رکعتی می خوانـدیم همچنین با ابوبکر و عمر نیز در منی نماز را دو رکعتی می خوانـدیم. بخاری به همین مضـمون احادیث دیگری نیز نقل کرده است. در سایر منابع اهل تسنن همین حدیث را الفاظ گوناگون نقل شده است که به بعضـی اشاره می کنیم.: صـحیح مسلم، ۱/۴۸۲، ح۶۹۴، کتاب صـلاه المسافرین و قصـرها، باب قصـر الصلاه بمنی. مسند احمـد بن حنبل، ۳/۱۴۵، مسـند انس بن مالـک، سـنن ابی داود۲/۱۹۹، ح ۱۹۶۰، کتـاب المناسک، باب الصـلاه بمنی. الجامع الصحیح، محمد بن عیسی ترمذی، ص۱۶۶، ح۵۴۴-۵۴۵، ابواب الصـفر، باب ما جاء فی التقصیر فی السفر. ۲) بدعت عثمان در مقدم داشـتن خطبه در نماز عید ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۲/۴۵۲، کتاب العیدین، باب المشی و الرکوب الی العید می نوسـید: و روی ابن المنذر باسـناد صحیح الی الحسن البصری قال: اول من خطب قبل الصلاه عثمان. ابن منذر به سند صحیح از حسن بصری نقل کرده است که گفت: نخستین کسی که خطبه نماز عید را قبل از نماز خواند عثمان بود. سیوطی نیز در تاریخ الخلفاء ص۱۶۵، شـرح حال عثمان بن عفان، فصل فی اولویات عثمان می نویسـد: اول من تقـدم الخطبه فی العید علی الصـلاه. (عثمان نخستین کسی بود که در نماز عید خطبه را بر نماز مقدم داشت.)

وقتی به مقام خلافت رسید بر خلاف سنّت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و سیرهٔ شیخین (ابی بکر و عمر) رفتار نمود و حال آنکه به اتفاق فریقین و جمیع مورخین(۱)

۱- انساب الاشراف، بلاذری، ۶/۱۳۹، ما انکروا من سیره عثمان، امر الولید بن عقبه حین ولاه عثمان الکوفه. بلاذری چنین نقل کرده: فقال له (عثمان) علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و طلحه و الزبیر: لـم یوصک عمر ان لا تحمل آل ابی معیط و بنی امیه لعلی رقاب الناس؟ فلم یجبهم بشیء و نیز ابن قتیبه در الامامه و السیاسه، ۱/۳۰، ذکر الشوری و بیعه عثمان بن عفان می نویسد: اخذ بید عثمان فقال له: علیک عهد الله و میثاقه لئن بایعتک لتقیمنَّ لنا کتاب الله و سنه رسوله و سنه صاحبیک و شرط عمر ان لا تجعل احداً من بنی امیه علی رقاب الناس...

در مجلس شوری اندکی عبد الرّحمن بن عوف با او بیعت نمود بر کتاب خدا و سنت پیغمبرصلی الله علیه وآله و طریقهٔ شیخین و اینکه بنی امیّه را روی کار نیاورد و بر مردم مسلط ننماید. ولی وقتی بر امر خود مستقر شد کاملا بر خلاف سیرهٔ آنها رفتار نمود و صریحا خلاف عهد نمود - و خود می دانید که نقض عهد و پیمان بحکم قرآن مجید و اخبار صحیحه از جمله گناهان بزرگ است - و به صراحت گفتار و شهادت اکابر علماء و مورخین خودتان خلیفه عثمان عملا نقض عهد نمود و در تمام دورهٔ خلافت بر خلاف طریقهٔ شیخین (ابی بکر و عمر) رفتار نمود و بنی امیّه را بر جان و مال و ناموس مردم مسلط نمود و این اولین لکهٔ بزرگی بود که دامن او را آلوده ساخت.

حافظ: چگونه بر خلاف سنت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسیرهٔ ابی بکر و عمر رضی الله عنهما رفتار نمود.

داعی: اول قدمی که بر خلاف سنت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و طریقهٔ شیخین بر داشت بنابر آنچه مورخین مفصّلا نوشته اند و مسعودی محدّث و مورّخ

معروف مقبول الفریقین در صفحه۴۳۳ جلد اول مروج الذهب(۱) مختصرا ذکر نموده خانه ای بنا کرد از سنگ و کاشی و درهای او را از ساج و سرو قرار داد و اموال بسیار جمع نمود که علاوه بر آنچه در زمان حیاتش بذل و بخشش های بیجا به بنی امیّه ودیگران نمود) مانند آنکه خمس بلاد ارمنیه را که در زمان او فتح شد (بدون هیچ مجوّز شرعی) به مروان ملعون واگذار کرد به علاوهٔ صد هزار درهم از بیت المال و چهار صد هزار درهم به عبد الله بن خالد و صد هزار درهم به حکم ابن ابی العاص ملعون و طرید رسول الله صلی الله علیه وآله و دویست هزار درهم به ابی سفیان از بیت المال واگذار نمود (چنانچه ابن ابی الحدید هم در صفحه ۶۸ جلد اول شرح نهج البلاغه(۲) ثبت

۱- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۳۲، ذکر خلافه عثمان بن عفان، صفاته و ثروته. مسعودی می نویسد: و کان عثمان فی نهایه الجود و الکرم و السماحه و البذل فی القریب و البعید، فسلک عماله و کثیر من اهل عصره طرقته و تأسوا به فی فعله، و بنی داره فی المدینه و شیدها بالحجر و الکلس، و جعل ابوابها من الساج و العرعر و القتنی اموالا و جناناً و عیوناً بالمدینه. و ذکر عبد الله بن عتبه ان عثمان یوم قتل کان له عند خازنه من المال خمسون و مائه الف دینار و خلف خیلا کثیرا و ابلاً.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۱۹۸، خطبه ۳، (شقشقیه) نتف من اخبر عثمان بن عفان. ابن ابی الحدید می نویسد: فانه اوطأ بنی امیه رقاب الناس و ولاهم والولایات و اقطعهم القطائع و افتتحت افریقیه فی ایامه فأخذ الخمس کله فوهبه لمروان... و طلب منه عبد الله بن خالد بن اسید صله، فأعطاه اربع مائه الف درهم. و اعاد الحکم بن ابی العاص، بعد ان کان رسول الله صلی الله علیه وآله قد سیره، ثم لم یرده ابو بکر و لا عمر و اعطاه مأه الف درهم. ...و اعطی ابا سفیان بن حرب مائتی الف من بیت المال فی الیوم الذی امر فیه لمروان بن الحکم بمأه الف من بیت المال...

نموده) و روزی که او را کشتند در نزد خزانه دار شخصی خودش یکصد و پنجاه هزار دینار و دو کرور درهم وجه نقد موجود بود غیر از املاک او در وادی القری و حنین که آنها یکصد هزار دینار بود و گاو گوسفند و شتر که در بیابانها بی حساب داشت؟.

همین عمل او سبب شد که تمام بزرگان از بنی امیّه و غیره را که روی کار آورده بود ازید از آنچه او داشت تهیه نمودند و به غارت اموال مردم مشغول شدند؟ انتهی.

زیرا معروف است الناس علی دین ملوکهم شیخ می فرماید:

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی

بر آورند غلامان او درخت از بیخ

این قبیل اعمال و جمع سرمایهٔ فراوان آن هم در آن دوره علاوه بر آنکه قبح عقلی و نقلی داشته آن هم برای خلیفه رسول الله صلی الله علیه وآله در مقابل فقر و تهی دستی مردم آن زمان بر خلاف رویه و طریقهٔ رفقای او ابی بکر و عمر که ملتزم و متعهد شده بود در روز شوری که به طریقهٔ آنها رفتار نماید بوده است.

مسعودی در جلد اول مروج الذهب(۱) ضمن حالات عثمان می نویسد خلیفه عمر سفری با پسرش عبد الله به حج رفت و خرج راه او ایابا و ذهابا شانزده

ص: ۱۶۵

۱- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۳۴، ذکر خلافه عثمان بن عفان، ثروه قوم من الصحابه. مسعودی می نوسید: و حج عمر فانفق فی ذهابه و مجیئه الی المدینه سته عشر دیناراً و قال لولده عبد الله: لقد اسرفنا فی نفقتنا فی سفرنا هذا.

دینار شد به پسرش عبد الله گفت: ما در خرج خود اسراف نمودیم.

اینک آقایان قضاوت کنید بین طریقهٔ زندگانی خلیفه عمر و زیاده روی های عثمان و تصدیق نمائید که کاملا عثمان خلاف عهد و میثاق رفتار نموده است.

روی کار آمدن فساق بنی امیه توسط عثمان

ثانیا فسّاق و فجّار بنی امیّه را روی کار آورد و بر جان و مال و نوامیس مردم مسلط نمود و در بلاد مسلمین امارات بنی امیّه ضرری شایع بوده است و افرادی را بر خلاف رضای رسول خدا و شیخین (ابی بکر و عمر) به کار گماشت.

از قبیل عمّ ملعونش حکم بن ابی العاص و پسرش مروان بن حکم که هر دو به شهادت تاریخ طرید و رانده و تبعید شده رسول اکرم صلی الله علیه وآله و مردود و ملعون به لسان مبارک آن حضرت بودند؟

حافظ: دلیل شما بر طرد و لعن آنها بالخصوص چه می باشد.

بنی امیه و حکم بن ابی العاص و مروان، ملعون خدا و پیغمبر بودند

داعی: دلیل بر لعن دو قسم است یکی جنبه عمومی دارد که خداوند متعال صریحا بنی امیّه را شجرهٔ ملعونه خوانده در آیه ۶۲ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) که فرماید «وَ اَلشَّجَرَةَ اَلْمَلْعُونَةَ فِی اَلْقُرْآنِ» (یعنی درخت لعنت کرده شده در قرآن).

چنانچه امام فخر رازی[(۱)] و طبری[(۲)] وقرطبی[(۳)] و نیشابوری[(۴)] و سیوطی[(۵)] و

۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۰/۲۳۶، ذیل آیه ۶۰، سوره اسراء القول الثالث. فخر رازی می نویسد: قال سعید بن المسیب رأی رسول الله صلی الله علیه وآله بنی امیه ینزون علی منبره نزو القرده فسائه ذلک، و هذا قول ابن عباس فی روایه عطاء و الإشکال المذکور عائد فیه لان هذه الآیه مکیه و ما کان لرسول الله بمکه منبر و یمکن ان یجاب عنه بانه لا یبعد ان یری بمکه ان له بالمدینه منبراً یتداوله بنو امیه.

۲- جامع البیان، طبری، ۹/۱۴۱، ح ۱۶۹۳۰، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء. طبری حدیث را این گونه نقل کرده است: عن عبد المهیمن بن عباس بن سهل بن سعد، قال: ثنا ابی، عن جدی، قال: رأی رسول الله صلی الله علیه وآله بنی فلان ینزون عی منبره نزو القرده، فساءه ذلک، ففما استجمع ضاحکاً حتی مات. قال: و انزل الله عزوجل فی ذلک {و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنه للناس} گرچه در اینجا طبری (یا ناشر) برای حفظ آبروی بین امیه به تحریف حدیث اقدام کرده و جمله «بنی امیه» را به «بنی فلان» تغییر داده لکن طبری در تاریخ خود، ۸/۱۸۵، حوادث سنه ۲۸۴ می نوسید: قوله {وَ الشَّجَرَهَ الْمَلْعُونَهَ فِی الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَما یَزِیدُهُمْ إِلاّ طُغْیاناً کَبِیراً} و لا اختلاف بین احد انه اراد بها بنی امیه و منه قول رسول الله صلی الله علیه وآله و قد راه مقبلاـ علی حمار و معاویه یقود به و یزید ابنه یسوق به: لعن القائد و الراکب و السائق... و منه الرؤیا التی رآها النبی صلی الله علیه وآله فوجم له فما رؤی ضاحکا بعدها فانزل الله { وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْیَا الَّتی أَرَیْناکَ إِلاّ فِتْنَهً لِلنّاسِ} فذکروا انه رأی نفرا من بنی امیه ینزون علی منبره و منه طرد رسول الله صلی الله علیه وآله الحکم بن ابی العص لحکایته ایاه...

۳- الجامع لحکام القرآن، قرطبی، ۱۰/۲۸۴، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء قرطبی می نویسد: و قال ابن عباس هذه الشجره بنو امیه و ان النبی صلی الله علیه وآله نفی الحکم. سپس قرطبی این تأویل را ضعیف دانسته به این دلیل که این سوره در مکه نازل شده است و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مکه منبری نداشته است. لکن با مراجعه به آنچه از فخر رازی در جواب از این ایراد نقل کردیم و با توجه به آنچه خود قطبی در همین آیه نقل می کند: «و لکنه یجوز ان یری بمکه رؤیا المنبر بالمدینه» تضعیف این حدیث نیز باطل می شود. فخر رازی می گوید: گرچه سوره مکی است، لکن بعید نیست که رسول اکرم صلی الله علیه وآله در مکه در خواب دیده باشد که بنی امیه بر منبر او در مدینه بالا می روند. همچنین در ص۲۸۳، از همین جلد این حدیث را نقل کرده است: قال سهل: انما هذه الرؤیا هی ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان یری بنی امیه ینزون علی منبره نزو القرده فاغتم لذلک و ما استمع ضاحکاً من یومئذ حتی مات صلی الله علیه وآله فنزلت الآیه مخبره ان ذلک من تملکهم و صعودهم یجعلها الله فیه فتنه للناس و امتحاناً.

۴- غرائب القرآن، فاضل نیشابوری، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء (به هامش تفسیر طبری، ۱۵/۵۵-۵۶). فاضل نیشابوری می نویسد: قول سعید بن المسیب و ابن عباس فی روایه عطاء ان رسول الله رأی بنی امیه ینزولن علی منبره نزو القرده فساءه ذلک. سپس در صفحه ۵۶ از همین جلد می نویسد: و عن ابن عباس الشجره الملعونه بنو امیه.

۵- در المنثور، سیوطی، ۴/۳۴۶، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء سیوطی این حدیث را با الفاظ گوناگون نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: اخرج ابن ابی حاتم عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وآله قال: رأیت ولد الحکم بن ابی العاص علی المنابر کانهم القرده و انزل الله فی ذلک { وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْیَا الَّتی أَرَیْناکَ إِلاّـ فِتْنَهً لِلنّاسِ وَ الشَّجَرَهَ الْمَلْعُونَهَ } یعنی الحکم و

ولده.

شوکانی(۱) و آلوسی(۲) و ابن ابی حاتم و خطیب بغداد(۳) و ابن مردویه(۴) و

۱- فتح القدیر، شوکانی، ۳/۲۳۹، و ۲۴۰ ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء شوکانی نیز این جریان را با طرق گوناگون نقل کرده است که به برخی از آنها اشاره کردیم.

۲- روح المعانی، آلوسی، ۸/۱۰۲، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء. آلوسی حدیث را این گونه نقل کرده است: اخرج ابن ابی حاتم عن یعلی بن مره قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: رأیت بنی امیه علی منابر الارض و سیملکونکم فتجدونهم ارباب سوإ و اهتمّ علیه الصلاه و السلام لذلک، فانزل الله سبحانه «و ما جعلنا...» و اخرج عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وآله قال: رأیت ولد الحکم بن ابی العاص علی المنابر کانهم القرده و انزل الله تعالی فی ذلک «و ما جعلنا...» و الشجره الملعونه الحکم و ولده، و فی عباره بعض المفسرین هی بنو امیّه.

۳- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۳/۳۴۳، رقم ۱۴۵۱، شرح حال محمد المعتصم بالله بن هارون الرشید. خطیب بغدادی چنین نقل می کند: عن علی بن عبد الله بن عباس عن ابیه: ان النبی صلی الله علیه وآله نظر الی قوم من بین فلان یتبخترون فی مشیهم، فعرف الغضب فی وجهه ثم قرأ {وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرآنِ} فقیل له: ای الشجر هی یا رسول الله حتی نجتنبها؟ فقال: لیست بشجره نبات، انم هم بنو فلان. اذا ملکوا جاروا و اذا ائتمنوا خانوا، ثم ضرب بیده علی ظهر العباس قال: فیخرج الله من ظهرک یا عم رجلاـ یکون هلاکهم علی یدیه. در اینجا نیز راوی یا مؤلف یا ناشر برای حفظ آبروی بر باد رفته بنی امیه، در نقل حدیث رعایت امانت را نکرده و جمله «بنی امیّه » را به «بنی فلان » تغییر داه است.

۴- مناقب ابن مردویه، ص۱۶۴، ح ۲۰۶-۲۰۸، مناقب علیّ بن ابی طالب، فصل ۱۵، باب فی حرب صفین. ابن مردویه نیز احادیثی نقل کرده که به یک حدیث اشاره می کنیم: عن عائشه، انها قالت لمروان بن الحکم: سمعت رسول الله یقول لابیک وجدّک «انکم الشجره الملعونه فی القرآن».

حاکم[(۱)] ومقریزی[(۲)] و بیهقی و دیگران از مفسرین و علماء خودتان در ذیل این

۱- المستدرک، علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۴/۵۳۷، ح ۹۴۸۱، کتاب الفتن و الملاحم. حاکم حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال: انی رأیت فی منامی کأن بنی الحکم بن ابی العاص ینزون علی منبری کما تنزو القرده. قال: فما رؤی النبی مستجمعا ضاحکا حتی توفّی.

۲- النزاع و التخاصم، تقی الدین المقریزی، ص۷۹، تولیه الرسول صلی الله علیه وآله اعماله لبنی امیه. و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۳۵۸، ح ۳۱۷۳۶ و ۳۱۷۳۷، کتاب الفتن، وقعه صفین، امر بنی الحکم. ذهبی در سیر اعلام النبلاء ۲/۱۰۸، رقم ۱۴، شرح حال الحکم بن ابی العاص؛ بلاذری در انساب الاشراف، ۶/۲۵۶، شرح حال مروان بن الحکم. دمیری در حیاه الحیوان، ۲/۲۰۳، کلمه قرده؛ بیضاوی در انوار التنزیل، ۲/۴۵۳، ذیل آیه ۶۰ سوره، اسراء. ثعلبی در الکشف و البیان ۶/۱۱۱، ذیل همین آیه. زمخشری در کشاف ۲/۶۴۹، ذیل همین آیه؛ محمد بن احمد بن جزی کلبی در کتاب التسهیل، ۲/۱۷۴، ذیل همین آیه. ابی حیان در بحر المحیط، ۶/۵۳-۵۴، ذیل همین آیه. و ابن عساکر در تارخی دمشق، ۵۷/۴۳۲، رقم ۷۳۲۹، شرح حال مروان بن محمد بن مروان بن الحکم. جریان رؤیای رسول اکرم را با الفاظ گوناگون نقل کرده اند.

آیه نومیه از ابن عباس (حبر امت) رضـی الله عنه نقل نموده اند که مراد از شجرۀ ملعونه در قرآن بنی امیّه بودند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله آنها را در خواب به صورت بوزینه ها دیـد که منبر و محراب او را مورد تاخت وتاز خود قرار دادنـد بعـد از بیداری جبرئیل به نزول این آیه خبر داد که بوزینه ها بنی امیّه هستند که بعد از تو غصب خلافت می نمایند و محراب و منبر تو هزار ماه در تصرف آنها خواهد بود.

مخصوصا امام فخر رازی(۱) از ابن عباس نقل می نمایـد که از میان تمام بنی امیّه رسول اکرم صـلی الله علیه وآله نام حکم بن ابی العـاص را می برد پس به حکم قرآن مجیـد حکم بن ابی العاص ملعون است چون از شـجرۀ ملعونه است و پیغمبرصـلی الله علیه وآله بالخصوص نام او را به لعنت به زبان جاری می نمود و از طرق روات معتبرۀ فریقین (شـیعه و سـنی) احادیث بسیار در طرد و لعن آنها رسـیده ولی چون در شب اول قرار گذاردیم که استشهاد به احادیث شیعه ننمائیم لذا به بعض از آنچه از علماء شمـا الحـال در نظر دارم اشـاره می نمایم تا کشف حقیقت گردد حاکم نیشابوری در صـفحه ۴۸۷ جلد چهارم مستدرک(۲) و ابن حجر مکی در صواعق

۱- التفسـیر الکبیر، فخر رازی، ۲۰/۲۳۷، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء، قول ۲. فخر رازی چنین نقل می کند: قال ابن عباس الشـجره بنو امیه؛ یعنی الحکم بن ابی العاص...

۲- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۴/۵۲۶، ح ۸۴۷۷، کتاب الفتن و الملاحم. حاکم قسمت دوم حدیث را چنین نقل می کنـد: عن عبـد الرحمن بن عوف قال: کان لا یولـد لأحد مولود الا اتی به النبی صـلی الله علیه وآله فدعا له فأدخل علیه مروان بـن الحکم فقـال: هـو الـوزغ بن الـوزغ الملعـون بن الملعون. و نیز در صـفحه ۵۳۴، همین جلـد ح ۸۵۰۰، کتـاب الفتن و الملاحم، قسـمت اول حـدیث را اینگونه نقل می کنـد: قال ابو سـعید الخـدری: قال رسول الله صـلی الله علیه وآله: ان اهل بیتی سیلقون من بعدی من امتی قتلا و تشیدا و ان اشد قومنا لنا بغضا بنو امیه و بنو المغیره و بنو مخزوم.

محرقه(۱)

نقل از حاکم می نماید که این خبر صحیحا از رسول اکرم صلی الله علیه وآله رسیده که فرمود:

«انّ أهل بیتی سیلقون بعدی من امّتی قتلاـ و تشریدا و انّ اشد قومنا لنا بغضا بنو امیه و بنو المغیره و بنو مخزوم - و مروان بن الحکم کان طفلا قال له النبیّ صلی الله علیه وآله هو الوزغ بن الوزغ و الملعون بن الملعون»

(زود است که اهل بیتم بعد از من ملاقات می کنند از امت من، کسانی را که آنها را می کشند و پراکنده می کنند و به درستی که بغض و کینه و دشمنی بین امیه و بنی مغیره و بنی مخزوم نسبت به ما از همه بیشتر است - و مروان بن حکم در آن موقع بچه بود - حضرت فرمود: این وزغ

ص: ۱۷۱

۱- الصواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص۱۸۱، باب ۱۱، فصل ۱، مقصد۵. ابن حجر قسمت دوم حدیث را همانند حاکم نیشابوری نقل کرده است. و نیز مناوی در فیض القدیر، ۲/۷۶، ح۱۳۲۶، حرف الهمزه؛ دمیری در حیاه الحیوان، ۲/۴۲۲، کلمه الوزغه؛ قندوزی در ینابیع المودّه، ۲/۴۶۹، ح ۳۰۶، باب ۵۹، به قسمت دوم حدیث اشاره کرده اند. متقی هندی، در کنز العمال، ۱۱/۱۶۹، ح ۳۱۰۷۴، کتاب الفتن، فصل ۳، الفتن من الاکمال، و قندوزی در ینابیع الموده، ۲/۴۶۹، ح ۳۰۵، باب ۵۹ قسمت اول حدیث را نقل کرده اند.

پسر وزغ (یعنی چلپاسه و مارمولک)و ملعون پسر ملعون است)

و نیز ابن حجر(۱) به فاصلهٔ یک حدیث از عمر بن مره الجهنی و حلبی در صفحه ۳۳۷ جلد اول سیره الحلبیه(۲) و بلاذری در صفحه ۱۲۶ جلد پنجم انساب و سلیمان بلخی در ینابیع الموده(۳) و حاکم در صفحه ۴۸۱ جلد چهارم مستدرک(۴) و دمیری در صفحه ۲۹۹ جلد دوم حیات الحیوان(۵) و ابن عساکر در تاریخ(۶) خود و امام الحرم در ذخایر العقبی و دیگران نیز از عمر بن مره نقل نموده اند که:

۱- الصواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص۱۸۱، باب ۱۱، فصل ۱، مقصد۵. ابن حجر حدیث را اینگونه نقل کرده است: عن عمرو بن الجهنی – و کانت له صحبه- ان الحکم بن العاص استأذن علی رسول الله صلی الله علیه وآله فعرف صوته فقال ائذنوا له علیه لعنه الله و علی من یخرج من صلبه الا المؤمن منهم و قلیل ما هم، یترفهون فی الدنیا و یضعون فی الآخره، ذوو مرک و خدیعه، یعطون فی الدنیا و ما لهم فی الآخره من خلاق.

۲- السیره الحلبیه، برهان الدین حلبی، ۱/۳۱۷۸، باب عرض قریش علیه علیه السّلام اشیاء من خوارق العادات و غیر العادات، حلبی حدیث را با این الفاظ نقل کرده است: و عن واقدی استأذن الحکم بن العاص علی رسول الله صلی الله علیه وآله فعرف صوته، فقال ائذنوا له، لعنه الله و من یخرج من صلبه الا المومنین منهم و قلیل ما هم، ذوو مکر و خدیعه، یعطون الدنیا و مالهم فی الآخره من خلاق.

۳- ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۴۷۹، ح ۳۰۸، باب ۵۹.

۴- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۴/۵۲۸، ح۸۴۸۴، کتاب الفتن و الملاحم.

۵- حیاه الحیوان، دمیری، ۲/۴۲۲، کلمه الوزغه.

۶- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۵۷/۲۶۸، رقم۷۳۱۲، شرح حال مروان بن الحکم بن ابی العاص. و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۳۵۷، ح۳۱۷۲۹، کتاب الفتن، ذیل صفین، امر بنی الحکم. و بلاذری در انساب الاشرافت، ۶/۲۵۶، شرح حال مروان بن الحکم همگی این حدیث را به همان الفاظی که از ابن حجر آورده ایم نقل کرده اند، به جز بلاذری که حدیث را به اختصار نقل کرد است.

«انّ الحکم بن ابی العاص استاذن علی النبی صلی الله علیه وآله فعرف صوته فقال: ائذنوا له علیه لعنه الله و علی من یخرج من صلبه الاّ المؤمن منهم و قلیل ما هم»

(حکم بن ابی العاص از رسول اکرم صلی الله علیه وآله اذن و اجازه ورود خواست. پیغمبرصلی الله علیه وآله صدای او را شناخت فرمود: اذن بدهید او را لعنت خدا بر او باد و بر اولادهای او که از صلبش بیرون آیند، مگر مؤمن از آنها و

آن مؤمنین بسیار اندکند.)

و امام فخر رازی در جلد پنجم از تفسیر کبیر(۱) خود ذیل آیه {وَ اَلشَّجَرَةَ

۱- التفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۰/۲۳۷، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء. و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۳۵۷، ح ۳۱۷۳۰، کتاب الفتن، ذیل صفین، امر بنی الحکم چنین نقل می کند: عن ابی یحیی النخعی قال: کنت بین الحسن و الحسین و مروان یتشاتمان، فجعل الحسن یکف الحسین، فقال مروان: اهل بیت ملعونون. فغضب الحسن و قال: اقلت اهل بیت ملعونون؟ فوالله لقد لعنک الله علی لسان نبیه صلی الله علیه وآله وانت فی صلب ابیک و فی لفظ: لقد لعن الله اباک علی لسان نبیه صلی الله علیه وآله و انت فی صلبه. و ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۸/۲۸۴، حوادث سال ۶۵ هجری، شرح حال مروان بن الحکم چنین نقل می کند: و مروان کان اکبر الاسباب فی حصار عثمان لانه زور علی لسانه کتاباً الی مصر بقتل اولئک الوفد و لما کان متولیاً علی المدینه لمعاویه کان یسب علیّاً کل جمعه علی المنبر و قال له الحسن بن علی علیه السّلام: قلد لعن الله اباک الحکم و انت فی صلبه علی لسان نبیه. فقال: لعن الله الحکم و ما ولد. و شوکانی در فتح القدیر، ۵/۲۱، ذیل آیه ۲۰ سوره احقاف، چنین نقل می کند: عن محمد بن زیاد قال: لما بایع معاویه لابنه، قال مروان: سنّه ابی بکر و عمر. فقال عبد الرحمن: سنه هرقل و قیصر. فقال مروان: هذا الذی قال الله فیه «والذی قال لوالدیه اف لکما»، فبلغ ذلک عائشه فقال: کذب مروان و الله ما هو به، و لو شئت ان اسمّی الذی نزلت فیه لسمیته، و لکن رسول الله لعن اباک و ابا مروان و مروان فی صلبه فمروان من لعنه الله. و ابن عبد البر در استیعاب، ۱/۳۶۰، رقم ۵۲۹، شرح حال الحکم بن ابی العاص می نویسد: فروی عن عائشه من طرق ذکرها ابن ابی خیثمه و غیره انها قالت لمروان اذ قال فی اخیها عبد الرحمن ما قال: اما انت یا مروان فأشهد ان رسول الله صلی الله علیه وآله لعن اباک و انت فی صلبه. ابن حجر مکی در صواعق المحرقه، ص۱۸۱، باب ۱۱، فصل ۱، مقصد ۵، حدیث را این گونه نقل میکند: ... فقالت (عائشه) کذب و الله ما هو به، و لکن رسول الله صلی الله علیه وآله لعن ابا مروان و مروان فی صلبه. و مقریزی در النزاع و التخاصم، ص۴۶، عادوتهم للرسول و الاسلام، حکم بن ابی العاص، حدیث را اینگونه نقل کرده است: و قد قالت: عائشه لمروان بن حکم، اشهد انَّ رسول الله لعن اباک و انت فی صلبه. و حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۴/۵۲۸، ح ۸۴۸۳، کتاب الفتن و الملاحم. حدیث را همانند شوکانی نقل کرده است. و ابن اثیر در اسد الغابه، ۲/۳۴، شرح حال حکم بن ابی العاص بن امیه. حدیث را این گونه نقل کرده است: فروی عن عائشه رضی الله عنها من مطرق ذکرها ابن ابی خیثمه انها قالت لمروان بن الحکم حین قال لأخیها عبد الرحمن بن ابی بکر لما امتنع من البیعه لیزید بن معاویه بولایه العهد ما قال و القصه مشهوره: اما انت یا مروان فأشهد ان رسول الله صلی الله علیه وآله لعن اباک و انت فی صلبه و قد روی فی لعنه و نفیه احادیث

کثیره لا- حاجه الی ذکرها الا ان الامر المقطوع به ان النبی صلی الله علیه وآله مع حلمه و اغضائه علی ما یکره، ما فعل به ذلک الا لأمر عظیم.

اَلْمَلْعُونَهَ} ومعنای آن اشاره به قول ام المؤمنین عایشه می نماید که به مروان می گفت:

«لعن الله اباک و انت فی صلبه فأنت بعض من لعنه الله»

(خداوند لعنت نمود پدرت را در حالتی که تو در صلب او بودی؛ پس تو بعض از کسی هستی که خداوند او را لعنت نمود.)

و علامهٔ مسعودی در صفحه ۴۳۵ جلد اول مروج الذهب(۱) گوید مروان بن حکم، طرید و راندهٔ معنای آن اشاره به قول ام المؤمنین عایشه می نماید که به مروان می گفت:

«لعن الله اباک و انت فی صلبه فأنت بعض من لعنه الله»

(خداوند لعنت نمود پدرت را در حالتی که تو در صلب او بودی؛ پس تو بعض از کسی هستی که خداوند او را لعنت نمود.)

و علامهٔ مسعودی در صفحه ۴۳۵ جلد اول مروج الذهب(۲) گوید مروان بن

۱- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۳۴، ذکر خلافه عثمان بن عفان، عمال عثمان. مسعودی می نوسید: و الحکم هو طرید رسول الله صلی الله علیه وآله الذی غربه عن المدینه و نفاه عن جواره. و نیز مقریزی در النزاع و التخاصم، ص۵۷، عداوتهم لله و للرسول و الاسلام، معاویه بن المغیره می نویسد: فعبد الملک بن مروان اعرق الناس فی الکفر، لان احد ابویه الحکم بن ابی العاص لعین رسول الله و طریده. و ابن اثیر در اسد الغابه ۲/۳۴، شرح حال حکم بن ابی العاص بن امیه چنین نقل می کند: حدثنی نافع بن جبیر بن مطعم عن ابیه قال کنا مع النبی فمر الحکم بن ابی العاص فقال النبی صلی الله علیه وآله فمر الحکم ب ابی العاص فقال النبی صلی الله علیه وآله ویل لامتی مما فی صلب هذا و هو طرید رسول الله صلی الله علیه وآله، نفاه من المدینه الی الطائف و خرج معه ابنه مروان. ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه، ۱۵/۲۳۹، نامه ۲۸، (و من کتاب له علیه السّلام الی معاویه جوابا)، فضل بنی هاشم علی بنی عبد شمس می نویسد: و اما ابوه الحکم بن العاص فهو طرید رسول الله صلی الله علیه وآله و لعینه و المتخلج فی مشیته الحاکی لرسول الله و المستمع علیه ساعه خلوته... ابن عبد البر در استیعاب، ۱/۳۵۹، رقم ۵۲۹، شرح حال حکم بن ابی العاص می نوسید: اخرج رسول الله صلی الله علیه وآله من المدینه و طرده عنها، فنزل الطائف و خرج معه ابنه مروان.

۲- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۳۴، ذکر خلافه عثمان بن عفان، عمال عثمان. مسعودی می نوسید: و الحکم هو طرید رسول الله صلی الله علیه وآله الذی غربه عن المدینه و نفاه عن جواره. و نیز مقریزی در النزاع و التخاصم، ص۵۷، عداوتهم لله و للرسول و الاسلام، معاویه بن المغیره می نویسد: فعبد الملک بن مروان اعرق الناس فی الکفر، لان احد ابویه الحکم بن ابی العاص لعین رسول الله و طریده. و ابن اثیر در اسد الغابه ۲/۳۴، شرح حال حکم بن ابی العاص بن امیه چنین نقل می کند: حدثنی نافع بن جبیر بن مطعم عن ابیه قال کنا مع النبی فمر الحکم بن ابی العاص فقال النبی صلی الله علیه وآله فمر الحکم ب ابی العاص فقال النبی صلی الله علیه وآله ویل لامتی مما فی صلب هذا و هو طرید رسول الله صلی الله علیه وآله، نفاه من

المـدينه الى الطائف و خرج معه ابنه مروان. ابن ابى الحديـد معتزلى در شـرح نهـج البلاغه، ۱۵/۲۳۹، نامه ۲۸، (و من كتـاب له عليه السّلام الى معاويه جوابا)، فضل بنى هاشم على بنى عبد شمس مى نويسد: و اما ابوه الحكم بن العاص فهو طريد رسول الله صلى الله عليه وآله و لعينه و المتخلـج فى مشـيته الحـاكى لرسول الله و المسـتمع عليه سـاعه خلوته... ابن عبـد الـبر در استيعـاب، ۱/۳۵۹، رقم ۵۲۹، شرح حال حكم بن ابى العاص مى نوسيد: اخرج رسول الله صلى الله عليه وآله من المدينه و طرده عنها، فنزل الطائف و خرج معه ابنه مروان.

حکم، طرید و راندۀ رسول الله صلی الله علیه وآله بود که از مدینه رانده و تبعید شده بود.

در زمان خلافت أبی بکر و عمر اجازه ورود به مدینه نیافت ولی عثمان که خلیفه شد بر خلاف سیره و رفتار رسول اکرم صلی الله علیه وآله و أبی بکر و عمر او را اجازه ورود داد و با سایر بنی امیّه بدور خود جمع و با آنها زیاده از حد

مهربانی نمود.

علی: قبله صاحب حکم بن ابی العاص که بوده و برای چه پیغمبر او را طرد نمود.

حکم بن ابی العاص

داعی: حکم بن أبی العاص عموی خلیفه عثمان بود بنابر آنچه طبری(۱) و ابن أثیر(۲)

و بلاذری در صفحه ۱۷ جلد پنجم انساب(۳)

نوشته اند در جاهلیت همسایه

ص: ۱۷۶

۱- تاریخ طبری، ۸/۱۸۵، حوادث سال ۲۸۴، هجری. طبری می نویسد: طرد رسول الله صلی الله علیه وآله الحکم بن العاص لحکایته الیا و الحقه الله بدعوه رسوله آیه باقیه حین رآه یتخلج فقال: کن کما انت. فبقی علی ذلک سائل عمره... و نیز ابن اثیر در النهایه فی غریب الحدیث، ابن اثیر، ۲/۶۰، ذیل لغت خلج این حدیث را نقل کرده است: و فی حدیث عبد الرحمن بن ابی بکر «ان الحکم بن ابی العاص بن امیه ابا مروان کان یجلس خلف انبی صلی الله علیه وآله فاذا تکلم اختلج بوجهه، فرآه فقال له: کن کذلک. فمل یزل یختلج حتی مات» ای کان یحرک شفتیه و ذقنه استهزأ و حکایه لفعل النبی صلی الله علیه وآله فبقی یرتعد و یضطرب الی ان مات. و در ۴/۲۷۱، ذیل لغت لمص به این حدیث اشاره کرده است: ان الحکم بن ابی العاص کان خلف النبی صلی الله علیه وآله یلمصه فالتفت الیه فقال کن کذلک. همچنین زبیدی در تاج العروس، ۲/۳۶، می نوسید: ان الحکم بن ابی العاص ابا مروان کان یجلس خلف النبی صلی الله علیه وآله فاذا تکلم اختلج لوجهه، فرآه فقال: کن کذلک، فلم یزل یختلج حتی مات. ای کان یحرک شفتیه و ذقنه استهزاء و حکایه لفعل سیدنا رسول الله صلی الله علیه وآله فبقی یرتعد الی ان مات. و در ۴/۴۳۳ ذیل لغت لمص می نویسد: ان الحکم بن ابی عاص کان خلف النبی صلی الله علیه وآله یلمصه فالتفته الیه فقال: کن کذلک.

۲- اسد الغابه، ابن اثیر، ۲/۳۴، شرح حال حکم بن ابی العاص. ابن اثیر می نوسید: وقیل کان یحکی رسول الله صلی الله علیه وآله فی مشیته و بعض حرکاته و کان النبی صلی الله علیه وآله یکتفأ فی مشیته فالتفت یوما فرآه و هو یتخلج فی مشیته فقال: کن کذلک، فلم یزل یرتعش فی مشیته من یومئذ.

۳- انساب الاشراف، بلاذری، ۶۲۵۵، شرح حال مروان بن الحکم. بلاذری می نویسد: و کان الحکم ابو مروان مغموصا علیه فی اسلامه و کان اظهاره الاسلام فی یوم فتح مکه. فکان یمر خلف رسول الله صلی الله علیه وآله فیخلج بانفه و یغمز بعینیه فبقی علی ذلک التخلیج و اصابته خبله... و طلع الحکم ذات یوم علی رسول الله صلی الله علیه وآله و هو فی بعض حجر نسائه فخرج الیه بعنزه و قال: من عذیری من هذه الوزعه، و کان یفشی احادیث رسول الله صلی الله علیه وآله فلعنه و سیره الی الطائف و معه عثمان الازرق و الحارث و غیرهما من بینه و قال: لا یساکنی فلم یزالوا طُرَداء حتی ردهم عثمان، فکن ذلک مما نقم فیه علیه. و نیز ابن عبد البر در الاستیعاب، ۱/۳۵۹، رقم ۵۳۹، شرح حال حکم بن ابی العاص می نویسد: کان یتحیل و یستخفی و یتسمع ما یسره رسول الله الی کبار الصحابه فی مشرکی قریش و سائر الکفار و المنافقین فکان یفشی ذلک [عنه حتی ظهر ذلک] علیه و کان یحکیه فی مشیته و بعض حرکاته الی امور غیرها کرهت ذکرها، ذکروا ان رسول الله کان ادا مشی یتکفأ و کان الحکم بن ابی العاص یحکیه، فالتفت النبی یوما فرآه یفعل ذلک فقال صلی الله علیه وآله: فکذلک فلتکن. فکان الحکم مختلجا یرتعش

من یومئذ. و ذهبی در سیر اعلام النبلاء ۲/۱۰۸، رقم ۱۴، شرح حال حکم بن ابی العاص می نویسد: قیل: نفاه النبی صلی الله علیه وآله الی الطائف لکونه حکاه فی مشیته و فی بعض حرکاته، فسبه و طرده فنزل بوادی وجّ و نقم جماعه علی امیر المؤمنین عثمان کونه عَطَف علی عمه الحکم و آواه و اقدمه المدینه و وصله بمائه الف... قیل کان یفشی سر رسول الله صلی الله علیه وآله فأبعده لذلک. در العبر فی خبر من عبر، ۱/۲۹، حوادث سال ۳۱ هجری می نویسد: کان الحکم بن ابی العاص یفشی سر النبی صلی الله علیه وآله و قیل کان یحاکیه فی مشیته، فطرده الی الطائف و سبّه. فلم یزل طریدا الی ان استخلف عثمان فأدخله المدینه و اعطاه مأه الف. و مقریزی در النزاع و التخاصم، ص۴۴و ۴۵، عداوتهم للرسول و الاسلام، حکم بن ابی العاص می نویسد: و کان عارا فی الإسلام خوفا من القتل، فلم یحسن اسلامه و کان مغموصا علیه فی دینه... و بینا رسول الله صلی الله علیه وآله یمشی ذات یوم، مشی الحکم خلفه فجعل یختلج بانفه وفمه، کانه یحاکی رسول الله صلی الله علیه وآله و یتفکک و یتمایل رسول الله صلی الله علیه وآله فرآه فقال له کن کذلک. فما زال بقیه عمره علی ذلک. والطلع یوماً علی رسول الله صلی الله علیه وآله و هو فی حجره بعض نسائه فخرج الیه بعزَه فقال: من عذیری فی هذا الوزغه لو ادرکته لفقأت عینه.

رسول الله صلی الله علیه وآله بود و بسیار آن حضرت را اذیت می نمود مخصوصا بعد از بعثت و بعد از فتح مکه به مدینه آمد و ظاهرا اسلام قبول نمود ولی پیوسته آن حضرت را در میان جامعه تحقیر می نمود وقتی حضرت حرکت می کرد در عقب آن حضرت

می آمـد و با چشم و دماغ و دهان و دست شـكلك در می آورد و به طریق تقلیـد، آن حضـرت را آزار میداد، حتی در نماز با انگشت تحقیر به آن حضـرت اشاره می نمود فلـذا در اثر نفرین آن حضـرت به همان حالت تشنّج باقی مانـد بعلاوه بُله و نیمه مجنون شد. روزی به منزل آن حضـرت رفت حضـرت از حجره بیرون آمد فرمود كسـی از طرف او عذر خواهی نكند، بایستی خودش و فرزنـدانش مروان و دیگران از مـدینه بیرون رونـد، فلـذا به امر آن حضـرت فوری آنها را تبعیـد نمودندنوشـته اند در جاهلیت همسایه رسول الله صـلی الله علیه وآله بود و بسـیار آن حضـرت را اذیت می نمود مخصوصا بعـد از بعثت و بعد از فتح مكه به مدینه آمد و ظاهرا اسـلام قبول نمود ولی پیوسـته آن حضـرت را در میان جامعه تحقیر می نمود وقتی حضـرت حركت می كرد در عقب آن حضـرت می آمد و با چشم و دماغ و دهان و دست شكلك در می آورد و به طریق تقلید، آن حضرت را آزار میـداد، حتی در نماز با انگشت تحقیر به آن حضـرت اشاره می نمود فلذا در اثر نفرین آن حضـرت به همان حالت تشـنّج باقی ماند بعلاوه بُله و نیمه مجنون شد. روزی به منزل آن حضـرت رفت حضـرت از حجره بیرون آمد فرمود كسـی از طرف او عـذر خواهی نكنـد، بایستی خودش و فرزنـدانش مروان و دیگران از مـدینه بیرون رونـد، فلذا به امر آن حضـرت فوری آنها را تبعیـد نمودنـدبه طائف و در زمـان خلافـت ابی بكر و عمر، عثمـان شـفاعت نمود كه چون حَكَم عموی من است اجـازه دهید بر گردد به مـدینه آنها قبول ننمودنـد و گفتنـد طریـد و تبعیـد شـده رسول الله را ما بر نمی گردانیم چون عثمان خود به خلافت رسـید آنها را بر گردانـد هر چنـد مردم و اصـحاب رسول الله اعتراض كردنـد اعتنا ننمود به علاوه مورد اكرام و بذل و بخشـش خـود قرار داد و مروان را پیشـكار و رئیس دربـار خلافـت قرار داد و تمـام أشـرار بنی امیه را به دور خـود جمـع و مأموریتهـای بزرگ و پستهای حسّاس را به آنها واگذار نمود كه آنها بر حسب پیش بینی عمر خلیفه دوم سبب بدبختی او گردیدند.

ولید فاسق در حال مستی نماز جماعت خواند

كه از جمله آنهـا ولیـد بن عقبه بن أبی معیـط بود كه او را به ولایـت و امارت كوفه فرسـتاد. ولیـد كسـی ست كه بنا به روایت مسعودی در جلد اول مروج الذهب ذیل حالات عثمان: پیغمبر درباره او فرموده بود: «انّه من اهل النار» یعنی او اهل آتش است و در فسق و فجور به منتها درجه متجاهر بود كه مسعودی در مروج

الذهب[(۱)] و أبو الفـداء در تاريخ[(۲)] خود و سـيوطى در صفحه ۱۰۴ تاريخ الخلفاء[(۳)] و أبو الفرج در صـفحه ۱۷۸ جلدچهارم أغانى[(۴)] و امام أحمد در صفحه ۱۴۴ جلد اول مسند[(۵)] و طبرى در صفحه ۶۰ جلد پنجم تاريخ[(۶)] و بيهقى در جلد هشتم

۱- مروج الذهب، مسعودى، ۲/۳۳۴، ذكر خلافه عثمان بن عفان، عمال عثمان. مسعودى مى نويسد: و كان عماله (عثمان) جماعه منهم الوليد بن عقبه بن ابى المعيط على الكوفه و هو ممن اخبر النبى انه من اهل النار. سپس در صفحه۳۳۵ از همين جلد مى نويسد: ان الوليد بن عقبه كان يشرب مع ندمائه و مغنيه من اول الليل الى الصباح، فلما آذنه المؤذنون بالصله خرج متفضلا فى غلائله فتقدم الى المحراب فى صلاه الصبح، فصلى بهم اربعا و قال أتريدون ان ازيدكم؟

۲- المختصر فى اخبار البشر، ابو الفداء ۱/۱۶۷، ذكر خلافه عثمان.

۳- تاريخ الخلفاء، سيوطى، ص۱۵۵ ذكر خلافه عثمان بن عفان. سيوطى مى نويسد: و حكى ان الوليد صلى بهم الصبح اربعاً و هو سكران، ثم التفت اليهم فقال: ازيدكم؟

۴- الاغانى، ابو الفرج اصفهانى، ۱/۵۱، خبر ابى قطيفه و نسبه، ولايه الوليد بن عقبه الكوفى فى خلافه عثمان ثم عزله عنها. ابو الفرج مى نويسد: و ولى عثمان الوليد بن عقبه فى خلافته الكوفه، فشرب الخمر و صلى بالناس و هو سكران فزاد فى الصلاه و شهد عليه بذلك عند عثمان فجلده الحد.

۵- مسند احمد بن حنبل، ۱/۱۴۴، مسند علىّ بن ابى طالب. احمد بن حنبل چنين نقل مى كند: عن حضين بن المنذر بن الحارث بن واعله، ان الوليد بن عقبه صلى بالناس الصبح اربعاً، ثم التفت اليهم فقال: ازيدكم؟...

۶- تاريخ طبرى، ۳/۳۶۴، حوادث سال ۳۳ هجرى. طبرى مى نويسد: ان عثمان بعث سعيد بن العاص الى الكوفه اميرا عليها حين شهد على الوليد بن عقبه بشرب الخمر من شهد عليه و امره ان يبعث اليه الوليد بن عقبه...

صفحه ۳۱۸ سنن(۱) و ابن أثیر در صفحه ۴۲ جلد سیم کامل(۲) و یعقوبی در صفحه ۱۴۲جلد دوم تاریخ(۳) و ابن اثیر در صفحه ۹۱ جلد پنجم اسد الغابه(۴) و دیگران(۵) می نویسند در أیام امارت کوفه شبی تا صبح مجلس عیش داشت و

۱- السنن الکبری، بیهقی، ۸/۳۱۸، کتاب الأشربه و الحد فیها، باب ما جاء فی عدد حد الخمر. بیهقی چنین نقل می کند: عن حضین ابی ساسان الرقاشی قال حضرت عثمان بن عفان و اتی الولید بن عقبه قد شرب الخمر و شهد علیه حمران ابان و رجل آخر...

۲- الکامل، ابن اثیر، ۳/۱۰۷، حوادث سال ۳۰ هجری، ذکر عزل الولید عن الکوفه. ابن اثیر می نویسد: ان الولید سکر و صلی الصبح بأهل الکوفه اربعاً، ثم التفت الیهم وقال: أزیدکم؟...

۳- تاریخ یعقوبی، ۲/۱۶۵، ایام عثمان بن عفان. یعقوبی می نویسد: و فیها ولّی الولید بن عقبه بن ابی معیط الکوفه مکان سعد، و صلی بالناس الغداه، و هو سکران اربع رکعات، ثم تهوع فی المحراب، و التفت الی من کان خفه، فقال: ازیدکم؟ ثم جلس فی صحن المسجد و اتی بساحر یعدی بطروی من الکوفه، فاجتمع الناس علیه، فجلع یدخل من دبر الناقه و یخرج من فیها و یعمل اعاجیب، فرآه جندب بن الکعب الازدی فخرج الی بعض الصیاقله، فاخذ منه سیفا ثم اقبل فی الزحام و قد تسر السیف حتی ضرب عنقه، ثم قال له: احی نفسک ان کنت صادقا...

۴- اسد الغابه، ابن اثیر، ۵/۹۱، شرح حال ولید بن عقبه. ابن اثیر این جریان را همان گونه که از الکامل یاد کردیم، نقل می کند.

۵- مسلم در صحیح خود، ۳/۱۳۳۱، ح۱۷۰۷، کتاب الحدود، باب حد الخمر، حدیث را همانند بیهقی می آورد. و ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۳/۴۱۴، رقم ۶۷، شرح حال ولید عقبه، چنین نقل می کند: و قال حضین بن المنذر صلی الولید بالناس الفجر اربعا و هو سکران، ثم التفت و قال: ازیدکم؟ فبلغ عثمان فطلبه، و حده و هذا مما نقموا علی عثمان عن عزل سعد بن ابی وقاص عن الکوفه و ولّی هذا. و مزی در تهذیب الکمال، ۳۱/۵۷-۵۹، رقم ۶۷۲۳، شرح حال ولید بن عقیه، حدیث را این گونه نقل کرده است: عن حضین بن المنذر ابی ساسان انه رکب الی عثمان و اخبره بقصه الولید و قدم علی عثمان رجلان فشهدا علیه بشرب الخمر و انه صلی الغداه بالکوفه اربعاً ثم قال: أزیدکم؟ قال: احدهما رأیته یشربها و قال الآخر رأیته یتقیأها. فقال عثمان: انه لم یتقیأها حتی شربها... و ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۷/۱۷۴، حوادث سال ۳۰ هجری جریان را این گونه نقل می کند: و فی هذه السنه عزل عثمان بن عفان الولید بن عقبه عن الکوفه و ولی علیها سعد بن العصا و کان سبب عزله انه صلی بأهل الکوفه الصبح اربعاً، ثم التفت فقال: ازیدکم؟... و شهد بعضهم علیه انه شرب الخمر و شهد الآخر انه رآه یتقیأه. و ابن قتیبه در الامامه و السیاسه، ۱/۳۵، ما انکر الناس علی عثمان می نویسد: و ذکروا انه اجتمع ناس من اصحاب النبی صلی الله علیه وآله فکتبوا کتابا ذکروا فیه ما خالف فیه عثمان من سنه رسول الله و سنه صاحبیه و منهم... ما کان من الولید بن عقبه بالکوفه اذا صلی بهم الصبح و هو امیر علیها سکران اربع رکعت، ثم قال لهم: ان شئتم ازیدکم صلاه زدتکم. و ذهبی در تاریخ الاسلام، کتاب عهد خلفاء الراشدین، ص۶۶۷، ولید بن عقبه، جریان را این گونه نقل کرده است: عن ابی ساسان حصین بن المنذر قال: صلی الولید بن عقبه بالناس الفجر اربع رکعات و هو سکران، ثم التفت الیهم و قال: ازیدکم؟

صبح که صدای مؤذن برخاست در حالت مستی رفت در محراب مسجد و با مردم نماز صبح را چهار رکعت به جای آورد آنگاه به مردم گفت اگر میل دارید برای شما بیشتر بخوانم.

و نیز بعض از آنها می نویسند در محراب قی و استفراغ نمود که تمام مردم متأذی گردیده شکایت به عثمان بردند.

و از جملهٔ آنها معاویه معلوم الحال بود که او را والی شام نمود و سعید بن عاص را بعد از ولید به کوفه فرستاد که در اثر عملیات آنها در تمام بلاد مسلمین ظلم و فساد به حد افراط رسید فریادها بلند شد و هر کس از هرکجا آمد نامه تظلم آورد به دربار خلافت، طردش نمودند.

امارت کوفه شبی تا صبح مجلس عیش داشت و صبح که صدای مؤذن برخاست در حالت مستی رفت در محراب مسجد و با مردم نماز صبح را چهار رکعت به جای آورد آنگاه به مردم گفت اگر میل دارید برای شما بیشتر بخوانم.

و نیز بعض از آنها می نویسند در محراب قی و استفراغ نمود که تمام مردم متأذی گردیده شکایت به عثمان بردند.

و از جملهٔ آنها معاویه معلوم الحال بود که او را والی شام نمود و سعید بن عاص را بعد از ولید به کوفه فرستاد که در اثر عملیات آنها در تمام بلاد مسلمین ظلم و فساد به حد افراط رسید فریادها بلند شد و هر کس از هرکجا آمد نامه

ص: ۱۸۱

تظلم آورد به دربار خلافت، طردش نمودند.

غلط کاری های عثمان موجب قتل او شد

همین أعمال و رفتار او که بر خلاف رویه و رفتار رسول أکرم صلی الله علیه وآله حتی بر خلاف طریقه و مشی ابو بکر و عمر ظاهر و بارز گردید، سبب شد که خون مردم به‌جوش آمد، نهضت ملّی تشکیل و شد آنچه شد.

قطعا مسئول قتل و بدبختی او خودش بود که در کارهای خود تجدید نظر ننموده و به نصایح مولانا امیر المؤمنین گوش نداد و فریب خودنمائی های اطرافیان خود از بنی امیّه را خورد تا عاقبت جان خود را بر سر دوستی آنها گذارد.

چنانچه خلیفه عمر این پیش بینی را نموده بود (چون به‌اخلاق عثمان آگاهی داشت) بنابر آنچه ابن ابی الحدید در صفحه ۱۰۶ جلد سیم شرح نهج البلاغه(۱)

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۲/۵۱، خطبه ۲۲۳، نکت من کلام عمر و سیرته و اخلاقه. ابن ابی الحدید جریان را این گونه نقل می کند: قال ابن عباس: کنت عند عمر فتنفس نفسا ظننت ان اضلاعه قد انفرجت، قلت: ما اخرج هذا النفس منک یا امیر المؤمنین الا هم شدید قال: ای و الله یا ابن عباس، انی فکّرت فلم ادر فیمن اجعل هذا الامر بعدی! ثم قال: لعلک تری صاحبک لها اهلا. قلت: و ما یمنعه من ذلک مع جهاده و سابقته و قرابته و عمله؟ قال: صدقت، و لکنه امرء فیه داعبه، قل فاین انت عن طلحه؟ قال: ذو البأو و باصبعه المقطوعه. قلت: فعبد الرحمن؟ قال: رجل ضعیف، لو صال الامر الیه لوضع خاتمه فی ید امرأته. قلت فالزبیر؟ قال: شکس لقس یلاطم فی النقیع فی صاع من برّ. قلت: فسعد بن ابی وقاص؟ قال: صاحب سلاح و منقب. قلت: فعثمان؟ قال: اوّه! ثلاثاً و الله لئن ولّها لیحملن بنی ابی معیط علی رقاب الناس، ثم لتنهض العبر الیه. همچنین ابن ابی شیبه در المصنف، ۸/۵۸۰ ح۱۶، کتاب المغازی، باب ما جاء فی خلافه عمر بن الخطاب؛ عن حسن بن محمد قال: قال: قال عمر لعثمان: اتق الله و ان ولیّت شیئاً من امور الناس فلا تحمل بنی ابی معیط علی رقاب الناس... متقی هندی در کنز العمال، ۵/۷۳۷، ح ۱۴۲۶۲، کتاب الخلافه، باب ۱، خلافه عثمان بن عفان؛ ابن سعد در طبقات الکبری، ۳/۲۶۰، طبقه البدریین من المهاجرین، ذکر استخلاف عمر؛ بن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۴/۴۳۷؛ و طبری در تاریخ خود، ۳/۲۶۴، حوادث سال ۲۳ هجری، نیز همین جریان را نقل کرده اند.

(چاپ مصر) گفتگوی عمر رابا ابن عباس نقل نموده تا آنجا که گویدخلیفه عمر دربارهٔ هر یک از شش نفر أصحاب شوری کلامی گفت و عیبی گرفت تا رسید به عثمان درباره او گفت:

«أوه ثلاثا و الله لئن وليها ليحملن بنی ابی معيط علی رقاب الناس ثم لتنهض اليه العرب فتقتله.»

(پس از سه مرتبه آه کشیدن گفت: روزی که زمام امور دست عثمان برسد (پستهای حساس را) به بنی ابی معیط اختصاص داده و آنها را بر گردنهای مردم سوار خواهد نمود. پس از آن اضافه نموده گفت: در آن موقع عرب در مقابل او نهضت نموده و او را خواهند کشت.)

و نیز ابن ابی الحدید در صفحه ۶۶ جلد اول شرح نهج البلاغه(۱) بعد از نقل جمله مذکورگوید فراست عمر به صحت پیوست که وقتی عثمان خلیفه شد (چنانچه عمر پیش بینی نموده بود) بنی امیّه را بدور خود جمع و بر گردن

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۱۹۸، خطبه ۳ (الشقشقیه) نتف من اخبار عثمان بن عفان. ابن ابی الحدید می نویسد: بايعه الناس بعد انقضاء الشوری و استقرار الامر له، و صحت فيه فراسه عمر، فانه اوطأ بنی اميه رقاب الناس و لّاهم الولايات...

مردم بـار نمود و بـا والی کردن آنها در ولایات کردنـد آنچه نبایـد بکننـد با آنکه قادر بود آنها را معزول کنـد و تغییر دهـد و مروان ملعون را از خود دور نماید ولی ننمود تا نارضایتی ها در مردم ایجاد نمودند و سبب شورش و قتل او گردیدند.

تمـام این بلایـا و هتـک حرمتها را بر سـر او مروان و اطرافی‌های او در آوردنـد و بی اعتنائی او به نامه های امت منجر به قتل او گردید.

آقایان انصاف خوبست، مراجعه نمائیـد به صـفحه ۳۵۷ تاریـخ بزرگ محمّـد بن جریر طبری که از اکابر علماء شـما در سیصـد هجری و مورد اعتماد عموم بوده که نوشته:

«و قد رای رسول الله ابا سفیان مقبلا علی حماره و معاویه یقود به و یزید ابنه یسوق به فقال صلی الله علیه وآله : لعن الله الراکب و القائد و السائق»

(پیامبرصـلی الله علیه وآله دیـد ابو سـفیان سوار خری است و معـاویه جول خر را می کشـد و پسـرش یزیـد از عقب، خر را می راند؛ فرمود: خدا لعنت کند سوار و جلودار و راننده را.)

آنگـاه قضاوت کنیـد که خلیفه عثمان چرا ملعون و رانـده شـده پیغمبرصـلی الله علیه وآله را مورد احترام قرار داده و در آغوش محبت پـذیرفته بلکه امارت و حکومت به آنها داد تا ایجاد انقلاب در دین اسـلام بنمایند. نه ما از این اعمال خلیفه و بی فکری او تعجّب می کنیم بلکه علمـاء بزرگ خودتانماننـد طبری و ابن اعثم کوفی تعجب نموده انـد و در تاریـخ خود ثبت کرده اند که چرا وقتی أبو سفیان در مجلس عثمان در اول خلافتش منکر اسلام و نزول وحی و

جبرئیل شد خلیفه او را نکشت و فقط به یک تغیّری قضیه را ماست مالی نمود و حال آنکه به اتفاق جمیع مسلمین چنین ملعونی واجب القتل بوده است. «فاعتبروا یا اولی الابصار(۱)»

ایجاد نارضایتی در مردم منجر به قتل عثمان شد

و علاوه بر آنچه عرض شد مراجعه نمائید به خطبهٔ ۱۶۳ نهج البلاغه و همچنین خبری را که ابن ابی الحدید در صفحه ۴۸۲ جلد دوم شرح نهج البلاغه(۲)

۱- .... و ان ابا سفیان قال لعثمان: بابی انت! انفق و لا تکن کأبی حجر، و تواولوها یا بنی امیه تداول الولدان الکره، فوالله ما من جنه و لا نار و کان الزبیر حاضرا، فقال عثمان لأبی سفیان: اعزب، فقال: یا بنی اهاهنا احد؟ قال الزبیر: نعم و الله لأکتمنها علیک (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۴۵، شرح خطبه ۲۶، حدیث السقیفه) السقیفه و فدک، جوهری، ص۳۹ القسم الاول، السقیفه) تاریخ طبری، ۸-۱۸۵، خلافه المعتضد، سنه اربع و ثمانین و مأتین، این؟؟؟ قول ابوسفیان این کتاب ذکر شده است و در ادامه می نویسد و هذا کفر صراح یلحقه به اللعنه من الله) قال الشعبی: فلما دخل عثمان رحله دخل الیه بنو امیه حتی امتلأت بهم الدار، ثم اغلقوها علیهم، فقال ابو سفیان بن حرب: اعندکم احد من غیرکم؟ قالوا: لا، قال: یا بنی امیه تلقفوها تلقب الکره فوللذی یحلف به ابو سفیان، ما من عذاب و لا حساب، و لا جنه و لا نار و لا بعث و لا قیامه. قال: فانتهره عثمان و سائه بما قال و امر بإخراجه (السفینه و الفدک، جوهری ص۸۷، القسم الاول، السقیفه)؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۹/۵۳، ذیل کلام ۱۳۹، امیر المؤمنین علیه السّلام من اخبار یوم الشوری و تولیه عثمان؛ و ج ۱۵/۱۷۵، کتال المعتضد الله) «محقق»

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۹/۲۶۴، خطبه ۱۶۵، (و من کلام له علیه السّلام لعثمان بن عفان) ابن ابی الحدید می نویسد: و قد ذکر ابو جعفر محمد بن جریر طبری فی التاریخ الکبیر هذا الکلام، فقال: ان نفرا من اصحاب رسول الله تکاتبوا، فکتب بعضهم الی بعض: ان اقدموا، فان الجهاد بالمدینه لا بالروم؛ و استطال الناس علی عثمان و نالوا منه؛ و ذلک فی سنه اربع و ثلاثین؛ و لم یکن احد من الصحابه یذب عنه و لا ینهی الا نفر منهم زید بن ثابت و ابو أسید الصاعدی و کفعب بن مالک و حسان بن ثابت. فاجتمع الناس فکلموا علیّ بن ابی طالب و سألوه ان یکلم عثمان، فدخل علیه و قال له: ان الناس... و روی الکلام الی آخره بالفاظه...

(چاپ مصر) از تاریخ کبیر(۱)

طبری ضمن شرح خطبه نقل نموده که بعض از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله نامه ها نوشته به ولایات و مسلمانان را دعوت به جهاد نمودند. در مدینه مقابل ظلم بنی امیّه به حمایت عثمان آنها را و در سال ۳۴ جمعیت زیادی از ناراضیها از عمّال عثمان به مدینه آمده و خدمت امیر المؤمنین شرفیاب شدند و آن حضرت را واسطه قرار دادند نزد عثمان حضرت به ملاقات خلیفه رفتند تا آنجا که مقدور بود خلیفه را نصیحت نمودند که در تغییر عمّال و اعمال خود تجدید نظر کند و او را به عواقب امور متوجه ساختند و به او فهماندند که پای جان در بین است تا جائی که فرمودند:

و انّی انشدک الله ان تکون امام هذه الامّه المقتول فانّه کان یقال یقتل فی هذه الامّه امام یفتح علیه القتل و القتال الی یوم القیمه.

(تو را به خدا قسم می دهم اینکه مبادا پیشوای این امت باشی که کشته شوی؛ زیرا که قبلاً گفته می شد که در این امت پیشوایی کشته خواهد

ص: ۱۸۶

۱- تاریخ الطبری، ۳/۳۷۵-۳۷۶، حوادث سال ۳۴ هجری. طبری می نویسد: لما کانت سنه ۳۴، کتب الصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله بعضهم الی بعض ان اقدموا، فان کنتم تریدون الجهاد فعندنا الجهاد و کثر الناس علی عثمان و نالوا منه اقبح ما نیل من احد و اصاب رسول لله صلی الله علیه وآله یرون و یسمعون لیس فیهم احد ینهی و لا یذب الا نفیر زید بن ثابت و ابو اسید الساعدی و کعب بن مالک و حسان بن ثابت. فاجتمع الناس و کلموا علیّ بن ابی طالب، فدخل علی عثمان فقال: الناس ورائی و قد کلمونی فیک والله ما ادی ما اقول لک و ما اعرف شیئا تجهله... و انی احذرک الله و احذرک سطوته و نقماته، فان عذابه شدید و احذرک ان تکون امام هذه الامه المقتول فانه یقال: یقتل فی هذه الامه امام، فیفتح علیها القتل و القتال الی یوم القیامه...

شد که به واسطه کشته شدن او فتح باب می شود به خونریزی و کشت و کشتار تا روز قیامت)

ولی مروان و اطرافیهای اموی نگذاردنـد که نصایـح صادقانهٔ آن حضـرت اثر کند لذا بعد از خروج آن حضـرت از منزل عثمان امر کرد مردم در مسجد جمع شدند رفت بالای منبر عوض آنکه تحبیب کند و از مردم عارض دل ربائی کند و بگوید عمّال و مأمورین من السّاعه معزول نوعی سـخن گفت که دلهای رنجدیـده رنجـد یده تر شد، عاقبت رشـته کشـید تا به آنجا که خلیفه عمر پیش بینی نموده بود و عثمان به دست

مردم ناراضی کشته گردید.

پس سـبب قتل عثمان ندانسـته کاری های خود او بود که به نصایـح بزرگان گوش نداد تا به جزای عمل خود رسـید بر خلاف ابو بکر و عمر که به نصایح مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام گوش می دادند و ترتیب اثر داده و قدردانی نموده نتیجه کامل می بردند.

صدمه زدن عثمان به اصحاب پیغمبرصلی الله علیه وآله

و ثانیا آنکه عـده ای از اصـحاب پیغمبر را که ناصح و خیر خواه و معترض بعملیات بی رویهٔ او بودند امر کرد آن قدر زدند که در اثر همان ضربات غالبا مردند و اگر ماندند علیل و ناتوان گشتند. که از جمله آنها عبد الله بن مسعود بود که حافظ و قاری و نگهبان و کاتب قرآن و از اصحاب خاص رسول خداصلی الله علیه وآله حتی مورد احترام أبو بکر و عمر و محل شور آنها بوده است.

ص: ۱۸۷

مخصوصا ابن خلدون در تاریخ(۱) خود نوشته است خلیفه ثانی عمر در دوره خلافتش اصرار داشت عبد الله از او جدا نگردد برای آنکه آگاهی کامل به قرآن و احکام دین داشت و رسول اکرم صلی الله علیه وآله مدح بسیار از آن نموده چنانچه ابن ابی الحدید و دیگران متعرض اند.

مضروب شدن ابن مسعود و مرگ وی

علماء و مورخین شما عموما نوشته اند که چون عثمان خواست قرآنها را جمع کند تمام نسخ قرآن را از کتّاب آنها خواست و همه را جمع آوری نمود من جمله قرآن عبد الله بن مسعود را که از جملهٔ کتّاب وحی و مورد اطمینان خاتم الانبیاء بود طلبید عبد الله نداد عثمان خودش رفت منزل عبد الله و جبراً قرآن را از او گرفت وقتی عبد الله شنید که قرآن او را هم مانند قرآنهای دیگر سوزانیدند خیلی دلتنگ شد. در مجالس و محافل احادیثی را که در قدح عثمان می دانست نقل می کرد و پرده ها را بالا می زد و با کنایات مردم را به حقایق متوجه می ساخت این خبرها را به عثمان دادند امر کرد غلامانش رفتند آن قدر عبد الله را زدند که از شدت آن ضربات دنده های او شکست و بستری شد و بعد از سه روز از دنیا

۱- تاریخ ابن خلدون، ۲/۱۱۷، بقیه الجزء الثانی، وقعه النهاوند و ما کان بعدها من الفتوحات. ابن خلدون می نویسد: و امر عمر بالانسیاح فی بلاد الاعاجم و عزل عبد الله بن عبد الله ابن عتبان عن الکوفه و بعثه فی وجه آخر و ولّی مکانه ابن حنظله حلیف بنی عبد قصی و استعفی فعفاه و ولّی عمار بن یاسر و استدعی ابن مسعود من حمص فبعه معه معلما لأهل الکوفه...

رفت. چنانچه ابن ابی الحدید(۱) در صفحه ۶۷ و ۲۲۶جلد اول شرح نهج البلاغه(۲) (چاپ مصر) ضمن

طعن ششم شرح قضایا را مفصلا نوشته تا آنجا

ص: ۱۸۹

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۰/۱۰۶، خطبه ۱۸۳، عمار بن یاسر و نسبه و نبذ من اخباره. ابن ابی الحدید چنین نقل می کند: قال ابو عمر: و قد روی حارصه بن المضراب، قرأت کتاب عمر الی اهل الکوفه: اما بعد، فانی بعثت الیکم عمار امیرا، و عبد الله بن مسعود معلما و وزیرا و هما النجباء من اصحاب محمد فاسمعوا لهما و اقتدوا بهما فانی قد آثرتکم بعبد الله علی نفسی اثره. و نیز حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۴۳۸، ح۵۶۶۳، کتا معرفه الصحابه، ذکر مناقب عمار بن یاسر حدیث را این گونه نقل کرده است: عن حارثه بن مضرب قال: کتب الینا عمر بن الخطاب: انی قد بعثت الیکم عمار بن یاسر امیرا و عبد الله بن مسعود معلما و وزیرا و هما من النجابء من اصحاب محمدصلی الله علیه وآله من اهل بدر، فسامعوا و قد جعلت ابن مسعود علی بیت مالکم، فاسمعوا فتعلموا منهما و اقتدوا بهما و قد آثرتکم بعبد الله علی نفسی. و محمد بن جریر طبری در تاریخ خود، ۳/۲۲۳، حوادث سال ۲۱ هجری، حدیث را به نقل از عمر بن الخطاب چنین نقل می کند: انی بعثت الیکم معمار بن یاسر امیرا و جعلت عبد الله بن مسعود معلما و وزیرا...

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۳/۴۳، خطبه ۴۳، (و قد اشار علیه اصحابه بالاستعداد لحرب اهل الشام بعد ارساله الی معاویه بجریربن عبد الله البجلی) ذکر المطاعن التی طعن بها علی عثمان و الرد علیها الطعن السادس. ابن ابی الحدید می نویسد: و قد روی الواقدی باسناده و غیره ان ابن مسعود لما استقدم المدینه دخلها لیله جمعه فلما علم عثمان بدخوله قال: ایها الناس انه قد طرفتکم اللیله دویبه من تمشی علی طعامه یقیء و یسلح. فقال ابن مسعود: لست کذلک و لکننی صاحب رسول الله صلی الله علیه وآله یوم بدر و صاحبه یوم احد و صاحبه یوم بیعه الرضوان و صاحبه یوم الخندق و صاحبه یوم حنین. قال: و صاحت عائشه: یا عثمان! أتقول هذا لصاحب رسول لله صلی الله علیه وآله فقال عثمان:اسکتی، ثم قال لعبد الله زمعه بن الاسود بن المطلب بن عبد العزی بن قصی: اخرجه اخراجا عنیفاً، فاخذه ابن زمعه، فاحتمله حتی جاء به باب المسجد، فضرب به الارض فکسر ضلعا من اضلاعه فقال ابن مسعود: قتلنی ابن زمعه الکافر بامر عثمان. سپس ابن ابی الحدید در صفحه ۴۲ از همین جلد می نویسد: و لما مرض ابن مسعود مرضه الذی مات فیه اتاه عثمان عائداً فقال: ما تشتکی؟ فقال: ذنوبی. قال: فما تشتهی؟ قال:رحمه ربی. قال الا ادعو لک طبیباً؟ قال: الطبیب امرضنی. قال: أفلا آمر لک بعطائک؟ قال: معتنیه و انا محتاج الیه و تعطینی و انا مستغن عنه؟! قال: یکون لولدک. قال: رزقهم علی الله تعالی قال: استغفر لی یا ابا عبد الرحمن. قال: أسأل الله ان یأخذ لی منک حقی! یعقوبی در تاریخ خود ۲/۱۷۰، ایام عثمان بن عفان این گونه نقل کرده است: و جمع عثمان القرآن و الفه و صیر الطوال مع الطوال و القصارمع القصار من السور و کتب فی جمع المصاحف من الآفاق حتی جمعت، ثم سقها بالماء الحار و الخل و قیل احرقها، فلم یبق مصحف الا ـ فعل به ذلک خلا مصحف ابن سمعود و کان ابن مسعود بالکوفه فامتنع ان یدفع مصحفه الی عبد الله بن عامر و کتب الیه عثمان ان اشخصه انه لم یکن هذا الدین خبالا و هذا الامه فسادا. فدخل المسجد و عثمان یخطب، فقال عثمان: انه قد قدمت علیکم دابه سوء فکلمه ابن مسعود بکلام غلیظ فأمر به عثمان فجر برجله حتی کسر له ضلعان... بلاذری در انساب الاشراف، ۶/۱۴۷، امر عبد الله بن مسعود الهزلی، هیمن جریان را این گونه نقل کرده است: و قدم

ابن مسعود المدینه و عثمان یخطب علی منبر رسول الله صلی الله علیه وآله فلما رآه قال: الا انه قدمت علیکم دویبه سوء من تمش علی طعامه یقیء و یسلح. فقال ابن مسعود: لست کذلك و لکنی صاحب رسول الله یوم بدر و یوم بیعه رضوان و نادت عائشه: ای عثمان أتقول هذا لصاحب رسول لله صلی الله علیه وآله ثم امر عثمان به فاخرج من المسجد اخراجا عنیفا و ضرب به عبد الله بن زمعه بن الاسود بن المطلب بن عبد العزی بن قصی الارض و یقال بل احتمله یحموم غلام عثمان و رجلاه تختلفان علی عنقه حتی ضرب به الارض، فدق ضلعه. فقال علی علیه السّلام: یا عثمان أتفعل هذا بصاحب رسول الله بقول الولید بن عقبه؟ فقال: ما بقول الولید فعلت هذا، و لکن وجهت زبید بن الصلت الکندی الی الکوفه فقال له ابن مسعود: ان دم عثمان حلال. فقال علی علیه السّلام: احَلتَ من زبید علی غیر ثقه...

که گوید عثمان به عیادت عبد الله رفت و بینهما گفتگوهائی شد تا رسید به جائی که عثمان به عبد الله گفت:

«استغفر لی یا ابا عبد الرحمن قال اسأل الله ان یأخذ لی منک حقی»

(طلب مغفرت کن برای من ای ابا عبد الرحمن (کنیه ابن مسعود بود)

ص: ۱۹۰

عبد الله گفت: از خدا می خواهم حق مرا از تو بگیرد؛ (یعنی هرگز از تو راضی نخواهم طعن ششم شرح قضایا را مفصلا نوشته تا آنجا که گوید عثمان به عیادت عبد الله رفت و بینهما گفتگوهائی شد تا رسید به جائی که عثمان به عبد الله گفت:

«استغفر لی یا ابا عبد الرحمن قال اسأل الله ان یأخذ لی منک حقی»

(طلب مغفرت کن برای من ای ابا عبد الرحمن (کنیه ابن مسعود بود) عبد الله گفت: از خدا می خواهم حق مرا از تو بگیرد؛ (یعنی هرگز از تو راضی نخواهم شد)

و نیز نقل(۱) نموده است به جرم آنکه چرا بدرقهٔ ابوذر نمود موقعی که او را به سمت ربذه تبعید می نمودند چهل تازیانه بر بدن عبد الله زد. لذا عبد الله به عمّار یاسر وصیّت نمود که نگذار عثمان بر جنازه من نماز گذارد عمّار هم قبول نمود روی همین اصل بعد از وفات عبد الله عمّار با جمعی از صحابه بر جنازه او نماز گذارده و دفنش نمودند.(۲)وقتی خبر به عثمان دادند رفت سر قبر عبد الله و به عمّار گفت چرا چنین نمودی گفت حسب الوصیّه خودش ناچار بودم که عمل نمایم (این عمل عمّار سبب کینه ای شد که بعدا با او تلافی نمود).

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۳/۴۴، خطبه ۴۳، (و قد اشار علیه اصحابه بالاستعداد لحرب اهل الشام بعد ارساله الی معاویه بجریر بن عبد الله البجلی)، ذکر المطاعن التی طعن بها علی عثمان و الرد علیها، الطعن السادس. ابن ابی الحدید می نویسد: و قد روی محمد بن اسحاق عن محمد بن کعب القرظی ان عثمانضرب ابن مسعود اربعین سوطا فی دفنه اباذر.

۲- همان مدرک، ۳/۴۲. ابن ابی الحدید می نویسد: ... و انه بلغ من اصارر عبد الله علی مظاهرته بالعداوه ان قال لما حضره الموت: من یتقبل منی وصیه اوسیه بها علی ما فیها! فسکت القوم و عرفوا الذی یرید. أعادها، فقال عمار بن یاسر رحمه الله تعالی: انا اقبلها، فقال ابن مسعود: الاّ یصلی علی عثمان. قال: ذلک لک. فیقال: انه لما دفن جاء عثمان منکرا لذلک، فقال له قائل: ان عماراً ولی الأمر. قال لعمار: ما حملک علی ان لم تؤذنی؟ فقال: عهد الی الا اوذنک... همچنین بلذری در انساب الاشراف، ۶/۱۴۶، امر عبد الله بن مسعود جریان را این گونه نقل می کند: و اوصی ان لا یصلی علیه عثمان، فدفن بالبقیع و عثمان لا یعلم. فلما علم غضب و قال: سبقتمونی به فقال له عمار بن یاسر: انه اوصی ان لا تصلی علیه...

واقعا کارهای خلیفه عثمان بنابر آنچه اکابر علماء و مورخین خودتان نوشته اند حیرت آور است مخصوصا عملیاتی که به صحابه خاص و پاک رسول الله صلی الله علیه وآله می نمود که حتی ابو بکر و عمر هم هرگز چنان رفتاری ننمودند بلکه بر خلاف رفتار عثمان با آنها احترام کامل از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه وآله می نمودند.

مضروب شدن عمار به امر عثمان

و از جمله اعمال عثمان که دلالت بر رقّت قلب او دارد؟ توهین به عمّار یاسر و زدن آن مرد شریف است که از صحابه خاص پیغمبرصلی الله علیه وآله بوده چنانچه علماء و مورخین(۱) فریقین نوشته اند که چون ظلم و تعدّی عمّال بنی امیّه در اطراف بلاد

ص: ۱۹۲

۱- انساب الاشراف، بلاذری، ۶/۱۶۲-۱۶۳، امر عمار بن یاسر. بلاذری حدیث را چنین نقل می کند: و یقال ان المقداد بن عمرو و عمار بن یاسر و طلحه و الزبیر فی عده من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله کتبوا کتابا عددوا فیه احداث عثمان وخوفوه ربه و اعلموه انهم مواثبوه ان لم یقلع، بأخذ عمار الکتاب و اتاه به فقرإ صدرا منه فقال له عثمان: أ علی تقدم من بینهم؟ قال عمار: لأنی انصحهم لک. فقال: کذبت یابن سمیه. فقال: و انا والله ابن سمیه و ابن یاسر، فأمر غلماناً له فمدوا بیدیه و رجلیه ثم ضربه عثمان برجلیه و هی فی الخفین علی مذاکیره فأصابه الفتق و کان ضیعفا کبیرا فغشی علیه. و نیز در ص۱۶۱ از همین جلد چنین نقل می کند: و قال عمار بن یاسر: اشهد الله ان انفی اول راغم من ذلک، فقال: عثمان: أعلی یابن المتکاء تجتری خذوه فاخذ و دخل عثمان فدعا به فضربه، حتی غشی علیه، ثم اخرج فحمل حتی اتی به منزل ام سلمه زوج رسول الله صلی الله علیه وآله فلم یصل الظهر و العصر و المغرب، فلما افاق توضأ و صلی و قال: الحمد لله لیس هذا اول یوم اوذینا فیه فی الله. همچنین ابن قتیبه در الامامه و السیاسه، ۱/۳۵، ما انکر الناس علی عثمان، این گونه نقل کرده است: و ذکروا انه اجتمع ناس من اصحاب النبی صلی الله علیه وآله فکتبوا کتاباً ذکروا فیه ما خالف فیه عثمان من سنه رسول الله صلی الله علیه وآله و سنه صاحبیه... ثم تعاهد القوم لیدفعن الکتاب فی ید عثمان. و کان ممن حصر الکتاب عمار بن یاسر و المقداد بن الأسود و کانوا عشره فلما خرجوا بالکتاب لیدفعوه لای عثمان و الکتاب فی ید عمار، جعلوا یتسللون عن عمار حتی بقی وحده، فمضی حتی جاء دار عثمان. فاستأذن علیه فأذن له فی سوم شات، فدخل علیه و عنده موران بن الحکم و اهله من بین امیه فدفع الیه الکتاب فقرأه. فقال له: انت کتبت هذا الکتاب؟ قال: نعم. قال: و من کان معک؟ قال: کان معی نفر تفرقوا فرقاً منک. قال: من هم؟ قال: لا أخبرک بهم. قال: فلم اجترأت علی من بینهم؟ فقال: مرون: یا امیر المؤمنین ان هذا العبد الأسود (یعنی عمارا) قد جرأ علیک الناس و انک ان قتلته نکلت به من ورائه قال عثمان: اضربوه و ضبه عثمان معهم حتی فتقوا بطنه فغشی علیه. فجروه حتی طرحوه علی باب الدار فأمرت به ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه وآله فأدخل منزلها و غضب فیه بنو مغیره و کان حلیفهم. فلما خرج عثمان لصلاه الظهر عرض له هشام بن ولید بن المغیره، فقال: اما و الله لئن مات عمار من ضربه هذا لأقتلن به رجلا عظیما من بین امیه. فقال عثمان: لست هناک. ابن عبد البر در استیعاب، ۳/۳۶، رقم ۱۸۶۳، شرح حال عمار بن یاسر، جریان را این گونه نقل کرده است: کان اجتماع بنی مخزوم الی عثمان حین نال من عمار غلمان عثمان ما نالوا من الضرب، حتی انفتق له فتق فی بطنه و رغموا و کسروا ضلعا من اضلاعه... ابن سعد در الطبقات الکبری، ۳/۱۹۶، رقم ۵۴، طبقه البدریین من المهاجرین، طبقه

الاولی، شرح حال عمار بن یاسر می نویسد: و زعم بعض الناس ان عقبه بن عامر هو الذی قتل عماراً و هو الذی کان ضربه حین امره عثمـان بن عفان... ابن عساکر در تاریـخ دمشق، ۳۹/۲۵۳ رقم ۷۹۷۳، شـرح حال عمار بن یاسـر می نویسد: فقال عمار فان ذلـک یرغم بأنفی قال: ارغم الله بأنفک قال: بأنف ابی بکر و عمر. قال: فغضب فقام الیه فوطئه و اجفله الناس عنه. ابن ابی شـیبه در المصنف، ۷/۲۶۷، ح ۱۰۶، کتاب الأمراء، ما ذکر من حـدیث الأمراء و الـدخول علیهم، حـدیث را با این الفاظ آورده است: عن سـالم بن ابی الجعـد قـال: کتب اصـحاب محمدصـلی الله علیه وآله عیب عثمـان، فقـالوا: من یـذهب به الیه؟ فقال عمار: انا، فـذهب به الیه، فلمـا قرأه قـال: ارغم الله بانفک. فقال: عمار: و بانف ابی بکرو عمر؛ قال: فقام و وطئه حتی غشـی علیه... بلاذری در انساب الاشـراف، ۶/۱۴۳، امر عمـار بن یاسـر، می نویسـد: ان عثمـان مر بقبر جدیـد فسأل عنه فقیل: قبر عبـد الله بن مسـعود. فغضب علیهما لکتمانه ایاه موته اذ کان المتولی للصلاه علی و القیام بشأنه. فعندها وطئ عمارا حتی اصابه الفتق.

اسلام زیاد شد صحابه پیغمبرصلی الله علیه وآله جمع شدند و نامه ای به عثمان نوشتند و تمام مظالم او را یادآوری نمودند و با نصایح مشفقانه گوشزد نمودند که اگر پیروی از رویه و رفتار عمّال ظالم اموی ها و تقویت از آنها بنمائی و تجدید نظر در رویه و رفتار خود و اطرافی های خود ننمائی نتایج وخیم آن بیشتر شامل حال خودت خواهد شد علاوه بر آنکه ضرر به اسلام می زنی.

آنگاه شور نمودند که چه کسی نامه را ببرد عاقبت گفتند مقتضی آنست که حامل نامه عمّار باشد.

چه آنکه فضل و تقوی و عظمت عمّار مورد اقرار و اعتراف خود عثمان می باشد و مکرر از خودش شنیدیم که می گفت رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرموده است ایمان با گوشت و خون عمّار مخلوط است و نیز از آن حضرت نقل می نمود که می فرمود بهشت مشتاق سه کس است: علیّ بن ابی طالب و سلمان و عمّار یاسر(1).

فلذا به درخواست اصحاب، جناب عمّار کاغذ را برداشت به خانه عثمان رفت

۱- این روایت با تعابیر مختلف در کتب اهل سنت ذکر شده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: ... عن انس بن مالک قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله «ان الجنه تشتاق الی ثلاثه علی و عمار و سلمان» (سنن ترمذی، ۵/۳۳۲، ۳۸۸۴، باب مناقب سلمان فارسی رحمه الله، مسند ابو یعلی، ابو یعلی موصلی، ۵/۱۶۶/۲۷۸۰و ۲۷۷۹؛ ج۱۲/۱۴۴/۶۷۷۲؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ۶/۲۱۶، من اخبار سلمان وفاته؛ تاریخ مدینه دمشق، ۲۱/۴۱۰ و ۴۱۱، ذکر من اسمه سلمان، ترجمه شماره۲۵۹۹۰، سلمان بن الاسلام؛ و ۴۳/۳۸۶ ذیل ترجمه شماره ۵۱۵۶ عمار بن یاسر) «محقق»

وقتی رسید که عثمان می خواست از منزل خارج شود، در دهلیز منزل عمّار را دید سؤال کرد یا ابا الیقظان (کنیهٔ عمّار بود) کاری داری گفت کار شخصی ندارم و لکن جمعی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله مطالبی را در این نامه گنجانیده اند که خیر و صلاح شما در او می باشد و توسط من فرستاده اند مطالعه نمائید و جواب آنان را بدهید.

نامه را گرفت چند سطری که از نامه خواند غضبناک شد با کمال تغیّر نامه را به زمین افکند جناب عمّار فرمود خوب نکردی نامهٔ اصحاب رسول الله محترم است چرا بر زمین افکندی حق بود می خواندی و جواب می دادی.

با عصبانیّت تمام گفت: دروغ می گوئی. آنگاه امر کرد غلامانش جناب عمّار را به سختی زدند و او را بر زمین انداخته و می کوبیدند حتّی خود او هم چند لگدی بر شکم عمّار زد که به علّت همان ضربات عمّار پیر مرد مبتلا بمرض فتق شد و بی هوش گشت. خویشانش آمدند، او را به منزل امّ سلمه امّ المؤمنین بردند از ظهر تا قریب نصف شب بی هوش ماند تا چهار نماز از او فوت شد وقتی به هوش آمد نمازها را قضا کرد.

شرح مبسوط این قضایا در کتب معتبرهٔ علماء خودتان ثبت است ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(1) و مسعودی در صفحه ۴۳۷ جلد

اول مروج

ص: ۱۹۵

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۳/۵۰، خطبه ۴۳، (و قد اشار علیه اصحابه بالاستعداد لحرب اهل الشام بعد ارساله الی معاویه بجریر بن عبد الله البجلیّ) ذکر المطاعن التی طعن بها علی عثمان و الردّ علیها، الطعن الثامن. ابن ابی الحدید جریان را با این الفاظ نقل می کند: روی آخرون ان المقداد و عماراً و طلحه والزبیر و عده من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله کتبوا کتابا عددوا فیه احداث عثمان و وفوه به و اعلموه انهم مواثبوه ان لم یقلع فاخذ عمار الکتاب فأتاه به فقرأ منه صدرا ثم قال له: أ علی تقدم من بینهم. فقال: لانی انصحهم لک. قال: کذبت یابن سمیه. فقال: انا و الله ابن سمیه و ابن یاسر، فامر عثمان غلماناً له فمدوا بیدیه و رجلیه، ثم ضربه عثمان برجلیه – و هی فی الخفین– علی مذاکیره، فأصابه الفتق و کان ضعیفا کبیرا، فغشی علیه.

الذهب(۱) ضمن مطاعنی که به عثمان وارد گردیده اشاره می کند که علّت انحراف قبیله هزیل و بنی مخزوم از عثمان عملیات او بـا عبـد الله بن مسـعود و عمّار یاسـر و ضـرباتی که بر آنها وارد آوردنـد بود اینک قضاوت با آقایان با انصاف است تا پی به رقّت قلب و رحم دلی او ببرند.

اذیت و تبعید نمودن اباذر و وفات او در صحرای ربذه

رابعـا عمـل و رفتـار او بـا أبی ذر غفـاری جنـدب بن جناده که از صـحابهٔ خاص رسول اکرم صـلی الله علیه وآله و محبوب آن حضرت و دومین مرد عالم اسلام از صحابه بوده است جلب نظر هر انسان آزادی را می نماید.

تمام ارباب حـدیث و مورخین بزرگ فریقین اقرار و اعتراف دارند که آن پیر مرد نودساله را با چه خفّت و آزار و اذیت، تبعید به شام و از آنجا به مدینه و از مدینه با دخترش سوار بر شتر برهنه به صحرای بی آب و علف ربذه تبعید نمودند

ص: ۱۹۶

۱- مروج الذهب، مسـعودی، ۲/۳۳۸، ذکر خلافه عثمان بن عفان، بدء الطعن علی عثمان سـببه. مسـعودی می نویسد: و فی سـنه خمس و ثلاـثین کثر الطعن علی عثمـان و ظهر علیه النکیر لأشـیاء ذکروها من فعله: منها ما کان بینه و بین عبـد الله بن مسـعود و انحراف هـذیل عن عثمـان من اجله. و من ذلک ما نال عمار بن یاسـر من الفتن و الضـرب. وانحراف بنی مخزوم عن عثمان من اجله.

تا عاقبت در آن صحرا أبی ذر از دنیا رفت و دختر یتیمه اش بی سرپرست در آن وادی خوفناک تنها ماند.

علماء و مورخین بزرگ خودتان مانند ابن سعد در صفحه ۱۶۸ جلد چهارم طبقات(۱) و بخاری در کتاب زکاه(۲) صحیح و ابن ابی الحدید درصفحه ۲۴۰ جلد اول و نیز در صفحه ۳۷۵ تا ۳۸۷ جلد دوم شرح نهج البلاغه(۳) و یعقوبی در

ص: ۱۹۷

۱- طبقات الکبری، ابن سعد، ۴/۱۷۷، رقم ۴۳۲، الطبقه الثانیه من المهاجرین و الانثار، شرح حال ابوذر. ابن سعد بخشی از جریان را این گونه نقل می کند: عن عبد الله بن مسعود قال: لما نفی عثمان اباذر الی الربذه و اصابه بها قدره و لم یکن معه احد الا امرئته و غلامه، فاوصاهما ان اغسلانی و اکفنانی و ضعانی علی قارعه الطریق، فاولّ رکبٍ یمر بکم قولوا هذا ابوذر، صحاب رسول الله صلی الله علیه وآله فاعینونا علی دفنه...

۲- صحیح بخاری، ۲/۵۹۶، ح۱۳۱۴، کتاب الزکاه، باب ما ادّی زکاته فلیس بکنز... بخاری حدیث را چنین نقل می کند: عن زید بن وهب قال مررت بالربذه فاذا انا بأبی ذر قلت له: ما انزلک منزلک هذا؟ قل: کنت بالشام، فاختلف انا و معاویه فی {الَّذینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّهَ وَ لا یُنْفِقُونَها فی سَبیلِ الله} [توبه/۳۴]، قال معاویه نزلت فی اهل الکتاب. فقلت: نزلت فینا و فیهم. فکان بینی و بینه فی ذلک و کتب الی عثمان یشکونی، فکتب الی عثمان ان اقدم المدینه فقدمتها فکثر علی الناس حتی کأنهم لم یرونی قبل ذلک، فذکرت ذلک لعثمان فقال لی: ان شئت تنحیت فکنت قریباً، فذک الذی انزلنی هذا المنزل و لو امروا علی حبشیاً لسمعت و اطعت. آنچه بخاری با این حدیث در مقام کتمان آن است، ظلمهایی است که عثمان در حق ابوذر روا داشته، تا آنجا که جریان تبعید ابوذر را یک امر اختیاری جلوه می دهد، لکن ظلمهایی که عثمان در حق ابوذر روا داشته، آن قدر روشن است که با کتمان بخاری کم رنگ نمی شود؛ چه اینکه منابع معتبر دیگر اهل تسنن به این ظلمها اشاره کرده ند. در این حدیث به طول کلی تبعید ابوذر به ربذه مورد اشاره قرار گرفته است و شاید علت استناد سلطان الواعظین به این حدیث نیز همین جهت باشد.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۳/۵۵-۵۸، خطبه ۴۳، (و قد اشار علیه اصحابه بالاستعداد لحرب اهل اشلام بعد ارساله الی معاویه بجریر بن عبد الله البجلی)، ذکر المطاعن التی طعن بها علی عثمان و الرد علیها، الطعن التاسع. ابن ابی الحدید این حدیث را نقل کرده است: فقال حبیب بن مسلمه الفهری لمعاویه: ان اباذر لمفسد علیکم الشام، فتدارک اهل ان کانت لکم حاجه فیه. فکتب معاویه الی عثمان فیه، فکتب عثمان الی معاویه: اما بعد، فحمل جندا الی علی اغلظ مرکب و اوعره. فوجه به مع من سار به اللیل و النهار، و حمله علی شارف لیس علیها الا قتب حتی قدم به المدینه و قد سقط لحم فخذیه من الجهد، فلما قدم ابوذر المدینه، بعث الیه عثمان ان الحق بأی ارض شئت، فقال: بمکه؟ قال: لا، قال: فبیت المقدس؟ قال: لا، قال: فأحد المصرین؟ قال: لا و لکنی مسیرک الی الربذه، فسیره الیها فلم یزل بها حتی مات.

صفحه ۱۴۸ جلد دوم تاریخ(۱) خود و أبو الحسن علیّ بن الحسین مسعودی محدث و مورخ معروف قرن چهارم متوفی سال ۳۴۶ در صفحه ۴۳۸ جلد اول مروج الذهب(۲) و دیگران که وقت مجلس اجازه نمی دهد که مشروحه بیانات همگی آنها را به عرضتان برسانم که عملیات شدید عثمان و عمّال اموی او مانند معاویه و مروان و غیرهما را با آن پیر مرد مؤمن پاکدل محبوب رسول الله صلی الله علیه وآله به علاوهٔ اهانت هائی که به أمیرالمؤمنین علیه السّلام به جرم آنکه چرا مشایعت أبی ذر رفته و همچنین به همین جرم چهل تازیانه به عبد الله بن مسعود حافظ و کاتب وحی

۱- تاریخ یعقوبی، ۲/۱۷۲، ایام عثمان بن عفان. یعقوبی می نویسد: و کتب معویه الی عثمان: انک قد افسدت الشام علی نفسک بأبی ذر. فکتب الیه ان احمله علی قتب بغیر وطاء، فقدم به الی المدینه و قد ذهب لحم فخذیه،... فلم یقم بالمدینه الا ایاما حتی ارسل الیه عثمان: و الله لتخرجن عنها! قال: أ تخرجنی من حرم رسول الله؟ قال: نعم، و انفک راغم. قال: فالی مکه؟ قال: لا! و لکن الی الربذه التی خرجت منها، حتی تموت بها. یا مروان اخرجه و لا تدع احدا یکلمه، حتی یخرج... فلم یزل ابوذر بالربذه حتی توفی...

۲- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۴۰-۳۴۱، ذکر خلافه عثمان بن عفان، بین عثمان و ابی ذر. مسعودی نیز آنچه از ابن ابی الحدید و یعقوبی نقل کردیم با الفاظی مشابه یاد کرده است.

زدن را ثبت و ضبط نموده اند.

حافظ: اگر آزاری به ابی ذر وارد آمده از اثر عمل مأمورین بی حقیقت بوده و الاّ خلیفه عثمان بسیار دل رحم و رقیق القلب بوده و قطعا از چنین عملیاتی بی خبر بوده است.

داعی: مثلی معروف است که می گویند «ز مادر مهربان تر دایه خاتون» این دفاعی که جنابعالی از خلیفه عثمان می نمائید بر خلاف واقع و حقیقت است چنانچه مراجعه نمائید به کتب معتبرهٔ تاریخ، قطعا تصدیق خواهید نمود که تمام آزار و اذیتها که به جناب أبی ذر وارد آورده اند به دستور صریح خود خلیفه بوده؟

دلیل بر این معنی کتب معتبرهٔ علماء بزرگ خودتان است برای نمونه تمنّا می نمایم مراجعه نمائید به جلد اول نهایه ابن اثیر و تاریخ یعقوبی و مخصوصا صفحه ۲۴۱ جلد اول

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (چاپ مصر) که نامهٔ خلیفه را به معاویه ثبت نموده اند که چون معاویه از شام، سعایت از ابی ذر نمود خلیفه عثمان به او نوشت که او را با زجر روانه مدینه نمائید. اصل نامه اینست:

فکتب عثمان الی معاویه: امّا بعد فاحمل جندبا الیّ علی اغلظ مرکب و اوعره فوجّه به مع من سار به اللیل و النهار و حمله علی شارف لیس علیها الاقتب حتّی قدم به المدینه و قد سقط لحم فخذیه من الجهد.

(عثمان برای معاویه چنین نگاشت: جندب را سوار بر شتری پیر و بی پالان، همراه با مردی بدخو نزد من فرست (به همین طرق که دستور داده بود آن مرد زاهد عابد، صحابی محبوب خدا و پیامبر را آوردند) و او

را در حالی که گوشت رانهایش ریخته بود به مدینه آورند)

شما را به خدا انصاف دهید اینست معنی رأفت و عطوفت و مهربانی و رقّت قلب؟!

ابوذر محبوب خدا و پیغمبر و راستگوی امت بود

آیا این ابو ذر نبوده است که خدای تعالی و رسول پروردگارصلی الله علیه وآله دربارهٔ او آن همه توصیه نمودند که علماء بزرگ خودتان در کتب مبسوطه آن اخبار مفصّلهٔ صادره از مقام رسالت را دربارهٔ او ضبط نموده اند.

چنانچه حافظ ابو نعیم اصفهانی در صفحه ۱۷۲ جلد اول حلیه الاولیاء(۱) و ابن ماجه قزوینی در صفحه ۶۶ جلد اول سنن(۲) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۹ ینابیع الموده(۳) از صواعق(۴) ابن حجر مکی حدیث پنجم از چهل حدیثی که در فضایل امیر المؤمنین آورده از ترمذی و حاکم با شرط صحت از بریده از پدرش و ابن حجر عسقلانی درصفحه ۴۵۵ جلد سیم اصابه(۵) و ترمذی در صفحه ۲۱۳ جلد دوم صحیح(۶) و ابن عبد البر در صفحه ۵۵۷ جلد دوم استیعاب(۷) و حاکم در صفحه ۱۳۰ جلد سیم مستدرک(۸) و سیوطی در جامع

۱- حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۱/۱۷۲، رقم۲۸، شرح حال مقداد بن الأسود.

۲- سنن ابن ماجه، ۱/۵۳، ح۱۴۹، المقدمه، فضل سلمان و ابی ذر و المقداد.

۳- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۷۵، ح۸، باب ۴۲.

۴- صواعق المحرقه، ابن حجر، ص۱۲۲، ح ۵، باب ۹، فصل ۲.

۵- سبل الهدی و الرشاد، ابن حجر عسقلانی، ۶/۱۶۱، رقم ۸۲۰۱، شرح حال مقداد بن الأسود.

۶- الجامع الصحیح، ترمذی، ص۹۷۹، ح۳۷۲۷، کتاب المناقب، باب مناقب علیّ بن ابی طالب.

۷- استیعاب، ابن عبد البر، ۲/۶۳۶، رقم ۱۰۱۴، شرح حال سلمان الفارسی.

۸- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۴۱، ح۴۶۴۹، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب علی بن ابی طالب.

الصغیر(۱) نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله

فرمود:

«انّ الله امرنی بحبّ اربعه و اخبرنی انّه یحبّهم قیل الله الإمام یا رسول الله سمّهم لنا قال علیّ منهم یقول ذلک ثلاثا و ابو ذر و مقداد و سلمان»

(خداوند مرا امر فرموده به دوستی چهار نفر و مرا خبر داده که این چهار نفر را دوست می دارد. عرض کردند: یا رسول الله نام آنها را بری ما بیان فرما. فرمود: علی علیه السّلام [سه بار نام علی را برد] ابی ذر، مقداد و سلمان)

پس معلوم شد این چهار نفر محبوب خدا و رسول او می باشند آیا انصاف آقایان اجازه می دهد که با محبوب خدا و رسول او چنین رفتار غیر عادلانه بنمایند و نامش را رقّت

قلب بگذارند چرا چنین نسبتها را به ابی بکر و عمر ندادند؟ چون نکردند، لذا ثبت در تاریخ نگردید ما هم نگفته ایم.

حافظ: آنچه مورخین نوشته اند أبوذر مرد ناراحتی بوده در شامات به نام علیّ

ص: ۲۰۱

۱- ابن اثیر، در اسد الغابه، ۴/۴۱۰، شرح حال مقداد بن عمرو؛ ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۲/۶۱، رقم ۱۰، شرح حال جندب بن جناده (ابوذر)، و در تاریخ الاسلام، ص۵۱۴، عهد خلفاء راشدین، شرح حال سلمان الفارسی؛ احمد بن حنبل در مسند، ۵/۳۵۱، مسند بریده بن الأسلمی؛ و در فضائل الصحابه، ۲/۶۸۹، ح ۱۱۷۶، باب من فضائل علی رضی الله عنه؛ مناوی در فیض القدیر، ۲/۲۷۱، ح ۱۶۹۲، حرف الهمزه؛ ابن مغازلی در مناقب، ص۲۹۱، ح۳۳۲، قوله علیه السّلام ان الله تعالی امرنی بحب اربعه. و شبلنجی در نور الابصار، ص۱۶۰، باب ۱، فصل فی ذکر مناقب سیدنا علیّ بن ابی طالب. و متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۴۳، ح ۳۳۱۲۷، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۳، فی ذکر الصحابه، همین حدیث را نقل کرده اند. شایان ذکر است این حدیث در مجلس دوم نیز بیان شده است.

کرم الله وجهه تبلیغات شدیدی می نموده و مردم شامات را متوجه مقام علیّ نموده بود و می گفت از پیغمبر شنیدم که فرمود علیّ خلیفه من است چون دیگران را غاصب و علیّ را خلیفه منصوص معرفی می نمود لذا خلیفه عثمان رضی الله عنه برای حفظ اجتماع و جلوگیری از فساد ناچار بود او را از شامات بخواند.

وقتی یک فردی بخواهد مردم را بر خلاف صلاح اجتماع سوق دهد بر خلیفه عصر لازم است او را از محل انقلاب خارج نمایند.

داعی: اولا اگر کسی حرف حقّی بزند باید او را تبعید و زجر کشش نمایند که چرا معلومات حق خود را ظاهر می نمائی بر فرض هم یک فرد مسلمان را محاکمه نکرده و به صحت و سقم گفتار سعایت کننده نرسیده، بخواهند تبعیدیا احضار به مرکز خلافت نمایند، آیا قانون مقدّس اسلام چنین حکم می نماید که امر نمایند پیر نحیفی را سوار شترِ پیر بی پالان و تحت فشار غلام شدید الغضبی حرکت دهند که شب و روز نگذارد خواب راحت کند که وقتی به مقصد می رسد گوشت های پای او ریزش نماید اینست معنی رقّت قلب و رحم و مروّت؟!

و علاوه اگر نظر خلیفه حفظ اجتماع و جلوگیری از فساد بود پس چرا اموی های مفسد مانند مروان طرید و راندهٔ رسول خدا و ولید بی دین متجاهر به فسقی که مست نماز می خواند و استفراغ در محراب می نماید و دیگران را از اطراف خود دور ننمود تا عملیّات آنها موجب فساد در اجتماع و منجر بقتل خلیفه نگردد.

ص: ۲۰۲

حافظ: از کجا معلوم است که ابی ذر راست می گفته و معلومات حقّی را ابراز می داشته و وضع حدیث از قول رسول خدا نمی نموده.

قضاوت منصفانه لازم است تا پرده های جهل را پاره نماید

داعی: از آنجائی که خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله خود تصدیق صداقت و راستگوئی او را نموده چنانچه در اخبار معتبره رسیده و اکابر علماء خودتان ثبت نموده اند که آن حضرت فرمود مثل ابو ذر در امت من مثل عیسی است در بنی اسرائیل در صداقت و راستی و زهد و تقوی.

چنانچه محمّد بن سعد که از اکابر علماء محدثین شما است در صفحه ۱۶۷ و ۱۶۸ جلد چهارم طبقات(۱) و ابن عبد البر در صفحه ۸۴ جلد اول استیعاب(۲) باب جندب و ترمذی در صفحه ۲۲۱ جلد دوم صحیح(۳) و حاکم در صفحه ۳۴۲ جلد سیم مستدرك(۴) و ابن حجر در صفحه ۶۲۲ جلد سیم اصابه و متّقی هندی در صفحه ۱۶۹ جلد ششم کنز العمّال(۵) و امام احمد در صفحه ۱۶۳ و ۱۷۵ جلد

۱- طبقات الکبری، ابن سعد، ۴/۱۷۲، رقم ۴۳۲، الطبقه الثانیه، من المهاجرین و الانصار، شرح حال ابوذر.

۲- استیعاب، ابن عبد البر، ۱/۲۵۵، رقم ۳۳۹، شرح حال جندب بن جناده (ابوذر).

۳- الجامع الصحیح، ترمذی، ص۹۹۵، ح ۳۸۱۰- ۳۸۱۱، کتاب المناقب، باب مناقب ابی ذر.

۴- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۳۸۵، ح ۵۴۶۱، کتاب معرفه الصحابه، ذکر مناقب ابی ذر.

۵- کنز العمال، متقی هندی، ۱۳/۳۱۱، ح ۳۶۸۸۷، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، فضائل جندب بن جناده ابوذر.

دوم مسند(۱) و ابن ابی الحدید در صفحه ۲۴۱ جلد اول شرح نهج البلاغه(۲) نقلا از واحدی و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه(۳) و صاحب لسان العرب(۴) و ینابیع

الموده(۵) از اخبار ابی ذر غفاری با سندهای متعدد نقل کرده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«ما اقلت الغبراءو ما اظلّت الخضراء علی رجل اصدق لهجه من ابیذر»

(زمین کسی را بر نداشت و آسمان سایه نیفکنده بر مردی که راستگوتر از ابی ذر باشد.)

بدیهی است کسی را که پیغمبر به شهادت علماء خودتان تصدیق راست گوئی او را نموده باشد قطعا آنچه می گفته راست گفته و هرگز خداوند شخص کذّاب

۱- مسند احمد بن حنبل، ۲/۱۶۳، و ۱۵، مسند عبد الله بن عمرو بن عاص.
۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۳/۵۶، خطبه ۴۳، (و قد اشار علیه اصحبه بالاستعداد لحب اهل لاشام بعد ارساله الی معاویه بجریر بن عبد الله البجلی)، ذکر المطاعن التی طعن بها علی عثمان و الرد علیها، الطعن التاسع. و در ۸/۲۵۹ خطبه ۱۳۰، و من کلام له علیه السّلام لأبی ذر لما اخرج الی الربذه)
۳- حلیه الاولیاء، ابی نعیم اصفهانی، ۴/۱۷۲، رقم ۲۷۰، شرح حال زید بن وهب.
۴- لسان العرب، ابن منظور، ۴/۱۲۱، ماده خضر، کلمه الخضراء، و نیز در ۱۰/۹، ماده غبر، کلمه الغبراء.
۵- ابن ماجه قزوینی در سنن خود، ۱/۵۵، ح۱۵۶، المقدمه، فضل ابی ذر. و نیز ابن ابی شیبه در المصنف، ۷/۵۲۶، ح ۱-۳، کتاب الفضائل، باب ما جاء فی ابی ذر؛ ابن اثیر در اسدالغابه، ۱/۳۰۱، شرح حال جندب بن جناده (ابوذر)؛ حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۲/۳۹۰، ح ۱۰۴۰، ذیل آیه ۳۰ سوره قیامت؛ ذهبی در تاریخ الاسلام، ص۴۰۶، عهد خلفاء راشدین، شرح حال ابوذر الغفاری؛ و در سیر اعلام النبلاء، ۲/۵۹، رقم ۱۰، شرح حال ابوذر؛ و در تذکره الحفاظ، ۱/۱۸، رقم ۷، شرح حال ابوذر الغفاری؛ ابن حجر عسقلانی، در تهذیب التهذیب، ۱۲/۸۱، رقم ۸۴۲۳ شرح حال ابوذر الغفاری؛ ابن اثیر در النهایه، ۳/۳۳۷، ماده غبر، و ابن اعثم کوفی در الفتوح، ۱/۳۷۴، ذکر فتح جزیره ارواد، همین حدیث را نقل کرده اند.

و یا وضّاع و جعّال حدیث را محبوب خود معرفی نمی کند خوبست دیدهٔ انصاف را بگشائید تا حقّ و حقیقت را آشکار ببینید و اگر سابقه ای در کذب گفتار ابوذر بود قطعا متقدمین از علمای شما نقل می نمودند. چنانچه شرح حال ابو هریره و دیگران را نقل نمودند.

شما را به خدا قدری فکر کنید و انصاف دهید مردی که از اصحاب خاص رسول الله و محبوب خدا و پیغمبر و صادق و راست گوی امت بوده اگر به وظیفه دینی خود رفتار کرده امر به معروف و اشاعه حق نموده به جرم آنکه چرا نقل احادیث رسول الله نموده آن قدر توهین کنند و زجر دهند تا در بیابان بی آب و علف از دنیا برود! اینست معنی رحم و مروّت و رقّت قلب؟! آن هم دربارهٔ کسی که رسول اکرم صلی الله علیه وآله شهادت به صالحیت او داده زمانی که خبر مصائب وارده را به او می داد چنانچه حافظ ابو نعیم اصفهانی در صفحه ۱۶۲ جلد اول حلیه الاولیاء(۱) باسناد خود نقل می نماید از ابی ذر غفاری که گفت خدمت پیغمبر ایستاده بودم آن حضرت بمن فرمود:

«انت رجل صالح و سیصیبک بلاء بعدی قلت فی الله قال فی الله قلت مرحبا بامر الله»

(تو مرد صالحی هستی و زود است که بعد از من بلایی به تو برسد. عرض کردم: برای خدا؟ فرمود: برای خدا. گفت: مرحبا به امر خدای متعال (آیا

۱- حلیه الاولیاء ابی نعیم اصفهانی، ۱/۱۶۲، رقم ۲۶، شرح حال ابوذر الغفاری. و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۵/۷۸۷، ح ۱۴۳۸۶، کتاب الخلافه من الاماره، باب ۲، اطاعه الامیر، همین حدیث را نقل کرده است.

ابتلای ابی ذر به دست معاویه و امویهای اطال خلیفه عثمان به امر او تبعید به صحرای بی آب و علف و زجر کش شدن آن صحابی بزرگ بلایی نبود که رسول الله صلی الله علیه وآله خبر داده بود که برای خدا به آن بلیه مبتلا خواهد شد) فاعتبروا یا اولی الابصار).

خیلی عجب است حالات مختلف شما آقایان، از طرفی حدیث نقل می نمائید که رسول الله فرمود فرد فرد اصحاب من حکم ستارگان را دارند به هر یک از آنها پیروی کنید راه هدایت می باشد. و از طرفی با برجسته ترین صحابی پاک رسول الله صلی الله علیه وآله آنطور ظلم و خشونت می نمایند تا او را می کشند. به جرم اینکه چرا طرفداری از علیّ علیه السّلام نموده. شما هم از ظالمین دفاع می نمائید؟ یا باید تکذیب کنید جمیع علمای بزرگ خودتان را که این وقایع و احادیث را در کتابهای خود نوشته اند یا تصدیق نمائید که واجد صفات در آیه مذکوره کسانی نبوده اند که چنین ظلمهائی را نسبت به صحابهٔ پاک رسول الله صلی الله علیه وآله نمودند.

اخراج ابی ذر اجبارا به ربذه

حافظ: آنچه مسلّم است ابی ذر به میل و اختیار خود ربذه را قبول و به آنجا مسافرت نمود.

داعی: این بیانات جنابعالی اثر دست وپاهای بی جائی است که متأخرین از متعصّبین علمای شما برای پرده پوشی اعمال گذشتگان بکار برده اند و الاّ بیرون کردن جناب ابی ذر را به جبر و اکراه مسلّم عند العموم است برای نمونه به یک

خبر اکتفا می نمایم که امام احمد حنبل در صفحه ۱۵۶ جلد پنجم مسند(۱) و ابن ابی الحدید در صفحه ۲۴۱ جلد اول شرح نهج(۲) و واقدی در تاریخ خود ازابو الاسود دوئلی (که در نزد علمای رجال شما از ثقات است) نقل نموده اند که گفت میل داشتم ابی ذر را در ربذه ملاقات نمایم و از علّت خروجش سؤال کنم فلذا رفتم و از او سؤال نموده، گفت مرا اجبارا اخراج نمودند به این صحرای بی آب و علف و این خبر را رسول خداصلی الله علیه وآله بمن داد روزی که در مسجد خوابم برده بود آن حضرت تشریف آورد با پا به من زد که چرا در مسجد خوابیده ام

۱- مسند احمد بن حنبل، ۵/۱۵۶، مسند ابی ذر الغفاری. احمد بن حنبل حدیث را چنین نقل می کند: عن ابی حرب بن الاسود الدئلی عن عمه عن ابی ذر قال: اتانی نبی الله صلی الله علیه وآله و انا نائم فی مسجد المدینه، فضربنی برجله فقال: ألا أراک نائماً فیه؟ قال: قلت یا نبی الله غلبتنی عینی. قال: کیف تصنع اذا أخرجت منه؟ قال: آتی الشام الأرض المقدسه المبارکه. قال: کیف تصنع ذا اخرجت منه؟ قال: ما اصنع یا نبی الله بسیفی. فقال النبی صلی الله علیه وآله: الا أدلک علی ما هو خیر لک و اقرب رشداً تسمع و تطیع و تنساق لهم حیث ساقوک. و در همین جلد ص۱۴۴، مسند ابی ذر به همین مضمون نقل کرده است.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۸/۲۶۰، خطبه ۱۳۰، (و من کلام له علیه السّلام، لأبی ذر لما اخرج الی الربذه) ابن ابی الحدید می نویسد: و روی الواقدی ایضا عن مالک بن ابی الرجال، عن موسی بن میسره، ان ابا الأسود الدوئلی، قال: کنت احب لقاء ابی ذر لأسأله عن سبب خروجه الی الربذه... ثم قال: بینا انا ذات لیله نائم فی المسجد علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله اذ مر بی علیه السّلام فضربنی برجله و قال: لا أراک نائما فی المسجد. فقلت: بأبی انت و امی! غلبتنی عینی، فنمت فیه. قال: فکیف تصنع اذا اخرجوک منه؟ قلت: اذاً الحق بالشام، فانها ارض مقدسه، و ارض الجهاد. قال: فکیف تصنع اذا اخرجت منها؟ قلت: أرجع الی المسجد. قال: فکیف تصنع اذ اخرجوک منه؟ قلت: آخذ سیفی فأضربهم به. فقال: الا أدلک علی خیر من ذلک؟ انسق معهم حیث ساقوک و تسمع و تطیع. فسمعت و اطعت و انا اسمع و اطیع. و الله لیلقین الله عثمان و هو آثم فی جنبی.

عرض کردم بی اختیار خوابم برد آنگاه فرمود چه خواهی کرد وقتی تو را از مدینه اخراج نمایند؟

عرض کردم می روم به زمین مقدس شام، فرمود: «چه خواهی کرد وقتی از آنجا هم اخراجت کنند؟» عرض کردم: «بر می گردم به سوی مسجد» فرمود: «چه خواهی کرد وقتی از اینجا هم اخراج شوی؟» عرض کردم: «شمشیر می کشم و جنگ می کنم». فرمود: «آیا دلالت بکنم تو را در چیزی که خیر تو در آن باشد؟» عرض کردم: «بلی» فرمود: «انسق معهم حیث ساقوک و تسمع و تطیع» پس شنیدم و اطاعت نمودم آنگاه گفت: «و الله لیلقین الله عثمان و هو آثم فی جنبی» یعنی: به خدا قسم عثمان خدا را ملاقات می کند در حالتی که گنه کار است در نزد من.

آثار رحم و عطوفت از علیّ بن ابی طالب علیه السّلام

اگر با نظر دقت و انصاف و بی طرفی توجه کنید تصدیق خواهید نمود که اولی و الیق و احق به این رحم و شفقت و عاطفه مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام بوده است که چون بر مسند خلافت ظاهری قرار گرفت بنابر آنچه تمام مورخین شما و مخصوصا ابن ابی الحدید مشروحا نوشته اند بدعتها را بر طرف نمود، حکام و مأمورین جور و فساد و فسّاق بنی امیّه و غیره را که در زمان خلافت عثمان بر ایالات مسلمین به امارت برقرار نموده بودند، عزل نمود.

بعضی از سیاسیون ظاهربین و دوستان علاقه مند به مقام منیع و ارجمند آن حضرت پیشنهاد نمودند که چندی بگذارید این حکام مانند معاویه و غیره در محل خود بمانند تا شما بر امر حکومت مستقر شوید آنگاه عزل آنها مانعی ندارد

حضرت فرمودند:

«و الله لا اداهن فی دینی و لا اعطی الریاء فی امری».

(به خدا قسم مداهنه در دین و ریای در امر نمی کنم.)

مرا وادار به مداهنه می نمائید ولی نمی دانید در مدتی که آنها از طرف من به حکومت برقرارند کما فی السابق به ظلم و تعدی اشتغال دارند، جواب آنها را در محکمهٔ

عدل الهی من باید بدهم و من چنین توانائی ندارم.

و همین عمل عزل حکام جور سبب مخالفت عدّه ای جاه طلبان مانند معاویه علیه الهاویه شد و مقدمهٔ جنگهای جمل و صفین فراهم آمد.

اگر موقعی که طلحه و زبیر به تقاضای حکومت کوفه و مصر آمدند خدمت مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام، حکومت را به آنها داده بود از در مخالفت بر نمی خاستند و فتنهٔ بصره و جنگ جمل را برپا نمی نمودند.

بعضی از مردمان قصیر الفکر ظاهربین ایراد به سیاست مداری آن حضرت می گیرند و حال آنکه مرکز سیاست عادلانه آن حضرت بود - منتها سیاست به معنای عمومی که در نزد اهل دنیا معمول است که دوروئی و ریاء در اعمال و مداهنه و کذب و دروغ و مماشات با اعادی و فریب دادن آنها برای جلب منافع ظاهریه و غیره باشد، البته در نزد آن حضرت که مجسّمهٔ عدل و انصاف و ترس از پروردگار و معتقد به روز جزا بوده، راه نداشته.

زمانی بالای منبر ضمن بیانات و خطابات گریه نمود. از سبب گریه اش سؤال نمودند، فرمود: شنیده ام عساکر معاویه بر قریه ای از قراء فائق آمده خلخال از پای یک دختر یهودی که در جزیه و پناه اسلام است در آوردند.

رحم دلی آن حضرت با دوست و دشمن بالسواء بود با آن همه بدرفتاری هائی که عثمان با آن حضرت نموده بود (که ابی بکر و عمر گذشته از روزهای اول خلافت ابی بکر ظاهرا ابدا ننمودند) مع ذلک همین که عثمان از بالای بام برای آن حضرت پیغام داد در موقعی که محصور واقع شده بود که به علیّ بگوئید نان و آب را بروی ما بسته اند، فوری حضرت نان و آب تهیه دید و توسط دو فرزندش حسن و حسین علیهماالسّلام برای او فرستاد؛ چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(۱) و دیگران مفصّل نوشته اند.

رأفت و مهربانی آن حضرت به دوست و دشمن، مورد انکار احدی نبوده آن قدر به زنان بیچاره و یتیمان درمانده مساعدت نمود که معروف شد به ابو الارامل و الایتام و المساکین(۲) زنی را با مشک آب در دوره خلافت ظاهری در کوچه دید وامانده و خسته شده مشگ را از او گرفت بدون آنکه خود را معرفی نماید بدوش کشیده به منزل او رسانیده آرد و خرما برای او برده و بچه های یتیم او را نوازش نموده در تنور نان برای آنها پخت و خیال آنها را راحت نمود.

خلیفه عثمان هم به جود و سخا و بخشش شهرت پیدا نمود اما به بستگانش از قبیل ابی سفیان و حکم بن ابی العاص و مروان بن حکم و غیره از بیت المال مسلمین بدون هیچ مجوز شرعی زیاده از حد می پرداخت؟!

ص: ۲۱۰

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۱۴۷ به بعد، خطبه ۳۰، (فی معنی قتل عثمان).

۲- خوارزمی در کتاب مناقب (ص۲۲۲، الفصل الثالث فی بیان قتال اهل الشام ایام صفین و هم القاسطون). ضمن روایت طولانی چنین نقل کرده است:... انا ابو الأرامل و الیتامی...) «محقق»

ادب نمودن عقیل هنگامی که تقاضای کمک بیشتری نمود

ولی امیر المؤمنین علیه السّلام به بستگان نزدیک خود جز به قدر اقل احتیاج نمیداد زمانی جناب عقیل برادر بزرگ آن حضرت شرفیاب خدمت آن حضرت گردید و تقاضای کمک بیشتری از حقوق معموله نمود حضرت اعتنا ننمود زیاده از حد اصرار نمود که چون شما امروز خلیفه و زمامدار امور هستید بایستی به ما بیشتر رسیدگی کنید و کمک زیادتری نمائید حضرت برای آنکه برادر را متنبّه سازد قطعه آهنی را آهسته به آتش گرم ساخت و ببدن عقیل نزدیک نمود:

«فضجّ ضجیج ذی دنف من ألمها و کاد ان یحترق من میسمها.»(۱)

(ناله کرد مانند ناله کردن بیمار ازدرد آن(آهن) و نزدیک بود از اثر آن بسوزد).

حضرت فرمود: «ثکلتک الثواکل یا عقیل أ تئنّ من حدیده احماها انسانها للعبه و تجرنی الی نار سجرها جبارها لغضبه أ تئنّ من الاذی و لا أئن من لظی»(۲)

(مادران در سوگ تو بگریند ای عقیل. آیا از آهن پاره ای که آدمی آن را برای بازی خود سرخ کرده ناله می کنی و مرا به سوی آتشی که خداوند قهار آن را برای خشم افروخته می کشانی؟ آیا تو از این رنج اندک می نالی، ولی من از آتش دوزخ ننالم؟)

بر آقایان با انصاف است که در مطابقت حال این دو خلیفه و طرز عمل آنها کشف حقیقت نموده پیرو حق و حقیقت گردند.

۱- نهج البلاغه، ص۲۵۹، خطبه ۲۲۴.

۲- همان.

رأفت و عطوفت آن حضرت اختصاص به دوستان نداشته بلکه در ابراز ملاطفت و مهربانی دوست و دشمن نزد آن حضرت یکسان بودند.

عطوفت آن حضرت با مروان و عبد الله بن زبیر و عایشه

هرگاه بر دشمنان غالب می آمد به قسمی مهربانی می کرد که همه را حیران می نمود.

یکی از اعادی و دشمنان سرسخت آن حضرت که شدت بغض و عداوت او نسبت به آن بزرگوار ضرب المثل عموم شده بود ملعون بن ملعون مروان بن حکم شقی بود ولی روز جمل وقتی بر او غالب آمد "فصفح عنه" او را بخشید و روی از او گردانید.

از جمله دشمنان بزرگ آن حضرت عبد الله بن زبیر بود که:

«یشتمه علی رءوس الاشهاد و خطب یوم البصره فقال قد اتاکم الوغب اللئیم علیّ بن ابی طالب.»(1)

مع ذلک وقتی حضرت فتح جمل نمود، او را اسیر کردند، نزد حضرت آوردند حتی یک کلمه تند و تغیر هم به او نفرمود فصفح عنه روی مبارک برگردانید و او

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۲۲، المقدمه، القول فی نسب امیر المؤمنین علی علیه السّلام. ابن ابی الحدید می نویسد: و کان عبد الله بن زبیر یشتمه علی رؤوس الأشهاد و خطب یوم البصره فقال: قد اتاکم الوغد اللئیم علیّ بن ابی طالب و کان علی علیه السّلام یقول: ما زال الزبیر رجلا منا اهل البیت، حتی شب عبد الله فظفر به یوم الجمل، فأخذه اسیرا فصفح عنه و قال: اذهب فلا اریّنک. و نیز قندوزی حنفی در ینابیع الموده، ۱/۴۵۰، باب ۵۱، با الفاظی مشابه از این جریان یاد کرده است.

را بخشید.

بالاـتر از همه رفتار آن حضرت با ام المؤمنین عایشه بود که عقول عقلاء را محو گردانید در صورتی که فتنه انگیزی او اول خلافت و قیام کردن در مقابل آن حضرت و بدگوئی های بسیار که نسبت به آن حضرت نمود، آدمی را چنان عصبانی می کند که وقتی به او دست پیدا کند دمار از روزگار او برآورد و به اشدّ مجازاتش برساند، ولی وقتی آن حضرت بر او غالب آمد کوچکترین اهانت هم بر او ننمود.

برادرش محمّد بن ابی بکر را مأمور پذیرائی او نمود بعد از فراغت از کارهاعوض غضب و بی مهری، او را مورد اکرام قرار داد امر فرمود بیست نفر از زنان رشیده از قبیله عبد القیس لباس مردانه پوشیدند شمشیرها به کمر صورتها را لثام بستند که کسی نداند آنها زن هستند با عایشه روانه مدینه نمود وقتی در حضور زنان مدینه و زوجات رسول الله صلی الله علیه وآله از آن حضرت اظهار تشکر و امتنان می نمود و می گفت: من تا آخر عمر از علیّ ممنون و متشکرم و گمان نمی کردم علیّ این قدر بزرگ منش باشد که با آن همه دشمنی و فتنه انگیزی های من یک کلمه به روی من نیاورد بلکه کمال رأفت و عطوفت را دربارهٔ من ابراز دارد.

ولی یک دلتنگی از او دارم که چرا مرا با مردان اجنبی به مدینه فرستاد فوری کنیزها آمدند لباسهای مردانه را از خود دور نمودند لثامها را از مقابل صورت بر کنار زدند معلوم شد همگی آنها کنیزانی بودند که با لباس مردانه همراه او بودند که از طرفی مردمانِ طریق به خیال آنکه آنها دسته ای مَرداند بأموال آنها طمع

ص: ۲۱۳

نمایند و از طرف دیگر عایشه را با مردان نفرستاده باشد(۱).

بلی؛ چنین کنند بزرگان چه کرد باید کار.

منع آب توسط معاویه و عطوفت علیّ علیه السّلام نسبت به او

در جنگ صفین لشکر معاویه زودتر رسیدند و شریعه فرات را تصرف نمودند دوازده هزار مرد جنگی برای حفاظت فرات قرار دادند وقتی اردوی امیر المؤمنین رسید مانع برداشتن آب شدند.

حضرت برای معاویه پیغام دادند ما دراینجا نیامده ایم که بر سر آب جنگ کنیم دستور دهید مانع آب نشوند هر دو لشکر آزادانه آب بردارند معاویه گفت هرگز آب نمی دهم تا علی با لشکرش از تشنگی جان بدهند.

وقتی حضرت این جواب را شنید مالک اشتر را امر فرمود با یک عدّه سوار بیک حمله لشکر معاویه را پراکنده و فرات را تصرف نمودند.

اصحاب عرض کردند یا امیر المؤمنین اجازه بفرمائید ما تلافی نموده آب را از آنها منع نمائیم تا از تشنگی هلاک شوند و یا جنگ زودتر خاتمه پیدا کند حضرت فرمودند: لا و الله لا اكافيهم بمثل فعلهم افسحوا لهم عن بعض الشريعه

۱- ابن ابی الحدید معتزلی در کتاب شرح نهج البلاغه خود در باره برخورد با عفو و گذشت امیر المؤمنین علی علیه السّلام با عایشه چنین نقل می کند: ... و قد علمتم ما كان من عائشه فی امره، فلما ظفر بها أكرمها، و بعث معها الى المدينه عشرين امرأه من نساء عبد القيس عممهن بالعمائم، و قلدهن بالسيوف، فلما كانت ببعض الطريق ذكرته بما لا يجوز ان يذكر به، و تأفقت و قالت: هتك سترى برجاله و جنده الذين وكلهم بى فلما وصلت المدينه القى النساء عمائمهن و قلن لها انما نحن نسوه. (۱/۲۳، المقدمه، القول فى نسب امير المؤمنين عليه السّلام) «محقق»

آنچه را که به اقتضای وقت مجلس یادآور شدیم مختصری از مفصل حالات آن حضرت در ابراز رأفت و عطوفت و مهربانی نسبت به دشمنان بود که علمای بزرگ شما تمام این مطالب را مشروحا و مفصلا ثبت نموده اند،مانند طبری در تاریخ(۱) و ابن ابی الحدید در شرح نهج‌البلاغه(۲) و سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۱ ینابیع(۳) و مسعودی در مروج الذهب(۴)

و دیگران از مورخین متعرّض اند.

تا آقایان محترم روشن فکر با انصاف دو صفحهٔ حالات آن دو خلیفه (عثمان

ص: ۲۱۵

۱- تاریخ طبری، ۳/۵۶۶-۵۶۹، حوادث سال ۳۶ هجری. طبری جریان را مفصل نقل کرده، ولی ما عبارت مورد نظر را نقل می کنیم: فنصرنا علیهم، فصار الماء فی ایدینا، فقلنا: لا ولله لا نسقیهموه. فأرسل الینا علی ان خذوا من الماء حجتکم و ارجعوا الی عسکرکم...

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۲۳-۲۴، المقدمه، القول فی نسب امیر المؤمنین علی علیه السّلام. ابن ابی الحدید جریان را این گونه نقل می کند: ... و ملکوا علیهم الماء و صار اصحاب معاویه فی الفلاه لا ماء لهم. فقال: له اصحابه و شیعته: امنعهم الماء یا امیر المؤمنین کما منعوک و لا تسقهم منه قطره و اقتلهم بسیوف العطش و خذهم قبضا بالایدی، فلا حاجه لک الی الحرب. فقال: لا و الله لا أکافئهم بمثل فعلهم، أفسحوا لهم عن بعض الشریعه...

۳- ینابیع الذهب، مسعودی، ۲/۴۵۱، باب ۵۱. قندوزی نیز این جریان را همانند ابن ابی الحدید نقل کرده است.

۴- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۷۵-۳۷۷، ذکر خلافه امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب، ذر جوامع مما کان بین اهل العراق و اهل الشام بصفین. مسعودی جریان را این گونه نقل کرده است: ... و ورد علی فنزل فی الموضع الذی کان فیه معاویه فقال معاویه لعمرو بن العاص: یا ابا عبد الله ما ظنک بالرجل أتراه یمنعنا الماء لمنعنا ایاه؟ و قد کان انحاز بأهل الشام الی ناحیه فی البر نائبه عن الماء. فقال له عمرو: لا، ان الرجل جاء لغیر هذا و انه لا یرضی حتی تدخل فی طاعته او یقطع حبل عاتقک. فأرسل الیه معاویه یستأذنه فی وروده مشرعته و استقاء الناس من طریقه و دخول رسله فی عسکره، فأباحه علی کل ما سأل و طلب منه.

و علی علیه السّلام) را مورد مطالعه قرار دهند و با فکر سلیم ببینند که کدام یک از آن دو خلیفه مشمول آیهٔ شریفه –و رحماء بینهم – می باشند.

پس اگر دقیقانه و منصفانه بنگرید تصدیق خواهید فرمود که معنای آیهٔ شریفه چنین می شود محمّد رسول الله مبتداء و الذین معه معطوف بر مبتداء و خبر آن و آنچه بعد از آنست خبر بعد از خبر و تمام صفات یک نفر است یعنی تمام این صفات که با پیغمبر بودن شدید الحال بر کفار در میدانهای جنگ و درمباحثه علمیه و مناظرات دینیه و رحیم دل و عطوف و مهربان بودن بر دوست و دشمن از آن کسی است که آنی از پیغمبر جدا نبوده بلکه خیال جدائی هم نمی نمود (و آن را هم قبلاً ثابت نمودیم) که فقط علیّ بن ابی طالب علیه السّلام بوده است چنانچه عرض نمودیم علّامه فقیه محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب گفته است خداوند علی علیه السّلام را به این آیه شریفه وصف نموده است.

شیخ: بیانات شما جواب بسیار دارد ولی اگر معانی آیه چنین باشد که شما می گوئید با جمله و الذین معه درست نمی شود زیرا که و الذین معه جمع است و خود این عبارت میرساند که آیه درباره یک نفر وارد نشده و اگر این صفات برای یک نفر بوده چرا لفظ جمع در آیه ذکر گردیده.

داعی: اولا اینکه فرمودید بیانات داعی جواب دارد پس چرا آقایان جواب نمی دهید که مطلب مبهم نماند پس سکوت آقایان خود دلیل کامل است بر اینکه دلائل داعی منطقی است (ولو اینکه راه برای مجادله و مغلطه کاری باز است) ولی چون شما آقایان با انصاف هستید در مقابل جوابهای منطقی سکوت اختیار می فرمائید.

ص: ۲۱۶

لفظ جمع در آیه برای تعظیم و تفخیم است

ثانیا این بیان جنابعالی مناقشه در کلام است اوّلا- خودتان می دانید که در کلمات عرب و عجم من باب تعظیم و تفخیم یا جهات دیگر اطلاق جمع بر واحد بسیار شایع و متداول است.

نزول آیه ولایت در شان علی علیه السّلام به اتفاق جمهور

چنانچه در قرآن مجید که سند محکم آسمانی ما می باشد نظائر بسیار دارد مانند آیه مبارکهٔ ولایت که آیه ۶۰ سوره ۵(مائده است) می فرماید:

«إِنَّمٰا وَلِیُّکُمُ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا اَلَّذِینَ یُقِیمُونَ اَلصَّلاٰةَ وَ یُؤْتُونَ اَلزَّکٰاةَ وَ هُمْ رٰاکِعُونَ»

(جز این نیست که ولی امر و اولی به به تصرف و یار و مددکار شما تنها خدا و رسول و آن مؤمنانی خواهند بود که نماز به پا داشته و به فقیران در حال رکوع زکات می دهند.)

که اتفاقی جمهور مفسرین و محدثین است از قبیل. ۱) امام فخر رازی در صفحه ۴۳۱ جلد سیم تفسیر کبیر(۱) ۲) امام ابو اسحاق ثعلبی در تفسیر کشف البیان.(۲) ۳) جار الله زمخشری در صفحه ۴۲۲ جلد اوّل کشاف(۳). ۴) طبری در صفحه ۱۸۶ جلد ششم تفسیر(۴). ۵) أبو الحسن رمّانی در تفسیر. ۶) ابن هوازن

۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۱۲/۲۶، ذیل ۵۵ سوره مائده.

۲- الکشف و البیان، ثعلبی، ۴/۸۰، ذیل همین آیه.

۳- الکشاف، زمخشری، ۱/۶۳۴، ذیل آیه ۵۵، سوره مائده.

۴- جامع البیان، محمد بن جریر طبری، ۴/۳۸۹-۳۹۰، ح ۹۵۲۲-۹۵۲۴، ذیل آیه ۵۵ مائده.

نیشابوری در تفسیر. ۷) ابن سعدون قرطبی در صفحه ۲۲۱ جلد ششم تفسیر(۱).۸) نسفی حافظ در صفحه ۴۹۶

تفسیر(۲) (در حاشیه تفسیر خازن بغدادی).۹) فاضل نیشابوری در صفحه ۴۶۱ جلد اوّل غرائب القرآن.(۳)) ۱۰) ابو الحسن واحدی در صفحه ۱۴۸ اسباب النزول.((۴) ۱۱) حافظ أبو بکر جصّاص در صفحه ۵۴۲ تفسیر أحکام القرآن.(۵) ۱۲) حافظ ابو بکر شیرازی در فیما نزل من القرآن فی أمیر المؤمنین. ۱۳) أبو یوسف شیخ عبد السّلام قزوینی در تفسیر کبیرش ۱۴) قاضی بیضاوی در صفحه ۳۴۵ جلد أوّل انوار التنزیل(۶). ۱۵) جلال الدین سیوطی در صفحه ۲۹۳ جلد دوم در المنثور(۷). ۱۶) قاضی شوکانی صنعائی در تفسیر فتح القدیر.(۸) ۱۷) سید محمود آلوسی در صفحه ۳۲۹ جلد دوم تفسیر.(۹) ۱۸) حافظ ابن ابی شیبه کوفی در تفسیر. ۱۹) ابو البرکات در صفحه ۴۹۶ جلد اول تفسیر خود. ۲۰) حافظ بغوی در معالم التنزیل.(۱۰) ۲۱) امام ابو عبد الرحمن نسائی در صحیح خود ۲۲) محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۳۱

ص: ۲۱۸

۱- الجامع الحکام القرآن قرطبی، ۶/۲۲۱، ذیل همین آیه.

۲- مدارک التنزیل، احمد بن محمود نسفی، ۱/۳۲۸، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده.

۳- غرائب القرآن، فاضل نیشابوری، ذیل آیه ۵۵سوره مائده، (هامش تفسیر طبری، ۶/۱۶۷-۱۶۸).

۴- . اسباب النزول، واحدی نیشابوری، ص۱۳۳، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده.

۵- احکام القرآن، جصاص، ۴/۱۰۲، باب العمل الیسیر فی الصلاه.

۶- انوار التنزیل، بیضاوی، ۱/۴۳۹، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده.

۷- در المنثور، سیوطی، ۲/۵۱۹، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده.

۸- فتح القدیر، شوکانی، ۲/۵۳، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده.

۹- روح المعانی، آلوسی، ۳/۳۳۴، ذیل ۵۵ سوره مائده.

۱۰- معالم التنزیل، بغوی، ۲/۴۷، ذیل آیه۵۵ سوره مائده.

مطالب السئوول(۱). ۲۳) ابن ابی الحدید در صفحه ۲۷۵ جلد سیم شرح نهج.(۲) ۲۴) خازن علاء الدین بغدادی در صفحه ۴۹۶ جلد اوّل تفسیر.(۳) ۲۵) سلیمان حنفی در صفحه ۲۱۲ ینابیع الموده (۴). ۲۶) حافظ ابو بکر بیهقی در کتاب مصنف. ۲۷) رزین عبدری در جمع بین الصحاح الستّه ۲۸) ابن عساکر دمشقی در تاریخ شام(۵). ۲۹) سبط ابن جوزی در صفحه۹ تذکره.(۶) ۳۰) قاضی عضد ایجی در صفحه ۲۷۶ مواقف. ۳۱) سید شریف جرجانی در شرح مواقف.(۷) ۳۲) ابن صبّاغ مالکی در صفحه ۱۲۳ فصول المهمّه(۸). ۳۳) حافظ ابو سعد سمعانی در فضائل الصحابه. ۳۴) ابو جعفر اسکافی در نقض العثمانیه. ۳۵) طبرانی در اوسط(۹). ۳۶) ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب(۱۰). ۳۷) محمّد بن یوسف گنجی شافعی در

۱- مطالب السئوول، محمد بن طلحه شافعی، ص۱۲۵، باب ۱، فصل ۷.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۷۷، خطبه ۲۳۸، (القاصعه) القول فی اسلام ابی بکر و علی و خصائص کل مهما.

۳- تفسیر الخازن، علاء الدین بغدادی، ۲/ ۵۶، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده.

۴- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۱۷۷، ح ۵۰۳، باب ۵۶، ذکر ما انزل فی علیّ.

۵- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۵۷، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب.

۶- تذکره الخواص، سبط بن الجوزی، ص۲۴، باب.

۷- شرح المواقف، شریف جرجانی، ۸/۳۶۰، مرصد ۴، مقصد ۴. مؤلف می نویسد: و قد اجمع ائمه التفسیر، علی ان المراد بالذین یقیمون الصلاه الی قوله تعالی و هم راکعون «علیّ» فانه کان فی الصلاه راکعا، سأله سائل، فأعطاه ختمه فنزلت الآیه.

۸- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۵۸۰-۵۸۱، فصل ۱، فصل فی ذکر مناقبه الحسنه.

۹- معجم الاوسط، طبرانی، ۷/۱۳۰، ح ۶۲۲۸، احادیث محمد بن علی الصائغ.

۱۰- مناقب ابن مغازلی، ص۳۱۱-۳۱۴، ح ۳۵۴- ۳۵۸، قوله تعالی {انما ولیکم الله و رسوله...}

كفايه الطالب(۱). ۳۸) مولی علی قوشچی در شرح تجرید(۲)). ۳۹) سید محمد مؤمن شبلنجی در صفحه ۷۷ نور الابصار(۳). ۴۰) محبّ الدین طبری در صفحه ۲۲۷ جلد دوم ریاض النضره.(۴)

و بالاخره اکثر رجال علم و دانش خودتان تصدیق نموده اند نقلا از سدی و

ص: ۲۲۰

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۲۲۹، باب ۶۱.

۲- شرح تجرید، ملا علی قوشجی، ص۳۶۹.

۳- نور الابصار، شبلنجی ص۱۵۸، باب ۱، فصل فی ذکر مناقب سیدنا علیّ بن ابی طالب.

۴- ریاض النضره، محب الدین طبری، ۳/۱۷۸، باب ۴، فصل ۶، ذکر اختصاصه بما نزل فیه من الآیه. و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۰۸، ح ۴۶۳۵۴، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، باب فضائل علی علیه السّلام. واحدی نیشابوری در الوسیط، ۲/۲۰۱، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده. ابو حیّان اندلسی در البحر المحیط، ۳/۵۳۵، ذیل آیه ۵۵، سوره مائده. ابن عطیه اندلسی در المحرر الوجیز، ۲/۲۰۸، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده. حاکم نیشابوری، در معرفه علوم الحدیث، ص۱۰۲، نوع ۲۵. حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۲۰۹-۲۴۵، ح۲۱۶-۲۴۰، ذیل همین آیه. ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ۲/۶۴، ذیل همین آیه. زرندی در نظم در السمطین، ص۸۶، سمط ۱، قسم۲، ذکر ما نزل فی علی علیه السّلام فی القرآن من الآیات. حموینی، در فرائد السمطین، ۱/۱۸۷، ح۱۴۹، سطم ۱، باب ۳۹. رشید رضا در المنار، ۶/۴۴۲، ذیل همین آیه. ابی السعود محمد بن محمد العمادی در ارشاد العقل السلیم (معروف به تفسیر ابی السعود)، ۳/۵۲، ذیل همین آیه. و ماوردی در النکت و العیون، ۲/۴۹، ذیل همین آیه، با الفاظ گوناگون این فضیلت را برای امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرده اند. و نزول آیه را در شأن آن حضرت می دانند، اما بعضی منصف بوده و تصریح می کنند که این آیه در شأن امیر المؤمنین نازل شده است تا جایی که حتی عده ای مانند قوشجی در شرح تجرید و جرجانی در شرح مواقف و تفتازانی در شرح مقاصد ادعا می کنند که تمام مفسرین اتفاق دارند که این آیه در شأن امیر المؤمنین علیه السّلام نازل شده است و لکن برخی رعایت انصاف را نکرده اند و در مقام توجیه و تأویل بر آمده اند.

مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبه بن ابی حکیم و غالب بن عبد الله و قیس بن ربیعه و عبایه بن ربعی و عبد الله بن عباس (حبر امت و ترجمان القرآن) و ابوذر غفاری و جابر بن عبد الله انصاری و عمّار و ابو رافع و عبد الله بن سلام و غیرهم که این آیه شریفه در شأن علیّ بن ابی طالب علیه السّلام نازل گردیده و هر یک بعبارات و الفاظ مختلفه ذکر نموده اند زمانی که آن حضرت در حال رکوع نماز انگشتر خود را در راه خدا انفاق و به سائل داد این آیهٔ شریفه نازل گردید.

و حال آنکه با لفظ جمع آورده و این نیست مگر جهه تعظیم و تکریم مقام ولایت و اثبات امامت و خلافت آن حضرت که با کلمهٔ حصر (انّما) می فرماید اولی به تصرف در امور امت بعد از خدا و پیغمبر آن کس است که در رکوع نماز صدقه مندوبه انفاق در راه خدا نموده است و آن علیّ بن ابی طالب علیه السّلام می باشد.

شیخ: البته تصدیق می فرمائید که مطلب به این محکمی نیست که شما فرمودید برای آنکه در شأن نزول این آیه اختلاف است بعضی گویندد‌ر شأن انصار نازل گردیده و برخی گویند در شأن عباده بن صامت آمده و بعضی درباره عبد الله بن سلام آورده اند.

داعی از شما آقایان دانشمند تعجب می نمایم که در مقابل آراء و عقاید جمهور مفسّرین و اکابر علماء خودتان (علاوه بر تواتر علماء شیعه) که تصحیح نموده اند نزول این آیه شریفه را در شأن آن حضرت به اختلاف اقوال نفراتی متعصّب مجهول و ضعیف البیان که شاذ و مردود و غیر قابل قبول می باشند تمسک جوئید.

و حال آنکه عده ای از محققین اکابر فضلاء خودتان دعوی اتفاق بر این معنی

نموده اند مانند فاضل تفتازانی(۱) و مولی علی قوشچی که در شرح تجرید(۲) گوید:

«انها نزلت باتّفاق المفسّرین فی حقّ علیّ بن ابی طالب علیه السّلام حین اعطی السائل خاتمه و هوراکع فی صلواته.»

(به اتفاق مفسرین این آیه نازل گردیده در حق علی بن ابی طالب علیه السّلام زمانی که عطا نمود به سائل انگشتر خود را در حالتی که آن حضرت در رکوع بود.)

آیا عقل انسان منصف عالم اجازه می دهد که اقوال جمهور مفسرین و اکابر علماء اهل سنت را نادیده گرفته و به شذوذ اقوال پوچ بی معنای متعصبین بلکه معاندین از بقایای خوارج و نواصب اتکاء جوید؟

شبهات و اشکالات در آیه ولایت و جواب از آنها

شیخ: جنابعالی ضمن بیان خود خواستید به تردستی بنقل این آیه اثبات خلافت بلافصل و امامت برای علی کرم الله وجهه بنمائید و حال آنکه کلمهٔ ولی در این آیه به معنی محب و دوستدار است نه امام و خلیفهٔ بلا فصل بعد الموت و اگر فرمودهٔ شما صحیح باشد که مراد از ولی خلیفه و امام باشد به قاعدهٔ مقرره العبره بعموم اللفظ لا بخصوص السبب نه تنهامشتمل بر یک نفر می شود بلکه بر افراد دیگری که علی کرم الله وجهه نیز یکی از ایشانست شامل می آید و صیغهٔ جمع در کلمه ولیّکم الله و کلمه الذین مفید عموم می باشد و حمل جمع بر واحد

۱- شرح المقاصد، سعد الدین التفتازانی، ۵/۲۷۰، مقصد ۶، فصل ۴، مبحث ۵.

۲- شرح تجرید، ملا علی قوشچی، ص۳۶۸.

بدون دلیل و تأویل کلام خدا بدون مجوز جایز نیست.

داعی: اولاـ در کلمه ولیّکم اشـتباه فرمودیـد چه آنکه ولیّ مفرد است و کم جمع است که مربوط به امت می باشـد و اطلاق بر واحد نمی باشد که مورد اشکال شما قرار گرفته، ولیّ فرد واحدی است که در هر دوره ولایت بر امت دارد.

و ثانیا آن کلمات جمع که مورد تعرض بعضی از متعصّبین و اشکال تراشهای از نواصب و خوارج قرار گرفته و گویند حمل بر واحد نمی شود الذین و یقیمون و یؤتون می باشد.

جواب این اشـکال هم در اصل مطلب که شاهـد گفتارمان بود عرض کردم که در نزد اهل علم و ادب ثابت و شایع است و در بیانات ادباء و فضلاء بسیار دیده شده که من باب تعظیم وتجلیل یا جهات دیگر حمل جمع بر واحد نموده اند.

علاوه بر این بیان، همان قسـمی که شما ادعا می نمائید به حسب عموم لفظ ما هم در حالی که این آیه شریفه را طبق کلمه انما حصـر و نازل در شأن مولانا امیرالمؤمنین علیه الصّـلاه و السّلام می دانیم دعوی اختصاص نمی کنیم افراد دیگری را هم از اهل عصـمت مشـمول این آیه می دانیم چنـانچه در اخبـار و احادیث معتبرهٔ ما رسـیده است که سایر ائمه از عترت طاهره نیز در این آیه داخلنـد و هر امـامی در نزدیکی وصول به مقـام امـامت به این فضـیلت و خصـیصهٔ عظمی نائل می گردد اینها همان افرادی هستند که شما ادعا می کنید که باید با امیر المؤمنین علیه السّلام مشمول این آیه قرار گیرند.

چنانچه جار الله زمخشری در کشاف(۱) گوید ولو این آیه شریفه (حصر است) و در شأن علیّ علیه السّلام نازل گردیده ولی مقصود از اینکه به طریق جمع آورده شده آنست که دیگران هم رغبت و متابعت از آن حضرت بنمایند.

و ثالثا ضمن بیانتان برای آنکه امر را بر عوام مشتبه کنید سفسطه بزرگی نمودید که شیعیان این آیه را تأویل نموده و اختصاص به علی علیه السّلام داده اند.

و حال آنکه این آیه شریفه به اتفاق جمیع مفسرین و محدثین فریقین (شیعه و سنی) (غیر قلیلی از معاندین و متعصّبین) چنانچه قبلا عرض شد تنزیلا در شأن امیر المؤمنین علیه السّلام آمده نه آنکه به تأویل شیعیان این مقام به آن حضرت نسبت داد شده باشد.

شیخ: قطعا «ولی» در این آیه به معنای ناصر است و اگر به معنای اولی به تصرف می بود که همان مقام خلافت و امامت باشد بایستی در حال حیات رسول الله صلی الله علیه وآله هم این مقام را دارا بوده باشد و حال آنکه این مطلب بدیهی البطلان است.

داعی: نه آنکه دلیل بر بطلان این عقیده در دست نمی باشد بلکه ظاهر آیه

۱- الکشاف، زمخشری، ۱/۶۳۶، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده. زمخشری می نویسد: و انها نزلت فی علی کرم الله وجهه حین سأله سئل و هو راکع فی صلاته فطرح له خاتمه، کانه کان مجاً فی خنصره فلم یتکلف لخلعه کثیر عمل تفسد بمثله صلاته، فان قلت: کیف صح ان یکون لعلی علیه السّلام واحداً لیغب الناس فی مثل فعله، فینالوا مثل ثوابه و لینبّه علی ان سجیه المؤمنین یجب ان تکون علی هذا الغایه من الحرص علی البر و الاحسان و تفقد الفقراء حتی ان لزهم امر لاـ یقبل التأخیر و هم فی الصلاه لم یؤخروه الی الفراغ منها.

اثبات می نماید دوام این مقام و منصب را برای آن حضرت به دلالت جملۀ اسمیّه و اینکه ولی صفت مشبّهه است و این هر دو دلیل است بر ثبات و دوام این مقام بزرگ و مؤید این مطلب، خلیفه قرار دادن پیغمبر است آن حضرت را در سفر غزوه تبوک در مدینه منوّره و معزول ننمودن تا زمان وفات.

و تأیید می نماید این مطلب را حدیث منزله که مکرر رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «علی منّی بمنزله هارون من موسی» (چنانچه در شبهای گذشته مفصلا شرح دادیم) و این خود دلیل دیگر است بر ولایت آن حضرت در زمان حیات و بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وآله.

شیخ: گمان می کنم اگر قدری فکر کنید صلاح در این است که بگوئیم این آیه در شأن آن جناب نازل نگردیده چون که مقام علی کرم الله وجهه اجلّ از آنست که به این آیه بخواهیم اثبات فضیلتی برای آن جناب بنمائیم زیرا این آیه گذشته از آنکه اثبات فضیلت نمی نماید بلکه لطمه هم به فضائل آن جناب می زند.

داعی: اوّلا ما و شما بلکه احدی از امت حتی صحابه کبار اجازه نداریم که در شأن نزول آیات دخالت نمائیم چه آنکه شأن نزول آیات دل بخواه نمی باشد و اگر کسانی من عندهم تصرف در معانی و نزول آیات بنمایند قطعا مردمانی بی دین می باشند مانند بکریّون که از قول عکرمه جعّال معلوم الحال نزول این آیه را درباره ابی بکر آورده اند.

ثانیا جنابعالی هر وقت به نطق می آئید واقعا کشف رموز و اسرار می نمائید؟ زیرااین اولین مرتبه ایست که چنین بیانی از شما شنیدم الحق فکر شما عالی و ابتکار خوبی فرمودید؟ خوبست بفرمائید از چه راه این آیه لطمه بمقام ولایت

مولی الموحدین امیر المؤمنین علیه السّلام وارد می آورد؟!

شیخ: یکی از مقامات عـالیه مولانا علی کرم الله وجهه آنست که در وقت نماز چنان توجهی به حق داشت که ابـدا خلقی نمی دید که توجهی به آنها داشته باشد و در نزد ما ثابت آمده که در یکی از جنگها چند تیر بر بدن آن جناب وارد آمد به قسـمی که خروج آنها موجب درد و آزار بوده لذا وقتی به نماز ایستاد تیرها را بیرون آوردند از شدت خضوع و خشوع و استغراق در رحمت حق ابـدا توجهی و احساس دردی ننمود اگر این قضیّه راست باشـد که آن جنـاب در نماز انگشتر به سائل داده باشـد لطمهٔ بزرگی به نماز آن جناب وارد می آورد چگونه ممکن است کسی که در نماز به درد و الم که طبیعی هر بشر است از شدت حضور قلب به سوی خدا توجه ننماید به نالهٔ سائلی چنان توجه نماید که انگشتر خود را در حال رکوع به او بدهد؟

علاوه، عمل خیر آن هم اداء زکاه مستلزم نیت است در حال نماز که بایستی سراپا توجه بحق باشد چگونه از نیت نماز منصرف به نیت دیگر و توجه بخلق می نماید چون ما مقام آن جناب را عالی می دانیم لذا تصدیق این معنی را نمی نمائیم.

و اگر عطائی به سائل شده حتما در حال نماز نبوده برای آنکه رکوع به معنای خشوع و تواضع است یعنی آن جناب با خشوع و تواضع انگشتر را به سائل داد نه در حال نماز.

داعی، عزیزم! خوب وردی آموخته ای - لیکْ سوراخ دعا گم کرده ای - این اشکال شما سست تر از خانهٔ عنکبوت می باشد.

ص: ۲۲۶

اولا این عمل لطمه ای به مقام آن حضرت نمی زند بلکه توجه به سائل و تصدق به او و دل او را خوش نمودن موجب کمال است چه آنکه آن حضرت پیوسته در همه حال توجه به خدا و رضای پروردگار داشته و در این عمل هم جمع

نموده میان عبادت بدنی و روحی با عبادت مالی که انفاق در راه خدا باشد.

آقای عزیز آن التفاتی که شنیده اید لطمه به خشوع نماز می زند و سبب نقصان عبادت می گردد التفات به امور دنیوی و اغراض نفسانی می باشد و الاّ توجه به عمل خیر که عبادتست در عبادت دیگر موجب کمال است.

مثلا در نماز اگر آدمی گریه کند برای عزیزانش و لو برای أعز خلق الله که خاندان محمّد و آل محمّد سلام الله علیهم اجمعین باشد موجب بطلان نماز می گردد ولی اگر در حال نماز برای شوق و اشتیاق به حق یا خوف از خداوند گریه نماید موجب کمال و فضیلت است.

ثانیا فرمودید: رکوع به معنای خشوع است در محل معیّن معتبر است ولی اگر امر به رکوع نماز را که فعل واجب معیّن است شما لغه بخواهید حمل بر خشوع کنید مورد ملعبهٔ عقلاء و اهل دین و دانش خواهید شد.

در این آیه شریفه هم بر خلاف ظاهر نظر دادید و قطعا مورد اخراج لفظ است از معنی حقیقی عرفی خود زیرا خود می دانید که رکوع در عرف شرع اطلاق بر رکنی از ارکان نماز است و آن خمیده گردیدن است به حدّی که کف دست به زانو برسد و تصدیق این معنی را اکابر علماء خودتان نموده اند چنانچه قبلا عرض شد و فاضل قوشچی در شرح تجرید توضیح می دهد اقوال جمهور مفسرین را که «و هو راکع فی صلاته» یعنی آن حضرت انگشتر داد در حالتی که

در رکوع نماز بوده.

و از همه این حرفها گذشته بفرمائید این آیه شریفه با کلمهٔ حصر نازل به مدح است یا مذمت.

شیخ: بدیهی است که در مورد مدح آمده.

داعی: پس وقتی که جمهور اکابر علماء و مفسرین و محدثین و محققین فریقین (شیعه و سنی) گفتند این آیه در شأن علیّ علیه السّلام نازل گردیده و مورد مدح و تمجید پروردگار قرار گرفته دیگر برای این قبیل مناقشات و ایرادات امثال آقایان راهی نخواهد بود که اهل عناد و تعصّب از خوارج و نواصب به آن تمسک جویند و از طفولیت در مغز مردمان پاکی مانند شما وارد نمایند که بدون تعمّق در هم چو مجلس رسمی با شهامت تمام بیان نمائید که ما تصدیق این قضیه را نمی نمائیم.

شیخ: آقا ببخشید چون جنابعالی خطیب و منبری و زبردست در نطق و بیان هستید گاهی در کلمات و ضمن فرمایشات خود کنایاتی به کار می برید که ممکن است در افراد بی اطلاع تولید خیالاتی نماید که نتایج خوبی نداشته باشد خوبست در بیانات خود رعایت این معانی را بنمائید.

داعی: در بیانات داعی جز حقایق چیز دیگری نمی باشد خدا شاهد است قصد کنایه ای نداشتم جهت هم ندارد که کنایه بکار برم زیرا هر چه بخواهم بگویم صریحا می گویم نه کنایه، ممکن است اشتباه فرموده یا به نظر خورده گیری اینطور تصور نموده اید، بفرمائید آن کنایه کدامست.

شیخ: الساعه ضمن صحبت و بیان صفات مندرجه در آیه: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اَللّٰهِ»

ص: ۲۲۸

فرمودید که اینها صفاتی است مخصوص علیّ بن ابی طالب کرم الله وجهه که از اول تا بآخر شک و تردیدی در ایمانش پیدا نشد این جمله کنایه ایست واضح که اثبات می نماید تردید دیگران را مگر خلفاء راشدین یا سائر صحابه شک و تردیدی در ایمان خود داشتند قطعا همهٔ اصحاب بأجمعهم مانند علی کرم الله وجهه از اولی که ایمان آوردند تا به آخر عمر بدون شک و تردید ثابت قدم در عقیده بودند و آنی از رسول خداصلی الله علیه وآله انحراف و دوری ننمودند.

داعی: أوّلا داعی به این عبارت که آقا فرمودید تلفظ ننمودم ثانیا خود می دانید که اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند ثالثا اگر شما نظر خورده گیری دارید شاید دیگران نداشته باشند حتما شما در این بیان خودتان (ببخشید معذرت می خواهم) مغلطه کاری نمودید خدا شاهد است دعاگو نظر کنایه گوئی و چنین خیالی که شما نمودید نداشته ام بر فرض که خیالی در ذهن شما آمد (اگر خیال مغلطه

کاری و ایجاد شبهه نداشتید) خوب بود این جمله را آهسته از داعی سؤال می نمودید تا جواب مثبت یا منفی را عرض می کردم.

شیخ: طرز کلام و گفتار شما می رساند که چیزی هست البته سکوت از جواب خود تولید خیالات می نماید متمنی است آنچه در نظر دارید با سند صحیح بیان فرمائید.

داعی: سبب تولید خیال شما شدید که این سؤال را نمودید بازهم عرض می کنم خوبست از این مرحله بگذرید و اصرار نفرمائید.

شیخ: اگر خلاف اخلاقی شده گذشته چاره جز جواب ندارید اگر جواب صریح مثبت یا منفی ندهید حتما تولید نگرانی نموده گمان می کنم نتایج خوبی

ص: ۲۲۹

نداشته باشد.

داعی: از طرف داعی هیچ گاه اسائهٔ ادب نمی شود، اصرار شما و این که به عباره اخری تهدیدم فرمودید سبب گردید تا کشف حقایق شود و از روز اول هم کشف این نوع از حقایق از طرف علماء خودتان شده که حقایق را در کتب خود ثبت نمودند. اما در مورد شک وتردید اتفاقا غالب صحابه که هنوز ایمانشان به مرتبهٔ کمال نرسیده بود گاهی گرفتار شک و تردید می‌شدند.

منتها بعض از آنها به حال شک و تردید می ماندند و آیات در مذمت آنها نازل می گردید مانند منافقین که سوره ای در قرآن مجید در مذمت آنها آمد. ولی این قبیل سؤالات اخلاقا سزاوار نیست علنی گردد نکند مردمان بی خرد روی حبّ و بغض جاهلانه خورده گیری کنند باز هم تمنا می کنم از این موضوع صرف نظر نمائید یا اجازه بفرمائید بموقع خود جوابش را آهسته خودمانی عرض کنم.

شیخ: یعنی می خواهید بگوئید که خلفاء راشدین رضی الله عنهم جزء آنها بودند که شک می نمودند.

داعی: واقعا مغلطه کاری می کنید و تحریک اعصاب می نمائید حال که اصراری دارید داعی هم شما را بلا جواب نمی گذارم اگر عکس العملی پیدا نماید در میان عوام بی خردمسئول آن شما هستید و اینکه فرمودید ما می گوئیم اشتباه فرمودید یا عمدا سهو نمودید علماء بزرگ خودتان نقل نموده اند و ثبت در تاریخ گردیده.

شیخ: در چه موضوع نوشتند و شک آنها در کجا بوده و چه اشخاصی شک نمودند مقتضی است بیان فرمائید.

داعی: آنچه از سیر در کتب اخبار و تواریخ معلوم می شود یک مرتبه نبوده

بلکه در دفعات متعدده اشخاصی شک می نمودند بعد که کشف حقیقت می شد بر می گشتند ولی بعضی بر آن شک باقی می ماندند و مغضوب غضب الهی قرار می گرفتند.

شک نمودن عمر در حدیبیّه در نبوّت پیغمبرصلی الله علیه وآله

چنانچه ابن مغازلی فقیه شافعی معروف در مناقب و حافظ ابو عبد الله محمد بن ابی نصر حمیدی در جمع بین الصحیحین(۱) بخاری ومسلم(۲) نوشته اند: قال

۱- صحیح بخاری، ۴/۳۸۱، ح ۹۳۲، کتاب الشروط فی الجهاد و المصالحه مع اهل الحرب و کتابه الشروط. بخاری حدیث را چنین نقل می کند: «فقال عمر بن الخطاب فأبیت نبی الله؟ فقلت: الست نبی الله حقا؟ قال: بلی قلت: السنا علی الحق و عدونا علی الباطل؟ قال: بلی. قلت: فلم نعطی الدنیه فی دیننا. اذاً قال: انی رسول الله و لیست اعصیه و هو ناصری. قلت: اولیس کنت تحدثنا انا سنأتی البیت فنطوفه به؟ قال: بلی فاخبرتک انا نأتیه العام؟ قال: قلت: لا، قال: فانک آتیه و مطوف به. فأتیت ابابکر فقلت: یا ابابکر ألیس هذا نبیّ الله حقا؟ قال بلی. قلت: السنا علی الحق و عدونا علی الباطل؟ قال: بلی. قلت: فلم نعطی الدنیه فی دیننا. اذا قال: ایها الرجل انه لرسول الله و لیس یعصی ربه و هو ناصره. فستمسک بغرزه فوالله انه علی الحق. قلت: ألیس یحدثنا انا سنأتی البیت و نطوف به؟ قال: بلی. أفاخبرک انک تأتیه العام؟ قلک لا قال: انک آتیه و مطوف به. قال الزهری: قال عمر: فعملت لذلک عمالا قال: فلما فرغ من قیه الکتاب قال رسول الله صلی الله علیه وآله لأصحابه: قوموا فانحروا ثم احلقوا. قال: فوالله ما قام منهم رجل حتی قال ذلک ثلاث مرات. فلما لم یقم منهم احد دخل علی ام سلمه فذکرلها مالقی من الناس. فقالت ام سلمه یا نبی الله تحب ذلک اخرج ثم لا تکلم احداً منهم کلمه حتی تنحر بُدنک و تدعوا حالقک فیحلق. فخرج فلم یکلم احدا منهم حتی فعل ذلک نحر بدنه و دعا حالقه فحلقه. فلما رأوا ذلک قاموا فنحروا... و نیز در ۴/۵۳۶، ح ۱۳۴۸، کتاب الجزیه، باب اثم من عاهد ثم غدر... و ۶/۵۱۲، ح ۱۲۶۹، کتاب التفسیر، سوره الفتح باب قوله: {یبایعونک تحت الشجره} همین جریان را با الفاظی دیگر نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: فجاء عمر قال: ألسنا علی الحق و هم علی الباطل؟ ألیس قتلانا فی الجنه و قتلاهم فی النار؟ قال: بلی. قال: ففیم نعطی الدنیه فی دیننا و نرجع و لما یحکم الله بیننا؟ فقال: یا ابن الخطاب انی رسول الله و لین یضیعنی الله ابداً فرجع متغیظا فلم یصبر حتی جاء. در جریان حدیبیه سایر منابع اهل سنت جمله ای را از خلیفه دوم نقل کرده اند که اعتقاد باطنی او را آشکارمی سازد و صراحت دارد که عمر بن الخطاب در نبوت پیامبرصلی الله علیه وآله شک داشته است تا آنجا که در دیبه می گوید: به خدا قسم تا امروز این قدر در نبوت محمدصلی الله علیه وآله شک نکرده بودم. البته این جملات در منابع اهل تسنن با الفاظ گوناگون نقل شده که همه آنها به این مفهوم اشاره دارند. گرچه بخاری و مسلم و بعضی دیگر برای حفظ آبروی بر باد رفته خلیفه از نقل آن جلمه عمر خودداری کرده اند، اما احادیثی که در این باب نقل کرده اند خود گویای اعتقادات قلبی خلیفه دوم نسبت به نبوّت خاتم الانبیاء است. با استناد به احادیثی که بخاری در این باب نقل کرده و دیگران هم به همین مضامین روایاتی نقل کرده اند، اثبات خوهیم کرد که آنچه بخاری نقل کرده نیز بیانگر شک عمر بن خطاب به نبوت پیامبر اکرم است. در سه حدیثی که بخاری در این جریان نقل کرده جملاتی قابل توجه است: یک- بخاری به نقل از عمر آنجا که از امضای صلحنامه ناراحت بود خطاب به پیامبر اکرم این جمله را نقل می کند:

«ألست نبی الله؟» آیا تو پیامبر بر حق خدا نیستی؟ با اندک تأمل در این جمله در میابیم که گوینده این سؤال را از روی تردید پرسیده و به پیامبر حضرت شک داشته است. این ادعا را دو شاهد تأیید می کند: اول: بعد از آنکه خلیفه سؤالاتش تمام شد پیامبر اکرم فرمود: «انی رسول الله»؛ یعنی من پیامبر خدایم. اگر سؤال کنند در رسالت شک نداشت، بیان چنین جوابی از رسول اکرم بی مناسبت است. دوم: بعد از آنکه عمر از کلمات پیامبر اکرم قانع نشد نزد ابابکر آمد و همان سؤالات را تکرار کرد، ابابکر در جواب او گفت: «ایها الرجل انه لرسول الله»؛ ای مرد او پیامبر خداست. ابابکر نیز احساس کرد که عمر مشکوک به نبوت رسول اکرم است. لذا در جواب او بر رسالت پیامبر اکرم تأکید می کند. دو: بعد از آنکه عمر بن الخطاب از پیامبر سؤالاتی کرد و جوابهایی شنید قانع نشد و نزد ابوبکر رفته وهمان سؤالات را تکرار کرد. حال سؤال این است کسی که به پیامبر حضرت یقین دارد اگر جوابی را از پیامبر اکرم بشنود آیا قانع نمی شود؟ اینکه خلیفه دوم از جوابهای پیامبر اکرم قانع نشد و به ابابکر مراجعه کرد غیر از این است که پیامبر را به نبوت قبول نداشته و کلمات او را صحیح نمی دانسته است؟ سه- حرکتی از عمر نقل شده است که بعد از سؤال و جواب از رسول اکرم «فخرج متغیظا»؛ در حالی که نارحت و غضبناک بود از پیامبر جدا شد. کسی که پیامبر را به پیامبری قبول دارد اولاً: ادب را در همه حال و مخصوصا در مقابل حضرت رعایت می کند که با توجه به لحن سؤالات خلیفه از رسول اکرم و همین شیوه جدا شدن از پیامبر روشن است که این مهم را خلیفه مراعات نمی کند. ثالثا: فرمایشات و جوابهایی که پیامبر اکرم می فرماید، تصدیق کرده و می پذیرد و در مقابل آن اظهار نظر و استقامت نمی کند. اینکه خلیفه دوم با حالت غضب و ناراحتی از پیامبر جدا شده است. در واقع به هر سه نکته ای که به آن اشاره شد پشت پا زده، هم رعایت ادب نکرده هم به تصمیمات فرستاده الهی اعتراض کرده و هم فرمایشات و جوابهای او را تصدیق نکرده است. آیا می توان گفت: همه اینها از روی اعتقاد راسخ به نبوت پیامبر اکرم صورت گرفته؟! البته این نکته نیز قابل بررسی است که از نظر مسلمانان کسی که در نبوت پیامبر اکرم شک کند چه حکمی دارد و آیا اصولا یکی از مهم ترین شرایط مسلمن بودن اعتقاد راسخ و قلبی به نبوت رسول اکرم صلی الله علیه وآله می باشد یا خیر؟ پر واضح است که پرداختن به این مهم مجالی دیگر می طلبد.

۲- صحیح مسلم، ۳/۱۴۱۲، ح۱۷۸۵، کتاب الجهاد و السیر، باب صلح الحدیبیه. مسلم حدیث را چنین نقل می کند: عن ابی وائل قال: قال سهل بن حنیف یوم صفین فقال: ایها الناس اتهموا انفسکم، لقد کنا مع رسول الله صلی الله علیه وآله یوم الحدیبیه و لو نری قتالاـ لقاتلنا و ذلک فی الصلح الذی کان بین رسول الله صلی الله علیه وآله و بین لامشرکین. فجاء عمر بن الخطاب فأتی رسول الله فقال:یا رسول الله! ألسنا علی حق و هم علی باطل؟ قال: بلی. قال: ألیس قتلانا فی الجنه و قتلاهم فی النار؟ قال: بلی. قال: ففیم نعطی الدنیه فی دیننا و نرجع و لما یحکم الله بیننا و بینهم؟ فقال: یا ابن الخطاب انی رسول الله و لن یضیعنی الله ابداً. قال: فانطلق عمر، فلم یصبر متغیظاً... و نیز ابن هشام در السیره النبویه، ۳/۳۳۱ حوادث سنه ۶، بیعه الرضوان، امر الهدنه، عمر ینکر علی رسول الله صلی الله علیه وآله الصلح. بعد از آنکه همین جریان را با الفاظی مشابه نقل می کند، به نقل از عمر می نویسد: فکان عمر یقول مازلت أتصدق و اصوم و اصلی و اعتق من الذی صنعت یومئذ مخافه کلامی الذی تکلمت به حتی رجوت ان یکون خیرا واین مؤید آن است که او در حدیبیه کلماتی گفته که از عواقب آن واهمه داد. واقدی در المغازی، ۱/۶۰۶-۶۰۷، حواث سال ۶ هجری، غزوه الحدیبه، بعد از آنکه حدیث را مشابه این هشام نقل می کند به اعترافاتی از عمر بن الخطاب اشاره کرده می نویسد: «قال: عمر:... فما اصابنی قط شیء مثل ذلک الیوم، مازلت اصوم و اتصدق من الذی صنعت مخافه کلامی الذی تکلمت یومئذ. فکان ابن عباس یقول: قال لی عمر فی خلافته، و ذکر القضیه ارتبت ارتیابا لم ارتبه منذ اسلمت الا یومئذ، و لو وجدت ذلک الیوم شیعه تخرج عنهم رغبه عن القضیه لخرجت... قال ابو سعید الخدری: جلست عند

عمر بن الخطاب یوماً فذکر القضیه فقال: لقد دخلنی یومئذ من الشک و راجعت النبی صلی الله علیه وآله یومئذ مراجعه ما رجعته مثلها قط... و الله لقد دخلنی یومئذ من الشک حتی قلت فی نفسی: لو کنا مائه رجل علی مثل رأیی مادخلنا فیه ابداً... و نیز عبد الرزاق الصنعانی در المصنف، ۵/۳۳۹، ح ۹۷۲۰، کتاب المغازی، غزوه الحدیبیه. ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۵۷/۲۲۹، رقم ۷۳۱۲، شرح حال مروان بن الحکم بن ابی العاص. طبرانی در معجم الکبیر، ۲۰/۱۴، احادیث عروه بن الزبیر عن المسوره بن مخرمه؛ علاء الدین محمد بن ابراهیم البغدادی در تفسیر الخازن، ۴/۱۶۷، ذیل آیه ۲۴ سوره فتح؛ یغوی در معالم التنزیل، ۴/۲۰۲، ذیل آیه ۲۵ سوره فتح. بغوی در معالم التنزیل، ۴/۲۰۲، ذیل آیه ۲۵ سوره فتح. طبری در جامع البیان، ۱۳/۱۲۹، ذیل آیه ۲۵ سوره فتح. سیوطی در در المنثور، ۶/۷۴، ذیل آیه ۲۴، سوره الفتح. ابن حبان در صحیح خود، ۱۱/۲۲۴، کتاب الجهاد باب الموادعه و المداهنه، استحباب استعمال الامام المداهنه، ابن قیم جوزی در زاد المعاد، ص۴۶۷، فصل فی قصه الحدیبیه، جریان را با الفاظ مشابه نقل کرده اند و همه این جمله را از عمر «و الله ما شککت منذ اسلمت الا یومئذ» را نقل کرده اند. ما متن حدیث را از مصنف عبد الرزاق نقل می کنیم: فقال عمر بن الخطاب: و الله ما شککت منذ اسلمت الا یومئذ، قال: فأتیت النبی صلی الله علیه وآله فقلت: ألست نبی الله حقا؟ قال: بلی. قلت: أولسنا علی ا لحق و عدونا علی الباطل؟ قال: بلی؛ قلت: فلم نعطی الدنیه فی دیننا؟ فقال: انی رسول لله و لست اعصیه و هو ناصری. قلت: اولست تحدثنا انا سنأتی البیت فنطوف به؟ قال: بلی، فأخبرتک انک تأتیه العام؟ قلت: لا، فانک آتیه و مطوف به. قال: فأتیت ابابکر فقلت: یا ابابکر ألیس هذا نبی الله حقاً؟ قال: بلی، قلت: ألسنا علی الحق و عدونا علی الباطل؟ قال: بلی، قلت: فلم نعطی الدنیه فی دیننا؟ اذا قال: ایها الرجل انه رسول الله و لیس یعصی ربه و هو ناصره فاستمسک بغرزه حتی تموت. فوالله انه لعلی حق. قلت: اولیس کان یحدثنا انا سنأتی البیت و نطوف به؟ قال: فأخبرک انه سیأتیه العام؟ قلت: لا. قال: فانک آتیه و مطوف به. قال: الزهری: قال عمر: فعملت لذلک اعمالا. قال: فلما فرغ من قضیه الکتاب قال رسول الله صلی الله علیه وآله لأصحابه: قوموا فانحروا ثم احلقوا. قال: فوالله ما قام منهم رجل حتی قال: ذلک ثلاث مرات. قال فلما لم یقم منهم احد، قال فدخل علی ام سلمه فذکر له ما لقی من الناس، فقالت ام سلمه: یا نبی الله أتحب ذلک؟ اخرج ثم لا تکلم احدا منهم حتی تنحر بدنک و تدوا حالقک فیحلقک فقام فخرج فلم یکلم احدا منهم حتی فعل ذلک نحر بدنه و دعا حالقه فحلقه، فلما رأوا ذلک قاموا فنحروا. همچنین شوکانی در نیل الاوطار، ۸/۳۶، ح۳۴۵۵، ابواب الأمان و الصلح و المداهنه، باب ما یجوز من الشروط مع الکفار؛ احمد بن حنبل در مسند، ۴/۳۳۰، مسند مسور بن مخرمه و مروان بن الحکم؛ بیهقی در سنن الکبری، ۹/۲۲۰، کتاب الجزیه، باب المداهنه علی النظر للمسلمین؛ ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۱۲/۵۹، خطبه ۲۲۳، نکت من کلام عمر و سیرته و اخلاقه؛ ابن کثیر در السیره النبویه، ۳/۷۹، غروه الحدیبیه، ذکر سیاق البخاری لعمره الحدیبیه، و در تفسیر القرآن العظیم، ۴/۱۷۶، ذیل آیه ۲۵ سوره فتح؛ و در البدایه و النهایه، ۴/۲۰۰، حوادث سال ۶ هجری، غزوه الحدیبیه؛ صالیح شامی در سبل الهدی و الرشاد، ۵/۵۲، باب ۲۲، ذکر مبایعته صلی الله علیه وآله بیعه الرضوان؛ و ذهبی در تاریخ الاسلام، ۲/۳۷۱، کتاب المغازی، همین جریان را نقل کرده اند، با این تفاوت که به این جمله عمر «و الله ما شککت منذ اسلمت الا یومئذ» اشاره نکرده اند. البته محتوای حدیث به وضوح پرده از اعتقاد خلیفه بر می دارد. واقعه حدیبیه از دو جهت قابل بررسی است: جهت اول: مخالفت صریح و گسترده ای که بسیاری از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با امر صریح آن حضرت فرمودند: «قوموا فانحروا ثم احلقو، قال: فوالله ما قام منهم رجل، حتی قال ذلک ثلاث مرات، قال: فلما لم یقم منهم احد قام فدخل علی ام سلمه فذکر لها ما لقی من الناس...» (برخیزید قربانی کنید و سرهایتان را بتراشید. راوی گوید: به خدا قسم حتی یک نفر از آنها برنخواست، تا اینکه رسول اکرم سه مرتبه همین جملات را تکرار کرد. راوی می گوید: وقتی که کسی از اصحاب به فرمان پیامبر اکرم گوش نداد و جهت قربانی و سر تراشیدن اقدام نکرد، رسول

اکرم برخاست و بر ام سلمه وارد شد و مخالفت اصحابش را برای وی نقل کرد) قبل از پرداختن به جهت اول به دو مقدمه اشاره می کنیم: مقدمه اول: بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مسلمانان به دو گروه بزرگ شیعه و سنی تقسیم شدند. شیعه به کسانی گفته می شود که به امر خدا و رسول اکرم از امیر المؤمنین و فرزندان معصوم او پیروی می کنند و اعتقاد دارند که احکام الهی و سنت نبوی را باید تنها از طریق اهل البیت که به نص آیه قرآن معصوم هستند دریافت کرد و به اصحاب مؤمن و صالح که تا آخر عمر ایمان خود را حفظ کرده اند احترام می گذارند. سنّی به کسانی می گویند که خود را پیرو سنت پیامبر اکرم می دانند و اعتقاد دارند که احکام الهی و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را باید از طریق صحابه آن حضرت دریافت کرد، آن هم صحابه ای که محدوده آن، آن قدر وسیع است که هر آن کس که پیامبر را دیده باشد یا حتی پیامبر او را دیده باشند گرچه مصاحبت و همراهی مستمر هم نداشته باشد، شامل می شود. اهل تسنن برای حجیت قول صحابی نه تنها عصمت را شرط نمی دانند، بلکه در اعتبار قول صحابی به هیچ شرطی پایبند نیستند. مقدمه دوم: احکام و معارف اسلامی را باید از دو منبع دریافت کرد: یکی قرآن که بیانگر کلیات احکام و معارف اسلامی است و دیگری سنت پیامبرصلی الله علیه وآله که به تبین قرآن و جزئیات معارف اسلامی می پردازد. آنچه در معنای سنت بیان می وشد این است که به تمام کلمات و اوامر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سنت می گویند. تمام فرمایشات پیامبر اکرم وحی است و باید به عنوان دومین منبع اسلامی به آن عمل شود، همچنانکه قرآن می فرماید: {وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى إِنْ هُوَ إِلاّ وَحْى يُوحى } [النجم، ۳-۴]؛ پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی گوید، بلکه هر آنچه می گوید وحی است. همچنین تمام اعمال و رفتار پیامبرصلی الله علیه وآله اعم از کارهایی که خود پیامبرصلی الله علیه وآله انجام می دهد یا کارهای دیگران را تأیید می کند نیز سنت آن حضرت به شمار می رود و باید به عنوان منبع اسلامی به آن توجه شود همچنان که قرآن می فرماید: { لَقَدْ كانَ لَكُمْ فى رَسُولِ الله أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ} [احزاب/۲۱] قطعا برای شما در اقتداء به رسول خداصلی الله علیه وآله سرمشقی نیکوست. و پر واضح است که تبعیت و عمل به سنت نبوی بر تک تک مسلمانان واجب است و در این حکم فرقی بین صحابه و غیر آنان نیست. بعد از این دو مقدمه با تقد در جریان حدیبیه آشکار می گردد که جمع کثیر از صحابه با امر مسلم پیامبر مخالفت کردند. رسول اکرم صلی الله علیه وآله بعد از امضای صلحنامه تصریح می فرمایند: «قوموا و انحرو و احلقو»؛ (برخیزید قربانی کندی وسرهایتان را بتراشید)، تا آنجا که راوی می گوید: «فوالله ما قام منهم رجل، حتی قال ذلک ثلاث مرات»؛ به خدا قسم هیچ کس بر نخاست و پیامبر اکرم سه مرتبه این جلمات را تکرار کرد». ابن حجر نیز در فتح الباری ۵/۳۴۶، کتاب الشروط، فی الجهاد و المصالحه مع اهل الحرب به تخلف صحابه از امر پیامبر اکرم اعتراف دارد. او بعد از نقل حدیث فوق می نویسد: و قد وقع التصریح فی هذا الحدیث بأنّ المسلیمن استنکروا الصلح المذکور و کانوا علی رأی عمر فی ذلک. (در این حدیث تصریح شده به اینکه مسلمانان این صلح را خوش نداشتند و در این مسئله با عمر هم عقیده بودند.) حال جماعت اهل تسنن پاسخ دهند: مگر فرمایشات و اوامر پیامبرصلی الله علیه وآله بخشی از سنت قطعی آن حضرت نیست؟ مگر تبعیت از کلمات و اوامر پیامبرصلی الله علیه وآله به عنوان یکی از بزرگ ترین منابع اسلامی واجب نیست؟ شما که خود را سنی و تباع سنت رسول اکرم می دهند چرا از کسانی تبعیت می کنید که به سنت قطعی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عمل نکردند؟ مگر می توان سنت پیامبر را از کسانی گرفت که خود به این سنت پایبند نبودند؟ چرا می گویید تمام اصحاب پیامبر ثقه و عادل هستند و احکام الهی و سنت نبوی را باید از آنان دریافت کنیم؟ آیا اعتراض شدید برخی از صحابه به عملکرد پیامبر و بی اعتنایی به اوامر آن حضرت و سرپیچی از دستورات او و تا حدی که رسول اکرم از روی ناراحتی و به عنوان درد دل این قضیه تلخ را برای ام سلمه نقل می کند، لکه ننگی بر دامن برخی از صحابه نخواهد گذاشت؟ برخی از صحابه ای که در حضور رسول اکرم با آن حضرت صریحا مخالفت

کرده و از دستورات آن حضرت سرباز زدند چگونه می توانند برای نسلهای پس از خود منتقل کننده سنت نبوی باشند؟ پس نمی توان معتقد شد که هر کس عنوان صحابی را گرفت می تواند مبین احکام الهی و سنت نبوی باشد؛ بلکه آن صحابی محترم و قابل اعتماد است که علاوه بر ایمان و اعتقاد سالم و حفظ آن تا آخر عمر، به سنت پیامبر احترام گذاشته و بدون هیچگونه اعتراضی و به طور کامل به آن عمل کند. پیامبر اکرم از چنین اصحاب مؤمن و صالح بی بهره نبوده است. افرادی همچون امیر المؤمنین علیه السّلام ابوذر و سلمان و مقداد و ابن مسعود و جابر و حذیفه و امثال اینها که علاوه بر ایمان قوی و حفظ آن تا آخر عمر، مطیع پیامبر بوده و بدون هیچ اظهار مخالفتی، اوامر آن حضرت را اطاعت می کردندو اینها کسانی هستند که شیعه و سنی بر احرام آنها اتفاق نظر دارند و می توان بخشی از سنت نبوی را که از طریق اهل البیت به ما نرسیده از آنها اخذ کرد.

عمر بن الخطّاب رضى الله عنه: ما شككت فى نبوّه محمّد قطّ كشكى يوم الحديبيّه.

ص: ۲۳۷

(عمر بن الخطاب گفت: من هرگز همانند روز حدیبیه در نبوت محمد شك نکرده بودم)

طرز کلام خلیفه می رساند که مکرر در نبوت آن حضرت شک نموده است منتها شک در حدیبیّه از همه قوی تر بوده است(۱).

نواب: ببخشید قبله صاحب مگر در حدیبیّه چه بوده که باعث شک در امر نبوت گردیده.

داعی: شرح این قضیه مفصّل است ولی خلاصه اش را به اقتضای وقت مجلس به عرضتان می رسانم.

واقعه حدیبیّه

رسول اکرم صلی الله علیه وآله شبی در عالم رؤیا دید با

اصحاب به مکه تشریف برده و عمره بجای آورده، صبح برای اصحاب نقل نمود عرض کردند شما خود معبّر خوابهای ما هستید بفرمائید تعبیر این خواب چیست حضرت فرمودند ان شاء الله ما به مکه خواهیم رفت و عمل به جای خواهیم آورد (ولی تعیین زمان تشرف را ننمودند).

در همان سال پیغمبرصلی الله علیه وآله نظر به شوقی که به زیارت بیت الله داشت با اصحاب به عزم مکه معظمه حرکت فرمودند در حدیبیّه (که چاهی است نزدیک

۱- علامه سید جعفر مرتضی در کتاب الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه وآله (ج۴/۱۰۱/ النفاق فی مکه) به نقل از واقدی از کتاب مغازی (ج۲/۶۰۷، در باره این موضوع چنین می نویسد: ... اننا قد رأینا البعض یعترف انه کان کثیرا ما یشك فی هذا الامر، حتی اعترف فی الحدیبیه انه ارتاب ارتیابا لم یرتبه منذ اسلم. «محقق»

مکه نصفش جزء حرم و نصف دیگر خارج از حرام است) کفّار قریش خبر شدند با تجهیزاتی جلو آمدند و ممانعت نمودند از ورود به مکه.

چون پیغمبرصلی الله علیه وآله به قصد جنگ نیامده هدفش فقط زیارت بود لذا با کفّار مکه صلح نمودند و صلح نامه نوشتند رسول اکرم صلی الله علیه وآله از همانجا برگشت.

اینجا بود مورد شک عمر. بنا به گفتهٔ خودش چنانچه علمای بزرگ خودتان نوشته اندکه شک در اصل نبوت آن حضرت نمود آمد خدمت پیغمبر عرض کرد یا رسول الله شما که پیغمبر و صادق القول هستید مگر نفرمودید ما می رویم مکه و عمل به جای می آوریم و در آنجا حلق رأس و تقصیر می نمائیم الحال چرا بر خلاف شد.

حضرت فرمودند: آیا من تعیین زمان نمودم و گفتم امسال می رویم عرض کرد نه یا رسول الله حضرت فرمودند پس آنچه گفتم صحیح است و خواهیم رفت ان شاء الله و تعبیر خواب واقع خواهد شد منتها تعبیر خواب به مشیت خداوند دیر و زود دارد فلذا جبرئیل نازل گردید برای تصدیق رسول اکرم صلی الله علیه وآله آیه۲۷ سوره۴۸(فتح) را آورد که: {لَقَدْ صَدَقَ اَللّٰهُ رَسُولَهُ اَلرُّؤْيٰا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ اَلْمَسْجِدَ اَلْحَرٰامَ إِنْ شٰاءَ اَللّٰهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لاٰ تَخٰافُونَ فَعَلِمَ مٰا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ فَتْحاً قَرِيباً}

(هر آینه به تحقیق پروردگار متعال حقیقت و صدق خواب رسولش را آشکار ساخت که البته افراد مسلمین با دل ایمن و خاطر آسوده وارد مکه و مسجد الحرام می شوند و بعد از اعمال حج و تشریفات مذهبی با تراشیدن سر تقصیر نموده از احرام خارج می گردند. خداوند داناست به

آنچه نمی دانید و به همین نزدیکی فتح و ظفری نصیب شما خواهد شد (که مراد فتح خیبر بود))

این بود خلاصه ای از قضیهٔ حدیبیّه که امتحانی بود برای مؤمنین ثابت و مردمان متزلزل.

«سخن که به اینجا رسید آقایان به ساعتها نظر کرده خندهٔ شدید نموده گفتند: به قدری مطلب شیرین و گیرنده است که از خود به کلی بی خود می شویم و واقعا اسباب زحمت اهل مجلس شدیم دیشب خیلی از وقت آقایان گرفته شد امشب هم خیلی از نصف شب گذشته و اخلاقا کار نیکوئی نیست خوبست مجلس را خاتمه دهیم» در همین بین چای و قدری شیرینی و خوراکی آوردند سرگرم مزاح و تفریح شدیم که آقایان را از گرفتگی خاطر بیرون آوریم.

گفتگوهای غیر منتظره

حافظ: قبله صاحب ما از ملاقات شما مخصوصا از جذبهٔ اخلاقی شما خیلی مسرور شدیم میل داشتیم که بیشتر وقت خود را با شما صرف نمائیم جاذبهٔ شما بقدری قوی است که هر کس با شما مجالس و هم کلام شود مجذوب تمام و ساکت می ماند و هر حرفی هم دارد در باطن خیالش می ماند چنانچه ما خیلی حرفها داشتیم و داریم که در بوتهٔ اجمال مانده ولی چه کنیم که ناچار بحکم اجبار باید بوطن برگردیم در آنجا هم کارهای لازم شخصی و عمومی داریم که وقتش می گذرد امید است جنابعالی بر ما منت بگذارید به منزل و مأوای ما تشریف فرما شوید تا از محضرتان کاملا بهره مند شویم.

نواب: (رو به حافظ) ما نمی گذاریم شما حرکت کنید زیرا کار به جاهای

ص: ۲۴۰

باریک رسیده بایستی مطلب یک طرفه شود زیرا شماها همیشه به ماها می گفتید که آقایان رافضی ها (شیعه ها) به کلی فاقد دلیل و برهانند وتنها قاضی می روند اگر در مقابل ما قرار گیرند زود ساقط می شوند.

بر عکس گفتار شما آقایان در این جلسات کاملا ـ ما، شما را ساقط و زبون می بینیم بایستی حتما حقیقت معلوم شود تا ما ناظرین و مستمعین عاقل هر طریقی را حق دیدیم پیروی کنیم.

حافظ: (رو به نوّاب) اشتباه نمودید که ما را ساکت و ساقط پنداشتید بلکه جذّابیت اخلاقی و طلاقت لسان و حسن بیان خطیب ارجمند ما را ساکت نموده که رعایت ادب نموده و مهمان عزیز را آزار ندهیم و الا ما هنوز وارد سخنان اساسی نشده ایم و اگر کاملا گرم صحبت شویم با اقامه برهان و دلیل خواهید دید که حق با ما و دلائل ما مثبت حق است.

نواب: (رو به حافظ) ما تا امشب آنچه از مولی و سرور و قبله سلطان الواعظین صاحب شنیدیم تمام منطقی و با برهان و دلیل بوده و شما را در مقابل منطق و دلیل ساکت دیدیم.

چنانچه می فرمائید دلائلی هست پس قطعا باید بمانید و اقامه دلیل نمائید من صریحا به شما می گویم و اعلام خطر می نمایم که گفتگوهای این شبها و نقل در روزنامه ها و مجلات باعث تردید در عقیده عدّه ای شده است و اگر حق را چنانچه سزاوار است ظاهر نکنید قطعا در نزد صاحب شریعت مسئول خواهید بود. (در این وقت مجلس سکوت بهت آوری به خود گرفت پس از قدری سکوت)

ص: ۲۴۱

حافظ: (با رنگ پریده رو به نواب) شما ملاحظهٔ این آقای مهمان عزیز را هم بنمائید ایشان بنا به فرمودهٔ خودشان مسافر مشهد هستند وقتشان عزیز است گویا خیال حرکت داشتند محض خاطر ما ماندند سزاوار ادب و اخلاق نیست که بیش از این اسباب زحمتشان شویم.

داعی: خیلی ممنون از لطف شما هستم ولی راجع به حرکت مخلص بیانی فرمودید صحیح است ولی در عین حال هر کار مهمی داشته باشم درمقابل خدمات دینی ناچیز می دانم از طرف داعی هیچ مانعی نیست تا یک سال دیگر هم آقایان حاضر باشید داعی هم حاضرم چون وظیفهٔ ما همین است که پیوسته انجام وظیفه بنمائیم تا حق از زیر پرده بیرون آید گذشته از اداء وظیفه داعی از مجالس اهل علم خورسندم که بهره برداری می نمایم مخصوصا جنابعالی که اخلاقا داعی را مجذوب خود قرار داده اید.

فقط از میزبان محترم آقای میرزا یعقوب علی خان خیلی خجلم که اسباب زحمت ایشان شده ایم.

«میرزا یعقوب علی خان و ذو الفقار علی خان و عدالت علی خان اخوان محترم که از رجال محترم قزلباش می باشند یک مرتبه با حال منقلب صدا بلند کردند که ما از شما انتظار این نوع بیان را نداشتیم ما صاحب منزل نیستیم اگر مادام العمر جنابعالی دراین منزل بمانید زحمتی بما ندارید چون ما در این منزل سرا دار هستیم و وجود شما سبب افتخار ما می باشد جناب آقای سید محمد شاه

«از اشراف پیشاور» و جناب آقا سید عدیل اختر (از علماء شیعه پیشاور) فرمودند ممکن است چند شبی افتخار این مجلس دینی را به منزل ما بدهید.

آقای میرزا یعقوب علی خان فرمودند: غیر ممکن است مادامی که قبله سلطان الواعظین در پیشاور هستند و این مجلس برقرار است بایستی همین جا باشند.

داعی: از آقایان عموما و از میزبانان محترم خصوصا کمال تشکر و امتنان را دارم.

حافظ: (بعد از قدری سکوت) مانعی ندارد و چون میل آقایان هست چند روز دیگر می مانیم ولی همین طوری که قبله صاحب فرمودند هر شب آمدن جمعیت در اینجا اسباب زحمت است خوبست منزل ما را مرکز مباحثات قرار دهید تاتعادل کامل فراهم آید.

داعی: اصراری ندارم که حتما آقایان تشریف فرما شوید چون این منزل وسیع است باغ و عمارت با وسعت دارد و برای این جمعیت آماده تر است خودتان قرار بر اینجا گذاردید و الاّ ـ از طرف مخلص مانعی نیست هر جا امر بفرمائید با کمال میل حاضرم خدمت می رسم.

میرزا یعقوب علی خان: از منزل و جماعت قزلباش هیچ مانعی نیست اگر آقای حافظ تازه تشریف آوردند و به حال ما سابقه ندارند ولی عموم اهالی می دانند که جماعت قزلباش عموما خدمتگذار نوع هستند و از پذیرائی و خدمتگزاری واردین خستگی ندارند. مخصوصا این منزل همیشه مرکز واردین است علی

الخصوص که پیرایه ای بر او بستند. مجلس علم و بحث دینی و مناظرات مذهبی بیش از پیش عموم را خورسند و متشکر می نماید.

حافظ: با اینکه بر من خیلی دشوار است توقف در پیشاور، چون کارهای بسیاری در محل دارم که معطل مانده ولی برای اجابت دعوت آقایان اطاعت می نمایم پس حالا مرخص می شویم تا فردا شب ان شاء الله.

ص: ۲۴۴

جلسه هفتم

اشاره

موضوعات کلی مورد بحث

- اتحاد پیامبر و علی
- آیه مباهله
- اتحاد پیابمر و علی
- علی علیه السّلام افضل از انبیاء
- علی علیه السّلام آیه تمام انبیاء
- برخلافت ابوبکر اجماعی نبوده
- علی علیه السّلام فاروق اکبر است نه عمر
- حق با علی است
- علی علیه السّلام با اختیار و فورا بیعت نکرد
- هجوم به خانه فاطمه
- محبت علی حسنه است
- فضائل امام حسین علیه السّلام

لیله پنجشنبه ۲۹ رجب ۴۵ جلسه هفتم

«اول شب آقایان تشریف آوردند پس از صرف چای و صحبتهای معمولی و رسمیت مجلس از طرف آقایان افتتاح کلام شد»

سید عبد الحی: (امام جماعت سنّت و جماعت) قبله صاحب چند شب قبل بیاناتی نمودید که قبله و سرور حافظ صاحب از شما دلیل خواستند یا طفره رفتید یا به اصطلاح به مغلطه علمی ما را سرگرم نمودید و مطلب از میان رفت.

داعی: بفرمائید مطلب چه بوده و کدام سؤال شما بی جواب مانده نظرم نیست خواهش می کنم یادآوری فرمائید.

سید: مگر شما چند شب قبل نفرمودید که سیدنا علی کرم الله وجهه اتحاد نفسانی با رسول خداصلی الله علیه وآله داشته به همین جهت افضل بر تمام انبیاء بوده.

داعی: صحیح است این گفتار و عقیدهٔ داعی بوده و هست.

سید: پس چرا اشکال ما را بلاجواب گذاردید.

داعی: خیلی اشتباه فرمودید و تعجب است از شما که تمام شبها سراپا گوش بودید نسبت طفره و مغلطه کاری به دعاگو بدهید طفره و مغلطه ای در کار نبوده بلکه آنچه صحبت شده به مقتضای «الکلام یجر الکلام» بوده حرف حرف آورده و اگر خوب دقت کنید خواهید تصدیق نمود که دعاگو حرف خارجی به میان نیاوردم بلکه آقایان سؤالاتی نمودند و داعی مجبور به جواب بودم الحال هر سؤالی دارید بفرمائید برای جواب حاضرم به عون الله تعالی.

ص: ۲۴۷

سیـد: خیلی مایلیم بفهمیم چگونه ممکن است دو نفر با هم متحـد گردنـد و اتحاد نفسانی چنان بین آنها حاصل آید که هر دو یکی باشند.

فرق بین اتحاد مجاز و حقیقت

داعی: موضوع اتحاد بین الاثنین به معنای حقیقت محال و ممتنع و بدیهی البطلان است و استحالهٔ آن در مقام خود مبرهن آمده بلکه امتناع او از بدیهیات اولیه است پس دعوی اتحاد نیست مگر از جهت مجاز و مبالغه در کلام.

زیرا دو نفر که با هم شدت محبت را دارند یا در جهتی از جهات مشابهت دارند غالبا دعوی اتحاد می نمایند.

و در کلمـات بزرگـان از ادبـاء و شـعراء عرب و عجم این نوع از مبـالغه بسـیار است حتّی در کلمات اولیاء حق هم ظاهر و بارز است که از جمله در دیوان منسوب به مولانا امیر المؤمنین علی علیه الصلاه و السّلام است که می فرماید.

هموم الرجال فی امور کثیره

و همی فی الدنیا صدیق مساعد

یکون کروح بین جسمین قسمت

فجسمهما جسمان والروح واحد(۱)

(همت عالی مردان عالم در امور مختلفه بسیاری است و تنها همت من در

۱- ابن النجار البغـدادی در کتاب ذیل تاریخ بغداد ۵/۴۹/۱۱۶۵، عمر بن حماد البغـدادی) چنین آورده است: هموم الرجال فی امور کثیره و همی من الدنیا صدیق مساعد یکون روح بین جسمین قسما فجسماهما جسمان و الروح «محقق»

دنیا دوست مساعدی است که آن دوست مانند روحی باشد در دو بدن که در آینه حقیقت از ما دو جسم و یک روح منعکس گردد.)

در حالات مجنون عامری معروف است زمانی که خواستند فصدش کنند، التماس می کرد مرا فصد نکنید که می ترسم نیشتر به لیلی من برسد که لیلی در عروق و اعصاب من جای گرفته؛ فلذا ادبا همین معنی را به نظم در آورده اند:

گفت مجنون من نمی ترسم ز نیش

صبر من از کوه سنگین است بیش

لیک از لیلی وجود من پر است

این صدف پر از صفات آن در است

داند آن عقلی که آن دل روشنی است

در میان لیلی و من فرق نیست

ترسم ای فصّاد چون فصدم کنی

نیش را ناگاه بر لیلی زنی

من کیم لیلی و لیلی کیست

من ما یکی روحیم اندر دو بدن

روحه روحی و روحی روحه

من یری الروحین عاشا فی البدن

(روح او روح من است و روح من روح اوست. چه کسی دیده است که دو روح در یک بدن زندگانی کنند)

و اگر کتب ارباب ادب را مطالعه کنید من حیث المبالغه از این قبیل تعبیرات مجازاً بسیار خواهید دید چنانچه شاعر شیرین بیان و ادیب لبیب سروده:

انا من اهوی و من اهوی انا

نحن روحان حللنا بدنا

فاذا ابصرتنی ابصرته

و اذا ابصرته کان انا(۱)

ص: ۲۴۹

۱- فیض القدیر شرح جامع الصغیر، الماوی، ۲/۳۹۷، تفسیر آلوسی، آلوسی، ۲/۱۶۴، ذیل آیه ۲۳۹، سوره بقره. «محقق»

اتحاد نفسانی پیغمبر و علی

بیشـتر از این وقت آقایـان را در مقـدمه نگیرم اینـک اخـذ نتیجه می کنم به این که اگر عرض کردم امیر المؤمنین علیه السّـلام اتحـاد نفسـانی بـا رسول اکرم صـلی الله علیه وآله دارد توجه شـما به اتحـاد حقیقی نرود چه آنکه احـدی دعوی اتحـاد حقیقی ننموده و اگر کسی قائل به چنین اتحاد شود قطعا عاطل و باطل و از درجهٔ اعتبار ساقط است.

پس این اتحـاد از حیث مجـاز است نه حقیقت و مراد از آن تسـاوی روح و کمالاـت است نه جسم و مسـلّما علی امیر المؤمنین علیه السّـلام در جمیع فضائـل و کمالاـت و صـفات بـا رسول اکرم صـلی الله علیه وآله مسـاوی بوده است الاّـ ما خرج بالنّص و الدّلیل.

حافـظ: پس روی این قاعـده بـایستی محمّـد و علی هر دو پیغمـبر باشـند و این گفتـار شـما می رسانـد که علی هم شـریک در پیغمبری بوده و لابدّ نزول وحی هم از جهت تساوی بر هر دو بوده است.

داعی: الحق مغلطه فرمودیـد این قسم که شـما بیان نمودید نیست، نه ما و نه احدی از شـیعیان به چنین چیزی عقیده نداریم و از شما انتظار نداشتم که وقت مجلس را به مجادله بگیرید که مطالب گفته تکرار گردد.

الحال عرض کردم که در جمیع کمالات متّحدنـد الاّ ما خرج بالنص و الـدلیل مگر آن چیزی که به نص و دلیل خارج گردیده و آن همان مقام نبوت خاصّه و شرائط آن است. که از جمله نزول وحی و احکام است.

مگر بیانات لیالی ماضـیه فراموش شده و اگر فراموش فرمودید به جرائد و مجلات منتشره مراجعه فرمائید خواهید دید که ما در شبهای گذشته باثبات رساندیم ضمن حدیث منزله که امیر المؤمنین علیه السّلام واجد مقام نبوت بوده و لکن

در تحت تبعیت دین و شریعت خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله فلذا نزول وحی بر آن بزرگوار نبوده و مقام نبوتش بیش از آنچه هارون در زمان موسی داشته نبوده است.

حافظ: وقتی شما قائل به تساوی جمیع فضایل و کمالات شدید لازمه اش عقیده به تساوی در نبوت و شرایط نبوت است.

داعی: در ظاهر ممکن است این طور به نظر بیاید ولی قدری که دقیق شدید تصدیق خواهید فرمود مطلب غیر از اینست که بیان نمودید چنانچه در لیالی ماضیه ثابت نمودیم که به حکم آیات شریفه قرآن مجید از برای نبوت

مراتبی است صاحبان بعض از آن مراتب بر بعض دیگر مقام برتری دارند چنانچه صریحا در قرآن مجید فرماید:

{تِلْكَ اَلرُّسُلُ فَضَّلْنٰا بَعْضَهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ}

(فرستادگان بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم)

و اکمل از جمیع مراتب انبیاء مرتبهٔ نبوت خاصّهٔ محمّدیه است به همین جهت در آیه ۴۰ سوره ۳۳(احزاب) می فرماید:

{مٰا كٰانَ مُحَمَّدٌ أَبٰا أَحَدٍ مِنْ رِجٰالِكُمْ وَ لٰكِنْ رَسُولَ اَللّٰهِ وَ خٰاتَمَ اَلنَّبِيِّينَ}

(محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، لکن او رسول خدا و خاتم پیامبران است)

همان کمال نبوت اختصاصی است که موجب خاتمیّت گردیده پس در این کمال اختصاصی احدی راه ندارد ولی سایر کمالات در حکم مساوات وارد است و برای ثبوت این معنی دلائل و براهین بسی بسیار و بیشمار است.

سید: آیا از قرآن مجید دلیلی بر اثبات مدعا دارید.

ص: ۲۵۱

استشهاد به آیه مباهله

داعی: بدیهی است البته اولین دلیل ما از قرآن کریم است که سند محکم آسمانی ما می باشد و بزرگتر دلیل از قرآن مجید آیه مباهله است که صریحا می فرماید:

«فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَکُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَکُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکَاذِبِینَ» (آل عمران، آیه ۶۱)

(پس هر کس با تو در مقام مجادله بر آید درباره عیسی بعد از آنکه به وحی خدا به احوال او آگاهی یافتی، بگو بیایید ما و شما با فرزندان و زنان خود و نزدیکانی که از غایت بزرگواری به منزله نفس ما باشند با هم به مباهله برخیزیم (یعنی در حق یکدیگر نفرین کرده و در دعا و التجاء به درگاه خدا اصرار ورزیم) تا دروغگو و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.)

رجال بزرگ از اعیان علماء و مفسّرین خودتان مانند امام فخر رازی در تفسیر کبیر(۱) و امام ابو اسحاق ثعلبی در تفسیر کشف البیان(۲) و جلال الدّین سیوطی در در المنثور(۳) و قاضی بیضاوی در انوار التنزیل(۴) و جار الله زمخشری در کشّاف(۵)

۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۸/۸۰ ذیل آیه ۶۱، سوره آل عمران المسأله الثانیه.

۲- الکشف و البیان، ثعلبی، ۳/۸۵، ذیل همین آیه.

۳- در المنثور، سیوطی، ۲/۶۹-۷۰ ذیل همین آیه.

۴- انوار التنزیل، بیضاوی، ۱/۲۶۱، ذیل همین آیه.

۵- الکشاف، زمخشری، ۱/۳۶۱-۳۶۲، ذیل همین آیه.

و مسلم بن حجّاج در صحیح(۱)) و ابو الحسن فقیه ابن مغازلی شافعی واسطی در مناقب(۲) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء(۳) و نورالدین مالکی در فصول المهمّه(۴) و شیخ الاسلام حموینی در فرائد(۵) و ابو المؤیّد خوارزمی در مناقب(۶) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده(۷) و سبط ابن جوزی در تذکره(۸) و محمد بن طلحه در مطالب السؤول(۹) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب(۱۰)) و ابن حجر مکی در صواعق محرقه(۱۱)

و غیرهم به

۱- صحیح مسلم، ۴/۱۸۷۱، ح ۳۲، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علیّ.

۲- مناقب ابن مغازلی، ص۳۱۸، ح ۳۶۲، قوله تعالی: {وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللّهَ كانَ بِكُمْ رَحيمًا} (نساء/۲۹)

۳- تـا آنجا که ما جست و جو کردیم شأن نزول این آیه را در حلیه الاولیاء نیافتیم، لکن ابو نعیم اصـفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی ذیل همنی آیه با استفاده از النور المشتعل، ص۴۹-۵۵، ح ۳) به حدیثی که دیگران ذیل این آیه نقل کرده اند اشاره کرده است.

۴- الفصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۱۲۷- ۱۳۰، ۱۳۲، بعد از مقدمه مؤلف، من هم اهل البیت فی المباهله.

۵- فرائد السمطین، حموینی، ۲/۲۳-۲۴، ح۳۶۵، سمط ۲، باب ۴.

۶- مناقب خوارزمی، ص۱۵۹-۱۶۰، ح ۱۸۹، فصل ۱۴.

۷- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۴۳، ح۲۲، مقدمه.

۸- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص۲۴، باب ۲.

۹- مطالب السؤول، محمد بن طلحه شافعی، ص۸۰ و۸۳، باب ۱، فصل ۵.

۱۰- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۲۸۸، باب ۷۱.

۱۱- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص۱۴۵، باب ۱۱، فصل ۱ آیه ۱. و نیز حاکم نیشابوری در معرفه علوم الحدیث، ص۵۰، نوع ۱۷ می نویسـد: و قـد تورترت الاخبـار فی التفاسـیر عن عبـد الله بن عبـاس و غیره ان رسول الله صـلی الله علیه وآله اخـذ یوم المبـاهله بیـد علی و حسن و حسـین و جعلوا فـاطمه ورائهم. ثم قـال: هؤلاـء أبنائنا و انفسـنا و نسائنا، فلهموا انفسـکم و ابنائکم و نسـائکم، ثم نبتهل فنجعل لعنه الله علی الکاذبین. واحـدی نیشابوری در اسـباب النزول، ص۶۸، ذیل آیه۶۱، سـوره آل عمران و جصاص در احکام القرآن، ۲/۲۹۵- ۲۹۶، ذیل همین آیه می نویسـد: فنق رواه السـیر و نقله الاثر، لم یختلفوا فیه ان النبی صـلی الله علیه وآله اخـذ بیـد الحسن وا لحسـین و علی و فاطمه ثم دعا النصاری الذین حاجوه الی المباهله فاحجموا عنها... ترمذی در الجامع الصـحیح، ص۷۹۸، ح ۲۹۹۹، کتـاب التفسـیر، و من سـوره آل عمران؛ ابن حجر عسـقلانی در فتـح البـاری۷/۷۴، کتاب فضائـل الصـحابه بـاب منـاقب علیّ بن ابی طالب؛ زرنـدی در نظم درر السـمطین، ص۱۰۸، سمط ۱، قسم۲، منـاقب علیّ بن ابی طالب، ذکر محبه الله و رسوله لعلیّ، و محبته لهما، بیهقی در السنن الکبری؛ ۷/۶۳، کتاب النکاح، باب الیه ینسب اولاد بناته؛ابن اثیر در جامع الاصول، ۹/۴۷۰، ح ۶۴۷۹، کتاب الاول فی الفضائل، باب ۴، فصل ۲، فرع ۲، قسم ۱، فضائل علیّ بن ابی طالب. و نیز در ۱۰/۱۰۰، ح ۶۶۸۸، کتاب الاول فی الفضائل، باب ۴، فصل ۳، فی فضائل اهل البیت؛ ابن اثیر در اسـد الغابه، ۴/۲۶، شرح

حال علیّ بن ابی طالب؛ شبلنجی در نور الابصار، ص۲۲۳و ۲۴، باب ۲؛ حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۱۵۵-۱۶۷، ح ۱۶۸-۱۷۶، ذیل همین آیه؛ محمد بن جریر طبری در جامع البیان؛ ۳/۴۰۸-۴۱۰، ح ۵۶۶۸، ۵۶۶۹، ۵۶۷۴، ۵۶۷۵، ذیل همین آیه؛ ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ۱/۳۱۹، ذیل همین آیه؛ قرطبی در الجامع لاحکام لاقرآن، ۴/۱۰۴، ذیل همین آیه؛ شوکانی در فتح القدیر، ۱/۳۴۷-۳۴۸، ذیل همین آیه؛ ابن الجوزی در زاد المسیر، ۱/۳۳۹، ذیل همین آیه؛ نیشابوری در غرائب القرآن، ذیل همین آیه (هامش جامع البیان طبری، ۳/۲۱۳-۲۱۴)؛ ذهبی در تاریخ اسلام، (عهد خلفاء راشدین) ص۶۲۷؛ شرح حال علیّ بن ابی طالب؛ به الفاظ و عبارات گوناگون، شأن نزول این آیه را در روز مباهله و در شأن اهل بیت می دنند. گرچه این حدیث به الفاظ و عبارات گوناگون، نقل شده است، لکن در اینجا به متن دو حدیث اشاره می کنیم: یک: عن سعد بن ابی وقاص قال: لما نزلت هذه الآیه {نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ } دعا رسول الله صلی الله علیه وآله علیا و فاطمه و حسنا و حسینا فقال: اللهم هؤلاء اهلی. دو: قال جابر: فدعاهما الی الملاعنه فواعداه علی الغد، فغدا رسول اله صلی الله علیه وآله و اخذ بید علی و فاطمه والحسن و الحسین، ثم ارسل الیهما فأبیا ان یجیباه و أرا له فقال: و الذی بعثنی بالحق لو فعلا لأمطر لاوادی علیهما ناراً. قال جابر: فیهم نزلت {تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ} قال جابر: {وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ} رسول الله صلی الله علیه وآله و علی و ابنائن الحسن و الحسین و نسائنا فاطمه.

مختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نزول این آیه را در یوم المباهله

می نویسند که آن ۲۴ یا ۲۵ ذی حجّه الحرام بوده.

مباحثه پیغمبر با نصارای نجران

پس از اینکه خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله نصارای نجران

و غیرهم به مختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نزول این آیه را در یوم المباهله می نویسند که آن ۲۴ یا ۲۵ ذی حجّه الحرام بوده.

مباحثه پیغمبر با نصارای نجران

پس از اینکه خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله نصارای نجران

را دعوت باسلام نمود علماء بزرگ آنها از قبیل سید و عاقب و جاثلیق و علقمه و دیگران که زیاده از هفتاد نفر بودند آمدند به مدینه با اتباع خود که قریب سیصد نفر بودند و در چند جلسه ملاقات با پیغمبر صلی الله علیه وآله در مناظرات علمی و مقابل دلائل ثابتهٔ آن حضرت که بسیار مفصّل است مجاب شدند.

زیرا که دلائل آن حضرت از روی کتب معتبره ای که در دست آنها بود بر اثبات حقانیّت خود و اینکه حضرت عیسی خبر آمدن آن حضرت را با علایم و آثار داده و نصاری روی اخبار حضرت روح الله انتظار چنین ظهوری را دارند که سوار بر شتر از کوههای فاران (در مکه) ظاهر و ما بین عیر و احد (که در مدینه است) مهاجرت می نماید به اندازه ای قوی بود که جوابی نداشتند جز آنکه تسلیم گردند.

ولی حبّ جاه و مسند و مقام نگذارد که تسلیم گردند. چون از اسلام و تسلیم سر پیچیدند رسول اکرم صلی الله علیه وآله حسب الامر پروردگار به آنها پیش نهاد مباهله نمود تا صادق از کاذب جدا گردد نصاری قبول کردند این امر موکول بروز بعد شد.

آماده شدن نصاری برای مباهله

فردا که روز وعده گاه بود تمام جمعیت نصاری به اتّفاق زیاده از هفتاد نفر از علمای خود در بیرون دروازهٔ مدینه دامنهٔ کوه یک طرف ایستاده و منتظر بودند که

رسول اکرم صلی الله علیه وآله لابدّ با طمطراق و تشکیلات بسیار عالی با جمعیت فراوان برای مرعوب کردن آنها تشریف فرما شود.

ناگاه در قلعه مدینه بازشد و خاتم الانبیاء بیرون آمد در حالتی که جوانی در طرف راست و زن محجوبۀ مجلّله ای در طرف چپ و دو بچه در مقابل روی آن حضرت آمدند تا در زیر درختی مقابل نصاری قرار گرفتند (و دیگر احدی با آنها بیرون نیامد) اسقف نصرانی اعلم علمای آنها سؤال کرد از مترجمین: اینها کیستند که با محمّد بیرون آمدند؟ گفتند آن جوان داماد و پسر عمّش علیّ بن ابی طالب و آن زن دخترش فاطمه و آن دو پسر بچه نوه و دخترزادگان او حسن و حسین اند.

اسقف به علمای نصرانی گفت ببینید محمّد چگونه مطمئن است که خویشان نزدیک و فرزندان و خاصّان و عزیزترین عزیزان خود را بمباهله آورده و در معرض بلاـ قرار داده و الله اگر او را تردیدی یا خوفی در این باب بودی هرگز ایشان را اختیار نکردی و حتما از مباهله احتراز نمودی و یا لااقل عزیزان خود را از این حادثه بر کنار گذاردی ابدا مصلحت نیست که با او مباهله کنیم اگر جهت خوف از قیصر روم نبود بوی ایمان می آوردم پس صلاح در این است که با وی مصالحه کنیم به هر چه او خواهد و به شهر خود مراجعت کنیم همه گفتند آنچه گفتی عین مصلحت است پس اسقف برای حضرت پیغام فرستاد که: «انّا لا نباهلك یا أبا القاسم» ما با تو مباهله نمی کنیم بلکه مصالحه می کنیم حضرت هم قبول فرمودند.

صلح نامه به خط أمیر المؤمنین نوشته شد بر دو هزار حلّه از حلّه های اواقی

که قیمت هر حلّه چهل درهم باشد و هزار مثقال طلا که نصف آن را که هزار حلّه و پانصد مثقال طلا بود در محرّم و نصف دیگر را در رجب بدهند و به امضاء طرفین رسید آنگاه به وطن خود برگشتند در بین راه عاقب که یکی از علماء آنها بود بیاران خود گفت و الله من و شما می دانیم که این محمّد همان پیغمبر موعود است و آنچه می گوید از قبل خدا است به خدا قسم که هیچ کس با هیچ پیغمبری مباهله نکرده مگر آنکه مستأصل شده و از بزرگ و کوچک آنها یکی زنده نمانده و قطعا اگر ما مباهله می کردیم همگی هلاک می شدیم و بر روی زمین هیچ ترسائی باقی نمی ماند.

به خدا قسم که من در ایشان نظر کردم صورتهائی دیدم که اگر از خدا درخواست می کردند کوهها را از محل خود حرکت می دادند.

حافظ: آنچه را بیان فرمودید صحیح و مورد قبول تمام مسلمین است ولی چه ربطی با موضوع بحث ما دارد که علی کرم الله وجهه با رسول خدا اتحاد نفسانی دارد.

داعی: استشهاد ما در این آیه با جمله أَنْفُسَنا می باشد زیرا در این قضیه چند مطلب بزرگ ظاهر و هویدا می باشد.

اولا- اثبات حقّانیت رسول اکرم صلی الله علیه وآله است که اگر ذی حق نبود جرأت مباهله نمی نمود و علماء بزرگ مسیحی از میدان مباهله فرار نمی نمودند.

ثانیا آنکه این آیه دلالت می کند بر آنکه امام حسن و امام حسین علیهما السّلام فرزندان رسول الله صلی الله علیه وآله می باشد (چنانچه در شب اول اشاره نمودم).

ثالثا به این آیه شریفه ثابت می گردد که أمیر المؤمنین علی و فاطمه و حسن و

حسین علیهم السّلام بعد از حضرت ختمی مرتبت اشرف خلق و عزیزترین مردم بوده اند نزد آن حضرت، چنانچه جمیع علماء متعصّب خودتان از قبیل زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان نوشته اند.

و مخصوصا جار الله زمخشری در ذیل این آیه شریفه با مشروحهٔ مفصّله ذکر حقایقی از اجتماع این پنج تن آل عبا را نموده تا آنجا که گوید این آیه بزرگ تر دلیلی است که اقوای از این دلیل بر افضلیت اصحاب عبا که با پیغمبرصلی الله علیه وآله در زیر عبا جمع شدند نمی باشد(۱).

رابعا آنکه امیر المؤمنین علی علیه السّلام از جمیع أصحاب پیغمبر بالاتر و افضل از همه بوده به دلیل آنکه خداوند متعال او را نفس رسول الله صلی الله علیه وآله در آیه شریفه خوانده است

بدیهی است مراد از انفسنا نفس شخص حضرت محمّد خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله نیست زیرا که دعوت اقتضای مغایرت دارد و انسان هرگز مأمور نمی شود که خود را بخواند پس باید مراد دعوت دیگری باشد که به منزله نفس پیغمبراست.

و چون به اتفاق موثّقین مفسّرین و محدثین فریقین (شیعه و سنّی) غیر از علی و حسن و حسین و فاطمه علیه السّلام احدی با آن حضرت در مباهله حاضر نبوده اند پس با جمله «ابنائنا و ابنائکم» حسنین علیهماالسّلام و با «نساءنا و نساءکم» حضرت زهراعلیهاالسّلام خارج می شوند و دیگر کسی که به «انفسنا» تعبیر کرده شود در آن هیئت

ص: ۲۵۸

۱- الکشاف، زمخشری، ۱/۳۶۳، ذیل آیه ۶۱ سوره آل عمران. زمخشری می نوسید: و فی دلیل لا شیء اقوی منه علی فضل اصحاب الکساءعلیه السّلام

مقـدسه جز أمير المؤمنين علىّ بن ابى طـالب عليه السّـلام نبوده پس از همين جمله انفسـنا است كه اتحـاد نفسانى بين محمّـد و على عليهماالسّلام ثابت مى شود كه حق تعالى جلّت عظمته على را نفس محمّدصلى الله عليه وآله خوانده و چون اتحاد حقيقى ميان دو نفس محال است پس قطعا مراد اتحاد مجاز است.

آقايـان بهتر مى داننـد كه در علم اصول وارد است كه حمـل لفـظ بر اقرب مجـازات اوليست از حمل بر ابعـد و اقرب مجازات تساوى در جميع امور و شـركت در جميع كمالات است مگر آنچه بـدليل خارج شود و ما قبلا عرض كرديم كه آنچه بدليل و اجماع خارج است نبوت خاصّه آن حضـرت و نزول وحى است كه على عليه السّـلام را با پيغمبر معظّم در اين خصيصه شريك نمى دانيم. ولى بحكم آيـۀ شـريفه در ساير كمالات شـريك مى باشـند و قطعا فيض از مبدء فيّاض على الاطلاق به وسـيله خود پيغمبرصلى الله عليه وآله بر على عليه السّلام رسيده و اين خود دليل اتحاد نفسانى است كه مدعاى ما مى باشد.

حافظ: از كجا دعوت نفس مجازا مراد نباشد و مجازى از مجاز ديگر اولى نمى باشد.

داعى: تمنـا مى كنم مناقشه نكنيـد و وقت مجلس را ضايع نكنيـد و از طريق انصاف خارج نشويـد و وقتى به بن بست رسـيديد انصافا بگذاريد و بگذريد و قطعا از مثل شما عالم جليل باانصافى انتظار مناقشۀ در كلام و مجادله را نداريم.

زيرا خود مى دانيـد و در نزد اهـل فضـل نيز ثـابت است كه اطلاـق نفس مجـازا شايع تر است از مجاز ديگر و در السـنه و افواه فضلاء عرب و عجم و ادباء و شعراء شايع است كه دعوى اتحاد مجازا مى نمايند چنانچه قبلا عرض كردم

مكرر

ص: ۲۵۹

شده است که افرادی به یکدیگر گفته اند تو به منزله جان منی و مخصوصا این معنی در لسان اخبار و احادیث دربارهٔ حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام بسیار رسیده که هر یک دلیلی است علی حده بر اثبات مقصود.

شواهد از اخبار در اتحاد پیغمبر و علی

از جمله امام احمد بن حنبل در مسند(۱) و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب(۲) و موفق بن احمد خطیب خوارزم در مناقب نقل می نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله مکرر می فرمود:

«علی منی و انا منه من احبّه فقد احبّنی و من احبّنی فقد احبّ الله.»

(علی از من است و من از علی هستم. هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته وکسی که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته.)

و نیز ابن ماجه در صفحه۹۲ جزء اول سنن(۳) و ترمذی در صحیح(۴) و ابن حجر در حدیث ششم از چهل حدیثی که در فضایل امیر المؤمنین علیه السّلام در صواعق(۵) نقل نموده از امام احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و امام احمد بن حنبل در صفحه۱۶۴ جلد چهارم مسند(۶) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در

۱- مسند احمد بن حنبل، ۴/۱۶۴-۱۶۵، مسند حبشی بن جناده.

۲- مناقب ابن مغازلی، ص۲۲۱-۲۲۹، ح ۲۶۷- ۲۷۵، قوله علیه السّلام علی من و انا منه. ابن مغازلی این حدیث را با طرق و الفاظ گوناگون نقل کرده است.

۳- سنن ابن ماجه، ۱/۴۴، ح ۱۱۹، مقدمه باب فی فضائل اصحاب رسول الله، فضل علیّ بن ابی طالب.

۴- الجامع الصحیح، ترمذی، ص۹۷۹، ح ۳۷۲۸، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب.

۵- صواعق المحرقه ابن حجر مکی، ص۱۲۲، ح ۶، باب ۹، فصل ۲.

۶- پیشتر به آن اشاره شد.

باب۶۷ کفایه الطالب[(۱)](#) از جزء چهارم مسند ابن سماک و معجم کبیر طبرانی و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص و سلیمان بلخی حنفی در باب۷ ینابیع الموده[(۲)](#) از مشکاه همگی از جیش بن جناده السلولی روایت نموده اند که در سفر حجه الوداع در عرفات رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«علیّ منّی و انا من علیّ و لا یؤدّی عنّی الاّ انا او علیّ.»

(علی از من است و من از علی هستیم و از من کسی ادا نمی کند (یعنی وظیفه مرا انجام نمی دهد که تبلیغ به خلق است)مگر خودم و یا علی)

و سلیمان بلخی حنفی در باب۷ ینابیع الموده[(۳)](#) از زوائد مسند عبد الله بن احمد بن حنبل مسندا از ابن عباس نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله بامّ سلمه (امّ المؤمنین) رضی الله عنها فرمود:

«علیّ منّی و انا من علیّ[(۴)](#) لحمه من لحمی ودمه من دمی و هو منّی بمنزله

ص: ۲۶۱

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۲۷۴- ۲۷۶، باب ۶۷.

۲- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۱/۱۶۹، ح ۱۰، باب۷.

۳- همان، ۱/۱۷۱، ح ۱۸، باب.

۴- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۶۱، خطبه ۲۳۸، (قاصعه)، القول فی اسلام ابی بکر و علی. ابن ابی الحدید در ضمن حدیثی این جمله را از پیامر اکرم صلی الله علیه وآله نسبت به امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند: (انه منی و انا منه). و نیز در ۷/۲۱۹، خطبه ۱۰۸ و ۱۹۰. تا آنجا که ما جستجو کردیم این حدیث را به این ترتیب که مؤلف نقل کرده است در مجامع حدیثی نیافتیم. آنچه مؤلف به عنوان یک حدیث نقل کرده است در واقع ممکن است متشکل از سه حدیث باشد. جمله «علی منی و انا منه» بخشی از حدیثی است که به برخی از منابع آن اشاره کردیم و به برخی دیگر نیز اشاره خواهیم کرد. جمله «علی منی بمنزله الرأس من البدن» حدیثی است که خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۷/۱۲، رقم ۳۴۷۵، شرح حال ایوب بن یوسف ابو القاسم البزاز، ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۳۴۴، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب، سیوطی در جامع الصغیر، ۲/۱۷۷، ح ۵۵۹۶، حرف العین، متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۰۳، ح ۳۲۹۱۴، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل۲، فضائل علی علیه السّلام، قندوزی در ینابیع الموده، ۲/۷۷، ح ۷۲، باب ۵۶، صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد، ۱۱/۲۹۷، جماع ابواب ذکر العشره، باب ۱۰ با این لفظ نقل کرده اند: عن البراء عن رسول الله قال: علی منی بمنزله رأسی من بدنی. جمله «من اطاعه فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله» حدیثی است که در مجلس دوم به منابع ان اشاره کردیم.

هارون من موسی(۱) یا امّ سلمه اسمعی و اشهدی هذا علیّ سیّد المسلمین.»

(علی از من است و من از علیّ هستم. گوشت و خون او از من است و او برای من مانند هارون است برای موسی. ای ام سلمه بشنو و شهادت بده که این علی سید و آقای مسلمین است.)

حمیدی در جمع بین الصحیحین و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل می کنند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

۱- این روایت بخشی از در کتب اهل تسنن به عبارت نزدیک به هم ذکر شده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم. عبد الله بن عدی در کتاب الکامل (۴/۲۲۹، شماره ۷۹/۱۰۴۶، عبد الله بن داهر بن یحی بن داهر الرازی) از ابن عباس چنین نقل کرده ست: «... عن النبی صلی الله علیه وآله انه قال: لأم السلمه: یا ام سلمه ان علیا لحمه من لحمی و دمه من دمی و هو منی بمنزله هارون من موسی الا ـ انه لا نبی بعدی» ابن عساکر نیز در کتاب تاریخ مدینه دمشق، (۴۲/۴۲) این روایت را به همین صورت نقل کرده و فقط در آخرآن چنین آورده است: «... غیر انه لا نبی بعدی» و در همان جلد ص۱۶۹، به همان صورت که در الکامل ذکر شده آورده است. ذهبی نیز در کتاب میزان الاعتدال (۲/۳۴۱۶) نیز این روایت را از ابن عباس ازام سلمه همچنین نقل کرده «ان علیا لحمه من لحمی، و دمه من دمی» و ابن حجر در لسان المیزان (۳/۲۸۳) روایت را به همین صورت ذکر کرده است. «محقق»

«عليّ منّی و انا منه و عليّ منّی بمنزله الراس من البدن من اطاعه فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله»

(علی از من است و من از علی هستم و علی از من به منزله سر است برای بدن. کسی که اطاعت کند او را مرا اطاعت نموده و کسی که مرا اطاعت کند خدا را اطاعت نموده.)

محمد بن حریر طبری در تفسیر و میرسید علی همدانی فقیه شافعی در مودت هشتم از موده القربی(۱) از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل می نمایند که فرمود:

«انّ الله تبارک و تعالی أید هذا الدّین بعليّ و انّه منّی و انا منه و فیه انزل أ فمن کان علی بيّنه من ربّه و یتلوه شاهد منه.»

(به درستی که خداوند تبارک و تعالی تأیید نموده است این دین را به علی علیه السّلام زیرا که اواز من است و من از او هستم و در او نازل گردیده آیه شریفه (۱۷ سوره ۱۱-هود) که خلاصه معنی آنکه پیغمبر از جانب خدا دلیلی روشن مانند قرآن دارد با گواهی صادق مانند علی علیه السّلام که به تمام شئون وجودی گواه صدق رسالت است.)

و شیخ سلیمان بلخی حنفی باب ۷ ینابیع الموده را اختصاص به این موضوع داده به این عنوان که الباب السابع فی بیان انّ عليّا کرّم الله وجهه کنفس رسول الله صلی الله علیه وآله و حدیث «عليّ منّی و انا منه.» (باب هفتم در بیان اینکه علی مثل نفس رسول خدا می باشد و حدیث علی از من است و من از علی هستم.)

۱- موده القربی، سید علی همدانی، موده۸. با استفاده از (ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۳۰۸، ح۸۷۹، باب ۵۶)

و در این بـاب بیست و چهار حـدیث به طرق مختلفه و الفاظ متفاوته از رسول خداصـلی الله علیه وآله نقل می نمایـد که فرمود علی به منزلـهٔ نفس من است و در آخر باب حـدیثی(۱) از مناقب از جابرنقل می کنـد که گفت شـنیدم از رسول خداصـلی الله علیه وآله که

۱- ینابیع الموده، قنـدوزی، ۱/۱۷۲و ۱۷۳، ح ۲۲، باب ۷. قنـدوزی ابتـدای حدیث را این گونه آورده است: و فی المناقب: عن جابر بن عبـد الله قال: لقـد سـمعت رسول الله صـلی الله علیه وآله یقول: فی علی خصالا لو کانت واحده منه فی رجل اکتفی بها فضـلا و شـرفاً. قوله من کنت مولاه فعلی مولاه... و نیز خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۴/۱۴۰، رقم ۱۸۲۲، شرح حال احمد بن داود ابوجعفر السـراج، حاکم نیشابوری، در المسـتدرک علی الصحیحین، ۳/۱۳۰، ح ۴۶۱۴، کتاب معرفه الصـحابه، مناقب علیّ بن ابی طالب، ذکر اسـلام امیر المؤمنین علیّ، ابو نعیم اصفهانی، در حلیه الاولیاء، ۶/۲۹۴، رقم ۳۸۵، شرح حال جعفر الضبیعی، ابو یعلی موصـلی در مسـند ابی یعلی، ۱/ ۲۹۳ ح۳۳۵، مسـند ابو خیثمه (عبیـد الله) طـبرانی در معجم الکبیر، ۴/۱۶، ح ۳۵۱۱ و ۳۵۱۳، احادیث حبشـی بن جناده، ابن عساکر در تاریـخ دمشق، ۴۲/۶۳، ۱۸۹، ۱۹۷، ۱۹۸، ۳۴۵ رقم ۴۹۳۳، شـرح حال علیّ بن ابی طـالب، مزی در تهـذیب الکمال، ۵/۳۵(، رقم ۱۰۷۵، شـرح حال حبشـی بن جناده بن نصـر السـلولی، ابن جوزی در تذکره الخواص، ص۴۲ و ۴۳، باب ۲، حـدیث فی قرائته البرائه، باب مناقب علیّ بن ابی طالب، فصل دوم، ذهبی در سـیر اعلام النبلاء، ۸/۲۱۲؛ رقم ۷، شـرح حال شریک بن عبد لاله او عبد الله النخعی، ذهبی در تذکره الحفاظ، ۲/۴۵۵، رقم ۴۶۲، شرح حال سوید بن سـعید، ذهبی در تاریـخ الاسـلام، (عهد خلفاء راشدین) ۳/۶۳۰، شـرح حـال علیّ بن ابی طالب، ابن ابی شـیبه در المصـنف، ۷/۴۹۵ و ۵۰۴، ح ۸و ۵۸، کتـاب افضائـل فضائل علیّ بن ابی طالب ابن حجر مکی در الصواعق الحرقه، ص۱۲۲، باب ۹، فصل ۲، ح۶، و ص۱۲۴ح۲۵، سـیوطی در جامع الصـغیر، ۲/۱۷۷، ح ۵۵۹۵، حرف العیـن، منـاوی در فیض القـدیر، ۴/۴۷۰، ح۵۹۵، حرف العین زرندی در نظم درر السـمطین، ص۷۹، سمط ۱قسم ۲ مناقب علیّ بن ابی طالب، ذکر نسـبه من رسول الله صـلی الله علیه وآله متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۰۳، ح ۳۲۹۱۳، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲ علیه السّلام فضائل علی و ۱۳/۱۴۲، ح ۳۶۴۴۴، کتاب الفضائل. بعـد از باب ۱۰، باب فضائل الصـحابه، فضائل علی شـبلنجی در نور الابصار، ص۱۶۰، باب ۱، فصل فی ذکر منـاقب سـیدنا علی بن ابیطالب، ابن کثیر در البـدایه والنهایه، ۵/۲۳۲، حوادث سال ۱۰هجری، فصل فی ایراد شـیء من فضائل امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب، حدیث آخر فی رد الشمس، محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول، ص۸۵، باب ۱ فصل ۵، نسائی در فضائل الصـحابه، ص۱۵، ح ۴۳و ۴۴، فضائل علی و احمـد بن حنبل در فضائل الصـحابه، ۲/۵۹۴ و ۵۹۹، ح ۱۰۱۰و ۱۰۲۳، فضائل علیّ بن ابی طالب، ضـمن احادیث گوناگون و با الفاظ مختلف به این حـدیث اشاره کرده انـد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «علی منی و انا منه»

فرمود در علی خصالی هست که اگر یکی از آنها برای مردی بود کافی بود برای فضل و شرف او و آن خصال عبارت است از فرموده هـای آن حضـرت دربـاره علی از قبیـل: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه» - و قوله: «علیّ منّی کهارون من موسـی» - و قوله: «علیّ منّی و انا منه» و

نقـل می کنـد که گفت شـنیدم از رسـول خداصـلی الله علیه وآله که فرمـود در علی خصـالی هست که اگر یکی از آنهـا برای مردی بود کافی بود برای فضل و شرف او و آن خصال عبارت است از فرموده های آن حضرت درباره علی از قبیل: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه» - و قوله: «علیّ منّی کهارون من موسی» - و قوله: «علیّ منّی و انا منه» و

قوله: «علیّ منّی کنفسـی طاعته طاعتی و معصیته معصیتی.» و قوله: «حرب علیّ حرب الله و سلم علیّ سلم الله.» و قوله: «ولیّ علیّ ولیّ الله و عـدوّ علیّ عدوّ الله.» و قوله: «علیّ حجّه الله علی عباده و قوله حبّ علیّ ایمان و بغضه کفر.» و قوله: «حزب علیّ حزب الله و حزب اعدائه حزب الشـیطان» و قوله: «علیّ مع الحقّ و الحقّ معه لا یفترقان» - و قوله: «علیّ قسیم الجنّه و النار.» و قوله: «من فارق علیّا فقد فارقنی و من فارقنی فقد فارق الله.» و قوله: «شیعه علیّ هم الفائزون یوم القیمه.»

(هر کس من مولای او هستم، پس علی مولا (و اولی به تصـرف در امر او) می باشـد. علی برای من هماننـد هارون است برای موسـی. علی از من است و من از علی هستم. علی برای من همانند جان من است. اطاعت از او اطاعت از من است و معصیت او معصـیت من است. جنگ با علی جنگ با خداست، صـلح و آشتی با علی صـلح و آشتی با خداست. دوست علی ایمان است و دشمنی او کفر است. گروه و جمعیت علی گروه وجمعیت خدا

است و گروه دشـمنان علی گروه شـیطان است. علی بـا حق است و حق با اوست و از هم جـدا نمی شونـد. علی قسـمت کننـده بهشت و دوزخ است. کسـی که از علی جدا شد از من جدا شده و کسـی که از من جدا شد از خدا جدا شده. شـیعیان علی در روز رستاخیز رستگارانند.»

در آخر باب(۱) خبر دیگری از مناقب نقل می نماید که مفصّل است در خاتمهٔ آن می فرماید:

«اقسم بالله الذی بعثنی بالنبوّه و جعلنی خیر البریّه انّک لحجّه الله علی خلقه و أمینه علی سرّه و خلیفه الله علی عباده.»

از این قبیـل اخبـار در صـحاح و کتب معتبرهٔ علماء شـما بسـیار رسـیده که از نظرتان گذشـته یا بعـدها مطالعه خواهیـد فرمود و تصدیق خواهید نمود که اینها تماما قرینهٔ این مجاز است پس کلمه (انفسنا) دلالت واضحی بر شدت ارتباط و

۱- و فی منـاقب علی بن الحسن عن علی الرضا عن ابیه عن آبائه عن امیر المؤمنین علی علیه السّلام قال: ان رسول الله صـلی الله علیه وآله خطبنـا فقـال: ایهـا الناس انه قـد اقبل الیکم شـهر الله بالبرکه و الرحمه و المغفره... و ذکر فضل شـهر رمضان. ثم بکی. فقلت: یا رسول لله ما یبکیک؟ قال: یا علی ابکی لما یستحل منک فی هذا الشـهر. کأنی بک و انت ترید ان تصـلی و قد انبعث اشـقی الاولین و الآخرین شـقیق عاقر ناقه صالح یضـربک ضـربه علی رأسک، فیخضب بها لحیتک. فقلت: یا رسول الله و ذلک فی سلمه من دینی؟ قال: فی سلامه من ندینک. قلت: هذا من مواطن البشری و الشکر. ثم قال: یا علی من قتلک فقد قتلنی و من ابغضلک فقد ابغضنی و مسبک فقد سبنی، لانک منی کنفسی، روحک من روحی و طینتک من طنتی، و ان الله تبارک و تعالی خلقنی و خلقک من ونوره و اصـطفانی و صطفک فاختارنی لنبوه و اختارک للإمامه. فمن انکر امامتک فقد انکر نبوتی. یا علی انت وصـیی و وارثی و ابو ولـدی و زوج ابنتی، امرک امر و نهیک نهیی. اقسم بالله الـذی بعثنی بالنبوه و جعلنی خیر البریه انک لحجه الله علی خلقه و امینه علی سره و خلیفه الله علی عباده. ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۱۶۷، ح ۵، باب ۷.

اتحاد علی علیه السّلام بحسب کمالات نسبی و حسبی و خارجی علما و عملا دارد.

و شما چون اهل علم و دانش هستید و ان شاء الله از عناد و لجاج دور می باشید باید تصدیق نمائید که این آیهٔ شریفه خود دلیل قاطعی است بر اثبات مرام و مقصود ما و از همین آیه جواب سؤال دوم شما هم داده می شود.

زیرا وقتی ما ثابت نمودیم که علی علیه السّلام در جمیع کمالات باستثناء نبوت خاصه و نزول وحی با خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله به حکم آیهٔ انفسنا شریک بوده آنگاه می دانیم که از جمله کمالات و مقامات و خصائص آن حضرت أفضل بودن بر جمیع صحابه و امت می باشد که همان افضل بر صحابه و امت بوده است بلکه به همین دلیل آیهٔ شریفه و هم به حکم عقل و نقل بایستی افضل بر انبیاء و از تمام امت و صحابه باشد بدون استثناء چنانچه رسول اکرم صلی الله علیه وآله افضل بر تمام انبیا و امت بوده است.

چون پیغمبر افضل بر انبیاء است علی علیه السّلام هم افضل از آنها می باشد

شما وقتی کتب معتبره خودتان از قبیل احیاء العلوم امام غزالی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی و تفسیر امام فخررازی و تفسیر جار الله زمخشری و بیضاوی(1) و نیشابوری و دیگران از علماء را مطالعه نمایید، می بینید که از

۱- این حدیث با همین الفاظ در مجامع روایی شیعی فراوان است. در کتب اهل تسنن نیز به دو صورت نقل شده است. گاهی به متن حدیث تصریح کرده اند: مانند: المحصول، فخر رازی، ۵/۷۱، الکلام فی القیاس، مسئله ۳، قسم۱، دلیل ۳؛ ینابیع الموده، قندوزی، ۳/۳۵۳، باب ۸۷؛ تاریخ ابن خلدون، ۱/۳۲۵، مقدمه، فصل ۵۲؛ سبل الهدی و الرشاد، ۱۰/۳۳۷، جماع ابواب خصائص صلی الله علیه وآله فی فوائد تتعلق بکلام عن الخصائص باب ۳؛ کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۳۸۳، باب ۱۰۰ فیض القدیر، مناوی۱/۲۱، مقدمه. گاهی نیز مانند بیضاوی در تفسیر، ۳/۱۴۹، ذیل آیه ۵۲، سوره حج به طور ضمنی به این حدیث اشاره کرده اند. بیضاوی حدیث را این گونه نقل کرده است: الرسول من بعثه الله بشریعه مجدده یدعوا الناس الیها، و النبی یعمه و من بعثه لتقریر شرع سابق کأنبیاء بنی اسرائیل الذین کانوا بین موسی و عیسی و لذلک شبه النبی صلی الله علیه وآله علماء امته بهم.

رسول اکرم صلی الله علیه وآله حدیثی نقل می نمایند که حضرت فرمود:

«علماء امتی کأنبیاء بنی اسرائیل»

(علماء امت من مانند انبیاء بنی اسرائیل اند)در خبر دیگر فرموده:

«علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل»

(علمای امت من افضل و بهتر از انبیای بنی اسرائیل اند)

آن گاه انصافا تصدیق خواهید نمود جایی که علمای این امت به واسطه آنکه علمشان از سرچشمه علم محمدی است، مانند یا افضل و بهتر از انبیای بنی اسرائیل باشند حتما علی بن ابی طالب علیه السّلام که منصوص است به گفتار رسول اکرم بنا بر آنچه اکابر علمای خودتان نقل نموده اند که فرمود: «انا مدینه العلم و علیٌّ بابها»(۱)، «و انا دار الحکمه و علیٌّ بابها»(۲) (من شهرستان علم و خانه حکمتم و علی دروازه آن می باشد) افضل از انبیاء می باشد و هرگز در آن شک و تردید نمی نمایید.

و از خود علیّ علیه السّلام وقتی سؤال این معنی را

نمودند، به بعضی از جهات

۱- در مجلس دهم خواهد آمد.

۲- در مجلس دهم خواهد آمد.

افضلیت اشاره فرمود.

سؤالات صعصعه از علی علیه السّلام در علت افضل بودن از انبیاء و جواب آن

در روز بیستم ماه مبارک رمضان سال چهلم هجرت که آثار مرگ بر آن حضرت ظاهر شد در اثر ضربت شمشیر زهر آب داده ای که اشقی الاولین و الآخرین (نظر به خبری که رسول اکرم صلی الله علیه وآله داده بودند) عبد الرحمن بن ملجم مرادی بر فرق سر مبارکش وارد آورده بود، فرمود به فرزندش امام حسن علیه السّلام شیعیانی که بر در خانه اجتماع نموده اند اجازه دهید بیایند مرا ببینند. وقتی آمدند اطراف بستر را گرفتند و آهسته به حال آن حضرت گریه می نمودند، حضرت با کمال ضعف فرمودند:

«سلونی قبل ان تفقدونی، و لکن خففوا مسائلکم»

(سؤال کنید از من هرچه می خواهید قبل از آنکه مرا نیابید، و لکن سؤالهای خود را سبک و مختصر کنید)

اصحاب هر یک سؤالی می نمودند و جوابهایی می شنیدند؛ از جلمه سؤال کنندگان صعصعه بن صوحان بود که از رجال بزرگ شیعه و از خطبای معروف کوفه و از روات بزرگی است که علاوه بر علمای شیعه، کبار از علمای خودتان حتی صاحبان صحاح، روایتهای او را از علی علیه السّلام و ابن عباس نقل قول نموده اند.

در نقل و ترجمه حالات او علمای بزرگ خودتان، از قبیل ابن عبد البر در

الاستيعاب(۱) و ابن سعد در طبقات(۲) و ابن قتیبه در معارف(۳) ودیگران مشروحاتی نوشته و او را توثیق نموده اند که مردی عالم و فاضل و صادق و متدین و از اصحاب خاص علی علیه السّلام بوده.

صعصعه عرض کرد: «اخبرنی انت افضل ام آدم» (مرا خبر دهید شما افضل هستید یا آدم؟)

حضرت فرمودند: «تزکیه المرء نفسه لقبیح»

قبیح است که مرد خود را تعریف و تزکیه کند و لکن از باب {وامّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ}

(نعمتهایی را که خدا به تو داده نقل کن)

عرض کرد: «و لم ذلک یا امیر المؤمنین»؛ به چه دلیل افضل از آدم هستی؟

حضرت بیانی فرمود: که خلاصه اش این است که برای آدم همه قسم وسایل

۱- استیعاب، ابن عبد البر، ۲/۷۱۷، رقم ۱۲۱۱، شرح حال صعصعه بن صوحان العبدی. ابن عبد البر می نویسد: کان مسلما علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله لم یقله و لم یره، صغر عن ذلک و کان سیدا من سادات قومه عبد القیس و کان فصیحا خطیبا و عاقلا لسنا دیّنا فاضلا بلیغا یعدّ فی اصحاب علی علیه السّلام.

۲- الطبقات الکبری، ابن سعد، ۶/۲۴۴، رقم ۲۲۱۳، شرح حال صعصعه صوحان ابن سعد این گونه می نویسد: ... و کان من اصحاب الخطط بالکوفه و کان خطیبا و کان من اصحاب علیّ بن ابی طالب... و قد روی صعصعه عن علیّ بن ابی طالب... و کان ثقه قلیل الحدیث.

۳- المعارف، ابن قتیبه ص۴۰۲، بنو صوحان می نویسد: احد خطباء العرب کان من کبار اصحاب علیّ، قتل اخواه یوم الجمل فأخذ صعصعه الرایه... و ثقه ابن سعد وکان شریفا مطاعا امیرا فصیحا مفوها...

رحمت و راحت و نعمت در بهشت فراهم بود. فقط از یک شجره گندم منع گردید و او متنهی نشد و از آن شجره منهیّه خورد و از بهشت و جوار رحمت حق خارج شد، ولی خداوند مرا از خوردن گندم منع ننمود، من به میل و اراده خود، چون دنیا را قابل توجه نمی دانستم از گندم نخودرم.

کنایه از آنکه کرامت و فضیلت شخص در نزد خدا به زهد و ورع و تقواست. هر کس اعراض او از دنیا و متاع دنیا بیشتر است، قطعا قرب و منزلت او در نزد خدا بیشتر و منتهای زهد این است که از حلال غیر منهی اجتناب نماید.

عرض کرد: «انت افضل ام نوح؟ قال: انا افضل من نوح»

شما افضل هستید یا نوح؟ فرمود: من افضل هستم از نوح.

عرض کرد: «لم ذلک؟» چرا افضل هستید از نوح؟

فرمود: نوح قول خدا را دعوت کرد به سوی خدا اطاعت نکردند، به علاوه اذیت و آزاربسیاربه آن بزرگوار نمودند. تا درباره آنها نفرین کرد:

{رَبِّ لا تَذَرْ عَلی الْاَرضِ مِن الکافِرِینَ دَیّاراً} [نوح/۲۶]

(پروردگارا مگذار بر زمین از کافرین دیاری را.)

اما من بعد از خاتم الانبیاء با آن همه صدمات و اذیتهای بسیار فراوانی که از این امت دیدم درباره آنها نفرین نکردم و کاملا صبر نمودم (چنانچه در ضمن خطبه معروف به شقشقیه فرمود: «صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجیً» صبر کردم در حالی که در چشم من خاشاك و در گلوی من استخوان بود. کنایه از آنکه اقرب خلق به سوی حق کسی است که صبرش بر بلا بیشتر باشد.

عرض کرد: «انت افضل ام ابراهیم؟ قال: انا افضل من ابراهیم»

شما افضل هستید یا ابا ابراهیم؟ فرمود: من افضل از ابراهیم هستم.

عرض کرد: «لم ذلک» چرا شما افضل ازابراهیم هستید:

فرمود: ابراهیم عرض کرد: { رَبِّ أَرِنی کیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی قالَ أَوَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبی} (آیه ۲۶۰ سوره بقره، پروردگارا به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد. خداوند فرمود: آیا باور نداری؟ عرض کرد: آری باور دارم لکن می خواهم با مشاهده آن دلم آرام گیرد.)

ولی ایمان من به جایی رسیده که گفتم: «لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً» (اگر پرده ها بالا رود و کشف حجب گردد، یقین من زیاد نخواهد شد.) کنایه از آنکه علو درجه شخص به مقام یقین او می باشد که واجد مقام حق الیقین شود.

عرض کرد: «انت افضل ام موسی؟ قال: انا افضل من موسی»

شما افضل هستید یا موسی؟ فرمود: من افضل هستم. عرض کرد: به چه دلیل شما افضل از موسی هستید. فرمود: وقتی خداوند او را مأمور کرد به دعوت فرعون که به مصر برودعرض کرد: {قالَ رَبِّ إِنّی قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخافُ أَنْ یَقْتُلُونِ وَ أَخی هارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنّی لِسانًا فَأَرْسِلْهُ مَعی رِدْءًا یُصَدِّقُنی إِنّی أَخافُ أَنْ یُکذِّبُونِ} (قصص/۳۳-۳۴)

(موسی عرض کرد: ای خدا من از آنها (فرعونیان) یک نفر را کشته ام و می ترسم (که به خونخواهی و کینه دیرینه) مرا به قتل رسانند. (با این حال اگر از رسالت ناگزیرم) برادرم هارون که ناطقه اش از من فصیح تر است با من یار و شریک در کار رسالت فرما تا مرا تصدیق کند، می ترسم آنها تکذیب رسالتم کنند.)

ص: ۲۷۲

اما من وقتی رسول اکرم صلی الله علیه وآله از جانب خدا مأمورم کرد که بروم در مکه معظّمه بالای بام کعبه آیات اول سورهٔ برائت را بر کفار قریش قرائت نمایم با آنکه کمتر کسی بود که برادر یا پدر یا عم یا خال یا یکی از اقارب و خویشانش بدست من کشته نشده باشند مع ذلک ابدا خوف نکردم اطاعت امر نموده تنها رفتم مأموریت خود را انجام دادم آیات سورهٔ برائت را بر آنها خواندم و مراجعت

نمودم.

کنایه از آنکه فضیلت شخص با توکل به خداست هر کس توکلش بیشتر است فضیلت او بیشتر است، موسی اتکاء و اعتماد به برادرش نمود ولی امیر المؤمنین علیه السّلام توکل کامل به خدا و اعتماد به کرم و لطف عمیم ذات ذو الجلال حق نمود.

قال: انت افضل ام عیسی؟ قال: انا افضل من عیسی. قال: لم ذلک؟

عرض کرد: شما افضل هستید یا عیسی فرمود: من افضل از عیسی هستم. عرض کرد: برای چه شما افضل هستید؟ فرمود: پس از آنکه مریم به واسطه دمیدن جبرئیل در گریبان او به قدرت خدا حامله شد همین که موقع وضع حمل رسید وحی شد به مریم که: «اخرجی عن البیت فان هذه بیت العباده لا بیت الولاده» از خانه بیت المقدس بیرون شو زیرا که این خانه محل عبادت است نه زایشگاه و محل ولادت و زائیدن، فلذا از بیت المقدس بیرون رفت در میان صحرا پای نخله خشکیده عیسی به دنیا آمد.

اما من، وقتی مادرم فاطمه بنت اسد را درد زائیدن گرفت در حالتی که وسط مسجد الحرام بود به مستجار کعبه متمسک گردیده و عرض کرد الهی بحق این

خانه و بحق آن کسی که این خانه را بنا کرده این درد زائیدن را بر من آسان گردان همان ساعت دیوار خانه شکافته شد مادرم فاطمه را با ندای غیبی دعوت به داخل خانه نمودند که: «یا فاطمه ادخلی البیت» فاطمه مادرم وارد شد و من در همان خانه کعبه به دنیا آمدم کنایه از آنکه در مرتبه اول شرف مرد به حسب و نسب و طاهریت مولد است هر که روح و نفس و جسد او پاکیزه است او افضل است.

(از این امر پروردگار به فاطمه در دخول کعبه معظّمه و نهی از مریم از وضع حمل در بیت المقدس با توجه به شرافت مکه معظّمه بر بیت المقدس شرافت فاطمه بر مریم و شرافت علی علیه السّلام بر عیسی علی نبیّنا و آله و علیه السلام معلوم می شود)(۱).

ص: ۲۷۴

۱- این روایت در کتب شیعه (اللمعه البیضاء، تبریزی، انصاری، ص ۲۲۰-۲۲۱، فصل فی فضائل اهل البیت، انوار النعمانیه، ۱/۲۷) مرحوم آیت الله مرعشی نجفی در کتاب شرح احقاق الحق (۵/۴۷ تا ۴۹، الحدیث التاسع و الستون) به نقل از علامه محدث و عارف شیخ جمال الدین محمد بن احمد حنفی موصلی مشهور به این حسنویه، در کتاب «بحر المناقب» خود روایتی از مناظره حده دختر حلیمه سعدی با حجاج بن یوسف ثقفی نقل کرده است که به مقایسه بین علی علیه السّلام با پیامبران پرداخته و در آن به آیات قرآن و روایات متفق علیه شیعه و اهل تسنن در فضیلت آن حضرت استشهاد شده است، اصل روایت چنین است: روی جماعه ثقات انه لما وردت حره بنت حلیمه السعدیه علی الحجاج بن یوسف الثقفی و مثلت بین یدیه فقال لها: انت حره بنت حلمه السعدیه؟ فقالت: له راسه من غیر مؤمن؟ فقال لها: الله جاء بک فقد قیل علیک انک تفضلین علیا علی ابی بکر و عمر و عثمان؛ قالت: لقد کذب الذی قال انی افضله علی هؤلاء خاصه. قال: و علی من غیر هؤلاء؟ قالت: أُفضله علی آدم و نح و لوط و ابراهیم و موسی و داود و سلیمان و عیس بن مریم. فقال رها: اقول لک انک تفضلیه علی الصحابه فتزیدن علیهم سبعه من الانبیاء من اولی العزم؟ فانی لم تأتنی ببیان ما قلت و الا ضربت عنقک. فقالت: ما انا فضلته علی هؤلاء الانبیاء بل الله عزوجل فضله فی القرآن فی قوله تعالی فی حق آدم {وَ عَصیٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَویٰ} (طه/۱۲۱) و قال فی حق علی {وَ کانَ سَعْیُهُ مَشْکُوراً} (انبیاء/۲۲) فقال: احسنت یا حره؛ فبم تفضله علی نوح و لوط؟ قالت: الله تعالی فضله علیهما بقوله: {ضَرَبَ الله مَثَلًا لِلَّذینَ کَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ کانَتا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحَیْنِ فَخانَتاهُما} و علیّ بن ابی طالب کان ملائکه (ملاکه) تحت سدره المنتهی زوجته بنت محمدصلی الله علیه وآله فاطمه الزهراء الذی یرضی الله لرضها و یسخط لسخطها، فقال الحجاج: احسنت یا حره، فبم تفضله علی ابی الانبیاء ابراهیم خلیل الله؟ فقالت: الله و رسوله فضله بقوله: { وَ إِذْ قالَ إِبْراهیمُ رَبِّ أَرِنی کَیْفَ تُحْی الْمَوْتی قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبی} (بقره ۲۶۰)، و امیر المؤمنین علیه السّلام قال قولا لم یختلف فیه احد من المسلمین «لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً» و هذه کلمه لم یقلها قبله و لا بعده احد. قال: احسنت یا حره فبم تفضلیع علی موسی نجی الله؟ قالت: یقول الله عزوجل { فَخَرَجَ مِنْها خائِفًا یَتَرَقَّبُ} (قصص/۲۱) و علیّ بن ابی طالب بات علی فراش رسول اله صلی الله علیه وآله و لم یخف حتی انزل الله فی حقه {وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ الله} (بقره/۲۰۷) قال: أحسنت یا حره، قال فبم تفضلت علی داود؟ قالت: الله فضله علیه بقوله: { یا داوُودُ إِنّا جَعَلْناکَ خَلیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوی} (ص/۲۶) قال لها:فی ای شیء کانت حکومته؟ قالت: فی رجلین احدهما کان

له کرم و الآخر غنم؛ فنفشت الغنم فی الکرم فرعته فاحتکما الی داود فقال تباع الغنم و ینفق ثمنها علی الکرم حتی یعود الی ما کان علیه. فقال له ولده: لا یا ابه بل نأخذ من لبنها و صوفها فقال الله عزوجل: {فَفَهَّمْنها سُلَیمانَ} و ان مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام قال: «إسألونی عما فوق إسألونی قبل ان تفقدونی» و انه علیه السّلام دخل علی انبی صلی الله علیه وآله یوم فتح خیبر؛ فقال النبی صلی الله علیه وآله للحاضرین: «افضلکم و اعلمکم علیّ» فقال لها احسنت یا حره فبم تفضلیه علی سلمان؟ قالت: الله فضله علیه بقوله: {هَبْ لی مُلْكًا لا یَنْبَغی لأَحَدٍ مِنْ بَعْدی} (ص۳۵) و مولانا علی علیه السّلام قال: «یا دنیا قد طلقتک ثلاثا لا رجعه لی فیک» فعند ذلک انزل الله علیه {تِلْكَ الدّارُ ٱلآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذینَ لا یُریدُونَ عُلُوًّا فِی ٱلأَرْضِ وَ لا فَسادًا} (قصص/۸۳) قال: احسنت یا حره فیم تفضلیه علی عیسی؟ قالت: الله فضله علیه بقوله {وَ إِذْ قالَ الله یا عیسَی ابْنَ مَرْیَمَ ءَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونی وَ أُمِّی إِلهَیْنِ مِنْ دُونِ الله قالَ سُبْحانَكَ ما یَكُونُ لی أَنْ أَقُولَ ما لَیسَ لی بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ ما فی نَفْسی وَ لا أَعْلَمُ ما فی نَفْسِكَ...} (مائده/۱۱۶) فأخر الحکومه و مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام لما ادعوا النصیریه فیه ما ادعوا و هم اهل النهروان قاتلهم و لم یؤخر حکومتهم فهذه کانت فضائله لا تعدل بفضائل غیره. قال: أحسنت یا حرّه، خرجت من جوابک و لو لا ذلک لکان ذلک ثم اجازها و اعصاها و سرحها تسریحا حسنا و رحمه الله علیها فی قوله عزوجل {اتقوا الله و کونوا مع الصادقین} (توبه/۱۱۹) این روایت در کتب شیعه نیز ذکر شده است (الفضائل، شاذان بن جبرئیل القمی ص۱۳۸، خبر حره السعدیه مع الحجاج؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ۴۶/۱۳۴، الباب الثامن قصه حره بنت حلیمه السعدیه و الحجاج) «محقق»

علی مرآت جمیع انبیاء

موقع نماز شد آقایان برای نماز برخاستند بعد از اداء فریضه و استراحت و صرف چای علی مرآت جمیع انبیاء

موقع نماز شد آقایان برای نماز برخاستند بعد از اداء فریضه و استراحت و صرف چای داعی افتتاح کلام نموده عرض کردم علاوه بر آنچه عرض شد در کتب معتبره و موثق علماء خودتان است که علی علیه السّلام را مرات جمیع صفات انبیاء و واجد آن صفات قرار داده اند.

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۴۴۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه(۱) و حافظ ابو بکر فقیه شافعی احمد بن الحسین بیهقی در مناقب و امام احمد حنبل در مسند و امام فخر رازی در ذیل آیه مباهله در تفسیر کبیر(۲) و محی الدین عربی در صفحه ۱۷۲ ازمبحث ۳۲ کتاب یواقیت و جواهر(۳) و شیخ

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۹/۱۶۸، خطبه ۱۵۴، ذکر الاحادیث و الاخبار الوارده فی فضائل علیّ. ابن ابی الحدید حدیث را با این الفاظ نقل کرده است: من اراد ان ینظر الی نوح فی عزمه و الی آدم فی علمه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی فطنته و الی عیسی فی زهده، فلینظر الی علیّ بن ابی طالب.
۲- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۸/۸۱، سوره آل عمران آیه ۶۱، مسئله الخامسه. فخر رازی حدیث را این گونه نقل کرده است: من اراد ان یری آدم فی علمه و نوحا فی طاعته و ابراهیم فی خلته و موسی فی هیبته و عیسی فی صفوته، فلینظر الی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام.
۳- الیواقیت و الجواهر، شعرانی، ۲/۱۸، مبحث ۳۲. قال الشیخ محی الدین و کان اقرب الناس الیه فی ذلک الهباء علیّ بن ابی طالب رضی الله عنه الجامع لأسرار الانبیاء اجمعین.

سلیمان بلخی حنفی در اول باب ۴۰ ینابیع الموده(۱) از مسند احمد و صحیح بیهقی و شرح المواقف و الطریقه المحمدیه و نور الدین مالکی در صفحه ۱۲۱ فصول المهمّه(۲) از بیهقی و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۲۲ مطالب السؤول(۳) و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۳ کفایه الطالب(۴) به

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۶۳، ح۱، باب ۴۰. قندوزی حدیث را این گونه نقل کرده است: اخرج احمد بن حنبل فی مسنده و احمد البیهقی فی صحیحه عن ابی الحمراء قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی عزمه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی زهده، فلینظر الی علیّ بن ابی طالب.

۲- الفصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۵۷۱، فصل ۱، فصل فی ذکر مناقبه الحسنه، منقبه ۱۵.

۳- . مطالب السؤول، محمد بن طلحه شافعی، ص۹۷، باب۱ فصل۶.

۴- کفایه الطالب، گنجی شافعی، گنجی شافعی، ص۱۲۲، بب۲۳. گنجی شافعی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابن عباس بینما رسول الله صلی الله علیه وآله جالس فی جماعه من اصحابه اقبل علی علیه السّلام فلما بصر به رسول الله صلی الله علیه وآله قال: من اراد منکم ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی حکمته و الی ابراهیم فی حلمه، فلینظر الی علیّ بن ابی طالب و نیز خطیب خوارزمی در مناقب، ص۸۳، ح ۷۰، و در مقتل الحسین، ۱/۷۶ و ۷۷، ح۲۵، فصل ۴ حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابی الحمراء قال: رسول الله من اراد ان ینظر الی آدم فی علممه و الی نوح فی فهمه و الی یحیی بن زکریآ فی زهده و الی موسی بن عمران فی بطشه، فلینظر الی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام ابن مغازلی در مناقب، ص۲۱۲، ح۲۵۶، قوله علیه السّلام من اراد ان ینظر الی آدم... ابن مغازلی حدیث را این گونه نقل کرده است: من اراد ان ینظر الی علم آدم و فقه نوح، فلینظر الی علیّ بن ابی طالب. محب الدین طبری در ریاض النضره، ۳/۱۹۶، باب ۴، فصل ۹، ذکر شبهه بخمسه من الانبیاء فی مناقب لهم. و در ذخائر العقبی ص۹۳ و ۹۴، قسم ۱، باب فضائل علی ذکر تشبیه علی بخمسه من الانبیاء علاوه بر حدیثی که از مناقب خوارزمی نقل کردیم به این حدیث نیز اشاره کرده است: عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله من اراد ان ینظر الی ابراهیم فی حلمه و الی نوح فی حکمه و الی یوسف فی جماله، فلینظر الی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام. حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۱۳۷، ح ۱۴۷، ذیل آیه ۱۴۹، سوره بقره حدیث را اینگونه نقل کرده است: عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله من اراد ان ینظر الی ابراهیم فی حلمه و الی نوح فی حکمته و الی یوسف فی اجتماعه، فلینظر الی علیّ بن ابی طالب. حموینی در فرائد السمطین، ۱/۱۷۰، ح ۱۳۱، سمط۱ باب ۳۵، ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۳۱۳، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب نیز حدیث را با همان الفاظی که از مناقب خوارزمی نقل کردیم آورده اند. در نور الابصار، ص۲۰، باب ۱. شبلنجی حدیث را با این الفاظ آورده است: فقال ابوبکر: انا لا اتقدم علی رجل قال فی حقه رسول الله صلی الله علیه وآله: من أراد ان ینظر الی آدم و الی یوسف و حسنه الی موسی و صلاته و الی عیس و زهده و الی محمدصلی الله علیه وآله و خلقه فلینظر الی علیّ. سید شریف جرجانی در شرح المواقف، ۸/۳۶۹، مرصد ۴، مقصد ۵ می نویسد: الثانی عشر قوله علیه السّلام من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته، فلینظر الی ابن ابی طالب. تفتازانی در شرح المقاصد، ۵/۲۹۶، مقصد ۶، فصل ۴، مبحث ۶، حدیث را اینگونه نقل می کند: من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی

هیبته و الی عیسی فی عبادته، فلینظر الی علیّ بن ابی طالب. و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۷/۲۲۰، خطبه ۱۰۸، فصل فی الکلام علی الالتفات، حدیث را اینگونه نقل کرده است: و روی المحدثون ایضا عنه علیه السّلام انّه قال: من اراد ان ینظر الی نوح فی عزمه و موسی فی علمه و عیسی فی ورعه، فلینظر الی علیّ بن ابی طالب. و ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان، ۶/۶۹۳، رقم ۸۳۹۷، شرح حال مسعر بن یحیی النهدی، اینچنین نقل نموده است: عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی حکمته و الی ابراهیم فی حلمه فلینظر الی علی علیه السّلام

مختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقوائه (فی حکمته) و الی ابراهیم فی خلّته (فی حلمه) و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام.

(هر کس می خواهد نظر کند آدم را در علمش (یعنی از کمیت و کیفیت علم آدم بهرمند گردد) به علم علی توجه کند و هر کس که می خواهد حقیقت تقوای نوح را (که بهترین صفات او بوده) یا حکم حکمت او را ببند و خلت و حل ابراهیم وهیبت موسی و عبادت عیسی را ببیند، پس نظر کند به سوی علی بن ابی طالب علیه السّلام)

و میر سید علی همدانی شافعی در مودت هشتم از موده القربی(1) این حدیث شریف را با زیادتی هائی نقل می نماید و در آخر آن آورده از جابر که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

فانّ فیه تسعین خصله من خصال الانبیاء جمعها الله فیه و لم یجمعها فی احد غیره.

۱- موده القربی، میر سید علی همدانی، موده ۸، (با استفاده از ینابیع الموده قندوزی، ۲/۳۰۶، و ۳۰۷، ح۸۷۴، باب ۵۶، همدانی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن جابر قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: من اراد ان ینظر الی اسرافیل فی هیبته و الی میکائیل فی رتبته و الی جبرائیل فی جلالته و الی آدم فی علمه و الی نوح فی خشیته و الی ابراهیم فی خلته و الی یعقوب فی حزنه و الی یوسف فی جکماله و الی موسی فی مناجاته و الی ایوب فی صبره و الی یحیی فی زهده و الی عیسی فی عبادته و الی یونس فی ورعه و الی محمدصلی الله علیه وآله فی حسبه و خلقه، فلینظر الی علی، فان فیه تسعین خصله من خصال الانبیاء جمعها الله فیه و لم یجمعها احد غیره.

(پس به درستی که در علی علیه السّلام نود خصلت از

خصال انبیاء می باشد که خداوند در او جمع کرده نه در غیر او)

بیان گنجی شافعی در اطراف حدیث تشبیه

و شیخ فقیه محدث شام صدر الحفّاظ محمّد بن یوسف گنجی شافعی(۱) پس از نقل حدیث خود به عنوان قلت بیانی دارد که گوید تشبیه نمودن علی به آدم در علم او، برای اینست که خداوند آموخت بآدم علم و صفت هر چیزی را، هم چنانکه در سورهٔ بقره فرماید {وَ عَلَّمَ آدَمَ اَلْأَسْمٰاءَ کُلَّهٰا} (بقره/۳۱ خدا همه اسماء رابه آدم تعلیم داد.) و هم چنین نیست چیزی و نه حادثه و واقعه ای مگر آنکه در نزد علی می باشد علم آن و فهم درک و استنباط معنای آن به واسطه همین علم الهی بود که حضرت آدم مخلع به خلعت خلافت آمد که خداوند در آیه ۲۸ سورهٔ ۲(بقره) خبر می دهد که فرمود: إِنِّی جٰاعِلٌ فِی اَلْأَرْضِ خَلِیفَةً. (بقره/۳۰. من در زمین خلیفه خواهم گماشت)

پس هر انسان با ذوقی تشبیه حضرت علی به آدم را می فهمد که چون آن علم سبب افضلیت آدم و برتری و مسجودیت او بر ملائکه و صاحب مقام خلافت

ص: ۲۸۰

۱- قلت: تشبیهه لعلی علیه السّلام بآدم فی علمه لان الله علم آدم صفه کل شیء کما قال عزوجل: {وَ عَلَّمَ آدَمَ اَلْأَسْمٰاءَ کُلَّهٰا} فما من شیء و لا حادثه و لا واقعه الا و عند علی علیه السّلام فیها علم و له فی استنباط معناها فهمو و شبهه بنوح فی حکمته او فی روایه فی حکمه و کأنه اصح، لان علیاًعلیه السّلام کان شدیدا علی الکافرین رئوفا بالمؤمنین کما وصفه الله تعالی فی القرآن بقوله: { وَ الَّذینَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ} و اخبر الله عزوجل عن شده نوح علیه السّلام علی الکافرین فقوله: { وَ قالَ نُوحٌ رَبّ ِ لا تَذَرْ عَلَی الْأَرْضِ مِنَ الْکافِرینَ دَیّارًا} و شبهه فی الحلم بابراهیم علیه السّلام خلیل الرحمان کما وصفه الله تعالی بقوله { إِنَّ إِبْراهیمَ لَأَوّاهٌ حَلیمٌ } فکان متخلقا بأخلاق الأنبیاء متصفا بصفات الاصفیاء.

گردید، علی علیه السّلام هم افضل و برتر از همهٔ خلایق و واجد مقام خلافت بعد از خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله می باشد.

و تشبیه نمودن علی را به نوح در حکمت آن کانّه می خواهد برساند که علی علیه السّلام بر کفّار شدید و بر مؤمنین رؤف بوده هم چنانکه خداوند در قرآن او را وصف نموده {وَ اَلَّذِینَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلَی اَلْکفّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ} (فتح۲۹) (این خود دلیل است بر آنکه این آیه در وصف علی علیه السّلام نازل گردیده چنانچه قبلا عرض نمودم).

و نوح نسبت به کفار بسیار شدید بود چنانچه در قرآن خبر می دهد:

{وَ قالَ نُوحٌ رَبِّ لا تَذَرْ عَلَی اَلْأَرْضِ مِنَ اَلْکافِرِینَ دَیّاراً} (نوح/۲۶)

(نوح عرض کرد: پروردگارا مگذار درزمین از کافران دیاری را)

و تشبیه نمودن علی علیه السّلام را به حلم ابراهیم برای آنست که در قرآن ابراهیم علی نبیّنا و آله و علیه السلام را به این صفت وصف نموده که: {إِنَّ إِبْراهِیمَ لَأَوّاهٌ حَلِیمٌ} (توبه ۱۱۴) (به درستی که ابراهیم هر آینه بردبار بود.)

این تشبیهات می رساند که علی علیه السّلام متخلّق به اخلاق انبیاء و متّصف به صفات اصفیاء بوده انتهی.

پس آقایان محترم اگر قدری منصفانه دقیق شوید می بینید از مضامین این حدیث شریف که مجمع علیه فریقین (شیعه و سنی) می باشد مستفاد می شود که امیر المؤمنین علیه السّلام جامع جمیع صفات عالیهٔ ممکنه است که هر صفتی از وی مساوی بهترین صفات انبیاء می باشد، پس علی القاعده بایستی که از حیث جامعیت افضل سلسلهٔ جلیلهٔ نبویّه باشد.

ص: ۲۸۱

و این حدیث خود دلیل دیگری است بر افضلیّت علی علیه السّلام بر انبیاء عظام (به استثناء خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله) زیرا وقتی با هر یک از انبیاء عظام در فضیلت و خصلت مخصوصهٔ به آن نبی مساوی باشد و به فضایل و خصال دیگران نیز اختصاص داشته باشد لازم می آید که افضل از همهٔ انبیاء باشد. چنانچه خود محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول(۱) بعد از نقل حدیث تصریح به این معنی نموده و توضیحاگوید رسول اکرم صلی الله علیه وآله ثابت نموده است برای علی علیه السّلام به این حدیث، علمی شبیه علم آدم و تقوائی شبیه تقوای نوح و حلمی شبیه حلم ابراهیم و هیبتی شبیه هیبت موسی و عبادتی شبیه عبادت عیسی تا آنجا که گوید:

«و تعلوا هذه الصفات الی اوج العلی حیث شبّهها بهؤلاء الانبیاء المرسلین من الصفات المذکوره»

(بلند می کند این اوصاف حمیده علی علیه السّلام را به منتها درجه رفعت و علو شأن زیرا که پیغمبرصلی الله علیه وآله تشبیه کرده است آن حضرت را به انبیای مرسلین از حیث صفات)

آیا ممکن است در امت مرحومه کسی را پیدا کنید از صحابه و تابعین و غیره که واجد تمام صفات حمیده و اخلاق پسندیدهٔ انبیاء عظام باشد غیر از امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام در حالتی که این معنی مورد قبول و اعتراف

۱- فقد اثبت النبی صلی الله علیه وآله لعلی بهذا الحدیث علما یشبه علم آدم و تقوی یشبه تقوی نوح و حلما یشبه حلم ابراهیم و هیبه موسی و عباده تشبه عباده عبسی و فی هذا تصریح لعلی علیه السّلام بعلمه و تقواه و حلمه و هیبته و عبادته و تعلوا هذا الصفات الی اوج العلا حیث شبه بهؤلاء الانبیاء المرسلین من الصفات المذکوره و المناقب المعدوده. مطالب السؤول محمد بن طلحه شافعی، ص۹۷و ۹۸، باب ۱فصل ۶.

رجال بزرگ از علمای خودتان می باشد. چنانچه شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۴۰ینابیع الموده(۱)) از مناقب خوارزمی از محمّد بن منصور نقل مینماید که گفت شنیدم از احمد بن حنبل (امام حنابله اهل سنّت) که می گفت:

«ما جاء لاحد من الصحابه من الفضائل مثل ما لعلیّ بن ابی طالب»

(نیامده است از برای احدی از صحابه از فضایل مثل آنچه برای علی بن ابی طالب آمده است)

و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲ کفایه الطالب(۲) مسندا از محمّد بن منصورطوسی به این طریق از امام احمد نقل نموده که گفت:

«ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله ما جاء لعلیّ بن ابی طالب»

ص: ۲۸۳

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۶۳، ح ۲ باب ۴۰.

۲- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۲۵۳، باب۶۲ و نیز ابن عساکر در تاریخ دمشق ۴۲/۴۱۸، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب علیه السّلام حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۱۶، ح ۴۵۷۲، کتاب معرفه الصحابه، مناقب امیر المومنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام ثعلبی در الکشف و البیان، ۴/۸۱، ذیل آیه ۵۷، سوره مائده ابن حجر مکی در صواعق المحرقه، ص۱۲۰، باب ۹، فصل ۲، ابن اثیر در الکامل، ۳/۳۹۹، حوادث سال ۴۰، ذکر بعض سیرته (امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب) برهان الدین حلبی در السیره الحلبیه، ۲/۲۰۷، باب غزوه بنی سلیم، سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص۱۶۸، خلافه علیّ بن ابی طالب علیه السّلام فصل فی الأحادیث الوارده فی فضله، حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۲۶-۲۷، ح ۷و ۹، مقدمه مؤلف، فصل۱، قول بعض الصحابه فی تفضیل علی علیه السّلام زرندی حنفی در نظم درر السمطین، ص۸۰، سمط ۱ قسم۲، مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام ذکر نسبه علیه السّلام من رسول الله صلی الله علیه وآله حموینی در فرائد السمطین، ۱/۳۷۹، ح ۳۰۹، سمط ۱ باب ۶۹، ذهبی در تاریخ اسلام عهد خلفاء الراشدین، ۳۰/۶۳۸، شرح حال علیّ بن ابی طالب محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول، ص۱۲۶، باب ۱، فصل۷ خوارزمی در مناقب، ص۳۴، ح ۴، مقدمه همین جلد را از احمد بن حنبل نقل کرده اند.

(نیامده است از برای احدی از اصحاب رسول خدا آن چیزی که برای علی بن ابی طالب آمده است.)

قول به فضیلت امیر المؤمنین علیه السّلام اختصاص به امام احمد ندارد بلکه اکثر علماء منصف شما تصدیق این معنی را نموده اند چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۴۶ جلد اول شرح نهج البلاغه(۱)) گوید:

«انّه علیه السّلام کان اولی بالامر و احقّ لا علی وجه النص بل علی وجه الافضلیه فانّه افضل البشر بعد رسول الله و احقّ بالخلافه من جمیع المسلمین»

(علی علیه السّلام اولی و احق به امر ولایت بود از جهت افضلیت نه از جهت نص؛ زیرا که او افضل تمام بشر بود بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله و احق به مقام خلافت از تمام مسلمانان.)

شما را به ذات ذو الجلال پروردگار عالمیان قسم قدری منصفانه فکر کنید ببینید آیا بی انصافی نیست که فقط روی عادت و تقلید از اسلاف و گذشتگان بدون فکر و تأمل کسانی را که فاقد این صفات بوده اند مقدم دارند به چنین شخصیت بزرگی بدون دلیل و برهان آیا عقلاء و فضلاء به مقدار فکر و فهم گذشتگان نمی خندند که روی سیاست و دسته بندی افضل امت را خانه نشین نموده و مفضول به تمام معنی را بر مسند خلافت بر قرار نمایند و لا اقل در سقیفه آن بزرگوار را برای شور در امر بزرگی مانند خلافت خبر ننمایند. تا به کلّی متروک گردد؟

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۱۴۰، خطبه ۲(من خطبه له علیه السّلام بعد انصرافه من صفین) شرح جمله و فیهم الوصیه و الوراثه.

مخالفین گویند تمسک به اجماع حق است؟

حافظ: ما بی انصافیم یا جنابعالی که می فرمائید بدون دلیل و برهان اصحاب پیغمبر دیگران را مقدم دانسته و خلافت را برده اند واقعا شما همهٔ ما را بی فکر و نادان و مقلد بی پر و پا فرض کرده اید کدام دلیل بالاتر از دلیل اجماع است که تمام صحابه و امت اجماعا بر خلافت ابی بکر حکم نموده و تسلیم شدند، حتّی مولانا علی کرم الله وجهه! مخالفین گویند تمسک باجماع حق است؟

بدیهی است اجماع امت حجّه است و اطاعت آن اجماع واجب زیرا که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«لا تجتمع امتی علی الخطاء لا تجتمع امّتی علی الضلاله»

(امت من بر خطا و ضلالت و گمراهی می نمایند)

پس ما کورکورانه دنبال اسلاف و گذشتگان خود نرفته وقتی تمام امت روز اول بعد از وفات پیغمبر اجماعا صحّه بر خلافت ابی بکر گذاردند و ما در مقابل امر واقع شده قرار گرفتیم لازمهٔ عقل است که بایستی مطیع صرف باشیم.

داعی: اصلا بفرمائید دلیل بر حقّانیّت خلافت بعد از رسول اکرم چیست- یعنی خلافت به چه دلیل ثابت می گردد.

حافظ: بدیهی است بزرگتر دلیل بر اثبات وجود خلیفه بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله اجماع تمام امت می باشد.

علاوه بر دلیل اجماع که زانوی هر عاقل و دانائی را بزمین تسلیم فرود می آورد کبر سن و شیخوخیّت است که حق تقدم را به أبی بکر و عمر داده و علی کرم الله وجهه با تمام فضل و کمال و نزدیکی به رسول الله صلی الله علیه وآله که مورد قبول

تمام امّت است به واسطهٔ صغر سن و جوانی عقب ماند و انصافا حق نبود جوان نورسی تقدّم بر

کبار از صحابه پیدا نماید و ما این عقب افتادگی را از حیث خلافت برای علی کرم الله وجهه نقص نمی دانیم چون که افضلیّت آن جناب عند العموم ثابت است.

و نیز حدیثی که خلیفه عمر رضـی الله عنه نقل نموده که فرمود: «لا یجتمع النبوه و الملک فی اهل بیت واحد» (نبوت و سلطنت در یک خانواده جمع نخواهد شد) علی کرم الله وجهه را از مقام خلافت ساقط نمود چون علی اهل بیت رسول خدا بوده است لذا نمی شد واجد مقام خلافت گردد.

داعی: خیلی اسباب تحیّر و تعجّب است وقتی این قبیل دلائل از مثل شما مردمان دانشمند فهمیده شنیده می شود که تا چه اندازه تحت تأثیر عادت قرار گرفته اید که چشم بسته بدون تفکر حق را پشت سر انداخته و تفوّه به دلائلی می کنید که یضحک به الثکلی می باشد خود شما هم اگر قدری فکر کنید می دانید که این قبیل دلائل پوچ و تشبّث بحشیش است.

ولی تأسف در اینجا است که آقایان حاضرنمی شوید ساعتی لباس تعصّب و تسنّن را از خود دور و در دلایل علماء بزرگ شیعه مقابل دلایل بی پروپا منصفانه تعمّق و تدقّق نمائید.

نه تنها عوام شما بی خبر از دلائل هستند، بلکه هرکجا با علماء شما صحبت نمودم، آنها را بی خبر از دلائل امامیّه و غرق در تعصّب دیدم. این نیست مگر از جهت آنکه کتاب‌های معتبر اکابر متکلمین و محدثین از علماء شیعه در کتابخانه های شما برای مطالعه دیده نمی شود بلکه یکدیگر را منع می کنند از

مطالعهٔ آن کتب به عنوان کتب ضلال!

من خودم در بصره و بغداد و شام و بیروت و حلب یعنی بلاد سنّی در بازار کتاب فروشها نام هر یک از کتب معتبرهٔ علماء شیعه را پرسیدم گفتند نمی شناسیم بلکه کتب عالیه ای را که علماء اهل تسنّن در اثبات مقام ولایت و تعریف عترت و اهل بیت پیغمبر نوشته و چاپ شده است بمعرض فروش نمی‌گذارند و اگر هم گاهی تصادفا به کتابی از کتب شیعه برخورد نمائید چون با نظر کینه و عداوت مطالعه می نمائید بقسمی عصبانی و متأثر می شوید که نمی خواهید به هاضمه علم و منطق و انصاف وارد نمائید تا کشف حقیقت گردیده نتیجه کامل به دست آید ولی بر عکس از طرف ما جامعهٔ شیعیان هیچ مانعی برای نشر کتب علماء شما وجود ندارد بلکه کتب معتبره و تفاسیری که به قلم علمای شما صادر گردیده و همچنین کتب ادبی و علم الحدیث از آنها در بازار شیعیان برای فروش آماده و در منازل و کتابخانه های عمومی و شخصی مورد مطالعه و اخذ نتیجه می باشد.

اینک داعی نظر به وظیفه بزرگی که عهده دارم ناچارم برای جلب نظر آقایان روشن فکر که تصور ننمایند واقعا دلائل شما متقن و غیر قابل ردّ است به اقتضای وقت مجلس مختصرا جواب عرض نمایم.

دلائل ردّ اجماع

اولا فرمودید اجماع امت حجّت و دلیل محکم است به استناد حدیثی که شاهد آوردید.

البته شما خود بهتر می دانید که لفظ امت اضافه شده بر یای متکلم افادهٔ عموم می کند پس معنای حدیث (بر فرض صحت آن) چنین می شود که تمام امت من اجتماع بر خطاء و گمراهی نمی کنند.

یعنی هرگاه کافّهٔ امت پیغمبر اتفاق بر امری نمودند آن امر خطاء نمی باشد.

ما هم این مطلب را قبول داریم که اجتماع تمام امت بدون استثناء فردی، منتج نتیجه خواهد بود. زیرا که خداوند از خواصّ این امت قرار داده که پیوسته در میان آنها طایفه ای باشند که حق با ایشان و ایشان با حق می باشند یعنی حجّت و نمایندهٔ خدا حتما در میان آنها می باشد و قطعا در موقع اجتماع جمیع امت آن طایفه اهل حق و حجّت خدا در میان آنها خواهند بود و مانع خواهند شد که امت راه خطاء و ضلالت بپیمایند.

اگر قدری دقیق شوید و خوب فکر نمائید خواهید دید که این حدیث (بر فرض صحت) ابدادلالت ندارد بر ثبوت آنکه رسول اکرم صلی الله علیه وآله حق تعیین خلافت را (از خود ساقط) و به امت واگذار نموده باشد.

و اگر قول و عقیدهٔ جنابعالی صحیح باشد که آن حضرت صاحب دین کامل و اکمل با بیان «لا تجتمع امتی علی الخطاء و یا علی الضلاله» حق تعیین خلافت را از خود ساقط و به امت واگذار نموده باشد (و حال آنکه همچو دلالتی ابدا ندارد) قطعا این حق عموم امت است؛ یعنی مسلمین عموما چون در امر خلافت ذی نفع هستند، لذا در رأی خلافت باید همگی دخالت داشته باشند؛ یعنی بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه وآله بایستی جمیع امت جمع گردند و شور نمایند یک فرد کاملی را برای اجماع عموم امت به خلافت برقرار نمایند.

اینک از شما سؤال می نمایم که آیا در آن چند روزه وفات رسول الله صلی الله علیه وآله در سر پوشیدهٔ کوچکی بنام سقیفه که ندای خلافت ابی بکر بر خواست چنین اجماعی که تمام مسلمین متّفقا رأی داده باشند، واقع شده یا خیر.

حافظ: بیان غریبی فرمودید در مدت دو سال و اندی که ابی بکر رضی الله عنه به مسند خلافت بر قرار گردید عموم مسلمین در تحت تبعیت و انقیاد فرمانبرداری از ایشان نمودند این خود معنی اجماع است که دلیل بر حقّانیّت است.

داعی: واقعا در جواب مغلطه فرمودید سؤال مخلص راجع به تمام دوره خلافت ابی بکر نبود بلکه عرض کردم در سقیفه بنی ساعده در وقت رأی دادن به خلافت ابی بکر، اجماع امت علی القاعده دخالت داشتند یا فقط چند نفری که تشکیل دستهٔ کوچکی را می دادند در آن سر پوشیده کوچک رأی دادند و بیعت کردند؟[1]

۱- در مورد سقیفه باید به چند مسئله توجه کرد: ۱- اجتماع در سقیفه بر خلاف امر رسول اکرم صلی الله علیه وآله بود زیرا آن حضرت مسلمانان را امر به شرکت در لشکر اسامه کرده بودند و حتی امر فرموده بود که لشکر حرکت کند در بعضی روایات تصریح شده که آن حضرت متخلفین جیش اسامه را لعنت فرمود «جهزوا جیش اسامه! لعن الله من تخلف عنه» (الملل و النحل، شهرستانی، ۱/۲۳، المقدمه الرابعه) و نیز در روایت دیگر فرموده رسول خداصلی الله علیه وآله را چنین بیان کرده اند: «انفذوا جیش اسامه» (تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۲/۵۷، باب ذکر بعث النبی صلی الله علیه وآله اسامه قبل الموت..) و ج۸/۶۲ ترجمه ۵۹۶، اسامه بن زید بن حارثه...؛ تاریخ یعقوبی، یعقوبی، ۲/۱۱۳، الوفاه؛ تاریخ ذهبی، ۳/۱۹، جیش اسامه بن زید) و دیگران با اجتهاد خود از سپاه اسامه جدا شده یا از حرکت باز ایستاده بودند که همه اینها مخالفت صریح با امر رسول خداصلی الله علیه وآله است و در قرآن کریم درباره کسانی که در مقابل دستور خدا و رسولش عصیان و سرکشی کند چنین فرموده است: { وَ مَنْ یَعْصِ الله وَ رَسُولَهُ وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدْخِلْهُ نارًا خالِدًا فیها وَ لَهُ عَذابٌ مُهینٌ } (نساء/۱۴)، {وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَی الله وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ یَعْصِ الله وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبینًا} (احزاب/۳۶) {... وَ مَنْ یَعْصِ الله وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِدینَ فیها أَبَدًا} (ص/۲۳) و لذا کسانی که از فرمان خدا و رسولش سرپیچی کرده اند صلاحیت انتخاب جانشینی پیامبر را ندارند. ۲- از جهت مکانی سقیفه حمل اجتماع مسلمان در مسائل هم نبوده است بلکه همانطور که از اسم آن مشخص است مکانی مخصوص اجتماع انصار بوده است و ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح بدون دعوت در جمع آنان وارد شدند و لذا مکانی که محل اجتماع یک گروه خاص است را نمی توان به عنوان امام مسلمانان به حساب آورد. در حالی که محل تصمیمات مردم مدینه، مسجد پیامبرصلی الله علیه وآله بوده است. ۳- با فرض اینکه در بپذیریم اجتماعی برای انتخاب خلیفه مسلمین انجام شده باشد. حتی در این صورت نیز در آنجا اجماعی صورت نگرفته است در حالی که صحبتهایی که در آنجا انجام شد نشان دهنده این معنا است. و کسانی مانند سعد بن عباده که رئیس قبیله خزرج بوده با آن موقعیت خاص با این موضوع مخالف بوده است و اشخاصی نیز مانند حباب بن منذر در مخالفت انصار با خلافت آن سه نفر سخنرانی می کردند. و این نشان دهنده عدم اجماع حتی در سقیفه می باشد. ۴- در آن اجتماع از مهاجران فقط سه نفر حضور داشته اند چطور می توان یک چنین جمعی اجماع مهجران و انصار تعبیر کرد در حالی که از بنی هاشم که خانواده پیامبرصلی الله علیه وآله هستند و دیگر صحابه که در خانه فاطمه زهرا اجتماع کرده و نیز افرادی

که به تبعیت از حکام رسول الله در لشکر اسامه بوده اند و خود اسامه که امیر لشکر بود هرگز به چنین انتخابی راضی نبودند.

«محقق»

حافظ: بدیهی است آن عدهٔ قلیل کبار از صحابه بودند ولی به مرور اجماع واقع شد.

داعی: بسیار ممنون شدم که مطلب را پیچ ندادید و حقیقت را بیان نمودید. شما را به خدا انصاف دهید رسول خدا که اولی و احق بود به اینکه صراط

ص: ۲۹۰

مستقیم و راه راست را به روی امت باز نماید، این حق بزرگ را از گردن خود ساقط و به امت حافظ: بدیهی است آن عدهٔ قلیل کبار از صحابه بودند ولی به مرور اجماع واقع شد.

داعی: بسیار ممنون شدم که مطلب را پیچ ندادید و حقیقت را بیان نمودید. شما را به خدا انصاف دهید رسول خدا که اولی و احق بود به اینکه صراط مستقیم و راه راست را به روی امت باز نماید، این حق بزرگ را از گردن خود ساقط و به امت واگذار نمود که فقط چند نفری سیاست بازی نمایند یکی از آنها با دیگری بیعت نماید چند نفر دیگر از رفقا هم بیعت نمایند (و قبیلهٔ اوس روی عداوتی که با قبیلهٔ خزرج از قدیم داشتند و اینکه مبادا آنها جلو بیفتند و سعد بن عباده امیر گردد بیعت نمایند) بعد مردم به مرور از ترس و یا طمع تسلیم گردند و حکومتی برقرار گردد که امشب جنابعالی نام آن چند نفر را اجماع بگذارید؟! آیا سایر مسلمین متفرق در بلاد مکه و یمن و جدّه و طائف و حبشه و سایر مدائن و قراء از امت مرحومه نبودند حق نظر و رأی در تعیین خلافت نداشتند.

اگر دسیسه ای در کار نبود و سیاست بازی و قراردادهای قبلی منظور نبود و این دلیل شما حق بود، چرا صبر نکردند تا نظر جمیع مسلمین را در امر با عظمت خلافت اخذ نمایند تا اجماع جمیع امت مصداق حقیقت پیدا نموده ضلالت و گمراهی در او راه نداشته باشد.

چنانچه در میان تمام ملل راقیهٔ جهان معمول است برای تعیین ریاست جمهور یا پیشوا استعلام عمومی می نمایند و برأی عموم ملت احترام می گذارند، رأی و نظر اکثر ملت مورد عمل قرار می گیرد.

اگر به تاریخ جهان مراجعه نمائید چنین تشکیل بی اساس و تعیین رئیسی که به دست چند نفر برگزار شود نمی بینید، بلکه جهان داران تمدن و دانشمندانٍ با فکر، به این عمل خندانند.

و اعجب از هر عجب آنکه تشکیل چنین دستهٔ کوچکی را در یک سر

پوشیده کوچک، اجماع نام گذاری کنند و بعد از هزار و سیصد و سی و پنج سال هنوز هم روی این حرف و عمل غلط و بی پروپا تعصّبا پا فشاری و ایستادگی نمایند و بگویند اجماع امت دلیل بر حقّانیّت خلافت است یعنی چنین اجماعی که دستهٔ کوچک چند نفری در سر پوشیده سقیفه جمع شدند و مقدرات یک ملت و امت را به دست یک نفر دادند حق وبایستی حتما مورد تبعیت قرار گیرد؟

حافظ: چرا بی لطفی می کنید مراد از اجماع، اجماع عقلاء و کبار از صحابه بود که در سقیفه واقع شد.

داعی: اینکه فرمودید مراد از اجماع، اجماع عقلاء و کبار از صحابه بوده محض تحکم و بی دلیل و منطق است، زیرا شما دلیلی جز این حدیث ندارید. بفرمائید از کجای این حدیث که محل اتّکاء شما است عقلاء و کبار صحابه بیرون می آید شما حدیث را به خیال خود معنی می کنید که عقلاء و دانشمندان با نظر عجیب به آن می نگرند و حال آنکه عرض کردم یاء نسبت در امّتی عمومیت را میرساند نه خصوصیت عدهٔ قلیلی از صحابه را و لو آنکه عقلاء و فضلاء باشند.

بر فرض تسلیم به فرمودهٔ شما (که مراد اجماع عقلاء و کبار اصحاب بوده است) آیا عقلاء و کبار از صحابه همان عدّه ای بودند که در سر پوشیده کوچک سقیفه به پیشوائی ابو بکر و عمر و ابو عبیدهٔ گور کن (جرّاح) رأی دادند و بیعت نمودند؟

آیا در سایر بلاد مسلمین عقلاء و بزرگان صحابه نبودند؟ آیا تمام عقلاء قوم

و کبـار از صـحابه حین وفات رسول اکرم صـلی الله علیه وآله در مـدینه آن هم در سـر پوشـیده کوچک سـقیفه جمع بودنـد و همگی اجماع بر این امر نمودند که امشب دلیل شما باشد؟

حافظ: چون امر خلافت مهم بود و ممکن بود دسیسه هائی به کار رود فرصت آنکه مسلمین بلاد را خبر بدهند نبود لذا ابو بکر و عمر رضـی الله عنهما وقتی شـنیدند عـدّه ای از انصار در آنجا جمع شـده اند با عجله خود را رسانیدند صـحبت‌هائی نمودند. عمر که مردی سـیاست مـدار بود صـلاح امت را چنان دیـد با ابو بکر بیعت نمایـد عدّه ای هم تبعیت نموده بیعت نمودند، ولی جمعی از انصار و قبیلـهٔ خزرج پیروی از سـعد بن عباده نموده بیعت ننموده از سـقیفه خارج شدنـد. این بود جهت عجله در این کار.

داعی: پس خودتان تصـدیق نمودید چنانچه جمیع مورخین و اکابر علماء خودتان هم تصدیق نموده اند در روز سـقیفه که اول کار بود اجماعی واقع نشـد ابی بکر روی حسن سیاست به عمر و ابو عبیده جراح تعارف کرد آنها هم تعارف را بر گرداندند و گفتنـد تو اولی و الیق هستی. روی سـیاست فوری بیعت نمودنـد چند نفر حاضـر هم که عدّه ای از قبیلهٔ اوس بودند روی سابقهٔ عداوتی که با خزرجیها داشتند(۱) برای آنکه آنها جلو نیفتند و سعد بن عباده

۱- قبـل از هجرت بین اوس و خزرج جنگهای زیادی به وجود آمـده بود که یکی از بزرگترین آنان حرب البعاث بوده است و خـاطره تلخ آن در ذهن انصـار بـاقی مانـده بود تـا جـایی که یهود از آن به عنوان وسـیله ای برای اختلاـف بین اوس و خزرج انتقادی کردنـد، به طوری که در سال اول هجرت زمانی که عـده ای از اوس و خزرج با یکـدیگر نشسته بودنـد و با یکـدیگر صحبت می کردند شـخص یهودی به نام شاس بن قیس بر آنها عبور کرد و از صـمیمیت و اجتماع آنها با هم ناراحت شد پس به جوان یهودی امر کرد که در میـان آنها بنشـیند و خاطرات جنگ بعاث را یاد آوری کنـد و او نیز چنین کرد و با این کار او، نزاع بین اوس و خزرج درگرفت و به یکـدیگر تفـاخر می کردنـد و به یکـدیگر غضب کرده و هر کـدام به دنبـال سـلاح خود رفتنـد در محـل هر قبیله اجتمـاع عظیمی به وجود آمـد که اگر پیـامبر متوجه آنهـا نمی شـد و آنهـا را متـذکر نمی کرد، جنگ بزرگی به وجود می آمد که این احادیث را مفسـرین اهل تسنن ذیل آیه ۱۰۱ سوره آل عمران { یـا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنْ تُطیعُوا فَریقًـا مِنَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتـابَ یَرُدُّوکُمْ بَعْـدَ إیمـانِکُمْ کـافِرینَ} ذکر کرده انـد. (تفسـیر بیضاوی، ۲/۷۲، تفسـیر بغوی، ۱/۳۳۱و الکشاف، ۱/۴۵۰ و...) و حتی وقایع بعد از آنکه رسول خداصـلی الله علیه وآله حکمت را به منذر بن معاذ بزرگ اوس واگذار کردنـد، اوسـیها نزد او می رفتند و به او هم پیمانی نبی قریضه را در جنگ بعاث و حدائق و غیره یادآوری می کردند از او می خواسـتند که رعایت آنان را کنـد ولی این صـحابی بزرگوار آن طور حکم کرد که رضای خـدای متعال و رسولش بود که در کتب اهل تسنن ذیل جریان حکمیت سعد بن معاذ در جریان جنگ بنی قریظه بیان شده است.

امیر نگردد بیعت نمودند تا بعدها به مرور توسعه پیدا نمود و حال آنکه دلیل اجماع اگر متقن بود می بایستی صبر کنند تا همگی امت (یا عقلاء بقول شما) جمع شوند و در میان شور عموم اخذ رأی شود تا مسأله اجماع صورت حقیقت پیدا کند.

حافظ: عرض کردم به واسطهٔ آنکه دسیسه هائی در کار بود دو قبیله اوس و خزرج در سقیفه جمع بودند و میان خود نزاع داشتند و هر یک می خواستند امارت و حکومت مسلمین را از خود معین نمایند بدیهی است کوچکترین غفلت به نفع انصار تمام می شد و دست مهاجرین از کار کوتاه می گردید به همین جهت ناچار بودند تعجیل در عمل نمایند.

داعی: ما هم غمض عین نموده بگفتهٔ شما تسلیم می شویم و از فرموده خودتان اتخاذ سند می کنیم و بنابر آنچه مورخین خودتان مانند محمد بن جریر طبری در صفحه ۴۵۷ جلد دوم تاریخ(۱) خود و دیگران نوشته اند

۱- تاریخ طبری، ۲/۴۵۵-۴۵۶، حوادث سال ۱۱ هجری، ذکر الخبر عما جری بین المهاجرین و الأنصار فی امر الإماره. طبری جریان را این گونه نقل کرده است: عن عبد الن بن عبد الرحمن ابن ابی عمره الانصاری ان النبی علیه السّلام لما قبض اجتمعت الأنصار فی سقیفه بنی ساعده فقالوا نولی هذا الأمر بعد محمدصلی الله علیه وآله سعد بن عباده... و اتی عمر الخبر... فأرسل الی ابی بکر ان اخرج الی فأرسل الیه انی مشتغل، فأرسل الیه انه قد حدث امر لابد لک من حضوره، فخرج الیه قال: اما علمت ان الانصار قد اجتمعت فی سقیفه بنی ساعده یردون ان یولوا هذا الأمر سعد بن عباده... همچنین در همین جلد، ص۴۵۸ می نویسد: و لما رأت الأوس ما صنع بشیر بن سعد و ما تدعوا الیه قریش و تتطب الخزرج من تأمیر سعد بن عباده قال: بعضهم لبعض و فیهم اسید بن حضیر و کان احد النقباء: و الله لئن ولیتها الخزرج علیکم مره لا زالت لهم علیکم بذلک الفضیله و لا جعلوا لکم معهم فیها نصیبا. آنچه از طبری نقل کردیم تصریح ندارد که اوس و خزرج می خواستند برای خود امیر تعیین کنند، اما به اختلاف این دو قبیله در تعیین امیر اشاره دارد، لکن آنچه از فتح الباری نقل می کنیم صراحت در مطلب دارد.ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۷/۳۰، کتاب فضائل الصحابه، باب فضل ابی بکر بعد النبی، باب قول النبی «لو کنت متخذا خلیلاً» ذیل حدیث ۳۶۶۸، در اینکه اجتماع سقیفه برای این وبده است که اوس و خزرج برای خود امیر تعیین کنند، این گونه نقل می کند: قوله (لو اجتمعت الانصار الی سعد بن عباده فی سقیفه بنی ساعده) هو سعد بن عباده بن دیلم بن حارثه الخزرجی ثم الساعدی و کان کبیر الخزرج فی ذلک الوقت و ذکر ابن اسحاق فی آخر السیره ان اسید بن حضیر فی بنی عبد الاشهل انحازوا الی ابی بکر و من معه و هؤلاء من الأوس و فی حدیث ابن عباس عن عمر: تخلفت عنا الأنصار بأجمعها فی سقیفه بنی ساعده فیجمع بأنهم اجتمعوا اولا ـ ثم افترقوا، و ذلک ان الخزرج و الأوس کانوا فریقین و کان بینهم فی الجاهلیه من الحروب ما هو مشهور، فزال ذلک بالاسلام و بقی من ذلک شیء فی النفوس، فکانهم اجتمعوا اولا فلما رأی أسید و من معه من الاوس ابابکر و من معه افترقوا من الخزرج ایثاراً لتأمیر المهاجرین علیهم دون الخزرج.

مسلمانان در سقیفه برای شور در امر خلافت جمع نشدند بلکه دو قبیله اوس و خزرج می خواستند برای خودشان تعیین امیر نمایند.

ابو بکر و عمر خود را به مجلس مخاصمه آنها رسانیده و از این اختلاف به نفع خود بهره برداری نمودند و اگر واقعا برای امر خلافت و شور در این امر بزرگ جمع شده بودند بایستی همهٔ مسلمانان را خبر می دادند که برای دادن رأی حاضر شوند. و چنانچه به فرمودهٔ شما فرصت خبر دادن تمام مسلمین نبود و وقت می گذشت ما هم با شما هم صدا شده و می گوئیم به مکه و یمن مسلمانان در سقیفه برای شور در امر خلافت جمع نشدند بلکه دو قبیله اوس و خزرج می خواستند برای خودشان تعیین امیر نمایند.

ابو بکر و عمر خود را به مجلس مخاصمه آنها رسانیده و از این اختلاف به نفع خود بهره برداری نمودند و اگر واقعا برای امر خلافت و شور در این امر بزرگ جمع شده بودند بایستی همهٔ مسلمانان را خبر می دادند که برای دادن رأی حاضر شوند. و چنانچه به فرمودهٔ شما فرصت خبر دادن تمام مسلمین نبود و وقت می گذشت ما هم با شما هم صدا شده و می گوئیم به مکه و یمن و طائف و سایر بلاد و ولایات مسلمین دست رسی نداشتند. آیا به اردوی اسامه بن زید هم که نزدیک مدینه بود دست رسی نداشتند که بزرگان صحابه را که در اردو بودند خبر نمایند، بیایند و با آنها شور نمایند که یکی از آنها بلکه فرد مؤثر از جمعیت اردوی مسلمانان، امیر لشکر اردو، اسامه بن زید بود که رسول اکرم او را امیر بر اهل اردو قرار داد که از جملهٔ آنها ابوبکر و عمر بودند که در تحت امارت اسامه بودند که وقتی شنید دسیسه ای به کار رفته و به دست سه نفر خلیفه تراشی شده و بدون شور و اطلاع آنها با یک نفر بیعت نمودند سوار شد آمد در مسجد که تمام مورّخین نوشته اند فریاد زد این چه غوغائی است برپا نموده اید با اجازه کی شما خلیفه تراشی نمودید شما چند نفر چه کاره بودید بدون شور مسلمانان و کبار صحابه و اجماع آنها تعیین خلیفه نمودید.

ص: ۲۹۶

عمر جهت میل پیدا کردن پیش آمد گفت:

اسامه، کار تمام شده و بیعت واقع گردیده شق عصا منما تو هم بیعت بنما. اسامه متغیر شد گفت: پیغمبر مرا بر شما امیر قرار داده بود و از امارت هم عزل نگردیدم، چگونه امیری که رسول خداصلی الله علیه وآله بر شما به امارت و ریاست برگزیده بیاید در تحت امر و بیعت مأمورین خود قرار گیرد؟! تا آخر محاجّه که نمی خواهم زیاد طول کلام بدهم،(۱) غرض شاهد حال بود.

اگر بگوئید اردوی اسامه هم از شهر مقداری دور بود وقت می گذشت، آقایان، از سقیفه و مسجد تا خانهٔ پیغمبر هم مسافت بسیار بود؟! چرا علی علیه السّلام را که به اتفاق فریقین عضو مؤثر در میان مسلمانان بود و عباس عمّ اکرم پیغمبر و تمام بنی هاشم که عترت و مورد توصیه رسول الله صلی الله علیه وآله و عدیل القرآن بودند و کبار صحابه که در آنجابودند خبر نکردند بیایند و از رأی آنها استفاده نمایند؟

حافظ: گمان می کنم اوضاع به قسمی خطرناک بوده که فرصت غفلت و بیرون آمدن از سقیفه را نداشتند.

داعی: بی لطفی می فرمائید فرصت داشتند ولی عمدا نخواستند علی علیه السّلام و بنی هاشم و کبار صحابه را که در خانه جمع بودند خبر نمایند.

حافظ: دلیل شما بر تعمّد عمل آنها چه بوده.

ص: ۲۹۷

۱- شیخ طبرسی، این جریان تاریخی را با کمی اختلاف در عبارت در کتاب الاحتجاج (۱/۱۱۴) در ترجمه سلیم بن قیس هلالی بیان کرده است. «تحقیق»

داعی: بزرگترین دلیل آنکه خلیفه عمر تا در خانه پیغمبر آمد ولی داخل نشد که علی علیه السّلام و بنی هاشم و کبار صحابه مجتمع در آن خانه با خبر نشوند.

حافظ: قطعا این مطلب از ساخته های روافض است.

داعی: باز بی لطفی فرمودید کسی این مطلب را نساخته خوبست مراجعه نمائید به صفحه ۴۵۶ جلد دوم تاریخ(۱) بزرگ محمد بن جریرطبری که از

۱- تاریخ طبری، ۲/۴۵۵-۴۵۶، حوادث سال ۱۱ هجری، ذکر خبر عما جری بین المهاجرین و الانصار فی امر الاماره متن حدیث را در همین مجلست نقل کردیم. و نیز ابن اثیر در الکامل فی التاریخ، ۲/۳۲۸ و ۳۲۹، حوادث سنه ۱۱ هجری، حدیث السقیفه و خلافه ابی بکر می نویسد: ... و سمع عمر الخبر فأتی منزل النبی و ابو بکر فیه، فأرسل الیه ان اخرج الی فأرسل الیه انی مشتغل، فقال عمر قد حدث امر لابد لک من حضوره...، ابی مخنف در تراخی خود، ۱/۳۹، کتاب السقیفه، ما جری بین المهاجرین و الأنصار فی امر الإماره فی سقیفه بنی ساعده، جریان را این گونه نقل کرده است: و أتی عمر الخبر فأقبل الی منزل النبی فأرسل الی ابی بکر و ابو بکر فی الدار و علیّ بن ابی طالب علیه السّلام دائب فی جهاز رسول الله صلی الله علیه وآله فأرسل الی ابی بکر أن اخرج الی فأرسل الیه انی مشتغل، فأرسل الیه انه قد حدث امر لابدّ لک من حضوره، فخرج الیه فقال: اما علمت ان الأنصار قد اجتمعت فی سقیفه بنی ساعده یریدون ان یولوا هذا الأمر سعد بن عباده و احسنهم مقاله ان یقول: منا امیر و من قریش امیر، فمضیا مسرعین نحوهم... ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۷/۳۰، کتاب فضائل الصحابه، باب فضل ابی بکر بعد النبی صلی الله علیه وآله باب قول النبی صلی الله علیه وآله «لو کنت متخذا خلیلا» ذیل حدیث ۳۶۶۸، چنین نقل کرده است: و فی روایه ابن عباس المذکوره فقلت له یا ابابکر انطلق بنا الی اخواننا من الأنصار. و زاد ابو یعلی من روایه مالک عن الزهری فیه، فبینما نحن فی منزل رسول الله صلی الله علیه وآله اذا رجل ینادی من وراء الجدار ان اخرج الی یا ابن ا لخطاب. فقلت: الیک عنی فإنا عنک مشاغیل؛ یعنی بأمر رسول لاله فقال له انه قد حدث امر، فان الانصار اجتمعوا فی سقیفه بنی ساعده فأدرکواهم قبل ان یحدثوا امراً یکون فیه حرب. فقلت لأبی بکر انطلق —فذکره- قال: فانطلقنا نؤمهم... همچنین ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۳۰/۲۸۲۲، رقم ۳۳۹۸، شرح حال عبد الله بن عتیق (ابوبکر) و ابن حبان در صحیح خود ۲/۱۵۵، ح ۴۱۴، باب حق الوالدین، ذکر الزجر عن ان یرغب المرء عن الآباء... حدیث را همانند ابن حجر نقل کرده اند.

اکابر علمای خودتان در قرن سیم بوده است که می نویسد عمر آمد به در خانهٔ پیغمبر داخل نشد پیغام داد به ابی بکر زود بیا کار لازم دارم ابو بکر گفت الحال وقت ندارم باز پیغام داد امر مهمّی پیش آمده وجود تو لازم است.

ابو بکر بیرون آمد محرمانه قضیه اجتماع انصار را در سقیفه به او خبر داد و گفت لازم است به فوریت به آنجا برویم. دو نفری رفتند در راه ابو عبیدهٔ (گورکن) راهم با خود بردند تا سه نفری تشکیل اجماع امت بدهند و امشب مورد اتّکاء شما باشد؟ شما را به خدا انصاف دهید اگر دسیسه و قرار دادی در کار نبوده عمر تا در خانهٔ پیغمبر رفت چرا داخل نشد که حادثه وارده را به سمع تمام بنی هاشم و کبار صحابه برساند و از همگی استمداد نماید؟ آیا ابو بکر عقل کل منحصر به فرد در امت پیغمبر بود! و دیگران از صحابه و عترت پیغمبر بیگانه بودند که نباید از این حادثه با خبر شوند!

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا

آیا این اجماع ساختگی شما که جمیع مورخین خودتان نوشته اند بدست سه نفر (ابو بکر و عمر و ابو عبیده (قبرکن) جرّاح) برقرار شد؟

آیا در کجای دنیا این عقیده قابل قبول است که اگر سه نفر و یا دستهٔ بیشتر

در شـهری و لو پایتخت مملکت جمع شدند بر فرض که اهل آن شـهر اجماع هم نمودند بر وجود فردی به ریاست و سلطنت و یـا خلافت، بر سایر عقلاء و علماء و دانشـمندان بلاد دیگر واجب است تبعیت از آنها بنماینـد؟! یا رأی یک دسـته از عقلاء که منتخب از جانب سایرین هم نباشـند بر سایر عقلاء مطاع باشـد، آیا خفه کردن افکار یک ملت در مقابل هو و جنجال و تهـدید دسته ای جایز است؟!

آقایان انصاف دهیـد اگر جمعی هم بخواهنـد حرف حق بزنند و مباحثات و انتقادات علمی و عملی کنند و بگویند این خلافت و اجمـاع سـاختگی مطابق هیـچ قانونی از قوانین آسـمانی و زمینی مشـروع نیست، آنها را رافضـی و مشـرک و نجس بخواننـد، قتلشان را واجب بدانند و از هیچ نوع تهمتی دربارهٔ آنها فروگذار ننمایند!

شما می فرمائیـد پیغمبر امر خلافت را به امت (یا به قول شـما به عقلای امت) واگـذار نمود، شـما را به خـدا انصاف دهید امت وعقلاء امت فقط سه نفر بودنـد (ابو بکر و عمر و ابو عبیـده (قبر کن) جراح) که با یکـدیگر تعارف نموده دو نفر که تسـلیم به یـک نفر گردیدنـد، بر عامـهٔ مسـلمانان واجب است راه آنها را بپیماینـد و اگر بعضـی گفتنـد این سه نفر همماننـد سایر امت و صحابه بودند، چرا با همه اصحاب شور ننمودند، آنها کافر و مردود و مهدور الدّم گردند؟

ص: ۳۰۰

واقع نشدن اجماع به اتفاق فریقین

آقایان اگر قدری فکر کنید و جامهٔ تعصّب را بر کنید و در اطراف اجماع فکر کنید بخوبی می دانید ما بین اقلیّت و اکثریّت و اجماع فرق بسیار است.

اگر مجلس شورا برای امر مهمّی منعقد گردد عدّهٔ کمی رأی بدهند می گویند اقلیّت مجلس چنین رأی داد و اگر بیشتر آنها رأی دادند می گویند رأی اکثریّت بود و اگر همگی بالاتفاق در یک جلسه رأی دادندمی گویند اجماع واقع شد یعنی حتی یک نفر هم مخالف نبود.

شما را به خدا قسم در سقیفه و بعد در مسجد و بعد در شهر مدینه چنین اجماعی بخلافت ابو بکر رأی دادند؟ اگر حق رأی را مطابق خواستهٔ شما جبرا از تمام امت سلب نمائیم و با شما هم آواز شویم و بگوئیم مراد از اجماع همان عقلاء کبار صحابه مرکز اسلامی یعنی مدینه منوره کفایت می نمود، شما را به ذات پروردگار قسم می دهم آیا اجماعی که تمام عقلای مدینه و کبار از صحابه متّفقا رأی به خلافت ابو بکر داده باشند واقع شد؟ آیا همان جماعت کمی هم که در سقیفه حاضر بودند همگی رأی دادند؟ قطعا جواب منفی است؛ چنانچه صاحب مواقف(۱) خود معترف است در خلافت

۱- و اذا ثبت حصول الامامه بالاختیار و البیعه، فاعلم ان ذلک لا یفتقر الی الاجماع... بل الواحد و الاثنین من اهل الحل و العقد کاف فی ثبوت الامامه... و ذلک لعلمنا ان الصحابه مع صلابتهم فی الدین اکتفواه بذلک، کعقد عمر لأبی بکر و عقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان و لم یشترطوا اجتماع من فی المدینه (من اهل الحل و العقد) فضلا عن اجماع الأمه. المواقف، قاضی ایجی، مرصد۴، مقصد۳ فیما تثبت به الامامه (با استفاده از شرح المواقف جرجانی، ۸/۳۵۲).

ابو بکراجماعی واقع نشده حتّی در خود مدینه و از اهل حلّ و عقد! زیرا که سعد بن عباده انصاری و اولاد او و خواصّ از صحابه و تمام بنی هاشم و دوستان آنها و علیّ بن ابی طالب علیه السّلام تا شش ماه مخالفت نموده، زیر بار نرفتند.

واقعا از روی حقیقت و انصاف وقتی مراجعه به تاریخ می کنیم می بینیم که در خود مدینه منوّره هم که مرکز نبوت و حکومت اسلامی بوده چنین اجماعی که عموم عقلاء و صحابه حاضر در مدینه در تعیین خلافت ابو بکر متّحدا رأی داده باشند واقع نگردید.

غالب روات ثقات و مورخین بزرگ خودتان از قبیل امام فخر رازی و جلال الدین سیوطی(۱)

و ابن ابی الحدید معتزلی(۲) و طبری(۳) وبخاری(۴) و

ص: ۳۰۲

۱- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص۶۷، باب خلفاء الراشدین، ابوبکر الصدیق، فصل فی مبایعته. سیوطی جریان را از زبان خلیفه دوم این گونه نقل می کند: روی الشیخان ان عمر بن خطاب خب الناس مرجعه من الحج فقال فی خطبته: قد بلغنی ان فلانا منکم یقول: لو مات عمر بایعت فلاناً. فال یغترنَّ امرء ان یقول ان بیعه ابی بکر کانت فلته. ألا و انها قد کانت کذلک، الا ان الله وقی شرها و لیس فیکم الیوم من تقطع الیه الأعناق مثل ابی بکر و انه کان من خیرنا حین توفی رسول الله صلی الله علیه وآله و ان علیا و الزبیر و من معهما تخلفوا فی بیت فاطمه و تخلفت الأنصار عنا بأجمعها فی سقیفه بنی ساعده...

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۶/۱۰۱۲، و ۲۸ خطبه ۶۶ (من کلام له فی معنی الأنصار). ابن ابی الحدید به مناسبتهایی جریاناتی را از سقیفه نقل می کند که اثبات می وشد بر خلافت ابوبکر اجماعی صورت نگرفته، بلکه مخالفتهای جدی نیز وجود داشته است. در اینجا به گزیده برخی از عبارات اشاره می کنیم: ... و حمل سعد بن عباده و هو مریض فادخل الی منزله فامتنع من البیعه فی ذلک الیوم و فیما بعده و اراد عمر ان یکرهه علیها.. سپس در ادامه می نویسد: .... و ذهب عمر و معه عصابه الی بیت فاطمه منهم اسید بن حضیر و سمله بن اسلم فقال لهم: انطلقوا فبایعوا فأبوا عیه و خرج الیهم الزبیر بسیفه فقال عمر: علیکم الکلب! فوثب علیه سلمه بن اسلم فأخذ السیف من یده فضرب به الجدار ثم انطلقوا به بعلی و معها بنوهاشم و علی یقول: انا عبد الله و اخو رسول الله، حتی انتهوا به الی ابی بکر، فقیل له: بایع! فقال: انا حق بهذا منکم، لا ابایع و انتم اولی بالبیعه لی... و نیز در تاریخ ابی مخنف، ۱/۴۱، و ۴۲، کتاب السقیفه، ما جری بین المهاجرین و الأنصار فی امر الإماره فی سقیفه بنی ساعده، جریان تخلف سعد بن عباده از بیت را ذکر کرده است.

۳- تاریخ طبری، ۲/۴۴۳ - ۴۴۴، حوادث سال ۱۱ هجری، ذکر الأخبار الوارده بالیوم الذی توفی فیه رسول الله صلی الله علیه وآله. طبری در پایان حدیثی این جمله را نقل می کند: فقالت الانصاراو بعض الأنصار لا نبایع الا علیّا. سپس این حدیث را نقل کرده است: عن زیاد بن کلیب قال اتی عمر بن الخطاب منزل علی و فیه طلحه و الزبیر و رجال من المهاجرین فقال: و لله لأحرقن علیکم او لتخرجن الی البیعه... سپس در پایان حدیثی را از حمید بن عبد الرحمن الحمیری نقل کرده این جملات را آورده است: خذوا سیف الزبیر فاضربوا به الحجر. قال: فانطلق الیهم عمر فجاء بهما تعباً. و قال لتبایعان و انتما طائعان او لتبایعان و انتما کارهان...

۴- صحیح بخاری، ۸/۵۸۷، ح ۱۶۷۴، کتاب المحاربین من اهل الکفر و الرده، باب رجم الحبلی من الزناء اذا أحصنت. بخاری به نقل از خلیفه دوم می نویسد: ... ثم انه بلغنی ان قائلاـ منکم یقول و الله لو مات عمر بایعت فلانا فلا یغترن امرؤ ان یقول انما کانت بیعه ابی بکر فلته و تمت. الاـ و انها قد کانت کذلك و لکن الله وقی شرها و لیس منکم من تقطع الأعناق الیه مثل ابی بکر. من بایع رجلا من غیر مشوره من المسلمین فلا یبایع هو و لا الذی بایعه تغره ان یقتلا و انه کان من خیرنا حین توفی الله نبیه صلی الله علیه وآله الاـ ان الانصار خالفونا و اجتمعوا بأسرهم فی سقیفه بنی ساعده و خالف عنا علی و زبیر و من معهما.. در کلام خلیفه دوم دو عبارت وجود دارد که اثبات می کند در امر خلافت ابوبکر اجماعی صورت نگرفته است: اول: «ولیس منکم من تقطع الأعناق الیه مثل بابی بکر من بایع رجلاً من غیر مشوره من المسلمین فلا یبایع هو». نتیجه این جمله آن است که اگر کسی بخواهد همانند ابی بکر بدون مشورت با مسلیمن بوده و در امر خلافت اجماعی صورت نگرفته است، لذا اصرار دارد که پس از آن کسی حق ندارد به شیوه ای که ابوبکر خلیفه شد خلافت را به دست گیرد. دوم: «خالف عنا علی و الزبیر و من معهما». در این جلمه نیز مخالفت صریح امیر المومنین علیه السّلام و زبیر و همراهان آنان با خلافت ابی بکر روشن است. جای تعجب است که اگر واقعا شیوه به قدرت رسیدن ابوبکر قانونی و شرعی است، چرا خلیفه دوم این روش را برای دیگران نمی پسندد و اگر شرعی و غیر قانونی نیست، چرا از حکومت غیر مشروع و غیر قانونی ابو بکر دفاع می کند و پایه های حکومت خود را بر آن استوار ساخته است؟ این نکته نیز گفتنی است که خلیفه دوم با جمله «من بایع رجلا من غیر مشوره من المسلمین فلا یبایع هو» مشروعیت خلافت خود را نیز زیر سؤال برده است؛ چه اینکه ابابکر برای نصب عمر برای خلافت با چه کسی از مسلمین مشورت کرد؟ مسلم است که خلافت عمر نه با بیعت و نه با شوری بوده است. بلکه با نصب ابوبکر عمر خلیفه شد. و بنا بر گفته خود عمر خلافتی که بدون مشورت با مسلمین صورت پذیرد، باطل است. همچنین خلافت عثمان هم با این گفته عمر، مشروعیت ندارد. چه اینکه عثمان نیز بدون مشورت مسلمین و تنها با نظر چند نفر به خلافت رسید.

مسلم(۱) و غیر آنها به عبارات مختلفه رسانیده و نقل نموده اند که اجماع کامل در خود مدینه واقع نگردید.

علاوه بر آنکه تمامی بنی هاشم (که بستگان و عترت و اهل بیت رسول الله و عدیل القرآن بودند و نظر و رأی آنها اهمیت داشت) و بنی امیّه بلکه عموم اصحاب به استثناء سه نفر در سقیفه موقع رأی دادن به خلافت حاضر نبودند بلکه بعد از شنیدن کاملامختلفه رسانیده و نقل نموده اند که اجماع کامل در خود مدینه واقع نگردید.

علاوه بر آنکه تمامی بنی هاشم (که بستگان و عترت و اهل بیت رسول الله و عدیل القرآن بودند و نظر و رأی آنها اهمیت داشت) و بنی امیّه بلکه عموم اصحاب به استثناء سه نفر در سقیفه موقع رأی دادن به خلافت حاضر نبودند بلکه بعد از شنیدن کاملامورد اعتراض قرار دادند!

ص: ۳۰۴

۱- صحیح مسلم، ۳/۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹، کتاب الجهاد و السیر، باب قول النبی صلی الله علیه وآله: لا نورث ما ترکناه فهو صدقه. مسلم در ضمن حدیث به بیعت امیر المؤمنین علیه السّلام اشاره کرده می نویسد: و لم یکن بایع تلک الأشهر.

حتی جمعی از کبار صحابه از مهاجرین و انصار علاوه بر آنکه عمل بیعت سقیفه را مورد انتقاد قرار دادند عدّه ای از رجال و بزرگان آنها به مسجد رفته و با ابی بکر احتجاجاتی نمودند مانند: سلمان فارسی، ابو ذرّ غفاری، مقداد بن اسود کندی، عمار یاسر، بریده الاسلمی، خالد بن سعید بن العاص اموی (از مهاجرین)، ابو الهیثم بن التیهان، خذیمه بن ثابت ذو الشهادتین (که رسول اکرم او را ذو الشهادتین لقب داد)، ابو ایوب انصاری، ابی بن کعب، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف (از انصار) و هر یک از آنها در میان مسجد حجّتهای شافیه و براهین کافیه اقامه نمودند که این مجلس مختصر با ضیق وقت اجازهٔ مذاکرات آنها را نمی دهد.

فقط برای ازدیاد بصیرت و بینائی حاضرین و غائبین اتماما للحجّه بدین مختصر بیان اکتفا نمودیم که بدانید دلیل اجماع به کلی باطل و بی اساس است که در خود مدینه هم اجماع واقع نشد، حتی اجماع اکابر اصحاب و عقلاء حاضر در خود مدینه هم دروغ محض است. فهرستی از بعض اسامی مخالفین خلافت را از کتب معتبره خودتان به عرض می رسانم.

دوری نمودن کبار صحابه از بیعت ابی بکر

ابن حجر عسقلانی(۱) و بلاذری در تاریخ(۲) و

محمّد خاوند شاه در روضه

۱- سبل الهدی و الرشاد، ابن حجر عسقلانی، ۳/۵۶، رقم ۳۱۸۰، شرح حال سعد بن عباده بن دُلیم. ابن حجر جریان را این گونه نقل کرده است: و قصته [سعد بن عباده] فی تخلفه عن بیعه ابی بکر مشهوره.

۲- انساب الاشراف، بلاذری، ۲/۲۷۰، امر السقیفه. بلاذری می نویسد: المدائنی، عن عوانه و ابن جعده قال: لم یبایع خالد بن سعید ابابکر الا بعد سته اشهر... و قال غیر المدائنی بایع خالد بن ابابکر بعد شهرین. و در همین جلد، ص۲۷۲ می نویسد: ان سعد بن عباده لم یایع ابابکر و خرج الی الشام. و در همین جلد، ص۲۶۸ می نویسد: ان ابابکر ارسل الی علیّ یرید البیعه فلم یبایع. در همین جلد، ص۲۶۴، می نویسد: لما قبض نبی الله صلی الله علیه وآله انحاز الانصار الی سعد بن عباده فی سقیفه بنی ساعده و اعتزل علی و الزبیر و طلحه فی بیت فاطمه و انحاز المهاجرون الی ابی بکر و معهم اسید بن حضیر فی بنی عبد الأشهل و رسول الله صلی الله علیه وآله فی بیته یفرغ من امره.

الصفا(۱) و ابن عبـد البر در استیعـاب(۲)) و دیگران گوینـد که سـعد بن عبـاده و طـایفه خزرج و طـایفه ای از قریش با ابو بکر بیعت ننمودند و هیجده نفر از کبار صحابه نیز با ابو بکربیعت ننمودند و رافضی شدند و آنها شیعه علیّ بن ابی طالب بودند!!

اسامی آن هیجده نفر از این قرار بود ۱- سلمان فارسی ۲- ابو ذر غفاری

۱- روضه الصـفا، خاوند شاه، ۴/۱۶۷۷، بخض ۲، خلفاء راشـدین- سـقیفه بنی ساعـده. خاونـد شاه جریان را این گونه نقل می کنـد: زمره ای از اخبـار بر آننـد که سـعد مخـالفت جمهور کرده، با صـدیق بیعت نکرده و از مـدینه بیرون آمـد، به جانب شام رفت، بعد از مدتی به تحریک یکی از عظمای ملت مقتول شد.
۲- الاستیعاب، ابن عبـد البر، ۳/۹۷۳، رقم ۱۶۳۳، شـرح حال عبـد الله بن ابی قحافه (ابوبکر) ابن عبـد البر می نویسد: تخلف عن بیعته سعد بن عباده و طائفه من الخزرج و فرقه من قریش ثم بایعوه بعد غیر سعد.. و قیل انه تخلف عنه من قریش علی و الزبیر و طلحه و خالد بن سعید بن العاص ثم بایعوه بعد و قد قیل ان علیّاً لم یبایعه الا بعد موت فاطمه.

۳- مقداد بن اسود کندی ۴- عمار یاسر ۵- خالد بن سعید بن العاص ۶- بریده الاسلمی ۷- ابی بن کعب ۸- خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین ۹- ابو الهیثم بن التیهان ۱۰- سهل بن حنیف ۱۱- عثمان بن حنیف ذو الشهادتین ۱۲- ابو ایوب انصاری ۱۳- جابر بن عبد الله الانصاری ۱۴- حذیفه بن الیمان ۱۵- سعد بن عباده ۱۶- قیس بن سعد ۱۷- عبد الله بن عباس ۱۸- زید بن ارقم و یعقوبی در تاریخ خود می گوید(۱): «قد تخلف عن بیعه ابی بکر

۱- تاریخ الیعقوبی، ۱/۱۲۴، خبر سقیفه بنی ساعده و بیعه ابی بکر. یعقوبی پس از آنکه جریان فوق را نقل می کند، در ص۱۲۶، از همین جلد می نویسد: و بلغ ابابکر و عمر ان جماعه من المهاجرین و الأنصار قد اجتمعوا مع علیّ بن ابی طالب فی منزل فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله فأتوا فی جماعه حتی هجموا الدار و خرج علی و معه السیف فلقیه عمر فصارعه عم فصرعه و کسر سیفه و دخلوا الدار، فخرجت فاطمه فقالت: و الله لتخرجن او لأکشفن شعری و الأعجلن الی الله. فخرجوا و خرج من کان فی الدار و اقام القوم ایاماً ثم جعل الواحد بعد الواحد یبایع و لم یبایع علی الا بعد سته اشهر و قیل اربعین یوما. و نیز ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۵/۲۶۶، حوادث سنه ۱۱ الهجری، قصه سقیفه بنی ساعده و در السیره النبویه، ۴/۲۱۶، حودث سال ۱۱ هجری، فصل فی ذکر امور مهمه وقعت بعد وفاته صلی الله علیه وآله و قبل دفنه، قصه سقیفه بنی ساعده؛ ابن حبان در الثقات، ۲/۱۵۴، حوادث سال ۱۰، هجری، استخلاف ابی بکر، احمد بن حنبل در سند، ۱/۵۵، آخر مسند عمر بن الخطاب، حدیث السقیفه، عبد الرزاق الصنعانی در المصنف ۵/۴۴۲، ح ۹۷۵۸، کتاب المغازی، بیعه ابی بکر و ابن حجر مکی در صواعق المحرق، ص۱۰، باب ۱، فصل ۱ با اختلاف کمی در الفاظ در ضمن حدیثی طولانی از عمر بن الخطاب چنین نقل می کنند: ان علیا و الزبیر و من کان معهما تخلفوا فی بیت فاطمه و تخلفت الأنصار عنا بأجمعها فی سقیفه بنی ساعده. ابن اثیر در اسد الغابه، ۳/۲۲۲، شرح حال ابوبکر، خلافته می نویسد: و تخلف عن بیعته علی و بنو هاشم و الزبیر بن العوام و خالد بن سعید بن العاص و سعد بن عباده الانصاری. و در ۱/۳۷، شرح حال أبان بن سعید بن العاص می نویسد: و کان ابا احدُ مَن تخلَّف عن بیعه ابی بکر. شبلنجی در نور الابصار، ص۱۱۰، باب ۱، فصل فی ذکر مناقب ابی بکر، می نویسد: و تخلف عن بیعته علیّ بن ابی طالب و بنو هاشم و الزبیر بن العوام و خالد بن سعید بن العاص و سعد بن عباده الأنصاری. ابن حجر عسقلانی، در فتح الباری، ۷/۳۰، شرح حدیث ۳۶۶۸، کتاب فضائل الصحابه، باب قول النبی صلی الله علیه وآله لو کنت متخذا خلیلاً... می نویسد: ان علیا و الزبیر و من کان معهما تخلفوا فی بیت رسول الله صلی الله علیه وآله. و ابن اثیر در الکامل فی التاریخ، ۲/۳۲۵، حوادث سال ۱۱ هجری، حدیث السقیفه و خلافه ابی بکر می نویسد: فقال الأنصار او بعض الانصار لا نبایع الا علیا. قال: و تخلف علی و بنو هاشم و الزبیر و طلحه عن البیعه و قال الزبیر لا أعمد سیفا حتی یبایع علیّ... و الصحیح ان امیر المؤمنین علیه السّلام ما بایع الا بعد سته اشهر. و اسکافی در المعیار و الموازنه، ص۴۵، طریق انعقاد الامامه بنظر المؤلف می نویسد: و قد وصفنا لکم بیعه ابی بکر و کیف کان سببه و انها کانت علی العجله دون الانتظار و المشوره و ان الذی تولی عقده رجلان فی البدء: عمر و أبو عبیده انهم سعوا فیها و طلبوها بعد ان کان العقد للأنصار و ما کان من خلاف سعد و یمینه و قول سلمان و غره و روی ان علیّ بن ابی طالب لم یبایع اشهرا... ابن عبد ربه در عقد الفرید، ۵/۱۲، کتاب العسجده الثانیه، سقیفه بنی ساعده، الذین تخلفوا عن بیعه ابی بکر می نویسد: علی و العباس و الزبیر و سعد بن عباده، فاما علی و العباس و الزبیر فقعدوا فی بیت فاطمه حتی بعث الیهم ابوبکر عمر بن الخطاب لیخرجوا من بیت فاطمه، و قال له: ان ابوا فقالتهم. فأقبل بقبس من نار علی ان یضرم علیهم الدار، فلقیته فاطمه

فقالت: یا ابن الخطابّ أجئت لتحرق دارنا؟ قال: نعم، او تـدخلوا فیما دخلت فیه الامه! مسعودی در مورج الـذهب، ۲/۳۰۱، باب ذکر خلافه ابی بکر، یوم السقیفه، در کیفیت بیعت ابی بکر می نویسد: و خرج سعد بن عباده و لیبایع... و لم یبایعه احد من بنی هـاشم حتی مـاتت فـاطمه رضـی الله عنها. ابن قتیبه در الامامه و السیاسه، ۱/۱۸، تخلف سـعد بن عبـاده عن البیعه. ابن قتیبه می نویسـد: و ان بنی هاشم اجتمعت عنـد بیعه الأنصار لای علیّ بن ابی طالب و معهم الزبیر بن العوام. سـپس در ادامه می نویسد: و اما علی و العباس بن عبـد المطلب و من معهما من بین هاشم فانصـرفوا الی رجالهم و معهم الزبیر بن العوام فذهب الیهم عمر فی عصابه فیهم اسید بن حضیر و سلمه بن ابی اسلم فقالوا: انطلقو فبایعوا ابابکر، فأبوا... ثم ان علیاً کرم الله وجهه اتی به الی ابی بکر و هو یقول: انـا عبـد الله و اخو رسوله. فقیـل له: بـایع ابـابکر، فقال: انا احق بهـذا الامر منکم، لا أبایعکم و انتم اولی بالبیعه لی... تاریـخ ابی مخنف، ۱/۴۲–۴۳، کتـاب السـقیفه، امر ابی بکر فی اول خلافته. ابی مخنف می نویسـد: ان سـعد بن عبـاده لم یبایع ابابکر. محمـد بن جریر طبری در تاریخ خود، ۲/۴۴۴ و ۴۴۶، حوادث سال ۱۱، ذکر الأخبار الوارده بالیوم الذی توفی رسول الله صلی الله علیه وآله می نویسد: تخلف علی و الزبیر و اخترط الزبیر سیفه و قال: لا أغمده حتی یبایع علی. فبلغ ذلک ابابکر و عمر فقال عمر: خـذوا سـیف الزبیر فاضـربوا به الحجر، قال: فانطلق ایهم عمر فجاء بهما تعبا و قال: لتبایعان و انتما طائعان او لتبایعان و انتمـا کارهان، فبایعا. ابن شـحنه در روضه المناظر، حواث سال۱۱، هجری، (بهامش مورج الـذهب، ۱/۱۸۸، و ۱۸) حمیدی در الجمع بنی الصحیحین، ۱/۱۰۳، ح۲۶، المتفق علیه من مسـند عمر بن الخطاب، می نویسد: ان الأنصار خالفونا و اجتمعوا بأسرهم فی سـقیفه بنی ساعده و خلاف عنا علی و الزبیر و من معهما... با دقت در این احادیث و مخصوصا آنچه ابن عبد ربه و طبری و دیگران نقل کردنـد، روش می شود که حکومت ابوبکر بر چه پایه هایی بوده است. آیا حکومتی که بر اساس زور و تهدیـد بر سر کار آمـده و با یادگار پیامبرصـلی الله علیه وآله این گونه برخورد کرده تا آنجا که تهدیـد به سوزاندن خانه وحی می کند، می توانـد با اجماع مسـلمین سـرکار آمـده باشد!؟ این چه اجماعی است که با زور و تهدید به دست می آید؟ این چه اجماعی است که اهل بیت پیامبرعلیه السّلام در آن حضور ندارنـد؟ این چه اجماعی است که اکابر صـحابه از آن بی خبرند؟ حکومتی که برای بیعت گرفتن از اهـل بیت پیـامبر اکرم همانهایی که قرآن به احترام و مودت با آنها امر کرده است، این گونه عمل می کنـد، با مردم عادی چگونه رفتار خواهد کرد؟ و اساسا وقتی دسـتگاه خلافت با اهل بیت پیامبر با خشونت رفتار کند، آیاعموم مردم جرئت مخـالفت بـا این حکـومت را خواهنـد داشت؟ وقـتی این گونه از مردم بیعت گرفته می شود این بیعت چه ارزشـی خواهد داشت؟ مگر در بیعت اختیار و رضایت شرط نیست؟ آیا تمام کسانی که با ابوبکر بیعت کردند مختار بودند؟ اگر کسی را به زور از خانه اش بیرون آورند، همچنان که طبری و دیگران نقل کردند (فانطلق الیهم عمر فاء بهما تعبا) «عمر به سوی امام علی و زبیر رفت و آنان را با خشونت بیرن کشید» آیا باز هم او را مختار می توان دانست؟

قوم من المهـاجرين و الانصـار و مـا لوامع علیّ بن ابی طـالب- منهم العبـاس بن عبـد المطلب- و الفضل بن العباس- و الزبیر بن العوام بن العاص- و خالـد بن سـعید- و المقـداد بن عمر- و سـلمان الفارسـی- و ابو ذر الغفاری- و عمار بن یاسـر- و البراء بن عـازب- و ابی بن کعب» یعنی قومی از مهـاجر و انصـار تخلّف و دوری نمودنـد از بیعت ابو بکر و مایـل شدنـد بـا علیّ بن ابی طالب علیه السّلام از جمله آنها بودند عباس بن عبد المطلب و نه نفر دیگر که اسامی آنها را ذکر نموده است.

آیا این افراد عقلاء قوم و اکابر اصـحاب و غالبا محل شور رسول اکرم صـلی الله علیه وآله نبودند؟ آیا علی علیه السّلام و عباس عم اکرم رسول الله صلی الله علیه وآله و بزرگان بنی هاشم از عقلای قوم نبودند؟! شما را به خدا انصاف دهید چگونه اجماعی بوده که بـدون حضور و شور و قبول و تصـدیق آنهـا صورت حقیقت به خود گرفته؟ فقـط ابو بکر را تنهـا، محرمانه از میان آن جمع بیرون ببرند و دیگران از کبار صـحابه را خبر ننمایند و رأی آنها را نگیرند، آیا معنی اجماع می دهد یا دسـیسهٔ سیاسی در کار بوده؟

پس علاـوه بر اینکه اجمـاع تمام امت در بـدو امر برای تعیین خلافت منعقـد نگردیـد، اجماع تمام اهل مـدینه هم نبوده بلکه به خروج سعد بن عباده و همراهانش اجماع تمام در سر پوشیده کوچک سقیفه هم واقع نشده بلکه

ص: ۳۱۰

نخستین کودتائی بود که عالم اسلامیت به تاریخ بشر امانت سپرد!

در حدیث ثقلین و سفینه

از همه اینها گذشته بنی هاشم و عترت و أهل بیت پیغمبرصلی الله علیه وآله هم که اجماع ایشان حتما حجت بوده است به اعتبار حدیث مسلّم بین الفریقین که در لیالی ماضیه با اسناد معتبره عرض نمودم که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ان تمسکتم بهما فقد نجوتم (و فی نسخه) لن تضلوا بعدها أبدا»

(من دو چیز بزرگ را در میان شما می گذارم که اگر به این دو چنگ زده و متمسک شدید هرگز گمراه نگردید و قطعا نجات می یابید و این دو یکی قرآن کتاب آسمانی و دیگر عترت و اهل بیت هستند) (مراجعه شود به مجلس سوم همین کتاب)

حاضر در سقیفه نبوده و موافقت با خلافت أبی بکر ننمودند (یعنی آنها را خبر نکردند که به آنجا حاضر شوند تا حقیقت اجماع حاصل شود؟!).

و نیز در حدیث مشهور دیگر که معروف به حدیث سفینه است و در لیالی ماضیه با اسناد آن ذکر نمودیم که رسول أکرم صلی الله علیه وآله فرموده: «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من توسل بهم نجی و من تخلف عنهم هلک» (مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است، کسی که توسل به آنها جست نجات می یابد و کسی که تخلف و دوری از آنها بنماید هلاک خواهد شد (مراجعه شود به مجلس سوم همین کتاب) می رساند که همان قسمی که در طوفان و بلایای وارده نجات امت نوح به توسل سفینه بوده امّت من هم در حوادث و گرفتاری ها بایستی

متوسّل و متمسّک به أهل بیت من گردند تا نجات پیدا کنند هر کس از آنها تخلف و روی گردان شود هلاک خواهد شد.

و نیز ابن حجر در صفحه ۹۰ صواعق(۱) ذیل آیه چهارم از ابن سعد دو حدیث نقل می کند در لزوم توجه به أهل بیت رسالت و عترت طاهره یکی آنکه پیغمبرصلی الله علیه وآله فرمود:

«أنا و أهل بیتی شجره فی الجنه و أغصانها فی الدنیا فمن شاء أن یتخذالی ربه سبیلا فلیتمسک بها».

(من و اهل بیت من درختی هستیم در بهشت که شاخه های آن در دنیاست. پس کسی که خواهد راهی به سوی خدا پیدا کند باید تمسک

۱- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۵۰، باب ۱۱، فصل ۱ آیه ۴. ابن حجر همین دو حدیث را با همین الفاظ نقل کرده است، لکن در انتهای حدیث اول آنچه سلطان الواعظین به آن اشاره کرده: «فلیتمسک بها» را نیاروده، اما در ص۲۳۶، بعد از خاتمه، تتمه، باب الأمان ببقائهم، هر دو حدیث را این گونه نقل کرده است: و عن المحب الطبری لأبی سعید فی شرف النبوه بلا اسناد حدیث انا و اهل بیتی شجره فی الجنه و اغصانها فی الدنیا فمن تمسک بها اتخذ الی ربه سبیلا. و اورد ایضا بلا اسناد حدیث فی کل خلف من امتی عدول من اهل بیتی ینفون عن هذا الدین تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین. و نیز محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص۱۶، قسم ۱ باب فی فضل اهل البیت، و قندوزی در ینابیع الموده ۲/۳۶۶، ح ۴۷، باب ۵۸، همین دو حدیث را نقل کرده اند. شایان ذکر است که ابن حجر در ص۲۳۶، احادیث دیگری در فضیلت اهل بیت نقل کرده که به یک حدیث اشاره می کنیم: و فی روایه لأحمد و غیره: النجوم امان لأهل السماء، فاذا ذهبت النجوم ذهب اهل اسماء و اهل بیتی امان لاهل الارض، فاذا ذهب اهل الارض و صح النجوم امان لأهل الارض من الغرق و اهل بیتی امان لأمتی من الاختلاف – ای المؤدی لاستئصال الامه- فإذا خالفتها قبیله من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابلیس.

بجوید به آنها.)

حدیث دوم آنکه فرمود: فی کل خلف من امتی عدول من اهل بیتی ینفون عن هذا الدّین تحریف الضالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین ألا و انّ أئمتکم وفد کم الی الله عز و جل فانظروا من توفدون.

(در هر دوره برای امت من عدولی هستند از اهل بیت من که زایل و دور می کنند از این دین تحریف گمراهان و انتحال مبطلین (یعنی ادعای مدعیان باطل) و تأویل جالهین را. بدانید به درستی که امامان شما پیشوایان هستند که وارد کننده هستند شما را به سوی خدایتعالی پس نظر کنید چه کس را پیشوا نمایید)

خلاصهٔ این قبیل احادیث که در کتب معتبرهٔ خودتان بسیار رسیده این است که می رساند به امّت اگر از اهل بیت من دوری نمودیددشمنان بر شما غالب می شوند و گمراهتان می نمایند و بدعتها و رأی و قیاسها به میان می آید باز نجات شما به وسیله اهل بیت من خواهد بود آنها را از خود دور نکنید و خودتان از آنها دور نگردید که هلاک خواهید شد.

بالاخره تمام آن اشخاصی که حضورشان در اجماع و بیعت و تعیین خلیفه مؤثر بوده جزء متخلّفین در بیعت بودند، پس این چگونه اجماعی بوده که صحابهٔ کبار و عقلاء قوم و عترت و أهل بیت رسالت حاضر در مدینه در آن شرکت نداشتند؟!

جای تردید نیست که اجماعی واقع نشد بلکه اکثریت هم وقوع پیدا ننمود چنانچه ابن عبد البر قرطبی که از بزرگان علمای خودتان است در

استیعاب(۱) و ابن حجر در اصابه(۲) و دیگران گویند سعد بن عباده انصاری که مدعی مقام خلافت بود به ابی بکر و عمر ابدا بیعت نکرد و آنها هم متعرّض او نشدند چون صاحب قبیله بود از ترس آن که مبادا تولید فساد شود لذا سعد به شام رفت به روایت روضه الصفا(۳) به

تحریک یکی از عظما و بزرگان (که عند العقلاء معلومست چه کس بوده که حکمش نافذ بوده) شبانه تیری بر او زدند و کشته شد و نسبتش را به اجنّه دادند (ولی به روایت

۱- در همین مجلس گذشت.

۲- سبل الهدی و الرشاد، ابن حجر عسقلانی، ۳/۵۶، رقم ۳۱۸۰، شرح حال سعد بن عباده. ابن حجر می نویسد: و قصته [سعد بن عباده] فی تخلفه عن بیعه ابی بکر مشهوره و خرج الی الشام فمات بحوران.

۳- در همین بحث گذشت. و نیز ابی مخنف، در تاریخش ۱/۴۲، کتاب السقیفه، امر ابی بکر فی اول خلافته. جریان را با این الفاظ نقل می کند: ان سعد بن عباده لم یبایع ابابکر و خرج الی الشام، فبعث عمر رجلا و قال: ادعه الی البیعه... فدعاه الی البیعه، فقال لا أبایع قریشا قط... فرماه بسهم فقتله. ابن عبد ربه در عقد الفرید، ۵/۱۳، کتاب العسجده الثانیه، سقیفه بنی ساعده، الذین تخلفوا عن بیعه ابی بکر، جریان را به این الفاظ نقل می کند: ابو منذر هشام بن محمد الکلبی، قال: بعث عمر رجلا الی الشام فقال: ادعه الی البیعه و احمل له بکل ما قدرت علیه، فان ابی فاستعن الله علیه. قدم الرجل الشام، فلقیه بحوران فی حائط، فدعاه الی البیعه فقال: لا ابایع قرشیا ابداً. قال: فانی اقاتلک! قال: و ان قاتلنی! قال: أفخارج انت مما دخلت فیه الأمه؟ قال: اما من البیعه فانا خارج. فرماه بهم فقتله. میمون بن مهران عن ابن سیرین قال رومی سعد بن عباده بسهم فجود دفیناً فی جسده فمات فبکته الجن. و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۷/۱۲۶، شرح حدیث ۳۸۰۷، کتاب مناقب الانصار، باب منقبه سعد بن عباده سعد بن عباده می نویسد: لم یقع من سعد بعد ذلک شیء یعبا به الا انه امتنع من بیعه ابی بکر فیما یقال و توجه الی الشام فمات بها.

مورّخین- زننده تیر خالد بن ولید بود که بعد از کشتن مالك بن نویره و تصرف عیال او در اوّل خلافت ابی بکر- مغضوب غضب خلیفهٔ ثانی عمر بود تا در دورهٔ خلافت او خواست خود را نزد خلیفه پاك كند چنانكه كرد. لذا شبانه با تیر او را زد معروف شد اجنّه او را کشتند).

شما را به خدا آقایان عادت و تعصّب را کنار بگذارید و قدری فکر کنید این چگونه اجماعی بوده که علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و عباس عمّ اکرم رسول الله و ابن عباس و تمام بنی هاشم- عترت و اهل بیت پیغمبر و بنی امیّه و أنصار در او داخل نبودند.

حافظ: چون احتمال فساد می رفت و به تمام امت هم دسترسی نداشتند ناچار با عجله و شتاب به همان عدّهٔ حاضر در سقیفه اکتفا نموده بیعت نمودند بعدها امّت تسلیم شدند.

داعی: بر رجال و بزرگان صحابه و عقلای قوم خارج از مدینه دست نداشتند شما را به خدا انصاف دهید اگر دسیسه ای در کار نبوده چرا حاضرین مدینه را خبر نکردند در مجلس شور حاضر گردند؟ آیا نظر و رأی عباس (شیخ القبیله) عمّ اکرم رسول الله و علیّ بن ابی طالب داماد آن حضرت و بنی هاشم و کبار صحابهٔ حاضر در مدینه لازم نبود فقط رأی و نظر عمر و أبو عبیدهٔ جرّاح کفایت از حال عموم می نمود فاعتبروا یا اولی الابصار!

پس دلیل اجماع شما عموما و خصوصا که عقلاء و کبار از صحابه از مهاجر و أنصار در او شرکت نکردند بلکه مخالفت هم کردند به کلی عاطل و باطل

و از درجه اعتبار عند العقلاء ساقط است.

چون اجماع عرض کردم آن را گوینـد که أحدی از آن تخلف ننماید و در این اجماع ساختگی شـما به اقرار علماء و مورخین خودتـان عموما و به تصـدیق خودتان جماعت عقلاء و علماء عموما شـرکت در رأی دادن ننمودنـد. چنانچه امام فخر رازی در نهایت الاصول صـریحا گوید در خلافت أبو بکر و عمر ابدا اجماع واقع نشد تا بعد از کشـته شدن سـعد بن عباده آنگاه اجماع منعقد شد.

نمی دانم چگونه شـما چنین اجماع معـدومی را دلیل بر حقّانیّت گرفتیـد پس جواب دلیل اولتان با همین مختصـر بیان باقتضای وقت مجلس داده شده.

رد این قول که چون أبو بکر سناً اکبر بود به خلافت بر قرار شد

و امّا دلیل دوم شـما که فرمودیـد چون أبی بکر أسن از أمیر المؤمنین علیه السّـلام بود لـذا حق تقدم برای او بود در امر خلافت بسیار مردود از دلیل اوّل پوچ تر و مضحک تر و بی معنی تر است.

برای آنکه اگر سن شـرط در خلافت بود اکبر از أبو بکر و عمر بسـیار بودند و محققا أبو قحافه پدر أبو بکر اکبر از پسرش بود و در آن زمان حیات داشت چرا او را خلیفه قرار ندادند.

حافـظ: کبر سن أبی بکر توأم با لیاقت بود چون شـیخی جهان دیـده و محبوب رسول الله وقتی در قومی باشـد جوان نارسـی را زمام دار نمی نمایند.

ص: ۳۱۶

با بودن شیوخ از صحابه پیغمبر علی جوان را اختیار می فرمود

داعی: اگر امر چنین باشد که شما می گوئیدکه با وجود پیرمرد آزموده جوانی را به کار آن هم کار خدا داده نباید گماشت این اعتراض اول به رسول خداصلی الله علیه وآله میرود که در غزوه تبوك وقتی رسول اکرم صلی الله علیه وآله عازم حرکت شد منافقین محرمانه قرار دادی کردند که در غیاب آن حضرت در مدینه انقلابی برپا کنند فلذا برای اداره امر مدینه مرد کاردانی لازم بود که به جای آن حضرت در مدینه بماند و با قوت قلب و حسن سیاست مدینه را اداره و عملیات منافقین را خنثی نماید.

تمنّا می کنم از آقایان محترم بفرمائید پیغمبر چه کس را در مدینه به خلافت و جانشینی خود برقرار نمود.

حافظ: مسلّم است که علی رضی الله عنه را خلیفه و نایب مناب خود قرار داد.

داعی: مگر أبو بکر و عمر و سایر پیر مردان از صحابه در مدینه نبودند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله أمیر المؤمنین علیه السّلام جوان را خلیفه رسمی و جانشین خود قرار داد و صریحافرمود:

«انت خلیفتی فی اهل بیتی و دار هجرتی»

(تو جانشین من هستی در اهل بیت من و در مدینه که خانه و محل هجرت من است)

پس آقایان در اقامهٔ دلائل قدری فکر نمائید که موقع جواب بلا جواب نمائید پس هدف و مقصد آن حضرت از اینکه علی علیه السّلام را در عین شباب و

ص: ۳۱۷

جوانی با حضور شیوخ و کبار از صحابه امثال ابی بکر و عمر و دیگران به خلافت برقرار نمود تهیهٔ جواب عملی برای امشب شما بود که نگوئید با بودن شیخ جهان دیده جوانی را بکار نباید گماشت.

عمل رسول اکرم صلی الله علیه وآله بزرگتر دلیل است که در تعیین خلافت و ابلاغ رسالت پیری و جوانی مدخلیت ندارد.

اگر با وجود پیران سالخورده جوان نورس را نباید به کار گماشت پس چرا در موقع فرستادن آیات اول سوره برائت بر اهل مکه که قطعا در چنین مواردی وجود پیرمرد سالخوردهٔ با تدبیر و جهان دیده ای لازم بود که با حسن سیاست اداء وظیفه نماید، رسول اکرم صلی الله علیه وآله ابی بکر پیر مرد را از وسط راه بر گردانیده و علی جوان را مأمور آن کار بزرگ کرد به عذر اینکه خدا فرستاده که ابلاغ رسالت مرا نباید بنماید مگر خودت یا یک نفر مثل خودت.

و همچنین برای هدایت اهل یمن چرا از وجود شیوخ سالخورده مانند ابی بکر و عمر و دیگران استفاده ننمود و امیر المؤمنین علیه السّلام را مأمور هدایت اهل یمن نمود.

از این قبیل موارد بسیار است که آن حضرت با وجود شیوخ قوم مانند ابو بکر و عمر و دیگران، علیٍ جوان را انتخاب نموده و کارهای بزرگ را به او واگذار می نمود.

پس معلوم شد که این شرط سالخوردگی شما پوچ اندر پوچ و بی مغز و معنی می باشد و از شرائط نبوت و ولایت و خلافت ابدا کبر سن نمی باشد، بلکه شرط اصلی خلافت مانندنبوت جامعیت کامل است که مورد پسند و

قبول پروردگار باشد و هر فردی که جامع جمیع صفات عالیه شد، خواه پیر و یا جوان خداوند او را به مقام خلافت برگزیند و به وسیله نبی و رسول مکرم به مردم معرفی فرماید و بر مردم است که اطاعت او را مانند اطاعت خدا و پیغمبر بنمایند.

علی علیه السّلام فارق بین حق و باطل است

دلیل بزرگ دیگری که بیادم آمد و می توان آن را بزرگتر دلیل بر ابطال خلافت آنها دانست مخالفت شخص امیر المؤمنین و فارق بین حق و باطل علیّ بن ابی طالب علیه السّلام می باشد از آن اجماع ساختگی.

چه آنکه وجود علی علیه السّلام بنا به فرموده رسول اکرم صلی الله علیه وآله فارق بین حق و باطل بوده است چنانچه علماء بزرگ شما اخبار بسیاری در این باب نقل نموده اند.

از جمله شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب۱۶ینابیع الموده(۱) از کتاب السبعین فی فضائل امیر المؤمنین و امام الحرم الشریف ابی جعفر احمد بن عبد الله شافعی حدیث دوازدهم از هفتاد حدیث را از فردوس دیلمی و میر سید علی همدانی شافعی(۲) در مودت ششم از موده القربی(۳) و حافظ در امالی و محمّد بن یوسف

ص: ۳۱۹

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۳۴، ح ۶۵۵، باب ۵۶. قندوزی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابی ذر الغفاری قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله سیکون من بعدی فتنه، فان کان ذلک فالزموا علیّ بن ابی طالب فانه الفاروق بین الحق و الباطل. (رواه صاحب الفردوس).

۲- ذخائرالعقبی، محب طبری، ص۵۶، قسم ۱، باب فضائل علیّ بن ابی طالب علیه السّلام، ذکر اسمه و کنیته. محب الدین طبری نیز حدیث را با این الفاظ نقل کرده است: عن ابی ذر قال: سمعت رسول الله یقول لعلی علیه السّلام: انت الصدیق الأکبر و انت الفاروق الذی یفرق بین الحق و الباطل و انت یعسوب الدین.

۳- موده القربی، میر سید علی همدانی، موده ۶، (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۸۹، ح ۸۲۶، باب ۵۶). همدانی نیز حدیث را این گونه نقل کرده است: او لیلی الغفاری رفعه: ستکون من بعدی فتنه. فاذا کان ذلک فالزموا علیّاً، فانه الفاروق بین الحق و الباطل. (کذا فی الفردوس).

گنجی شافعی در باب۴۴ کفایه الطالب(۱) سه خبرمسندا از ابن عباس و ابو لیلی

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۱۸۸، باب ۴۴. گنجی شافعی در این باب سه حدیث نقل کرده است: یک- عن ابی عباس قال: ستکون فتنه فمن ادرکها منکم فعلیه بخصله من کتاب الله تالی و علیّ بن ابی طالب علیه السّلام فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله و هو یقول: هذا اول من آمن بی، و اول من یصافحنی، و هو فاروق هذه الامه، یفرق بین الحق و الباطل و هو یعسوب المؤمنین و لامال یعسوب الظلمه و هو الصدیق الاکبر و هو بابی الذی اوتی منه و هو خلیفتی من بعدی. دو- عن ابی لیلی الغفاری قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: ستکون من بعدی فتنه، فإذا کان ذلک، فالزموا علیّ بن ابی طالب. انه اول من یرانی، واول من یصافحنی یوم القیامه، و هو معی فی السماء العلیاء و هو الفاروق بین الحق والباطل. آنگاه بعد از نقل این حدیث می نویسد: قلت: هذا حدیث حسن عال، رواه الحافظ فی امالیه. سه- عن ابی ذر قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله یا علی من ارقنی فارق الله تعالی و من فارقک یا علی فارقنی و نیز ابن اثیر در اسد الغابه، ۵/۲۸۷، قسم الثانی فی الکنی، حرف اللام، شرح حال ابو لیلی الغفاری. حدیث را همانند دومین حدیثی که از کفایه الطالب نقل کردیم آورده است. خوارزمی در مناقب، ص۱۰۵، ح ۱۰۸، فصل ۸، حدیث را با این الفاظ آورده است: عن ابی لیلی قال: قال رسول اله صلی الله علیه وآله ستکون من بعدی فتنه، فاذا کان ذلک، فالزموا علیّ بن ابی طالب، فانه الفاروق بین الحق و الباطل. ابن حجر عسقلانی در سبل الهدی و الرشاد، ۷/۶۱۲، ح۳۲۹۶۴، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل۲، فضائلی علی علیه السّلام حدیث را همانند آنچه از مناقب خوارزمی نقل کردیم آورده است. ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۴۵۰، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب، حدیث را با همان الفاظ مؤلف نقل کرده است.

غفاری و ابو ذر غفاری همگی به مختصر تفاوت و کم و زیادی در الفاظ و عبارات و اتحاد در جمله آخر حدیث از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل نموده اند که فرمود:

«ستکون من بعدی فتنه فاذا کان ذلک فالزموا علیّ بن ابی طالب انّه اوّل من یرانی و اوّل من یصافحنی یوم القیمه و هو معی فی السماء العلیا و هو الفاروق بین الحق و الباطل»

(زود است بعد از من فتنه ای برپاشود. پس اگر چنین شد شما ملزم هستید با علی بن ابن طالب باشید؛ چون اوست اول کسی که مرا می بیند و با من مصافحه می نماید روز قیامت و او با من است در مرتبه بلند و علیا و اوست جدا کننده بین حق و باطل)

پس علی القاعده بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله در چنین پیش آمد و فتنهٔ بزرگ که مهاجر و انصار به هم افتادند و هر یک می خواستند خلیفه از آنها باشد (به اصطلاح و مثل معروف از آب گل آلود ماهی بگیرند)، به حکم و دستور آن حضرت بایستی امت، علی را بیاورند و دست به دامن او گردند تا حق را از باطل نشان دهد و البته بنا به فرموده آن حضرت هر طرفی که علی علیه السّلام بوده حق و در مقابلش باطل.

حافظ: این خبری که شما نقل نمودید خبر واحد است و به خبر واحد اعتمادی نبوده تا مورد عمل قرار گیرد.

داعی: خیلی تعجب است که زود فراموش می فرمائید یا عمدا سهو می نمائید

ص: ۳۲۱

جواب خبر واحد را در شب های اول عرض کردم که علمای سنت و جماعت حجّیت خبر واحد را قبول دارند و شما از این جهت نمی توانید این خبر را به عنوان خبر واحد مردود دارید.

به علاوه همین یک خبر نیست بلکه اخبار بسیاری از طرق موثقین علماء شما به عبارات مختلفه اثبات مرام می نماید که ما به بعض از آنها در لیالی ماضیه اشاره نمودیم منتها برای آنکه وقت مجلس زیاد گرفته نشود فقط به سلسلهٔ روات و کتب آنها اکتفا نموده و از نقل تمام آن أحادیث مسنده صرف نظر نموده اینک هم باز برای تأیید عرایضم تا آنجائی که وقت و حافظه ام اجازه می دهد به بعض دیگر اشاره می کنم.

از جمله خبری است که محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول و طبری در کبیر(۱) و

بیهقی در سنن و نور الدین مالکی در فصول المهمّه و حاکم در مستدرک(۲) و حافظ ابو نعیم در حلیه و ابن عساکر در تاریخ(۳) وابن ابی

۱- معجم الکبیر، طبرانی، ۶/۲۶۹، احادیث ابو سخیله کوفی عن سلمان.
۲- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۲۱، ح ۴۵۸۴، کتاب معرفه الصحابه، مناقب امیر المؤمنین این حدیث را نقل کرده است: عن علی علیه السّلام قال: انا عبد الله و اخو رسوله و انا الصدیق الاکبر، لا یقولها بعدی الا کاذب صلیت قبل الناس بسبع سنین قبل ان یعبده احد من هذه الامه.
۳- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۴۱-۴۳، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب. ابن عساکر این حدیث را با الفاظ و طرق گوناگون نقل کرده است که به دو حدیث اشاره می کنیم: یک- عن ابن عباس قال: ستکون فتنه فمن أدرکها منکم فعلیه بخصلتین: کتاب الله و علیّ بن ابی طالب، فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول و هو آخذ بید علی: هذا اول من آمن بی و اول من یصافحنی و هو فاروق هذه الامه یفرق بین الحق و الباطل و هو یعسوب المؤمنین و المال یعسوب الظلمه و هو الصدیق الاکبر و هو بابی الذی اوتی منه و هو خلیفتی من بعدی. دوم- عن ابی ذر انه سمع رسول الله صلی الله علیه وآله یقول لعلیّ بن ابی طالب: انت اول من آمن بی و انت اول من یصافحنی یوم القیامه و انت الصدیق الأکبر و انت الفاروق الذی یفرق بین الحق و الباطل و انت یعسوب المؤمنین و المال یعسوب الکفار.

الحدید در شرح نهج(۱) و طبرانی در اوسط و محبّ الدین در ریاض(۲) و حموینی در فرائد(۳) و سیوطی در درّ المنثور ازابن عباس و سلمان و ابی ذر

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۲۸، خطبه ۲۳۸ (قاصعه)، القول فی اسلام ابی بکر علی و خصائص کل منها. ابن ابی الحدید حدیث را این گونه نقل کرده است: و قد روی محمد بن عبد الله بن ابی رافع، عن ابیه عن جده ابی رافع قال: اتیت اباذر بالربذه اودعه، فلما اردت الانصراف قال لی و لا ناس معی: ستکون فتنه، فاتقوا الله و علیکم بالشیخ علیّ بن ابی طالب، فاتبعوه، فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول له: انت اول من آمن بی و اول من یصافحنی یوم القیامه و انت الصدیق الاکبر و انت الفاروق الذی یفرق بین الحق و الباطل و انت یعسوب المؤمنین و المال یعسوب الکافرین و انت اخی و وزیری و خیر من اترک بعدی تقضی دینی و تنجز موعدی.

۲- ریاض النضره، محب الدین طبری، ۳/۱۰۶، باب ۴، فصل ۲، فی اسمه و کنیته. طبری حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی ذر قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول لعلیّ: انت الصدیق الأکبر و انت الفاروق الذی تفرق بین الحق و الباطل. و فی روایه و انت یعسوب الدین. اخرجهما الحاکمی.

۳- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۱۴۰، ح ۱۰۲-۱۰۳، سمط ۱، باب ۲۴. حموینی، حدیث را همانند ابن عساکر نقل می کند. و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۱۶، ح ۳۱۹۹۰، کتاب فضائل باب ۳، فضائل علی علیه السّلام حدیث را اینگونه نقل کرده است: ان هذا اول من آمن بی و اول من یصاحفنی یوم القیامه و هذا الصدیق الاکبر و هذا فاروق هذه الامه یفرق بین الحق و الباطل و هذا یعسوب الظالمین قاله لعلی (طب- عن سلمان و ابی ذر معا؛ هق، عد - عن حذیفه). قندوزی در ینابیع الموده ۲/۱۴۴، ح ۳۹۸، باب ۵۶ حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی ذر مرفوعاً: یا علی انت الصدیق الأکبر و انت الفاروق الذی یفرق بین الحق و الباطل و انت یعسوب المؤمنین

و حذیفه نقل می نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله به دست مبارک اشاره نمود به سوی علی بن ابی طالب و فرمود:

«انّ هذا اوّل من آمن بی و اوّل من یصافحنی یوم القیمه و هذا الصدیق الاکبر و هذا فاروق هذه الامّه یفرق بین الحق و الباطل»

(به درستی که این (علیّ علیه السّلام)اول کسی است که به من ایمان آورده و اول کسی است که روز قیامت با من مصافحه می نماید واین علی صدیق اکبر و راستگوی بزرگ و فاروق این امت است که جدایی می اندازد بین حق و باطل)

و محمد بن یوسف گنجی در باب ۴۴ کفایه الطالب(۱) همین حدیث را نقل نموده به اضافه این کلمات:

«و هو یعسوب المؤمنین و هو بابی الذی اؤتی منه و هو خلیفتی من بعدی»

(و اوست پادشاه مؤمنین و اوست باب من که می آیند از او و اوست خلیفه من بعد از من. آنگاه گنجی شافعی گوید: این حدیث را محدث شام در جزء چهل و نهم و بعد از سیصد حدیث در فضائل علیّ در کتاب خود

۱- . کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۱۸۷ باب ۴۴، و نیز مناوی در فیض القدیر، ۴/۴۷۲، ح ۵۶۰۰، حرف العین چنین نقل می کند. علی یعسوب الدین و المال یعسوب المنافقین.

آورده است.)

و نیز محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول و خطیب خوارزمی در مناقب(۱) و ابن صباغ مالکی در فصول المهمّه و خطیب بغداد در صفحه۲۱ جلد چهاردهم تاریخ بغداد و حافظ ابن مردویه در مناقب و سمعانی در فضائل الصحابه و دیلمی در فردوس و ابن قتیبه در صفحه۶۸ جلد اول الامامه و السیاسه و زمخشری در ربیع الابرار(۲) و حموینی در باب۳۷ فرائد(۳) و طبرانی در اوسط(۴) و فخر رازی در صفحه۱۱۱ جلد اول تفسیر کبیر(۵) و گنجی شافعی در کفایه الطالب(۶) و امام احمد در مسند ودیگران از علماء شما نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «علی مع الحق و الحق مع علی حیث دار»

۱- مناقب خوارزمی، ص۱۰۴، ح۱۰۷، فصل ۸.

۲- ربیع الابرار، زمخشری، ۲/۲۳۶، باب الخیر و الصلاح... حدیث را این گونه نقل می کند: عن ام سلمه.... سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: علی مع الحق و القرآن و الحق و القران مع علیّ، و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.

۳- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۱۷۶-۱۷۷، ح ۱۳۸، -۱۴۰، سمط ۱ باب ۳۶.

۴- معجم الاوسط، طبرانیع ۶/۴۲۲، ح ۵۹۰۲، احادیث محمد بن یحیی القزاز.

۵- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۱/۲۰۵، ذیل سوره فاتحه، باب ۴ مسأله ۹، حجت ۵.

۶- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۲۶۵، باب ۶۲. و نیز ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۴۴۹، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب، ابو جعفر اسکافی در المعیار و الموازنه، ص۳۵ و ۱۱۹، ذکر اصناف المخالفین و المعاندین للامام امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام حدیث را این گونه نقل می کند: مع روایتکم الظاهره ان النبی صلی الله علیه وآله قال: علی مع الحق و الحق مع علیّ... ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۲/۲۹۷، خطبه ۳۷، (و من کلام له علیه السّلام یجری مجری الخطبه) (الاخبار الوارده عن معرفه الامام علی بالأمور الغیبیه) و قندوزی در ینابیع الموده، ۱/۲۶۹، ح ۱-۲، باب ۲۰ حدیث را با عبارات گوناگون نقل می کنند.

(علی با حق و حق با علی می گردد. هیچ گاه علی از حق و حق از علی جدا نخواهد شد)

و نیز در همان کتابها به علاوه شیخ سلیمان قندوزی حنفی در باب ۲۰ ینابیع الموده(۱) از حموینی نقل نموده اند که آن حضرت فرمود:

«علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ یمیل مع الحقّ کیف مال»

(علی با حق و حق با علی است و علی به طرف حق مایل است هرگونه میل کند)

و حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی متوفی سال ۴۳۰ در صفحه۶۳ جلد اول حلیه الاولیاء(۲) باسناد خود نقل نموده است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

۱- ینابیع الموده، سلیمان قندوزی، ۱/۲۷۰، ح ۳، باب ۲۰، قندوزی حدیث را این گونه نقل کرده است: الحموینی بسنده علیه السّلام الارزق بن قیس عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله الحق مع علی حیث دار.

۲- حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۱/۶۳، رقم ۴، شرح حال علیّ بن ابی طالب. ابو نعیم حدیث را این گونه نقل کرده است: عن الحسن بن علی علیه السّلام قال: قال رسول لله صلی الله علیه وآله: ادعوا لی سید العرب – یعنی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام- فقالت عائشه الست سید العرب؟ فقال: انا سید ولد آدم و علی سید العرب. فلما جاء ارسل الی الأنصار فأتوه، فقال لهم: یامعشر الأنصار، ألا أدلکم علی ما این تمسکتم به لن تضلوا بعده ابدا؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: هذا علی فاحبوه بحبی و اکرموه بکرامتی، فان جبرئیل أمرنی بالذی قلت لکم عن الله عزوجل. و نیز محب الدین طبری در ریاض النضره، ۳/۱۳۷، باب ۴، فصل ۶، ذکر اختصاصه بسیاده العرب و حث الأنصار علی حبه. و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول، ص۹۶، باب ۱ و فصل ۶، این حدیث را با همین الفاظ نقل کرده اند. همچنین ابن مغازلی در مناقب، ص۲۴۵، ح۲۹۲، قوله ألا ادلکم علی من اذا استرشدتموه لم تضلوا، حدیث را این گونه نقل کرده است: عن زید بن ارقم قال: کنا جلوسا بین یدی النبی صلی الله علیه وآله فقال: ألا ادلکم علی من اذا استرشدتموه لن تضلوا و لن تهلکوا؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: هو هذا و أشار الی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام ثم قال: و اخوه و وازروه و اصدقوه و انصحوه، فان جبرئیل علیه السّلام اخبرنی بما قلت لکم.

«یا معشر الانصار! أ لا أدلّکم علی ما ان تمسّکتم به لن تضلّوا بعده ابدا؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: هذا علیّ فاحبّوه بحبّی و اکرموه بکرامتی فانّ جبرئیل امرنی بالذی قلت لکم من الله عزّ و جلّ»

(ای جماعت انصار آیا دلالت نکنم شما را به کسی که اگر به آن چنگ زنید و تمسک جویید هرگز بعد از او گمراه نشوید؟ عرض کردند: بلی ای رسول خدا. فرمود:

آن کس که به آن چنگ زنید و تمسک جویید تا گمراه نشوید این علی می باشد. پس او را دوست بدارید به دوستی من و اکرام بنمایید او را به کرامت من و آنچه من به شما گفتم جبرئیل از جانب پروردگار مرا چنین امر چنین امر نموده.)

این احادیث نبویّه با اختلاف الفاظ و تعدد روات و حفّاظ آن اگر چه هر حدیثی در نظر اول خبر واحدی می آید که برای مدلول خاصی بیان گردیده و لکن در نظر اهل علم تعبیر به تواتر معنوی می شود که از مضامین تمامی آنها مستفاد می گردد که دلائل خاصه ای است که برای مدلول عام آمده که با تشریک یکدیگر آن مدلول عام به اثبات می رسد.

و مراد از آن مدلول عام عنایت رسول اکرم صلی الله علیه وآله است نسبت به مقام ولایت، که استثناءً ثابت می کنند تمایل آن حضرت را به علی علیه السّلام نه به دیگری و نیز می رسانند که فقط علی علیه السّلام

مورد شفقت و مهربانی آن حضرت بوده و پیوسته از آن بزرگوار به تنهایی کمک طلبیده؛ چه آنکه علی علیه السّلام متخصص در کمک دادن بوده

و به همین جهت امت را هم امر می کند که بعد از من رجوع به علی علیه السّلام کنید و تمسک به او جویید که پیوسته با حق توأم و فارق میان حق و باطل است. با مطالعه در این قبیل اخبار، انصاف دهید که آیا مخالفت علی علیه السّلام با ابو بکر و کنار رفتن از اجماعِ خیالی شما و بیعت نکردن با ابی بکر، دلیل بر حقانیت ابو بکر می باشد یا بطلان خلافت او؟

اگر خلافت ابو بکر حق بود، پس چرا علی علیه السّلام که مجسمه حق و حقیقت بود رسول اکرم صلی الله علیه وآله در باره او فرمود: «همیشه علی با حق و حق با او می گردد» بیعت ننمود، بلکه مخالفت هم نمود؟

واقعاً جای بسی تأسف و تعجب است، عجله ای که در روز سقیفه نمودند که قطعا هر عاقل دقیقی را به وضع آن روز بدبین می نماید که اگر دسیسه ای در کار نبود، چرا تإمل ننمودند (و لو چند ساعتی باشد) تا علی بن ابی طالب علیه السّلام فارق بین حق و باطل به فرموده پیغمبرصلی الله علیه وآله و کبار از صحابه و بنی هاشم وبالخصوص عباس عم اکرم آن حضرت همگی حاضر شوند و نظر و رأی خود را در امر خلافت که وظیفه عمومی بود بدهند؟

حافظ: بدیهی است دسیسه ای در کار نبود بلکه چون اوضاع رادر خطر دیدند تعجیل در تعیین خلافت برای حفظ اسلام نمودند.

داعی: یعنی می خواهید بفرمایید ابو عبیده جراح (قبر کن سابق مکه) و یا دیگران از عباس عمّ بزرگوار پیغمبرصلی الله علیه وآله و علی بن ابی طالب علیه السّلام که جان خود را در راه این دین گذارده و یا دیگران از کبار صحابه و بنی هاشم دلسوزتر بودند و اگر آن مقداری که آنجا حرف زدند، تأمل می نمودند و یا ابو بکر و عمر حرف

می زدند و مجلس را سرگرم می نمودند و ابو عبیده یا دیگر را فوری می فرستادند عباس و علیّ را خبر می دادند و اعلام خطر می نمودنـد که به فوریت بیاینـد، آیا اگر ساعتی صبر می نمودند تا آن بزگواران بیایند، اسـلام از میان می رفت و فتنه ای بر پا می شد که جلوی آن را نمی شدگرفت؟

انصـاف دهیـد که قطعـا اگر قـدری صبر می کردنـد، لا اقل بین هاشم و کبار از صـحابه با عباس و علی خبر می کردنـد که در سقیفه حاضـر شوند، بر تقویت آن سه نفر اگر حق می گفتند افزوده می شد و اختلاف کلمه در اسـلام پیدا نمی شد که امشب بعد از هزار و سـیصد و سـی و پنج سال (تاریخ زمان مذاکره) ما و شـما برادران مسـلمان هم در این مجلس مقابل هم قرار نمی گرفتیم، بلکه تمام قوا را همراه و با دشمنان اصلی به جنگ بر می خواستیم.

پس تصدیق کنید هرچه بر سـر اسـلام آمد از آن روز آمد و آن نبود مگر در اثر تعجیلی که آن سه نفر به کار بردند و مقاصـد پنهانی خود را آشکار نمودند.

نواب: قبله صاحب، پس سـبب چه بود که آن همه عجله به کار بردند که به فرموده شـما حاضـرین مسـجد و خانه پیغمبر را هم خبر ندادند؟

داعی: قطع بدانیـد علت تعجیـل در عمل آن بود که می دانسـتند اگر صبر کننـد تا تمام مسـلمانها حاضـر شونـد، یا لا اقل اکابر اردوی اسامه بن زید و بزرگان صـحابه حاضر در مدینه و بنی هاشم وغیره، همگی حاضر شوند و شرکت در شور نمایند، حتما در میـان اشخاصـی که اسم برده می شـد طرفـداران حق و حقیقت بـا دلایـل واضـحه ای که در دست بود، کلاـه آنها را پشت معرکه سیاست می انداختند! لذا عجله نمودند که تا هاشم و کبار صحابه به غسل و کفن پیغمبر مشغولند

کارخود را بنمایند و ابو بکر را به آن وضع دو نفری به خلافت بر قرار نمایند؛ چنانچه کردند تا امشب آقایان نامش را اجماع مسلمین بگذارند. چنانچه اکابر علمای خودتان از قبیل طبری(۱) و ابن ابی الحدید(۲) و دیگران نوشته اند که عمر

۱- تاریخ طبری، ۲/۴۴۶، حوادث سال ۱۱، ذکر الأخبار الوارده بالیوم لاذی توفی فیه رسول الله صلی الله علیه وآله ... باب حدیث السقیفه. طبری حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابن عباس... قام عمر فحمد الله و اثنی علیه و قال: اما بعد... فلا یغرنّ امرء ان یقول ان بیعه ابی بکر کانت فلته فقد کانت کذلک، غیر ان الله وقی شرها و لیس منکم من تقطع الیه الأعناق مثل ابی بکر...

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۲۶، خطبه ۲۶، (و من خطبه له علیه السّلام ان الله بعث محمداًصلی الله علیه وآله نذیرا) ذیل عبارت فنظرت فإذا لیس له معین اهل بیتی... حدیث را این گونه نقل کرده است: فأما حدیث الفلته، فقد کان سبق من عمر ان قال: ان بیعه ابی بکر کانت فلته وقی الله شرها، فمن عاد الی مثلها فاقتلوه. و نیز ابن کثیر در السیره النبویه، ۴/۲۱۶، حوادث سال ۱۱ هجری، فصل فی ذکر امور مهمه وقعت بعد وفاته و قبل دفنه، باب قصه سقیفه بنی ساعده، بلاذری در انساب الاشراف، ۲/۲۶۲ و ۲۶۴، باب امر السقیفه متقی هندی در کنز العمال، ۵/۶۴۹، ح ۱۴۱۳۷، کتاب الخلافه مع الإماره...، باب ۱، مسند عمر. ابن هشام در السیره النبویه، ۴/۳۰۶، باب امر سقیفه بنی ساعده روایت را با اندک اختلافی درالفاظ قل کرده است. همچنین سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص۶۷، باب خلفاء الراشدین، الخلیفه الاول، ابوبکر فصل فی مبایعته (ابوبکر). ابن اثیر در الکامل، ۲/۳۲۷، حوادث سال ۱۱ هجری، باب حدیث السقیفه و خلافته ابی بکر...، بخاری در صحیح خود، ۸/۵۸۷، کتاب المحاربین من اهل الکفر و الرده، باب رجم الحبلی من الزناء اذا احصنت، ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۲۸/۲۱، سیره خلفاء الراشدین، سیره ابی بکر، باب خلافه الصدیق، ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۵/۲۶۶، حوادث سال ۱۱هجری، فصل فی ذکر امور مهمه وقعت بعد وفاته...، قصه سقیفه بنی ساعده، یعقوبی در تاریخ ۲/۱۵۸، باب ایام عمر بن الخطاب، نیز ابن حبان در الثقات، ۲/۱۵۳، باب استخلاف ابی بکر بن ابی قحافه، امد حنبل در مسند، ۱/۵۵، مسند عمر بن الخطاب، باب حدیث السقیفه، هیثمی در مجمع الزوائد، ۶/۵، باب تدوین العطاء ابن حجر مکی در صواعق المحرقه، ص۱۰ و ۱۴، باب ۱، فصل ۱، نسائی در سنن الکبری، ۴/۲۷۳، ۷۱۵۴، کتاب الرجم، باب ۴، باب تثبیت الرجم، اسکافی در المعیار و الموازنه، ص۳۸، باب بیان بدء بیعه ابی بکر و بیانه و ابانته عن نفسیته و شخصیته، به همین حدیث اشاره کرده اند.

می گفت: «خلافت ابو بکر با عجله و فوریت (بغته) انجام و صورت گرفت، خداوند امر او را به خیر فرماید.»

رد قول عمر که گفت نبوت و سلطنت در یک جا جمع نگردد.

و اما دلیل دیگر شما استناداً به قول خلیفه عمر که گفته نبوت و سلطنت در یک خانواده جمع نمی شود نیز مردود است به نص صریح آیه ۵۴ سوره ۴ (نساء) که می فرماید:

{اَمْ یَحْسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ الله مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهیمَ الْکتابَ وَ الْحِکمَهَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکا عَظیمًا}

(آیا حسد می روزند مردم با آنچه خدا آنها را به فضل خود برخوردار نموده پس به تحقیق ما بر آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و به آنها ملك و سلطنت بزرگ عطا کردیم)

پس به حکم این آیه شریفه این دلیل شما مردود است و قطعا این حدیث، ضعیف و بلکه از موضوعات است که به خلیفه عمر نسبت داده اند؛ چه آنکه هرگز رسول اکرم بر خلاف نص صریح قرآن سخنی نفرماید و این آیه خود ادل دلیل است بر اینکه نبوت و سلطنت ممکن است با هم جمع گردد (چنانچه در آل ابراهیم و دیگران جمع گردید).

علاوه بر این مقام خلافت جزئی از اجزای نبوت است، بلکه خاتمه مقام نبوت است، سلطنت و پادشاهی نیست که شما بگویید در یک خانواده جمع نمی شود.

اگر جناب هارون علیه السّلام برادر حضرت موسی علیه السّلام ازخلافت موسی برکنار است علی هم باید از خلافت خاتم الانبیاء برکنار باشد و چنانچه نبوت و خلافت در موسی و هارون جمع شد به حکم قرآن قطعا در محمد و علی هم جمع می شود به مناسبت حدیث منزلت که در لیالی قبل عرض کردم. پس این حدیث شما قطعا از موضوعات امویها و مجعول و مردود است و از همه طرف غیر قابل قبول است.

و اگر نبوت و خلافت (یا به قول خلیفه عمر سلطنت) در یکجا جمع نمی شود، پس چرا در مجلس شورای دیکتاتوری، خلیفه عمر علی علیه السّلام را نامزد خلافت نمود بعد هم در مرتبه چهارم، شما آن حضرت را به خلافت قبول دارید.

عجبا نبوت با خلافت بلا فصل (به وضع حدیثی) جمع نمی گردد، ولی با خلافت مع الفصل جمع می گردد؟!

چشم باز و گوش باز و این عمی

حیرتم از چشم بندی خدا

به علاوه رسول اکرم صلی الله علیه وآله صریحاً می فرماید هر راهی که علی می رود بروید، نه راه دیگران را.

شما می گویید نبوت و سلطنت با هم در یک خانواده جمع نمی شود و حال آنکه آن حضرت پیروی از عترت خود را بر امت واجب قرار داده و مخالفت آنها راگمراهی و ضلالت صرف دانسته به صریح حدیث معتبر متفق علیه فرقین که در

شبهای گذشته با ذکر اسنادش به عرضتان رساندم که در دفعات متعدده فرمود:

«انی تارک فیکم الثلقین: کتاب الله وعترتی اهل بیتی ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابداً»

(به درستی که من دو چیز بزرگ نفیس میان شما گزاردم که اگر به هر دو آنها تمسک جویید هرگز گمراه نشوید؛ یکی قرآن مجید و دیگر عترت من هستند. (مراجعه شود به مجلس سوم))

همان قسمی که در پیشامد طوفان به امر حضرت نوح، هر کس در کشتی ساخته آن حضرت نشست، نجات یافت و هر کس تخلف نمود هلاک گردید و لو فرزند صلبی خود آن حضرت، دراین امت مرحومه هم خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله عترت و اهل بیت خود را به منزله کشتی نوح معرفی فرموده که در پیشامد ها و اختلافات، دست به دامن فکر و علم و عقل و ظاهر و باطن این خانواده بیندازند تا نجات پیدا کنند و اگر تخلف نمایند مانند تخلف کنندگان از کشتی نوح هلاک خواهند شد. (چنانچه در مجلس سوم مشروحاً نقل نمودیم).

پس روی این قبیل نصوص صریحه و قواعد جلیّه بایستی امت مرحومه پیشامد ها و اختلافات از رأی عترت و اهل بیت آن حضرت استفاده کنند و قطعا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام فرد اکمل از عترت و اهل بیت آن حضرت بوده به اضافه مزایای دیگر از علم و عمل و اوامر اکیده پیغمبرصلی الله علیه وآله. پس چرا ساعتی تأمل نکردند و آن حضرت را خبر نداند، تا از نظر و فکر و رأی صائب آن حضرت استمداد نمایند؟!

قطعا، رمزی در کار بوده که اهل علم و عقل و ا نصاف مات و مبهوتند. وقتی

منصفانه قضاوت می نمایند به عمق حقیقت می رسند و کورکورانه راهی را که پیشینیان رفته اند نمی روند و می فهمند که بازرگانان سیاسی برای آنکه علی را ازحق خود برکنار کنند، عجله و شتاب نموده و بدون حضور آن حضرت و سایر اصحاب و اهل تقوا، ابو بکر را به اریکه خلافت قرار دادند.

شیخ: به چه دلیل شما می فرمایید که فقط باید پیروی از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه نموده و آراء و اجماع صحابه رضی الله عنهم را در پرده محاق گذارد؟

باز هم بیان حقیقت در تعیین خلافت

داعی: اولاـ ما نگفتیم که آراء صحابه و اجماع آنها مورد احترام نمی باشد. فرقی که ما با شما داریم این است که شما به نام صحابی که رسیدید و لو بر منافقی باشد اگرچه ابوهریره ای که خلیفه عمر او را تازیانه می زد و کذابش می خواند، زانوی تسلیم بر زمین می گذارید، ولی ما این طورنیستیم. آن صحابی در نزد ما اهمیت دارد و قدمش را بر چشم می گذاریم که به شرایط مصاحبت رسول الله صلی الله علیه وآله عمل نموده، تابع هوی هوس نگردیده و مطیع بلا شرط به اوامر خدا و پیغمبر تا آخر عمر بوده.

ثانیا ما با دلایل محسوسه بر شما ثابت نمودیم که در سقیفه و روز بیعت برای خلیفه ابو بکر اجماعی واقع نشده که با رأی اجماع امت ابو بکر به خلافت تعیین گردد. اگر جواب حسابی بر ردّ عرایض داعی دارید بفرمایید، تا آقایان حاضرین در مجلس قضاوت به حق کنند و بنده هم در مقابل آراء اجماع سر تسلیم فرود

ص: ۳۳۴

آورم. اگر شما در کتب اخبار خود نشان دادید که در سقیفه تمام امت یا لا اقل به عقیده شما تمام عقلای قوم جمع شدند و به اجماع رأی دادند که باید ابو بکر خلیفه شود، ما تسلیم می شویم و اگر جز دو نفر (عمر و ابو عبیده) و عده ای از قبیله اوس نظر به مخالفت و عداوت سابقه دار با قبیله خزرج، دیگران بیعت نکردند، تصدیق نمایید که ما بی راهه نمی رویم.

ثالثاً انتقاد ما به این جمله این است که عقلای عالم را به قضاوت می پذیریم که آیا سه نفر صحابی می توانند زمام امور یک ملتی را به دست گرفته، میان خودشان با تعارف (یا به قول عوام ایرانی ها) جنگ زرگری دو نفر با یک نفر بیعت نموده و بعد با تهدید و شمشیر و آتش و اهانت مرعوب و مجبور نمایند به تسلیم نقشه آنها؟ قطعا جواب منفی است.

باز تکرار مطلب نموده، عرض می نمایم که ایراد ما به این است که آن روز وقتی آن سه نفر (ابو بکر و عمر و ابوعبیده) به سقیفه رفتند، دیدند صحبت از خلافت است؛ چرا استمداد از رجال قوم و عقلاء و کبار از صحابه که عده ای در منزل پیغمبر و جمعی در اردوی اسامه بودند، ننمودند؟

شیخ: ما می گوییم غفلتی شده یا نشده، در آن روز حاضر نبودیم ببینیم آنها در چه محذوری گیر کرده بودند، ولی امروز که در مقابل عمل واقع شده قرار گرفتیم و لو به

مرور هم اجماع واقع شده باشد، نباید در مقابل آن اجماع ایستادگی کنیم بلکه باید سرتعظیم در مقابل آن خم نموده، راهی که آنها رفتند برویم.

داعی: به به! به استدلال شما، آفرین به فکر و عقیده شما که می خواهید به ما

تحمیل کنید که دین مقدس اسلام دین کورکورانه می باشدش که اگر هر دو،سه نفری در یک جا جمع شدند، رأی و نظری دادند و عده ای هم اطراف آنها را گرفتند و هوچی گری کردند، سایر مسلمانان چون در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتند، کورکورانه تسلیم گردند؟! این است معنای دین پاک خاتمیت که صریحاً در آیه ۱۷ و ۱۸ سوره زمر می فرماید:

{فَبَشِّرْ عِبادِالَّذینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ}

(ای رسول خدا به لطف و رحمت من بشارت آر و آن بندگانی که چون سخن بشنوند پس متابعت کنند نیکوتر آن را (یعنی تحقیق کنند، نه کورکورانه به راه غیر معلوم

بروند).

و حال آنکه دین مقدس اسلام دین تحقیقی است نه تقلیدی، آن هم تقلیدی از ابو عبیده (قبر کن) معروف به جراح! رسول اکرم صلی الله علیه وآله خود راه را به روی ما باز کرده و به ما نشان داده که هرگاه امت دو دسته شدند، ما در کدام یک از آن دو دسته وارد شویم تا نجات یابیم. می فرمایید به چه دلیل ما باید پیرو امیر المؤمنین علیه السّلام باشیم. جوابش آشکار است؛ به دلیل آیات قرآنیه و احادیث متقنه مندرجه در کتب معتبره خودتان.

از جمله روایات و نصوص وارده که امت مجبورند در حوادث و انقلابات پیرو علی علیه السّلام باشند، حدیث حدیث معروف عمار یاسر است که اکابر علمای شما از قبیل حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول و بلاذری در تاریخ خود و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۴۳ ینابیع

ص: ۳۳۶

الموده(۱)) از حموینی و میر سید علی همدانی شافعی در مودت پنجم از موده القربی(۲) و دیلمی در فردوس(۳) و دیگران از موثقین علماء شما حدیث مفصلی

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۸۴، ح۱۱، باب ۴۳. قندوزی حدیث را این گونه نقل کرده است: أخرج الحموینی بسنده عن الأعمش، عن ابراهیم النخعی، عن علقمه والأسود قال: اتینا ابا ایوب الأنصاری فقلنا: یا ابا ایوب ان الله اکرم بنبیه صلی الله علیه وآله وصفی لک من فضله. اخبرنا بمخرجک مع علی تقاتل اهل لااله الا الله؟

۲- موده القربی، همدنی موده۵، با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۲۸۷، ح ۸۲۰، باب ۵۶) همندانی حددیث را به همان لفظی که نقل کردیم آورده است.

۳- الفردوس، دیلمی، ۵/۳۸۴، ح۸۵۰۱، حرف الیاء. دیلمی حدیث را این گونه نقل کرده است. ابو ایوب الأنصاری: یا عمار ان رأیت علیا قد سلک وادیا و سلک الناس وادیا غیره، فسلک مع علی و دع الناس انه لن یدلک فی ردی و لن یخرجک من الهدی. و نیز خوارزمی در مناقب، ص۱۹۳-۱۹۴، ح ۲۳۲، فصل ۱۵، الفصل الثالث فی بیان قتال اهل الشام ایام صفین و هم القاسطون. خوارزمی حدیث را با اختلاف در چند سطر همانند آنچه از قندوزی نقل کردیم آورده است. ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۴۷۲، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب. ابن عساکر حدیث را با این الفاظ نقل کرده است: عن علقمه بن الأسود قال: اتینا أبا ایوب الانصاری، عند منصرفه من صفین، فقلنا له: یا أبا ایوب ان الله اکرمک بنزول محمدصلی الله علیه وآله و بمجیء ناقته تفضلا من الله و اکراما لک حتی اناخت ببابک دون الناس، ثم جئت بسیفک علی عاتقک، تضرب به اهل لا اله الا الله؟ فقال: یا هذان، الرائد لا یکذب اهله و ان رسول الله امرنا بقتال ثلاثه مع علی بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین. فأما الناکثون فقد قاتلناهم و هم اهل الجمل طلحه و الزبیر، و اما القاسطون فهذا منصرفنا من عندهم؛ یعنی معاویه و عمراً و اما المارقون فهم اهل الطرفاوات و اهل السعیفات و اهل النخیلات و اهل النهروانات. و الله ما ادری این هم و لکن لابد من قتالهم ان شاء الله. قال و سمعت رسول الله یقول لعمار: یا عمار تقتلک الفئه الباغیه، و انت مذ ذاک مع الحق و الحق معک، یا عماربن یاسر! ان رأیت علیاً قد سلک وادیا و سلک الناس وادیا غیره، فاسلک مع علی فانه لن یدلیک فی رکی [ردی] و لن یخرجک من هدی. یا عمار من تقلد سیفا اعان به علیاً علی عدوه قلده الله یوم القیامه وشاحین من در و من تقلد سیفا أعان به علی علی قلده الله یوم القیامه وشاحین من نار. قلنا: یا هذا! حسبک رحمک الله حسبک رحمک الله. خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۱۳/۱۸۷، رقم ۷۱۶۵، شرح حال معلی بن عبد الرحمن الواسطی، خطیب بغدادی حدیث را با همان الفاظی که از تاریخ مشق نقل کردیم آورده است. حموینی در فرائد السمطین، ۱/۱۷۸، ح ۱۴۱، سمط ۱، باب ۳۶ به همین حدیث اشاره کرده است.

از ابو ایوب انصاری نقل نموده اند که وقت مجلس اقتضای ذکر تمام آن حدیث را ندارد ولی خلاصه نتیجه آن حدیث اینست که وقتی سؤال نمودند از ابو ایوب (بلکه اعتراض نمودند به او) که چرا رفتی به طرف علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و با ابو بکر بیعت ننمودی در جواب گفت روزی خدمت پیغمبرصلی الله علیه وآله بودیم عمار یاسر وارد شد از آن حضرت سؤالی نمود حضرت ضمن صحبت فرمود:

یا عمّار ان سلک النّاس کلّهم وادیا و سلک علیّ وادیا فاسلک وادی علیّ و خلّ عن النّاس، یا عمّار علیّ لا یردّک عن هدی و لا یدلّک علی ردی، یا عمّار طاعه علی طاعتی و طاعتی طاعه الله.

(ای عمار اگر تمام مردم به راهی می روند و علی تنها راه دیگر پس براهی برو که علی می رود و بی نیاز شو از همه مردم ای عمار علی ترا از هدایت بر نگرداند و دلالت بر هلاکت ننماید ای عمار اطاعت علی اطاعت من است و اطاعت من اطاعت خداست.)

آیا سزاوار بود با این نصوص ظاهره و أوامر وارده که در کتب معتبرهٔ خودتان ضبط است با مخالفت صریحی که علی علیه السّلام با خلافت ابو بکر کرد و لو سایر امت از بنی هاشم و بنی امیّه و کبار صحابه و عقلاء قوم از مهاجر و انصار هم با او

همراه نبودند (با آنکه همراه بودند) راه علی را بگذارند و پیروی از راهنمای دیگری بنمایند؟ لا اقل می خواستند آن قدر صبر نمایند تا علی بیاید و رأی و نظر او را بگیرند.

«صدای مؤذّن اعلام نماز عشاء نمود آقایان برخاستند برای اداء فریضه پس از ختم نماز و صرف چای آقای حافظ افتتاح کلام نمودند.»

حافظ: صاحب شما ضمن بياناتتان دو کلام عجیب فرمودید؛ اولا مکرر می فرمائید ابو عبیده قبر کن از کجا معلوم شد که این مرد محترم قبر کن بوده است ثانیا فرمودید: که علی و بنی هاشم و أصحاب در بیعت وارد نشدند و مخالفت هم نمودند در صورتی که جمیع ارباب حدیث و تاریخ نوشته اند که علی و بنی هاشم و اصحاب همگی بیعت نمودند.

داعی: گویا آقایان در نوشتجات علماء خود هم دقیق نمی شوند اولا راجع به اینکه ابو عبیده قبرکن بوده ما نگفتیم در کتب خودتان ثبت است مراجعه نمائید به صفحه۲۶۶ و ۲۶۷ جلد پنجم البدایه و النهایه(۱) تألیف ابن کثیر شامی که در

۱- عن ابن عباس... و قال ابو عبیده الجرّاح یضرح کحفر اهل المکه... النهایه، ابن کثیر، ۵/۲۸۷، حوادث سال ۱۱ هجری، فصل فی ذکر الوقت الذی توفی فیه...، باب صفه دفنه، و نیز عظیم آبادی در عون المعبود، ۹/۱۹، کتاب الجنائز باب فی اللحد؛ بیهقی در سنن الکبری، ۳/۴۰۸، کتاب الجنائز باب السنه فی اللحد و احمد بن حنبل در مسند، ۱/۸، مسند ابی بکر ابن ماجه در سنن، ۱/۵۲۰، ح ۱۶۲۸، کتاب الجنائز، باب ذکر وفاته و دفنه، شوکانی در نیل الاوطار، ۱/۸۶، ح ۱۴۶۰، کتاب الجنائز، ابواب الدفن و احکام القبور، باب تعمیق القبر...، ابن حبان در الثقات، ۲/۱۵۸، در حوادث سال ۱۰ هجری، فصل استخلاف ابی بکر، باب جهاز النبی شمس الدین ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۱/۴۴۵، فصل شمائل و افعال النبی صلی الله علیه وآله باب ذکر الصلاه علی النبی و ذیلعی در نصب الرایه، ۲/۳۰۳، کتاب الجنائز، فصل فی الدفن آورده اند که ابو عبیده قبر کن بوده است.

باب دفن رسول الله صلی الله علیه وآله نوشته که چون ابو عبیدهٔ جرّاح مانند قبرهای اهل مکه

حفر می کرد لذا جناب عباس یکی را به دنبال ابی طلحه قبرکن مدینه فرستاد و یکی را هم در پی ابو عبیده فرستاد تا تهیه قبر رسول الله صلی الله علیه وآله را بنمایند.

ثانیا فرمودید که علی علیه السّلام و بنی هاشم و اصحاب همگی بیعت نمودند بلی شما کلمهٔ بیعت نمودند را می خوانید اما تعمّق در حقیقت نمی نمائید که چه وقت بیعت نمودند و چگونه نمودند جمیع علماء حدیث و بزرگان از مورخین خودتان نوشته اند که علی علیه السّلام و بنی هاشم (ظاهرا) بیعت نمودند ولی بعد از شش ماه آن هم به جبر و فشار و تهدید به شمشیر و قتل و اهانت های بسیاری که به آن بزرگوار نمودند و محرومیت هائی که برای آنها فراهم ساختند.

حافظ: از مثل شما شخص شریفی بعید است که تفوّه کنید به کلمات و عقاید عوام شیعه که می گویند علی را جبرا کشیدند و بردند و تهدید بقتلش نمودند و حال آنکه آن جناب همان روزهای اول با کمال میل و رغبت تسلیم

به خلافت ابو بکر گردید.

بیعت علی و بنی هاشم با تهدید و بعد از شش ماه بود

داعی: اینکه فرمودید بیعت علی علیه السّلام و بنی هاشم فوری بود گمان می کنم عمدا سهو نمودید چه آنکه عموم مورخین شما نوشته اند بیعت علی علیه السّلام بعد از وفات فاطمه علیهاالسّلام بوده چنانچه بخاری(۱) در صفحه۳۷ جلد سوم صحیح باب غزوهٔ خیبر-

ص: ۳۴۰

۱- عن عائشه... فلم توفیت استنکر علی وجوده الناس، فالتمس مصالحه ابی بکر و مبایعته و لم یکن یبایع تلک الاشهر. صحیح بخاری، ۵/۲۵۲، ح ۷۰۴، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر.

و مسلم بن حجاج(۱) در صفحه۱۵۴ جلد پنجم صحیح باب قول النبی لا نورث نقل

می نماید که بیعت علی علیه السّلام بعد از وفات فاطمه علیهاالسّلام بوده است و همچنین عبد الله بن مسلم بن قتیبه دینوری متوفی سال ۲۷۶ قمری در آخر صفحه۱۴ الامامه و السیاسه گوید:

«فلم یبایع علیّ کرّم الله وجهه حتّی ماتت فاطمه رضی الله عنها.»

(علی علیه السّلام بیعت نکرد با ابو بکر تا فاطمه وفات نمود)

منتها بعض از علمای شما وفات حضرت فاطمه علیهاالسّلام را هفتاد و پنج روز بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وآله می دانند مانند خود ابن قتیبه و لکن عموم مورخین(۲) خودتان شش ماه بعد از وفات آن حضرت می دانند؛ پس نتیجه آن می شود که بیعت علی علیه السّلام و بنی هاشم بعد از شش ماه از خلافت بوده چنانچه مسعودی در صفحه ۴۱۴ جلد اول

مروج الذهب(۳) گوید:

«و لم یبایعه احد من بنی هاشم حتّی ماتت فاطمه».

(احدی از بین هاشم بیعت ننمودند با ابو بکر تا فاطمه علیهاالسّلام وفات نمود.)

۱- الامامه و السیاسه، ابن قتیبه، ۱/۲۰، باب کیف کانت بیعه علیّ بن ابی طالب و نیز محب الدین طبری در ریاض النضره، ۱/۱۷۶، قسم ۲، فصل ۹، ذکر اختصاصه بالصلاه اماما علی فاطمه بن رسول الله صلی الله علیه وآله و علیها لما ماتت؛ ابن شحنه در روضه المناظر، ۱/۱۸۹، حوادث سال ۱۱ هجری (بهامش مورج الذهب مسعودی) حدیث را این گونه نقل می کند: «قالت عائشه لم یبایع علی ابابکر حتی ماتت فاطمه...»
۲- تاریخ طبری، ۲/۴۴۸، حوادث سال ۱۱ هجری، باب حدیث سقیفه. طبری جریان را این گونه نقل می کند: عن عائشه... أفلم یبایعه علی سته اشهر؟ قال: لا و لا احد من بنی هاشم، حتی بایعه علی...
۳- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۰۱، باب ذکر خلافه ابی بکر، باب ذکر نسبه و لمع من اخباره و سیره.

و ابراهیم بن سعد ثقفی که از ثقات علماء مقبول الطرفین است از زهری روایت نموده که علیّ بن ابی طالب علیه السّلام بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه و بر او جرأت بهم نرسانیدند مگر بعد از وفات فاطمه علیهاالسّلام چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج نقل نموده است.

بالاخره اکابر علمای خودتان در کتب معتبرهٔ خود نقل نموده اند که بیعت علی علیه السّلام فوری نبوده بلکه بعد از توقف بسیار بوده که وسائل و اسباب فراهم و مقتضی موجود گردید.

و ابن ابی الحدید در آخر صفحه ۱۸ جلد دوم شرح نهج البلاغه(۱) از زهری از

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۶/۴۶، خطبه ۶۶، (و من کلام له علیه السّلام، فی معنی الأنصار) باب ذکر امر فاطمه مع ابی بکر. و نیز ابن قتیبه در الامامه و السیاسه، ص۲۰، باب کیفیه بیعه علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و بلاذری در انساب الاشراف، ۲/۲۶۸، باب امر السقیفه، یعقوبی در تراخی یعقوبی، ۲/۱۲۶، باب خبر سقیفه بنی ساعده و بیعه ابی بکر. و نیز محمد بن خاوندشاه بن محمود در روضه الصفا، ۴/۱۶۸۱، باب ذکر خلافه ابی بکر و ذکر بعض...، ذکر بیعه امیر المؤمنین علی علیه السّلام و ابن حجر مکی در صواعق المحرقه، ص۱۵، باب۱، فصل ۲، ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۱۴/۴۵۱، رقم ۲۴۷، شرح حال بغوی و ابن عبد البر در استیعاب، ۳/۹۷۳، رقم ۱۶۳۳، شرح حال عبد الله بن ای قحافه و ابن اثیر در اسد الغابه، ۳/۲۲۳، شرح حال عبد الله بن عثمان التیمی المکنی بأبی بکر، باب خلافه ابی بکر، سمعودی در مورج الذهب، ۲/۳۰۲، باب ذکر خلافه ابی بکر، ذکر نسبه و لمع من اخباره، یوم السقیفه و ابن اثیر در الکامل فی التاریخ، ۲/۳۲۵، حوادث سال یازدهم هجری، باب حدیث السقیفه و خلافه ابی بکر و بیهقی در السنن الکبری، ۶/۳۰۰، کتاب قسم الفیء و الغنیمه، باب بیان مصرف اربعه اخماس الفیؤ و.. عبد الرزاق صنعانی در المصنف، ۵/۴۲۷، ح ۹۷۷۴، کتاب المغازی خصومه علی و عباس، جریان تخلف امیر المؤمنین علیه السّلام را از بیعت با ابابکر ثبت کرده اند. محب الدین طبری در ریاض النضره، ۱/۵۵، قسم اول، باب ۴، ذکر ما جاء متضمنا الدلاله علی خلافه الاربعه، بعد از نقل حدیثی چنین می نویسد: و هذا الحدیث تبعد صحته لتخلف علی عن بیعه ابی بکر سته اشهر و نسبته الی نسیان الحدیث فی مثل هذه المده بعید.

عایشه روایت نموده: «فلم یبایعه علیّ ستّه اشهر و لا أحد من بنی هاشم حتّی بایعه علیّ»

(علی و احدی از بنی هاشم بیعت ننمودند با ابو بکر مدت شش ماه، تا زمانی که علی بیعت نمود.)

و نیز أحمد بن اعثم کوفی شافعی در فتوح(۱) و أبو نصر حمیدی در جمع بین الصحیحین(۲) از نافع از زهری روایت نموده اند که:

«انّ علیّا لم یبایعه الاّ بعد ستّه اشهر.»

(علی علیه السّلام بیعت ننمود مگر بعد از شش ماه)

و اما اینکه فرمودید چرا داعی پیروی از عقاید عوام نموده ام خیلی معذرت می خواهم از اینکه بگویم امر بر شما مشتبه شده است اینها عقاید عامیانه نیست بلکه اعتقاد عالمانه است شما بی‌خود بما حمله می کنید با اینکه از مضامین کتب خود آگاهی دارید.

۱- الفتوح، ابن اعثم کوفی، ۱/۱۴، ذکر ابتداء سقیفه بنی ساعده و ماکان من المهاجرین و الأنصار، وی چنین می نویسد: ... قال فانصرف علی علیه السّلام الی منزله فلم یبایع حتی توفیت فاطمه، ثم بایع بعد خمس و سبعین لیله وفاتها و قیل بعد سته اشهر. و الله اعلم ای ذلک کان.

۲- الجمع بین الصحیحین، حمیدی، ۱۰/۸۶، ح۶، مسند ابی بکر. حُمیدی می نویسد: فقال رجل للزهری: فلم یبایع علی سته اشهر؟ فقال: لا والله و لا احد من بنی هاشم، حتی بایعه علیّ.

و الله قسم علماء هر قوم مسئول فسادها هستند که امر را بر عوام مشتبه می کننـد که گمان نمایند این خبرها را ما ساخته ایم و حال آنکه علمای بزرگ خودتان معترف به این معانی می باشند.

حافظ: علمای ما در کجا گفته اند که علی را جبرا کشیدند و آتش در خانه اش زدند که در ألسنه و أفواه شیعه معروف است و در مجالس با حال تأثر نقل می نماینـد و تحریک اعصاب می نماینـد که فاطمه رضـی الله عنها را آزردنـد و بچه اش را سـقط نمودند.

داعی: آقایان محترم یا واقعا مطالعاتتان بسیار کم است و یا عمدا روی عادت تبعا للأسلاف میخواهید بیچاره شیعیان مظلوم را در نظر عوام خود متهم سازید و به این جملات خودتان و بزرگان اسلاف خود را تبرئه نمائید.

لذا می گوئید و می نویسید که این اخبار را شیعیان جعل نموده اند (مخصوصا از زمان سلطنت صفویه انار الله برهانهم) که به امر ابو بکر، عمر با جمعی آتش به در خانهٔ علی بردند و علی را با شمشیر و هیاهو کشیدند و بردند به مسجد برای بیعت.

و حال آنکه چنین نیست قبلاـ هم عرض کردم که نقل این قضایای تاریخی مخصوص به شیعیان نیست بلکه اکابر علماء و مورّخین منصف خودتان نوشته اند ولی بعضی از روی تعصّب خودداری از نقل نموده اند چنانچه میل داشته باشید برای اثبات مرام چند خبری که در نظر دارم به اقتضای وقت مجلس از موثقین علمای خودتان به عرض برسانم تا آقایان با انصاف بدانند که ما بی تقصیریم و نمی گوئیم مگر آنچه شما خود می گوئید.

ص: ۳۴۴

حافظ: بفرمائید برای استماع حاضریم.

دوازده دلیل بر اینکه علی را با زور شمشیر به مسجد بردند

داعی:

۱- ابو جعفر بلاذری احمد بن یحیی بن جابر البغدادی متوفی سال ۲۷۹ قمری که از موثقین محدثین و مورخین معروف شما می باشد در تاریخ[۱] خود روایت نموده که چون ابو بکر علی علیه السّلام را برای بیعت طلبید و قبول نکرد عمر را فرستاد آتشی آورد که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه علیهاالسّلام بر در خانه او را ملاقات کرد فرمود: ای پسر خطاب آمده ای خانه را بر من بسوزانی گفت آری این عمل قوی تر است در آنچه پدرت آورده.

۲- عزّ الدین ابن أبی الحدید معتزلی[۲] و محمّد بن جریر طبری[۳] که

۱- عن عون ان ابابکر ارسل الی علی یرید البیعه، فلم یبایع. فجاء عمر و معه قبس فتلقته فاطمه علی الباب، فقالت فاطمه: یابن خطاب، اتراک محرقا علی بابی؟ قال: نعم، و ذلک اقوی فیما جاء به ابوک و جاء علیّ، فبایع و قال: کنت عمرت ان لا ا خرج من منزلی حتی اجمع القرآن، انساب الاشراف، بلاذری، ۲/۲۶۸، باب امر السقیفه.

۲- عن سلمه بن عبد الرحمن... کان علی علیه السّلام و الزبیر و ناس من بنی هاشم فی بیت فاطمه، فجاء عمر الیهم، فقال: والذی نفسی بیده لتخرجن الی البیعه و لأحرقن البیت علیکم... شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۵۶، خطبه ۲۶، (و من خطبه له علیه السّلام ان الله تعالی بعث محمدا...، باب حدیث السقیفه.

۳- تاریخ طبری، ۲/۴۴۳، حوادث سال یازدهم، باب ذکر الأخبار الوارده بالیوم الذی توفی فیه. طبری به دو حدیث اشاره می کند که اجبار و تهدید به سوزانده دشمن در آن به چشم می خورد: یک- عن زیاد بن کلیب قال اتی عمر بن خطاب منزل علی و فیه طلحه و الزبیر و رجال من المهاجرین، فقال: والله لأحرقن علیکم او لتخرجن الی البیعه، فخرج علیه الزبیر مصلتا بالسیف، فعثر فسقط السیف من یده فوثبوا علیه فأخذوه. دوم- عن حُمید بن عبد الرحمن الحمیری، قال:... و تخلف علی الزبیر و اخترط الزبیر سیفه و قال: لا اغمده حتی یبایع علیّ. فبلغ ذلک ابابکر و عمر، فقال عمر: خذوا سیف الزبیر، فاضربوا به الحجر. قال: فانطلق الیهم عمر فجاء بهما تعباً وقال: لتبایعان وانتما طائعان او لتبایعان و انتما کارهان، فبایعا. و نیز ابن ابی شیبه در المصنف، ۸/۵۷۲ ح ۴، کتاب المغازی، باب ما جاء فی خلافه ابی بکر. جریان را این گونه نقل می کند: حدثنا زید بن اسلم عن ابیه اسلم انه حین بویع لأبی بکر بعد رسول الله صلی الله علیه وآله کان علی و الزبیر یدخلان علی فاطمه بنت رسول الله فیشاورنها و یرتجعون فی امرهم، فلما بلغ ذلک عمر بن الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمه قال: یا بنت رسول الله صلی الله علیه وآله و الله ما من احد احب الینا من ابیک و ما من احد احب الینا بعد ابیک منک و ایم الله ما ذلک بمانعی ان اجتمع هؤلاء النفر عندک ان امرتم ان یحرق علیهم البیت. قال:فلما خرج عمر، جاؤوها فقالت: تعلمون ان عمر قد جائنی و قد حلف بالله لئن عدتم لیحرقن علیکم البیت. و ایم الله لیمضین لما حلف علیه... متقی هندی در کنز العمال، ۵/۶۵۱، ح ۱۴۱۳۸، کتاب الخلافه مع الاماره، باب ۱ فی خلافه الخلفاء، مسند عمر، و ابن عبد البر در الاستیعاب، ۳/۹۷۵، شماره ۱۶۳۳، شرح حال عبد الله بن ابی

قحافه، متقی هندی و ابن عبد البر حدیث را همانند ابن ابی شیبه نقل می کنند.

معتمدترین مورخین شما هستند روایت کرده اند که عمر با اسید بن خضیر و سلمه بن اسلم و جماعتی به در خانه علی رفتند عمر گفت: بیرون آئید و إلاّ خانه را بر شما می سوزانم.

۳- ابن خزابه در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده که گفت: من از آنها بودم که به امر هیزم برداشتم و به در خانه فاطمه بردیم در وقتی که علی و اصحابش از بیعت ابا نمودند عمر به فاطمه گفت: بیرون کن هر که در این خانه است و إلاّ خانه و هر که در خانه است می سوزانم. در آن وقت علی و حسنین و فاطمه علیه السّلام و جماعتی از صحابه و بنی هاشم در آن خانه بودند. فاطمه فرمود: آیا

خانه را بر من و فرزندانم می سوزانی؟ گفت: بلی و الله تا بیرون آیند و بیعت کنند با خلیفه پیغمبر.

۴- ابن عبد ربه که از مشاهیر علمای شما است در صفحه ۶۳ جزء سیم عقد الفرید(۱) نوشته که علی علیه السّلام و عباس در خانه فاطمه نشسته بودند. ابو بکر به عمر گفت: برو اینها را بیاور اگر ابا کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر آتشی برداشت و آمد که خانه را بسوزاند فاطمه بر در خانه آمده فرمود: ای پسر خطّاب آمده ای که خانه ما را بسوزانی؟ گفت بلی الخ.

۵- ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه۱۳۴جلد اول شرح نهج البلاغه(۲) (چاپ

ص: ۳۴۷

۱- الذین تخلفوا عن بیعه ابی بکر علی و العباس و الزبیر و سعد بن عباده. فأمّا علی و العباس و الزبیر فقعدوا فی بیت فاطمه حتی بعث الیهم باوبکر و عمر بن الخطاب لیخرجوا من بیت فاطمه و قال له: ان ابوا فقالتهم. فأقبل بقبس من نار علی ان یضرم علیهم الدار، فلقیه فاطمه فقالت: یابن الخطاب أجئت لتحرق دارنا؟ قال: نعم؛ اوتدخلو فی ما دخلت فیه الأمه. عقد الفرید، ابن عبد ربه، ۵/۱۲، سقیفه بنی ساعده، باب الذین تخلفوا عن بیعه ابی بکر.
۲- و اجتمعت بنوهاشم الی بیت علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و معهم الزبیر و کان یعد نفسه رجلا من بنی هشام، کان علی یقول: ما زال الزبیر منا اهل البیت، حتی نشأ بنوه، فصرفوه عنا... ذهب عمر و معه عصابه الی فاطمه، منهم اسید بن حضیر و سلمه بن اسلم، فقال لهم: انطلقوا فبایعوا، فأبوا علیه و خرج الیهم الزبیر بسیفه، فقال عمر: علیکم الکلب، فوثب علیه سلمه بن اسلم فأخذ السیف من یده فضرب به الجدار، ثم انطلقوا به بعلی و معهما بنو هاشم، و علی یقول: انا عبد الله و اخو رسول الله حتی انتهوا به الی ابی بکر، فقیل له: بایع! فقال: انا أحق بهذا الامر منکم لا ابایعکم و انت اولی بالبیعه لی، أخذتم هذا الأمر من الانصار و احتججتم علیهم بالقرابه من رسول الله صلی الله علیه وآله فأعطوکم المقاده، و سلموا الیکم الإماره و انا احتج علیکم بمثل ما احتججتم به علی الانصار. فانصفونا ان کنتم تخافون الله من انفسکم. واعرفوا لنا من الأمر مثل ما عرفت الانصار لکم و الا فبوءوا بالظلم و انتم تعلمون. فقال عمر: انک لست متروکاً حتی تبایع. فقال له علی احل یا عمر حلبا لک شطره اشدد له الیوم امره لیرد علیک غدا لا والله لا اقبل قولک و لا ابایعه.... فقال علیّ: یا معشر المهاجرین، الله الله لا تخرجوا سلطان محمد عن داره و بیته الی بیوتکم و دورکم، و لا تدفعوا اهله عن مقامه فی الناس و حقه فوالله یا معضر المهاجرین لنحن اهل البیت احق بهذا الأمر منکم. اما کان منا القاری لکتاب الله، الفقیه فی دین الله العالم بالسنه، المضطلع بامر الرعیه؟ و الله انه لفینا، فلا تتبعوا الهوی، فتزدادوا من الحق بعداً. فقال بشیر بن سعد: لو کان هذا الکلام سمعته من ا لأنصار یا علی قبل بیعتهم لأبی بکر ما اختلف علیک اثنان، و لکنهم قد بایعوا. و انصرف علی الی منزله و لم یبایع و لزم بیته حتی ماتت فاطمه فبایع. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۶/۱۱، خطبه ۶۶، (من کلام له علیه السّلام فی معنی الأنصار) یوم السقیفه

مصر) از کتاب سقیفه جوهری قضیهٔ سقیفهٔ بنی ساعده را مبسوطا نقل نموده تا آنجا که گوید: بنی هاشم در خانه علی علیه السّلام جمع شدند و زبیر با ایشان بود؛ زیرا خود را از بنی هاشم می شمرد (حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام می فرمود: زبیر همیشه با ما بود تا آنکه پسرهایش بزرگ شدند و او را از ما برگرداندند) پس عمر با گروهی رفتند به سوی خانه حضرت فاطمه با اسید و سلمه و گفت: بیرون بیائید و بیعت کنید، ایشان امتناع نمودند. زبیر شمشیر کشید بیرون آمد عمر گفت: این سگ را بگیرید سلمه بن اسلم شمشیرش را گرفت و بر دیوار زد آنگاه علی را بجبر و عنف کشیدند به سوی ابو بکر، بنی هاشم هم با او می آمدند و ناظر بودند بر او که چه می کنند علی می گفت: من بندهٔ خدا و برادر رسول او هستم و کسی اعتنا به گفتار او نمی کرد تا او را به نزد ابو بکر بردند گفت: بیعت کن! حضرت فرمود: من احقم به این مقام و با شما بیعت نمی کنم، شما اولی هستید که با من بیعت کنید. شما این امر را از انصار گرفتید به سبب قرابت با رسول خداصلی الله علیه وآله و من نیز با همان حجّت بر شما احتجاج می کنم، پس شما انصاف دهید اگر از خدا می ترسید و به حق ما اعتراف کنید؛ چنانچه انصار در حق شما انصاف کردند و

الّا معترف شوید که دانسته بر من ستم می کنید.

عمر گفت: هرگز از تو دست بر نمی داریم تا بیعت کنی. حضـرت فرمودنـد: خوب با یکدیگر ساخته اید امروز تو برای او کار می کنی که فردا او بتو برگرداند (این مقام را) به خدا سوگند! قبول نمی کنم سخن تو را و با او بیعت نمی کنم چون او باید با من بیعت نماید.

آنگاه روی به مردم نمود فرمود: ای گروه مهاجران از خدا بترسید سلطه و سلطنت محمّدی را از خانوادهٔ او که خدا قرار داده بیرون نبرید و دفع مکنید اهل او را از مقام و حق او، به خدا قسم ما اهل بیت احقیم به این امر از شما، تا در میان ما کسی باشد که عالم به کتاب خدا و سنّت رسول و فقیه در دین باشد به خدا قسم اینها تمام در ما هست، پس متابعت و پیروی از نفس خود مکنید که از حق دور می شوید.

آنگاه علی علیه السّلام بیعت نکرده به خانه بر گشت و ملازم خانه شد، تا حضرت فاطمه از دنیا رفت ناچار بیعت کرد.

۶- ابو محمّد عبد الله بن مسلم بن قتیبه بن عمرو الباهلی الدینوری که از اکابر علماء خودتان است و مدتها در شهر دینور قاضی رسمی بوده و در سال ۲۷۶ قمری وفات نموده در صفحه۱۳ جلد اول کتاب معروف خود تاریخ الخلفاء الراشدین و دولت بنی امیه معروف به الامامه و السیاسه(۱) (چاپ مصر) قضیهٔ

ص: ۳۴۹

۱- الامامه و السیاسه، ابن قتیبه دینوی، ۱/۱۹، باب کیف کانت بیعه علیّ بن ابی طالب. ابن قتیبه جریان را این گونه نقل می کند: و ابن ابابکر تفقدر قوما تخلفوا عن بیعته عند علی کرم الله وجهه، فبعث الیهم عمر، فجاء فناداهم و هم فی دار علی، فأبوا ان یخرجوا، فدعا بالحطب و قال: و الذی نفس عمر بیده لتخرجن او لأحرقنها علی من فیها. فقیل له: یا ابا حفص، ان فیها فاطمه. فقال: و ان! فخرجوا فبایعوا الاـ علیاً فانه زعم انه قال: حلفت ان لا اخرج و لا اضع ثوبی علی عاتقی حتی اجمع القرآن. فوقفت فاطمه علیهاالسّـلام علی بابها، فقالت: لا عهد لی بقوم حضرواااسوأ محضر منکم، ترکتم رسول الله جنازه بین ایدینا و قطعتم امرکم بینکم. لم تستأمرونا و لم تردوا لناحقا؟ فأتی عمر ابابکر فقال له: ألا تأخذ هذا المتخلف عنك بالبیعه؟ فقال ابوبکر لقنفذ و هو مولی له: إذهب فادع لی علیاً. قال: فذهب الی علی فقال له: ما حجتك؟ فقال: یدعوك خلیفه رسول الله. فقال علی لسریع ما کذبتم علی رسول الله صلی الله علیه وآله. فرجع فابلغ الرساله. قال: فبکی ابوبکر طویلاـ فقال عمرالثانیه: لاـ تمهل هذا المتخلف عنك بالبیعه، فقال ابوبکر لقنفذ: عد الیه، فقل له: خلیفه رسول لله یدعوك لتبایع. فجاءه قنفذ، فأدی ما امر به فرفع علی صوته قال: سبحان الله لقد ادعی ما لیس له. فرجع قنفذ، فأبلغ الرساله، فبکی ابوبکر طویلا، ثم قام عمر، فمشی معه جماعه حت اتوا باب فاطمه، فدقوا الباب فلما سمعت اصواتهم نادت بأعلی صوتها: یا ابت یا رسول الله ماذا لقینا بعدك من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه فلما سمع القوم صوتها وو بکاءها انصروفا باکین و کادت قلوبهم تنصدع و اکبادهم تنفطر و بقی عمر و معه قوم، فأخرجوا علیا فمضوا به الی ابی بکر فقالوا له: بایع. فقال: ان انا لم افعله فمه؟ قالوا اذن و الله الـذی لا اله الا هو نضرب عنقك، فقال: تقتلون عبد الله و اخا رسوله؟ قال عمر: اما عبد الله فنعم و اما اخو رسوله فلا و ابوبکر ساکت لا یتکلم. فقال له عمر: ألا تأمر فیه بأمرك؟ فقال: لا اکرهه علی شیء ما کانت فاطمه الی جنبه. فلحق علی بقبر رسول الله صلی الله علیه وآله یصیح و یبکی

و ينادى: يابن ام ان القوم استضعفونى و كادوا يقتلوننى. فقال عمر لأبى بكر: انطلق بنا الى فاطمه فإنا قد اغضبناها، فانطلقا جميعا فاستأذنا على فاطمه، فلم تأذن لهما، فأتيا لعيا فكلماه فأدخلهما عليها فلما قعدا عندها حولت وجهها إلى الحائط فسلما عليها فلم ترد عليهما فتكلم ابوبكر فقال: يا حبيبه رسول الله و الله ان قرابه رسول الله صلى الله عليه وآله احب الى من قرابتى و انک لأحب الى من عائشه ابنتى و لوددت يوم مات ابوک انى مت و لا- أبقى بعده. أفترانى أعرفک و أعرف فضلک و شرفک و امنعک حقک و میراثک من رسول الله، إلا- انى سمعت اباک رسول الله يقول: لا- نورث، ما تركنا فهو صدقه. فقالت: أرأيتكما ان حدثتكما حديثا عن رسول الله صلى الله عليه وآله تعرفانه و تفعلان به؟ قال: نعم. فقالت: نشدتكما الله ألم تسمعا رسول الله صلى الله عليه وآله يقولا: رضا فاطمه من رضاى و سخط فاطمه من سخطى، فمن احب فاطمه ابنتى فقد احبنى و من أرضى فاطمه فقد أرضانى، فمن اسخط فاطمه فقد اسخطنى؟ قالا: سمعناه من رسول الله صلى الله عليه وآله. قالت: فانى اشهد الله و ملائکته انكما اسخطتمانى و ما ارضيتمانى و لئن لقيت النبى لأشكونكما اليه. فقال ابوبكر: ان عائذ بالله تعالى من سخطه و سخطک يا فاطمه، ثم انتحب أبوبكر يبكى، حتى كادت نفسه ان تزهق و هى تقول: و الله لأدعون الله عليک فى كل صلاه اصليها...

سقیفه را مفصلا شرح می دهد و ابتداء می کند مطلب را به این عبارت:

«انّ ابـا بکر رضـی الله عنه تفقّـد قومـا تخلّفوا عن بیعته عنـد علیّ کرّم الله وجهه فبعث الیهم عمر فجـاء فناداهم و هم فی دار علی فأبوا ان یخرجوا فدعا بالحطب و قال و الّذی نفس عمر بیده لتخرجنّ او لاحرقنّها علی من فیها فقیل له یا ابا حفص انّ فیهاسـقیفه را مفصلا شرح می دهد و ابتداء می کند مطلب را به این عبارت:

«انّ ابـا بکر رضـی الله عنه تفقّـد قومـا تخلّفوا عن بیعته عنـد علیّ کرّم الله وجهه فبعث الیهم عمر فجـاء فناداهم و هم فی دار علی فأبوا ان یخرجوا فـدعا بالحطب و قال و الّذی نفس عمر بیده لتخرجنّ او لاحـرقنّها علی من فیها فقیل له یا ابا حفص انّ فیهافاطمه فقال و انّ فخرجوا فبایعوا الاّ علیّا الخ.»

خلاصه کلام آنکه چون ابو بکر باخبر شد که جمعی از امت تخلف نموده اند از بیعت او، در خانهٔ علی علیه السّـلام جمع شده انـد، پس عمر را به سوی آنها فرسـتاد عمر آمـد بر در خانه علی علیه السّـلام آنها را طلب نمود برای بیعت، ابا کردنـد از بیرون آمـدن عمر هیزم طلبیـد و گفت: به آن خـدائی که جان عمر در قبضهٔ قدرت اوست یا بیرون بیائید یا خانه را با هر کس در آن خـانه است می سوزانم. مردم گفتنـد: یـا ابـا حفص (کنیـهٔ عمر بود) فـاطمه در این خـانه است. گفت: هر چنـد که او باشـد می سوزانم. پس همه بیرون آمدند و بیعت کردند مگر علی علیه السّلام که گفت: سوگند یاد کرده ام تا قرآن را جمع آوری نکنم بیرون نیایم و لباس در بر ننمایم. عمر قبول نکرد ولی نالهٔ فاطمه علیهاالسّلام و توبیخ نمودن آنها سبب شد که عمر برگشت نزد ابوبکر و تحریک کرد او را برای بیعت گرفتن از آن حضـرت، ابی بکر چند مرتبه قنفذ رافرسـتاد به طلب آن حضـرت و جواب یأس شنید عاقبت عمر با جماعتی رفت به در خانه فاطمه و دق الباب نمود فاطمه که صدای آنها را شنید به صدای بلند ندا

در داد:

«یا ابت یا رسول الله ما ذا لقینا بعدک من ابن الخطّاب و ابن ابی قحافه.»

خلاصه معنی آنکه: بابا یا رسول الله بعد از تو چه بما می رسد از عمر بن الخطاب و ابو بکر بن ابی قحافه و چگونه با ما ملاقات نمودند.

همین که مردم صدای گریه و نالهٔ فاطمه را شنیدند برگشتند در حالتی که اشکها جاری و جگرها سوخته ولی عمر با عده ای ماندند تا علی را جبرا از خانه بیرون آورده نزد ابو بکر بردند و به آن حضرت عرض کردند بیعت بنما با ابو بکر حضرت فرمود: اگر بیعت نکنم چه خواهید کرد؟ قالوا: اذا و الله الذی لا اله الاّ هو نضرب عنقک. گفتند: به خدا قسم گردنت را می زنیم. علی علیه السّلام فرمود: پس بندهٔ خدا و برادر رسول او را خواهید کشت؟ عمر گفت:

تو برادر رسول خدا نیستی! ابو بکر در مقابل تمام این حوادث و گفتار ساکت بود و هیچ نمی گفت. عمر به ابو بکر گفت: آیا به امر تو این کارها را نمی کنیم؟ ابو بکر گفت: مادامی که فاطمه هست او را اکراه نمی نمائیم.

امیر المؤمنین علیه السّلام خود را به قبر رسول الله رسانید با گریه و ناله عرض کرد به پیغمبرصلی الله علیه وآله آنچه را که هارون به برادرش موسی گفت و خداوند در قرآن خبر داده {اِبْنَ أُمَّ إِنَّ اَلْقَوْمَ اِسْتَضْعَفُونِی وَ کٰادُوا یَقْتُلُونَنِی} سوره اعراف/ ۱۵۰(پسر مادرم، مردم مرا ضعیف نمودند و خواستند مارا بکشند.)

شرح قضیّه را مفصل نقل نموده تا آنجا که گوید علی علیه السّلام بیعت نکرده به منزل برگشت و بعدها ابو بکر و عمر رفتند به منزل فاطمه علیهاالسّلام که استرضای خاطر او را فراهم نمایند فرمود خدا را شاهد می گیرم شما دو نفر مرا اذیت نمودید در هر

نمازی شما را نفرین می کنم تا پدرم را ببینم و از شما شکایت نمایم انتهی.

باید منصفانه قضاوت نمود

شما را به خدا آقایان انصاف دهید معنی اجماع همین است که اصحاب پیغمبر را با ضرب و اهانت و زور و خوف و تهدید به قتل و آتش زدن خانه برای بیعت ببرند و نامش را اجماع بگذارند؟!

اگر آقایان با انصاف قدری دقیق و از عادت بر کنار شوید می بینید که بازی آن روز هم مثل و مانند امروز بوده است که نظایرش بسیار دیده می شود که عده ای اطراف یک نفر را گرفته و با هو و جنجال او را به مقام ریاست یا سلطنت می رسانند بعد می گویند ملت او را به این مقام برگزیدند.

آن روز هم عده ای بازیگر بدور هم جمع شده یک نفر را انتخاب نمودند بعد بقیه مردم را با هو و جنجال و اهانت و تهدید به آتش و سوزانیدن و شمشیر کشیدن و تخویف نمودن برای بیعت حاضر نمودند که امشب آقایان اسمش را بگذارید اجماع و این حربهٔ کند را دلیل بر حقّانیّت خود بگیرید.

و عجب آنکه بما هم می گوئید کور و کر شوید و نافهم گردید بتاریخ گذشته ابدا توجه نکنید و تحقیق در دین ننمائید و هر چه کردند همه را نیک بدانید و کورکورانه تصدیق نمائید که اجماع واقع شده و خلافت حقی بوده که بطریق اجماع معین گردیده است؟!

بخدا قسم اگر آقایان با نظر بی طرفی و انصاف و ذره بینی بنگرید خواهید تصدیق نمود که دسته بندی و حزب بازی آنها در آن روز سیاسی بوده نه طریقهٔ

ص: ۳۵۳

جامعه شیعه که مطابق دستور رسول اکرم صلی الله علیه وآله اطراف عترت طاهره آن حضرت اجتماع نموده و گفتند چون پیغمبرصلی الله علیه وآله خود فرموده به قرآن و عترت من متمسک شوید ما هم اطاعت نموده از آنها جدا نمی شویم و اطاعت آنها را می نمائیم لا غیر.

۷- احمد بن عبد العزیز جوهری که از ثقات علمای شما است بنابر آنچه ابن ابی الحدیدتوثیق نموده به این عبارت «هو عالم محدّث کثیر الادب ثقه ورع اثنی علیه المحدّثون و رووا عنه مصنفاته» (او عالم محدث و صاحب ادب بسیار بوده، ثقه و با ورع، مدح ثنا نمودند بر او محدثین و در مصنفات خود از او روایت نمودند.) در کتاب سقیفه آورده چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی مذکور هم در صفحه ۱۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه(۱) (چاپ مصر) از او نقل نموده مسندا از ابی الاسود که گفت جمعی از اصحاب و رجال مهاجرین غضب کردند در بیعت ابو بکر که چرا با آنها مشورت نشده و نیز علی و زبیر هم غضب نموده و از بیعت بر کنار شده و وارد خانه فاطمه شدند آنگاه عمر با اسید بن خضیر و سلمه بن سلامه بن قریش (که هر دو از بنی عبد الاشهل بودند) و گروهی از مردم هجوم آوردند به منزل فاطمه هر چند فاطمه ناله زد و آنها را قسم داد فایده نکرد شمشیر علی و زبیر را

۱- عن ابی الأسود قال: عضب رجال من المهاجرین فی بیعه ابی بکر بغیر مشوره و عضب علی و الزبیر، فدخل بیت فاطمه علیهاالسّلام معهما السلاح فجاء عمر فی عصابه منهم أسید بن حضیر و سلمه بن سلامه بن وقش و هما من بنی عبد الأشهل- فصاحت فاطمه علیهاالسّلام و ناشدتهم الله فأخذوا سیفی علی و الزبیر، فضربوا بهما الجدار حتی کسروهما، ثم اخرجهما عمر یسوقهما حتی بایعا... شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۵۰، خطبه ۲۶ (و من خطبه له علیه السّلام ان الله بعث محمدا نذیرا للعالمین...) باب حدیث السقیفه.

گرفتند و به دیوار زدند و شکستند و آنها را به جبر و عنف کشیدند و به مسجد بردند برای بیعت!.

۸- و نیز جوهری(۱) از سلمه بن عبد الرحمن روایت کرده که چون ابو بکر بالای منبر نشست و شنید که علی و زبیر و جمعی از بنی هاشم در خانهٔ فاطمه جمع شده اند عمر را فرستاد که آنها را بیاورند عمر رفت در خانه فاطمه فریاد زد بیرون بیائید و الا بحق خدا خانه را با شما می سوزانم.

۹- و نیز جوهری بنابر آنچه ابن ابی الحدید در صفحه ۱۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه(۲) (چاپ مصر) مسندا از شعبی روایت نموده که وقتی ابو بکر شنید اجتماع بنی هاشم را در خانه علی علیه السّلام به عمر گفت خالد کجا است گفت حاضر است أبو بکر گفت: هر دو بروید علی و زبیر را بیرون آورید تا بیعت کنند پس عمر داخل خانه فاطمه شد و خالد بر در خانه ایستاد عمر به زبیر گفت: این

ص: ۳۵۵

۱- عن مسلمه بن عبد الرحمن قال: لما جلس ابوبکر علی المنبر کان علی و الزبیر و ناس من بنی هشام فی بیت فاطمه، فجاء عمر الیهم فقال: و الذی نفسی بیده لتخرجن الی البیعه او لأحرقن لابیت علیکم... السقیفه و فدک، ابی بکر احمد بن عبد العزیز جوهری، ص ۵۰، قسم ۱، السقیفه

۲- عن الشعبی، قال: سأل ابوبکر فقال: این الزبیر؟ فقیل عند علی و قد تقلد سیفه فقال: قم یا عمر قم یا خلد بن الولید، انطلقا حتی تأتیانی بهما. فانطلقا فدخل عمر و قام خلد بن علی باب البیت من خارج فقال عمر للزبیر: ما هذا السیف؟ فقال: نایع علیاً، فاخترطه عمر، فضرب به حجرا فکسره ثم اخذ بید الزبیر فأقامه ثم دفعه و قال: یا خالد دونکه فأمسکه ثم قال لعلیّ: قم فبایع لأبی بکر، فتلکأ و احتبس فأخذ بیده و قال: قم، فأبی ان یقوم فحمله و دفعه کما دفع الزبیر، فأخرجه و رأت فاطمه ما صنع بهما، فقامت علی باب الحجره، و قالت: یا ابابکر، ما أسرع ما أغرتم علی اهل بیت رسول الله! و الله لا أکلم عمر حتی القی الله. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۵۷، خطبه ۲۶، (و من خطبه علیه السّلام ان الله بعث محمدا...) حدیث السقیفه.

شمشیر چیست گفت این را مهیا کرده ام برای بیعت علی، گرفت شمشیر زبیر را کشید و زد بر سنگی که در خانه بود و شکست، آنگاه دست زبیر را گرفت و برخیزانید و بیرون آورد و به دست خالد داد برگشت میان خانه و در خانه جمعیت زیادی بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم به علی علیه السّلام گفت برخیز برویم با ابو بکر بیعت کن، حضرت امتناع نمود دست حضرت را گرفت و کشید و به دست خالد داد و با خالد جمعیت بسیاری بودند که ابو بکر به مدد فرستاده بود خالد و عمر هجوم آورده آن حضرت را به عنف و جبر شدید می کشیدند تمام کوچه ها را مردم پر کرده و تماشا می نمودند حضرت فاطمه وقتی عملیات عمر را دید با زنان بسیار از بنی هاشم و غیر ایشان (که جهت تسلیت فاطمه جمع شده بودند) بیرون آمدند و صدای فریاد و ولوله و شیون آنها بلند بود تا در حجره حضرت فاطمه ندا کرد و به أبو بکر فرمود: خوش زود غارت آوردید بر خانه اهل بیت رسول خدا، به خدا قسم است که با عمر حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات نمایم (به قسم و عهد خود باقی و وفا نمود و با آنها تکلم ننمود تا از دنیا رفت) چنانچه بخاری(۱) و مسلم در صحیحین(۲) خودنوشته اند:

۱- عن عائشه... فأبی ابوبکر ان یدفع الی فاطمه منها سیئا فوجدت فامه علی ابی بکر فی ذلک فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت... صحیح بخاری، ۵۰/۲۵۲، ح ۷۰۴، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر.

۲- عن عائشه... فوجدت فاطمه علی ابی بکر فی ذلک قال: فهجرته، فلم تلکمه حتی توفیت و عاشت بعد رسول الله... صحیح مسلم، ۳/۱۳۸۰، ح ۵۲، کتاب الجهاد و السیر، باب قول النبی صلی الله علیه وآله لا نورث ما ترکناه فهو صدقه و نیز ابن حجر مکی در صواعق المحرقه، ص۱۵، باب ۱ فصل ۲ؤ احمد بن حنبل در مسند، ۱/۶، مسند ابی بکر و ابن سعد در طبقات الکبری، ۸/۲۳، تسمیه النساء المسلمات و المهاجرات...، ذکر بنات رسول الله، رقم ۴۰۹۷، شرح حال فاطمه علیهاالسّلام و نیز صنعانی در المصنف، ۵/۴۷۲، ح ۹۷۷۴، باب خصومه علی و عباس و بیهقی در سنن الکبری، ۶/۳۰۰، کتاب القسم الفیء و الغنیمه، باب بیان مصرف اربعه اخماس الفیء بعد رسول... و ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۵/۳۰۶، حوادث سال ۱۱ هجری، باب بیان انه قال: لا نورث... و در سیره النبویه، ۴/۲۷۲، حوادث سال هجری، باب بیان انه علیه السّلام قال: لا نورث... و نیز ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۶/۲۰۲، باب فرض الخمس و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۷/۲۴۲، ح ۱۸۷۶۹، باب ۴ کتاب الشمائل من قسم الافعال، ما یتعلق بمیراثه و طبری در تاریخ خود، ۲/۴۴۸، حوادث سال ۱۱، حدیث السقیفه و ابن حبان در صحیح خود ۱۱/ ۱۵۳، کتاب السیر باب ۱۴، الغنائم و قسمتها طبرانی در مسند الشامیین، ۳/۱۹۸، رقم ۸۸، شعیب عن الزهری عن عروه بن الزبیر و حمیدی در الجمع بنی الصحیحین، ۱/۸۶، ح ۶، مسند ابی بکر به عباراتی مشابه نارضایتی حضرت فاطمه از ابوبکر و عمر را نقل کرده اند.

«فغضبت فاطمه علی ابی بکر و لم تتکلم به حتی توفیت»

(فاطمه علیهاالسّلام در حال غضب ابوبکر را ترک نمود و بر آن حال باقی مانـد و با او حرف نزد تا وفات نمود و از دنیا رفت؛ چنانچه در جزء پنجم و هفتم صحیح بخاری نقل گردیده است)

۱۰- أبو ولیـد محب الـدین محمّـد بن محمّد بن الشـحنه الحنفی متوفی سال ۸۱۵ قمری که از اکـابر علماء شـما و سالها قاضـی مذهب حنفی در حلب بوده در کتاب تاریخ خود به نام روضه المناظر فی اخبار الاوائل و الاواخر(۱)

در شرح قضیه سقیفه خبر آتش را می نویسد به این عبارت:

«ان عمر جـاء الی بیت علی لیحرقه علی من فیه فلقیته فـاطمه فقـال: ادخلوا فیمـا دخلت الامّه» یعنی عمر آمـد در خانه علی برای آنکه آتش بزند هر کس در آن خانه است پس فاطمه او را ملاقات نمود، عمر گفت: داخل شوید در چیزی که

۱- روضه المناظر، ابن شحنه، در حوادث سال ۱۱هجری، (بهامش مروج الذهب مسعودی، ۱/۱۸۹)

امت داخل شدند و تا آخر قضیّه را نقل می نماید.

۱۱- طبری در صفحه ۴۴۳ جلد دوم تاریخ خود(۱) نقل نموده از زیاد بن کلیب که طلحه و زبیر و جماعتی از مهاجرین در خانه علی علیه السّلام بودند عمر بن الخطّاب آمد و گفت: بیرون بیائید برای بیعت و الا آتش بر همه می زنم.

۱۲- ابن شحنه مورخ معروف در صفحه ۱۱۲ جلد یازدهم حاشیه کامل ابن اثیر(۲) ضمن داستان سقیفه می نویسد زمانی که جماعتی از اصحاب و بنی هاشم مانند زبیر و عتبه بن ابی لهب و خالد بن سعید بن العاص و مقداد بن اسود کندی و سلمان فارسی و ابی ذرّ غفاری و عمّار بن یاسر و براء بن عازب و ابیّ بن کعب تخلف از بیعت ابو بکر نموده و متمایل به علی علیه السّلام در خانه آن حضرت جمع بودند، عمر بن الخطّاب آمد تا هر که در آن خانه هست آتش بزند، فاطمه علیهاالسّلام با او ملاقات نمود عمر گفت داخل شوید در آنچه مردم داخل شدند (یعنی بیائید بیعت کنید و پیروی کنید از عده ای که بیعت نمودند).

۱- عن زیاد بن کلیب قال أتی عمر بن الخطاب منزل علی و فیه طلحه و الزبیر و رجال من المهاجرین فقال: والله لأحرقن علیك او لتخرجن الی البیعه، فخرج علیه الزبیر مصلیا بالسیف فعثر فسقط السیف من یده فوثبوا علیه فأخذوه. تاریخ طبری، ۲/۴۳۳، حوادث سال ۱۱ هجری، باب ذکر الأخبار الوارده بالیوم توفی فیه..

۲- روضه المناظر، ابن شحنه، حوادث سال ۱۱ هجری (بهامش مروج الذهب، مسعودی، ۱/۱۸۹). وی می نویسد: فبایعوه خلا جماعه من بنی هاشم و الزبیر و عتبه بن ابی لهب و خالد بن سعید بن العاص و المقداد ابن الأسود و سلمان الفارسی و ابی ذر و عمار بن یاسر و البراء بن عازب و ابی بن کعب و مالوا مع علیّ بن ابی طالب و کذا تخلف عن بیعه ابی بکر و ابو سفیان بن حرب، ثم ان عمر جاء الی بیت علی لیحرقه علی من فیه، فلقیته فاطمه فقال: ادخلوا فیما دخلت فیه الأمه. قال ابن واصل: فخرج علی الی ابی بکر و بایعه.

و شاهد بر این مطالب قول ابی الحسن علی بن الحسین مسعودی مورخ و فاضل جلیل القدر مقبول الفریقین است که در صفحه ۱۰۰ جلد دوم تاریخ مروج الذهب(۱) ضمن نقل قضایای عبد الله

بن زبیر که در مکه دعوای ریاست و خلافت داشت نوشته است در آن هنگام که بنی هاشم (به) اتفاق محمد بن الحنفیّه فرزند امیر المؤمنین علیه السّلام در شعب ابی طالب جمع شدند و لشکر عبد الله آنها را محاصره نموده بودند هیزم بسیاری آوردند که آنها را آتش بزنند و شعلهٔ آتش هم بلند شد مع ذلک بنی هاشم تسلیم نشدند تا لشکر مختار رسیدند و بنی هاشم را نجات دادند.

گوید: نوفلی در کتاب خودش در أخبار آورده که عروه بن زبیر در مقابل مردم از برادرش عبد الله در مجلسی که قضیّهٔ محاصره در شعب مطرح بود، مردم از آتش زدن شعب مذمت می کردند، عروه عذر خواهی می کرد که برادرم عبد الله مقصر نبود، غرضش از آوردن آتش و هیزم و افروختن آتش بر بنی هاشم ترسانیدن آنها بود: «انما أراد بذلک إرهابهم لیدخلوا فی طاعته کما ارهب بنی هاشم و

۱- و قد کان ابن الزبیر عمد الی من بمکه من بنی هاشم فحصرهم فی الشعب و جمع لهم حطبا عظمیا لو وقعت فیه شراره من نار لم یسلم من الموت احد و فی القوم محمد بن الحنفیه... فجئنا الی بنی هاشم فإذا هم فی الشعب فاستخرجنا فقال لنا ابن الحنفیه: لا تقاتلوا إلا من قاتلکم. فلما رأی ابن الزبیر تنمر ناله و اقدمنا علیه لاذ بأستار الکعبه و قال: انا عائذ الله. و حدث النوفلی فی کتابه فی الأخبار عن ابن عائشه، عن ابیه، عن حماد بن سلمه، قال: کان عروه بن الزبیر یعذر اخاه اذا جری ذکر بنی هاشم و حصره اياهم فی الشعب و جمعه لهم الحطب لتحریقهم و یقول انما اراد بذلک ارهابهم لیدخلوا فی طاعته کما ارهب بنو هاشم و جمع لهم الحطب لإحراقهم اذ هم أبوا البیعه فیما سلف، و هذا خبر لا یحتمل ذکره هنا. مورج الذهب، مسعودی، ۳/۷۶، ۷۷، ذکر ایام معاویه بن یزید بن معاویه و مروان بن حکم... باب ابن الزبیر و عبد الله بن محمد بن الحنفیه.

جمع لهم الحطب لاحراقهم اذ هم ابوا البیعه فی ما سلف».

ما حصل معنی آنکه عبد الله زبیر این عمل آتش آوردن در اطراف بنی هاشم در شعب ابی طالب برای ترسانیدن آنها را سرمشق و دستور از سلف خود (عمر و اصحاب ابو بکر گرفت) که آنها هم وقتی دیدند بنی هاشم و اکابر اصحاب و مهاجرین زیر بار بیعت نمیروند هیزم آوردند برای آتش زدن آنها که بترسند و تسلیم شوند و بیعت نمایند! (تا تشکیل اجماع داده شود امشب دلیل محکم آقایان محترم باشد).

این اخبار و بیان مورخین نمونه ای از اخبار و بیانات بسیاری است که روات موثق خودتان در کتب معتبره خود نقل نموده اند به قدری این قضیه در نزد علماء منصف شیوع کامل داشته که حتّی شعراء هم در اشعار خود وارد میکردند منتها بعض از علماء شما به حساب آنکه اگر نقل کنیم این قضایا را سندی می‌شود بر ابطال عقیدهٔ اجماع، لذا احتیاطا از نقل آن خودداری می نمودند و الا مطلب در نزد همه آشکار بوده یکی از شعرای معروف خودتان عالم نبیل حافظ ابراهیم مصری است در قصیدهٔ عمریّه من باب مدح و تمجید خلیفه گوید:

و کلمه لعلیّ قالها عمر

اکرم بسامعها اعظم بملقیها

حرقت بیتک لا ابقی علیک بها

ان لم تبایع و بنت المصطفی فیها

ما کان غیر ابی حفص بقائلها

یوما لفارس عدنان و حامیها

ما حصل معنی آنکه غیر أبو حفص (کنیهٔ عمر بوده) کسی نمی توانست به علی که یکه سوار قبیله عدنان بود و به حمایت کنندگان او بگوید اگر بیعت نکنید خانه ات را آتش می زنم و کسی را در خانه باقی نمی گذارم با اینکه فاطمه در این

خانه می باشد.

حافظ: این أخبار نشان می دهد که جهتٍ ارهاب و ترساندن و بهم زدن اجتماع مخالفین خلافت، آتش آوردند و حال آنکه شیعیان جعل نمودند که در خانه را آتش زدند و در میان در و دیوار محسن بچه شش ماهه را سقط نمودند.

اخبار سقط جنین فاطمه علیهاالسّلام

داعی: عرض کردم جهت ضیق وقت به اختصار کوشیدم و از نقل اخبار مفصل خود داری نمودم و الا اخبار در این باب بسیار است؛ برای نمونه پی بردن به اینکه شیعیانٍ موحد و معتقد به روز جزا دروغ نمی گویند و جعل نمی نمایند و غرض شخصی هم با احدی ندارند، خوب است آقایان مراجعه فرمایید به کتاب اثبات الوصیه(۱) تألیف عالم فاضل مورخ شهیر، مقبول القول فریقین (شیعه و سنی) ابنی الحسن علی بن الحسین مسعودی صاحب مورج الذهب متوفی سال ۳۴۶، قمری که شرح قضاییا آن روز را مفصل می نویسد، تا آنجا که گوید:

«فهجموا علیه و أحرقوا بابه و استخرجوه منه کرها و ضغطوا سیده النساء بالباب حتی اسقطت محسنا.»

(پس هجوم آوردند بر علی علیه السّلام و در خانه اش را سوزانیدند و آن حضرت را با اکراه و اجبار از خانه بیرن کشیدند وسیده زنان فاطمه را میان در و دیوار فشار دادند، تا محسن خود را سقط کرد.)

پس بدانید که از جعلیات شیعه نیست، بلکه آنچه واقع شده ضبط در تاریخ

ص: ۳۶۱

۱- اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۱۰، فی حکایه السقیفه و نصب الخلیفه.

است و تاریخ هرگز گم نخواهد شد. اگر بعضی ملاحظه کاری کنند و خود داری از ثبت آن نمایند، مردمان منصف دیگری هستند که ثبت می نمایند.

قضیه سقط جنین اظهر من الشمس در تاریخ است، منتها بعض از علماء حباً لخلفائهم، پرده پوشی و سکوت نمودند. مع ذلک گاهی بی اختیار حقیقت به زیر قلمشان آمده و شاهد صادق بر اثبات مدعای ما گردیده است.

مراجعه فرمایید به آخر صفحه ۳۵۱ جلد سیم شرح نهج البلاغه(۱) (چاپ

ص: ۳۶۲

۱- قال محمد بن اسحاق و کان رسول الله صلی الله علیه وآله لما اطلق سبیل ابی العاص أخذ علیه فیما نری او شرط علیه فی اطلاقه، او ان ابا العاص وعد رسول الله صلی الله علیه وآله ابتداء بأن یحمل زینب إلیه الی المدینه و لم یظهر ذلک بعث زید بن حارثه روجلا- من الأنصار فقال لهما: کونا بمکان کذا حتی تمر بکما زینب، فتصحبانها حتی تأتیانی بها. فخرجا نحو مکه و ذلک بعد بدر بشهر، فلما قدم ابوالعاص مکه امرها باللحوق بأبیها فأخذت تتجهز. قال محمد بن اسحاق: فحدثت عن زینب انها قالت: بینا انا اتجهز للحقوق بأبی لقیتنی هند بنت عتبه، فقالت: ألم یبلغنی با بنت محمد انک تریدین للحوق بأبیک. فقلت: ما اردت ذلک. فقالت: این بنت عم لا تفعلی ان کانت لک حاجه فی متاع او فیما یرفق بک فی سفرک او مال تبلیغن به الی ابیک فان عندی حاجتک فلا تضطنی منی، فانه لا یدخل بین النساء ما یدخل بین الرجال، قالت: و ایم الله انی لأظنها حینئذ صادقه ما اظنها قالت: حینئذ الا- لتفعل و لکن خفتها فأنکرت ان اکون ارید ذلک. قالت: تجهزت حتی فرغت من جهازی، فحملین اخو بعلی و هو کنانه بن الربیع. قال محمد بن اسحاق: قدم لها کنانه بن الربیع بعیرا فرکبته و أخذ قوسه و کنانته و خرج بها نهاراً یوقد بعیرها و هی فی هودج لها و تحدث بذلک الرجال من قریش و النساء و تلاومت فی ذلک و اشفقت ان تخرج ابنه محمد من بینهم علی تلک الحال، فخرجوا فی طلبها سراعا حتی أدرکوها بذی طوی، فکان اول من سبق الیها هابز بن الهودج و کانت حاملا- فلما رجعت طرحت ما فی بطنها قد کانت من خوفها رأت دما و هی فی الهودج، فلذلک اباح رسول الله صلی الله علیه وآله یوم فتح مکه دم هبّار بن الأسود. ... قلت وهذا الخبر ایضاً قرأته علی النقیب ابی جعفر فقال: اذا کان رسول الله صلی الله علیه وآله اباح دم هبّار بن الأسود لانه روع زینب، فالقت ذا بطنها، فظهر الحال انه لو کان حیاً لأباح دم من روع فاطمه حتی القت ذا بطنها. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۱۹۳، خطبه۹، (و من کتاب له علیه السّلام الی معاویه) باب القول فیما جری فی الغنمه و الأساری...

مصر) تا مطلب برشما واضح گردد که ابن ابی الحدید نوشته، وقتی برای استاد خود ابی جعفر نقیب شیخ معتزله نقل نمودم که وقتی خبر به رسول خدا دادند که هبّار بن اسود با نیزه به هودج زینب دختر شما حمله برد و زینب از ترس بچه سقط کرد (زینب دختر رسول الله صلی الله علیه وآله عیال پسر خاله اش ابو العاص بن ربیع بن عبد الغزّی بود. در جنگ بدر ابو العاص اسیر شد با اسرای بسیار از کفار، بنا شد مشرکین فدا بدهند و خود را خلاص کنند. ابو العاص پیغام داد برای زینب که فدیه برای او بفرستد. بی بی مالی تهیه کرد با گردنبند مرواریدی که با عقیق یمانی و یاقوت زمانی مرصع بود و از مادرش خدیجه به او رسیده بود، فرستاد خدمت پیغمبر. رسول خدا محزون شد. امت برای شما واضح گردد که ابن ابی الحدید نوشته، وقتی برای استاد خود ابی جعفر نقیب شیخ معتزله نقل نمودم که وقتی خبر به رسول خدا دادند که هبّار بن اسود با نیزه به هودج زینب دختر شما حمله برد و زینب از ترس بچه سقط کرد (زینب دختر رسول الله صلی الله علیه وآله عیال پسر خاله اش ابو العاص بن ربیع بن عبد الغزّی بود. در جنگ بدر ابو العاص اسیر شد با اسرای بسیار از کفار، بنا شد مشرکین فدا بدهند و خود را خلاص کنند. ابو العاص پیغام داد برای زینب که فدیه برای او بفرستد. بی بی مالی تهیه کرد با گردنبند مرواریدی که با عقیق یمانی و یاقوت زمانی مرصع بود و از مادرش خدیجه به او رسیده بود، فرستاد خدمت پیغمبر. رسول خدا محزون شد. امت برای خاطر آن حضرت از فدیه گذشته و ابوالعاص را ازاد نمودند. پیغمبر فرمود به ابی العاص که چون زینب بر تو حرام است، او را روانه مدینه نما، قبول نمود.

حضرت، زید بن حارثه پیر مرد را با او روانه نمود که زینب را بیارود. چون مشرکین فهمیدند که زینب را حرکت دادند، جمعی به اتفاق ابو سفیان حرکت کردند در ذی طوی به آنها رسیدند. هبار بن اسود با نیزه به هودج زینب زد که سر نیزه به پشت بی بی رسید. بی بی زینب وحشت کرد و از ترس بچه ای را که در رحم داشت سقط نمود. وقتی زینب به مدینه آمد و برای رسول خداصلی الله علیه وآله نقل نمود. حضرت فوق العاده محزون شد و خون هبّار را مباح نمود و امر نمود دست و پای او را قطع نموده به قتل رسانند.) حضرت خون او را مباح نمود.

ص: ۳۶۳

ابی جعفر گفت:

«لو کان رسول الله حیا لأباح دم من روع فاطمه، حتی القت ذا بطنها»

(اگر رسول خداصلی الله علیه وآله زنده بود حتما مباح

می کرد خون کسی که فاطمه را ترسانید، تا آنکه بچه اش (محسن) سقط گردید.)

و نیز صلاح الدین خلیل بن ابیک الصفدی در وافی بالوفیات(۱)، ضم حرف الف، کلمات و عقاید ابراهیم بن سیار بن هانی بصری معروف به نظام معتزلی را نقل نموده تا آنجا که گوید نظام گفته است:

«ان عمر ضرب بطن فاطمه یوم البیعه حتی القت المحسن من بطنها»

(یعنی روز بیعت عمر چنان به شکم فاطمه علیهاالسّلام زد که محسن از شکمش ساقط گردید. (این جلد وافی بالوفیات خطی در کتابخانه ملی «حاجی حسین آقا ملک» در تهران موجود است)

پس بی جهت آقایان، تبعاً للاسلاف، جامعه شیعه را متهم نسازید و در نزد عوام بی خبر، ما را مقصر قلمداد نکنید که گمان نمایند این اخبار را شیعیان جعل نمودند و به آنها امر را مشتبه کنید و بگویید خلفای ما به علیّ و فاطمه آزاری ننمودند، بلکه آنها خود ناراضی به خلافت خلفاء بودند.

قضیه آتش جبر و اجبار اکراه و توهین به علی و بنی هاشم برای بیعت و

۱- الوافی بالوفیات، صفدی، ۶/۱۵، حرف الالف، رقم۹۱، شرح حال ابراهیم بن سیار بن هانی البصری النظام المعتزلی. نیز شهرستانی در الملل و النحل، ۱/۵۹، باب ۱، المعتزله، رقم ۳، شرح حال النظامیه (ابراهیم بن سیار بن هانی النظام) به همین جریان اشاره کرده است.

سقط جنین و سایر مظالم در کتب معتبره علمای با انصاف خودتان ضبط است. اگر اعتراضی دارید به بلاذری و طبری و ابن خزابه و ابن عبد ربه و جوهری و مسعودی و نظام و ابن ابی الحدید و ابن قتیبه و ابن شحنه و حافظ ابراهیم و امثالهم بنمایید که چرا در کتابهای خود نوشته و در اشعار خود سرودند و ما آنچه می گوییم با سند ثابت و مسلّم، نه روی هوای نفس و تعصب جاهلانه جعل اخبار بنماییم.

حافظ: اصلا نقل این قبیل اخبار چه نتیجه ای دارد. قطعا جز تولید نقار و نفاق و دو نیت فایده ای بر آنها مترتب نیست.

دفاع از حق و اثبات مظلومیت لازم است

داعی: اولاـ خوب است این اعتراض را به علماء و مورخین خودتان بنمایید که چرا نوشتند. قطعا حق زیر پرده نمی ماند. «فلله الحجه البالغه». تاریخ گم نمی شود. عاقبت در هر قوم و ملتی مردمان پاک و منصف و بی غرض پیدا می شوند که حقایق را بنویسند؛ مانند علمای منصف خودتان که نوشتند و در کتابهای خود ضبط نمودند و از زیر پرده استتار بیرون آوردند.

ثانیا فرمودید چرا می گوییم و می نویسیم. بدیهی است این گفتنها و نوشتنها دفاعی است در مقابل حملات و تهمت های گویندگان و نویسندگان بی مغز و مغرض و مفتری شما که جهت تفرقه مسلمین امر را بر برادران مسلمان بی خبر ما مشتبه می کنند و جامعه شیعیان مؤمن موحد را کافر و مشرک و ملحد معرفی می نمایند و این قبیل قضایا و وقایع تاریخی را از جعلیات شیعه جلوه می دهند و

ص: ۳۶۵

اذهان ساده را به نقل این نوع اکاذیب مشوب

می نمایند.

ما ناچاریم از حق مظلومانه خود دفاع نماییم و به برادران روشنفکر مسلمان خود که در اقطار عالم متفرقند نشان دهیم که شیعیان اهل بیت رسالت؛ یعنی پیروان علی و آل علی گویندگان «لا اله الا اله، محمد رسول الله» می باشند و در باره علی علیه السّلام نمی گویند مگر آنچه رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود؛ چنانچه شبهای گذشته با دلایل عقلیه و براهین نقلیه ثابت نمودیم که علی را بنده صالح خدا و خلیفه و وصی منصوص و برادر رسول خداصلی الله علیه وآله می دانیم و با هر عملی که برای غیر خدا باشد مخالفیم.

می فرایید چرا می گوییم، چه نتیجه ای دارد گفتن حقایق، ما هم به شما می گوییم نگویید تا نگوییم، ننویسید تا ننویسیم. دفاع از حق و حقوق واجبه لازم است. ما نمی گوییم، ما را وادار به گفتن می نمایید. همین امشب اگر شما نمی فرمودید اینها عقاید عوام شیعه است و حقیقتی ندارد، داعی مجبور نمی شدم پرده بردارم و به آقایان برادران حاضر بفهمانم عوضی شنیده اند. اینها عقاید عوام شیعه نیست، بلکه اعتقاد علمای منصف سنت و جماعت است چنانچه نمونه ای از آنها را به عرض رسانیدم. ما جماعت شیعه که موحدین پاك هستیم، جز عقاید صحیحه که مستند به کتاب و سنت و عقل و اجماع باشد چیز دیگری نداریم.

حافظ: این فرموده های شما موجب حیرت و تعجب است؛ زیرا در کتابهای مهم علمای شیعه اخباری است که بر خلاف کتاب و سنت می باشد و کاملا باعث جسارت شیعیان و لا ابالی شدن آنها در معاصی می شود و قطعا این قبیل اخبار از موضوعات است و مصرفی جز فساد اخلاق امت ندارد. شماها هم منع

ص: ۳۶۶

از آنها می نمایید؟

داعی: خیلی تعجب است که جناب عالی مطالب را بـدون ربط بیان می فرماییـد. خوب است از اخباری که به نظر شـما جعل و موجب فساد می باشد بیان فرمایید تا مطلب باز شود.

اشکال در حدیث حب علی حسنه و من بکی علی الحسین وجبت له الجنه و جواب آن

حافظ: آخوند ملا محمد باقر مجلسـی اصـفهانی که از علمای بزرگ شـماست در بسیاری از مجلدات بحار الانوار نقلیاتی دارد که از جمله آنها که الحال در نظر دارم، حدیث تعجب آوری است که از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود:

«حب علیّ حسنه لا یضر معها سیئه»

(دوستی علی علیه السّلام حسنه ای است که هیچ گناه (صغیره ای) به او ضرر نمی رساند.)

و نقل می نماید که آن بزرگوار فرمود:

«من بکی علی الحسین وجبت له الجنه»

(کسی که گریه کند بر حسین علیه السّلام بهشت بر او واجب می شود)

و از این قبیل اخبار بسـیار دیـدم اخبار بسیار دیدم که سبب تولید فساد در امت است و همین اخبار موجب جسارت شـیعیان و لاابالی گری آنها در معاصی می شود که هر نوع معصیتی را بنمایند، به امید آنکه چون علیّ را دوست

می دارنـد از آن معاصـی به آنها ابدا ضـرری نمی رسد، یا مرتکب هر گناهی می شوند به خیال آنکه یک قطره اشک بر ایمام حسین علیه السّلام گناهان ما را پاک می کند و وارد بهشت

می شویم. وقتی امید بی حساب، این اندازه در مردم زیاد شد، رفته رفته موجب شیوع فحشا و فساد اخلاق می شود؛ چنانچه ما جماعت بسیاری از شیعیان را می شناسیم که در تمام دوره سال غرق در معصیت هستند، ایام عاشورا را مشغول عزاداری می شوند و می گویند این ده روز که تمام شد در اثر عزاداری از گناه بیرون می آییم، مانند روزی که از مادر متولد شدیم.

شیوع فحشا در بلاد اهل تسنن

داعی: اولاً اقایان اشتباه بزرگی فرموده اید که شیوع فحشا و یا لا ابالی گری را که در بعض افراد شیعه ملاحظه نموده اید، در اثر عقیده به این قبیل اخبار به حساب آوردید.

اگر ارتکاب معاصی بعض افراد عوام شیعه مربوط به این قبیل احادیث است، فرمایید برادران اهل تسنن که معتقداتشان به مناسبت راهنمایی امثال آقایان!! بر خلاف این احادیث است چرا غرق در فحشا و منکرات، بلکه متجاهر در معاصی می باشند؟

در بلاد اهل تسنن و شهرهای مهم آنها مانند مصر و اسکندریه و شام و بیت المقدس و بیروت و عمان و حلب و بغداد و بصره و عشار و قصبات کوچک بسیار که داعی دیده ام و اکثریت، بلکه تمام جمعیت در بعض شهرها و بلادها تسنن هستند، مع ذلک در تمام قهوه های عمومی از بزرگ و کوچک، علنی و بر ملا اقسام قمار محرم بین آنها شایع و جزء عادت ثانوی آنها قرار گرفته، به علاوه سایر فحشا و منکرات. زائد بر آنچه میان بعض از عوام شیعه هست بین آنها

ص: ۳۶۸

معمول است. علنی و بر ملا در تمام خیابانها و کوچه ها قمار بازی و شرب مسکرات و سازندگی و فاحشه خانه های رسمی و سایر فحشا که از بیان آنها خجالت می کشم دایر است!

اگر ما هم مانند شما خرده بین و بهانه جو بودیم، می گفتیم: علل شیوع فحشا از زنا و لوطا و شراب و قمار و غیره در میان برادران اهل تسنن و ایجاد تجری و لا ـ ابالی گری آنها به احکام دین فتاوای بی جای امامان و فقیهان آنها می باشد؛ از قبیل حکم به طهارت سگ و حلال دانستن خوردن گوشت آن و طهارت منی و مسکرات و عرق جنب از حرام و نکاح مادر در سفر و مقاربت با محارم به وسیله حریر و لفافه ای که به قضیب خود ببندند و امثال آنها که عوام را جری و لا ابالی به منهیات نموده اند.؟!

ولی فقهای شیعه تمام آنها را حرام می دانند و از مرتکبین آنها تبری می جویند.

حافظ: این نسبتها اکاذیبی افسانه مانند است! شما چه دلیلی بر گفتار خود دارید؟

اعتراف و انتقاد زمخشری از اهل تسنن

داعی: شما خود می دانید، ولی عمداً از روی ناچاری دفاع بما لا یرضی صاحبه می نمایید و الا کتب فقهیه خودتان که فتاوای فقها را آورده اند موجود است که وقت اجازه نقل تمام آنها را نمی دهد. به قدری مطلب واضح و غیر عقلایی است که اکابر علمای خودتان هم غالباً در مقام انتقاد برآمده اند؛ برای

نمونه لازم است مراجعه نمایید به آخر تفسیر کشاف(۱)

اذا سألوا عن مذهبی لم ابح به

و أکتمه کتمانه لی اسلم

فان حنفیّا قلت قالوا بأنّنی

ابیح الطّلا و هو الشّراب المحرّم

و ان مالکیّا قلت قالوا بأنّنی

ابیح لهم اکل الکلاب و هم هم

و ان شافعیّا قلت قالوا بأنّنی

ابیح نکاح البنت و البنت تحرم

و ان حنبلیا قلت قالوا بأنّنی

ثقیل حلولی یفیض مجسم

وان قلت من اهل الحدیث و حزبه

یقولون تیس لیس یدری و یفهم

تعجبت من هذا الزمان و اهله

فما احد من السن الناس یسلم

و اخّرنی دهری و قدم معشرا

علی انهم لا یعلمون و اعلم

و مذ افلح الجهال ایقنت انّنی

انا المیم و الایام افلح اعلم

(اگر از من سؤال نمایند از مذهبم، فاش نخواهم نمود تا سالم بمانم؛ زیرا اگر بگویم حنفی هستم، می گویند: شراب حرام را

حلال می دانی و اگر بگویم مالکی هستم، می گویند گوشت سگ را مباح می دانی و اگر بگویم شافعی هستم، می گویند نکاح دختر را (که حرام است) حلال می شماری و اگر بگویم حنبلی هستم، می گویند حلولی مذهب و مجسمه هستی و اگر بگویم اهل حدیث هستم، می گویند گوساله است و نمی فهمد (یعنی اینها فتاوای فقهای مذاهب اربعه می باشد، بلکه نمونه ای از آنها می باشد.)

ص: ۳۷۰

۱- تفسیر کشاف، زمخشری، ۳/۳۰۱، چاپ دوم، مطبعه الکبری الامیریه ببولاق مصر، سال ۱۳۱۹ هجری، این شعر را به طور کامل نقل نموده که در چاپهای بعد آن حذف گردیده است و این نمونه ای بارز از تحریف است. و نیز زمخشری در الفائق فی غریب الحدیث، ۱/۹، در مقدمه این اشعار را آورده است.

فوق العاده جای بسی تعجب است که در این زمان (و تمام زمانها) احدی از زبان مردم سالم نمی ماند. چه کنم که روزگا مرا به عقب برده و گروهی نفهم را به روی کار آورده. همین که متوجه شدم جهال روی کار آمده اند، به یقین دانستم که مانند شمع باید بسوزند و مردم از روشنایی من استفاده کنند و روزگار هر ناکسی را

بخواهد روی کار بیاورد.)

یک چنین عالم جلیل و مفسر نبیل می گوید من شرم دارم از آنکه خود را از اهل مذاهب اربعه معرفی نمایم! برای فتاوای فاسده و عقاید ناجور آنها. آنگاه آقایان انتظار دارید ما خود را تابع چنین مذهب عجیبی معرفی نماییم.

بگذارید و بگذریم، برویم بر سر مطلب. ثانیا این نوع از اخبار که شما بیان نمودید از موضوعات شیعیان نیست به دو جهت: جهت اول آنکه مکرر عرض کردم شیعیان احتیاجی به جعل و وضع حدیث ندارند و جهت دوم انکه در بسیاری از کتب معتبره علمای بزرگ خودتان از این قبیل اخبار بسیار رسیده است و اختصاص به علامه مجلسی قدس سره ندارد بلکه عموم شیعیان نقل نمود اند چون نمی خواهم خلاف عهد نمایم فلذا اقوال عموم علمای شیعه را می گذاریم و نقل اقوال علمای خودتان را می نماییم.

در اسناد حدیث «حب علی حسنه» از کتب اهل تسنن و معنای آن

چنانچه همین خبری را که شما از بحار الانوار علامه جلیل القدر مجلسی نقل نمودید، امام احمد بن حنبل در مسند و خطیب خوارزمی در آخر فصل ششم

مناقب(۱) و سلیمان قندوزی حنفی در باب ۴۲ ینابیع الموده(۲) و نیز ضمن باب ۵۶ ص ۱۸۰ از کنوز الحقائق شیخ عبد الرئوف المناوی المصری در ص۲۳۹ از مناقب السبعین، حدیث ۴۹ نقلاـ از فردوس دیلمی از معاذ جبل و میر سید علی فقیه همدانی شافعی در مودت ششم از موده القربی(۳) و امام الحرم شافعی محب الدین ابی جعفر احمد عبدالله طبری در حدیث ۵۹ از هفتاد حدیثی که در فضایل اهل بیت طهارت نقل نموده در ذخایر العقبی و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤول و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب و دیگران از علمای شما از انس بن مالک و معاذ جبل از رسول اکرم روایت نموده اند که فرمود:

«حب علیّ حسنه لا یضر معها سیئه و بغض علیّ سیئه لا تنفع معها حسنه»

(دوستی علیّ حسنه و ثوابی است که هیچ سیئه و گناهی به او ضرر نمی رساند و دشمنی علی گناهی است که با وجود آن هیچ عمل خیری نفع نمی رساند.)

و نیز امام الحرم احمد بن عبد الله طبری شافعی در ذخائر العقبی(۴) و ابن

۱- عن انس بن مالک قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: حب علیّ بن ابی طالب حسنه لا یضر معه سیئه لا ینفع معه حسنه، مناقب خوارزمی، ص۷۶، ح ۵۶، فصل۶.

۲- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۷۰، ح ۴، باب ۲۰.

۳- موده القربی، سید علی همدانی، موده ۶ (با استفاده از: ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۹۲، ح ۸۴۱، باب ۵۶) و نیز مناوی در کنوز الحقایق، ۱/۲۵۵، ح ۳۲۴۵، حرف الحاء، همین حدیث را نقل کرده است.

۴- ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص۹۱-۹۲، قسم ۱، باب فضائل علی، ذکر الحث علی محبته و الزجر عن بغضه.

حجر در صفحه ۲۱۵ نقلا- از ملا و سلیمان بلخی حنفی در صفحه ۲۴۶ ینابیع الموده(۱) ضمن باب ۵۶ حدیث ۳۳ از مناقب السبعین از فردوس دیلمی و ابن عساکر در صفحه ۱۵۹ جلد چهارم تاریخ(۲) خود از نسائی از ابن عباس آورده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«حب علیّ بن ابی طالب یأکل الذنوب کما تأکل النار الحطب»

(دوستی علی بن ابی طالب علیه السّلام می خورد گناهان را همچنان که آتش هیزم را می خورد.)

ثالثا کسانی که شم فهم اخبار را دارند، دقت کامل می کنند تا کشف حجب شده معما حل گردد، نه آنکه وقتی خبری را نفهیدند یا به حقیقت معانی آن نرسیدند، فوری زبان طعن باز کنند و نسبت جعل بدهند، منفی بافی کارآسانی است ولی خدا را باید پیوسته در نظر گرفت. قرآن مجید در ایه ۷ سوره ۲۱ انبیاء به ما دستور کافی داده که:

{فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكرِ إِنْ كنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ}

(سؤال کنید اهل ذکر را (مراد از ذکر، قرآن یا رسول الله می باشد) اگر

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۴۱، ح ۶۷۶، باب ۵۶.

۲- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۱۳/۵۲، رقم۱۳۱۷، شرح حال حسن بن حجاج ابو علی الطبرانی الزیات و نیز دیلمی در الفردوس، ۲/۱۴۲، ح ۲۷۲۲، حرف الحاء متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۲۱، ح ۳۳۰۲۱، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی علیه السّلام، محب الدین طبری در ریاض النضره، ۳/۱۹۰، باب ۴، فصل ۹، ذکر الحث علی محبته و الزجر عن بغضه به همین حدیث اشاره کرده اند.

شما نمی دانید.)

و اما معانی این خبر که مجمع علیه فرقین است و به نظر شما و بسیاری از مردمان سطحی معما آمده اتفاقا بسیار سهل و آسان است حل آن؛ زیرا وقتی مراجعه به قرآن مجید می کنیم، می بینیم گناهان را به دو قسمت تقسیم نموده؛ کبیره و صغیره و از صغیره در مقابل کبیره در بعض آیات تعبیر به سیئه می نماید؛ چنانچه در آیه ۳۱ سوره نساء صریحا می فرماید:

{إِنْ تَجْتَنِبُوا كبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكفِّرْ عَنْكمْ سَيِّئاتِكمْ وَ نُدْخِلْكمْ مُدْخَلًا كريمًا}(اگر شما دوری کنید از گناهان بزرگی که نهی کرده شدید از آن ما از گناهان دیگر شما (که کوچک است) در گذریم و شما را به مقامی نیکو و بلند برسانیم)

پس به حکم همین آیه اگر بنده از کبائر گناهان دوری نماید و مرتکب آنها نشود، از سیئات و گناهان کوچکش غمض عین و چشم پوشی می شود و می آمرزد او را.

در این حدیث هم می فرماید دوستی علی علیه السّلام یک سنه و ثوابی است که هیچ سیئه و گناه کوچکی به آن ضرر نمی رساند.

حافظ: مگر نه این است که خداوند صریحا می فرماید:

{ إِنَّ اللهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَميعًا}

(به درستی که خداوند می آمرزد جمیع گناهان را)

هر بنده عاصی و گنهکار خواه عمل او کبیره باشد و یا صغیره، وقتی نادم شد

و بازگشت به سوی خدا نمود، قطعا آمرزیده می شود؛ پس فرقی ما بین کبیره و صغیره نمی باشد.

کشف حقیقت

داعی: گویا آقا توجه به آیه شریفه ننمودید و الا ایراد نمی نمودید اولا بین کبیره و صغیره داعی فرق نگزاردم بلکه پروردگار متعال این فرق را گزارده.

ثانیا بنده هم مانند شما معترفم که هر بندهٔ مؤمن گنهکاری که معتقد به غفّاریت حق باشد هرگاه نادم شد و توجه به حق نمود خداوند غفّار او را می آمرزد ولی اگر بدون توبه از دنیا برود در عقبات بعد الموت پیوسته او را عذاب می نمایند تا پای حساب اگر عملش زیاد بزرگ نبوده به مجازات خود رسیده در موقع حساب معفو می شود.

و اگر عملش بسیار و گناهان کبیره زیاده نموده او را به جهنم می برند و به قدری که نافرمانی نموده عذابش می نمایند آنگاه نجاتش می دهند.

ولی در سیئات و صغائر اعمال اگر بی توبه از دنیا برود و محبّ علی علیه السّلام باشد خداوند او را عفو نموده به مجازات عقبات بعد الموت نمی رسد و جحیم و جهنم نمی بیند او را داخل بهشت می نمایند چنانکه فرمود: و ندخلکم مدخلا کریما.

و نفهمیدم شما از چه راه این حدیث را موجب جسارت و لاابالی گری دانسته اید؟ آیا در حدیث شریف امر به سیئات یا کبائر و صغائر شده که شما آن را سبب جرأت و تجرّی شیعیان قرار داده اید بدیهی است جواب منفی است.

پس راه دیگری در بین نمی باشد إلّا فکر و خیال بی جا و حال آنکه این

حدیث شریف جلو ناامیدی بشر را می گیرد نه آنکه موجب امید بی پایان گردد.

چه آنکه مردمان معتقدی هستند که گرفتار هوای نفسند وقتی مرتکب صغائری شدند شیاطین جن و انس آنها را وسوسه می کنند که دیگر روی رحمت نخواهید دید چون غالبا جوان و جاهل و نادانند فریب خورده ناامید می شوند می گویند ما که آمرزیده نمی شویم پس چرا نفس

خود را از هواهای کلی بازداریم رفته رفته موجب طغیان و سرکشی می شود و از صغائر گذشته غرق در کبائر می شوند.

ولی امثال این حدیث روزنهٔ امیدی در دلها باز می کند و می فهماند که چون بشر جایز الخطا است اگر سیئاتی از او صادر شود و راستی محبّ و دوست علی علیه السّلام باشد به او ضرر نمی رساند.

چون خدای متعال در آیه شریفه وعده عفو داده و برای عفو و آمرزش وسائلی قرار داده حبّ و وداد علی علیه السّلام یکی از وسائلی است که مورد عفو قرار می دهد.

و إلّا شیعه هرگز لا ابالی نخواهد شد چون وقتی به معنای تشیّع بر می خورد می بیند که شیعه علی، یعنی پیرو علی علیه السّلام آن کسی است که طابق النعل بالنعل پیروی کند گفتار و رفتار آن حضرت را، پس أهل نجات است چه آنکه در تمام تفاسیر و کتب معتبره علماء شما به الفاظ و عبارات مختلفه رسیده که ما در لیالی اول ببعض از آنها اشاره نمودیم که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«یا علی انت و شیعتک هم الفائزون فی الجنه.»

ص: ۳۷۶

(یا علی تو و شیعیانت رستگارانید در بهشت)(۱)

پس اگر بخواهید ایراد بگیرید به این نوع از اخبار بیشتر می توانید ایراد بگیرید که چون شیعه فهمید پیغمبر فرموده رستگار و اهل بهشت است پس جرأت و جسارت پیدا نموده و هر عمل زشتی می نماید و حال آنکه این طور نیست.

شیعه در اوّل تکلیف بعد از معرفت خدا و پیغمبر بایستی معنای تشیّع را بفهمد، وقتی فهمید و دانست شیعه یعنی پیرو علی و آل علی آنگاه می فهمد پیرو علی آن کسیست که عِلما و عملا و قولا و فعلا، کردار و گفتار مانند علی باشد پا جای پای علی بگذارد، یعنی آنچه علی نموده بنماید و آن چه علی ترک نموده ترک نماید، پس شیعۀ علی وقتی فهمید که علی علیه السّلام مرتکب کبائر و صغائر نگردیده بلکه عمل مکروهی هم از او صادر نگردیده سعی و کوشش می کند مانند مولای خود متصف به صفات حمیده گردد و از اخلاق و عادات رذیله دوری نماید؛ چون قوۀ عصمت علمی که مخصوص مقام نبوت و امامت است ندارد و به تمام معنی علی شدن کار مشکلی است، بلکه محال! سعی می نماید لا اقل مرتکب کبائر ابدا نشود و اصرار بر صغائر هم نمی نماید تا محبوب علی علیه السّلام گردد و نامش در زمره شیعیان ثبت گردد.

ولی چون معصوم نیست و ممکن الخطاء است اگر سیّئۀ و یا صغیره ای از او صادر گردد به وسیله محبت و دوستی امیر المؤمنین علیه السّلام مورد عفو و اغماض قرار می گیرد و اگر خدای نکرده بی توبه از دنیا رفت به واسطه این محبت و دوستی

۱- مراجعه شود به مجلس دوم همین کتاب.

مسئول صغائر و سیئات قرار نمی گیرد.

و اما معنای حدیث من بکی علی الحسین وجبت له الجنه هم خیلی ساده و مناسب فهم هر کس از عارف و عامی می باشد و جوابی هم که الحال مطابقت با نظر أکثر آقایان حاضرین بنماید که مکرر تقاضا نمودند که در جواب رعایت حال آنها بشود عرض می کنم معنای ساده و تحت اللفظی این حدیث شریف چنین است که هر کس گریه کند بر حسین واجب می شود بر او بهشت.

مفهوم مخالفش اینست که اگر ناکس گریه کند، بهشت که بر او واجب نمی شود، بلکه هیچ نتیجه ای هم از گریه خود نمی گیرد.

حافظ: فرق بین کس و ناکس چیست که گریه برای کس نتیجه می دهد ولی به ناکس نمی دهد.

فرق بین کس و ناکس

داعی: گرچه در کلمه من موصوله کس و ناکس راه ندارد، ولی در معانی فارسی کس و ناکس می آید. لذا عرض می کنم: کس مؤمنی را گویند که موحد و خدا پرست باشد، اصول عقاید را استدلالا یا به دستورات آخرین انبیاء خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله بدانـد و به معاد جسمانی و وجودبهشت و دوزخ و ولایت آل محمدصلی الله علیه وآله و عترت طاهره آن حضرت عقیده داشته، علی و یازده فرزند بزرگوارش سلام الله علیهم اجمعین را عباد صالحین و امام برحق و نایب مناب رسول الله بداند و یازدهمین فرزند علی که دوازدهمین وصی پیامبر خاتم است زنده و موجود و زمامدار عالم بداند و قرآن مجید را بعد از اعتقاد به کتب

سماویه حق و از جانب خدا بداند و به مندرجات آن معتقد و به دستورات و اوامر و مناهی آن عامل باشد.

و ناکس مسلمانی را گویند که صوره و اسما مسلمان و به تمام دستورات قائل ولی در مقام عمل صالح نباشد یا تارک محض باشد یا به بعض از آنها عمل و از بعض دیگر رویگردان باشد یا مرتکب بعض کبائر از قبیل قتل نفس یا شرابخواری و یا زنا و لواط کاری یا رباخواری و کم فروشی و امثال اینها گردد. چنین آدمی هر قدر هم گریه کند، برای برای او نتیجه ای ندارد و جبران ترک واجبات از قبیل نماز و روزه و حج وخمس و زکات و غیره را نمی نماید؛ مگر آنکه توبه کند از اعمال زشت و مصمم گردد به جبران مافات و حق الناس را به صاحبانش برگرداند و ترضیه خاطر آنها و یا اگر مرده اند وارث آنها را فراهم نماید. آنگاه به وسیله گریه و محبت خاندان رسالت جبران مافات و عقب ماندگی‌های او گردد.

و الا اگر مثلاً نماز نخوانده یا روزه نگرفته یا مستطیع شده حج بیت الله نرفته یا مشمول خمس یا زکات گردیده، ادای وظیفه ننموده، آنگاه گریه کند، یا زنا و لواط کند و گریه کند، یا ربا بخورد و مال مردم را به حرام ببرد و معاملات ربوی بنماید و یا کم فروشی بنماید و گریه کند، ظلم و تعدی و آدم کشی کند و گریه کند، به خیال آنکه اعمال زشت او به وسیله گریه عفو می شود، اشتباه رفته، آل محمد از چنین اشخاصی بیزارند. گریه برای این اشخاص نفع و نتیجه ای ندارد؛ چنانکه ما مکرر در منابر و مجالس درس و مجامع دینی این معانی رامشروحا گوشزد جامعه نموده ایم.

ص: ۳۷۹

و الا ـ اگر این عقیده غلط صحیح باشد که آدمی هر عمل زشتی بنماید و گناهان کبیره از او صادر شود و یا ترک واجبات بنماید، خیال کند گریه و یا زیارت آل محمد سلام الله علیهم جبران ما فات می کند و او را نجات می دهد، باید دشمنان آل محمد همگی بهشتی باشند؛ چون غالبا بر مظلومیت آل محمد گریه کردند.

چنانچه ارباب مقاتل در واقعه کربلا نوشته اند: «و الله بکت و أبکت کل عدوٍّ و صدیق» دوست و دشمن در آن مصیبت عظمی گریستند. پسر پیغمبر و اصحاب و احفادش حتی اطفال صغیر و شیرخوارش را کشتند، ولی در دیدن مصائب اهل بیتش گریه هم کردند؛ پس قطع بدانید گریه برای این نوع مسلمانان ناکس که صورت دارند ولی سیرت ندارند، نفع و نتیجه ای ندارد. تا مؤمن نگردند، گریه برای آنها نتیجه نخواهد داد.

حافظ: اگر فرد مسلمانی معتقد به اصول عقاید و عامل به دستورات شرعیه باشد خود اهل نجات است؛ پس گریه برای او چه اثر دارد و تشکیل مجالس گریه برای چه و چه نتیجه بر او متصور است که هر سال مبالغ گزافی خرج این نوع از مجالس بشود که مؤمنین گریه کنند؟

اثر و نتیجه گریه و مجالس عزاداری

داعی: بدیهی است مسلمانان هرچند عامل کامل عیار باشد معصوم نخواهد بود. بالأخره بشر است و جایز الخطا. اگر لغزش و خطاهایی از او سرزده و غافل بوده حضرت باری تعالی با مهربانی و لطفی که نسبت به بندگان خود دارد از

روی فضل و کرم عمیم به وسائل و اسباب‌هایی آنها را عفو می کند.

گاهی حب علی بن ابی طالب علیه السّلام را وسیله قرار می دهد، گاهی به گریه بر مظلومیت سید الشهداءعلیه السّلام و خاندان رسالت و زیارت آن حضرت و اهل بیت طهارت عطف توجه فرمایـد و اشک چشم آنها را به منزله آب توبه قرار می دهدو از گناهان آنان می گذرد.

اگر مؤمن و عادلنـد و هیـچ گنـاه کـبیره و صـغیره ای از آنهـا صـادر نشـده، حب و ولاـیت علی و اهـل بیت رسـالت و گریه بر مصائب وارده بر آنها که علامت مهر و محبت به آن خاندان جلیل می باشد، وسیله ترفیع مقام آنها می شود.

و اما اینکه فرمودید: در تشـکیل این مجالس به نام عزاداری آل محمد و مصارف بسـیار، چه اثر است؟ آقایان محترم چون دور هستید از اثرات و نتایج مترتبه بر این مجالس، غافل می باشید.

چون روی عادت و تبلیغات سوئی که پیوسـته می شود که این مجالس بدعت است، حاضـر نمی شوید، یا اگر گاهی به جهاتی حاضـر شوید، چون نظر سوء دارید دقیقانه توجه نمی کنید تا آثار آن را ببینید. اگر آقایان در این قبیل مجالس حاضـر شوید و با دیده انصاف و محبت بنگرید، تصدیق خواهدی نمود که این نوع مجالس، مدارس اکابر آل محمد است، به این معنی که به نام آل محمد مجالسـی تشکیل می گردد و به جاذبه آن خاندان جلیل، افراد مسلمین از هر طبقه (حتی بیگانگان از دین) حاضر می شونـد. آنگاه خطباء و وعاظ و متکلمین و محـدثین و گوینـدگان از علماء ساعت‌ها حقایق دین را اعم از توحیـد و نبوت و معاد و فروع احکام و اخلاق و دستورات حیاتی فردی و اجتماعی را برای آنها

بیان می کنند و آنها را به ضررها و مفاسد معاصی و گناهان و اخلاق رذیله آشنا می نمایند و دلایل حقانیت دین مقدس اسلام را در مقابل سایر ادیان برای آنها ظاهر و بارز می کنند و نتایج بسیار می گیرند.

سالی نیست که به وسیله همین مجالس و تبلیغات دینی، افرادی از بیگانگان، اسلام را قبول ننمایند. چه بسا از منحرفین که تحت تأثیر تبلیغات دینی قرار گرفته و از اعمال گذشته خود توبه نموده و به راه راست وارد گردند.

در هر سالی به وسیله این مجالس و حضوردر مجامع عزا و تأثیر آیات و اخبار و مواعظ، جمعیتهای بسیاری از مردمان لاابالی و معصیت کار توبه نموده و به واسطه ترک معاصی داخل در حوزه اختیار گردند.

این است یک جهت از فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه وآله که علمای فرقین(۱) نقل

۱- البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۸/۲۲۴، حوادث سال ۶۱ هجری، شیء من فضائله علیه السّلام (الحسین علیه السّلام) و اسد الغابه، ابن اثیر، ۲/۱۹، شرح حال حسین بن علیّ بن ابی طالب علیه السّلام، باب حسین امان الأمه و حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحن، ۳/۱۹۵، ح ۴۸۲۰، کتاب معرفه الصحابه، باب ۱، فضائل ابی عبد الله الحسین بن علی...، ابن ابی شیبه در المصنف، ۷/۵۱۵، ح ۲۲، کتاب الفضائل، باب ما جاء فی الحسن و الحسین ، مجمع الزوائد، علی بن ابی بکر الهیثمی، ۹/۱۸۱، کتاب المناقب، باب فیما اشترک فیه الحسن و الحسین... هیثمی می نویسد: و اسناده حسن، مزی در تهذیب الکمال، ۶/۴۰۲، رقم ۱۴۰۵، شرح حال حسین بن علیّ بن ابی طالب... احمد بن حنبل در مسند، ۴/۱۷۲، حدیث یعلی بن مره بن الثقفی، ابن ماجه در سنن، ۱/۵۱، ح ۱۴۴، المقدمه، باب فضل الحسن و الحسین...، متقی هندی در کنز العمال، ۱۲/۱۱۵، ح ۳۴۲۶۴، کتاب الفضائل، باب ۴، فصل ۲، باب الحسن و الحسین...، تاریخ الکبیر، محمد بن اسماعیل بخاری، ۸/ ۴۱۵، رقم ۳۵۳۶، شرح حال یعلی بن مره الثقفی، سنن ترمذی، محمد بن عیسی ترمذی، ص ۹۹۰، ح ۳۷۸۴، کتاب المناقب، باب۱ مناقب الحسن و الحسین، تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۱۴/۱۴۹، و ۱۵۰، رقم ۱۵۶۶، شرح حال حسین بن علی بن ابن طالب و ۳۵/۶۴، رقم ۸۰۹۴، شرح حال لاهز بن قریط، فیض القدیر، مناوی، ۳/۵۱۳، ح ۳۷۲۷، حرف الحاء.

نموده اند: «حسین منّی وانا من حسین» حسین از من است و من از حسینم، یعنی احیای دین من به واسطه حسین است؛ در زمان حیاتش جانبازی کرد و به نیروی مظلومیت، ریشهٔ ظلم بنی امیه را کند. چه آنکه آنها می خواستند ریشهٔ دین را بکنند!

و هزار سال است که مجالس معظمی به نام آن بزرگوار خفیه و آشکار تشکیل می شود. مردمان حاضر می شوند به وسیلهٔ مبلغین و ناطقین پی به حقایق دین برده و قدم در صراط مستقیم می گذارند. این است مختصری از اثرات و نتایج مجالس عزاداری که مدارس اکابر آل محمد علیه السّلام می باشد(۱).

۱- البته لازم نیست برای کسانی که محبت به خدای تعالی و رسول اکرم صلی الله علیه وآله داشته باشند دلیلی برای اقامه عزای امام حسین علیه السّلام بیان کرد چون آنها به حکم فطرت پاک اسلامی خودبه خود به طرف آنها کشیده می شوند و به اقتضای امر الهی در قرآن نسبت به ادای اجر رسالت آن حضرت که مودت به ذوی القربی می باشد عمل می کنند. و امام حسین علیه السّلام را به خاطر خدای تعالی و پیامبرصلی الله علیه وآله دوست می دارند به طور فطری با دشمنان پیامبر و آل آن حضرت دشمن هستند و از آنها برائت می جویند و با دوستان آنان دوست هستند و در شادی آنان شاد بوده و در غم و عزای آنان سوگوارند و با اقامه عزای آنان شعائر الهی بر پا می دارند و امیدوارند همانطور که در روایات شیعه و اهل تسنن بیان شده است در محشر هم به خاطر این محبتی که به پیامبرصلی الله علیه وآله و آل آن حضرت دارند با آنان محشور شوند و در بهشت نیز با آنان باشند (در روایات زیادی از پیامبر خداصلی الله علیه وآله روایات شده است که «المرء مع من احب»، مسند احمد۱/۳۹۲، مسند عبد الله مسعود؛ و ۳/۱۰۴، و ۱۱۰و ۱۵۹و ۲۱۳و ۲۲۲و ۲۲۸و ۲۶۸؛ و مسند انس بن مالک، و ۴/۳۹۲ و ۳۹۵و ۳۹۸، ۴۰۵، حدیث ابی موسی الاشعری؛ سنن الدارمی، ۲/۳۲۱، باب المرء مع من احب؛ صحیح بخاری، ۷/۱۱۲و ۱۱۳، کتاب الأدب، باب علامه حب الله عزوجل؛ صحیح مسلم، ۸/۴۲، ۴۴، باب المرء مع من احب؛ سنن ابن ماجه، ۲/۱۱۱۸، کتاب الاطعمه، باب ۶۱، اکل الثمار، ح ۳۳۶۸؛ سنن ابن داود، ۲/۵۰۴، باب ۱۲۲، اخبار الرجل بمحبته الیه، ح۵۱۲۶ و ۵۱۲۷؛ سنن ترمذی، ۴/۲۲، باب المرء مع من احب؛ ح ۲۴۹۲، و ۲۴۹۳، و ۲۴۹۴ و ۲۴۹۵. و همچنین روایات زیادی در کتب اهل تسنن وجود دارد که در آن به اهل بیت محبتی که به خاطر خدا به دیگران باشد بیان شده است؛ قال رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: قال الله عزوجل المتحابون فی جلالی لهم منابر من نور یغبطهم النبییون و الشهداء. و نیز در روایات دیگر از رسول خداصلی الله علیه وآله می فرماید: سبعه یظلهم الله یوم القیامه فی ظله یوم لا ظل الا ظله... و رجلان تحابا... دیگر روایات مربوط به آن که از بعضی کتب آنها تحت عنوان الحب فی الله بابی آورده شده که به بعضی از مصادر آن اشاره می کنیم. سنن ترمذی، ۴/۲۵، باب ۴۲، ما جاء فی الحب فی الله؛ ۳ ح ۲۴۹۹و ۲۵۰۰و ۲۵۰۱؛ مسند احمد، ۲/۴۳۹، مسند ابی حریره؛ /۸۷، مسند ابی سعید الخدری؛ ۵/۲۳۳ و ۲۳۶، و ۲۳۷، حدیث معاذ بن جبل؛ و ۵/۳۲۸، حدیث عباده الصامت؛ صحیح بخاری، ۱/۱۶۱، کتاب الأذان، باب من جلس فی المسجد ینتظر الصلاه؛ و ۲/۱۱۶، ابواب العمل فی الصلاه، باب الصدقه بالیمین؛ و ۸/۲۰، کتاب المحاربین من اهل الکفر...، باب فضل من ترک الفواحش؛ صحیح مسلم، ۳/۹۳، کتاب الزکاه، باب بیان ان افضل الصدقه صدقه الصحیح الشحیح؛ سنن نسائی، ۸/۲۲۳، کتاب آداب القضاه الامام العادل. «محقق»

و نیز توضیحاً عرض می کنم که محبّ و شیعه علی علیه السّلام زائر و عزادار حسین بن علی علیه السّلام علاقه مندان و عشّاق او ترک واجبات نمی کنند و مرتکب کبائر معاصی نمی شوند چون می دانند و به آنها گفته شده است که حضرت أبا عبد الله الحسین علیه السّلام شهید راه دین است و برای ترویج و نیز توضیحاً عرض می کنم که محبّ و شیعه علی علیه السّلام زائر و عزادار حسین بن علی علیه السّلام علاقه مندان و عشّاق او ترک واجبات نمی کنند و مرتکب کبائر معاصی نمی شوند چون می دانند و به آنها گفته شده است که حضرت أبا عبد الله الحسین علیه السّلام شهید راه دین است و برای ترویج شعائر دین شربت شهادت نوشید چنانچه در زیارت وارث و سایر زیارات وارد است که می خوانیم:

«اشهد انّک قد اقمت الصلاه و آتیت الزکاه و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و أطعت الله و رسوله حتی أتاک الیقین.»

(شهات می دهم که تو اقامه نماز و ادای زکات نمودی و امر معروف و نهی

ص: ۳۸۴

از منکر واطاعت خدا و رسول او نمودی تا دم مرگ)و در اخبار معتبرهٔ فریقین از امّ المؤمنین عایشه و جابر و أنس و دیگران رسیده که پیغمبرصلی الله علیه وآله فرمود: «من زار الحسین بکربلا عارفا بحقّه وجبت له الجنّه»

(هرکس زیارت نماید حسین را در کربلا در حالتی که عارف به حق آن بزرگوار باشد، بهشت بر او واجب می گردد.)

و نیز می فرماید: «من بکی علی الحسین عارفا بحقّه وجبت له الجنّه»

(هرکس گریه کند بر حسین علیه السّلام در حالتی که عارف به حق آن بزرگوار باشد بهشت براو واجب می گردد.)

همان قسمی که عبادات از واجبات و مستحبّات فرع بر معرفت خدا است اگر خدا را کما ینبغی نشناسد قصد قربت پیدا نمی شود لذا عبادات او هر چند کامل هم باشد عاطل و باطل است.

گریه و زیارت هم فرع بر معرفت پیغمبر و امام است یعنی باید آن بزرگوار را پسر پیغمبر و امام بر حق و وصی سوم رسول الله صلی الله علیه وآله بداند که قائم بحق بوده و برای حق کشته شده و مخالفتش با یزید برای آن بوده که یزید احکام دین را زیر پا گذارده تارک واجبات و فاعل محرمات بوده و ترویج أباطیل نموده و چنین زائر و عزاداری بر خلاف طریقه و رویّهٔ مولای خود هرگز عمل نمی نماید.

نواب: قبله صاحب گرچه ما معتقد هستیم که حسین الشهید اهل حق و برای حق و بناحق به دست عمّال بنی امیّه کشته شده ولی در میان ما جماعتی هستند مخصوصا جوانانی که در مکاتب و مدارس و اسکول های جدید تحصیل می کنند می گویند جنگ کربلا جنگ دنیائی بوده یعنی حب ریاست و میل به خلافت

حسین بن علی را به سمت کوفه کشانید البته بر هر حکومت مقتدری لازم است که دفع مخاطرات کند ناچار یزید و عمّالش مقابله با این فتنه کردند و به آن جناب پیشنهاد تسلیم (بلاشرط) و تبعیت از خلیفه یزید که اطاعتش واجب بوده است نمودند که به شام رود تا نزد خلیفه محترم باشد یا سلامت به وطن برگردد آن جناب زیر بار نرفت تا آنکه کشته گردید پس عزاداری برای چنین دنیا طلبی که برای حبّ جاه و ریاست کشته شده معنی ندارد بلکه بدعت است؟

آیا جواب صحیحی دارید که آنها را ساکت کنید تا از این عقیده برگردند و بدانند که جنگ کربلا جنگ دنیائی نبوده بلکه آن جناب فقط برای خدا و حفظ دین خدا قیام نمود و جنگید تا کشته شد.

داعی: چون وقت گذشته اگر در این مرحله وارد شویم می ترسم سخن طولانی شود و اسباب کسالت گردد.

نواب: خیر خیر أبدا کسل نمی شویم بلکه با علاقهٔ مفرطی میل بشنیدن این موضوع و کشف حقیقت داریم که در مقابلهٔ با مخالفین قادر به جواب باشیم قطع بدانید جواب دادن به این قوم و لو مختصر باشد خدمت بزرگی است تمنا می کنم بفرمائید.

امام حسین ریاست خواه و جاه طلب نبود

داعی: قبلا عرض کردم هر عمل نیک و بدی فرع بر معرفت است معترضین اول باید خدای خود را بشناسند و بعد از معرفت حق کتاب آسمانی که از جانب خدای علیّ اعلی بر خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله نازل شده مورد تصدیق قرار گیرد و لازمهٔ

تصدیق آنست که هر چه در آن کتاب است باید مورد ستایش و قبول باشد.

و اگر معترضین، اهل ماده و عالم محسوسند و دلائل محسوسه می خواهند جواب آنها بسیار سهل است. اینک مختصراً به اقتضای وقت مجلس که گذشته است به هر دو جهت فقط اشاره می کنیم.

خمسه النجباء از هر عمل رجسی مبرّا بودند

اوّلا هر مسلمانی که تابع قرآن است، نسبت دنیا طلبی و حب جاه و ریاست به ریحانه رسول الله حسین بن علی ‘ دادن بر خلاف حق و حقیقت و انکار قرآن و رسول خدا نمودن است چه آنکه خداوند متعال در آیه ۳۳ سوره احزاب شهادت به طهارت آن حضرت داده و آن بزرگوار را مانند جدّ و پدر و مادر و برادرش معرّا و مبرّای از هر رجس و پلیدی معرّفی نموده آنجا که می فرماید:

{إِنَّمٰا يُرِيدُ اَللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ اَلرِّجْسَ أَهْلَ اَلْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً}

(جز این نیست که خدا چنین می خواهد که هر رجس و آلایش را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هر عیبی پاک و منزه گرداند.)

به اتّفاق جمهور اکابر علمای(۱) خودتان ازقبیل مسلم و ترمذی و ثعلبی و سجستانی و ابو نعیم اصفهانی و أبو بکر شیرازی و سیوطی و حموینی و احمد بن حنبل و زمخشری و بیضاوی و ابن اثیر و بیهقی و طبرانی و ابن حجر و فخر رازی و نیشابوری و عسقلانی و ابن عساکر و غیرهم که جمیعا معتقدند و مبسوطا آورده اند که این آیه در شأن پنج تن آل عبا محمّد و علیّ و فاطمه و

۱- در مجلس هشتم خواهد آمد.

حسن و حسین علیه السّلام نازل گردیده.

و این آیه شریفهٔ أدلّ دلائل است بر عصمت این پنج تن بزرگوار از ارجاس و پلیدی‌ها. بدیهی است از اهمّ پلیدی‌ها حب جاه و مقام و توجه به دنیای دَنی است که آیات و اخبار بسیاری در مذمت این دنیا یعنی علاقه به ریاست این دنیا روی هوای نفس مانند امراء و سلاطین و طلاب آنها از رسول اکرم صلی الله علیه وآله و أئمهٔ طاهرین رسیده تا آنجا که پیغمبرصلی الله علیه وآله می فرماید:

«حبّ الدّنیا رأس کلّ خطیئه»

(محبت و دوستی دنیا بالای همه بدیهااست)

پس قطعا أبا عبد الله الحسین علیه السّلام حب جاه و ریاست دنیا را طالب نبوده و برای چنین ریاست فانیه، جانبازی ننموده و اهل بیت خود را به اسارت نداده و اگر کسی با علم به این معنی آن حضرت را دنیاطلب بخواند حتما منکر قرآن مجید گردیده.

قیام امام حسین برای ریاست و خلافت ظاهری نبود

و أما فرقهٔ دیگر مردمانی هستند که طالب دلائل حسّی هستند. دلائل محسوس برای آنها بسیار است که در این وقت تنگ به تمام آن دلائل نتوان استشهاد نمود ولی من باب نمونه به مختصری اشاره می نمایم.

أولا قیام حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السّلام علیه یزید پلید اگر جنبه جاه طلبی و ریاست داشت نبیّ مکرم امر به یاری آن حضرت نمی نمود چنانچه اخبار بسیاری

از طرق خودتان در این باب رسیده که به یکی از آنها اکتفا می کنیم.

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۶۰ ینابیع الموده(۱) از تاریخ بخاری و بغوی و ابن السکین و ذخائر العقبی(۲) امام الحرم شافعی از سیرهٔ ملاـ و غیرهم نقل می نماید از أنس بن حارث بن نبیه که گفت شنیدم از رسول اکرم صلی الله علیه وآله که فرمود:

«انّ ابنی هذا یعنی الحسین یقتل بارض یقال لها کربلا فمن شهد ذلک منکم فلینصره فخرج انس بن الحارث الی کربلا فقتل بها مع الحسین رضی الله عنه و عمّن معه.»

(به درستی که این پسر من حسین کشته می شود در زمین کربلاء؛ پس هر کس از شما آن روز حاضر باشد یاری کند حسین را. آنگاه نوشته است انس بن حارث رفت به سوی کربلا و به دستور پیامبرصلی الله علیه وآله عمل کرد و کشته شد با ابا عبد الله علیه السّلام.)

پس معلوم می شود قیام آن حضرت در کربلا قیام به حق بوده نه حب ریاست مشئوم، از این‌ها گذشته اگر معترضین فکر کنند از خود عمل و حرکت آن حضرت تا شهادت و اسیری أهل بیت طهارت، حق و حقیقت ظاهر و هویدا

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۳/۵۲، ح ۶۹، باب ۶۰.

۲- ذخائرالعقبی، احمد بن عبد الله طبری، ص۱۴۶، قسم۱، باب فضائل الحسین ذکر إخبار النبی صلی الله علیه وآله بقتل الحسین علیه السّلام و الحث علی نصرته، نقل کرده است حدیث را با اندک اختلافی در الفاظ و نیز ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۸/۲۱۷، حوادث سال ۶۱ هجری، صفه مقتله (الحسین علیه السّلام) و نیز ابن حجر عسقلانی در سبل الهدی و الرشاد، ۱/۲۷۱، رقم ۲۶۶، ترجمه انس بن حارث، و ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۱۴/۲۲۴، رقم ۱۵۶۶، شرح حال الحسین بن علیّ بن ابی طالب علیه السّلام، و ابن اثیر در اسد الغابه، ۱/۱۲۳، شرح حال انس بن الحارث، به همین حدیث اشاره کرده اند.

می باشد. زیرا اگر فردی در مملکتی حب ریاست داشته باشد و بخواهد بر دولت وقت خروج نماید هرگز با عیال و اطفال حرکت نمی کند؛ اطفال، صغیر و زن حامله و بچهٔ شیر خوار با خود نمی برد بلکه تنها و منفرد و با یک عدهٔ زبده سواران کاری حرکت می کند، پس از آنکه بر دشمن غالب و محور کار به دستش آمد و روزگار بر وفق و مرامش شد آنگاه عیالاتش را می طلبد.

حرکت دسته جمعی حضرت ابا عبد الله علیه السّلام با عیالات و اطفال صغیر خود دلیل کامل است که آن حضرت به قصد ریاست و خلافت ظاهری و غلبه بر خصم نیامده و اگر چنین قصدی داشت قطعا به سمت یمن می رفت که همه از دوستان خود و پدر بزرگوارش و ثابت قدم در ارادت بودند، آنجا را مرکز کار قرار داده آنگاه با تجهیزات کامل و مجرد، حملات خود را شروع می نمود.

چنانچه مکرّر بنی اعمام و دوستان و برادران این پیشنهاد را به آن حضرت نمودند و جواب یأس شنیدند، چه آنکه از هدف و مقصد اصلی آن حضرت خبر نداشتند.

قیام امام حسین برای حفظ شجره طیبه لا اله الاّ اللّه بود

ولی خود آن حضرت می دانست که وسیلهٔ غلبهٔ ظاهری فراهم نمی شود، لذا حرکت آن حضرت با هشتاد و چهار زن و بچه برای یک نتیجه نهائی اساسی بود چون که امام می دید شجرهٔ طیّبهٔ «لا اله الاّ اللّه» را که جد بزرگوارش خاتم الأنبیاءصلی الله علیه وآله با خون جگرها غرس و آبیاری او رابا خون های شهداء بدر و احد و حنین نموده و به دست باغبانی مانند علیّ بن ابی طالب علیه السّلام سپرد که از او

نگهـداری نمایـد، ولی به واسـطه خـارج نمودن باغبـان عـالم دانا را با ظلم و تعـدی و تهدیـد به شمشـیر و قتل و آتش و کوتاه نمودن دست او از آب یاری شجره طیّبه، اساس و بنیان باغ توحید و نبوت رو به نابودی می رفت.

و لو آن‌که گـاه گـاهی به توجه باغبـان اصـلی تقویتی می شـد ولی نه تقویت کامل حقیقی تا آن‌که زمام باغ به کلّی به دسـت باغبانان جهول عنود لجوج (یعنی بنی امیه) افتاد.

از زمان خلافت خلیفـهٔ سوم عثمان بن عفّان که دست بنی امیه بازشـد و زمامـدار امور شدند و أبو سـفیان لعین که در آن موقع کور شده بود دستش را گرفتند به مجلس آوردند با صدای بلند گفت:

«یا بنی امیّه تداولوا الخلافه فانّه لا جنّه و لا نار»

(ابو سفیان تشجیع می کند فامیل خود رابه اینکه دولت بی پایان خلافت را دست به دست دهید؛ زیرا بهشت و دوزخی در کار نیست)

و نیز گفت: یا بنی امیّه تلقّفوها تلقّف الکره فو الّذی یحلف به ابو سفیان ما زلت ارجوها لکم و لتصیرنّ الی صبیانکم وراثه.

(ای بنی امیه بکوشید و خلافت را مانند گوی به چنگ آورید. سوگند به آن چیزی که قسم می خورم به آن (مراد بتهاست که همیشه به آن قسم می خوردند)، پیوسته طالب و شایق یک همچو سلطنت و پادشاهی برای شما بوده ام. شما هم آن را نگهبان باشید تا به اولاد خود به ارث برسانید.)

به کلّی آن قوم رسوای بی عقیـده تمـام طرق را مسـدود نمودنـد و دست باغبانـان معنوی و حقیقی را بالکـل از تصـرف در باغ کوتاه نمودند و مانع از ظهور آب

حیات شدنـد کم کم شـجرهٔ طیبه رو به ضـعف گـذارد تا در دورهٔ خلافت یزید پلید چیزی از عمر درخت شـریعت باقی نمانده نزدیک بود شجرهٔ طیّبهٔ لا اله الاّالله به کلی خشک شود و نام خدا از میان برود و حقیقت دین محو گردد.

بـدیهی است هر باغبان عالمی وقتی فهمیـد از هر طرف آفات به باغش روی کرده فوری باید در مقام علاج برآید و الا به کلی ثمرات باغش از میان خواهد رفت.

در آن موقع هم که باغبـانی باغ توحیـد و رسالت به باغبان عالم دین حضـرت ابا عبـد الله الحسـین علیه السّـلام سپرده شـده بود متوجه شـد که لجـاج و عناد و الحاد بنی امیه کار را به جائی رسانیـده که نزدیک است درخت توحیـد خشک شود بلکه قصـد دارند شجرهٔ طیّبه لا اله الاّ الله را از ریشه بکنند و دور بیندازند قد مردانگی عَلَم کرد، فقط و فقط صرفا برای آبیاری باغ رسالت و تقویت شـجرهٔ طیبـهٔ لا ـ اله الاّ ـ الله به سـمت کربلا ـ حرکت کرد ولی به خوبی می دانست بی آبی به ریشـهٔ درخت اثر کرده و دیگر آب‌های معمولی اثری ندارد، احتیاج به تقویت قوی دارد.

چنـانچه در علمِ عملی فلا ـ حت رسم است وقتی فلاّحان و باغبانان دانشـمند دیدنـد درختی به کلی بی قوت شـده، تقویت قوی لازم دارد، علاج او را به قربانی می کننـد یعنی گوسـفندی یا موجود جان داری را کنار آن درخت ذبح می کنند و با پوست و گوشت و خون در پای درخت دفن می نمایند تا درخت از نو قوت و قدرت جدید بگیرد.

حضرت سید الشهداء ریحانه رسول الله صلی الله علیه وآله هم که باغبانی عالم بود دید این

شجرهٔ طیّبه را به قدری بی آبی داده اند (بخصوص در سنوات اخیره و زمام داری بنی امیه) که به آبهای معمولی و مبانی علمی حیات پیدا نخواهد کرد فداکاری لازم است.

قطعا آبیاری شجرهٔ طیّبه و درخت شریعت بایستی با خونابه های قومی قوی شود لذا دست بهترین جوانان و اصحاب و اطفال صغیر خود را گرفت برای قربانی و آبیاری شجرهٔ طیّبه لا اله الاّ الله به سمت کربلا حرکت کرد.

بعضی کوته نظران گویند چرا از مدینه خارج شد همان‌جا می ماند و کوس مخالفت می کوبید وقربانی‌ها را می داد ولی نمی دانند که اگر آن بزرگوار در مدینه می ماند امر او بر مردمان فهیم عالم پوشیده می ماند و نمی دانستند که مخالفت آن حضرت برای چه بوده. مانند هزاران حامیان دین که در شهری قیام به حق نمودند و کشته شدند و کسی نفهمید هدف و مقصد قائم چه بوده و برای چه کشته گردیده و دشمنان هم وارونه نشان می دادند.

ولی آن یگانه رادمرد بینا برای ظهور حق و حقیقت در ماه رجب موقعی که مردمان برای عمره به مکه حاضر بودند تشریف فرمای مکه شد تا روز عرفه در مقابل صدها هزار جمعیت که در خانه خدا جمع بودند خطبه ها خواند و خطابه ها کرد ندای حق و حقیقت را به سمع تمام عالمیان رسانید که یزید پلید تیشه برداشته به ریشهٔ شجرهٔ طیّبه لا اله الاّ الله می زند گوشزد عامهٔ مسلمین نمود که بدانند یزیدی که دعوی خلافت اسلام دارد عملا اساس دین را از میان می برد شراب می خورد قمار می بازد با سگ و میمون بازی می کند احکام دین را زیر پا می گذارد زحمات جدم پیغمبر را بر باد می دهد من نمی گذارم دین جدم از میان

برود بر من واجب است فداکاری نمایم جان می دهم و دین را حفظ می کنم.

پس قیام آن حضرت و خروج از مدینه به مکه و از مکه به سمت کوفه و عراق برای حفظ شعائر دین و اعلام نمودن به جامعه بشریت، اطوار و رفتار و مفاسد اخلاق و عقاید خراب و عملیات جبران ناپذیر آن پلید عنید بی دین بوده است.

لذا برادران و بنی اعمام و دوستان علاقه مند که برای ممانعت می آمدند عرض می کردند اهل کوفه که از شما استقبال نموده اند و دعوت نامه ها فرستادند، به بی وفائی معروفند.

و علاوه با قدرت بنی امیه و سلطنت یزید پلید که سال‌ها است در این مملکت ریشه دوانیده اند نمی توانی مقابله نمائی چون أهل حق کم‌اند. مردم، عبد و عبید دنیا هستند و دنیای آنها نزد بنی امیه اصلاح می شود لذا

اطراف آنها جمع‌اند، نفع و غلبه با شما نخواهد بود. پس، از این سفر صرف نظر نما و اگر هم مایل نیستی به ماندن و توقف در حجاز، پس برو به یمن که علاقه مندان به شما در آنجا بسیارند؛ مردمان غیوری هستند، شما را تنها نمی گذارند، می توانی عمری را در آن صفحات به راحتی بگذرانی.

حضرت نمی توانست برای همه کاملا پرده برداری نماید، لذا هر یک را به جوابهای مختصری ساکت می نمود ولی به بعض از اصحاب سرّ و أقارب محرم مانند برادرش محمّد بن الحنفیّه و ابن عم گرامش عبد الله بن عباس می فرمود راست می گوئید، من هم می دانم غلبه ظاهری با من نخواهد بود، من هم برای فتح و غلبه ظاهری نمی روم بلکه برای کشته شدن می روم، یعنی می خواهم به

نیروی مظلومیت ریشهٔ ظلم و فساد را بر کنم.

برای قوت قلب بعضی حقیقت را آشکار نموده می فرمود: جدّم رسول خدا را در خواب دیدم به من فرمود:

«اخرج الی العراق فانّ الله شاء أن یریک قتیلا»

(بیرون برو به سوی عراق؛ پس به درستی که خدای تعالی می خواهد تو را کشته ببیند.)

محمّد بن الحنفیّه و ابن عباس عرض کردند اگر امر چنین است، زنها را چرا می‌برید؟ فرمود: جدّم فرمود:

«انّ الله قد شاء ان یراهنّ سبایا»

(به درستی که خدای تعالی خواسته است که ایشان را اسیر ببیند.)

به امر رسول الله صلی الله علیه وآله آنها را برای اسیری می برم (یعنی نکات و أسراری در شهادت من و اسیری اهل بیت من است که متمّم شهادت من، اسارت زنان است که علم و پرچم مظلومیت را بر دوش بگیرند، بروند شام در مرکز خلافت و قدرت یزید ریشهٔ آنها را بکنند و پرچم ظلم و کفرشان را سرنگون نمایند.

چنانچه عملی کردند، خطبه و خطابهٔ بی بی عقیلهٔ بنی هاشم صدیقهٔ صغری زینب کبری علیهاالسّلام درمجلس قدرت و جشن پیروزی یزید در مقابل صدها نفر از اشراف قوم و بزرگان بنی امیه و سفراء بیگانه و رجال از یهود و نصاری و خطبه و خطابه معروف سیّد السّاجدین امام چهارم زین العابدین علی بن الحسین علیهما السّلام در مسجد اموی شام بالای منبر در مقابل یزید نیروی قدرت او را شکست و پرچم عظمت بنی امیه را سرنگون و مردم را بیدار نمود).

پس از حمد و ثنای خداوند متعال فرمود(۱):

ایّها النّاس اعطینا ستّا و فضّلنا بسبع اعطینا العلم و الحلم و السّماحه و الفصاحه و الشّجاعه و المحبّه فی قلوب المؤمنین و فضّلنا بأنّ منّا النّبی المختار محمدصلی الله علیه وآله و منّا الصدّیق و منّا الطّیارّ و منّا اسد الله و اسد رسوله و منّا سبطا هذه الامّه و منّا مهدیّ هذه الامّه.

(ای مردمان به ما (ما آل محمد از جانب خدای تعالی) عطا شده شش خصلت و ترجیح داده شدیم بر سایر خلق به هفت فضیلت. عطا کرده شده ایم به علم و بردباری و جوانمردی و خوش رویی و فصاحت و شجاعت و محبت در دلهای مؤمنان و ترجیح و زیادتی داده شده ایم بر مردم به اینکه از ما است پیغمبر برگزیده و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله و از ما است صدیق (امیر المومنین علیه السّلام) و از ما است جعفر طیار و از ما است حمزه شیر خدا و رسول او و از ما است دو سبط این امت (حسن و حسین) و از ما است مهدی این امت (یعنی حجه بن الحسن).)

آنگاه شروع به معرفی از خود نمود، فرمود: هر کس مرا می شناسد که می شناسد و آن کس که مرا نمی شناسد اینک حسب و نسب خودم را به آنها می رسانم: منم فرزند صاحب صفات و فضائل مخصوصهٔ (که با کلمات طولانی آن صفات را بیان می نماید که وقت مجلس اجازه نقل تمام را نمی دهد) خاتم الانبیاء محمّد بن عبد الله صلی الله علیه وآله.

پس از آن، روی همان منبری که سال ها شب و روز از زمان معاویه علیه

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ۴۵/۱۳۸، باب الوقایع المتأخره عن قتله.

الهاویه علنی و بر ملاء مولانا و مولی الموحدین امیر المؤمنین علی علیه السّلام را لعن و سبّ می نمودند و هزاران نسبت‌های ناروا به آن حضرت داده بودند در حضور خود یزید و رجال بنی امیه و دشمن‌ها فضائل و مناقب جد بزرگوارش امیر المؤمنین را (که نگذارده بودند به گوش مردم شامی برسد) بیان نمود و فرمود:

«انا ابن من ضرب خراطیم الخلق حتّی قالوا لا اله الاّ الله انا ابن من ضرب بین یدی رسول الله صلی الله علیه وآله بسیفین و طعن برمحین و هاجر الهجرتین و بایع البیعتین و قاتل ببدر و حنین و لم یکفر بالله طرفه عین انا ابن صالح المؤمنین و وارث النبیّین و قامع الملحدین و یعسوب المسلمین و نور المجاهدین و زین العابدین و تاج البکائین و اصبر الصّابرین و افضل القائمین من آل یس رسول ربّ العالمین انا ابن المؤیّد بجبرئیل المنصور بمیکائیل انا ابن المحامی عن حرم المسلمین و قاتل المارقین و الناکثین و القاسطین و المجاهد اعدائه النّاصبین و افخر من مشی من قریش اجمعین واوّل من اجاب و استجاب للّه و لرسوله من المؤمنین و اوّل السّابقین و قاصم المعتدین و مبید المشرکین و سهم من مرامی الله علی المنافقین و لسان حکمه ربّ العالمین و ناصر دین الله و ولیّ امر الله و بستان حکمه الله و عیبه علمه سمح سخی بهلول زکیّ ابطحیّ رضیّ مقدام همام صابر مهذّب قوّام قاطع الاصلاب و مفرّق الاحزاب اربطهم عنانا و اثبتهم جنانا و امضاهم عزیمه و اشدّهم شکیمه اسد باسل یطحنهم فی الحروب اذا از دلفت الاسنّه و قربت الاعنّه طحن الرحی و یذروهم فیها ذرو الریح الهشیم لیث الحجاز و کبش العراق مکی مدنیّ

حنفیّ عقبیّ بدریّ احدیّ شجریّ مهاجریّ من العرب سیّدها و من الوغی لیثها وارث المشعرین و ابو السّبطین الحسن و الحسین ذاک جدّی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام.

منم فرزند کسی که شمشیر زد بر بینی‌های مردم تا گفتند لا اله الا الله منم فرزند کسی که شمشیر زد پیش روی رسول الله به دو شمشیر (یعنی مدتی به شمشیر و مدتی به ذو الفقار) و نیزه زد به دو نیزه و هجرت نمود به دو هجرت و بیعت نمود به دو بیعت. و با کافران مقاتله نمود در جنگ بدر و حنین و کافر نگشت به خدا چشم برهم زدنی. منم فرزند صالح مؤمنان و وارث پیامبران و براندازه ملحدان و پادشاه مسلمانان و نور جهادکنندگان و زینت عابدان و تاج گریه کنندگان از خوف خدا و صبر کننده ترین صبر کنندگان وبهترین نماز گزارندگان از آل یس رسول رب العالمین. منم فرزند مؤید به جبرئیل و منصور به میکائیل. منم فرزند حمایت کننده از حرم مسلمانان و کشنده برگشتگان از دین (یعنی اهل نهروان) و شکنندگان بیعت (یعنی اهل جنگ جمل در بصره) و اهل بغی و طغیان (یعنی اهل جنگ صفین و جهاد کننده با دشمنان خود، ناصبیها و فخر کننده ترین همه کسانی که راه رفتند از طایفه قریش (یعنی افخر از همه قریش) و اول کسی که اجابت دعوت خدا و رسول او را نمود از مؤمنان و اول سبقت کنندگان به سوی ایمان و شکننده ظالمان و هلاک کننده مشرکان و تیری از تیرهای خدای تعالی بر منافقان و لسان حکمت پروردگار عالمیان و یاری دهنده دین خدا و ولی امر خدا و گلستان حکمت خدا و صندوق علم او، جوانمرد با سخاوت و گشاده رو و جامع

جمیع خیرات اجتماعی پسندیده بطحا که اختیارا در جنگ ها پیش قدم بوده، پادشاه صبر کننده، پاکیزه اخلاق، کثیر القیام، قطع کنده پشت ها و متفرق کننده احزاب (فاسد)، کسی که با ثبات قدم عنان

اختیار نفس خود را در دست داشته و دلش از همه کس قوی تر و ثابت تر و عزمش از همه راسخ تر و شکیمه اش از همه کس محکم تر (یعنی مهم ترین افراد بشر بود در احقاق حق مظلومان)، شیر ژیان بود در میدان نبرد، خرد می کرد دشمنان را در جنگ ها وقتی که به او نزدیک می شدند (سواره و یا پیاده) با نیزه های خود و خرد و متفرق می ساخت آنها را همچنان که طوفان شنها و خار و خاشاک خشک را پراکنده می کند، شجاع ترین اهل حجاز و دلیرترین اهل عراق، مکی و مدنی و پاکیزه ترین افراد مسلمین در دین، بیعت کننده در عقبه، شهسوار بدر و احد و رادمرد بیعت شجره و یگانه فداکار مهاجرت وسید عرب و شیر میدانهای جنگ و وارث مشعرین و پدر دو سبط (پیغمبرصلی الله علیه وآله) حسن و حسین علیه السّلام این است فضایل جد ما علی بن ابی طالب علیه السّلام.

آنگاه فرمود:

«انا ابن خدیجه الکبری، انا ابن فاطمه الزهراء انا ابن المذبوح من القفاء انا ابن العطشان حتی قضی. انا ابن من ممنعوه من الماء و احلوه علی سائر الوری. انا ابن من لا ـ یغسل له و کفن یری. انا ابن من رفع رأسه علی القنا. انا ابن من هتک حریمه بأرض کربلاء. انا ابن من جسمه بأرض و رأسه بأخری. انا بن من سبیت حریمه الی الشام تهدی، ثم انه صلوات الله علیه انتحب و بکی فلم یزل یقول انا انا حتی ضج الناس

بالبکاء و النحیب.»

(منم فرزند خدیجه کبری. منم فرزند فاطمه زهرا، منم فرزند سربریده از قفا. منم فرزند آن کسی که با لب تشنه از دنیا رفت. منم فرزند آن که آب را از او منع کردند و حلال و مباح داشتند بر سایر خلق. منم فرزند آن که او را غسل ندادند و کفن نکردند. منم فرزند آنکه سر مطهر او را بر نیزه بلند نمودند. منم فرزند آنکه حرم او را درزمین کربلا هتک حرمت نموده اسیر نمودند. منم فرزند آن که بدن مقدسش در جایی و سر مطهرش در جایی دیگر. منم فرزند آن که حرم او را اسیر نموده به شام آوردند.

پس از آن امام علیه السّلام با صدای بلند گریست و پیوسته انا انا فرمود؛ یعنی آنقدر از مفاخر و مدایح اجداد خود فرمود و مصائب پدر بزرگوار و اهل بیت خود را بیان کرد تا آنکه خروش از مردم برخاست، همگی به گریه و ناله و فریاد مشغول شدند.)

اول مجلس نقل مصائب که بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السّلام منعقد گردید، در همین مسجد جامع اموی شام بود که حضرت سید الساجدین امام زین العابدین علیه السّلام بعد از نقل فضایل و مناقب جد بزرگوارش امیر المؤمنین در محضر دشمنان آن قدر مصائب پدر عزیزش را فرمود که با حضور یزید پلید، صدای ضجه و شیون مردم شام برخاست، به قسمی که یزید را خوف برداشت و نتوانست بنشیند، از روی ترس و واهمه از مسجد خارج گردید.

از همان مسجد و اثر خطبه و خطابه آن حضرت، مقدمات نهضت ضد اموی شروع شد. (که یزید ناچار از روی سیاست، اظهار ندامت نمود و عبید الله بن

مرجانه لعنه الله را لعن نمود که چنین عمل فجیعی نموده)، تا عاقبت کاخ کفر و ظلم و الحاد بنی امیه سرنگون گردید. که الی الحال در شام و پایتخت ظالمانه آن قوم فاسد، قبری از بین امیه وجود ندارد، ولی قبرستان بنی هاشم مورد توجه شامیان و قبور بسیاری از عترت و اهل بیت رسول خداصلی الله علیه وآله مزار هر عارف و عامی از شیعه و سنی می باشد.

خلاصه، تمام ارباب مقاتل و تواریخ نوشته اند که آن حضرت از مدینه تا به مکه و کربلا پیوسته، کنایه و صراحه خبر شهادت خود را می داد و به مردم می فهماند که برای کشته شدن می رود.

از جمله خطبه مفصلی است که روز ترویه در مکه معظمه مقابل جامعه مسلمین خواند و ضمن خطبه، خبر شهادت خود را علنی داد که بعد از حمد پروردگار(۱) متعال و درود بر خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله فرمود:

«خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده علی جید الفتاه و ما اولهنی الی آسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیر لی مصرع انا لاقیه، کانی بأوصالی یتقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلاء.»

(مرگ، بر فرزندان آدم چنین بسته است که قلاده بر گردن دختر جوان باشد و چه قدر آرزومندم به صحبت گذشتگان خود؛ چنانکه یعقوب مشتاق یوسف بود و برای من برگزیده و پسندیده گشت، زمینی که پیکر من در آن افکنده شود. باید بدان زمین برسم و گویی می بینم بند بند مرا

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ۴۴/۳۶۶، باب ما جری علیه بعد بیعه الناس لیزید بن معاویه...

گرگان بیابان ها از یکدیگر جدا می کنند میان نواویس و کربلا.)

(مرحوم ثقه الاسلام محدث جلیل القدر حاج شیخ عباس قمی طاب ثراه در نفس المهموم گوید: شیخ ما محدث نوری در کتاب، نفس را رحمن گفته است (نواویس) گورستان نصاری است)؛ چنانچه در حواشی کفعمی نوشته اند و شنیده ایم که این گورستان در آنجا واقع بوده است که اکنون مزار حر بن یزید ریاحی است در شمال غربی شهر کربلا ـ و اما کربلای معروف نزد مردم آن نواحی پاره زمینی است در کنار نهری که از جنوب باروی شهر روان است و بر مزار معروف به ابن حمزه می گذرد. پاره ای از آن، باغ و قسمتی کشتزار و شهر کربلا میان این دو می باشد.)

با این قبیل جملات به مردم می فهمانـد که من به کوفه و مقر خلافت نخواهم رسید، بلکه بین نواویس و کربلا کشته خواهم شد به دست گرگ‌های خون آشام. مراد از گرگ‌ها اشاره ای است که به قَتَله [قاتلین] خود از بنی امیه و غیره می نماید که مانند گرگ های خونخوار ما را قطعه قطعه نموده، به قتل می رسانند.

بالاخره این قبیل اخبار و گفتار می رساند که امام حسین به قصد شهادت حرکت فرمودند، نه به قصد ریاست و خلافت. در تمام این راه به طرق مختلفه خبر مرگ خود را می داد و در هر منزل، اصحاب و حفاد خود را جمع می کرد و پیوسته می فرمود از پستی و بی قدری دنیا همین بس که سر یحیی را بریدند و برای زن زناکاری به هدیه بردند. عن قریب سر من مظلوم را هم از بدن جدا می کنند و برای یزید شرابخوار می برند.

آقایان فکر کنید موقعی که در ده فرسخی کوفه حر بن یزید ریاحی، با هزار

سوار سر راه حضرت را گرفت و عرض کرد امر عبید الله است که شما را نگاه دارم و نگذارم به کوفه بروید و با شما باشم تا امر امیر برسد، چرا حضرت تسلیم شد و فرود آمد و خود را در اختیار حرّ گذارد؟

قطعاً اگر حضرت خیال امارت و خلافت در سر داشت تسلیم لشکر حرّ نمی شد، در حالتی که با حر بیش از هزار نفر نبودند و با آن حضرت هزار و سیصد سوار و پیاده بودند که در میان آنها جوانانی از بنی هاشم بودند؛ مانند جناب عباس قمر بنی هاشم و علی اکبر که هر یک خود یک تنه برای پراکندگی هزار نفر کافی بودند و تا کوفه هم ده فرسنگ بیشتر نبود. علی القاعده می بایستی آنها را پراکنده می کردند و خود را به مرکز حکومت (کوفه) می رساندند. مردم هم که منتظر بودند، تشکیلات و تجهیزات خود را محکم می کردند و مشغول مبارزه می شدند، تا آنکه غالب آیند، نه آنکه در مقابل گفتار حرّ تسلیم گردیده و فوری فرود آیند و خود را میان بیابان در حصار دشمن قرار دهند که بعد از چهار روز کمک به دشمنان برسد و کار را بر پسر پیامبرصلی الله علیه وآله سخت نمایند.

آقایان اگر به قراین مطلب خود دقت کنید، جواب خود را به خوبی به دست می آورید و می دانید که آن حضرت به قصد دیگری طی مسافات نمود؛ زیرا اگر خیال ریاست داشت در موقعی که محاصره دشمن در منتها درجه شدت رسیده و فرسنگ ها اطراف او را قوای قویه دشمن گرفته، وسائلی فراهم نمی کرد که جمعیت قلیل و نفرات آماده خود را متفرق نماید.

خطبه و خطابه آن حضرت در شب عاشورا بزرگ ترین دلیل بر اثبات مدعای ما است؛ زیرا تا شب عاشورا هزار و سیصد سواره و پیاده آماده جنگ در خدمت

آن حضرت بودند.

ولی در آن شب بعد از نماز مغرب و عشاء حضرت بر روی کرسی قرار گرفت، خطبه مفصلی ادا نمود، ضمن خطبه صریحاً کلماتی فرمود که آن لشکر و مردم جاه طلب را خوف گرفته که تمام ارباب مقاتل نوشتند. حضرت فرمود: کسانی که به خیال ریاست و حکومت دنیوی آمده اند، بدانند که فردا هر کس در این زمین باشد کشته خواهد شد و این مردم جز به من احدی را نمی خواهند. من بیعتم را از گردن شما برداشتم. تا شب است برخیزید و بروید. هنوز فرمایشات آقا تمام نشده بود که تمام آن جمعیت رفتند. برای آن حضرت باقی نماند مگر چهل و دو نفر؛ هیجده نفربنی هاشم، بیست و چهار نفر اصحاب. بعد از نصف شب، سی نفر از شجاعان لشکر دشمن به قصد شبیخون آمدند. وقتی صدای تلاوت قرآن آن حضرت را شنیدند مجذوب وار به اردوی توحیدی حسینی ملحق شدند که مجموعاً بنا بر اشهر، هفتاد و دو نفر قربانی های حق گردیدند که اکثر آنها زهاد و عبّاد و قاریان قرآن بودند.

اینها تمام دلایل و قراین واضحی است که می رساند آن حضرت به قصد انقلاب و حبّ جاه و ریاست و رسیدن به مقام خلافت حرکت نفرموده، بلکه صرفا هدفش ترویج دین مقدسش، حمایت و دفاع از حریم اسلام بوده، آن هم به طریقی که جان بدهد و جانبازی نمودن، پرچم لااله الا الله را بلند و پرچم کفر و فساد را سرنگون نماید. زیرا نصرت و یاری دین گاهی به کشتن است و زمانی به کشته شدن. فلذا آن حضرت دامن همت بر کمر زد و مردانه قیام کرد. با نیروی مظلومیت و دادن قربانی های بسیار، مخصوصا اطفال صغار. ریشه ظلم و فساد

ص: ۴۰۴

بنی امیه را کند؛ به قسمی که خدمات بزرگ آن حضرت در اعلای کلمه لا اله الا الله و آبیاری شجره مقدسه اصلها ثابت، در نظر دوست و دشمن مورد تصدیق و تقدیر است. حتی بیگانگان ازدین، روی برهان و دلیل، اقرار به این معنی دارند.

مقاله مادام انگلیسی در مظلومیت امام حسین علیه السّلام

در دائره المعارف قرن نوزدهم فرانسه مقاله ای است از خانم دانشمند انگلیسی تحت عنوان «سه شهید»، بسیار مفصل است که خلاصه آن این است که نوشته سه نفر در تاریخ بشریت برای اعلاق کلمه حق جانبازی و فداکاری نمودند که از سایر فداکاران و جانبازان گوی سبقت ربودند.

اول سقراط حکیم یونانی در آتن. دوم حضرت مسیح بن مریم علیه السّلام در فلسطین (البته این عقیده مشار الیها است که مسیحی می باشد و الا عقیده ما مسلمین حضرت مسیح علیه السّلام مصلوب و مقتول نگردیده، به صریح آیه ۱۵۷ و ۱۵۸ سوره نساء که فرموده:

{وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا. بَلْ رَفَعَهُ الله إِلَيْهِ}

(عیسی بن مریم را نکشتند و نه به دار کشیدند، بلکه امر برآنان مشتبه شد و همانا آنان که در باره او عقاید مختلف اظهار داشتند، از روی شک و تردید سخنی گفتند و عالم به آن بودند، جز آنکه از پی گمان خود می رفتند و به طور یقین (شما مؤمنین بدانید) که مسیح را نکشتند. بلکه خدا، او را به سوی خود بالا برد.)

ص: ۴۰۵

سوم، حضـرت حسـین علیه السّلام فرزند زاده محمدصـلی الله علیه وآله، پیغمبر مسـلمانان. آنگاه نوشـته است: هرگاه به تاریخ حالات و چگونگی شـهادت و جانبازی هر یک از این سه نفر شـهید سعید آگاهی حاصل گردد، تصدیق می شود که جانبازی و فداکاری حضـرت حسـین علیه السّلام از آن دو نفر (یعنی سقراط وعیسی) قوی تر و مهم تر بوده است. به همین جهت ملقب گردید به سـید الشـهداء؛ زیرا سـقراط و حضـرت مسـیح فقط در راه حق به تفدیه جان خود حاضـر شدند، ولی حضرت حسین علیه السّلام جلای وطن اختیـار نمود، در بیابانی دور از جمعیت در محاصـره دشـمن واقع شـده و عزیزترین عزیزانش را که از دست دادن هر یک از آنها از سَردادن خودش مهم تر بوده، فدای حق نموده، به دست خود مقابل دشمن فرستاده و تمامی آنها را قربانی راه حق نمود.

بزرگ ترین دلیل بر اثبات مظلومیت حسـینِ مسلمان‌ها قربانی دادن بچه شیرخواره اش بود که در هیچ تاریخی سابقه ندارد بچه شیرخواری را برای طلب آب (بی قیمت و قدر) بیاورند و آن قوم دغا عوض دادن آب، او را طعمه تیر جفا قرار دهند.

این عمل دشـمن، اثبات مظلومیت حسـین را نمود و به همین نیروی مظلومیت، بساط عزت خانـدان مقتـدر بنی امیه را برچیـد و رسوای عالمشـان نمود. در اثر جانبـازی‌های او و اهل بیت بزرگش دین محمدصـلی الله علیه وآله، حیات نوینی به خود گرفت. انتهی.

دکتر مـاربین آلمانی و دکتر جوزف فرانسوی و دیگران از مورخین اروپایی همگی در تاریـخ خود تصـدیق دارنـد که عملیات حضرت سید الشهداء سلام الله

ص: ۴۰۶

علیه و فداکاری های آن بزرگوار سبب حیات دین مبین اسلام گردید؛ یعنی دست ظلم و کفر بنی امیه را قطع نمود و الا اگر خدمات و قیام به حق آن حضرت نبود، بنی امیه اساس دین توحید را به کلی از میان می بردند و نامی از خدا و پیغمبر و دین و شریعت در عالم باقی نمی گذاردند.

نتیجه مطلوب، کشف حقیقت

پس نتیجه عرایضم این شد که قیام و جنگ حضرت سید الشهداء ارواحنا فداه که مورد تصدیق دوست و دشمن منصف است، قیام و جنگ دینی بوده است. لذا زوار و عزاداران و شیعیان و علاقه مندان به آن حضرت وقتی می شنوند که آن حضرت با یزید جنگید، برای آنکه عمل به منکرات می نمود، متوجه می شوند که عمل به منکرات مرضیّ آن حضرت نخواهد بود. لذا هرگز گرد محرمات و منکرات که مُکره طبع آن بزرگوار است نمی گردند و عمل به واجبات را بر خود فریضه حتمی قرار می دهند.

وقتی می شنوند و در کتب مقاتل و تواریخ می خوانند که آن حضرت در روز عاشورا با آن حدت و شدت بلایا و مصائب که در تاریخ جهان روزی چنین سخت سابقه ندارد، نمازش را ترک نکرد، حتی نماز ظهر را به جماعت خواند، البته جدیت در ادای واجبات، بلکه نوافل و مستحبات می نمایند، تا مورد توجه و محبوب آن حضرت گردند که محبوب آن حضرت قطعاً محبوب خدای تعالی می باشد.

پس آن قسمی که آقا و دیگران تصور نموده اید، خلاف حقیقت و مغلطه

کـاری است. اشـتباه فرمودیـد و تعبیر بی جـا نمودیـد، بلکه بر خلاـف گفته شـما و امثال شـما این قبیل احادیث، تحریک قوای روحی شیعان را می نمایدو آنها را آماده عمل می کند، مخصوصا که گویندگان و خطبای قابل در اطراف مطلب شرح دهند و فلسفه شهادت آن حضرت را کما ینبغی بیان نمایند، نتایج بسیار نیکویی گرفته می شود.

چنانچه خود ما پیوسته شاهد و ناظر این معانی بوده ایم که در هر ماه محرم به واسطه هجوم مردم در این مجالس، جوانان بسیار فریب خودگـان شـیطان از برکت وجود آن حضـرت و مجالسـی که به نـام آن بزرگوار منعقـد می شود، در اثر بیانات وعاظ و تبلیغ مبلغین عظام به راه راست و صـراط مستقیم شده و تئب و ترک جمیع اعمال زشت را نموده و در صف شیعیان واقعی قرار گرفتند.

«سخن که به اینجا رسید، اکثر آقایان با چشم گریان حالت سکوت به خود گرفتند. عزم شدیم جلسه را ختم نماییم.»

نواب: علاـوه بر اینکه وقت خیلی گذشـته، جنـاب قبله صاحب، ما را زیاده از حـد متأثر نمودیـد و مرد شـریف فـداکاری را که ریحـانه رسول الله صـلی الله علیه وآله بوده، به همین مختصـر بیاناتتـان آن طوری که بوده به ما شـناساندید و همگی ما را رهین منت خود قرار دادید. جَدَت رسول خداصـلی الله علیه وآله به شـما عوض عنایت فرماید. گمان نمی کنم امشب در این مجلس فرد حاضری بوده که برای آن جناب متأثر نشده باشد. خدا از شما راضی باشد و شما را مشمول مراحم و الطاف خود قرار دهد که ما را مستفیض فرمودید.

و واقعا خیلی جای تأثر است که ما تا کنون کورکورانه تحت تأثیر اشخاص از

فیض زیـارت آن مولاـی مظلـوم و حضور در مجـالس عزاداری و نتایـج مـترتبه بر آن محروم مانـده ایم و این نبوده مگر در اثر تبلیغـات غلـط و بیجـایی که از روی تعصب به مـا می کردنـد و می گفتنـد که زیـارت آن مولی و رفتن به مجالس عزا بـدعت است.

واقعاً عجب بـدعت خوبی است که انسان را بیدار و صاحب معرفت می نماید وبه حقیقت اهل بیت پیغمبرصـلی الله علیه وآله و خدمتگزاران به شرع و شریعت آشنا می کند.

در ثواب و فواید زیارت

داعی: این جمله ای که راجع به بـدعت عزاداری آل محمـد و عترت طاهره رسول اکرم صـلی الله علیه وآله و زیارت قبور آنها فرمودید، قطعا سرچشـمه از عقاید نواصب و خوارج گرفته و علمای اهل تسـنن هم عادت پیروی از آنها نموده اند، بدون آنکه فکر کنند بدعت آن چیزی است که دسـتوری از جانب خدا یا پیغمبر و یا آل البیت آن حضرت که عدیل القرآنند، در باره آن نرسیده باشد.

و حـال آنکه در اخبـار راجع به گریسـتن و زیـارت آن حضـرت، علاوه بر آنکه در کتب معتبره شـیعه متواتراً رسـیده، در کتب معتبره خودتـان و مقـاتلی که علمای بزرگ جمهور نقل کرده انـد موجود است که به بعض از آنها قبلا اشاره نمودیم. اینك به واسطه ضیق وقت، راجع به زیارت به نقل خبر معروفی که در تمام مقاتل و کتب حدیث ثبت شده است، اکتفامی نماییم:

یك روز رسول اکرم صـلی الله علیه وآله در حجره ام المؤمنین عایشه تشـرف داشـتند، حسـین علیه السّلام وارد شد. پیامبرصلی الله علیه وآله او را در آغوش محبت کشید و بسیار بوسید و

بوئید. عایشه عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد، چقدر حسین را دوست می داری. حضرت فرمود: مگر نمی دانی که او پاره جگر و ریحانه من است. آنگاه آن حضرت گریست. عایشه از سبب گریه سؤال نمود، فرمود: جای شمشیرها و نیزه ها را می بوسم که بنی امیه بر حسینم می زنند. عایشه عرض کرد: مگر او را می کشند؟ فرمود: آری با لب تشنه و شکم گرسنه شهید می کنند. شفاعت من هرگز به آنها نمی رسد. خوشا به حال کسی که بعد از شهادت او را زیارت کند. عایشه عرض کرد: یا رسول الله برای زائر او چه اجری خواهد بود؟ فرمود: اجر یک حج من. عایشه از روی تعجب عرض کرد: یک حج شما؟ فرمود: ثواب دو حج من. عایشه بیشتر تعجب کرد. حضرت فرمود: ثواب چهار حج من. عایشه پیوسته تعجب می نمود و پیغمبرصلی الله علیه وآله ثواب را زیاد می نمود تا رسید به جایی که فرمود: عایشه هر کس حسین را زیارت کند خداوند ثواب نود حج و نود عمره مرا در نامه عمل آن بزرگوار می نویسد. دیگر عایشه سکوت کرد.

شما را به خدا آقایان انصاف دهید، چنین زیارتی بدعت است که مورد توجه و سفارش رسول الله باشد؟ قطعا مخالفت با زیارت و رفتن مجالس عزای آن حضرت و تعبیر به بدعت نمودن، دشمنی با آن حضرت و اهل بیت طاهرینش می باشد.

اثرات مترتبه بر زیارت قبور ائمه اطهار

علاوه بر فواید معنوی و اجور اُخروی، توجه به منافع ظاهری که در زیارت قبور ائمه طاهرین ملحوظ است، هر انسان عاقلی را تحریک می کند که از این

عبادت بزرگ که سبب عبادات بسیار می گردد صرف نظر نکند.

شما اگر به آن اعتاب مقدسه مشرف گردید بالحسّ و العیان مشاهده می نمایید در بیست وچهار ساعت (به استثنای چند ساعت وسط شب که ابواب قباب مبارکه برای استراحت خدمه و تنظیف حرم بسته می گردد) از دو ساعت به طلوع فجر تا قریب نصف شب پیوسته آن حرم‌ها و مساجد اطراف قبرها پر و مملو از زوار و مجاور از خواص و عوام است و تمامی آنها سرگرم انواع عبادات، از نمازهای واجب و مستحب و قرائت قرآن و اشتغال به اذکار و اوراد و ادعیه می باشند.

کسانی که در بلاد و اوطان خود توفیق عبادت بسیار ندارند مگر ادای واجبات، ولی در آن امکنه مقدسه به عشق زیارت و وصال محبوب از دو ساعت به طلوع فجر مشرف گردیده، توفیق تهجد و مناجات با پروردگار و قرائت قرآن و گریه های فراوان از خوف خداوند متعال برای آنها عادت ثانوی می شود که وقتی به اوطان خود برگشتند، پیوسته سرگرم عبادات و ترک معاصی می باشند و ادای نوافل و قضای نمازها را با اشتیاق تمام به جای می آورند.

آیا این عمل که موجب اعمال بسیار می گردد و توفیق جبری پیدا می نمایند و سرگرم اقسام عبادات می شوند بدعت است؟ که در هر شبانه روزی اقلاً- سه مرتبه سحرها و ظهرها و سرشبها هر مرتبه اقلاً دو، سه ساعت به اقسام عبادات از نماز و دعا و قرآن و اذکار و اوراد پرداخته و خود را مشمول مراحم و الطاف حضرت پروردگار قرار دهند.

اگر هیچ اثری برای زیارت قبور ائمه اطهار نبود مگر همین توفیق جبری و

سرگرمی به اقسام عبادات، کافی بود که مسلمانان را تشویق کنند به رفتن زیارت، تا به این وسائل و سرگرمی به عبادات (که در بلاد و اوطانشان به واسطه اشتغال به امور دنیوی، توفیق کامل پیدا نمی نمایند)، رابطه با یزدان پاک را که اساس تمام خوشبختی هاست محکم نموده، صفای باطن پیدا نمایند.

شما در بلاد اهل تسنن کدام محل مقدسی را می توانید به ما نشان دهید که عالم و جاهل و خواص و عوام، در بیست و چهار ساعت اشتغال به عبادت داشته باشند، جز مساجد که فقط نمازی خوانده و فوری متفرق می شوند. در بغداد و معظم که قبر شیخ عبد القادر گیلانی و امام ابو حنیفه می باشد همیشه درهای آنها بسته، فقط موقع نماز درِ مسجدهای مجاور قبر آنها باز می شود. یک عده مخصوصی می آیند نماز خوانده، متفرق می شوند.

در شهر سامراء که مدفن دو امام بر حق شیعه حضرت هادی علی النقی علیه السّلام (امام دهم) و حضرت عسکری حسن بن علی علیه السّلام (امام یازدهم) می باشد، تمام اهالی و ساکنین شهر و حتّی خدام آستانه مقدسه از برادران اهل تسنن هستند، مقارن طلوع فجر به زحمت بسیار و داد و فریاد زوار و اهل علم و مجاورین شیعه، درب حرم را باز می کنند، ولی یک نفر از پیر و جوان عالم و جاهل سنی ها را نمی بینیم که در کنج و زوایای آن مسجد به عبادت مشغول باشند. حتی خدام هم که در را باز می نمایند، می روند و می خوابند، ولی شیعیان در اطراف حرم باشوق و ذوق تمام مشغول عبادتند. این است آثار و برکاتی که از این قباب مبارکه نصیب شیعیان می گردد.

خداوند توفیق دهد مشرف شوید در عراق عرب، دو شهر پهلوی یکدیگر

ص: ۴۱۲

می بینید به فاصله دو فرسنگ؛ یعنی کاظمین و بغداد که اولی مرکز شیعه و مجاور قبر دو امام همام، حضرت ابا ابراهیم موسی بن جعفر و ابا جعفر محمد بن علی الجواد می باشد.

و دومی مرکز اهل تسنن و مجاور قبر شیخ عبد القادر گیلانی و امام اعظم شما ابو حنیفه می باشد، مورد دقت قرار دهید تا پی به تعالیم عالیه پیشوایان و امامان بر حق شیعیان برده و به چشم خود ببینید از برکات قبر ائمه اطهار و علاقه به زیارت آن قبر انور، مردم کاظمین و زوار چگونه اول شب را زود به خواب رفته و دو ساعت به طلوع فجر مانده، با شوق و ذوقی برای عبادت و تهجد و سحر خیزی آماده و بیدارند. حتی عده بسیاری از تجار شیعه که در بغداد تجارت‌خانه دارند، ولی منزل هایشان در کاظمین است، وقت سحر در حرم مطهر مشغول عبادت حق تعالی هستند.

ولی اهل بغداد چگونه غرق در معاصی و گناهند و سرگرم عیاشی و شهوات و در خواب غفلت فرو رفته اند؟

نواب: واقعا جای دارد که الحال بر خود لعنت کنم که چرا کورکورانه، بدون تحقیق به دنبال اقوال اشخاص می رویم. چند سال قبل قافله ای از اینجا حرکت کرد که من، بنده هم بدبختانه با آنها بودم، رفتیم بغداد به زیارت امام اعظم ابوحنیفه و جناب عبد القادر رضی الله عنهما. ولی یک روز که بنده به تماشای کاظمین رفتم و برگشتم مورد حملات سخت رفقا واقع شدم. الحق جای بسی تعجب است که زیارت امام اعظم در معظم و یا شیخ عبد القادر در بغداد و یا خواجه نظام الدین در هند و یا شیخ اکبر مقبل الدین در مصر جایز و موجب

ثواب باشد که در هر سال، جماعتی از ما به زیارت آنها می روند که قطعا خبری از پیغمبرصلی الله علیه وآله درباره آنان نرسیده، ولی زیارت ریحانه رسول خدا، فداکار و مجاهد فی سبیل الله که پیغمبرصلی الله علیه وآله آن همه ثواب برای زیارت او بیان فرموده و عقلاً امری است مستحسن، بدعت باشد؟!

الساعه تصمیم قطعی گرفتم که ان شاء الله اگر زنده ماندم امسال قربه الی الله و طلباً لمرضاته، به زیارت فرزند عزیز رسول الله جناب حسین شهید بروم و از خدا بخواهم که از گذشته های ما بگذرد. امشب را با تأثر خاطر از خدمت مرخص می شویم، تا فردا شب ان شاء الله.

ص: ۴۱۴

جلسه هشتم

اشاره

موضوعات کلی مورد بحث:

· حدیث غدیر ● فرار صحابه از جنگ

· فحش های صحابه به یکدیگر

· فدک

· توهین ابابکر به حضرت فاطمه علیهاالسّلام

· دشنام به علی علیه السّلام دشنام به پیامبرصلی الله علیه وآله است

· علی علیه السّلام باب علم و حکمت ● علی علیه السّلام وصی پیامبرصلی الله علیه وآله

· جلوگیری عمر از وصیت پیامبرصلی الله علیه وآله

· عمر از وصیت ابوبکر جلوگیری نکرد

· علی علیه السّلام افضل صدیقین ● علی علیه السّلام با حق و قرآن است.

· اطاعت از علی علیه السّلام اطاعت از خدا متعال و پیامبرصلی الله علیه وآله

· آیه تطهیر ● منع خمس از اهل بیت

· نزول آیه شاهد در شأن علی علیه السّلام ● اذیت علی علیه السّلام شرک است

· غضب فاطمه علیهاالسّلام بر خلیفه

· اذیت فاطمه علیهاالسّلام اذیت خدا و رسول است. ● نماز تراویح

جلسه هشتم (لیله یکم شعبان المعظم ۴۵)

اول شب داعی مشغول نماز عشاء بودم، آقایان محترم تشریف آوردنـد. بعد از فراغت از نماز و صـرف چای مذاکرات شـروع شد.

سید عبد الحیّ: قبله صاحب! شب گذشـته بیابانی فرمودید که حقاً از مثل شمایی سزاوار نبود تفوه به این نوع کلمات نمایید که بالاـخره منجر به دوئیت و افـتراق کلمه در مسـلمین گردد. خود بهـتر می دانیـد که نفـاق و دوئیت و افـتراق کلمه، بـاعث فنـای مسلمین گردیده؛ کما آنکه اتفاق و یگانگی، سبب ظهور و غلبه مسلمین بوده.

داعی: (با کمال تعجب)، خوبست بیان فرمایید کدام قسـمت از گفتار داعی، سبب دوئیت و افتراق کلمه می باشد، که اگر ایراد شما به جاست و غفلتی از داعی شده متنبه گردم و الا جواب عرض نموده و رفع اشکال

شود.

سیـد: در موقع توضـیح و تعریف کس و نـاکس، مسـلمین را به دو قسـمت تقسـیم کرده و تعبیر به مسـلم و مؤمن فرمودیـد. در صورتی که مسلمانان همگی یکی هستند و گویندگان «لا اله الا الله محمدا رسول الله» با هم برادرند. نبایستی آنها را از هم جدا نمود و تشـکیل دو دسـتگی داد؛ که به ضـرر اسـلام تمام می شود. و در اثر بیانات امثال شـما آقایان است که خاص و عام پیدا گردیده و شیعیان، خود را مؤمن و ما را مسلم می خوانند. چنانچه در هندوستان دیده اید، شیعه را

مؤمن و سنی را مسلم می خوانند. حال آنکه اسلام و ایمان یکی می باشد؛ زیرا اسلام انقیاد و قبول نمودن احکام و تسلیم به آن است و این همان حقیقت تصدیق و معنی ایمان می باشند.

لذا جمهور امت، اتفاق نموده ند بر اینکه اسلام عین ایمان است و ایمان حقیقت اسلام است و از هم جدایی ندارند و شما بر خلاف جمهور صحبت نمودید که اسلام و ایمان از هم جدا نمودید.

در فرق بین اسلام و ایمان

داعی: (پس از قدری سکوت و تبسم) متحیرم چگونه جواب عرض نمایم. اولاً ـ جمهوری که منظور نظر شما است و در بیان خود به آن اشاره نمودید، به معنای عموم امت نیست. بلکه مراد از جمهور، بعض از اهل سنت و جماعت می باشد.

ثانیاً: راجع به اسلام و ایمان، متأسفانه بیان شما کافی نیست. چه آنکه در این موضوع نه فقط شیعه با اهل سنت و جماعت اختلاف عقیده دارند؛ بلکه فرق چندی از اشعریون و معتزله و حنفی و شافعی در این باب اختلاف عقیده دارند. که اینک وقت، اجازه نقل تمامی اقوال فرقه های مختلفه را نمی دهد.

ثالثاً: آقایان که عالم و اهل قرآن هستید و آگاهی بر آیات قرآن دارید، چرا باید این نوع اشکالات عامیانه بنمایید؟ شاید غرض آقایان این است که وقت مجلس گرفته شود و

الّا مطالب اصولی مهم تری هست که ممکن است از آنها استفاده ببریم.

این نوع اعتراضات کودکانه از مثل شما بعید است که بفرمایید داعی اسلام و ایمان ساخته ام و اسباب دو دستگی و دوئیت را به قول شما فراهم کرده ام!

و حال آنکه این تقسیم و دو دستگی را (به قول شما) خداوند حکیم در قرآن کریم آیات چندی نموده. مگر آقایان فراموش کرده اند ذکر اصحاب یمین و اصحاب شمال در قرآن مجید؟ مگر نه این است که در آیه ۱۴ سوره ۴۹ (حجرات) صریحا می فرماید:

{قَالَتِ الأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الإِيمَانُ فِی قُلُوبِكُمْ}

البته می دانید که این آیه شریفه در مذمت اعراب بنی اسد حجاز نازل گردیده که در سال قحط به مدینه منوره آمده و اظهار اسلام و بیان نموده و کلمتین شهادتین بر زبان جاری کردند ولی چون ظاهراً برای استفاده از تنعمات مدینه منوره اسلام آورده بودند، خداوند آنان را در این آیه تکذیب نموده است به این معنی که (ای رسول) اعراب (بنی اسد و غیره) که بر تو منت گذراده و گفتند ما ایمان آورده ایم، به آنان بگو: ایمان نیاورده اید، لیکن بگویید: ما اسلام آورده ایم (که عبارت از داخل شدن در اسلام و اظهار شهادت و انقیاد احکام برای ارتقاء است از قتل و سبی و اخذ تنعمات) و هنوز در نیامده است ایمان در دلهای شما.

ظاهر این آیه شریفه حکم می کند که مسلمین دو دسته هستند: یک فرقه مسلمین حقیقی که از روی قلب و عقیده، ایمان به حقایق پیدا نموده اند که آنها را مومن گویند.

و فرقه دیگر، مسلمین ظاهری هستند که برای اغراض و مقاصدی از ترس و یا طمع، مانند قبیله بنی اسد و غیره فقط کلمتین شهادتین گویند و خود را مسلمان خوانند ولی از معنا و حقیقت اسلام که ایمان معنوی باشد در قلب و دل آنها اثری نیست. و لو جواز معاشرت با آنها بر حسب ظاهر داده شده است ولی به حکم قرآن {لیس لهم فی الآخره من خلاق} یعنی در آخرت برای آنها ثوابی نیست.

پس به اقرار به کلمتین شهادتین و تظاهر به اسلام، تنها منتج نتیجه معنوی نخواهد بود.

سید: این بیان شما صحیح است، ولی قطعاً اسلام بی ایمان را اعتباری نیست. کما آنکه ایمان بدون اسلام، مورد اثر نمی باشد. مگر در آیه ۹۴، سوره ۴ (نساء) نمی فرماید:

{لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا}

(نگویید به کسی که به شما اظهار اسلام می نماید تو مؤمن نیستی)

این آیه، بزرگترین دلیل است که ما مأمور به ظاهر هستیم؛ که هر کس بگوید «لااله الا الله محمدا رسول الله» او را پاک و طاهر و مقدس وبرادر خود بدانیم و نفی ایمان از او ننماییم. این خود بهترین دلیل است که اسلام و ایمان در حکم واحدند.

داعی: اولا این آیه در باره شخص معینی نازل شده که آن اسامه بن زید و یا محلّم بن جثامه لیثی بوده که گوینده لا اله الا الله را در میان جنگ به خیال آن که از ترس، کلمه ای گفته و مسلمان گردیده به قتل رسانیدند. و لکن تصدیق دارید

که افاده عموم می نماید. به همین جهت هم هست که تمام مسلمین را تا وقتی که عمل خلاف بینی، آشکارا از آنها دیده نشده و منکر ضروریات نگردیدند و ابراز به کفر تبرّی از دین ننمودند، مسلمان و پاک می دانیم و با آنها معاشرت اسلامی می نماییم و از حدود ظاهر هم تجوز نمی کنیم و به باطن آنها هم کاری نداریم و حق تجسس در باطن اشخاص هم نداریم.

در مراتب ایمان

ولی برای کشف حقیقت، عرض می نمایم که میان اسلام و ایمان به حسب مورد، اختلاف عموم مطلق وعموم من وجه است.

چه آنکه برای ایمان مراتبی می باشد و اخبار اهل بیت طهارت علیه السّلام است که اختلاف اقوال را از میان بر می دارد و کشف حقیقت می نماید.

چنانچه امام به حق ناطق، کاشف اسرار حقایق، جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام در روایت عمرو(1) زبیری فرموده:

«ان للایمان حالات و درجات و طبقات و منازل فمنه الناقص البین نقصانه و منه الراجح الزاید رجحانه، و منه التام المنتهی تمامه.»

(برای ایمان، حالات و درجات و طبقات و منازلی است. بعضی از آن ناقصی است که ظاهر است نقصان او و بعضی از آن ایمان راجحی است

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ۶۶/۲۳، ح ۶، کتاب الایمان و الکفر، باب ۳۰، باب ان العمل جزء الایمان. مجلسی حدیث را با اختلاف اندک در الفاظ نقل کرده است.

که زاید است رجحان آن ایمان و بعض از آن ایمان تام و تمامی است که به منتهای تمامت و کمال رسیده.)

ایمان ناقص، همان مرتبه اول از ایمان است که آدمی به واسطه آن از دایره کفر خارج و داخل حوزه مسلمین می گردد. جان و مال و عرض و خون او در امان مسلمین می باشد.

و اما ایمان راجح در حدیث، عبارت است از ایمان کسی که به واسطه واجد شدن بعض از صفات ایمانی، ایمان او رجحان پیدا می کند بر ایمان آن کسی که فاقد آن صفات می باشد، که به بعض از آن صفات در بعض اخبار اشاره شده است. که از آن جمله در کتاب مستطاب کافی(۱) و نهج البلاغه از مولی الکونین امیر المؤمنین علیه السّلام و جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام رسیده است که فرموده اند:

«ان الله تعالی وضع الایمان علی سبعه اسهم علی البر و الصدق و الیقین والرضا و الوفاء و العلم و الحلم ثم قسم ذلک بین الناس فمن جعل فیه هذه السبعه الأسهم فهو کامل محتمل»

(به درستی که خدای تعالی قرار داده است ایمان را بر هفت قسمت، به عبارت دیگر مؤمن باید داری هفت صفت باشد که عبارت است از: برّ و نیکویی و صداقت و راستی و یقین به خدا و رضا و وفاء و علم و حلم و بردباری. پس این هفت قسمت تقسیم شده است بین مردم؛ هر کس تمام این هفت صفت را دارد مؤمن کامل است.)

پس هر کس بعض از این صفات را واجد و فاقد بعض دیگر می باشد،

۱- اصول کافی، کلینی، ۲/۴۲، ح۱، کتاب الایمان و الکفر، باب درجات الایمان.

ایمانش رجحان دارد بر ایمان آن کسی که فاقد الصفات می باشد.

و اما ایمان، تمام ایمان کسی است که واجد تمام صفات حمیده و اخلاق پسندیده باشد. پس اسلام، عبارت است در درجه اول از ایمان که قول صرف و اقرار به وحدانیت خداوند متعال و نبوت خاتم الأنبیاءصلی الله علیه وآله باشد، ولی حقیقت دین و ایمان در قلب او داخل نگردیده چنان چه رسول اکرم صلی الله علیه وآله به فرقه ای ازامت فرمود(۱):

«یا معشر من اسلم بلسانه و لم یخلص الایمان بقلبه»

(ای جماعتی که اسلام آورده اید به زبان خود، ولی خالص نگردیده ایمان در قلب شما.)

بدیهی است بین اسلام و ایمان فرق آشکارا می باشد؛ ولی ما مأمور به بواطن اشخاص نیستیم و در شب گذشته هم نگفتیم که باید مسلمین را جدا کرد، دوئیت و جدایی و تفرقه بین آنها انداخت، فقط گفتیم علامت مؤمن، عمل او می باشد. ولی ما حق تفتیش در اعمال مسلمین را نداریم و لکن ناچاریم علائم ایمان را بیان کنیم تا آنهایی که غافلند، در پی عمل بروند و از ظاهر به باطن و از صورت به معنی رفته و حقیقت ایمان را باور نمایند و بدانند که نجات آخرت فقط به عمل است؛ زیرا در حدیث وارد است که فرمود:(۲)

«الایمان هو الاقرار باللسان و العقد بالجنان والعمل بالارکان.»

ایمان اقرار به زبان و اعتقاد به آخرت و عمل کردن با جوارح است.

۱- اصول کافی، کلینی، ۲/۳۵۴، کتاب الایمان و الکفر، باب من طلب عثرات المؤمنین و عوراتهم.

۲- اصول کافی، کلینی، ۲/۲۷، ح ۱، کتاب الایمان و الکفر، باب آخر منه و فیه ان الاسلام قبل الایمان.

و قرآن در این زمینه می فرماید:

(قسم به عصر که نوع انسان در خطر و خسران عظیم اند مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح نمودند. (۱)

پس به حکم قرآن مجید اساس ایمان، عمل صالح است و بس و اگر کسی عمل ندارد و لو به زبان و قلب هم معتقد باشد ایمان ندارد.

اهل سنت بر خلاف قواعد قرآن شیعیان را طرد می کنند

و اما موضوعی که تذکر آن لازم است این است که از گفتار خودتان اتخاذ سند نموده،عرض می کنم که: اگر این گفته شما صحیح است و بر این عقیده ثابت هستید که باید مأمور به ظاهر و گوینده «لا اله الا الله و محمد رسول الله» را مسلمان و مؤمن و برادر خود بدانید، پس چرا شماها شیعیان و پیروان اهل بیت رسالت را که اقرار به وحدانیت پروردگار و نبوت خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله می نمایند و همگی اهل یک قبله و یک کتاب می باشند و عامل به تمام احکام و واجبات بلکه مستحباتند، نماز می خوانند، روزه می گیرند، حج بیت الله می روند، ترک محرمات می نمایند، ادای خمس و زکوه می کنند و معتقد به معاد جسمانی می باشند کافر و مشرک و رافضی می خوانید واز خود دور می نمایید؟ عجب است که هنوز اثر تبلیغات خوارج و نواصب و امویها در شما ظاهر است!

پس تصدق نمایید که وسیله افتراق کلمه و دوئیت و نفاق، شما هستید که زیاده از صد میلیون مسلمان مؤمن موحد را از خود جدا کرده و به آنها کافر و

۱- عصر: ۱ - ۳.

مشرک و رافضی می گویید؛ در صورتی که کوچک‌ترین دلیلی برشرک و کفر آنها ندارید. آنچه می کنید تهمت محض و خلط مبحث و مغلطه کاری می باشد.

قطع بدانید این تحریکات، از بیگانگان است می خواهند مسلمانان را به این حرفها از هم جدا کرده و در اثر نفاق و دوئیت بین مسلمان، بر خرِ مراد سوار و مسلمانان را مقهور و مغلوب خود قرار دهند.

در اصول قواعد و احکام غیر از امامت و ولایت که بین ما اختلافی نیست. اگر در فروع احکام اختلاف است این نوع از اختلافات که بین مذاهب اربعه خودتان شدیدتر از اختلاف با ما می باشد. که الحال مقتضی نیست اختلافات حنفی‌ها با مالکی ها یا شافعی‌ها با حنبلی ها را عرض نمایم. هرچه من فکر می کنم دلیلی که شما بتوانید در محکمه عدل الهی اقامه نمایید بر کفر و شرک شیعیان، نمی بینم. جز تهمت و افتراء و تعصب محض!

فقط گناه لا یُغْفَر شیعیان در نظر برادران اهل تسنن که خوارج و نواصب به تحریک اموی ها و پیروان آنها جلوه داده بزرگش نموده اند این است که اوامر و احکام و احادیث رسول خداصلی الله علیه وآله را به میل و هوای نفس روی رأی و قیاس، تغییر و تبدیل نمی دهند و واسطه بین خود و رسول خدا ابو هریره ها و انس‌ها و سمره هایی را که فقهای خودتان حتی خلفای بزرگتان مردود و تکذیبشان نموده اند قرار نمی دهند.

علت پیروی شیعه از علیّ و اهل بیت علیه السّلام و تقلید نکردن از امامان چهارگانه

بلکه به امر و دستور خود پیغمبرصلی الله علیه وآله، پیرو اهل بیت آن حضرت هستند، باب علمی که پیغمبرصلی الله علیه وآله خود به روی امت باز نموده، نمی بندند و باب دل بخواه باز کنند! بزرگترین گناهی که آقایان اهل سنت بر شیعیان وارد می آورند این است که چرا پیروی از علی و ائمه اثنا عشر از عترت و اهل بیت پیغمبرصلی الله علیه وآله می نمایند و تقلید از ائمه اربعه و فقهای چهار گانه شما نمی کنند و حال آنکه شما ابدا دلیلی از رسول خداصلی الله علیه وآله در دست ندارید که مسلمین حتماً باید در اصول، پیرو اشعری و یا معتزلی و در فروع پیرو مالکی یا حنفی یا حنبلی یا شافعی باشند.

ولی بر عکس، اوامر او دستورات بسیار از رسول اکرم صلی الله علیه وآله مؤکّداً از طرق رواه و علمای شما علاوه بر آنچه متواترا در دست خودمان است به ما رسیده که اهل بیت و عترت طاهر را عدیل القرآن قرار داده و به امت امر فرموده تمسک به آنها جویند و پیروی از آنها نمایند که از جمله آنهاست حدیث ثقلین و حدیث سفینه و حدیث باب حطّه و سایر احادیثی که شبهای قبل به مناسباتی با اسناد آنها را عرض نمودم. اینها بزرگترین سند محکم ما شیعیان است که در کتب معتبره علمای شما هم ثبت است. حال شما یک حدیث بیاورید و لو یک طرفه و از کتب خودتان که آن حضرت فرموده باشد امت من بعد از من باید در اصول، پیرو ابوالحسن اشعری و واصل بن عطا و غیره و در فروع پیرو یکی از چهار نفر: مالک بن انس و یا احمد بن حنبل و یاابوحنیفه و یا محمد بن ادریس شافعی

باشند.(۱)

۱- در اینجا مناسب است که خاطره ای را که در این موضوع است نقل نمایم: در میز گرد علمی که به همت مجمع جهانی شیعه شناسی و در محل مجمع و با حضور مستبصر آگاه جناب آقای دکتر تیجانی و شرکت کنندگانی از ملیت‌های مختلف برگزار شده بود و من نیز در آن حضور داشتم یکی از علما و نویسندگان حاضر که اهل یمن بودند از آقای دکتر تیجانی به زبان عربی پرسیدند: «برای هر کاری و انتخابی ممکن است دلایل مختلفی وجود داشته باشد که یکی از انها دلیل اصلی انتخاب اوست، دلیل اصلی شما برای انتخاب تشیع و مکتب اهل بیت علیهم السّلام چه بوده است؟ ایشان گفتند: در حقیقت دو دلیل اصلی مرا به این انتخاب کشاند، دلیل اول آن بود که مرا به تحقیق دوباره مذاهب اسلامی برد و آن روایتی بود که از جهت معنی شیعه و اهل تسنن بر صحت آن اتفاق نظر دارند، و آن روایاتی از رسول اکرم صلی الله علیه وآله بود که فرمودند: عن انس بن مالک قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان بنی اسرائیل افترقت علی احدی و سبعین فرقه و ان امتی ستفترق علی اثنین و سبعین فرقه کلها فی النار الا واحد؛ (این روایت به تعابیر مختلف و بعضی ۷۳ فرقه بیان شده که اصل افتراق امت و نجات یک فرقه در آن بیان شده است، الخصال، شیخ صدوق، ص۵۸۴، ح ۱۰و ۱۱باب الامه تفترق علی اثنین و سبعین فرقه؛ سنن ابن ماجه، ۲/۱۳۲۲/۳۹۹۳، باب افتراق الامم و... همه فرقها را بر حق می دانستند در صورتی که در این روایت بیان می کند که یک فرقه ناجیه است و لذا شروع به تحقیق در باره آن فرقه ناجیه کردم و دلیل دوم که مرا به سوی شیعه راهنمایی کرد این بود که ما باید در روز قیامت در باره اعتقاداتمان به خدای تعالی و مأموران او پاسخ بدهیم و طبعاً آن جوابی مورد قبول است که مورد تأیید قرآن باشد و من اگر پیرو هرکدام از ائمه اهل تسنن باشم دلیلی بر حقانیت آها از قرآن نداریم و هیچ آیه ای از آیات قرآن در باره آنان نازل نشده است و چطور ممکن است در شآن آنها آیه ای نازل شده باشد در حالی که آنها بیشتر از صد سال بعد از نزول قرآن به دنیا آمده اند، اما اگر از من به خاطر پیروی از علی بن ابی طالب علیه السّلام خدای تعالی دلیل بخواهد من در جواب خواهم گفت: که خدایا خودت در باره او آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون را در شآن و منزلت او نازل کرده ای و شیعه و اهل تسنن شأن نزول آن را درباره علی علیه السّلام نقل کرده اند ونیز خودت در باره او نازل کردی «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطیهرا» و در روایات زیادی پیامبر اهل بیت را زیر کسا برده و آنها را مشخص کردند که خود آن حضرت و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام هستند و نیز خود در شأن او نازل کردی «فمن حاجک فیه... فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم...» و مفسرین شیعه و اهل تسنن گفته اند که پیامبرصلی الله علیه وآله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام را آورد و.. و این جواب من مورد تأیید خدای تعالی است و نجات پیدا خواهم کرد و این باعث شد که شیعه شوم. «محقق»

آقایان قدری عادت و تعصب را کناربگذارید؛ ببینید شیعیان چه گناهی دارند. اگر صد یک آن اخبار که در کتب معتبره شما راجع به عترت طاهره و دستور پیروی از آنها رسیده، در باره یکی از پیشوایان مذهبی شما رسیده بود، ما قبول می کردیم!

امر رسول خداصلی الله علیه وآله به متابعت امت از عترت آن حضرت

ولی چه کنیم، سراسر کتب معتبره شما پر است از اخبار بسیاری که مثبِت مرام و کمک به عقیده ی ماست که اگر بخواهیم به همه آنها استشهاد نماییم ماه ها وقت لازم است. باز هم من باب نمونه خبری یادم آمد به عرضتان می رسانم تا بدانید که شیعیان چاره ای جز راهی که رفته اند نداشته اند.

شیخ سلیمان بلخی حنفی، در باب ۴ ینابیع الموده(۱)از فرائد حموینی از ابن عباس (حبر امت) نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله به امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:

«یا علی انا مدینه العلم و انت بابها و لن تؤتی المدینه الا من قبل الباب و کذب من زعم انه یحبنی و یبغضک لانک منی و انا منک لحمک لحمی و دمک دمی و روحک من روحی و سریرتک من سریرتی و علانیت من علانیتی، سعد من اطاعک و شقی من عصاک و

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۹۵، ح ۶، باب ۴.

ربح من تولاک و خسر من عاداک، فاز من لزمک و هلک من فارقک مثلک و مثل الأئمه من ولدک بعدی مثل سینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق و مثلهم کمثل النجوم کلما غاب نجم طلع نجم الی یوم القیامه»

در این حدیث شریف صریحا می فرماید:

(ای علی تو باب علم منی و هرگز کسی به شهر علم من راه پیدا نمی کند مگر از باب علم که علی علیه السّلام باشد. می فرماید: گوشت و روح و خون و ظاهر و باطن علی از من است. اطاعت علی را سعادت و مخالفتش را شقاوت دانسته است و در آخر حدیث می فرماید: مثل تو و مثل امامان از اولاد تو بعد از من مثل کشتی نوح است که هرکس سوار بر او شد نجات یافت و هر کس تخلف از آن نمود غرق شد. یعنی هر کس تمسک و توسل به این خانواده جست، نجات یافت و هر کس تخلف از آن نماید هلاک خواهد شد. و مثل شما مثل ستارگان است که هر وقت ستاره ای پنهان شده ستاره ای دیگر طالع و آشکار می شود تا روز قیامت. یعنی این خانواده تا روز قیامت راهنمای خلقند)

و در حدیث ثقلین که متفق علیه ما و شما می باشد صریحا می فرماید: اگر تمسک و توسل به عترت طاهره و ا هل بیت پیغمبر جستید هرگز گمراه نخواهید شد.» و این حدیثی است که به طرق مختلفه، روات موثق شما آن را نقل نموده اند. چنانچه در شب های قبل به قسمتی از روات و سلسله اسناد و کتب معتبر خودتان اشاره نمودیم. اینک به مقتضای وقت و اثبات حقیقت، تأکیداً عرض می کنم که ابن حجر مکی متعصب در صفحه ۹۲، ضمن فصل اول از

باب

۱۱ صواعق(۱)، ذیل آیه {وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ} (در موقف حساب نگاهشان دارند که در کارشان سخت پرسیده شوندگانند) آیه ۲۴ سوره ۳۷(صافات) به روایات متفق علیه شیعه و سنی چنانچه ابن حجر هم ذیل آیه نقل نموده، روز قیامت از امت سؤال می شود از ولایت علی و اهل بیت رسول خدا.

در این باب تحقیقاتی دارد که شیخ سلیمان بلخی حنفی هم در باب ۵۹ ینابیع الموده(۲)

صفحه ۲۶۹ (چاپ استانبول) از صواعق نقل نموده که این حدیث به طرق مختلفه رسیده تا آنجا که ابن حجر گوید:

«ان لحدیث التمسک بالثلقین طرقا کثیره وردت من نیف و عشرین صحابیا»

(بدان به درستی که حدیث تمسک به ثقلین (قرآن و عترت) از طرف بسیاری وارد گردیده، از زیاده از بیست نفر از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله)

ص: ۴۳۰

۱- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص۱۴۹، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۴. شایان ذکر است منابع دیگر ذیل این آیه شریفه در مجلس ششم در بحث آیات الولایه نقل شده است.
۲- وفی روایه صحیحه: انی تارک فیکم امرین لن تضلوا أن اتبعتموها و هما کتاب الله و عترتی اهل بیتی و زاد الطبرانی ان سألت ذلک لهما، فلا تقدمواهم فتهلکوا، و لا تقصروا عنهم فتهلکوا، و لا تعلموهم فانهم اعلم منکم. ثم اعلم ان لحدیث المتسک بالثقلین طرقا کثیره وردت عن نیف و عشرین صحابیا و فی تضعر تلک الطرق انه قال ذلک بحجه الوداع بعرفه. و فی اخری انه قال ذلک بغدیر خم و فی اخری انه قال بالمدینه فی مرضه وقد امتلأت الحجره باصحابه و فی آخر انه قال فی خطبه هی آخر الخطب فی مرضه و فی آخر انه قال لما قام خطیبا بعد انصرافه من الطائف و لا تنافی اذ لا مانع من انه کرر علیهم ذلک فی تلک المواطن. ینابع الموده، سلیمان قندوزی، ۲/۴۳۸، ۴۳۷، ح ۲۰۳، باب ۵۹. صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص۱۵۰، باب ۱۱، فصل ۱ آیه ۴. حدیث ثقلین و منابع آن به طور مفصل در مجلس سوم بررسی شده است.

آنگـاه گویـد: در بعض از این طرق است در عرفه و در بعضـی در مرض موت پیغمبر موقعی که حجره پر از اصـحاب بود و در بعض دیگر در خطبه وداع بوده، بعد ابن حجر اظهار عقدیه نموده که:

«و لا تنافی اذ لا مانع من انه کرر علیهم ذلک فی تلک المواطن و غیرها اهتماما بشأن الکتاب العزیز و العتره الطاهره»

(منافات و مانعی در کار نیست که پیغمبرصـلی الله علیه وآله این حـدیث را در محل های متعـدده تکرار نموده باشد، اهتماماً به شأن قرآن عزیز و عتره طاهره)

و نیز در اول همان صفحه گوید:

«و فی روایه صـحیحه انی تراک فیکم امرین لن تضـلوا ان اتبعتموهمـا و همـا کتـاب الله و عترتی اهـل بیتی - و زاد الطبرانی انی سئلت ذلک لهما فلا تقدموهما فتهلکوا و لا تقصروا عنهم فتهلکوا و لا تعلموهم فانهم اعلم منکم»

(در روایت صحیحه است که فرمود: من می گذارم در میان شما دو امر را که اگر تبعیت بنمایید آن دو را هرگز گمراه نشوید؛ آن دو امر کتاب خـدا قرآن و عترت و اهل بیت من هسـتند. طبرانی این حدیث را با زیادتی نقل نموده که پیغمبرصـلی الله علیه وآله فرموده است، سؤآل می کنم شـما را از این دو (که قرآن و عترت باشـند) پس مقـدم نداریـد بر آنهـا و سـبقت نگیریـد بر ایشان و تقصیر و کوتاهی نکنید از انها، که هلاک شوید و تعلیم ندهید به آنها پس به درستی که آنها (یعنی عترت و اهل بیت من) اعلم و داناتر از شما هستند.)

ص: ۴۳۱

و نیز با کمال تعصبی که دارد، در آخرهمین صفحه ۹۲(۱)، بعد از نقل حدیث ازطبرانی و غیره گوید:

«رسول خداصلی الله علیه وآله قرآن و عترت را ثقلین نامیده برای آن که اینها دو فردند که از هر حیث سنگین و باوقارند.

چه آنکه مراد از ثقل، آن چیز است که پاکیزه و پسندیده و پر بها و پر فایده باشد و از هر رذیله منزه گردد و حقاًقرآن و عترت چنینند؛ زیرا که هر کدام معدن علم و دین و اسرار و حکم علمی و احکام وقوانین شرعی است.

و لهذا وصیت رسول اکرم صلی الله علیه وآله به پیروی و تمسک به هر یک از این دو (کتاب و عترت) و تعلیم گرتن از آنها وارد است.

ص: ۴۳۲

۱- صواعق المحرقه ابن حجر مکی، ص۱۵۱، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۴. ابن حجر می نویسد: سمی رسول الله صلی الله علیه وآله القرآن و عترته- و هی المثناه الفوقیه الاهل و النسل و الرهط الأدنون- ثقلین لان الثقل کل نفیس خطیر مصون و هذان کذلک. اذ کل منهما معدن للعلوم اللدنیه و الأسرار و الحکم العلیه و الأحکام الشرعیهو و لذا حث رسول لله علی الإقتداء و التمسک بهم و التعلم منهم. و قال: الحمد لله الذی جعل فینا الحکمه اهل البیت و قیل: سمیا ثقلین لثل وجوب رعایه حقوقهما. ثم الذین وقع الحث علیهم منهم انما هم العارفون بکتاب الله و سنه رسوله اذ هم الذین لا یفارقون الکتاب الی الحوض. و یؤیده الخبر السابق (و لا تعلموهم فانهم اعلم منکم) و تمیزوا بذلک عن بقیه العلماء لان الله اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و شرفهم بالکرامات الباهره و المزایا المتکاثره و قد مر بعضها، و سیأتی الخبر الذی فی قریش (و تعلموا منهم فانهم اعلم منکم) فإذا ثبت هذاالعموم لقریش، فأهل البیت اولی مهم بذلک، النهم امتازوا عنهم بخصوصیات لا یشارکهم فیها بقیه قریش. و فی احادیث الحث علی المتسک بأهل البیت. اشاره الی عدم انقطاع متأهل منهم للتمسک به الی یوم القیامه کما ان الکتاب العزیز کذلک. و لهذا کانوا امانا لأهل الأرض کما یأتی و یشهد لذلک الخبر السابق: (فی کل خلف من امتی عدول من اهل بیتی الی آخره) ثم احق من یتمسک به منهم إمامهم و عالمهم علیّ بن ابی طالب کرم ا لله وجهه لما قدمنا من مزید علمه و دقائق مستنبطاته.

چراکه فرمود: «الحمد لله الذی جعل الحکمه فینا اهل البیت» یعنی حمد می کنم خداوندی را که قرار داد حکمت را در سینه اهل بیت من.

و گروهی گفته اند: قرآن و عترت را ثقلین نام گذارد، به سبب لزوم رعایت حقوق هر کدام و سبب سفارش فوق العاده آن حضرت به اهل البیت این است که آنان متخصصین علم کتاب (قرآن) و سنت رسول الله هستند. زیرا این دو یعنی قرآن و عترت هیچ وقت از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض کوثر بر آن حضرت وارد شوند.

و مؤید این بیان خبری است که سابقا گذشت که فرمود:

«و لا تعلموهم فانهم اعلم منکم» یعنی هیچ وقت به عترت چیزی تعلیم ننمایید؛ زیرا که آنها اعلم و داناتر از همه شما می باشند و ایشان را به این اوصاف از باقی دانشمندان خودتان جدا نمایید. به علت آنکه خداوند ایشان را پاک و پاکیزه آفرده است و ایشان را به کرامات باهره و مزایای متکاثره، به جامعه معرفی فرموده است و در اخباری که مفاد آنها دستور تمسک به عترت و اهل بیت اطهار است، نکته دقیقی می باشد به این که تا روز قیامت، هیچ وقت جهان از افراد اهل بیت که از طرف خداوند مأمور نشر احکامند، منقطع نخواهد بود.»

و عجب است با این که خود، اقرار دارد که هر کس از عترت و اهل بیت پیغمبرصلی الله علیه وآله واجد مراتب عالیه علمیه و وظایف دینیه عملی باشد، مقدم است بر کسانی که از اهل بیت و عترت طاهره آن حضرت نباشند. مع ذلک خودش، عملا کسانی را که شایستگی حق تقدم نداشته – بر خلاف دستور رسول الله- مقدم داشته و آن خاندان جلیل را متروک داشتند. فاعتبروا یا اولی الابصار- نعوذ بالله

ص: ۴۳۳

من الفتن و التعصب!

اینک از آقایان محترم، انصاف می خواهم که با این تأکیدات بلیغه که سعادت و نجات امت را در تبعیت و تقلید و پیروی از قرآن کریم و عترت طاهره توأما قرار داده، تکلیف ما چیست؟

آقایان! راه باریک و پر خطر است. عادت اسلاف را بگذارید، علم و عقل و انصاف را حکومت دهید. آیا ما و شما می توانیم قرآن را عوض کنیم و به صلاح زمان و مکان، کتاب دیگر انتخاب کنیم؟

سید: هرگز چنین امری نخواهد شد. چون ودیعه رسول اکرم صلی الله علیه وآله و سند محکم آسمانی و راهنمای بزرگ می باشد.

داعی: احسنت! حقیقت همین است. پس وقتی نتوانیم قرآن را عوض کنیم و به جای او کتاب دیگر به صلاح ملك و مملکت انتخاب کنیم، در عدل و تالی قرآن هم همین حکم جاری است. پس روی چه قاعده، کسانی که از عترت نبودند را بر عترت مقدم داشتند؟

جواب این سؤال ساده حقیر را بدهیدبفرمایید ببینم، آیا خلفای ثلاثه: ابو بکر و عمر و عثمان، از عترت و اهل بیت پیغمبرند که مشمول نزول آیات و اخبار کثیره (ثقلین وسفینه و باب حطه و غیره) باشند که ما مجبور باشیم به حکم رسول الله صلی الله علیه وآله آنها را اطاعت بنماییم؟

سید: هرگز کسی چنین ادعایی ننموده که خلفا رضی الله عنهم – به استثناء علیّ کرم الله وجهه- از عترت و اهل بیت پیغمبر بوده اند ولی از صلحا صحابه رسول الله هستند.

ص: ۴۳۴

داعی: بفرمایید اگر رسول اکرم صلی الله علیه وآله امر به اطاعت و پیروی از فردی یا قومی بنماید و جمعی از امت بگویند صلاح در این است که پیروی از افراد دیگر بنماییم – و لو آن افراد دیگر هم بسیار مؤمن و صالح باشند- آیا اطاعت امر پیغمبرصلی الله علیه وآله واجب است یا اطاعت صلاح بین امت؟

سید: بدیهی است اطاعت پیغمبر واجب است.

تقلید کورکورانه شایسته آدمی نیست

داعی: پس در این صورت که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرموده: «پیروی از قرآن و عترت توأماً بنمایید و دیگران را مقدم بر آنها ندارید» چرا دیگران را مقدم داشتند به عترت و اعلم و افضل امت؟

آیا ابو الحسن علی بن اسماعیل اشعری و واصل بن عطا و مالك بن انس و ابوحنیفه و محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل و عترت و اهل بیت پیغمبرند، یا امام امیر المؤمنین علیه السّلام و یازده امام از فرزندان آن حضرت از قبیل امامجعفر بن محمد صادق و دیگران؟ انصافاً جواب صریح بدهید.

سید: بدیهی است احدی نگفته است که آنها از عترت و اهل بیت پیغمبرند ولی از صلحاء فقهاء برجسته امت بوده اند.

داعی: ولی به اتفاق جمهور امت، امامان اثنا عشر ما همگی از عترت و صحیح النسب و اهل بیت خاص پیغمبرند. که رسول اکرم صلی الله علیه وآله به اقرار علماء بزرگ خودتان آنان را عدل وتالی قرآن و اطاعتشان را اسباب نجات قرار داده و صریحاً می فرمایند: «آنها اعلم از شما هستند بر آنها سبقت نگیرید.»

ص: ۴۳۵

با چنین دستورات اکیده چه جواب خواهند گفت، زمانی که پیغمبر از آنان سؤال نماید که چرا تمرد امر من نمودید و دیگران را بر عترت من که اعلم از شما بودند مقدم داشتید با این که من دستور دادم بر ایشان سبقت نگیرید؟

پس شیعیان، مذهب خود را حسب الامر رسول خداصلی الله علیه وآله از امیر المؤمنین علیه السّلام باب علم پیغمرصلی الله علیه وآله و از عترت و اهل بیت طاهره آن حضرت گرفتند، که از زمان علی و حسن و حسین ^ که درک نمودند آن حضرت را خلفاً عن سلف برقرار بودند.

ولی دیگران که در اصل، مذهب اشعری یا معتزلی و در فروعات مالکی و حنبلی و حنفی و شافعی هستند، چه دستوری از رسول خداصلی الله علیه وآله در تبعیت و پیروی آنها در دست دارند؟

علاوه بر آن که از عترت طاهره نیستند ودستوری به پیروی از آنان نرسیده، تقریبا تا سه قرن بعد از پیغمبرصلی الله علیه وآله که ادوار صحابه و تابعین بوده، ابدا نامی از آنها در میان نبوده و بعدها از روی سیاست یا جهت دیگر که نمی دانم چه بوده جلوه گر میدان شدند.

ولی ائمه از عترت و اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله از زمان خود آن حضرت جلوه گر بودند و مخصوصا علی وحسن و حسین و ائمه علیهم السّلام از عترت و اهل بیت پاک پیغمبر صلوات الله علیهم اجمعین را که به امر آن حضرت، پیروان آن امامان معصوم منصوص گردیدند، مشرک و کافر و مهدور الدم بدانند!

کردند کاری که نباید بکنند. مقدم داشتند کسانی را که اهلیت نداشتند و از عترت پیغمبرصلی الله علیه وآله نبودند بر فقهاء عترت و عدل قرآن مجید. ما هم معارضه با شما

نداریم، شماها را کافر و مشرک نمی خوانیم، بلکه برادر دینی خود می دانیم.

ولی شما چه جواب خواهید گفت در محکمه عدل الهی که به عوام بیچاره، امر را مشتبه می کنید و اتباع و شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت پیغمبرصلی الله علیه وآله را که مطابق دستور آن حضرت عمل نموده و پیرو عترت طاهر گردیده اند، کافر و مشرک و رافضی و اهل بدعت می نامید!

آدمی باید پیرو دانش و خرد باشد

که چرا مذهب خود را حنفی یا مالکی یا حنبلی یا شافعی معرفی ننموده و پیرو مذهب جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام از عترت طاهر گردیده اند. ما شیعیان کینه و عداوتی با کسی نداریم. ولی چون عقل و خرد و دانش به ما حکم می کند کورکورانه به راهی نرویم و قرآن مجید، کتاب حق آسمانی هم ما را راهنمایی نموده در آیه ۱۸ سوره ۳۹ (زمر) که فرموده:

{فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ}

(ای رسول به لطف و رحمت من بشارت ده آن بندگانی را که سخن بشنوند و پیروی از نیکوتر بنمایند)

بدون دلیل و برهان متابعت از کسی نمی کنیم هادی و راهنمای ما خدای عزوجل و رسول خدا می باشد. خدا و پیغمبرصلی الله علیه وآله هر راهی پیش پای ما آوردند، ما به همان راه می رویم فلذا دلایل و براهین بسیار در آیات قرآن مجید و بیانات رسول الله صلی الله علیه وآله بنا بر آنچه در کتب معتبر شما رسیده (علاوه بر تواتر در روات شیعه) به ما ارائه دادند که راه حق و صراط مستقیم در پیروی آل محمدصلی الله علیه وآله و عترت و اهل بیت آن حضرت علیهم السّلام می باشد.

ص: ۴۳۷

اگر شما آیه ای از قرآن یا حدیثی از رسول الله به ما نشان دادید که باید در اصول، اشعری و یا معتزلی و در فروع، مقلد و پیرو یکی از چهار امام: ابوحنیفه، مالک، احمد حنبل، شافعی، باشیم ولی از احادیث خودتان باشد، حقیر تسلیم می شوم و الحال مذهب خود را اعلام می نمایم.

ولی قطعاً شما چنین دلیلی در دست ندارید. مگر آنکه بگویید آنها فقهای اسلامی بودند در سال ۶۶۶ هجری. ملک طاهر بیبرس مردم رااجبار داد که حتما باید از یکی از این چهار مذهب تقلید نمایند! که اینک وقت اجازه شرح آن قضایا را نمی دهد. حصر کردن تقلید به این چهار امام بدون نص و دستور خاصّ، ظلم فاحش است به جمیع فقهاء و علماء اسلام و ضایع کردن حق علمی آنها.

در حالتی که تاریخ نشان می دهد که در اسلام، فقهاء و علماء بسیاری مخصوصا در مذهب خودتان جلوه نمودند که روی موازین علمی که در دست است قطعاً اعلم و افقه از آن چهار امام بودند که حق آنها کاملا ضایع گردیده.

واقعا جای تعجب است، که شما زیر بار نمی روید که پیروی نمایید از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام با آن همه نصوص و دلایل واضحی که علمای بزرگ خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند – که خدا و پیغمبر در آیات و اخبار کثیره به جامعه معرفی نمودند- ولی بدون هیچ دلیل و نصی چشم بسته، انحصار دادید تقلید و تبعیت را به

آن چهار امام و باب فقاهت و تقلید را مسدود نمودید.

سید: روی همان دلیل و برهان که شما انحصار دادید تبعیت را به دوازده امام، ما هم انحصار دادیم به چهار امام.

ص: ۴۳۸

داعی: به به! احسنت بسیار خوب بیانی نمودید. دعاگو هم روی همین قاعده شما تسلیم می شوم به برهان و دلیل شما اگر دارید بیان نمایید در آیه ۱۱۱ سوره ۲ (بقره) می فرماید:

{قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ}

(بگو (به مخالفین) بیاورید دلیل و برهان خود را اگر راست می گویید)

اولا ائمه اثنا عشر و امامان دوازده گانه را جماعت شیعیان یا علمای آنها در اعصار و قرون بعدیه، منحصر به دوازده ننمودند. بلکه نصوص وارده و اخبار متکاثره ای که از طرق ما و شما رسیده می رساند که خود صاحب شریعت، خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله عدد ائمه را دوازده قرار دادند.

پیغمبرصلی الله علیه وآله عدد خلفا را دوازده معرفی نموده

چنانچه اکابر علمای خودتان به آن اشاره نموده اند از جمله: شیخ سلیمان قندوزی حنفی در اول باب ۷۷ ینابیع الموده(۱)، صفحه ۴۴۴ (چاپ استانبول) به این عبارت نوشته «تحقیق حدیث بعدی اثنا عشر خلیفه» (درتحقیق حدیث که بعد از من دوازده خلیفه می باشند) بعد از نقل یک خبر گوید:

«ذکر یحیی بن الحسن فی کتاب العمده من عشرین طریقا فی ان الخلفاء بعد النبی صلی الله علیه وآله اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش فی البخاری من ثلاثه طرق و فی مسلم من تسعه طرق و فی ابی داود من ثلاثه طرق و فی الترمذی من طریق واحد و فی الحمیدی من ثلاثه طرق».

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۳/۲۸۹، ح۱، باب ۷۷.

(یحیی بن حسن در کتاب عمده از بیست طریق آورده که خلفاء بعد از پیغمبرصلی الله علیه وآله دوازده خلیفه می باشند که تمام آنها ازقریشند و در صحیح بخاری از سه طریق و در صحیح مسلم از نه طریق و در سنن ابن داود از سه طریق و در سنن ترمذی از یک طرق و در جمع بین الصحیحین حمیدی از سه طریق خبر دوازده خلیفه را نقل نموده اند).

علاوه بر اینها سایر علمای شما از قبیل حموینی در فرائد(۱) و خوارزمی و ابن مغازلی در مناقب و امام ثعلبی در تفسیر و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و مخصوصا میر سید علی همدانی شافعی در موده القربی(۲)،دوازده خبر از عبد الله

ص: ۴۴۰

۱- فرائد السمطین، حموینی، ۲/۱۴۸، ح ۴۴۲-۴۴۵، سمط ۲ باب ۳۳. حموینی حدیث را به طرق گوناگون نقل کرده است که به دو حدیث اشاره می کنیم: یک: عن جابر بن سمره قال:... ان هذا الأمر لا ینقضی حتی یمضی فیها اثنا عشر خلیفه. دو: عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه وآله:... الخلفاء بعدی اثنا عشر کعدد نقباء بنی اسرائیل.

۲- موده القربی، همدانی، موده ۱۰، (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۳۱۵- ۳۱۶، ح ۹۰۷-۹۱۱، باب ۵۶) و نیز بخاری در صحیح خود، ۷/۷۲۹، ح ۲۰۳۴، کتاب الاحکام باب الاستخلاف، این چنین نقل می کند: عن عبد الملک سمعت جابر بن سمره... یقول: یکون اثنا عشرا امیراً فقال کلمه لم اسمعها فقال ابی انه قال: کلهم من قریش. و مسلم در صحیح خود، ۳/۱۴۳۳، ح ۱۸۲۱، کتاب الاماره، باب الناس تبع لقریش و الخلافه فی قریش، این حدیث را به طرق مختلفه نقل می کند. طبرانی در معجم الاوسط، ۱/۴۷۴، ح ۸۶۳، احادیث احمد بن یحیی، الحلوانی؛ ترمذی در الجامع الصحیح، ص۶۰۹، ح ۲۲۲۳، کتاب الفتن، باب ما جاء فی الخلفاء. و ابی داوود در سنن خود، ۴/۱۰۶، ح ۴۲۸۰- ۴۲۷۹، کتاب المهدی؛ احمد حنبل در مسند، ۵/۸۷-۸۶، و ۱۰۶- ۱۰۸، مسند جابر بن سمره، حدیث را به طرق مختلفه نقل کرده؛ حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۷۱۶، ح ۶۵۸۹، کتاب معرفه الصحابه، ذکر ابی جحیفه السوائی؛ ابن عبد البر در استیعاب، ۲/۶۵۶، رقم ۱۰۶۴، شرح حال سمره بن جندب؛ بخاری در تاریخ الکبیر، ۸/۴۱۰، رقم ۳۵۲۰، احادیث یونس ابن ابی یعفور العبدی؛ متقی هندی در کنز العمال، ۳۲۱۲- ۳۴، ح ۳۳۸۴۸ — ۳۳۸۶۱، کتاب الفضائل، باب ۴، قریش؛ ابن حبّان در الثقات، ۷/۲۴۱- ۲۴۲، شرح حال عمران بن سلیمان المرادی القمی؛ صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد، ۱۰/۸۳، جماع ابواب معجزاته، باب ۱۰؛ ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۶/۲۷۸، باب الاخبار عن الأئمه الاثنی عشر الذین کلهم من قریش، به این حدیث اشاره کرده اند. شایان ذکر است که این حدیث در منابع فوق با الفاظ گوناگون نقل شده است. لکن آنچه در همه آنها یکسان می باشد این است که رسول اکرم فرمودند: خلفاء من دوازده نفرند و تمام آنها از قریش هستند. لذا در اینجا به متن چند حدیث اشاره می کنیم: یک: لا یزال هذا الدین قائما حتی یکون علکیم اثنا عشر خلیفه، کلهم تجتمع علیه الأمه فسمعت کلاما من النبی صلی الله علیه وآله لم افهمه، فقلت لأبی: ما یقول؟ قال: کلهم من قریش. دو: لا یزال هذا الدین عزیزا منیعا إلی اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش. سه: لا یزال هذا الامر ظاهراً علی من ناواه لا یضره مخالف و لا مفارق، حتی یمضی، منهم اثنا عشر خلیفه من قریش. چهار: یملک هذا الأمه اثنا عشر خلیفه، کعده نقباء بنی اسرائیل. پنج: لا یزال الإسلام ظاهراً حتی یکون اثنا عشر امیراً و خلیفه کلهم من قریش.

بـن مسـعود و جـابر بن سـمره و سـلمان فارسـی و عبـد الله بن عبـاس و عبـایه بن ربعی و زیـد بن حـارثه و ابـوهریره و از مـولی الموحدین امیر المؤمنین علیه السّلام که جمعا به طرق مختلفه از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل نموده اند که فرمود: عدد خلفـاء و ائمّه بعـد از من دوازده می باشـد، تمام آنها از قریش و در بعض از آن اخبار از بنی هاشم است و در بعض از آنها نام های آنها را معین نمودنـد ودوازده خبر از عبد الله بن مسعود و جابر بن سـمره و سـلمان فارسـی و عبد الله بن عباس و عبایه بن ربعی و زید بن حارثه و ابوهریره و از مولی الموحدین امیر المؤمنین علیه السّلام که جمعا به طرق مختلفه از رسول اکرم صـلی الله علیه وآله نقـل نموده انـد که فرمود: عـدد خلفـاء و ائمّه بعـد از من دوازده می باشـد، تمـام آنهـا از قریش و در بعض از آن اخبار از بنی هاشم است و در بعض از آنها نام های آنها را معین نمودند ودر بعضی فقط عدد شماری نمودند.

اینها نمونه ای بود از اخبار که بسیار در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده. اینک بر شماست که در عدد چهار از پیغمبرصلی الله علیه وآله خبری دارید بیان نمایید و لو یک خبر، ما نسبت به همان خبر شما تسلیم می شویم.

ص: ۴۴۱

گذشته از این که شما خبری راجع به ائمه اربعه ندارید، مابین امامان شیعه با امامان شما فرق بسیار است. چنانچه در شب های گذشته به مناسباتی اشاره نمودیم که امامان اثنا عشر ما اوصیاء رسول الله و منصوص از جانب خدا هستند

ابداً طرف مقایسه با امامان چهارگانه شما نیستند؛ زیرا امامان شما جنبه فقاهت و اجتهاد دارند و بعض از آنها مانند ابو حنیفه به اقرار و اعتراف علماء خودتان، اهل حدیث و فقه و اجتهاد نبودند؛ بلکه اهل قیاس بودند، که خود دلیل بر بی سوادی می باشد(۱). ولی ائمّه اثناعشر ما، حجج الهیه و اوصیاء و خلفاء منصوص

۱- بسیاری از علماء بزرگ اهل تسنن ابو حنیفه را تضعیف کردند و با روش او مخالفت کرده اند تا جایی که احمد بن حنبل درکتاب العلل خود (ح۲/ص۵۴۶و ۳۵۸، به نقل از اوزاعی در باره او چنین می گوید: «ما ولد فی الاسلام مولود اضر علی الاسلام من ابی حنیفه و ابی مسلم صاحب» همچنین عقیلی که یکی از علما و رجال بزرگ اهل تسنن است ابی حنیفه را در شمار راویان ضعیف بیان کرده و در کتاب خود در این موضوع (ضعفاء العقیلی، ۴/۲۶۸، ترجمه ۱۸۷۶، النعمان بن ثابت ابو حنیفه) نام او را ذکر کرده است و نظرات علماء و بزرگان اهل تسنن مانند سفیان ثوری، ایوب، ابن عون، اوزاعی، سلمه بن حکیم، مالک بن انس، که ابوحنیفه را بی دین معرفی می کند، حماد بن سلمه، شعبه، شریک، ابابکر بن عیاش، عبد الرحمن بن مهدی، و... را در هفده صفحه در تضعیف و رد او بیان کرده است. ابن حبان نیز در کتاب المجروحین (ج۳/۶۱ تا ۷۰، ترجمه النعمان بن ثابت ابو حنیفه الکوفی) نام او را ذکر کرده است و او را چنین معرفی کرده است: «... و من جهه اخری لا یجوز الاحتجاج به لأنه کان داعیا الی الارجاء و الداعیه الی البدع لا یجوز ان یحتج به عند ائمتنا قاطبه لا اعلم بینهم فیه خلافاً علی ان ائمه المسلمین و اهل الورع فی الدین فی جمیع الامصار و سائر الاقطار جرحوه و اطلقو علیه القدح الا ـ الواحد بعد الواحد، قد ذکرنا ماروی فیه من ذلک فی کتاب «التنبیه علی التمویه» فأغنی ذلک عن تکرارها فی هذا الکتاب غیر انی اذکر منها جمله... خطیب بغدادی نیز در کتاب تاریخ بغداد خود (ج ۱۳/ص۳۲۵تا ۴۲۶، ذیل ۷۲۹۷، دوباره النعمان بن ثابت ابو حنیفه التیمی) در صد صفحه به بیان اقول علماء و بزرگان اهل تسنن در رد ابو حنیفه و روش او پرداخته است. «محقق»

رسول خداصلی الله علیه وآله می باشند.

ما تقلید از آنها نمی کنیم بلکه حسب الامر پیغمبرصلی الله علیه وآله پیرو طریقه آنها هستیم. ولی در هر دوره و زمانی از برای شیعه، فقها و مجتهدینی هستند که استنباط احکام الله را با موازین کتاب و سنت و عقل و اجماع نموده، احکامی صادر می نمایند و فتاوای آنها مورد عمل ما است و تقلید از آنها می نماییم.

با اینکه فقهاء شما از خوشه چینان خرمن امامان از عترت طاهره بودند، شما روی تقلید و عادت، اساتید علم و عمل را گذارده، پیرو شاگردانی شدید که مبانی علمی را گذارده و به رأی و قیاس عمل نمودند.

سید: از کجا معلوم است که امامان ما اخذمطالب از امامان شما می نمودند؟

اشاره به مقامات امام جعر صادق علیه السّلام

داعی: حساب تاریخ است. ثبت در کتب است. اکابر علمای خودتان ثبت نموده اند. مراجعه فرمایید به کتاب فصول المهمه(۱)، تألیف عالم جلیل القدر، نور الدین بن صباغ مالکی. در حالات امام به حق ناطق، کاشف اسرار حقایق، جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام آورده که آن حضرت بارز و برجسته در علم و فضل بوده تا آنجا که گوید:

«نقل الناس عنه من العلوم ما سارت به الرکبان و انتشر صیته و ذکره فی سایر البلدان و لم ینقل العلماء عن احد من أهل بیته من نقل عنه من الحدیث.»

۱- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۲/۹۰۸، فصل ۶.

(به قدری از آن حضرت نقل علم شده که سواره های دانشجو، برای درک فیض به سوی آن حضرت حرکت می نمودند. صیت و نام نیک آن حضرت در سایر شهرها منتشر گردیده، و نقل ننمودند علما از احدی از اهل بیت طهارت به قدری که از آن حضرت حدیث نقل نمودند).

آنگاه(۱) گوید: جماعت بسیاری از اعیان امت مانند یحیی بن سعید و ابن جریح و مالک بن انس (امام مالکی ها) و سفیان ثوری و ابو عیینه و ابو ایوب سجستانی و ابو حنیفه (امام حنفی ها) و شعبه و غیرهم از آن حضرت روایت نمودند. (انتهی)

و کمال الدین ابن ابی طلحه در مناقب می نویسد: بسیاری از اکابر اعیان علما و ائمّه دین از آن حضرت نقل حدیث نموده اند و از علم و دانشش بهره بردای نمودند. من جمله همین افرادی را که صاحب فصول المهمه ذکر نموده نام برده.

فضایل و کمالات صوری و معنوی آن حضرت مورد تصدیق دوست و دشمن بوده است اکابر علمای منصف غیر عنود خودتان در کتب عالیه خود ثبت نموده اند. مانند شهرستانی در ملل و نحل(۲) و مالکی در فصول المهمه(۳)

۱- روی عنه جماعه من اعیان لائمه و اعلامهم، مثل یحیی بن سعید و ابن جریح و مالک بن انس و الثوری و ابن عیینه و ابو حنیفه و شعبه و ابو حنیفه و شعبه و ابو ایوب سجستانی و غیرهم. فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۲/۹۰۸، فصل ۶
۲- الملل و النحل، شهرستانی، ۱/۱۴۷، اب ۶، الامامیه، الباقریه و الجعفریه الواقفه. شهرستانی می نویسد: و هو ذو علم غزیر فی الدین، و ادب کامل فی الحکمه، و زهد بالغ فی الدنیا و ورع تام عن الشهوات و قد اقام بالمدینه مده یفید الشیعه المنتمین إلیه، و یفیض علی الموالین له اسرار العلوم ثم دخل العراق و اقام بها مده، ما تعرض للامامه قط، و لا نازع احداً فی الخلافه قطّ و من غرق فی بحر المعرفه لم یطمع فی شط و تعالی الی ذروه الحقیقه لم یخف من حط....
۳- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۲/۹۰۷، و ۹۰۸، فصل ۶. ابن صباغ می نویسد: کان جعفر الصادق ابن محمد بن علی بن الحسین علیهم السّلام من بین اخوانه خلیفه ابیه محمد بن علی علیهما السّلام وصیه و القائم بإمامه من بعده، و برز علی جماعتهم بلافض و کان انبههم ذکراً و اعظمهم قدرا...

مخصوصا شیخ ابو عبد الرحمن سلمی در طبقات المشایخ گوید:

«ان الامـام جعفر الصـادق فـاق جمیع اقرانه و هو ذو علم غزیر فی الـدین و زهـد بـالغ فی الـدنیا و ورع تام عن الشـهوات و أدب کامل فی الحکمه»

(به درستی که امام جعفر صادق، برتر و بالاتر از جمیع اقران و امثال خود بود. چون صاحب علم طبیعی و قریحه کامل در دین و زهد بالغ در دنیا و ورع و پرهیزگاری از شهوات و فرهنگ کامل در حکمت بود.)

و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۸۱ اول باب ۶ مطالب السؤول تمام این معانی را نقل نموده و گوید:

«هو من عظمـاء اهـل البیت و ساداتهم، ذو علم جمه و عباده موفره و اوراد متواصـله و زهاده بینه و تلاوه کثیره یتع معانی القرآن الکریم و یستخرج من بحره جواهره و یستنتج عجایبه و یقسمه اوقاته علی انواع الطاعات بحیث یحاسب علیها نفسه رؤیته تذکره الآخره واسـتماع کلامه زهـد فی الـدنیا و الاقتداء بهدیه یورث الجنه نور قسـماته شاهدانه من سـلاله النبوه و طهاره افعاله تصدق بآنه من ذریه الرساله نقل عنه الحدیث و استفاد منه العلم جماعه من الأئمه و اعلامهم مثل یحیی بن

سعید الانصاری و ابن جریح و مالک بن انس و الثوری و ابن عیینه و شعبه و ایوب السجستانی و غیره مرضی الله عنهم عدوا اخذهم عنه منقبه شرفوا بها و فضیله اکتسبوها.»

(آن بزرگوار از بزرگان و نوابغ اهل بیت و صاحب انواع علوم و اقسام عبادات خارج از حد توصیف بوده است. پیوسته متذکر بوده و دارای زهد بیّن و فوق العاده شائق تلاوت قرآن مجید بوده که هر آیه ای را قرائت می فرمود: تفسیر آن را بیان می کرد. اصحاب آن بزرگوار غواص مانند، جواهرات کلمات آن حضرت را از اقیانوس علم استخراج و از مطالعه آنهانتایج عجیب علوم را استفاده می کردند. اوقات شبانه روزی را بر انواع امور که جمیع آنها جزء طاعات و عبادات بودند تقسیم نموده و کاملاً عمل به آن تقسیم را رعایت می نموده و پیوسته به این حساب رسیدگی می کرد. مثل این که روز قیامت و در موقف حساب است و اصغای کلام آن حضرت، زهد در این جهان و پیروی از دستوراتش، موجب ورود در درجات اخروی بوده و نور گونه های صورت آن حضرت، گواهی می دادند از خاندان نبوت است و از کردار پاکیزه آن حضرت که تمام ابزار حق و حقیقت بوده، کشف می شد که از ذریه رسول خداصلی الله علیه وآله است. گروهی بسیار از آن حضرت نقل حدیث واستفاده علوم می کردند که هر کدام خود یکی از ائمه یا یکی از نوابغ عصر به شمار می آمدند. مانند یحیی بن سعید و ابن جریح و مالک بن انس و (سفیان) ثوری و ابن عیینه و شعبه و ایوب سجستانی و امثال آنها که در سایه احادیث و علوم اقتباس شده از آن حضرت افتخار می کرد و فضیلت خود را

بر اهل عصر به اکتساب آن

علوم و احادیث دانستند.)

اگر بخواهم نقل اقوال و اظهار نظر و عقاید اکابر علمای خودتان را در باره آن حضرت بیان نمایم، رشته سخن بسیار طولانی می ود. خلاصه آنکه عموم علمای منصف شما اقرار دارند به این که در علم و زهد و ورع و تقوی و اخلاق حمیده، سرآمد اهل زمان بوده است.

بدیهی است تعریف و تمجید از آفتابست. زبان ها اَلکن است که بتواند بیان عشری از اعشار، بلکه هزار یک از مقامات عالیه آن حضرت را بنماید.

نواب: قبله صاحب! معذرت می خواهم در بین فرمایشات شما سؤال می کنم. چون فراموش کارم از دستم می رود. اگر اجازه می فرمایید عرض کنم.

داعی: مانعی ندارد بفرمایید. خواهش می کنم از سؤال در هر وقت مضایقه نکنید. دعاگو ابداً دلتنگ نمی شوم.

نواب: با این که ملت تشیّع بنا بر آنچه در این شب‌ها بیان نمودید اثنا عشری دوازده امامی است، به چه علت این مذهب به نام امام جعفر صادق علیه السّلام نامیده شده است و مذهب جعفری می گویند؟

ظهور مذهب جعفری

داعی: رسول اکرم، خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله روی ناموس حقیقی نبوت که هر پیغمبری قبل از وفات وصی و جانشینی از جانب خدا برای خود معین می نمودند، امیر المؤمنین علیه السّلام را باب علم و وصی و خلیفه جانشین خود معرفی و امت را امر به اطاعت آن حضرت نمودند.

ولی بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه وآله به جهاتی که عند العقلاء واضح است

سیاسةً امر خلافت به ابو بکر و عمر و عثمان قرار گرفت. ولی در تمام دوره خلافت (به استثنای روزهای اول) ابو بکر و عمر کاملاـ به آن حضرت در جمیع امور شور می نمودند و مطابق فرموده های آن حضرت عمل می کردند. به علاوه رجال ازدانشمندان ادیان هم که برای کشف حقایق به مدینه می آمدند و در مباحثات و مناظرات، علی علیه السّلام آنها را مجاب می نمود. بالآخره تا آن حضرت حیات داشت به طرق مختلفه خدمات شایان خود را به دین مقدس اسلام نمود.

ولی پس از شهادت آن حضرت که زمام امور به دست بنی امیه آمد، مقام ولایت و امامت کاملا به محاق افتاد. با منتها درجه قساوت، ظلم وتعدی به عترت و اهل بیت پیغمبرصلی الله علیه وآله وارد آوردند.

امام بر حق حضرت امام حسن مجتبی و امام حسین شهید و امام زین العابدین و امام محمد باقرعلیهم السّلام به سختی در تحت فشار و ایذاء و اذیت امویها قرار گرفتند. تمام طرق و راه ها را بر آنها مسدود نمودند و جز عده قلیلی از شیعیان خالص الولاء موفق به دیدار و اخذ علوم و حقایق از آنها نمی شدند، تا عاقبت هر یک را به طریقی شهید نمودند.

تا در اوایل قرن دوم هجری که مردم از ظلم و تعدی و فجایع اعمال امویها به جان رسیده، برای برانداختن حکومت آنها از اطراف قیام نمودند، جنگهای خونینی مخصوصا بین داعیان بنی عباس و بنی امیه درگرفت.

در آن موقع که امویها مشغول دفاع از حکومت خود بودند، روزنه فَرَجی باز شد. چنان به خود مشغول شدند که دیگر آن سخت گیری های شدید را به عترت و اهل بیت رسول الله نمی نمودند.

ص: ۴۴۸

فلـذا امـام به حق ناطق، از این فرصت، نتیجه کامل گرفتنـد و در خانه را باز نموده از حالت انزوا که در اثر فشار و سـختی های اموی ها پیدا شده بوده خارج شدند و آزادانه در مسـجد، منبر تشـریف برده و به نشر علوم احکام و قواعد دین پرداختند. چهار هزار دانشـجوی علم ودانش و حدیث، بدون مانع پای منبر آن حضـرت حاضـر شده و از بحر بی پایان علم آن حضرت استفاده می نمودند.

اصـحاب خاص و دانشـجوهای برگزیـده، پای منبر آن حضـرت از مبانی علمی که بهره برداری نموده بودنـد، چهار صـد اصـل نوشتندکه معروف شد به اصول اربعمائه.

امام یافعی یمنی در تاریخ خود، آن حضـرت را وصف نموده که در کثرت علم و وسـعت فضل، تالی نداشـته و حد و حصـری برای علوم عالیه و دانش آن حضرت نبوده است.

یکی از شاگردان محضـر او، (جابر بن حیان صوفی) از علوم صادره از آن حضـرت، کتابی مشتمل بر هزار ورق و پانصد رساله تألیف نموده. (انتهی)

اکابر فقهاء اعلام و ائمه عظام اهل تسنّن، از شاگردان و دانشجویان مجلس فیض آن حضرت بودند.

مانند ابوحنیفه و مالک بن انس و یحی بن سـعید انصاری و ابن جریح و محمد بن اسـحاق و یحیی بن سـعید قطان و سـفیان بن عیینه و سـفیان ثوری و دیگران که قبلاـ اشاره شـد که هر کی به قـدر اسـتعداد خود، از محضـر انور آن حضـرت بهره منـد می شدند.

چنین ریاست علمی از حیث ظهور، برای احدی از آباء و ابناء کرام آن

حضـرت پیش آمـدننمود؛ که بدون مانع بتوانند به نشـر احکام و قواعد دین و تفسـیر آیات قرآن مجید و مبانی علم و حدیث و کشف اسرار و حقایق علنی و برملاء بپردازند.

چه آنکه بنی امیّه مانع آباء آن حضـرت بودند و بنی عباس با منتها درجه بی شرمی، ائمه از ابناء آن بزرگوار را تحت فشار قرار دادند.

فی الحقیقه ظهور حقیقت تشیع بی پرده و عیان و نشر معارف آل محمدصلی الله علیه وآله و عترت طاهر که سرچشمه از رسول خداصلی الله علیه وآله می گرفت به وسیله آن حضرت، بارز و آشکار گردید.

فلـذا این مـذهب حق، به نـام آن حضـرت معروف شـد به مـذهب جعفری و الاـ مـا بین امام صادق و آباء اربعه و ابناء سـته آن حضرت که تماماً به اتفاق عم بزرگوارش حضرت امام حسن مجتبی علیهم السّلام امامان برحق بودند، فرقی نبوده.

درد دل بزرگ و بی اعتنایی به عترت

ولی جای تأسف است که چنین امام با عظمتی

را که دوست و دشـمن اقرار به اعلمیت و اکملیت او نموده اند، پیشینیان شما حاضر نشدند به عنوان اعلم و افقه و اکمل از همه بشناسـند؛ بلکه آن انـدازه هم روا ندادنـد که نام شـریفش را در عداد ائمّه اربعه قرار دهند و حال آنکه آن حضـرت با آن همه مراتب عـالیه علم و فضـل و زهـد و ورع و تقوی و کمـال که مورد تصـدیق علمای خودتان هم می باشـد چون از عترت و اهل بیت پاک رسول اکرم بوده حق تقدم بر دیگران نداشته است.

و اگر از حیث پیروان هم بخواهیم به شمار آوریم معلوم نیست که پیروان هر

یـک از امامـان از عترت طـاهره و از علمـاء و فقهاء بزرگ از سادات علوی و حسـینی و سـجادی و موسوی و رضوی و غیره از قبیل: زید بن علی بن الحسین (الشهید) و یحیی بن زید و محمد بن عبد الله (نفس زکیه) و حسین بن علی مدفون به فخ و یحیی بـن عبـد الله بـن حسـن و برادرش ادریس و محمـد بن جعفر الصـادق و محمـد بن ابراهیم (معروف به ابن طباطبـا) و محمـد بن محمد بن زید وعبد الله بن حسن و علی بن جعفر (عریضی) و غیر آنها که همگی از اکابر علماء و فقهاء خاندان رسالت بودند، نقل حدیث و روایت ننمودند.

ولی روایت‌های ابو هریره معلوم الحال و عکرمه خارجی و یک عده کذّاب جعّال را که علمای خودتان تصدیق به آن دارند ما هم در شب های قبل اشاره به حالات آنها نمودیم، به جان ودل پذیرفته و از آنها نقل نموده اند.

و حتی ابن البیّع نوشـته که بخـاری از هزار و دویست نفر از خوارج و نواصب از قبیـل عمران بن حطـان (مادح عبـد الرحمن بن ملجم مرادی قاتل امیر المؤمنین علیه السّلام) روایت نموده است.

تأثر فوق العاده

و بسـیار جای تأثر است که پیروان و مقلـدین امام اعظم و امام مالک و امام شافعی و امام حنبل را که هیچ یک، از عترت واهل بیت رسول الله نبودنـد، مسـلمان پاک بداننـد و هر یک از آن فِرق در طریق خود آزاد باشـند؛ با آن که در اصول و فروع با هم اختلاف بسیار دارند.

ولی پیروان جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام را کافر و مشرک و رافضی بخوانند! و

در بلاد سنّی حتی در مکّه معظمه که خداوند در باره آن مکان مقدس می فرماید: {و من دخله کان آمنا} آزادی در عقیده و اعمال و عبادات نداشته باشند.

چه خوش گوید حافظ شیرازی:

گر مسلمانی همین است که حافظ دارد وای اگر از پس امروز بود فردایی پس آقایان بدانند که ما جماعت شیعیان، باعث افتراق کلمه نیستیم. دوئیت را ما ایجاد نمی کنیم؛ بلکه آنچه می شود از طرف شما می شود، که زیاده از یکصد میلیون جمعیت مسلمان موحد مؤمن را که در جهت قبله و نماز و روزه و حج و سایر احکام دین با شما شرکت دارند، از خود دور و بیگانه و مشرک و کافر محسوب می دارید.

«در این موقع مؤذن اعلام نماز داد. آقایان به فریضه عشاء مشغول شدند، بعد از فراغت از نماز و صرف چای، جناب حافظ افتتاح کلام نمود.»

حافظ: حقیقت امر همین است که فرمودید. من آدم بی انصاف و حق کش نیستم. در قسمتهای مهمی از بیانات شما، حقیر معترفم که افراط کاری‌های متعصبانه زیاد شده و مخصوصا در این لیالی، بدون تملق و چاپلوسی، مخلص که به سهم خود از محضر شما خیلی استفاده نموده و کاملا روشن گردیدم. ولی در عین حال با اجازه خودتان می خواهم جمله ای عرض کنم که هم گله باشد و هم دفاعی ازحریم اهل تسنن و آن این است که چرا شما مبلّغین و دانشمندان شیعه، عوام خود را منع نمی کنید از رفتار و گفتارهایی که عاقبتش کفر است؛ تا بهانه به دست دیگران ندهید که کلمه کفر بر زبان نیاورند؟

چون غالبا انسان به واسطه یک کلام بی جا و یا گفتار بی محل مورد حملات قرار

می گیرد وبی خود هم شما آقایان اهل جماعت را موردحملات قرار ندهید. بلکه خود شیعیانند که بهانه به دست می دهند و کلماتی می گویند که تأثیر در قلوب نموده لذا نسبت کفر به آنها داده می‌شود.

داعی: رفتار و گفتاری که عاقبتش کفر است از چه قبیل است؟ متمنی است توضیح دهید تا معما حل گردد.

دلیل طعن شیعه بر صحابه و ازواج رسول الله

حافظ: گفتار شنیع آنها از قبیل: طعن و انتقاداتی است که نسبت به صحابه خاص رسول الله صلی الله علیه وآله و بعض ازواج طاهرات آن حضرت رضی الله عنهم می نمایند که محققاً کفر محض است. چون که سالها در اعلاء کلمه توحید در رکاب ظفر انتساب آن حضرت، با کفار جهاد ها نمودند. بدیهی است که خدمات آنها خالی از شوائب و نقایص بوده و قطعا مستحق جنان خواهند بود. خصوصا آنهایی که به مقتضای آیه ۱۸ سوره ۴۸ (فتح) که می فرماید:

{لَقَدْ رَضِیَ الله عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبَایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَه}

(هر آینه به تحقیق خدا از مؤمنانی که زیر درخت حدیبیه با تو بیعت کردند خوشنود گشت.)

به شرف رضوان حضرت حق مشرف گشتند و شکی نیست که آنها قولا و فعلا مورد توقیر رسول الله صلی الله علیه وآله بوده اند و البته منکر کمال ایشان در خذلان و گمراهی خواهد بود. و در حقیقت به مقتضای آیه شریفه سوره النجم که می فرماید:

{وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی}

ص: ۴۵۳

(هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید و سخن او جز غیر وحی خدا نیست)

منکر پیغمبرصلی الله علیه وآله و قرآن گردیده و هر کس انکار پیغمبر و قرآن کند محققا کافر است.

داعی: میل نداشتم که جناب عالی این قبیل موضوعات را در این مجلس علنی مورد بحث و سؤال یا به قول خودتان گله قرار دهید، که داعی مجبور شوم جواب دهم.

آنگاه حرف دست مردم جاهل و یک دسته معاند عنود بیفتد و قضاوت بر خلاف نمایند. خوب بود محرمانه بین خودمان این مطالب ردّ و بدل می شد تا جواب مطابق صواب عرض می کردم. حالا هم تمنا می کنم تقاضای داعی را بپذیرید و از بحث علنی در این موضوع صرف نظر نمایید یا روز صبح خودم خدمت تان می‌رسم و دو نفری قضیه را حل می کنیم.

حافظ: بنده بی تقصیرم چون آقایان حاضر، چند شب است به من فشار می آورند که این موضوع مورد بحث قرار گیرد. لذا این درخواست را مطابق میل آقایان نمودم. چون شما متانت در کلام دارید، گمان می کنم ضرری نداشته باشد که جواب مُسکتی به آقایان بدهید که رضای خاطرشان فراهم گردد و یا تصدیق نمایید که حق با ماست.

نواب: صحیح است، همگی انتظار داریم حل این معما گردد.

داعی: چون امر می فرمایید اطاعت می نمایم ولی از مثل شما شخص فاضل و محترمی انتظار نداشتم با مشروحات مفصله ای که در لیالی ماضیه به عرض

رسانیدم و جهات کفر آور را بیان نمودم، باز هم نسبت کفر به جامعه شیعیان بدهید. در صورتی که در شب‌های اول کاملا برای شما روشن نمودم که شیعه اثنا عشریه چون پیروان محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین هستند، هرگز کافر نخواهند بود.

و چون جملاتی را درهم بیان فرمودید، ناچارم آنها را از هم تفکیک نموده هر یک را علی حدّه جواب عرض نمایم. تا آقایان حاضرین محترم و هم چنین غائبین مجلس، خود منصفانه قضاوت نموده و از شبهاتی که در دل آنها افکنده اند بیرون بیایند و بدانند که شیعیان هرگز کافر نخواهند بود و طرق کفر آن نیست که آقای محترم بیان نمودید.

طعن و انتقاد بر صحابه موجب کفر نمی شود

اولا فرمودید که طعن و انتقادی که شیعیان از صحابه و بعض از ازواج رسول خداصلی الله علیه وآله می نمایند موجب کفر آنها گردیده.

نفهیمدم روی چه دلیل و برهان این بیان را نمودید؟ قطعا اگر طعن و انتقاد، مستند به دلیل و برهان باشد که ابداً مذمت ندارد، تا چه رسد به آن که کفر آور باشد و اگر بدون دلیل و برهان و محض اتهام باشد، باز هم سبب کفر نمی گردد. بر فرض به مؤمنی و لو صحابی باشد بی جهت هم طعن و نقد و یا لعنی هم بنمایند، کافر نخواهد شد ؟ بلکه فاسق می شوند؛ مانند آن که شراب بخورند یا زنا کنند. بدیهی است هر فسق و عصیانی قابل عفو و اغماض است.

چنان چه ابن حزم ظاهری اندلسی متولد ۴۵۶ قمری، در صفحه ۲۲۷ جزء

سوم کتاب الفصل فی الملل و النحل (۱) گوید:

«کسی که به اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله دشنام دهد ازروی جهل و نادانی معذور است و اگر روی بصیرت و بینایی باشد فاسق خواهد بود مانند آن که به معاصی از قبیل زنا دزدی مشغول شده، وقتی کافر می شود که به قصد آن که چون اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله می باشند دشنام دهد که منتهی می شود به عداوت و اهانت با خدا و رسول او که البته آن وقت کافر خواهد شد.»

و الا صرف دشنام به صحابه، موجب کفر نمی گردد. چنانچه خلیفه عمر به پیغمبر عرض کرد: اجازه بده گردن حاطب منافق را بزنم – با آنکه از صحابه بزرگ و مهاجرین و از اصحاب بدر بود- مع ذلک برای این دشنام و نسبت نفاق به او دادن کافر نشد. انتهی کلامه.

پس چطور ممکن است شیعیان را برای دشنام دادن به بعضی از افراد صحابه- به فرض صدق و یقین شما - کافر خواند؟ و حال آنکه اکابر متقدمین از علمای شما بر خلاف عقیده شما در کتب معتبره خود از روی انصاف، دفاع‌ها از حق و حقیقت نموده اند.

از جمله قاضی عبد الرحمن ایجی شافعی در مواقف(۲) وجوهی را که

۱- و اما من سب احدا من الصحابه رضی الله عنهم فان کان جاهلا فمعذور و ان قامت علیه الحجه فتمادی غیر معاند فهو فاسق کمن زنی و سرق و ان عاند الله تعالی فی ذلک و رسوله صلی الله علیه وآله فهو کافر. الفصل، ابن حزم ۳/۲۵۷، باب الکلام فیمن یکفر و لا یکفر.

۲- الرابع قد کفر الروافض و الخوارج بوجوه: الاول ان القدح فی اکابر الصحابه الذین شهد لهم القرآن و الأحادیث الصحیحه بالتزکیه و الایمان «تکذیب» للقرآن و (للرسول حیث اثنی علهیم و عظمهم) فیکون کفرا (قلنا لا ثناء علیهم خاصه) ای الاثناء فی القرآن علی وحد من الصحابه بخصوصه و هؤلاء قد اعتقدوا ان من قدحوا فیه لیس داخلا فی الثناء العام الوارد فیه و الیه اشار بقوله (و لا هم داخلون فیه عندهم) فلا یکون قدحهم تکذیبا للقرآن و اما الأحادیث الوارده فی تزکیه بعض معین من اصحابه و الشهاده لهم بالجنه فمن قبیل الآحاد فلا یکفر المسلم بانکارها او نقول الثناء علهیم و تلک الشهاده لهم مقیدان (بشرط سلامه العافیه و لم توجد عندهم) فلا یلزم تکذیبهم للرسول. المواقف، عضد الدین ایجی، مرصد ۳، مقصد۴، (با استفاده از شرح المواقف، جرجانی، ۸/۳۴۴.

متعصبین علمای شما در کفر شیعه آورده اند ردّ کرده و آنها را نظر متعصبانه دانسته است وامام محمد غزالی صریحا می نویسد: سب و شتم صحابه ابدا کفر نمی باشد. حتی سبّ شیخین هم کفر آور نمی باشد.(۱)

ملا سعد تفتازانی در شرح عقاید نسفی(۲) گوید: این که جمعی متعصب گویند سبّ کنندگان صحابه کافرند، مورد اشکال می باشد و کفر آنها غیر معلوم

ص: ۴۵۷

۱- وزارت اوقاف و شؤون اسلامیه کویت در کتابی که به عنوان الموسوعه الفقهیه الکویتیه منتشر کرده است در باره لعن شیخین چنین آورده است: ذهب جمهور الفقهاء الی عدم تکفیر من سب الشیخین ابی بکر و عمر رضی الله عنهما. (۲/۴۷۵۳/ باب تکفیر، رقم ۱۳) «محقق»

۲- و قولهم و قولهم یکفر من قال بخلق القرآن او استحاله الرویه او سب الشیخین او لعنهما و امثال ذلک مشکل. شرح عقائد النسفیه، محمد عمر النسفی، ص۱۲۲. و نیز ابن قدامه در الشرح الکبیر، ۱۲/۴۰، کتاب الشهادات، باب شروط من تقبل شهادته می نویسد: من نفسقه و لا نکفره و هو من سب القرابه کالخوارج او من سب الصحابه کالروافض فلا تقبل لهم شهاده لذلک. و خطیب شربینی در شرح مغنی المحتاج، ۴/۴۳۶، کتاب الشهادات می نویسد: قال السبکی فی الحیبات فی تکفیر من سب الشیخین وجهان لأصحابنا: فان لم نکفره فهو فاسق لا تقبل شهادته و من سب بقیه الصحابه فهو فاسق مردود الشهاده... و ان الماوردی قال: من سب الصحابه او لعنهم او کفرهم فهو فاسق مردود الشهاده. ملیباری هندی در فتح المعین، ۴/۳۳۲، فصل فی الشهادات می نویسد: تقبل شهاده کل مبتدع لا نکفره ببدعه و ان سبّ الصحابه رضوان الله علیهم.

است. چه آن که بعض ازدانشمندان به صحابه حسن ظن داشتند. بدی های اعمال آنها را ندیده گرفتند بلکه تأویلات سستی نمودند و گفتند صحابه رسول الله از گمراهی و فسق مصون بودند و حال آنکه این قسم نبوده و دلیل بر این امر جنگ هایی است که بین آنها اتفاق افتاده ثابت می نماید که آنها گمراه و اهل فسق و عصیان بودند و حسادت و جاه طلبی آنها را وادار به اعمال زشت می نموده و منحرف می شدند. حتی بزرگان از صحابه که مصون از کارهای زشت نبودند! پس اگر کسی با نقل دلیل، نقد و انتقادی از آنها بنماید، موجب کفر نخواهد شد. چه آنکه بعضی روی حسن ظن، چشم پوشی نموده نقل ننمودند. ولی برخی، اعمال آنها را نقل نموده و مورد انتقاد قرار می دهند. [در هر صورت] نمی توان گفت آنها کافر هستند. برای آنکه هر صحابی که رسول خدا را دیده، معصوم و بی گناه نبوده است. انتهی نقل به معنی.

علاوه بر اینها ابن اثیر جزری صاحب جامع الاصول شیعیان را از فرق اسلامی به شمارآورده شما چگونه اثبات کفر بر آنها می نمایید؟

از جمله دلایل بر عدم کفر سبّ کنندگان بعضی از صحابه جهت اعمال شان، آن است که زمان حیات خلفاء، اشخاصی به آنها سبّ و شتم می نمودند و دشنام‌های رکیک می دادند، مع ذلک خلفاء امر به کفر و قتل آنها نمی دادند.

چنانکه حاکم نیشابوری در صفحه ۳۳۵ و ۳۳۴ جزء چهارم المستدرک(۱) و

۱- عن ابی برزه الاسلمی قال: اغلظ رجل لأبی بکر الصدیق رضی الله عنه فقلت: یا خلیفه رسول الله ألا أقتله؟ فقال: لیس هذا الا لمن شتم النبی. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۴/۳۵۹، ح ۸۰۴۶، کتاب الحدود.

امام حنبل در صفحه ۹ جزء اول مسند(۱) و ذهبی در تلخیص مستدرک(۲) و قاضی عیاض در باب اول جزءچهارم کتاب شفاء(۳) و امام غزالی در جلددوم احیاء

۱- عن ابی برزه الاسلمی قال: اغلظ رجل لأبی بکر الصدیق رضی الله عنه قال: فقال ابو برزه: ألا تضرب عنقه؟ قال: فانتهره و قال ما هی لأحد بعد رسول الله صلی الله علیه وآله. مسند احمد بن حنبل، ۱/۹، مسند ابی بکر.

۲- عن ابی برزه قال: تغیظ ابوبکر علی رجل فقلت: من هو یا خلیفه رسول الله؟ قال: قلت لأضرب عنقه ان امرتنی بذلک. قال: او کنت فاعلا؟ قلت: نعم. قال: فو الله لأذهب عظم کلمتی التی قلت غضبه. ثم قال: ما کان لأحد بعد محمد. تخلیص المستدرک، ذهبی، ۴/۳۵۴، کتاب الحدود، حکایه ام ولد لرجل شتم النبی صلی الله علیه وآله فقتلها مولاه.

۳- فی حدیث ابی برزه الأسلمی، کنت یوما جالسا عند ابی بکر الصدیق فغضب علی رجل من المسلمین و حکی القاضی اسماعیل و غیر واحد من الأئمه فی هذا الحدیث... انه سب ابابکر. الشفاء، قاضی عیاض، ۲/ ۱۹۶، قسم ۴، باب۱، فصل فی الحجه فی ایجاب قتل من سبه النبی صلی الله علیه وآله و نیز بخاری در تاریخ الکبیر، ۲/۱۰۲، رقم ۱۸۴۱، شرح حال بشیر بن محرر، حدیث را این گونه نقل می کند: عن سعید بن المسیب ان رجلا سبَّ ابابکر فسکت ثم انتصر فقام النبی صلی الله علیه وآله نسائی در سنن الکبری، ۲/۳۰۵، ح ۳۵۳۵- ۳۵۴۰، کتاب المحاربه، باب الحکم فی من سب النبی، حدیث را با الفاظ و طرق گوناگون نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: عن ابی هریره قال: اتیت علی ابی بکر و قد اغلظ لرجل، فرد علیه، فقلت: ألا اضرب عنقه؟ فانتهزنی. فقال: انها لیست لأحد بعد رسول الله ص. بیهقی در سنن الکبری، ۷/۶۰، کتاب النکاح، باب استباحه قتل من سبه او هجاه امراه، حدیث را به دو لفظ متفاوت نقل می کند. یک، عن ابی برزه ان رجلا سب ابابکر، فقلت ألا اضرب عنقه یا خلیفه رسول الله؟ فقال: لا لیست هذا لأحد بعد رسول الله. دو: عن ابی هریره قال: أیقتل احد بسب احد الا بسب النبی صلی الله علیه وآله و عجلونی در کشف الخفاء، ۱/۸۸، حدیث ۲۲۶، باب اذا حضرت الملائکه حربت الشیاطین، دیث را این گونه نقل می کند: عن ابی هریره ان رجلا سب ابابکر عند النبی صلی الله علیه وآله و النبی جالس لا یقول شیئاً، فلما سکت ذهب ابوبکر یتکلم. فقام النبی صلی الله علیه وآله و اتبعه ابوبکر فقال لرسول الله: کان یسبنی و انت جالس فلما ذهبت اتکلم قمت؟ قال: ان الملک کان یرد عنک فلما تکلمت ذهب الملک و وقع الشیطان، فکرهت ان اجلس. ابن حزم درالمحلی، ۱۲/۴۳۲-۴۳۳، مساله ۲۳۱۲، کتاب الحدود، مسائل التعزیر، هل یکفر لأحد من سب رسول الله... احادیثی در این موضوع نقل کرده است. و ابی داوود در سنن خود، ۴/۱۳۰، ح ۴۳۶۳، کتاب الحدود، باب الحکم فیمن سب النبی صلی الله علیه وآله حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی برزه قال: کنت عند ابی بکر، فتغیظ علی رجل فاشتد علیه، فقلت: تأذن لی یا خلیفه رسول الله اضرب عنقه؟ قال: فاذهبت کلمتی غضبه فقام فدخل فأرسل الی فقال: ما الذی قلت آنفاً؟ قلت: ائذن لی ان اضرب عنقه. قال: أکنت فاعلاً لو امرتک؟ قلت: نعم. قال: لا والله! ما کنت لبشر بعد محمد. عظیم آبادی در عون المعبود، ۱۲/۱۳، ح ۴۳۵۳، کتاب الحدود، باب الحکم فی من سبَّ النبیّ، در شرح این جمله (فتغیظ علی رجل) می نویسد: قیل لانه سب ابابکر. شوکانی در نیل الاوطار، ۷/۲۰۰، ح ۳۲۰۲، کتاب الحدود، کتاب حد شارب الخمر، باب قتل من صرح بسب النبی صلی الله علیه وآله به همین حدیث اشاره کرده است.

العلوم نقل می نمایند که در زمان خلافت ابو بکر روزی مردی بر او وارد شد و شدیداً بر او فحّاشی نمود و دشنام داد به طوری که حاضـرین متـأثر شدنـد ابو برزهٔ اسـلمی گفت خلیفه، اجـازه بـده او را به قتل رسانم چه آنکه کافر گردیـد ابو بکر گفت: نه چنین است، احدی نمی تواند چنین حکمی بنماید مگر پیغمبرصلی الله علیه وآله.

واقعا آقایان اهل تسـنّن دایه از مادر مهربان ترند! خود خلیفه سبّ و شـتم و دشـنام را می شنود و حکم به کفر و امر به قتل نمی نمایـد، ولی آقایان محترم عوام بی خبر را اغوا می کننـد (روی فرض و خیالات خود) که شـیعیان کافر و مهـدور الدّمنـد، چون سبّ صحابه می نمایند.

اگر سبّ صـحابه کفرآور است، پس چرا آقایـان محترم، معـاویه و اتبـاع او را که به فرددوم احیاء العلوم نقل می نماینـد که در زمان خلافت ابو بکر روزی مردی بر او وارد شد و شدیداً بر او فحّاشی نمود و دشنام داد به طوری که حاضرین متأثر شدند ابو برزهٔ اسـلمی گفت خلیفه، اجازه بـده او را به قتل رسانم چه آنکه کافر گردیـد ابو بکر گفت: نه چنین است، احـدی نمی تواند چنین حکمی بنماید مگر پیغمبرصلی الله علیه وآله.

واقعا آقایان اهل تسـنّن دایه از مادر مهربان ترند! خود خلیفه سبّ و شـتم و دشـنام را می شنود و حکم به کفر و امر به قتل نمی نمایـد، ولی آقایان محترم عوام بی خبر را اغوا می کننـد (روی فرض و خیالات خود) که شـیعیان کافر و مهـدور الدّمنـد، چون سبّ صحابه می نمایند.

اگر سبّ صحابه کفرآور است، پس چرا آقایان محترم، معاویه و اتباع او را که

به فرداکمل از صحابه و افضل خلفاء امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام سبّ و لعن نمودند کافر نمی خوانید؟! پس بدانید هدف شما امر دیگر است و آن جنگ با اهل بیت و عترت طاهره و پیروان آنها می باشد!

اگر سبّ صحابه مخصوصا خلفای راشدین کفرآور است پس چرا آقایان حکم به کفر عایشه امّ المؤمنین نمی نمائید که تمام علماء و مورخین(۱) خودتان نوشته اند پیوسته به خلیفه عثمان سبّ و شتم می نمود و علناً می گفت «اقتلوا نعثلا فقد کفر» یعنی بکشید این پیر خرفت را (که مراد عثمان باشد) پس به تحقیق کافر شده! اگر یک فرد شیعهٔ مظلوم بگوید خوب شد عثمان را کشتند چون کافر بود، فوری شما آقایان او را کافر و حکم قتلش را صادر می نمائید ولی در حضور خود عثمان، عایشه او را نعثل و کافر خواند! نه خلیفه، نه صحابه، او را منع و زجر ننمودند. شما هم او را مورد مذمت قرار نمی دهید.

نواب: قبله صاحب مگر نعثل چه معنی دارد که مورد گفتار قرار گرفته.

ص: ۴۶۱

۱- تاریخ طبری، ۳/۴۷۷، حوادث سال ۳۶، قول عائشه و الله لأطلبن بدم عثمان و خروجها و طلحه و زبیر تبعهم الی البصره. النهایه، ابن اثیر، ۵/۸۰، ماده نعثل؛ الامامه و السیاسه، ابن قتیبه، ۱/۵۱، باب خلاف عائشه علی علیّ؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲۰/۲۲، خطبه ۴۱۳، و قال لعمار بن یاسر رحمه الله تعالی، و قد سمعه یراجع المغیره)... باب ایراد کلام لأبی المعالی الجوینی فی امر الصحابه و الرد علیه؛ لسان العرب، ابن منظور، ۱۴/۱۹۸، ماده نعثل؛ المصول، فخر رازی، ۴/۳۴۳، الکلام فی الأخبار، باب ۳، مسأله فی عداله الصحابه؛ الکامل، ابن اثیر، ۳/۲۰۶، حوادث سال ۳۶، هجری، ذکر ابتداء وقعه الجمل؛ الفتوح، ابن اعثم، ۲/۴۲۱، بدایه اعمال عثمان فی عهد خلافته، خروج عائشه الی الحج لما حوصر عثمان؛ تاج العروس، زبیدی، ذیل لغت نعثل، به همین جمله عائشه اشاره کرده اند.

داعی: فیروزآبـادی که از علمای بزرگ خودتان است در قاموس اللغه (۱)در معنی نعثل گویـد: نعثل پیر خرفت را گویند و نیز یهودی پرریشـی بود در مدینه که عثمان را به اوتشبیه می نمودند و شارح قاموس (علاّمۀ قزوینی) همین معنی را گفته به علاوه گوید: ابن حجر در تبصره المنتبه ذکر کرده است که «ان نعثل یهودیّ کان بالمدینه هو رجل لحیانیّ یشبه به عثمان.» یعنی نعثل یهودی پرریشی بود در مدینه که مردم مدینه عثمان را تشبیه به او می نمودند.

از همه بالاتر اگر دشـنام دادن به صـحابه بد و امر قبیح است و دشنام دهنده کافر می شود پس چرا خلیفه ابو بکر در بالای منبر حضور صـحابه و جامعۀ مسـلمین به فرد اکمل از صـحابه علیّ بن ابی طالب علیه السّلام دشنام داد؟! شما هیچ متأثر نمی شوید- بلکه ابو بکر را تقدیس می نمائید و حال آنکه باید تقبیح نمائید.

حافظ: چرا تهمت می زنید کجا خلیفه ابو بکر رضی الله عنه به خلیفه علی کرم الله وجهه دشنام داده.

داعی: ببخشـید مـا اهـل تهمت نیستیم، تـا به چیزی علم پیـدا نکنیم نقل نمی نمائیم. خوبست مراجعه نمائیـد به صـفحه ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه(۲) که ابو بکر در مسجد بالای منبر در مقام انتقاد از امیر المؤمنین علیه السّلام گفت:

«انّما هو ثعاله شهیده ذنبه مربّ لکلّ فتنه هو الذی یقول کروها جذعه بعد ما

۱- قاموس المحیط، فیروز آبادی، ۴/۶۰، ماده نعثل.

۲- شـرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۱۵، خطبه ۴۵، (و من کتـاب له علیه السّـلام الی عثمان بن حنیف) ذکر ما ورد من السیر و الأخبار فی امر فدک

هرمت یستعینون بالضعفه و یستنصرون بالنساء کامّ طحّال احبّ اهلها الیها البغی(۱)»

(جز این نیست که او (علی علیه السّلام) روباهی می باشد که شاهد او دم اوست! ماجراجو و برپا کننده فتنه می باشد و فتنه های بزرگ را کوچک نشان می دهد و مردم را به فتنه و فساد ترغیب و ترهیب می نماید. کمک از ضعفاء و یاری از زنها می طلبد مانند ام طحال است (که زنی بود زانیه در جاهلیت چنانچه ابن ابی الحدید توضیح می دهد که دوست می داشت به نزدیکان خود زنا بدهد.)

ولی در سایر تواریخ به این عبارت آمده که ابو بکر گفت: انما هی ثعاله شهیدها ذنبها.

اینک آقایان مطابقه کنید فحش های خلیفه ابو بکر را به مولی الموحدین امیر المؤمنین با طعن و انتقادی که یک شیعه به آنها بنماید چقدر تفاوت دارد.

پس اگر دشنام دادن به یکی از اصحاب کفرآور است بایستی ابو بکر و دخترش عایشه و معاویه و پیروانشان کافر باشند و اگر کفرآور نیست شما نمی توانید به این جهت شیعیان را کافر بدانید.

چنانچه طبق احکام و فتاوای فقهاء و خلفاء بزرگتان، دشنام دهندگان کافر و واجب القتل نمی باشند.

همچنانکه امام احمد حنبل در جلد سوم مسند و ابن سعد کاتب در صفحه ۲۷۹ جزء پنجم کتاب طبقات(۲) و قاضی عیاض در باب اول جزء چهارم شفاء(۳)

ص: ۴۶۳

۱- السقیفه و الفدک، الجوهری، ص۱۰۴، القسم الثانی، فدک، «محقق»

۲- عن سهیل بن ابی صالح ان عمر بن عبد العزیز قال: لا یقتل احد فی سبّ أحد الا فی سب نبی. طبقات الکبری، محمد بن سعد، ۵/۲۹۵، الطبقه الثالثه من اهل المدینه من التابعین، شرح حال عمر بن عبد العزیز بن مروان.

۳- و من ذلک کتاب عمر بن عبد العزیز الی عامله بالکوفه، و قد استشاره فی قتل رجل سب عمر، فکتب الیه عمر انه لا یحلّ قتل امرئء مسلم بسب احد من الناس الا رجلا سب رسول الله صلی الله علیه وآله. الشفاء، قاضی عیاض، ۲/۱۹۶، قسم ۴، باب ۱، فصل فی الحجه فی ایجاب قتل من سبه النبی. و همچنین مقریزی در امتاع الاسماع، ۱۴/۱۹۶، قسم ۴، باب ۱، فصل فی ذکر من سب رسول الله ؐ، فصل فی الحجه فی ایجاب قتل من سبه؛ صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد، ۱۲/۳۱، جماع ابواب حکم من سب النبی صلی الله علیه وآله، باب ۴، به همین حدیث اشاره کرده اند.

نقل نموده اند که عامل خلیفه عمر بن عبد العزیز از کوفه به او نوشت که شخصی به عمر بن الخطّاب خلیفه ثانی سبّ نموده و دشنام داده، اجازه می دهید او را بکشیم؟ در جواب نوشت خون هیچ مسلمانی مباح نمی شود برای سبّ و شتم نمودن به مسلمانی مگر دشنام دهنده، به رسول خداصلی الله علیه وآله دشنام داده باشد.

علاوه بر این اقوال، عقاید اکابر علماء خودتان چون ابو الحسن اشعری و پیروان آن اینست که اگر کسی قلبا مؤمن ولی تظاهر به کفر نماید (مانند یهودیت و نصرانیت و غیره) یا به جنگ رسول الله صلی الله علیه وآله برخیزد یا خدا و رسول را بدون عذر شدیدا دشنام دهد مع ذلک کافر نمی شود و نمی توان حکم کفر بر او جاری نمود چه آنکه ایمان عقیده قلبی است و چون از قلب او احدی اطلاع ندارد نمی توان فهمید تظاهر به کفر از روی دل و قلب بوده یا فقط جنبهٔ تظاهر داشته!

و این مراتب را علمای اشعری در کتب خود درج نموده اند مخصوصا ابن حزم آندلسی در صفحه ۲۰۴ و ۲۰۶ جزء چهارم کتاب الفصل(۱)

مبسوطا این

ص: ۴۶۴

۱- الثانیه الطائفه القائله ان الایمان عقد بالقلب و ان اعلن بلسانه بلا تقیه و عبد الاوثان او لزم الیهودیه او النصرانیه فی دار الاسلام و عبد الصلیب و اعلن التثلیث فی دار الاسلام و مات علی ذلک فهو مؤمن کامل الایمان عند الله عزوجل ولی الله عزوجل من اهل الجنه. و هذا قول ابی محرز جهم بن صفوان السمرقندی مولی بنی راسب کاتب الحارث بن سریج التمیمی ایام قیامه علی نصر بن سیار بخراسان و قول ابن الحسن علی بن اسماعیل بن ای الیسر الاشعری. الفصل، ابن حزم، ۴/۲۰۴، باب ذکر شنع المرجئه.

عقاید را نقل نموده است.

پس در این صورت چگونه آقایان حکم کفر بر شیعیان موحّد پاکدل مطیع خدا و پیغمبر و عامل به تمام احکام شرع انور از واجبات و مستحبات صادر می نمائید- به فرض آنکه بعضی از آنها سبّ و شتم و دشنام با دلیل و برهان (به خیال خودشان) به بعضی از صحابه بنمایند- شما نمی توانید طبق عقاید و گفتار اکابر پیشوایان خودتان حکم به کفر آنها بنمائید.

و حال آنکه در کتب معتبرۀ خودتان مانند جلد دوم مسند احمد حنبل(۱) صفحه ۲۳۶ و جلددوّم سیره الحلبیّه(۲) حلبی صفحه ۱۰۷ و جلد دوم صحیح

ص: ۴۶۵

۱- حدثنا عبد الله، حدثنی ابی، ثنا عازم، ثنا معتمر، قال: سمعت ابی یحدث ان انسا قال: قیل للنبی صلی الله علیه وآله اتیت عبد الله ابن ابیّ، فانطلق الیه رکب حمارا انطلق المسلمون یمشون و هی ارض سبخه، فلما اتاه النبی صلی الله علیه وآله الیك عنی أذانی حمارک فقال رجل من الانصار: اطیب ریحا منک. فغضب لعبد الله رجل من قومه، فغضب لکل منهما اصحابه، فکان ضرب بلاـ جرید و الأیدی و النعال قال: فبلغنا انها نزلت فیهم {وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما} مسند احمد حنبل، ۳/۲۱۹، مسند انس بن مالک.
۲- قد وقع له فی بعض الأیام انه صلی الله علیه وآله قیل له: یا رسول الله لو اتیت عبد الله بن ابی ابن سلول ای متأسفا له یکون ذلک سببا الاسلام من تخلق قومه و لیزول ما عنده من النفاق فانطلق النبی صلی الله علیه وآله و رکب حمارا وانطلق المسلمون یمشون معه فلما اتاه النبی صلی الله علیه وآله قال له الیک عنی و الله لقد آذانی فتن حمارک. فقال رجل من الأنصار: و الله لحمار رسول الله صلی الله علیه وآله اطیب ریحا منک. فغضب لعبد الله رجل من قومه، فشمته فغضب لکل منهمااصحابه، فکان بینما ضرب بالجریه و الأیدی و النعال... سیره الحلبیه، برهان الدین حلبی، ۲/۶۴، باب الهجره الی المدینه.

بخاری(۱) صفحه ۷۴ و صحیح مسلم(۲) کتاب جهاد و اسباب النزول(۳) واحدی صفحه ۱۱۸ و غیر هم بسیار رسیده که در حضور خود پیغمبر غالبا اصحاب مانند ابو بکر و غیره به هم دشنام می دادند بلکه یکدیگر را می زدند و رسول خدا صلی الله علیه وآله مشاهده می نمود و آنها را کافر نمی خواند و اصلاحشان می داد.

البته این قبیل اخبار جنگ و نزاع اصحاب در مقابل رسول الله صلی الله علیه وآله در کتب علماء اهل تسنن است نه در کتاب های علمای شیعه.

پس جواب ایراد اولتان را با همین مختصربیان شنیدید که لعن و دشنام به

ص: ۴۶۶

۱- صحیح بخاری، ۴/۳۶۱، ح ۸۹۷، کتاب الصلح. بخاری حدیث را مانند سیره حلبیه نقل کرده است.
۲- صحیح مسلم، ۳/۱۴۲۴، ح ۱۱۷، کتاب الجهاد و السیر، باب فی دعاء النبی صلی الله علیه وآله و صبره علی أذی المنافقین. مسلم حدیث را مانند مسند احمد نقل کرده است.
۳- اسباب النزول، واحدی نیشابوری، ص۲۶۳، سوره حجرات، ذیل آیه {وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما} جریان درگیری ابوبکر و عمر در حضور پیامبر هم شنیدنی است که بخاری در صحیحش، ۶/۵۱۳، ح ۱۲۷۰، و ۱۲۷۲، کتاب التفسیر، سوره الحجرات؛ احمد حنبل در مسند ۴/۶، مسند عبد الله بن زبیر، ترمذی در الجامع الصحیح، ص۸۷۰، ح ۳۲۶۶، کتاب تفسیر القرآن، و من سوره الحجرات، قرطبی در الجامع لأحكام القرآن، ۱۶/۳۰۳، ذیل آیه ۲ سوره حجرات به آن اشاره کرده اند و ما متن حدیث را از قرطبی نقل می کنیم: روی البخاری والترمذی عن ابن ابی ملکیه قال: حدثنی عبد الله بن الزبیر ان الأقرع بن حابس قدم علی النبی صلی الله علیه وآله فقال ابوبکر: یا رسول الله استعمله علی قومه. فقال عمر: لا تستعمله یا رسول الله. فتکلما عند النبی صلی الله علیه وآله حتی ارتفعت اصواتهما. فقال ابوبکر لعمر: ما اردت الا خلافی. فقال عمر: ما اردت خلافک. قال فنزلت هذه الآیه: {لا تَرْفَعُوا أَصْواتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ ...}

احدی از صحابه موجب کفر نمی شود و اگر بدون دلیل و برهان سبّ و لعنی بنمایند فاسق می شوند نه کافر و هر عمل فسقی قابل عفو و آمرزش می باشد.

توجه رسول اکرم صلی الله علیه وآله به اعمال نیک و بد صحابه

ثانیا فرمودید صحابه مورد توقیر و احترام و تعظیم رسول اکرم صلی الله علیه وآله بوده اند صحیح است داعی هم تصدیق دارم بلکه عموم مسلمین و اهل علم و دانش متّفقند که نیک و بد اعمال اشخاص مورد توجه و مطالعه خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله بوده و عمل نیک هر فردی را تقدیر می نمودند چنانچه عدالت انوشیروان و سخاوت حاتم طائی را تقدیر فرمودند.

ولی این مطلب هم مسلّم است که آن حضرت اگر توقیر و تقدیر از فردی یا جمعی می نمودند مربوط به همان عمل نیکی بوده که از آنها صادر گردیده.

بدیهی است توقیر و تقدیر فردی یا جمعی در عمل مخصوصی قبل از صدور خلاف از ایشان دلالت بر سلامت و حسن عاقبت نمی کند چه آنکه عقوبت قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم الصدور هم باشد جائز نیست.

چنانچه مولانا امیر المؤمنین علی علیه السّلام با آنکه از عمل عبد الرحمن بن ملجم مرادی و شقاوت و سوء عاقبت او آگاه و مکرر هم باو می فرمود تو قاتل من هستی و در یک مجلس صریحا فرمود:

ارید حیاته و یرید قتلی غدیرك من خلیل من مرادی

(من زندگانی او را خواهان و او قتل مرا طالب است و این غدّار ظاهر

دوست از طائفه (چنانچه ابن حجر مکی هم در صفحه ۷۲ صواعق[(۱)] آخر باب ۹ نقل نموده است.)

مع ذلک در مقام عقوبت او بر نیامد پس روایتی که دلالت بر حسن فعل و عمل مخصوصی نماید افاده تام نمی نماید.

جواب از بیعت الرضوان

ثالثا فرمودید چون صحابه در بیت الرضوان حاضر بودند و در تحت شجره با آن حضرت بیعت نمودند مستحق مدحند نه مذمت چون مشمول آیه شریفه گشتند.

محققین از علماء در این موضوع جواب ها داده اند که مدلول آیه مذکوره عند التوفیق رضاء املیّه است از آن فعل مخصوص که بیعت است نه رضای ابدی تا روز آخر عمر در تمام مراحل زندگانی.

زیرا خود می دانید که در آن بیعت (تحت شجره) در حدیبیّه هزار و پانصد نفر از امت حاضر بودند که عدّه ای از آنها مشمول آیات نفاق شدند که خدا آنها را وعدهٔ خلود در آتش داد.

آیا ممکن است خدا و رسول از عدّه ای راضی باشند و حال آنکه قسمتی از آنها مخلّد در آتش و قسمت دیگر در بهشت جاویدان باشند.

پس معلوم می شود رضایت خدای تعالی تنها در اثر بیعت تحت شجره نبوده بلکه معلّق به ایمان خالص و عمل صالح بوده یعنی آنان که با اعتقاد قلبی به

۱- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص۱۳۵، باب ۹، فصل ۵.

توحیـد و نبوت بیعت نمودنـد مورد رضـای پروردگـار و خلود در جنت قرار گرفتنـد و اما کسانی که یا ایمان نداشـتند و بیعت نمودند و یا ایمان داشتند و بیعت نکردند مورد سخط خداوندی قرار گرفته و مخلّد در آتش خواهند بود.

پس بنابراین بیعت تحت شـجره تنها، کافی از رضای پروردگار نیست و اشخاصی که مخلّد در آتش‌اند معلوم می شود آن روز ایمان نداشـتند و بدیهی است که مورد انکار احدی از مسـلمین نیست که بعض از افعال حسـنهٔ مرضـیه از صحابه صادر می شد که مورد تقدیر بوده و البته هر عمل نیکی که از کسی ظاهر شود مورد مدح واقع می شود (مانند بیعت نمودن در تحت شجره) مادامی که عمل خلافی از او ظاهر نگردد- و اگر عمل زشتی هم از مؤمن و لو صـحابی باشد ظاهر گردد مورد نقد وانتقاد قرار خواهد گرفت.

جامعهٔ شیعیان، افعال و اعمال نیک صحابه را پیوسته نقل نموده و مذعن بخوبی آن أعمال هستند.

و آن کسـانی که در مقـام طعن و انتقـاد در آمـده انـد در حـالتی که اذعـان باعمـال نیـک آنها دارنـد از قبیل بیعت الرضوان و مهاجرت با رسول خداصلی الله علیه وآله و مانند انصار و پذیرائی نمودن از آن حضـرت و حاضر شدن به جنگ‌ها (و لو آنکه فتـح بـدست علی علیه السّلام واقع می شـد) و سـایر اعمـال نیک صادرهٔ از آنها اعمال ناپسـند و زشت آنها هم رطب اللسان و مورد بحثشان می باشد.

حافـظ: خیلی حیرت آور است که می فرمائیـد از صـحابه رسول خداصـلی الله علیه وآله افعال ناپسـند و زشت ظاهر گردیـده و حال آنکه رسول خداصلی الله علیه وآله فرد فرد آنها را هادی و مقتدای امت قرار داده و در حدیث معروف که فرموده:

«انّ اصحابی کالنجوم بأيّهم اقتديتم اهتديتم»

(به درستی که اصحاب من مانند ستارگانند و به هر یک از آنها اقتدا کنید هدایت شده اید).

قطعا شما در عقیدهٔ خود منفردید و ما عقیده منفرد را نمی توانیم بپذیریم.

جواب از حدیث به اصحاب من اقتدا کنید

داعی: حدیثی شاهد مقال آوردید که حقیر را در یک سنگلاخ بزرگی انداختید که گوهر را از میان آن بیرون آوردن افتخار بزرگی است. ناچارم قدری در اطراف این حدیث مختصرا بحث کنم و بعد به جواب اصلی شما بپردازم و البته بحث ما در سند حدیث و صحت و سقم آن نقدا نمی باشد زیرا ما را به کلی از مطلب دور می نماید، فقط بحث در مدلول حدیث می باشد.

بدیهی است کسانی که رسول اکرم صلی الله علیه وآله را زیارت نموده و یا به ضبط حدیث از آن حضرت موفق گردیده اند، صحابه و اصحاب می گویند؛ خواه از مهاجر و انصار و خواه غیر از اینها از موالی و غیره باشد.

اشتباه بزرگی که آقایان نموده اید اینست که روی حسن نظر تصور فرموده اید صحابه و اصحاب رسول الله عموما پاک و منزه از جمیع عیوب بوده اند و حال آنکه اینطور نبوده. اصحاب آن حضرت مخلوط از نیک و بد بودند که خدا و رسول بزرگوار به حال خوب و بد آنها آگاهی داشتند و دلیل بر این معنی سوره منافقون و آیاتی که در سایر سور قرآن مجید مانند توبه و احزاب در مذمت منافقین و فاسقین از اصحاب وارد گردیده، اکابر علماء خودتان در کتب معتبرهٔ خود مثالب آنها را نقل نموده اند و بعض از آنها مانند هشام بن محمّد سایب کلبی

که از اعیان علماء شما می باشد، کتاب مخصوصی در مثالب صحابه تصنیف و تألیف نموده است.

و منافقینی که خداوند در قرآن مجید و رسول اکرم صلی الله علیه وآله آنها را مذمت و اهل آتش معرفی فرموده اند مردمان دو روئی بودند که ظاهر مسلمانی داشتند و باطن آنها فاسد و خراب بوده و تمامی آنها در سلک اصحاب آن حضرت بودند. در این صورت چگونه می توانیم به تمام اصحاب آن حضرت نظر نیک داشته باشیم که به هر یک از آنها اقتدا نمائیم، نجات یابیم؟(۱)

ص: ۴۷۱

۱- در قرآن آیات بسیاری وجود دارد که درباره منافقین نازل شده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: {وَ یَقُولُونَ آمَنّا بِاللهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنا ثُمَّ یَتَوَلّی فَرِیقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ وَ ما أُولئِکَ بِالْمُؤْمِنینَ} نور/ ۴۷ {أَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمِ ارْتابُوا أَمْ یَخافُونَ أَنْ یَحیفَ اللهُ عَلَیْهِمْ وَ رَسُولُهُ بَلْ أُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ} نور /۵۰ {یَسْتَخْفُونَ مِنَ النّاسِ وَ لا یَسْتَخْفُونَ مِنَ اللهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ یُبَیِّتُونَ ما لا یَرْضی مِنَ الْقَوْلِ وَ کانَ اللهُ بِما یَعْمَلُونَ مُحیطًا} نساء/۱۰۸ {ها أَنْتُمْ هؤُلاءِ جادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا فَمَنْ یُجادِلُ اللهَ عَنْهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ أَمْ مَنْ یَکُونُ عَلَیْهِمْ وَکیلًا} نساء/ ۱۰۹ {إِنَّ الَّذینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَ أَیْمانِهِمْ ثَمَنًا قَلیلًا أُولئِکَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِی ٱلآخِرَهِ وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اللهُ وَ لا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ لا یُزَکّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ} آل عمران /۷۷. {وَ مَنْ یُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدی وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبیلِ الْمُؤْمِنینَ نُوَلِّهِ ما تَوَلّی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصیرًا} نساء /۱۱۵. {فَأَمَّا الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَهِ وَ ابْتِغاءَ تَأْویلِهِ} ال عمران/ ۷ {یَقُولُونَ بِأَفْواهِهِمْ ما لَیْسَ فی قُلُوبِهِمْ} آل عمران/ ۶۷ {إِذْ یَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هؤُلاءِ دینُهُمْ } انفال/ ۴۹. {وَ إِذْ یَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللهُ وَ رَسُولُهُ إِلاّ غُرُورًا} احزاب /۱۱ {إِنَّما یَسْتَأْذِنُکَ الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ ٱلآخِرِ وَ ارْتابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فی رَیْبِهِمْ یَتَرَدَّدُونَ وَ لَوْ أَرادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّهً وَ لکِنْ کَرِهَ اللهُ انْبِعاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَ قیلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقاعِدینَ لَوْ خَرَجُوا فیکُمْ ما زادُوکُمْ إِلاّ خَبالاً وَ لَأَوْضَعُوا خِلالَکُمْ یَبْغُونَکُمُ الْفِتْنَهَ وَ فیکُمْ سَمّاعُونَ لَهُمْ وَ اللهُ عَلیمٌ بِالظّالِمینَ} توبه/۴۵-۴۷. {إِنَّ الْمُنافِقینَ فِی الدَّرْکِ ٱلأَسْفَلِ مِنَ النّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصیرًا} نساء/۱۴۵ {وَ لَمّا یَدْخُلِ الْإِیمانُ فی قُلُوبِکُمْ} حجرات/۱۴ {وَ مِمَّنْ حَوْلَکُمْ مِنَ ٱلأَعْرابِ مُنافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدینَهِ مَرَدُوا عَلَی النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ} توبه/۱۰۱ {وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ یُشْهِدُ اللهَ عَلی ما فی قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصامِ} بقره/ ۲۰۴ {فَبِما رَحْمَهٍ مِنَ اللهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِی ٱلأَمْرِ...} آل عمران/۱۵۹ و دیگر آنانی که درباره حالات منافقان در سوره های مختلف قرآن مانند بقره، آل عمران، توبه، محمد و غیره نازل شده است و در حقیقت همانطور که از کلمه منافق به دست می آید این کلمه مربوط به کسی است در جمع مسلمانان و شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله حضور داشته و در ظاهر طوری برخورد می کرده که خود را مسلمان نشان دهد ولی در باطن ایمان نداشته است بعلاوه عمل صحابه در جنگ احد (که در آیات ۱۵۲تا ۱۵۹ سوره آل عمران این ذکر شده است) و جنگ حنین (که در آیات ۲۵ و ۲۷ سوره توبه ذکر شده است) نشان داد که مواقع سخت و خطرناک اطراف پیامبر را خالی می کردند و جان پیامبر را در معرض خطرهای جدی قرار می دادند و به کلی پیامبر و سفارشات آن حضرت را نادیده می گرفتند. و تنها علی بن ابیطالب علیه السلام و برخی از خواص بودند که پیامبر را تنها نگذاشتند. دکتر جواد جعفر الخلیلی در کتاب «محاکمات الخلفاء واتباعهم» مطالبی را در حدیث «اصحابی کالنجوم» آورده اند

که مطالعه آن سودمند است. «محقق»

آیا در داستان عقبه از همان منافقین اصحاب نبودند که ظاهری آراسته داشتند ولی در صدد قتل خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله بر آمدند.

حافظ: داستان عقبه را جمعی از علماء از ساخته های شیعه می دانند و صحت آن غیر معلوم است.

داعی: بی لطفی فرمودید عقاید عدّه ای از اصحاب خوارج و نواصب را مدرک گفتار قرار دادید. این قضیه به قدری مشهور و واضح و آشکار و مستفیض است

ص: ۴۷۲

که مورد تصدیق علمای خودتان می باشد.

آیا در داستان عقبه از همان منافقین اصحاب نبودند که ظاهری آراسته داشتند ولی در صدد قتل خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله بر آمدند.

حافظ: داستان عقبه را جمعی از علماء از ساخته های شیعه می دانند و صحت آن غیر معلوم است.

داعی: بی لطفی فرمودید عقاید عدّه ای از اصحاب خوارج و نواصب را مدرک گفتار قرار دادید. این قضیه به قدری مشهور و واضح و آشکار و مستفیض است که مورد تصدیق علمای خودتان می باشد.

مراجعه نمائید به کتاب دلائل النبوه(۱)

تألیف حافظ ابو بکر أحمد بن حسین بیهقی شافعی که از اکابر فقهاء و دانشمندان خودتان می باشد. داستان بطن عقبه را مسندا با سلسلهٔ روات و امام احمد حنبل در آخر جلد پنجم مسند(۲) از ابو طفیل

۱- و رجع رسول الله صلی الله علیه وآله قافلا من تبوک الی المدینه حتی اذ کان ببعض الطریق، مکر برسول الله صلی الله علیه وآله ناس من اصحابه، فتآمرو علیه ان یطرحوه فی عقبه فی الطریق. فلما بلغوا العقبه ارادا ان سیلکوها معه فلما غشیهم رسول الله صلی الله علیه وآله اخبر خبرهم فقال: من شاء منکم ان یأخذ بطن الوادی فانه اوسع لکم و اخذ النبی صلی الله علیه وآله العقبه و أخذ الناس بطن الوادی، إلا النفر الیذن مکروا برسول الله صلی الله علیه وآله، لما سمعوا بذلک اسعدوا و تلمثوا و قد هموا بامر عظیم. و امر رسول الله حذیفه بن الیمان وعمار بن یاسر فمشیا معه مشیا و امر عماراً ان یأخذ بزمام الناقه و امر حذیفه ان یسوقها فبینما هم یسیرون اذ سمعوا بالقوم من ورائهم قد غشوهم فغضب رسول الله و امر حذیفه یردهم و ابصر حذیفه غضب رسول الله صلی الله علیه وآله فرجع و معه محجن، فاستقبل وجوه رواحلهم، فضربها ضربا بالمحجن و ابصر القوم و هم متلمثون لا یشعر انما ذلک فعل المسافر، فرعبهم الله عزوجل حین ابصروا حذیفه و ظنوا ان مکرهم قد ظهر علیه، فاسرعوا حتی خالطوا الناس و اقبل حذیفه حتی ادرک رسول الله صلی الله علیه وآله فلما ادرکه قال: اضرب الراحله یا حذیفه و امش انت یا عمار. فأسرعوا حتی استوی بأعلاها فخرجوا من العقبه ینتظرون الناس فقال النبی لحذیفه: هل عرفت یا حذیفه من هؤلاء الرهط او الرکب او احدا منهم؟ قال حذیفه: عرفت راحله فلان و فلان و قال کانت ظلمه اللیل و غشیتهم و هم متلثمون. قال: هل علمتم ما کان شأن الرکب و ما أرادوا؟ قالوا: لا و الله یا رسول الله. قال:فانهم مکروا لیسیروا معی حتی اذا اظلمت فی العقبه طرحونی منها. قالوا: أفلا تأمر بهم یا رسول الله اذا جائک الناس فتضرب اعناقهم؟ قال: اکره ان یتحدث الناس و یقولوا ان محمدا قد وضع یده فی اصحابه فسماهم لهما و قال: اکتماهم. دلائل النبوه، بیهقی، ۵/۲۵۶-۲۵۷، باب ذکر التاریخ لغزوه تبوک و تأهب رسول الله و اصحابه...، باب رجوع النبی صلی الله علیه وآله من تبوک... و مکر المنافقین به فی الطریق و عصمه الله اياه...

۲- مسند احمد حنبل، ۵/۴۵۳، حدیث ابی الطفیل عامر بن واثله. احمد حنبل جریان را این گونه نقل کرده است: عن ابی الطفیل قال: لما اقبل رسول الله صلی الله علیه وآله من غزوه تبوک، امر منادیا فنادی: ان رسول الله صلی الله علیه وآله اخذ العقبه

فلاـ يأخـذها احـد، فبينمـا رسول الله يقوده حـذيفه و يسوق به عمـار اذا قبل رهط متلثمون على الرواحل غشوا عمارا و هو يسوق برسول الله صـلى الله عليه وآله و اقبل عمار يضرب وجوه الرواحل فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لحذيفه: «قد قد» حتى هبط رسول الله صـلى الله عليه وآله فلمـا هبـط رسول الله صـلى الله عليه وآله نزل و رجع عمـار قـال: يا عمار هل عرفت القوم؟ قال قد عرفته عـامه الرواحل و القوم متلثمون. قال: هل تـدرى ما أرادوا؟ قال: الله و رسوله اعلم. قال: أرادوا ن ينفروا برسول الله فيطحوه. قال: فساب عمار رجلا من اصـحاب رسول لله صـلى الله عليه وآله فقال: نشـدتك بالله كم تعلم كان اصـحاب العقبه. فقال: اربعه عشـر. فقـال: ان كنت فيهم فقـد كـانوا خمسه عشـر. فعـدد رسول الله صـلى الله عليه وآله منهم ثلاـثه. قالوا و الله ما سـمعنا منادى رسول الله و مـا علمنـا مـا اراد القوم فقال عمار: اشـهد ان الاثنى عشـر الباقين حرب لله و لرسول الله صـلى الله عليه وآله فى الحياه الـدنيا و يوم يقوم الاشـهاد. قال الوليد: و ذكر ابوالطفيل فى تلك الغزوه ان رسول الله صـلى الله عليه وآله قال للناس و ذكر له ان فى المـاء قله فـأمر رسول الله صـلى الله عليه وآله مناديـا فنادى ان لا يرد الماء احـد قبل رسول الله فورده رسول الله صـلى الله عليه وآله فوجد رحطا قد وردوه قبله فلعنهم رسول الله صلى الله عليه وآله يومئذ.

و ابن ابی الحدید در شـرح نهج البلاغه(۱) ضـبط نموده اندو به طور اسـتفاضه مشهور است که حضرت جماعتی از اصحاب را در آن شب لعن فرمودند.

داستان عقبه و قصد قتل پیغمبر

نواب: قبله صاحب قضیّهٔ عقبه چه بوده است و چه اشخاصی می خواستند

ص: ۴۷۴

۱- شـرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۶/۲۹۱، خطبه ۱۸۳، (و من کلامـ له علیه السّـلام فی ذکر عمرو بن عاص)، مفاخره بین الحسـن بن علی علیه السّـلام و رجالاـت من قریش. و ابن اثیر در البـدایه و النهـایه، ۵/۲۶، حوادث سـال نهم هجری، ذکر غزوه تبوک باب بعث خالد بن الولید الی اکیدر دومه، قبل از قصه مسجد الضرار؛ ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ۲/۳۲۲، ذیل آیه ۷۴ سوره توبه؛ بیهقی در سـنن الکبری، ۹/۳۳، کتـاب السـیر، باب من لیس للإمام ان یغزو به بحال؛ فخر رازی در تفسـیر الکبیر، ۱۶/۱۳۶، ذیل آیه ۷۴، سوره توبه؛ ابی حیّـان در بحر المحیط، ۵/۷۳، ذیل آیه ۷۴، سوره توبه؛ سـیوطی در درّ المنثور، ۳/۴۶۵، ذیل آیه ۷۴ سوره توبه؛ ابی السـعود در تفسیر خود، ۴/۸۴، ذیل همین آیه؛ ابن کثیر در السـیره النبویه، ۴/۳۵۴، حوادث سال ۹ هجری، محوله بـائسه من المنافقین للفتک بالرسول؛ صالحی شامی در سـبل الهـدی و الرشاد، ۱۰/۲۶۲ علیه السّلام جماع ابواب معجزاته، باب ۱۳، با الفاظ گوناگون به این جریان اشاره کرده اند.

رسول خدا را به قتل رسانند؟ متمنی است و لو مختصرا بیان فرمائید.

داعی: اکابر علمای فریقین نوشته اند که در مراجعت از غزوهٔ تبوک چهارده نفر از منافقین تصمیم محرمانه به قتل رسول اکرم صلی الله علیه وآله گرفتند. در بطن عقبه که راه باریکی در دامنه کوه بود که فقط یکی یکی باید عبور بنمایند خواستند تصمیم خود را عملی نمایند. جبرئیل رسول خدا را خبر داد. آن حضرت حذیفهٔ نخعی را فرستادند در دامنه کوه پنهان گردید وقتی آن عدّه آمدند و با هم حرف زدند همه را شناخت که هفت نفر آنها از بنی امیّه بودند. حذیفه خود را به آن حضرت رسانید و آنها را معرفی نمود. حضرت فرمود: رازدار باش، خدا نگهدار ما می باشد. اول شب حضرت، مقدّم بر اردو حرکت نمود، عمّار یاسر مهار شتر را گرفته، حذیفه شتر را از عقب می راند. وقتی به راه باریک رسیدند، آنها دبّه های خود را پر از ریگ کرده (یا شیشه های پر از روغن) با فریاد مقابل شتر پرتاب نمودند که شتر رمیده و آن حضرت را به درّهٔ عمیق پرتاب نماید، ولی خدای تعالی آن حضرت را حفظ فرمود. آنها هم فرار نموده و در جمعیت خود را پنهان نمودند.

اینها مگر از اصحاب نبودند؟ پس این عمل آنها نیک و پیروی آنها راه هدایت بوده؟

آیا سزاوار است خوش بینی آدمی تا آنجا برود که وقتی گفتند اصحاب رسول الله یعنی کسانی که پیغمبر را دیده اند یا نقل حدیث از آن حضرت نموده اند، دیگر غمض عین کنند،عیوب و بدیهای آنها را نبینند و بگویند همگی اهل روضهٔ رضوان و ناجی بلکه پیروان هر یک از آنها هم ناجی می باشند؟

ص: ۴۷۵

پیغمبر امر به پیروی از دروغگویان ننموده

آیا ابو هریره کذّاب که شب های قبل اشاره به حالات او نمودم که خلیفه عمر او را تازیانه زد و گفت از پیغمبرصلی الله علیه وآله زیاد حدیث به دروغ نقل می کند جزء اصحاب نبوده و ناقل أحادیث بسیار نبوده؟ همچنین دیگران از اصحاب مانند سمره بن جندب و غیره که وضع حدیث می نمودند، از اصحاب نبودند؟ آیا رسول خداصلی الله علیه وآله امت را امر می نماید پیروی کنید از کذّاب و جعّال تا هدایت شوید؟!

اگر این حدیثی که شما مدرک عظمت اصحاب قرار دادید صحیح است که به هر یک از اصحاب اگر اقتداء نمودند هدایت می یابند، بفرمائید اگر دو تن از اصحاب دو راه مخالف رفتند ما پیروی از کدام یک کنیم تا هدایت شویم؟ اگر دو دسته از اصحاب با هم محارب و یا مخالف در عقیده شدند ما پیروی از کدام دسته بنمائیم تا رستگار شویم؟

حافظ: اولا اصحاب پاک رسول الله با هم مخالفت و جنگی هرگز نمی نمودند و اگر مخالفت نمودند غور و دقت نمائید هر کدام از آنها پاکتر و گفتارشان مستدل تر است از آنها پیروی کنید.

داعی: بنابراین بیان شما اگر ما غور کردیم و تحقیق نمودیم و یکی از دو را پاک و اهل حق شناختیم قطعا آن دستهٔ دیگر از اصحاب ناپاک و بر باطل خواهند بود؟ پس این حدیث به خودی خود عقلاً از درجهٔ اعتبار ساقط می گردد، چه آنکه نمی شود به هر یک از صحابه اقتدا نموده و هدایت یافت!

ص: ۴۷۶

مخالفت اصحاب در سقیفه

و اگر این حدیث صحیح است، شما چه ایرادی به شیعیان دارید، زیرا اینها پیروی نمودند طریقهٔ عدّه ای از اصحاب را مانند سلمان وابوذر و مقداد و عمار یاسر و ابو ایوب انصاری و حذیفهٔ نخعی و خزیمهٔ ذو الشهادتین و امثال آنها را که قبلاً در شب های گذشته اشاره بنام آنها نمودیم که بیعت با ابو بکر ننمودند و بلکه مخالفت و محاجّه هم کردند.

پس این دو دسته از اصحاب که در مقابل هم ایستادند کدام دسته حق بودند قطعا یک دسته از آنها بر باطل بودند و حال آنکه در حدیثی که شما نقل نمودید می گوید به هر یک از اصحاب اقتدا کنید هدایت می شوید؟

مخالفت سعد بن عباده با ابو بکر و عمر

مگر سعد بن عباده انصاری(۱) از اصحاب نبود که با ابو بکر و عمر بیعت نکرد به اتفاق جمهور مورخین اسلامی از شیعه و سنی رفت در شام ماند تا اواسط خلافت عمر کشته شد. پس اقتداء به او کردن و مخالفت با ابو بکر و عمر به حکم این حدیث راه هدایت می باشد.

قیام طلحه و زبیر در مقابل علی علیه السّلام در بصره

آیا طلحه و زبیر از اصحاب و بیعت کنندگان تحت شجره نبودند؟ آیا قیام آنها در مقابل خلیفهٔ حق پیغمبر نبود (و به عقیده شما مسلّما خلیفهٔ چهارم) و سبب

۱- در مجلس هفتم این موضوع مفصل بررسی شد.

ریختن خون بسیاری از مسلمانان نگردیدند؟ آیا این دو دسته از اصحاب که در مقابل هم قرار گرفتند، پیروی و اقتداء به کدام یک از آنان سبب هدایت بوده، اگر بگوئید هر دو دسته چون تابع اصحاب بودند، حق بودند! راه غلط پیموده اید؛ زیرا جمع بین ضدّین محال است که دو فرقهٔ محارب هر دو اهل هدایت و روضهٔ رضوان منزلگاه آنها باشد.

پس قطعاً آن طرفی که اصحاب علیّ بن ابی طالب علیه السّلام بودند هدایت یافته و طرف مقابل بر باطل و این خود دلیل دیگر است بر ابطال فرمودهٔ شما که اصحاب حاضر در بیعت الرضوان تحت شجره تماما رستگارند، زیرا دو نفر از بیعت کنندگان تحت الشجره طلحه و زبیر بودند که به جنگ امام و خلیفه بر حق برخاستند؛ آیا آن عملشان که قیام در مقابل خلیفهٔ پیغمبر و جنگ با کسی که آن حضرت دربارهٔ او فرمود: «حربك حربی» ننگ بزرگی نبوده و جنگ با رسول خدا نبوده؟ پس چطور ممکن است بفرمائید کلمه اصحاب یا حاضر بودن در بیعت الرضوان، رستگاری کامل می آورد.

سب علی علیه السّلام توسط معاویه و عمرو بن عاص علی

آیا معاویه و عمرو بن العاص از اصحاب نبودند که با خلیفهٔ پیغمبر جنگیدند به علاوه در منابر و مجالس حتی در خطبهٔ نماز جمعه علی علیه السّلام را سبّ(۱) و لعن

۱- ابن أبی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۴/۵۶، خطبه ۵۶، (و من کتاب له علیه السّلام لاصحابه)، فصل فیما روی من سب معاویه و حزبه لعلی می نویسد: ذکر شیخنا ابو عثمان الجاحظ ان معاویه کان یقول فی آخر خطبه الجمعه: اللهم ان اباتراب الحد فی دینک و صد عن سبیلک فالعنه لعنا وبیلا...، و در۱۱/۴۴، خطبه ۲۰۳، (و من کلامه علیه السّلام و قد سأله سائل عن احادیث البدع) ذکر بعض ما منی به ال البیت من الأذی و الاضطهاد به نقل از ابو الحسن المدائنی در کتاب الاحداث می نویسد: کتب معاویه نسخه واحده الی عماله بعد عام الجماعه ان برئت الذمه ممن روی شیئا من فضل ابی تراب و اهل بیته فقامت الخطباء فی کل کوره و علی کل منبر یلعون علیا و یبرئون منه و یقعون فیه و فی اهل بیته. ابن عبد ربه در عقد الفرید، ۵/۱۰۸، کتاب النبی صلی الله علیه وآله و خدامه، اخبار معاویه می نویسد: و لما مات الحسن بن علی، حج معاویه فدخل المدینه و اراد ان یلعن علیاً علی منبر رسول لله فقیل له ان ههنا سعد بن ابی وقاص و لا نراه یرضی بهذا فابعث الیه فخذ رأیه فأسل الیه و ذکر له ذلک فقال: ان فعلت لأخرجن من المسجد ثم لا اعود الیه فامسک معاویه عن لعنه حتی مات سعد فلما مات لعنه علی المنبر و کتب الی عماله ان یلعنوه علی المنابر ففعلوا فکتبت ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه وآله الی معاویه: انکم تلعنون الله و رسوله علی منابرکم و ذلک انکم تلعنون علیّ بن ابی طالب و من احبه و انا اشهد ان الله احبه و رسوله. مسعودی در مروج الذهب، ۳/۱۴، ذکر خلافه معاویه بن ابی سفیان، ذکر لمع من اخباره و سیره و نوادر من بعض افعاله، می نویسد: عن ابن ابی نجیح قال: لما حج معاویه طاف بالبیت ومعه سعد فلما فرغ انصرف معاویه الی دار الندوه فاجلسه معه علی سریره و وقع معاویه فی علی و شرع فی سبه فزحف سعد ثم قال: اجلستنی معک علی سریرک ثم شرعت فی سب علی... یعقوبی در تاریخش، ۲/۲۲۳، باب ایام معاویه بن ابی سفیان می نویسد: و فی هذه السنه عمل معاویه المقصوره فی المسجد و اخرج المنابر الی المصلی فی العیدین و خطب الخطبه قبل الصلاه و ذلک ان الناس اذا صلوا انصرفوا لئلا یسمعوا للعن معلی فقدم معاویه الخطبه قبل الصلاه و وهب

فدكا لمروان بن الحكم ليغيظ بذلك آل رسول الله.

می نمود با آنکه اکابر علماء خودتان در کتب معتبرۀ خود نقل نمودند که مکرر رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«من سبّ علیّا فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ الله»(۱)

ص: ۴۷۹

۱- المستدرک، حاکم نیشابوری، ۳/۲۱، از فضائل علیّ بن ابی طالب رضی الله عنه؛ جزء الحمیری، علی بن محمد حمیری، ص۲۸؛ نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۱۰۵، مناقب الامام امیر المؤمنین؛ الجامع الصغیر، جلال الدین سیوطی، ۲/۶۰۸/۸۷۳۶، حرف المیم؛ کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۶۰۲، ۳۲۹۰۳، فضائل علی رضی الله عنه؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۱۴/۱۳۲، ترجمه ۱۵۶۶، الحسین بن علیّ بن ابی طالب؛ و ج ۳۰/۱۷۹، و ۴۲/۵۳۳، مناقب علیّ بن ابی طالب، ابن مردویه اصفهانی، ص۸۲، الفصل الرابع، ح۶۷. البته در بعضی از مصادر که در ادامه ذکر می شود فقط قسمت اول حدیث ذکر شده است: مسند احمد، ۶/۳۲۳، حدیث بعض ازواج النبی صلی الله علیه وآله؛ المستدرک حاکم نیشابوری، ۳/۱۲۱، فضائل علی بن ابن طالب رضی الله عنه؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ۹/۱۳۰، باب مناقب علیّ بن ابی طالب رضی الله عنه، باب منه جامع فیمن یحبه و من یبغضه رضی الله عنه؛ السنن الکبری، نسائی، ۵/۱۳۳/ ح ۸۴۷۶، ذکر قول النبی صلی الله علیه وآله رقم۳۰؛ خصائص امیر المؤمنین علیه السّلام نسائی، ص۹۹، قوله صلی الله علیه وآله من سب علیا فقد سبنی. «محقق»

(کسی که دشنام دهد علی را پس به تحقیق مرا سب و دشنام داده و کسی که مرا سب و دشنام دهد خدا را سب و دشنام داده.)

پس روی قاعده این حدیثی که شما مدرک آوردید «اتباع ملعون بن ملعون علی لسان رسول الله» و سب کنندگان علی علیه السّلام که فی الحقیقه سب کنندگان خدا و پیغمبر بودند (بنا بر آنچه علمای خودتان نوشتند) هدایت یافته و اهل بهشتند!

فاضل تفتازانی در شرح مقاصد(1) مفصلا در این موضوع بیانی دارد. گوید: «چون بین صحابه محاربات سخت و مشاجرات شدید واقع شده، معلوم می شود که بعض از آنها از طریق حق منحرف گردیده، از روی حقد و حسد و عناد و حب ریاست و میل به لذات شهوانیّه هر نوع ظلم و تعدی نمودند.»

بدیهی است که چون هر صحابی معصوم نبوده مرتکب فجایع اعمال گردیدند

ص: ۴۸۰

۱- یعنی ان ما وقع بین اصحابه من المحاربات و المشاجرات علی الوجه المسطور فی کتب التواریخ و المذکور علی السنه الثقاه، یدل بظاهره علی ان بعضهم قد حاد عن طریق الحق و بلغ حد الظلم و الفسق. شرح مقاصد، تفتازانی، ۵/۳۱۰، مبحث ۷، فی حرب الخوارج.

ولی بعض از علماء از جهت حسن ظن به صحابه، اعمال و رفتار زشت آنها را تأویلات بارده نمودند!

از این قبیل دلائل محسوسه بر ابطال این حدیث منقولهٔ شما بسیار است که دیگر وقت اجازهٔ بیش از این گفتار نمی دهد. پس قطعا این حدیث از موضوعات است؛ چنانچه بسیاری از علماء خودتان در کتاب الموضوعات در سلسلهٔ اسنادش خدشه نموده اند.

اسناد اصحابی کالنجوم ضعیف است

چنانچه قاضی عیاض در صفحه ۹۱ جلد دوّم شرح الشفاء(۱) این حدیث را نقل نموده و گویددارقطنی در فضائل و ابن عبد البرّ از طریق او آورده اند که، به اسناد این حدیث حجّتی نمی باشد.

و نیز از عبد ابن حمید در مسند خود از عبد الله ابن عمر نقل نموده که «بزار منکر صحت این حدیث بوده».

و نیز گوید ابن عدی در کامل باسناد خود از نافع از عبد الله ابن عمر نقل نموده که اسناد این حدیث ضعیف است.

ص: ۴۸۱

۱- قد اخرجه الدار القطنی فی الفضائل و ابن عبد رالبر من طریقه من حدیث جابر و قال: هذا اسناد لا تقوم به حجه و وراه عبد بن حمید فی مسنده عن ابن عمر رضی الله عنهما قال: البزاز منکر لا یصح. و رواه ابن عدی فی الکامل باسناده عن نافع عن ابن عمر، بلفظ «فأیهم اخذتم» بقول بدل «اقتدیتم» و اسناده ضعیف. و رواه البیهقی فی «المدخل» من حدیث عمرو من حدیث ابن عباس، بنحوه و من وجه آخر مرسلا و قال: متنه مشهور واسناده ضعیفه. شرح شفاء قاضی عیاض مالکی، ۲/۹۲-۹۱، الباب الثالث فی تعظیم امره و وجوب توقیره و بره، فصل و من توقیره و بره توقیر اصحابه.

و همچنین گوید: بیهقی روایت نموده که متن این حدیث مشهور است ولی اسانید اوضعیف است انتها.

چه آنکه در اسناد این حدیث حارث ابن غصین(۱) مجهول الحال و حمزه ابن ابی حمزه نصیری(۲) که متهم به کذب و دروغ گوئی بوده اند، می باشند. لذا ضعف حدیث ثابت است.

و نیز ابن حزم(۳) گفته است این حدیث مکذوب و موضوع و باطل است.

ص: ۴۸۲

۱- لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، ۲/۲۸۳- ۲۸۴، رقم ۲۲۲۹، شرح حال حارث بن غصین. ابن حجر می نویسد: الحارث بن غصین عن اعمش و عنه سلام بن سلیم قال ابن عبد البر فی «کتاب العلم»: مجهول.

۲- تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ۳/۲۵، رقم ۱۵۹۴، شرح حال حمزه بن حمزه المیمون الجعفی الجزری، النصیبی. ابن حجر می نویسد: قال محمد بن عوف، عن احمد، مطروح الحدیث. قال ابن ابی خیثمه عن ابن معین: لیس حدیثه بشیء. و قال الدوری عن یحیی: لا یساوی فلساً. و قال ابخاری و ابو حاتم: منکر الحدیث. و قال الترمذی: ضعیف فی لاحدیث. و قال النسائی و الدار قطنی: متروک. و قال ابن عدی: عامه ما یرویه مناکیر موضوعه، و البلاء منه. و قال ابن حبّان: ینفرد عن الثقات بالموضوعات. و نیز بخاری در تاریخ الکبیر، ۳/۵۳، رقم ۲۰۰۷، شرح حال حمزه بن ابی حمزه النصیبی، می نویسد: حمزه بن ابی حمزه النصیبی، می نویسد: حمزه بن ابی حمزه النصیبی، منکر الحدیث. رازی در الجرح و التعدیل، ۳/۲۱۰، رقم ۹۱۹، شرح حال حمزه بن حمزه الجزری النصیبی می نویسد: حدثنا عبد الرحمن، عن محمد بن عوف الحمصی، قال: سألت احمد بن حنبل عن حمزه النصیبی: فقال: مطروح الحدیث... سمعت یحیی بن معنی، یقول: حمزه بن ابی حمزه النصیبی لیس حدیثه بشئ. سمعت ابی یقول: حمزه بن ابی حمزه ضعیف الحدیث، منکر الحدیث، اضعف من حمزه بن نجیح.

۳- و اما الحدیث المذکور، فباطل مکذوب من تولید اهل الفسق... الاحکام، ابن حزم، ۵/۶۱، باب ۲۵ فی ذم الاختلاف.

پس چنین حدیثی با سلسله اسناد ضعیفه قابل اعتماد و اتکاء به استناد به آن نمی باشد و بر فرض بگوئیم این حدیث صحیح است، قطعا عمومیت آن منظور نظر نبوده بلکه مراد اقتداء به خوبان و نیکوکاران از اصحاب بوده که به حکم آن حضرت تبعیت از کتاب کریم و عترت طاهره نمودند.

صحابه معصوم نبودند

پس با این مقدماتی که عرض شد اگر نقد وانتقادی از بعض صحابه بشود مورد مذمت نخواهد بود چه آنکه صحابه عموما بشری بودند عادی و غیر معصوم، پس وقتی معصوم نبودند جایز الخطا بوده اند.

حافظ: ما هم قائلیم که صحابه معصوم نبودند ولی مسلّما همگی آنها عدول بودند، معصیتی از آنها صادر نمی شد.

داعی: بی لطفی فرمودید که به طور مسلّم آنها را عادل و مبرّا از معاصی دانستید. زیرا که اخبار منقولهٔ در کتب معتبرهٔ علمای خودتان بر خلاف این معنی حکم می کند که بسیاری از اکابر صحابه روی عادت دیرینه گاهی مرتکب معاصی می شدند.

حافظ: ما که از چنین اخبار اطلاع نداریم، چنانچه شما دارید بیان فرمائید.

داعی: گذشته از آنچه در جاهلیت می نمودند در اسلام هم مرتکب بسیاری از معاصی می شدند که داعی من باب نمونه به نقل یکی از آن اخبار اکتفا می نمایم.

ص: ۴۸۳

زیرا که بزرگان از علماء خودتان در کتب معتبره خود نقل می نمایند که سال فتح مکه (هشتم هجری) عدّه ای از کبار صحابه مجلس انسی داشتند که در آن مجلس سرّی شراب صرف نمودند.

حافظ: به طور قطع این خبر از مجعولات مخالفین است زیرا که صحابه بزرگ در مجلس فساد حاضر نمی شدند تا چه رسد به نوشیدن شراب بعد از حکم به حرمت!

داعی: قطعا از مجعولات مخالفین نیست بلکه اگر جعل نمودند علماء خودتان نمودند.

نواب: قبله صاحب چنین مجلسی اگر بوده حتما نام صاحب خانه و مدعوین برده شده است. شما می توانید این مطلب را برای ما باز نمائید؟

داعی: بلی این مطلب کاملا در نزد علماء شما به طور وضوح بیان گردیده.

نواب: متمنی است بیان فرمائید تا حلّ معمّا گردد.

شراب خوردن ده نفر از صحابه در مجلس سری

داعی: ابن حجر در صفحه ۳۰ جلد دهم فتح الباری(۱) می نویسد ابو طلحه زید

ص: ۴۸۴

۱- فتح الباری، ابن حجر، ۱۰/۳۷، ح ۵۵۸۴، کتاب الأشربه، باب نزول تحریم الخمر و هی من البسر و التمر. ابن حجر می نویسد: فأما ابو طلحه، فلکون القصه کانت فی منزله، کما مضی فی التفسیر من طریق ثابت عن انس: کنت ساقی القوم فی منزل ابی طلحه... عن انس: کنت اسقی ابا عبیده و ابی بن کعب و سهیل بن بیضاء و نفرا من الصحابه عند ابی طلحه و وقع عند عبد الرزاق عن معمر بن ثابت و قتده و غیرها عن انس: ان القوم کانوا ادا عشر رجلا قد حصل من الطرق التی اوردتها تسمیه سبعه منهم... ما اورده ابن مردویه فی تفسیره من طریق عیسی بن طهمان عن انس ان ابابکر و عمر کانا فیهم..

بن سـهل در منزل خود مجلس شـرابی تشـكيل داد و ده نفر را به آن مجلس دعوت كرد كه همگی شـراب نوشـيدند و ابو بكر اشعاری در مرثيهٔ كفار مشركين و كشته شدگان بدر سرود!

نواب: آيا نام های مدعوين را ذكر نموده اند؟ چنانچه نقل نموده اند برای ما بيان فرمائيد تا كشف حقيقت شود.

داعی: ۱- ابو بكر بن ابی قحـافه ۲ - عمر بن الخطّاب ۳ - ابو عبيده جراح ۴ - ابیّ بن كعب ۵ - سهل بن بيضاء ۶ - ابو أيوب انصاری ۷ - ابو طلحه (دعوت كننـده و صـاحب البيت)۸ - ابو دجانه سـماك بن خرشه ۹ - ابو بكر بن شـغوب ۱۰ - انس بن مالـك كه در آن وقت هيجـده ساله و ساقی مجلس بوده - چنانچه بيهقی در صـفحه ۲۹ جلد هشتم سنن(۱) از خود انس نقل می نمايد كه گفت من در آن روز از همه كوچكتر و ساقی مجلس بودم - (هم همهٔ شديد در مجلس).

شيخ: (با عصبانيت) به ذات پروردگار اين خبر از ساخته های دشمنان ما می باشد.

۱- سنن الكبری، بيهقی، ۸/۲۹۰، كتاب الاشـربه و الحد فيها، باب ما جاء فی تفسـير الخمر الذی نزل تحريمها. بيهقی حديث را اين گونه نقـل می كنـد: حـدثنا المعتمر بن سـليمان قـال: سـمعت ابی قـال: سـمعت انس بن مالك يقول: كنت قائما علی الحی اسقيهم علی عمومتی و انا اصغرهم سنا من فضيخ لهم قال: فجاء رجل ان الخمر قد حرمت فقالوا...

داعی: (با تبسّم) خیلی تند رفتید و قسم بی جائی یاد نمودید تقصیر شما هم نیست مطالعاتتان کم است و اگر زحمت مراجعه به کتب را به خود می دادید می دیدید که اکابر علماء خودتان نوشته اند - پس استغفار کنید.

ناچار شدم برای روشن شدن ذهن آقایان محترم که بدانید ما آنچه می گوئیم نقل قول علمای خودتان را می نمائیم به بعض از اسناد این واقعه که در نظر دارم اشاره نمایم.

محمد بن اسماعیل بخاری در تفسیر آیه خمر در سوره مائده در صحیح(۱) خود و مسلم ابن حجّاج در کتاب اشربه باب تحریم الخمرصحیح(۲) خود و امام احمد حنبل در صفحه ۱۸۱ و ۲۲۷ جلد سیم مسند(۳) و ابن کثیر در صفحه ۹۳ و

۱- صحیح بخاری، ۶/۳۸۸، ح ۱۰۴۳، کتاب التفسیر، سوره مائده، ذیل آیه {انما الخمر و المیسر...} بخاری این حدیث را نقل کرده است: ... حدثنا عبد العزیز بن صهیب قال: قال انس بن مالک: ما کان لنا خمر غیر فضیخکم هذا الذی تسمونه الفضیخ، فانی لقائم اسقی ابا طلحه و فلانا و فلانا اذ جاء رجل فقال: و هل بلغکم الخبر؟ فقالوا: ما ذاک؟ قال: حرمت الخبر. قالوا: أهرق هذا القلال یا انس. قال: فما سألوا عنها و لا راجعوها بعد خبر الرجل. فلاناً و فلاناً چه کسانی بودند که بخاری به خاطر حفظ آبروی آنها از آوردن نام آنان خودداری کرده است؟

۲- صحیح مسلم، ۳/۱۵۷۰، ح ۴، کتاب الأشربه، باب تحریم الخمر.. مسلم نیز حدیث را مانند بخاری نقل کرده است.

۳- مسند احمد حنبل، ۳/۱۸۱، مسند انس بن مالک. احمد بن حنبل این حدیث را نقل کرده است: عن انس قال: کنت اسقی ابا عبیده بن الجراح و ابی بن کعب و سهیل بن بیضاء و نفرا من اصحابه عند ابی طلحه و انا اسقیهم حتی کاد الشراب ان یأخذ فیهم، فأتی آت من المسلمین فقال: او ما شعرتم ان الخمر قد حرمت؟ فما قالوا حتی ننظر و نسأل فقالوا: یا انس اکف ما بقی فی انائک. قال: فوالله ما عدوا فیها و ما هی الا التمر و البسر و هی خمرهم یومئذ. و نیز در همین جلد ص۲۲۷، مسند انس بن مالک، این حدیث را نقل کرده است: عن انس قال: کنت ساقی القوم یوم حرمت الخبر قال: و کان ابو طلحه قداجتمع الیه بعض اصحابه، فجاء رجل فقال: ألا ـ ان الخمر قد حرمت. قال: فقال لی ابو طلحه: اخرج فانظر. قال: فخرجت فنظرت فسمعت منادیا ینادی: ألا ان الخمر قد حرمت. قال: فأخبرته. قال: فأذهب فارهقها. قال: فقال بعضهم: قد قتل سهیل بن بیضاء و هی فی بطنه.

۹۴ جلد دوم تفسیر(۱) و جلال الدین سیوطی درصفحه ۳۲۱ جلد دوّم درّ المنثور(۲) و طبری در صفحه ۲۴ جلد هفتم تفسیر(۳) و ابن حجر عسقلانی در صفحه ۲۲ جلد چهارم اصابه(۴) و در صفحه ۳۰ جلد دهم فتح الباری و بدر الدین

۱- تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ۲/۸۳، ذیل آیه ۹۰، سوره مائده. ابن کثیر علاوه بر احادیث گذشته به این حدیث نیز اشاره کرده است: عن انس بن مالک قال: بینما انا ادیر الکأس علی ابی طلحه و ابی عبده بن الجراح و ابی دجانه و معاذ بن جبل و سهیل بن بیضاء حتی مالت رؤسهم من خلیط بسر و تمر فسمع منادیا ینادی ألا ان الخمر قد حرمت...

۲- در المنثور، سیوطی، ۲/۵۶۷، ذیل آیه ۹۰، سوره مائده، سیوطی حدیث را مانند حدیث دوم مسند احمد نقل می کند. و نیز در ص ۵۶۰ همین آیه این حدیث را نقل می کند: و أخرج ابو یعلی عن انس قال: نزل تحریم الخمر فدخلت علی ناس من اصحابی و هی بین ایدیهم فضربتها برجلی و قلت انطلقوا الی رسول الله فقد نزل حریم الخمر و شرابهم یومئذ البسر و التمر.

۳- جامع البیان، طبری، ۵/۵۰، ح ۹۷۷۱، ذیل آیه ۹۳ سوره مائده، طبری حدیث را مانند حدیث دوم مسند احمد نقل می کند و نیز در ص۴۶، همین جلد ح۹۷۶۵، ذیل آیه ۹۰ سوره مائده این حدیث را نقل می کند: عن مصعب بن سعد عن ابیه سعد، انه قال: صنع رجل من الأنصار طعاما فدعانا، قال: فضربنا الخمر حتی انتشینا فتفاخرت الأنصار و قریش فقالت الأنصار: نحن افضل منکم. فأخذ رجل من الأنصار لحی جمل فضرب به انف سعد، ففزره فکان سعدا ففزر الأنف فنزلت هذا الآیه: {یا ایها الذین آمنوا انما الخمر...}

۴- سبل الهدی و الرشاد، ابن حجر، ۷/۳۹، رقم ۹۶۳۷، شرح حال ابوبکر بن شعبوب اللیثی. ابن حجر این حدیث را نقل کرده است: حدثنا انس بن مالک قال: کنت ساقی القوم و فیهم رجل یقال له ابوبکر من بنی کنانه فلما شرب قال نحیی ام بکر... قال: فنزل تحیم الخمر.

حنفی در صفحه۸۴ جلد دهم عمده القاری(۱) و بیهقی در صفحه ۲۸۶ و ۲۹۰ سنن(۲) و دیگران شرح قضایا را مفصّل و مبسوط نقل نموده اند.

شیخ: شاید قبل از تحریم بوده نه بعد ازتحریم.

داعی: روی قواعد مندرجۀ در کتب تفاسیر و تاریخ معلوم می شود بعد از ورود آیات تحریم، بعض از مسلمین و صحابه شراب ممنوع را می خوردند.

چنانچه محمد بن جریر طبری در صفحه ۲۰۳ جلد دوم تفسیر کبیر(۳) خود

۱- عمده القاری، بدر الدین حنفی، ۲۱/۱۶۸. بدر الدین حنفی حدیث را مانند حدیث اول مسند احمد نقل می کند.

۲- سنن الکبری، بیهقی، ۸/۲۸۶، کتاب الأشربه و الحد فیها، باب ما جاء فی تحریم الخمر. بیهقی حدیث را اینگونه نقل کرده است: عن انس قال: کنت ساقی القوم یوم حرمت الخمر فی بیت ابی طلحه و ما شرابهما الا الفضیح لابسر و التمر فإذا مناد ینادی قال:اخرج فانظر فخرجت فإذا مناد ینادی ألا ان الخمر قدحرمت. قال: فجرت فی سکک المدینه. قال: فقال لی ابو طلحه اخرج فأهرقها فأهرقتها فقالوا: او قال بعضه قتل فلان و قتل فلان و هی فی بطونهم...

۳- جامع البیان، طبری، ۲/۴۹۲، ح ۳۳۰۷، ذیل آیه ۲۱۹، سوره بقره. طبری حدیث را این گونه نقل کرده است عن ابی القموص زید بن علی قال: انزل الله عزوجل فی الخمر ثلاث مرات فأول ما انزل قال الله: { يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِما إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ وَ إِثْمُهُما أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما} قال: فشربها من المسلمین من شاء الله منهم علی ذلک. حتی شرب رجلان فدخلا فی الصلاه فجعلا یهجران کلاما لا یدری عوف ما هو فانزل الله عزوجل فیهما {يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُكارى حَتّى تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ} فشربها من شربها منهم و جعلوا یتقونها عند الصلاه حتی شربها فیما زعم ابو القموص رجل، فجعل ینوح علی قتلی بدر... قال: فبلغ ذلک رسول الله، فجاء فزعا یجر ردائه من الفزع، حتی انتهی الیه. فلما عاینه الرجل، فرفع رسول الله صلی الله علیه وآله شیئاً کان بیده لیضربه قال: اعوذ بالله من غضب الله و لا اطعمها ابداً. فأنزل تحریمها {يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ} إلی قوله: {فهل انتم منتهون} فقال: عمر بن الخطاب: انتهینا انتهینا! و نیز زمخشری در ربیع الابرار، ۵/۵۱ و ۵۲ و ۵۳، باب اللهو اللذات و القصف..، حدیث دیگری را نقل می کند که محتوای حدیث طبری روشن تر می شود. زمخشری می نویسد: انزل الله فی الخمر ثلاث آیات. اولها { يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ} فکان المسلمون بین شارب و تارک الی ان شرب رجل و دخل فی الصلاه فهجر فنزلت {يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُكارى} فشربها من شرب من المسلمین حتی شربها عمر فأخذ لحی بعیر فشج رأس عبدالرحمن بن عوف، ثم قعد ینوح علی قتلی بدر بشعر الاسود بن عبد یغوث... فبلغ ذلک رسول الله صلی الله علیه وآله، فخرج مغضبا یجر ردائه، فرفع شیئا کا فی یده لیضربه فقال: اعوذ بالله من غضب الله و رسوله فأنزل الله تعالی {انما یرید الشیطان} الی قوله {فهل انتم منتهون} فقال عمر انتهینا. و ابن ابی شیبه در المصنف، ۶/۵۰۲، ح ۲، کتاب الحدود، باب النبیذ من رأی فیه حدا این حدیث را نقل می کند: عن حسان بن مخارق قال: بلغنی ان عمر بن الخطاب سایر رجلا فی سفر و کان صائما فلما افطر اهوی الی قربه لعمر معلقه

فیها نبیذ قد خضخضها البعیر، فشرب منها فسکر، فضره، الحد. فقال له: انما شربت من قربتک. فقال له عمر: انما جلدناک لسکرک. شگفتی است بنا بر آنچه در مدارک موجود است گویا تا لحظه آخر عمر خلیفه دوم، شرب خمر حرام نشده بود. احمد بن حنبل در مسند خود، ۱/۴۲، مسند عمر بن الخطاب چنین نقل می کند: فقال سالم: فسمعت عبد الله بن عمر یقول: قال عمر: أرسلوا الی طبیبنا نیظر جرحی هذا قال: فأرسلو الی طبیب من العرب، فسقی عمر نبیذاً فشبه النبیذ بالدم من الطعنه التی تحت السره. همچنین ابن سعد در الطبقات الکبری، ۳/۲۷۷- ۲۷۰، طبقات البدریین من المهاجرین طبقه الاولی، ذکر استخلاف عمر، همین حدیث را به الفاظ و طرق مختلف نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: عند عبد الله بن عبید بن عمیر ان عمر بن الخطاب لما طعن قال له الناس: یاامیر المؤمنین لو شربت شربه. فقال: أسقونی نبیذا و کان من احب الشراب الیه فخرج النبیذ من جرحه مع صدید الدم... این روایت در کتب دیگر اهل تسنن نیز آورده شده است: مسند احمد، ۱/۴۲، مسند عمر بن الخطاب؛ فتح الباری، ابن حجر، ۷/۵۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۴/۳۱۴، تا ۴۱۵؛ و ج ۴۴/۴۳۰، ۴۳۱؛ تاریخ المدینه، ابن شبه، ۳/۹۰۹، ۹۱۳. «محقق»

مسندا از أبی القموس زید بن علی نقل نموده که گفت خداوند سه مرتبه آیات خمریه نازل فرموده مرتبهٔ اول آیه **۲۱۹** سوره (بقره)

{یَسْئَلُونَکَ عَنِ اَلْخَمْرِ وَ اَلْمَیْسِرِ قُلْ فِیهِمٰا إِثْمٌ کَبِیرٌ وَ مَنٰافِعُ لِلنّٰاسِ وَ إِثْمُهُمٰا أَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمٰا}

القموس زید بن علی نقل نموده که گفت خداوند سه مرتبه آیات خمریه نازل فرموده مرتبهٔ اول آیه **۲۱۹** سوره (بقره)

{یَسْئَلُونَکَ عَنِ اَلْخَمْرِ وَ اَلْمَیْسِرِ قُلْ فِیهِمٰا إِثْمٌ کَبِیرٌ وَ مَنٰافِعُ لِلنّٰاسِ وَ إِثْمُهُمٰا أَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمٰا}

(ای پیغمبر از تو از حکم شراب و قمار می پرسند بگو: این دو کار، گناه بزرگ است و سودهایی برای مردم دارد ولی زیان گناه آن بیش از منفعت آن است).

نازل گردید ولی مسلمین متنبّه نگردیده و می خوردند شراب را، حتی دو نفر شراب خورده و مست به نماز مشغول شدند و کلمات بی معنی می گفتند خداوند آیه **۴۳** سوره **۴**(نساء) را نازل فرموده که:

{یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَقْرَبُوا اَلصَّلاٰةَ وَ أَنْتُمْ سُکٰاریٰ حَتّٰی تَعْلَمُوا مٰا تَقُولُونَ}

(ای اهل ایمان هرگز در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه می گویید و چه می کنید)

بازهم می خوردند شراب را، ولی در حال مستی به نماز نمی ایستادند تا آنکه روزی مردی شراب خورد (بنا بروایت بزّار و ابن حجر و ابن مردویه أبو بکر بود) و اشعاری در مرثیهٔ کشته گان بدر گفت. رسول الله صلی الله علیه وآله شنید

با حال غضب

تشریف آورد با چیزی که در دست مبارکش بود خواست او را بزند گفت پناه می برم به خدا از غضب خدا و پیغمبرش به خدا قسم دیگر نمی خورم آنگاه نازل گردید آیهٔ ۹۱ سوره ۵(مائده) که:

{یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا اَلْخَمْرُ وَ اَلْمَیْسِرُ وَ اَلْأَنْصابُ وَ اَلْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ اَلشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.}

(ای اهل ایمان: شراب و قمار و بت پرستی و تیرهای گروبندی (که رسمی بود در جاهلیت) تماما پلیدی و از عمل شیطان است، البته از آن دوری کنید تا رستگار شوید.)

ما حصل از آنچه عرض شد آن بود که آقایان بدانید صحابه هم مانند سایر مؤمنین و مسلمین خوب و بد داشتند یعنی هر کدام از آنها که در اطاعت اوامر خدا و پیغمبر جدّی بودند به منتها درجه سعادت رسیدند و هر کدام تابع هوای نفس فریب شیطان خوردند، فاسد شدند.

پس آن کسانی که در مقام طعن و انتقاد به صحابه هستند دلائل منطقی دارند می گویند. مطاعن زشت و ناپسند صحابه، علاوه بر آنکه در کتب معتبرهٔ خودتان ثبت است با شواهد آیات قرآنیه مورد مذمت قرار گرفته، به همین جهت مورد انتقاد شیعیان واقع شده. چنانچه جواب منطقی در مقابل انتقادات منطقی باشد مورد قبول است.

یکی از صفات مذمومه اینست که آدمی حب و بغض بی جا بکار بَرد، یعنی روی محبت و علاقه ای که به فردی یا افرادی دارد، اعمال و یا افعال و گفتار آنها را تماما با چشم خوبی ببیند و بگوید ابدا بدی در عالم وجود ندارد.

حافظ: بسیار خوب بفرمائید اعمال و افعال زشت و ناپسند اصحاب از چه قبیل بوده چنانچه منطبق با دلیل و برهان باشد ما هم قبول می نمائیم.

در نقض عهد نمودن صحابه

داعی: عجب است که بعد از این همه صفات مذمومۀ آنها (که مختصری از مفصل عرض شد) تازه می فرمائید صفات مذمومۀ آنها چه بوده؟! - اینک برای تأیید عرایضم به یکی از اعمال زشت و ناپسندی که از آنها صادر گردیده و در تمام کتب فریقین ثبت می باشد اشاره می نمایم و آن عمل نقض عهد و بیعت آنها بوده که خداوند متعال در قرآن مجید ناقضین عهد را مورد انتقاد و لعن قرار داده علاوه بر آنکه در آیه ۹۳ سوره ۱۶(نحل) وفای به عهد را واجب نموده که می فرماید:

{وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اَللّٰهِ إِذٰا عٰاهَدْتُمْ وَ لاٰ تَنْقُضُوا اَلْأَيْمٰانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهٰا}

(امر دراین آیه برای وجوب است علی الاقوی) چون (با خدا و رسول بندگانش) عهدی نمودید به آن عهد وفا کنید. سوگند به پیمان را که مؤکد و استوار گردید مشکنید.)

و در آیه ۲۵ سوره ۱۳(رعد) ناقضین عهد راملعون خوانده که می فرماید:

{وَ اَلَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اَللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مِيثٰاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مٰا أَمَرَ اَللّٰهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي اَلْأَرْضِ أُولٰئِكَ لَهُمُ اَللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ اَلدّٰارِ}

(آنان که پس از پیمان بستن، (با خدا و رسول) عهد خود را شکستند و هم آن چه خدا امر به پیوند آن کرده (مانند صله رحم و دوستی و ولایت علی علیه السّلام) پاک بگسستند و در روی زمین فتنه و فساد بر انگیختند

ص: ۴۹۲

مرایشانراست لعنت و دوری از رحمت و ابتلاء به عذاب دوزخ.)

پس به حکم آیات قرآن مجید و اخبار بسیاری که در کتب ما و شما وارد است نقض عهد نمودن گناه بزرگ است خصوصا نقض عهد با خدا و به امر خدا و به دستور رسول خداصلی الله علیه وآله که قطعا برای اصحاب و نزدیکان آن حضرت اقبح قبایح بوده است.

حافظ: کدام عهد و بیعتی بوده که به امر خدا و رسول ابلاغ شده و اصحاب و یاران پیغمبرصلی الله علیه وآله نقض عهد نمودند تا بگوئیم مشمول آیات قرآنی واقع شدند؟ گمان می کنم اگر توجه نمائید خواهید تصدیق نمود که اینها از جعلیّات عوام شیعه می باشد و إلاّ صحابهٔ رسول الله صلی الله علیه وآله مبرّای از این اعمال بوده اند.

محمد و علی صادقین در قرآنند

داعی: مکرر عرض کرده ام که شیعیان چون ناچارند پیروی از موالی صادق و مصدّق خود بنمایند و إلا شیعه نخواهند بود. پس خواص و عوام آنها هرگز جعل خبر نمی نمایند و دروغ نخواهند گفت برای آنکه موالی آنها به تمام معنی صادق و مصدّق بودند که قرآن مجید به صدق آنها شهادت داده بنا بر آنچه علماء بزرگ خودتان از قبیل امام ثعلبی(۱) و جلال

الدین سیوطی(۲) در تفسیر و حافظ ابو نعیم

۱- الکشف و البیان، ثعلبی، ۵/۱۰۹، ذیل آیه ۱۱۹، سوره بقره. ثعلبی این دو روایات را نقل می کند: یک- عن ابن عباس فی هذه الآیه {یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا الله وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقینَ} قال مع علیّ بن ابی طالب و اصحابه. دو- عن ابی جعفرعلیه السّلام فی قوله تعالی {وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقینَ} قال مع آل محمدصلی الله علیه وآله

۲- در المنثور، سیوطی، ۳/۵۱۷، ذیل آیه ۱۱۹ سوره توبه.صلی الله علیه وآله سیوطی این حدیث را نقل کرده است: عن ابن عباس فی قوله تعالی: {وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقینَ} قال: مع علیّ بن ابی طالب.

اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علیّ(۱) و خطیب خوارزمی در مناقب(۲) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۹ ینابیع الموده(۳) ازخوارزمی و حافظ ابو نعیم و حموینی و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایه الطالب(۴) مسنداً و نیز از تاریخ محدث شام، همگی نقل نموده اند که مراد از صادقین در آیه ۱۲۰ سوره ۹(توبه) که می فرماید:

۱- عن جعفر بن محمد، {اتَّقُوا الله وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ} قال: [یعنی مع] محمد و علی علیهم السّلام. ما نزل من القرآن فی علیّ، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص۱۰۱-۱۰۵، ح ۲۳و ۲۵.)

۲- مناقب خوارزمی، ص۲۸۰، ح ۲۷۳، فصل۱۷. خوارزمی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابی صالح، عن ابن عباس (فی قوله) {اتَّقُوا الله وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ} قال: هو علیّ بن ابی طالب علیه السّلام

۳- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۵۸، ح۱۵ و ۱۶، باب ۳۹. قندوزی حدیث را این گونه نقل کرده است: أخرج موفق بن احمد الخورازمی عن ابی صالح عن ابن عباس قال: الصادقون فی هذه الآیه محمد و اهل بیته. ایضا ابو نعیم الحافظ و الحموینی اخرجاه عن ابن عباس بلفظه. ایضا ابو نعیم اخرجه عن جعفر الصادق علیه السّلام ایضا ابو نعیم و صاحب المناقب اخرجا عن الباقر و الرضا قالا: الصادقون هم الأئمه من اهل البیت.

۴- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۲۳۶، باب ۶۲. گنجی حدیث را مانند در المنثور نقل می کند و نیز ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۳۶۱، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب حدیث را مانند در المنثور نقل می کند، مزی در تهذیب لاکمال، ۵/۸۴، باب فضائل علی علیه السّلام حدیث را این گونه نقل می کند: عن جعفر بن محمد فی قوله تعالی: {اتَّقُوا الله وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ} قال محمد و علی.

{يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اِتَّقُوا اَللّهَ وَ كُونُوا مَعَ اَلصّادِقِينَ}

(ای اهل ایمان خدا ترس باشید و پیرو باشید با مردمان راستگو (که محمد و علی و ائمه عترت آنها باشند))

محمّد وعلی علیهم السّلام هستند و در بعضی از آن روایات مراد از صادقین، پیغمبر صلی الله علیه وآله و أئمّه از

اهل بیت آن حضرت هستند.

پس پیروان آن خاندان جلیل از عارف و عامی، أهل جعل و دروغ نیستند زیرا جعل و دروغ را باید کسی بگوید که دلائل صدق و راستی بر حقّانیّت خود نداشته باشد. آنچه را شیعیان می گویند همان است که اکابر علماء و مورخین خودتان ثبت و ضبط نموده اند. اگر ایرادی هست اول باید به علماء خودتان بگیرید که چرا نوشته اند.

اگر أکابر علماء خودتان نقض عهد صحابه را در کتب معتبر خود ننوشته بودند هرگز داعی در همچو مجلسی تفوّه به چنین کلامی نمی نمودم.

حافظ: کدام یک از علماء جماعت و در کجا نوشته اند که صحابه نقض عهد نمودند و نقض عهد آنها چه بوده؟ به حرف که مطلب درست نمی شود.

داعی: حرف نیست بلکه برهان و منطق و حقیقت است. در بسیاری از جاها صحابه نقض عهد نمودند و بیعتی را که خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله أمر به آن نمود شکستند که اهم از همه آنها عهد و بیعت در غدیر خم بوده است.

در حدیث غدیر و چگونگی آن

که جمهور علماء فریقین (شیعه و سنی) معترفند که روز هیجدهم ذی الحجه الحرام در حجه الوداع سال دهم هجرت، زمان برگشتن از مکه معظمه تمامی

ص: ۴۹۵

اصحاب را در بیابانی که آنجا را غدیر خم می گفتند جمع نمود. حتی جلو رفته گان قافله را به امر آن حضرت بر گرداندند و عقب ماندگان هم رسیدند که به سند شیعه و اکثر علماء و مورخین بزرگ خودتان هفتاد هزار نفر و به سند بعض از علماء شما از قبیل امام ثعلبی در تفسیرش(۱)

و سبط ابن جوزی در تذکره خواص الامّه فی معرفه الائمّه(۲) و دیگران(۳) یکصد و بیست هزار نفر حاضر در غدیر خم بودند. رسول اکرم خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله تشریف برد بالای منبری که برای آن حضرت مرتب نمودند خطبهٔ بسیار طولانی قرائت فرمود که غالب آن خطبه در مدایح و فضایل مولانا أمیر المؤمنین علی علیه السّلام

بود و غالب آیاتی که درباره

۱- الکشف و البیان، ثعلبی، ۱۰/۳۵، ذیل آیه ۱ سوره معراج. ثعلبی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن جعفر بن محمد عن آبائه فقال: لما کان رسول الله صلی الله علیه وآله بغیدر خم نادی بالناس فاجتمعوا، فأخذ بید علی فقال: «من کنت مولاه فعلی مولاه» فشاع ذلک و طار فی البلاد فبلغ ذلک الحرث بن النعمان القهری فأتی رسول الله صلی الله علیه وآله علی ناقه له حتی أتی الأبطح...
۲- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص۳۷، باب ۲، حدیث فی قوله علیه السّلام من کنت مولا... باب الکلام علی الحدیث سبط ابن الجوزی می نویسد: اتفق علماء السیر علی ان قصه الغدذیر کانت بعدرجوع النبی صلی الله علیه وآله من حجه الوداع فی الثامن عشر من ذی الحجه، جمع الصحابه و کانوا مأه و عشرین الفا و قال: «من کنت مولاه فعلی مولاه»، الحدیث نص علی ذلک بصریح العباره دون التلویح و الإشاره.
۳- السیره الحلبیه، ۳/۲۵۷، باب حجه الوداع. حلبی این گونه نقل می کند: و عند خروجه صلی الله علیه وآله للحج، اصاب الناس بالمدینه جدری بضم الجیم و فتح الدال و فتحهما او حصبه منعت کثیرا من الناس من الحج معه صلی الله علیه وآله و مع ذلک کان معه جموع لا یعلمها الا الله تعالی، قیل کانوا اربعین الفا و قیل کانوا سبعین الفا و قیل کانوا تسعین الفا و قیل کانوا مائه الف و اربعه عشر الا و قیل عشرین الفا و قیل کانوا اکثر من ذلک...

علی علیه السّلام نازل شده قرائت و تجدید نمودند و جامعه امت را به خوبی متوجه مقام مقدس ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام نموده آنگاه فرمودند:

«معاشر الناس الست اولی بکم من انفسکم؟ قالوا: بلی! قال: من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه»

(ای جماعت مردم ایا من اولی به تصرف از شما در نفسهای شما نیستم؟ (اشاره به آیه شریفه {النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم} عرض کردند: چرا. فرمود: هر کس من مولای او هستم، (یعنی اولی به تصرف در امر اوهستم) پس این علی علیه السّلام مولای اوست (یعنی اولی به تصرف درامر او می باشد))

آنگاه دست ها را برداشت و دعا کرد:

{اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله}

(خداوندا دوست بدار کسی که علیّ را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که علی را دشمن بدارد. یاری کن کسی را که علی رایاری کند و واگذار کسی را که علی را واگذارد.)

سپس امر فرمود خیمه ای برپا کردند و أمیر المؤمنین را امر فرمود در خیمه بنشیند و به تمام امت که حاضر بودند امر فرمود بروید و با علی بیعت کنید زیرا که من از جانب پروردگار مأمورم که از شما بیعت برای علی بگیرم.

«اوّل من بایع ذلک الیوم علیّا کان عمر ثمّ ابا بکر ثمّ عثمان ثمّ طلحه ثمّ زبیر و کانوا یبایعون ثلاثه ایام متواتره»

(اول کسی که آن روز بیعت کرد عمر و پس از آن ابو بکر و عثمان و طلحه و زبیر بودند. این پنج نفر هر سه روز که پیغمبر در آن بیابان توقف

ص: ۴۹۷

فرموده متواليا بيعت نمودند.)

حافظ: آيا مى شود باور نمود كه امر با اين پر اهميتى كه شما بيان نموديد واقع شده باشد و علماء بزرگ آن را نقل ننموده باشند.

داعى: هيچ انتظار نداشتم كه شما اين قسم بيان نمائيد در حالتى كه قضيّهٔ غدير خم كالشمس فى رابعه النهار ظاهر و هويدا مى باشد و كسى انكار اين معنى را نمى نمايد مگر عنود لجوج كه خود را رسوا و مفتضح نمايد.

چه آنكه جمهور علماء ثقات شما اين وقعهٔ مهم را در كتب معتبرهٔ خود ثبت نموده اند كه به بعض آنها كه در نظر دارم براى وضوح مطلب اشاره مى نمايم تا بدانيد كه مورد قبول و باور جمهور از أكابر علماء خودتان مى باشد.

روات معتبره از علماء عامه در نقل حديث غدير خم

(۱) امام فخر الدين رازى در تفسير كبير مفاتيح الغيب(۱).

(۲) امام احمد ثعلبى در تفسير كشف البيان(۲).

ص: ۴۹۸

۱- تفسير الكبير، فخر ارزى، ۱۲/۴۹، ذيل آيه ۶۷ سوره مائده. فخر رازى مى نويسد: نزلت الآيه {يا ايها الرسول بلغ ما انزل...} فى فضل علىّ بن ابى طالب عليه السّلام و لما نزلت هذه الآيه خذ بيده و قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»...

۲- الكشف و البيان، ثعلبى، ۴/۹۲، ذيل آيه ۶۷، سوره مائده. ثعلبى حديث را مانند فخر ارزى نقل مى كند.

(۳) جلال الدین سیوطی در تفسیر درّ المنثور(۱).

(۴) ابو الحسن علی بن احمد واحدی نیشابوری در اسباب النزول(۲).

(۵) محمّد بن جریر طبری در تفسیر کبیر.

(۶) حافظ أبو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی(۳) و در حلیه الاولیاء(۴).

۱- . در المنثور، سیوطی، ۲/۵۲۸، ذیل آیه ۶۷ سوره مائده. سیوطی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی سعید خدری قال نزلت هذه الآیه {یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک...} علی رسول الله صلی الله علیه وآله یوم غدیر خم فی علیّ بن ابی طالب.

۲- اسباب النزول، واحدی نیشابوری، ص۱۳۵، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده. واحدی حدیث را مانند سیوطی نقل می کند.

۳- ما نزل من القرآن فی علیّع ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص۵۶۰۵۷، ح ۴) ابو نعیم این حدیث را نقل کرده است: عن ابی سعید الخدری ان النبی صلی الله علیه وآله دعا الناس الی علی فی غدیر خم و امر بما تحت الشجر من الشوک فقمّ و ذلک یوم الخمیس، فدعا علیّاً فأخذ بضبعیه فرفعهما حتی نظر الناس الی بیاض ابطی رسول الله صلی الله علیه وآله ثم لم یتفرقوا حتی نزلت هذه الآیه {الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دینًا} فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: الله اکبر علی اکمال الدین واتمام النعمه و رضی الرب برسالتی و بالولایه لعلی علیه السّلام من بعدی ثم قال: من کنت مولاه فعلی مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله.

۴- حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۵/۳۶۴، رقم ۳۲۴، شرح حال عبد الملک بن عمر بن عبد العزیز. ابو نعیم این حدیث را نقل کرده است: ... حدثنی عده انهم سمعوا النبی صلی الله علیه وآله یقول: «من کنت مولاه فعلی مولاه»

(۷) محمّد بن اسماعیل بخاری در صفحه ۳۷۵ جلد اول تاریخ(۱) خود.

(۸) مسلم بن حجاج نیشابوری در صفحه ۳۲۵ جلد دوم صحیح(۲).

(۹) أبی داود سجستانی در سنن.

(۱۰) محمد بن عیسی ترمذی در سنن(۳).

(۱۱) حافظ ابن عقده در کتاب الولایه(۴).

(۱۲) ابن کثیر شافعی دمشقی در تاریخ(۵)خود.

ص: ۵۰۰

۱- تاریخ الکبیر، بخاری، ۱/۳۷۵، رقم ۱۱۹۱، شرح حال اسماعیل بن نشیط العامری. بخاری حدیث را این گونه نقل می کند: عن جمیل بن عامر ان سالما حدثه سمع من سمع النبی صلی الله علیه وآله یقول یوم غدیر خم: «من کنت مولاه فعلی مولاه».
۲- صحیح مسلم، ۴/۱۸۷۳، ح ۳۶، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علیّ. مسلم حدیث را این گونه نقل می کند: حدثنی یزید بن حیان قال: انطلقت انا و حصین سبره و عمر بن مسلم الی زید بن ارقم، فلما جلسنا الیه قال له حصینک لقد لقیت یا زید خیرا کثیرا رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله و سمعت حدیثه و غزوت معه و صلیت خلفه، لقد لقیت یا زید خیرا کثیرا حدثنا یا زید ما سمعت من رسول الله. قال: یابن اخی و الله لقد کبرت سنی و قدم عهدی و نسیت بعض الذی کنت اعی من رسول الله فما حدثتکم فاقبلوا و ما لا، فلا تُکلِّفونیه، قم قال: قام رسول لله یوما فینا خطبا بماء یدعی خمّاً، بین مکه و المدنیه، فحمد الله و اثنی علیه و وعظ و ذکر.ثم قال: «اما بعد ألا ایها الناس فانما انا بشر یوشک ان یأتی رسول ربی فأجیب. و انا تارک فیکم ثقلین؛ اولهما کتاب الله فهی الهدی و النور، فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به» فحث علی کتاب الله و رغب فیه. ثم قال: «و اهل بیتی ذکرکم الله فی اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی»
۳- الجامع الصحیح، ترمذی، ص۹۷۸، ح ۳۷۲۲، کتاب المناقب، مناقب علیّ بن ابی طالب علیه السّلام ترمذی حدیث را اینگونه نقل می کند: عن ابی سریحه او زید بن ارقم شک شعبه عن النبی صلی الله علیه وآله قال: من کنت مولاه فعلی مولاه.
۴- الولایه، ابن عقده، ص۲۰۶، ذیل روایات ابوهریره. ابن عقده حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی هریره انه سمع رسول الله یقول: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.
۵- البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۵/۲۳۰، و ۲۳۱، کتاب حجه الوداع، سال ۱۰ هجری، فصل فی ایراد الحدیث الدال علی انه علیه السّلام خطب بمکان بین مکه و المدینه.... ابن کثیر حدیث را اینگونه نقل می کند: و قال الامام احمد: حدثنا عفان، حدثنا ابو عوانه عن المغیره عن ابی عبید عن میمون ابی عبد الله قال زید بن ارقم و انا اسمع: نزلنا مع رسول لله صلی الله علیه وآله منزلا یقال له وادی خم، فأمر بالصلاه فصلاها بهجیر. قال: فخطبنا و ظل رسول اله صلی الله علیه وآله بثوب علی شجره سته من الشمس. فقال: الستم تعلمون (اولستم تشهدون) انی اولی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا بلی! قال: فمن کنت مولاه فان علیا مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. ثم رواه احمد عن غندر عن شعبه عن میمون ابی عبد الله عن زید بن ارقم الی قوله من کنت

مولاه فعلی مولاه. قال میمون: حدثنی بعض القوم عن زید ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. و هذا اسناد جید رجاله ثقات.

(۱۳) امام أئمه الحدیث احمد بن حنبل (رئیس الحنابله) در صفحه ۲۸۱ و ۳۷۱ جلد چهارم مسند(۱).

ص: ۵۰۱

۱- احمد بن حنبل، ۴/۲۸۱، مسند براء بن عازب احمد بن حنبل این حدیث را نقل کرده است. عن البراء بن عازب قال: کنا مع رسول الله فی سفر، فنزلنا بغدیر خم فنودی فینا الصلاه جامعه و کسح لرسول الله صلی الله علیه وآله تحت شجرتین فصلی الظهر و اخذ بید علی علیه السّلام فقال آلستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: بلی. قال: سیتم تعلمون انی اولی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی، قال: فأخذ بید علی فقال: من کنت مولاه فعلی مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. قال: فلقیه عمر بعد ذلک فقال له هنیئاً یابن ابی طالب، اصبحت و امسیت مولی کل مؤمن و مؤمنه. و نیز در ص ۳۷۰ همین جلد، مسند زید بن ارقم، این حدیث را نقل کرده است: عن ابن طفیل قال: جمع علی علیه السّلام عنه الناس فی الرحبه قم قال لهم انشد الله کل امرء مسلم سمع رسول الله یقول یوم غیدر خم ما سمع لما قام فقام ثلاثون من الناس و قال ابو نعیم فقام ناس کثیر فشهدوا حین اخذه بیده فقال لناس أتعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا نعم یا رسول الله قال: من کنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. و نیز در ۱/۸۴، مسند علیّ بن ابی طالب، حدیثی به همین مضمون نقل کرده است.

(۱۴) ابو حامد محمد بن محمد الغزّالی در سرّ العالمین(۱).

(۱۵) ابن عبد البرّ در استیعاب(۲).

(۱۶) محمد بن طلحهٔ شافعی در صفحه ۱۶ مطالب السؤول(۳).

(۱۷) ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب(۴).

(۱۸) نور الدین بن صبّاغ مالکی در صفحه ۲۴ فصول المهمه(۵).

۱- سر العالمین، ابو حامد غزالی، ص۲۱، باب فی لمقاله الرابعه فی ترتیب الخلافه می نویسد: اجمع الجماهیر علی متن الحدیث من خطبته فی یوم غدیر خم، باتفاق الجمیع و هو یقول علیهم السّلام: من کنت مولاه فعلی مولاه فقال عمر: بخ بخ لک یا اباالحسن لقد اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه

۲- استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۰۹۹، باب علیّ. ابن عبد البر حدیث را این چنین نقل می کند: و روی بریده و بو هریره و جابر و البراء و زید بن ارقم و کل واحد منهم عن النبی صلی الله علیه وآله انه قال یوم غدیر خم: من کنت مولاه فعلی مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

۳- مطالب السؤول، محمد بن طلحه شافعی، ص۷۸، باب ۱، فصل ۵. محمد بن طلحه شافعی این حدیث را نقل کرده است: روی ایضا بسنده ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال: من کنت مولاه فعلی مولاه.

۴- مناقب ابن مغازلی، ص۲۲، ح ۳۱، قوله صلی الله علیه وآله من کنت مولاه... ابن مغازلی این حدیث را نقل کرده است: عن عمر بن الخطاب قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله علی: من کنت مولاه فعلی مولاه

۵- فصول المهمه، ابن صباغ مالیک، ۱/۲۳۸، فصل ۱ فصل فی مؤاخاه رسول الله صلی الله علیه وآله و سبب تسمیته بابی تراب. ابن صباغ این حدیث را این گونه نقل کرده است: ... قال: ان اولی الناس بالمؤمنین اهل بیتی قال ذلک ثلاث مرات ثم قال فی الرابعه و اخذ بید علی اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه.

(۱۹) حسین بن مسعود بغوی در مصابیح السنه[(۱)](#).

(۲۰) ابو المؤیّد موفق بن احمد خطیب خوارزمی در مناقب[(۲)](#).

(۲۱) مجد الدین ابن اثیر محمد بن محمد شیبانی در جامع الاصول[(۳)](#).

(۲۲) حافظ ابو عبد الرحمن احمد بن علی نسائی در خصائص العلوی[(۴)](#) و سنن[(۵)](#).

(۲۳) سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینابیع الموده[(۶)](#).

ص: ۵۰۳

۱- مصابیح السنه، بغوی، ۲/۱۹۹، کتاب الفتن، باب مناقب علیّ بن ابی طالب. بغوی این حدیث را نقل کرده است: عن زید بن ارقم عن النبی صلی الله علیه وآله قال: من کنت مولاه فعلی مولاه.

۲- مناقب خوارزمی، ص۱۳۴، ح ۱۵۰، فصل ۱۴، خوارزمی. حدیث را این گونه نقل می کند: عن بریده الأسلمی قال: غزوت مع علی علیه السّلام الی الیمن فرأیت منه جفوه فقدمت علی رسول الله صلی الله علیه وآله فذکرت علیا فتنقصته. فرأیت وجه رسول الله صلی الله علیه وآله یتغیر فقال: یا بریده ألستُ اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قلت بلی یا رسول الله. فقال: من کنت مولاه فعلی مولاه.

۳- جامع الاصول، ابن اثیر، ۹/۴۶۸، ح ۶۴۷۶، باب ۴، فرع ۲، فضائل علیّ بن ابی طالب علیه السّلام ابن اثیر حدیث را مانند مصابیح السنه نقل می کند.

۴- خصائص امیر المؤمنین، نسائی، ۵ ص۹۴، باب قول النبی صلی الله علیه وآله من کنت ولیه فعلی ولیه. نسائی حدیث را با الفاظ گوناگون نقل کرده است.

۵- سنن الکبری، نسائی، ۵/ ۴۵، ح ۸۱۴۵، کتاب المناقب، باب ۴، فضائل علی علیه السّلام نسائی حدیث را با الفاظ گوناگون نقل کرده است.

۶- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۹۸، ح۱۱، باب ۴. قندوزی حدیث را اینگونه نقل کرده است: عن زید بن ارقم قال: نزلنا مع رسول الله صلی الله علیه وآله بوادی غدیر خم [فامر بالصلاه فصلاها بهجیر قال:] فخطبنا و ظلل لرسول الله صلی الله علیه وآله بثوب علی شجره سمره من الشمس فقال: ألستم تعلمون [الستم تشهدون] انی اولی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی. قال: من کنت مولاه فعلی مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

(۲۴) شهاب الدین احمد بن حجر مکی در صواعق محرقه(۱) و کتاب المنح الملکیه و مخصوصا در صفحه ۲۵ باب اوّل صواعق با کمال تعصّبی که داشته گوید: انّه حدیث صحیح لا مریه فیه و قد اخرجه جماعه کالترمذی و النسائی و احمد و طرقه کثیره جدّا.

(۲۵) محمد بن یزید حافظ ابن ماجهٔ قزوینی در سنن(۲).

(۲۶) حافظ ابو عبد الله محمد بن عبد الله حاکم نیشابوری در مستدرک(۳).

(۲۷) حافظ سلیمان بن احمد طبرانی در اوسط(۴).

۱- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص۴۲، باب ۱، فصل ۵. ابن حجر می نویسد: قوله صلی الله علیه وآله یوم غدیر خم مرجعه من حجه الوداع بعد ان جمع الصحابه و کرر علیهم، ألست اولی بکم من انفسکم ثلاثا و هم یجبیون بالتصدیق و الاعتراف، ثم رفع ید علی و قال: من کنت مولاه فعلی مولاه. اللهم وال من والاه و... انه حدیث صحیح لا مریه فیه و قد اخرجه جماعه کالترمذی و لانسائی و احمد و طرقه کثیرا جدا.
۲- سنن ابن ماجه، ۱/۴۵، ح ۱۲۱، المقدمه، باب ۱، فی فضائل اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله فضل علیّ بن ابی طالب. ابن ماجه این حدیث را اینگونه نقل می کند: عن سعد بن ای وقاص، قال قدم معاویه فی بعض حجاته، فدخل علیه سعد، فذکروا علیا فنال منه فغضب سعد و قال تقول هذا لرجل سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: من کنت مولاه فعلی مولاه...
۳- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۱)، ح ۴۵۷۸، کتاب معرفه، الصحابه، مناقب امیر المؤمنین. حاکم حدیث را همانند مناقب خوارزمی نقل می کند.
۴- معجم الاوسط، طبرانی، ۳/۶۹، ح ۲۱۳۱، احادیث احمد بن زهیر. طبرانی حدیث را این گونه نقل می کند: عن عمیره بن سعد قال: سمعت علیاً ینشد الناس من سمع رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: من کنت مولاه فعلی مولاه؟ فقام ثلاث عشر فشهدوا ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال: من کنت مولاه فعلی مولاه.

(۲۸) ابن اثیر جزری در اسد الغابه(۱).

(۲۹) یوسف سبط ابن جوزی در صفحه ۱۷ تذکره خواص الامه(۲)

(۳۰) ابو عمر احمد بن عبد ربّه در عقد الفرید(۳).

(۳۱) علاّمهٔ سمهودی در جواهر العقدین(۴).

(۳۲) ابن تیمیّه احمد بن عبد الحلیم در منهاج السنّه(۵).

(۳۳) ابن حجر عسقلانی در فتح الباری(۶) و تهذیب التهذیب(۷).

۱- اسد الغابه، ابن اثیر جزری، ۱/۳۶۷، شرح حال حبه بن جوین. ابن اثیر حدیث را این گونه نقل می کند: عن حبه بن جوین العرنی البجلی قال: لما کان یوم غدیر خم، دعاالنبی صلی الله علیه وآله الصلاه جامعه نصف النهار قال: فحمد الله و اثنی علیه ثم قال: ایها الناس أتعلمون انی اولی بکم من انفسکم؟ قالوا: نعم. قال: فمن کنت مولاه فعلی مولاه...

۲- تذکره الخواص، سبط الجوزی، ص۳۶، باب ۲، حدیث فی قوله تعالی من کنت مولاه فعلی مولاه. سبط ابن الجوزی حدیث را مانند حدیث اول مسند احمد نقل می کند.

۳- عقد الفرید، ابن عبد ربه، ۵/۵۸، کتاب النبی صلی الله علیه وآله و خدامه، باب فضائل علیّ بن ابی طالب علیه السّلام، ابن عبد ربه حدیث را این گونه نقل می کند: قال النبی صلی الله علیه وآله من کنت مولاه فعلی مولاه..

۴- جواهر العقدین، سمهودی، ۲/۸۸، فضل اهل البیت، باب۴ ذکر حدیثه صلی الله علیه وآله الامه، علی المتسک بعده بکتاب ربهم و اهل بیت نبیهم. سمهودی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ام سلمه قالت اخذ رسول الله صلی الله علیه وآله بید علی بغدیر خم فرفعها حتی رأینا بیاض ابطه فقال: من کنت مولاه فعلی مولاه... و در ص۹۷ همین جلد درباره این حدیث می گوید: و هذا حدیث صحیح لا مریه فیه.

۵- منهاج السنه، ابن تیمه، ۷/۳۱۹، منهج ۳، فی الادله المستنده الی السنه، تابع کلام الرافضی: الثانی حدیث الغدیر. ابن تیمیه حدیث را ین گونه نقل می کند: حدیث الموالاه قد رواه الترمذی و احمد فی مسنده عن النبی صلی الله علیه وآله انه قال: من کنت مولاه فعلی مولاه.

۶- فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ۷/۷۴، کتاب فضائل الصحابه، مناقب علیّ بن ابی طالب. ابن حجر حدیث را اینگونه نقل می کند: و اما حدیث من کنت مولاه، فقد اخرجه الترمذی و النسائی وهو کثیر الطرق جدا و قد استوعبها ابن عقده فی کتاب مفرد و کثیر من اسانیدها صحاح وحسان.

۷- تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ۷/۲۸۶، رقم ۴۹۲۵، شرح حال علیّ بن ابی طالب. ابن حجر حدیث را این گونه نقل می کند: روی هو و ابوهریره و جابر و البراء بن عازب و زید بن ارقم عن النبی صلی الله علیه وآله انه قال یوم غدیر خم من کنت مولاه فعلی مولاه.

(۳۴) ابو القاسم محمد بن عمر جار الله زمخشری در ربیع الأبرار(۱).

(۳۵) ابو سعید سجستانی در کتاب الدّرایه فی حدیث الولایه.

(۳۶) عبید الله بن عبد الله حسکانی در دعاه الهدی إلی اداء حق الموالات.

(۳۷) رزین بن معاویه العبدری در جمع بین الصحاح الستّه.

(۳۸) امام فخر رازی در کتاب الأربعین(۲) گوید اجماع نموده اند تمام امت بر این حدیث شریف.

۱- ربیع الابرار، زمخشری، ۱/۸۵، باب الأوقات و ذکر الدنیا و الآخره، لیله الغدیر. زمخشری حدیث را این گونه نقل می کند: لیله الغدیر، معظمه عند الشیعه محیاه فیهم بالتهجد و هی اللیله لاتی خطب فیها رسول الله صلی الله علیه وآله بغدیر خم علی اقتاب الابل و قال فی خطبته من کنت مولاه فعلی مولاه.

۲- کتاب الاربعین، فخر رازی، ۴۷۳، الحجه العاشره. فخر رازی می نویسد: قوله من کنت مولاه فعلی مولاه و لفظ المولی فی حق محمدصلی الله علیه وآله لا شک انه یفید انه کان مخدوما للکل و صاحب الآمر فیهم و اذا کان کذلک وجب ان یقال فی علی انه ایضا مخدوم لکل الأمه و نافذ الحکم فیهم و هذا یوجب کونه افضل الخلق و الذی یدل علی انه یفید المعنی الذی ذکرناه ما نقل ان النبی صلی الله علیه وآله لما ذکر هذا الکلام قال عمر لعلی علیه السّلام بخ بخ یا علی اصبحت مولی کل مؤمن و مؤمنه الی یوم القیامه.

(۳۹) مقبلی در احادیث المتواتره.

(۴۰) سیوطی در تاریخ الخلفاء(۱).

(۴۱) میر سید علی همدانی در موده القربی(۲).

(۴۲) ابو الفتح نظزی در خصائص العلوی.

(۴۳) خواجه پارسای بخاری در فصل الخطاب.

(۴۴) جمال الدین شیرازی در کتاب الاربعین.

(۴۵) عبد الرءوف المناوی در فیض القدیر فی شرح جامع الصغیر(۳).

۱- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص۱۶۹، باب الخلفاء الراشدون، علی بن ابی طالب، فصل فی الأحادیث الوارده فی فضله. سیوی حدیث را مانند ترمذی نقل می کند و علاوه حدیث دیگری را نیز چنین نقل می کند: و لأحمد عن ابی الطفیل قال: جمع علی الناس سنه خمس و ثلاثین فی الرحبه، ثم قال لهم: انشد بالله کل امرء مسلم سمع رسول الله صلی الله علیه وآله یقول یوم غدیر خم ما قال لما قام؟ فقالم الیه ثلاثون من الناس فشهدوا ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال: «من کنت مولاه فعلی مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

۲- موده القربی، همدان، موده پنجم، (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۸۴، ح ۸۱۲، باب ۵۶). همدانی حدیث را این گونه نقل می کند: عن براء بن عازب قال: اقبل مع رسول الله صلی الله علیه وآله فی حجه الوداع، فلما کان بغدیر خم، نودی الصلاه الجامعه، فجلس رسول الله صلی الله علیه وآله تحت الشجره و اخذ بید علی علیه السّلام و قال: ألست اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا بلی یا رسول الله. فقال: (ألاـ) من کنت مولاـه فعلی مولاـه، ثم قال: اللهم وال من والاه و فلقیه عمر بن الخطاب، فقال: (عمر) هنیئاً لک یاعلی بن ابی طالب، اصحبت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه. وفیه نزلت {یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک}

۳- فیض القدیر، مناوی، ۱/۶۹، ح ۱۰، حرف الهمزه، ذیل حدیث آفه الظرف الصلف... مناوی حدیث را این گونه نقل می کند: قال السخاوی... بشهاده الرسول امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام القائل فیه المصطفی من کنت مولاه فعلی مولاه...

(۴۶) محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۱ کفایه الطالب(۱).

(۴۷) یحیی بن شرف النووی در کتاب تهذیب الاسماء و اللّغات(۲).

(۴۸) ابراهیم بن محمّد حموینی در فرائد السمطین(۳).

(۴۹) قاضی فضل الله بن روزبهان در ابطال الباطل.

(۵۰) شمس الدین محمّد بن احمد شربینی در سراج المنیر.

(۵۱) ابو الفتح شهرستانی شافعی در ملل و نحل(۴).

ص: ۵۰۸

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۵۵-۶۴، باب ۱. گنجی احایث گوناگونی نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: عن سعید بن المسیب قال: قلت لسعد بن ابی وقاص انی اریـد ان اسألک عن شـیء و انی اتقیک. قال: سل عما بدا لک فانما انا عمک. قال: قلت مقام رسول لله صـلی الله علیه وآله فیکم یوم غدیر خم. قال: نعم قام فینا بالظهیره فأخذ بید علی بن ابی طالب فقال: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصـر من نصره. قال: فقام ابوبکر و عمر وامسیت یا ابن ابی طالب مولی کل مؤمن و مؤمنه.

۲- تهذیب الاسماء و اللغات، النووی، ۱/۳۴۷، رقم ۴۲۹، شـرح حال علیّ بن ابی طالب نووی حدیث را این گونه نقل می کند: و فی کتاب الترمـذی عن ای شـریحه الصـحابی او زید بن ارقم شک شـعبه عن النبی صـلی الله علیه وآله انه قال من کنت مولاه فعلی مولاه، و رواه الترمذی و قال حدیث حسن والشک فی عین الصحابی لا یقدح فی صحه الحدیث لانهم کلهم عدول.

۳- فرائد السمطین، حموینی، ۱/ ۶۳، ح ۲۹، سمط ۱، باب ۹، فی بیان فضـیله. حموینی حدیث را این گونه نقل نموده است: عن عبـد الله بن محمـد بن عقیـل: قال کنت عنـد جابر بن عبـد الله فی بیته و علی بن الحسـین علیه السّـلام و محمـد بن الحنفیه و ابو جعفرعلیه السّـلام فدخل رجل من اهل العراق فقال: انشدک الله یا جابر إلا حدثتنی ما رأیت و ما سمعت من رسول الله صلی الله علیه وآله فقـال: کنـا بالجحفه بغـدیر خم و ثم ناس کثیر من جهینه و مزینه و غفار فخرج علینا رسول الله صـلی الله علیه وآله من خباء او فسطاط فأشار بیده ثلاثا فأخذ بید علی صلوات الله علیه قال: من کنت مولاه فعلی مولاه.

۴- الملل و النحل، شهرستانی، ۱/۱۴۵، باب ۶، الشیعه فرقه ۳، امامیه. شهرستانی حدیث را این گونه نقل می کند: فلما وصل الی غـدیر خم امر بالـدوحات فقمن و نـادوا الصـلاه الجامعه، ثم قال رسول الله و هو علی الرحال: «من کنت مولاه فعلی مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق معه حیث دار الا هل بلغتک ثلاثا».

(۵۲) حافظ ابو بکر خطیب بغدادی در تاریخ(۱) خود.

(۵۳) حافظ ابن عساکر ابو القاسم دمشقی در تاریخ کبیر(۲).

(۵۴) ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه(۳).

ص: ۵۰۹

۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۷/۳۷۷، رقم ۳۹۰۵، شرح حال حسن بن علی بن سهل العاقولی. خطیب بغدادی حدیث را این گونه نقل می کند: عن عی بن زید عن انس قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: من کنت مولاه فعلی مولاه. اللهم وال من والاه...

۲- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۲۳۰، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ای طالب. ابن عساکر حدیث را از حبشی بن جناده و در الفاظ مانند تاریخ بغداد نقل می کند و علاوه احادیث دیگری را نیز نقل می کند که به دو حدیث اشاره می کنیم: یک- عن ابی اسحاق الهمدانی، قال سمعت حبشی بن جناده یقول: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول لعلی یوم غدیر خم «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اعن من اعانه». دو- حدثنی ادریس بن یزید الأودی، حدیثنی ابی قال: کنت جالسا عند ابی هریره فجاء رجل فقال: انشدک الله یاابا هریره أسمعت رسول الله یوم غدیر خم «اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاده؟» قال: نعم.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۳/۲۰۸، خطبه ۴۸، و من خطبه له علیه السّلام عند المسیر الی الشام)، باب اخبار علی فی جیشه و هو فی طریقه الی الصفین. ابن ابی الحدید احادیثی نقل کرده است که یک حدیث اشاره می کنیم: عن رباح بن الحارث النخعی، قال: کنت جالسا عند علی علیه السّلام اذ قدم علیه قوم متلثمون فقالوا: السلام علیک یا مولانا. فقال لهم: اولستم قوما عربا؟ قالوا: بلی. و لکنا سمعنا رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: یوم غدیر خم «من کنت مولاه فعلی مولاه. اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله» قال: فلقد رأیت علیاً علیه السّلام ضحک حتی بدت نواجذه ثم قال: اشهدوا. ثم ان القوم مضوا الی رحالهم فتبعهم. فقلت رجل منهم: من القوم؟ قالوا نحن رهط من الانصار، و ذلک یعنون رجلا منهم ابو ایوب، صحاب منزل رسول الله صلی الله علیه وآله قال: فأتیته فصاحفته.

(۵۵) علاء الدین سمنانی در عروه الوثقی.

(۵۶) ابن خلدون در مقدمه تاریخ(۱) خود.

(۵۷) مولی علی متّقی هندی در کنز العمّال(۲).

ص: ۵۱۰

۱- تاریخ ابن خلدون، ۱/۱۹۷، المقدمه، فصل ۲۷، فی مذاهب الشیعه فی حکم الامامه. ابن خلدون حدیث را این گونه نقل می کند: ... تنقسم هذه النصوص عندهم الی جلی و خفیّ. فالجلی مثل قوله: من کنت مولاه فعلی مولاه و لم تطرد هذه الولایه الا فی علی و لهذا قال له عمر: اصبحت مولی کل مؤمن و مؤمنه. گرچه ابن خلدون در این جا در مقام نقل برخی از اعتقادات شیعیان است لکن با مراجعه به سایر منابع صحت این حدیث مسلم است.

۲- کنز العمال، متقی هندی، ۱۳/۱۳۳، ح ۳۶۴۲۰، باب فضائل علی رضی الله عنه. متقی هندی حدیث را مانند حدیث اول مسند احمد نقل می کند و نیز در ۵/۲۸۹، ح ۱۲۹۱۱، کتاب الحج من قسم الأول، حجه الوداع، چنین نقل می کند: عن ابی الطفیل عامر بن واثله عن حذیفه بن اسید الغفاری قال: لما صدر رسول الله من حجه الوداع، نهی اثحابه عن شجرات بالبطحاء متقاربات ان ینزلوا تحتهن، ثم بعث الیهنفقم ما تحتهن من الشوک و شذّبن عن رؤوس القوم، ثم عمد الیهن فصلی تحتهن ثم قام فقال: ایها الناس انه قد نبأنی اللطیف الخبیر انه لم یعمر نبی الا مثل نصف عمر النبی الذی من قبله و انی لاظن انی مشک و ان ادعی وأجیب، و انی مسؤول و انکم مسؤولون، فماذا أنتم قائلون؟ قالوا: نشهد انک قد بلغت و نصحت فجزاک الله خیرا. قال: و الستم تشهدون ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و ان جنَّته حق و ناره حق و ان الموت حق و ان الساعه آتیه لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور. قالوا نشهد بذلک، قال: اللهم اشهد، ثم قال: ایها الناس ان الله مولای و انا مولی المؤمنین و ان اولی بالمومنین من انفسهم، فمن کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. ثم قال: ایها الناس انی فرطکم و انتم واردون علی الحوض، حوض عرضه ما بین بصری و صنعاء فیه عدد النجوم قدحان من فضه و انی سائلکم حین تردون علی عن الثقلین فانظروا کیف تخلفونی فیهما، الثقل الأکبر کتاب الله سبب طرفه بید الله و طرف بأیدیکم فتمسکوا به لا تضلوا و لا تبدلوا و عترتی اهل بیتی و انه قد نبأنی اللطیف الخبیر انهما لن یفترقا حتی یردا علیَّ الحوض.

(۵۸) شمس الدین ابو الخیر دمشقی درأسنی المطالب(۱).

(۵۹) سید شریف حنفی جرجانی در شرح مواقف(۲).

(۶۰) نظام الدین نیشابوری در تفسیر غرائب القرآن(۳).

طبری و ابن عقده و ابن حدّاد.

خلاصه کلام تا این مقدار که در حافظه ام حاضر بود به عرضتان رسانیدم.

و الا زیاده از سیصد نفر از اکابر علماء خودتان به طرق مختلفه حدیث غدیر

۱- اسنی المطالب، جزری شافعی، ص۴۹، اوائل کتاب. جزری حدیث را این گونه نقل می کند: عن زید بن یثیع قال: انشد علی الناس فی الرحبه من سمع رسول الله صلی الله علیه وآله یقول یوم غدیر خم؟ قال: فقام من قبل سعید بن وهب سبعه و قبل زید سته فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلی الله علیه وآله یقول لعلی یوم غدیر خم ألیس الله اولی بالمؤمنین؟ قالوا: بلی. قال: الم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.
۲- شرح مواقف، جرجانی، ۸/۳۶۰ مرصد ۴، مقصد۳. جرجانی حدیث را اینگونه نقل می کند: ... و انه علیه السّلام احضر القوم بعد رجوعه من حجه الوداع بغدیر خم و هو موضع بین مکه و المدینه بالجحفه و امر بجمع الرحال فصعد علیها و قال لهم: اولست أولی بکم من انفسکم قالوا: بلی قال: فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله.
۳- غرائب القرآن، نظام الدین نیشابوری، ۶/۱۲۹، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده نیشابوری حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی سعید الخدری ان هذا الآیه {یا ایها الرسول بلغ...} نزلت فی فضل علیّ بن ابی طالب یوم غدیر خم، فأخذ رسول الله صلی الله علیه وآله بیده و قال: من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، فلقیه عمر و قال: هنیئا لک یا ابن ابی طالب اصبحت موالی و مولی کل مؤمن و مؤمنه.

خم و نزول آیات تبلیغ و اکمال و مناشدهٔ در رحبه و غیره را مسنداً از زیاده از صد نفر از صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله نقل نموده اند که اگر بخواهم فهرست تمام روات و اسامی آنها را به عرضتان برسانم خود یک کتاب مستقلّی خواهد شد. برای نمونه گمان می کنم همین مقدار اسامی کافی باشد.

در اثبات تواتر بعض از اکابر علماء شما کتاب مستقلّی در این باب نوشته اند، مانند ابو جعفر محمّد بن جریر طبری مفسّر و مورّخ معروف قرن چهارم متوفی سال ۳۱۰ در کتاب الولایه که استقلالا در حدیث غدیر نوشته و از هفتاد و پنج طریق روایت نموده و حافظ ابو العباس احمد بن محمّد بن سعید بن عبد الرحمن الکوفی معروف به ابن عقده متوفی سال ۳۳۳ قمری در کتاب الولایه این حدیث شریف را به یکصد و بیست و پنج طریق از صد و بیست و پنج تن از صحابه با تحقیقات بلیغه نقل نموده است و ابن حدّاد حافظ ابو القاسم حسکانی متوفی ۴۹۲ در کتاب الولایه مشروحا واقعه غدیر را با نزول آیات نقل نموده است.

خلاصه همگی علماء و محققین فضلاء خودتان - به استثنای عدهٔ قلیلی از متعصّبین عنود، با سلسلهٔ روات از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل نموده اند که در آن روز (۱۸ ذیحجه) سال حجه الوداع، رسول اکرم صلی الله علیه وآله علی علیه السّلام را به ولایت نصب نمود.

تا جائی که خلیفه عمر بن الخطّاب از همه اصحاب بیشتر خوش حالی می نمود و دست آن حضرت را گرفت و گفت:

«بخّ بخّ لک یا علیّ اصبحت مولای و مولی کلّ مؤمن و مؤمنه»

(بخ بخ اسم فعل است برای مدح و اظهار رضایت به چیزی گفته می شود.

ص: ۵۱۲

و تکرارش برای مبالغه است در رضای به آن چیزی که در نظر است و لـذا عمر گفت: به به! یا علی صـبح کردی در حالتی که آقای من و آقای هر مؤمن و مؤمنه ای شدی.)

از جمله امور مسلّمه است که این حدیث شریف از متواترات است نزد فریقین.

نصیحت عمر توسط جبرئیل

و مخصوصـاً میر سـید علی همـدانی فقیه شـافعی که از فضـلاء و موثقین فقهـاء و علمـاء خودتان در قرن هشـتم هجری بوده در مودت پنجم از کتاب موده القربی(۱) نوشته است که جمعیت بسیاری از صحابه در مکانهای مختلفی از خلیفه عمر بن الخطّاب رضی الله عنه نقل نموده اند که گفت: «نصب رسول الله صلی الله علیه وآله علیّا علما» یعنی نصب نمود رسول خداصلی الله علیه وآله علی را مهتر و بزرگتر و راهنمای قوم و بعـد او را به مولائی به جامعه معرفی نمود و بعد از دعا دربارهٔ دوسـتان و دشـمنان آن حضرت عرض کرد: «اللهم انت شهیدی علیهم» خدایا تو گواه منی بر ایشان (یعنی ابلاغ رسالت نمودم).

۱- عن عمر بن الخطاب قال: نصب رسول الله صـلی الله علیه وآله علیا علما فقال: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و اخذل من خذله وانصر من نصره، اللهم انت شهیدی علیهم. قال عمر بن الخطاب: یا رسول الله و کان فی جنبی شاب حسن الوجه طیب الریـح. قال لی: یا عمر لقـد عقـد رسول الله صـلی الله علیه وآله عقـدا لا یحله الا منافق، فأخـذ رسول الله بیـدی: فقـال: نعم یا عمر انه لیس من ولـد آدم لکنه جبرائیل اراد ان یؤکـد علیکم ما قلته فی علی. موده القربی، همـدانی، موده پنجم، (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۸۴، ح ۸۱۱، باب ۵۶)

در آن حال جوان زیبائی با حسن صورت و بوی خوش پهلوی من نشسته بود و به من گفت: «لقد عقد رسول الله عقدا لا یحلّه الاّ المنافق فاحذر أن تحلّه»

(عهد بست پیغمبر عهد بستنی محکم که نقض این عهد نمی کند مگر منافق. پس حذر کن عمر، که تو ناقض و بازکننده این گره محکم نباشی. (یعنی اگر نقض این عهد نمودی در سلسله منافقین خواهی بود))

من به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کردم وقتی شما درباره علی سخن می راندید پهلوی من جوان خوش رو و خوشبوئی نشسته بود و با من چنین گفت. حضرت فرمود:

«انّه لیس من ولد آدم لکنّه جبرئیل اراد أن یؤکد علیکم ما قلته فی علیّ علیه السّلام»

(او از اولاد آدم نبوده. بلکه جبرئیل امین بود که به این صورت جلوه گر شده بود که تأکید نماید بر شما آنچه را که من گفتم درباره علی علیه السّلام)

اینک از آقایان محترم انصاف می طلبم آیا سزاوار بود یک چنین عهد و پیمان محکمی را که رسول خدا با آن مردم بست به امر خدای تعالی دو ماه نگذرد نقض عهد نموده و بیعت را بشکنند و روی هوا و هوس حق را به پشت سر اندازند و بکنند آنچه را که نباید بکنند، آتش به در خانه اش ببرند و شمشیر به رویش بکشند اهانت ها نمایند و باکراه و اجبار و هو و جنجال و اهانت و تهدید برای بیعت دیگری به مسجد ببرند؟!

حافظ: ما از شخص شما سید جلیل القدر مؤدّب انتظار نداریم که نسبت هواپرستی به أصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله بدهید و حال آنکه أصحاب را آن حضرت أسباب هدایت قوم قرار داده که می فرماید:

ص: ۵۱۴

«اصحابی کالنجوم بایّهم اقتدیتم اهتدیتم»

(به درستی که اصحاب من ستارگانند، به هر یک از آنها اقتدا کنید هدایت شده اید.)

حدیث اقتداء به أصحاب مخدوش است

داعی: اولا تمنا می کنم تکرار مطلب نفرمائید الحال استشهاد به این حدیث جستید و جواب عرض کردم که اصحاب هم مانند سائر خلق ممکن الخطاء بودند پس وقتی ثابت شد معصوم نبودند تعجبی ندارد اگر روی برهان نسبت هواپرستی به بعض از آنها داده شود.

ثانیا برای اینکه فکر شما روشن شود و نیز یادآوری نمایم که بعدها به چنین احادیثی استشهاد نجوئید جواب عرض می کنم چون تجدید کلام نمودید داعی هم تکرار می نمایم. بنابر گفتار و تحقیق اکابر علماء خودتان این حدیث مخدوش است. قبلا هم عرض نمودم چنانکه قاضی عیاض مالکی از فحول اعلام خودتان نقل نموده که چون در سلسلۀ روات آن نام حارث بن قضین مجهول الحال و حمزه بن ابی حمزه نصیبی متهم به کذب و دروغ برده شده، قابل نقل نمی باشد

و نیز در شرح شفاء قاضی عیاض و در کتاب بیهقی نقّاد تعدیل احادیث حکم به موضوعیت این حدیث نموده و سند آن را ضعیف و مردود به شمار آورده اند.

بعض از صحابه تابع هوای نفس و منحرف از حق شدند

ثالثا داعی خارج از ادب و نزاکت هرگز سخنی نخواهم گفت و نمی گویم مگر

آنچه را که علماء خودتان نوشته اند. خوب است آقایان محترم شرح مقاصد(۱) فاضل تفتازانی را مطالعه نمائید چنانچه قبلا عرض نمودم ببینید صریحاً می نویسد چون بین صحابه غالبا مخالفتها و محاربات و مشاجرات واقع گردید، معلوم می‌شود که بعض از آنها از طریق حق منحرف و تابع هوای نفس گردیده، بلکه ظالم و فاسق بودند.

پس نباید هر فردی و یا جمعی را که به مصاحبت رسول اکرم صفحه نائل آمدند محترم شمرد، بلکه احترام به اعمال و کردار آنها است. اگر اهل نفاق نبودند و مطیع و فرمانبردار رسول الله بودند و بر خلاف اوامر ودستورات آن حضرت رفتار ننمودند، محترم خواهند بود و خاک قدم آنها توتیای چشم ما خواهد بود.

یا باید آقایان با انصاف بگوئید بسیاری از اخباری که در کتب معتبرهٔ خودتان راجع به حرب با امیر المؤمنین علی علیه السّلام نقل گردیده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود جنگ با علی جنگ با من است اساس ندارد یا اگر تصدیق نمودید که این نوع از اخبار غایت اعتبار را دارد چه آنکه با سلسلهٔ اسناد صحیحه در کتب معتبرهٔ اکابر علماء خودتان رسیده است (علاوه بر تواتر در کتب معتبرهٔ علماء شیعه)، ناچار

ص: ۵۱۶

۱- ان ما وقع بین الصحابه من المحاربات و المشاجرات علی الوجه المسطور فی کتب التواریخ، و المذکور علی السنه الثقاه یدل بظاهره علی ان بعض قد حاد عن طرق الحق و بلغ حد الظلم و الفسق و کان الباعث له الحقد و العناد و الحسد و اللداد و طلب الملک و الریاسه و المیل الی اللذات و الشهوات، اذ لیس کل صحابی معصوما و لا کلُّ من لقی النبی صلی الله علیه وآله بالخیر موسوما... شرح مقاصد، تفتازانی، ۵/۳۱۰، فصل ۴، مبحث ۷، وجوب تعظیم الصحابه

بایـد تصـدیق کنیـد عدّه ای از اصـحاب فاسد و کاسد و اهل باطل بودند مانند معاویه و عمرو بن عاص و ابو هریره و سـمره بن جنـدب و طلحه و زبیر و غیره که به جنگ علی علیه السّـلام برخاسـتند؛ زیرا جنگ با علی جنگ با رسول خـدا بوده است پس قطعا منحرف از حق گردیدند که به جنگ رسول الله قیام نمودند.

پس اگر ما گفتیم که بعض از صـحابه تابع هوی و هوس گردیدند بیجا نگفته ایم، بلکه با برهان و دلیل گفته ایم. علاوه بر این مـا در گفتـار به این که بعض از صـحابه فاسق و ظالم و منحرف از حق گردیدنـد و در حلقـهٔ منافقین وارد بودنـد منفرد نیستیم بلکه اتخاذ سند از اکابر علماء خودتان می نمائیم.

قول غزالی در نقض عهد صحابه

شما اگر کتاب «سـر العالمین» تألیف حجه الاسـلام ابو حامـد محمـد بن محمـد غزالی طوسـی را مطالعه نمائید هرگز به ما ایراد نمی نمائید. ناچارم قسمتی از مقاله چهارم آن را برای اثبات حق به عرضتان برسانم که گوید:

«اسـفرت الحجّه وجهها و اجمع الجمـاهیر علی متن الحـدیث عن خطبه یوم غـدیر خمّ باتّفاق الجمیع و هو یقول من کنت مولاه فعلیّ مولاه فقال عمر بخ بخ لک یا ابا الحسن لقد اصبحت مولای و مولی کلّ مؤمن ومؤمنه؟! هذا تسلیم و رضی و تحکیم- ثمّ بعـد هـذا غلب الهوی لحبّ الرئـاسه و حمـل عمود الخلافه و عقود البنوّه و خفقـان الهوی فی قعقعه الرایات و اشـتباک ازدحام الخیول و فتح الامصار سقاهم کاس الهوی فعادوا الی الخلاف الاول فنبذوه وراء ظهورهم و اشتروا به ثمنا قلیلا

فبئس مـا یشترون! و لمّـا مات رسول الله قال قبل وفاته ایتونی بـدوات و بیاض (و بیضا نسـخه) لازیل عنکم اشـکال الامر و اذکر لکم من المسـتحقّ لها بعدی قال عمر دعوا الرجل فانّه لیهجر!! و قیل یهذو فاذا بطل تعلقکم بتأویل النصوص فعدتم الی الاجماع و هذا منقوض ایضا فانّ العباس و اولاده و علیّا و زوجته و اولاده لم یحضـروا حلقه البیعه و خالفکم اصـحاب السـقیفه فی مبایعه الخزرجیّ ثمّ خالفهم الانصار.»

«مـا حصـل معنی آنکه نسـبت به خلافـت اتفـاق فریقین است بر اینکه حجـاب از صورت دلیل برداشـته شـده، همه کس واقع و حقیقت را بـا کمـال وضوح و آشـکارا فهمیـده است و از این رو هر گونه شک زائل و تردیـد مرتفع و به طور قطع و یقین علی علیه السّـلام جانشـین و خلیفه بلاـ فصـل شـناخته شـده چه آنکه اجماع دسـته جات مختلف و جماهیر مسـلمین بر صـحت وقوع قضایای غدیر خم و شـمول خطبه آن روز نسـبت به مورد بحث منعقد است و به این ملاک هر اشکالی بی مورد و هر اعتراضی لغو و باطل است، زیرا همین که رسول خداصلی الله علیه وآله سخن فرسائی خود را به پایان آورد فوری عمر مبادرت به تظاهر نموده تبریکـات لازمه را ضـمن بیانات بـخ بـخ لک یا علی تقـدیم نمود. بـدیهی است این نحوه تبریک گفتن تسـلیم در مقابل صدور فرمان جدید و رضایت به وقوع خلافت علی علیه السّـلام (و مثبت ادعاء شیعه است) و لکن مع الوصف با اینکه با کمال طوع و رغبت و یـک عـالم بشـاشت و شادمـانی سـر تسـلیم پیش آورد، تشـریفات تبریـک را فراهم نمود. سـپس نفس اماره بر آنهاغـالب، حب ریـاست و جـاه طلبی عواطف و مزایـای انسـانیت را از آنهـا سـلب، خرگـاه خلافت سازی را بالا برده، سازمان سیاست مذموم

خلیفه تراشی را در سقیفه بنی ساعده تهیه نمودند- چرا که شهوتشان به حرکت آمده اشتیاق مفرط پیدا نمودند که پرچم‌های نیرو را در احتزاز و صفوف سواره و پیاده را زیر فرمان خویش مشاهده نمایند، توسعه کشور و فتح بلاد بنمایند تا نام خود را به صفحات تاریخ به ودیعه بگذارند؛ فلذا جام شراب هوای نفسانی را نوشیدند و به قهقرا برگشتند، قرآن را پشت سر، احکام و سنت پیغمبر را ملعبه خود نموده دین را به دنیا فروختند. چه زشت معامله باطلی با خدا کردند که جز اخفاء حق و ورشکستگی آخرت نتیجه دیگری نداشت. اگر چنین نبود پس چرا در مرض موت پیغمبرصلی الله علیه وآله برای نوشتن دستور جامع وقتی کاغذ و دوات طلبید در پاسخ، «ان الرجل لیهجر» شنید (یعنی پیغمبر هذیان می گوید)!! پس خلافت ابو بکر فاقد منطق ودلیل است. اگر حربه اجماع را به منظور تصحیح خلافت به کار برید البته منقوض است چه آنکه عباس و پسرانش و علی علیه السّلام با زن و فرزندانش هیچ کدام شرکت در اجماع (ساختگی) نداشتند. همچنین بعض حاضرین سقیفه نیز متمرد و مخالفت با آن اجماع (ساختگی) نموده بیعت با خزرجی ننموده و از سقیفه خارج شدند، پس از آن انصار هم مخالفت نمودند.»

پس آقایان محترم متوجه باشید که شیعیان نمی گویند مگر همان چیزی را که علماء بزرگ منصف خودتان می گویند. منتها چون بما نظر بد دارید به حرفهای حسابی ما هم خورده می گیرید ولی به علماء خودتان خورده نمی گیرید که چرا نوشتند بلکه ندیده گرفته و می گذرید و حال آنکه از روی علم و انصاف حق را ظاهر نموده و وقایع را به طور حقیقت در صفحهٔ تاریخ ثبت نمودند.

شیخ: کتاب سرّ العالمین منتسب به امام غزالی نیست و مقام او بالاتر از آن

است که چنین کتابی بنویسد و رجال از علماء تصدیق ندارند که این کتاب از آن بزرگوار عالی مقام باشد.

سر العالمین کتاب غزالی است

داعی: عدّه ای از علماء خودتان تصدیق نموده اند که این کتاب نوشته امام غزالی می باشد آنچه الحال در نظر دارم یوسف سبط ابن جوزی که خیلی دقیق است در نقل مطالب و با احتیاط قلم را به کار برده و در امر جماعت هم متعصّب است در صفحه ۳۶ تذکره خواص الامه در همین موضوع استشهاد به قول امام غزالی از سرّ العالمین نموده و همین عباراتی که عرض نمودم در آنجا نقل نموده و چون در اطراف گفتار او اظهار نظری ننموده ثابت است که اولا تصدیق دارد این کتاب از غزالی بوده و ثانیا با گفته های او که مفصلا زائد بر آنچه ما به مقتضای وقت مجلس عرض نمودیم نقل نموده موافقت دارد و الا نقد و انتقادی در اطراف گفتار او می نمود.

ولی متعصّبین از علماء شما وقتی در مقابل این قبیل از حقایق و بیانات اکابر علماء قرار می گیرند و عاجز از جواب منطقی می شوند یا می گویند این کتاب تألیف آن عالم نیست یا نسبت تشیّع به او می دهند و اگر بتوانند آن افراد با انصاف را تفسیق و تکفیر نموده به کلّی از میان می برند که چرا انصاف ورزیده حق و حقیقت را ظاهر نمودند زیرا.

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز

ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست

شرح حال ابن عقده

چنانچه تاریخ نشان می دهد بسیاری از اکابر علماء خودتان روی حق گوئی و حق نویسی در زمان حیاتشان بیچاره و موهون و آواره شدند و خواندن کتاب های آنها را علماء متعصّب و عوام بی خرد تحریم نمودند و عاقبت هم سبب قتل آنها گردیدند.

مانند حافظ ابن عقده ابو العباس احمد بن محمّد بن سعید همدانی متوفی ۳۳۳ قمری که از اکابر علمای شما است و علمای رجال خودتان از قبیل ذهبی و یافعی و غیره او را توثیق نموده و در ترجمه حالات او می نویسند سیصد هزار حدیث با سندهای آن حفظ داشته و بسیار ثقه و راستگو بوده.

ولی چون در مجامع عمومی در قرن سیم هجری در کوفه و بغداد مثالب و معایب شیخین (ابی بکر و عمر) را می گفته او را رافضی خواندند و از نقل روایاتش خودداری نمودند.

چنانچه ابن کثیر(۱) و ذهبی(۲) و یافعی درباره او نوشته اند:

ص: ۵۲۱

۱- البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۱۱/۲۳۶، حوادث سال ۳۳۲ هجری، شرح حال احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن. ابن کثیر می نویسد: سمعت ابا عمر بن حیویه یقول: کان ابن عقده یجلس فی جامع براثی، معدن الرفض یملی مثالب الصحابه — او قال الشیخین- فترکت حدیثه لاحدث عنه بشيء.

۲- میزان الاعتدال، ذهبی، ۱/۲۸۲، رقم ۴۵۷، شرح حال احمد بن محمد بن سعید بن عقده الحافظ ابو العباس. ذهبی می نویسد: و قال ابو عمر بن حیویه: کان ابن عقده یملی مثالب الصحابه — او قال: مثالب الشیخین- فترکت حدیثه.

«انّ هذا الشیخ کان یجلس فی جامع براثا و یحدّث الناس بمثالب الشیخین و لذا ترکت روایاته و الّا فلا کلام لاحد فی صدقه و ثقته»

(شیخ ابن عقده می نویسد در جامع براثا (که الحال مسجد براثا بین بغداد و کاظمین معروف است) معایب شیخین (ابو بکر و عمر) را برای مردم نقل می کرده برای همین عمل او، ما ترک نمودیم روایات او را و الا احدی در صداقت و راست گویی و موثق بودن او حرفی نزده است.)

و خطیب بغداد در تاریخ(۱) خود او را تعریف می کند ولی در آخر بیانات خود گوید:

«انّه کان خرّج مثالب الشیخین و کان رافضیّا»

(یعنی آن که چون معایب و مثالب شیخین (ابی بکر و عمر) را نقل می نمود رافضی شد.)

پس آقایان تصور ننمایند که شیعیان فقط حقایق را بیان می نمایند بلکه اکابر علماء خودتان مانند امام غزالی و ابن عقده و دیگران هم مثالب و معایب کبار صحابه را نقل می نمودند.

مرگ طبری

از این قبیل علماء و دانشمندان در تاریخ ازمنه بسیار بودند که در اثر حق گوئی و حق نویسی بیچاره و مردود و یا مقتول گشتند مانند محمّد بن جریر طبری(۲)

۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۵/۲۲، رقم ۳۲۶۵، شرح حال احمد بن محمد ابو العباس بن عقده.

۲- محمد بن جریر الطبری... و دفن فی داره لان بعض العوام الحنابله و رعاعهم منعوا دفنه نهارا و نسبوه الی الرفض و من الجهله من رماه بالالحاد... الکلام. البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۱۱/ ۱۶۷، حوادث سال ۳۱۰ هجری، شرح حال ابو جعفر محمد بن جریر الطبری. و ابن اثیر در الکامل، ۸/۱۳۴ حوادث سال ۳۱۰ هجری، باب ذکر وفاه محمد بن جریر الطبری، شرح حالش را این گونه نقل می کند: ...و دفن لیلا بداره، لان العامه اجتمعت و منعت من دفنه نهارا و ادعوا علیه الرفض ثم ادعوا علیه الالحاد

مفسّر و مورخ معروف قرن سوم که مفاخر اکابر علماء شما بوده وقتی در سال ۳۱۰ در سن هشتاد و شش سالگی در بغداد از دنیا رفت. چون مانع بودند در روز جنازه اش را بردارند و مورد خطر بود، لذا ناچار شدند شبانه او را در منزلش دفن نمودند.

کشته شدن نسائی

از همه وقایع عجیب تر وقعهٔ قتل امام أبو عبد الرحمن احمد بن علی نسائی(۱)

ص: ۵۲۳

۱- البدایه و النهایه، ابن اثیر، ۱۱/۱۴۰، حوادث سال ۳۰۳، شرح حال نسائی احمد بن علی. ابن اثیر جریان را این گونه نقل می کند: ... قالوا و دخل النسائی الی دمشق فسأله اهلها ان یحدثهم بشیء من فضائل معاویه فقال: اما یکفی معاویه یذهب رأسا برأس حتی یروی له فضائل؟ فقاموا الیه فجعلوا یطعنون فی خصیتیه حتی اخرج من المسجد الجامع فسار من عندهم الی مکه فمات بها فی هذه السنه و قبره بها... و در ادامه می نویسد: حکی ابن خلکان انه توفی فی شعبان من هذه السنه و انه انما صنف الخصائص فی فضل علی و اهل البیت لانه رأی اهل دمشق حین قدمها فی سنه ثنتین و ثلاثمأه عندهم نفره من علیّ، و سألوه عن معاویه فقالما قال، فدققوه فی خصیتیه فمات. و نیز ابن خلکان در وفیات الاعیان، ۱/۷۷-۷۸، رقم ۲۹، شرح حال احمد بن علی بن شعیب بن علی ابوعبد الرحمن نسائی می نویسد: قال محمد بن اسحاق الاصبهانی: سمعت مشایخنا بمصر یقولون: ان ابا عبد الرحمن فارق مصر فی عمره و خرج الی دمشق فسئل عن معاویه و روی من فضائله فقال: اما یرضی ان یخرج راسا برأس حتی یفضل. و فی روایه اخری: ما اعرف له فضیله الا «لا اشبع الله بطنک» و کان یتشیع فما زالوا یدفعون فی حضنه حتی أخرجوه من المسجد و فی روایه اخری یدفعون فی خصییه و داسوه ثم حمل الی الرمله فمات بها.. و قال الحافظ ابو نعیم الاصبهانی لمّا داسوه بدمشق مات بسبب ذلک الدوس. و هو منقول قال و کان قد صنف کتاب «الخصائص» فی فضل علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و اهل البیت و اکثر روایاته فیه عن احمد بن نبل رحمه الله تعالی فقیل له: ألا تصنف کتابا فی فضائل الصحابه رضی الله عنهم؟ فقال: دخلت دمشق و المنحرف عن علی رضی الله عنه کثیر فأردت ان یهدیهم الله تعالی بهذا الکتاب.

است که یکی از اعلام و ائمهٔ صحاح ستّه می باشد و از مفاخر اکابر علماء شما در اواخر قرن سوم هجری بوده است.

مختصر از مفصل آن واقعه چنان است که در سال ۳۰۳ قمری وارد دمشق شد دید اهالی آن شهر در اثر تبلیغات سوء اموی ها علنی و بر ملا بعد از هر نماز حتی در خطبه نماز جمعه امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام (مظلوم) را سب و لعن می نمایند، خیلی متأثر شد. تصمیم گرفت احادیثی که با سلسله اسناد خود از رسول خدا در فضایل امیر المؤمنین علیه السّلام در حافظه دارد به زیر قلم آورد.

فلذا کتاب خصائص العلوی را در اثبات مقامات عالیه و فضائل متعالیه آن حضرت نوشت و بر روی منبر آن کتاب و احادیث مضبوطه در آن را می خواند و به این طریق فضایل و مناقب آن حضرت را نشر می داد.

یکی از روزهائی که بالای منبر مشغول نقل فضایل آن حضرت بود ملت جاهل متعصّب هجوم آوردند او را از منبر به زیر کشیدند و با شدت تمام او را زدند و خصیتین او را کوفتند و آلت تناسل او را گرفتند و به همان حال کشیدند و از مسجد بیرونش انداختند. در اثرات همان ضربات سخت و لگدمال نمودند او بعد از چند روز وفات کرد و حسب الوصیت جنازه اش را بردند در مکه دفن

نمودند!

این عملیات از آثار عناد و لجاج و جهل مرکب و تعصّبات احمقانه قومی است که مفاخر خود را رسوا و مفتضح و مقتول می نمایند به جرم آنکه چرا حق گوئی کرده و پرده از روی حقایق برداشته اند.

غافل از آنکه هر اندازه حق پوشی کنند مثَل حق، مثَل آفتاب است بالاخره از زیر پرده بیرون خواهد آمد.

خلاصه معذرت می خواهم از مطلب خارج شدم غرض این است که مقام ولایت مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام فقط به زیر قلم علماء شیعه جاری نگردیده بلکه اکابر علماء خودتان هم نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله در حضور هفتاد هزار و یا صد و بیست هزار نفر دست علی را بالای دست بلند نمود و به امارت و امامت به مردم معرفی فرمود.

اشکال در کلمه مولی

حافظ: در مورد این قضیّه و اصل حدیث شك و شبهه و اشکالی نیست ولی نه به این اهمیت وآب و تابی که شما بیان نمودید. علاوه بعض اشکالات در متن حدیث موجود است که مطابقت با هدف و مقصد شما نمی کند، از جمله در کلمهٔ مولی می باشد که جناب عالی ضمن بیانات خود خواستید برسانید که مولی به معنای اولی به تصرف می باشد و حال آنکه ثابت آمده که کلمهٔ مولی در این حدیث به معنای محب و ناصر و دوست می باشد که پیغمبرصلی الله علیه وآله چون می دانست علی کرم الله وجهه دشمن زیاد دارد، خواست توصیه او را بنماید و به امت

ص: ۵۲۵

برساند که هر کس را من محبّ و دوست و ناصر او می باشم علی هم محب و دوست و ناصر آن می باشد و اگر بیعتی از مردم گرفت برای آن بود که بعد از پیغمبرصلی الله علیه وآله علیّ کرم الله وجهه را اذیت نکنند.

داعی: گمان می کنم گاهی به حکم اجبار، تبعیت از اسلاف و عادات می نمائید و الاّ اگر قدری دقیق شوید و علم و انصافتان را به کار اندازید و توجهی به قرائن نمائید، حق و حقیقت کاملا واضح و آشکار می باشد.

حافظ: با کدام قرائن می خواهید ثابت کنید؟ متمنی است بیان فرمائید.

داعی: قرینهٔ أول، قرآن مجید و نزول آیه ۶۷ سوره ۵(مائده) می باشد که در اثبات معنی مولی به اولی به تصرف بودن و نزول آیه:

{یَا أَیُّهَا اَلرَّسُولُ بَلِّغْ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْک مِنْ رَبِّک وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمٰا بَلَّغْتَ رِسٰالَتَهُ وَ اَللّٰهُ یَعْصِمُک مِنَ اَلنّٰاسِ}

(ای پیغمبر آن چه ازخدا بر تو نازل شد، به خلق برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت و اداء وظیفه نکرده ای و خدا تو را از شر و آزار مردمان محفوظ خواهد داشت)

حافظ: از کجا معلوم است که این آیه در آن روز برای این امر نازل گردیده باشد.

داعی: فحول علماء خودتان از قبیل جلال الدین سیوطی در صفحه ۲۹۸ جلد دوم در المنثور(۱) و حافظ ابن ابی حاتم رازی درتفسیر غدیر(۲) و حافظ ابو

۱- در المنثور، ۲/۵۲۸، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده. سیوطی این حدیث را نقل کرده است: أخرج ابن ای حاتم و ابن مدرویه و ابن عساکر عن ابی سعید الخدری قال: نزلت هذه الآیه {یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک} علی رسول الله صلی الله علیه وآله یوم غدیر خم فی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام.

۲- تفسیر القرآن العظیم، ابن ابی حاتم رازی، ۴/۱۱۷۲، ح ۶۶۰۹، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده. ابن ابی حاتم حدیث را مانند سیوطی نقل می کند.

جعفر طبری در کتاب الولایه و حافظ أبو عبد الله محاملی در امالی و حافظ ابوبکر شیرازی در ما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولایه و حافظ ابن مردویه در تفسیر آیه(۱) و حافظ ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل(۲) و ابو الفتح نظزی در خصائص العلوی و معین الدین میبدی در شرح دیوان و قاضی شوکانی در صفحه۵۷ جلد سیم فتح القدیر(۳) و سید جمال الدین شیرازی در اربعین و بدر الدین حنفی در صفحه۵۸۴ جلد هشتم عمده القاری فی شرح صحیح البخاری و امام اصحاب حدیث احمد

ص: ۵۲۷

۱- مناقب ابن مردویه، ص۲۳۹-۲۴۰، ح۳۴۵، ۳۴۷، ما نزل من القرآن فی علیّ، آیه ۶۷، سوره مائده. انب مدرویه نیز حدیث را مانند سیوطی نقل می کند و علاوه احادیث دیگری نیز نقل می کند که به دو حدیث اشاره می کنیم: یک- عن ابن مسعود، قال: کنا نقرأ علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله {یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ – ان علیا مولی المؤمنین- وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ الله یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ} دو- عن ابی الجارود، عن ابی حمزه قال: { یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ} نزلت فی شأن الولایه.

۲- شواهد التنزیل، حسکانی، ۱/۲۵۶، ح۲۴۹، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده. حسکانی حدیث را به الفاظ و طروق گوناگون نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: عن ابن عباس و جابر بن عبد الله قالا: امر الله محمدا ان ینصب علیا للناس لیخبرهم بولایته فتخوف رسول الله صلی الله علیه وآله ان یقولوا حابا ابن عمه و ان یطعنوا فی ذلک علیه فاوحی الله الیه: {یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ... الآیه} فقام رسول الله صلی الله علیه وآله بوالایته یوم غدیر خم.

۳- فتح القدیر، شوکانی، ۲/۶۰، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده. شوکانی حدیث را مانند سیوطی نقل می کند.

ثعلبی در تفسیر کشف البیان(۱) و امام فخر رازی در صفحه ۶۳۶ جلدسیم تفسیر کبیر(۲) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی(۳) و ابراهیم بن محمّد حموینی در فرائد السمطین(۴) و نظام الدین نیشابوری در صفحه ۱۷۰ جلد ششم تفسیر(۵) خود و سید شهاب الدین آلوسی بغدادی در صفحه۳۴۸ جلد دوم روح المعانی(۶) و نور الدین بن صباغ مالکی در صفحه ۲۷ فصول المهمّه(۷) و

۱- الکشف و البیان، ثعلبی، ۴/۹۲، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده. ثعلبی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی عباس فی قوله {یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ} قال نزلت فی علی امر النبی صلی الله علیه وآله ان یبلغ فیه فأخذ بید علی و قال: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

۲- تفسیر کبیر، فخر رازی، ۱۲/۴۹، ذیل آیه ۶۷، سور مائده. فخر رازی حدیث را این گونه نقل می کند: نزلت الآیه فی فضل علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و لما نزلت هذه الآیه اخذه بیده و قال: «من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» فلقیه عمر فقال: هنیئاً لک یابن ابی طالب، اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه

۳- ما نزل من القرآن فی علیّ، ابو نعیم اصفهانی، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده (با استفاده از النور المشتعل، ص۸۶، ح ۱۶) ابو نعیم حدیث را مانند سیوطی نقل می کند.

۴- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۱۵۸، ح ۱۲۰، سمط ۱، باب ۳۲. حموینی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابی هریره قال، قال رسول الله صلی الله علیه وآله: لیله اسری بی الی السماء سمعت نداءاً من تحت العرش ان علیا رایه الهدی و حبیب من یؤمن بی، بلغ علیا ذلک فلما نزل النبی انسی ذلک فأنزل الله جل و علا: { یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ...}

۵- غرائب القرآن، نظام الدین نیشابوری، ۶/۱۲۹، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده. نظام الدین نیشابوری حدیث را مانند فخر رازی نقل کرده است.

۶- روح المعانی، آلوسی، ۳/۳۵۹، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده.

۷- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۴۵، فصل ۱، فصل فی مؤاخاه رسول الله.

علی بن احمد واحدی در صفحه ۱۵۰ اسباب النزول(۱) و محمّد بن طلحه شافعی در صفحه ۱۶ مطالب السؤول(۲) و میر سید علی همدانی شافعی در مودت پنجم از موده القربی(۳) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۹ ینابیع الموده(۴)، خلاصه آنچه دیدم قریب سی تن از اعلام خودتان در معتبرترین کتب و تفاسیر خود نوشته اند که این آیه شریفه در شأن امیر المؤمنین علی علیه السّلام روز غدیر خم نازل گردید.

حتی قاضی فضل بن روزبهان با همهٔ عناد و لجاج و تعصّبی که دارد نوشته است:

فقد ثبت هذا فی الصحاح یعنی پس به تحقیق ثابت آمده این قضیّه در صحاح معتبره ما که چون این آیه نازل شد رسول خداصلی الله علیه وآله دست علی را گرفت و فرمود:

«من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه»

و عجب آنکه همان قاضی عاصی در کشف الغمّه خبر غریبی از رزین بن عبد الله نقل نموده که گفت: ما در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله این آیه را چنین قرائت

۱- اسباب النزول، واحدی نیشابوری، ص۱۳۵، ذیل آیه ۶۷ سوره مائده.
۲- مطالب السؤول، محمد بن طلحه شافعی، ص۷۹، باب ۱، فصل ۵، ابن صباغ و واحدی و ابن طلحه حدیث را مانند سیوطی نقل کرده اند.
۳- موده القربی، همدانی، موده ۵ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۸۵، ح ۸۱۲، باب ۵۶). همدانی حدیث را این گونه نقل می کند: عن البراء بن عازب، قال: ... و فیه علی علیه السّلام نزلت {یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ} الآیه.
۴- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۵۹، ح۲۰، باب ۳۹، تفسیر { یا أَیُّهَا الرَّسُولُ...} قندوزی این حدیث را این گونه نقل می کند: أخرج الثعلبی عن ابی صالح عن ابن عباس و عن محمد الباقر قال: نزلت هذه الآیه فی علیّ.

می کردیم:

{یا أیّها الرسول بلّغ ما انزل الیک من ربّک - انّ علیّا مولی المؤمنین- فان لم تفعل فما بلّغت رسالته}

(ای پیغمبر آنچه از خدا بر تو نازل شد، به خلق برسان (که آن عبارت است از این که علی علیه السّلام اولی به تصرف در امور مؤمنین است) پس اگر نرسانی (ولایت علی را) تبلیغ رسالت و اداء وظیفه نکرده ای.)

و نیز سیوطی در درّ المنثور(۱) از ابن مردویه- و ابن عساکر و ابن ابی حاتم ازابو سعید خدری و عبد الله بن مسعود (یکی از کتّاب وحی) و قاضی شوکانی در تفسیر فتح القدیر(۲) نقل نموده اند که ما در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله همین قسم آیه را می خواندیم. خلاصه از تأکید کردن بلکه تهدید نمودن در این آیه که می فرماید: اگر این امر را تبلیغ ننمائی و به مردم نرسانی هیچ رسالت خود را تبلیغ ننموده ای صراحه معلوم می آید که آن امر مهم عظیمی که مأمور ابلاغ آن گردیده تالی تلو مقام رسالت بوده است و قطعا آن امر امامت و وصایت و أولی به تصرف بودن است که حافظ و نگاهبان دین و احکام است بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله.

ص: ۵۳۰

۱- اخرج ابن مردویه عن ابن مسعود قال: کنا نقرء علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله {یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ من ربک} ان علیا مولی المؤمنین {وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ الله یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ}. در المنثور، سیوطی، ۲/۵۲۸، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده.

۲- فتح القدیر، شوکانی، ۲/۶۰، آیه ۶۷ سوره مائده. و نیز آلوسی در روح المعانی، ۳/۳۵۹، آیه ۶۷، سوره مائده، حدث را مانند سیوطی نقل کرده است.

نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم در غدیر خم

قرینه دوم، نزول آیه ۳ سوره ۵ (مائده)می باشد که در تکمیل دین می فرماید:

{الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً}

(امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و اختیار کردم برای شما اسلام را دینی پاکیزه).

حافظ: آنچه مسلّم است، این آیه در روز عرفه نازل گردیده و احدی از علماء، نازل در روز غدیر را معترض نشدند.

داعی: تمنا می کنم در بیانات خود تعجیل به نفی نفرمایید، شاید راهی به اثبات باشد. مطالب را با قید احتیاط تلقی فرمایید تا در موقع جواب، اسباب ناراحتی روح نگردد. البته تصدیق می کنم که بعض از علمای شما گفته اند که این آیه در عرفه نازل گردیده، ولی جمع کثیری از اکابر علمای خودتان، نزول آیه را در روز غدیر نقل نموده اند و نیز عده ای از علمای خودتان گویند: محتمل است این آیه دو مرتبه نازل گردیده باشد؛ یک مرتبه غروب عرفه و یک مرتبه در غدیر. چنانچه سبط ابن جوزی در آخر صفحه ۱۸ تذکره خواص(۱) الامه گوید: «احتمل ان الآیه نزلت مرتین مره بعرفه و مره یوم الغدیر کما نزلت «بسم الله الرحمن الرحیم» مرتین مره بمکه و مره بالمدینه»

(احتمال دارد این آیه دو مرتبه نازل شده باشد، یک مربته در عرفه و مرتبه

۱- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص۳۷، باب ۲، فی ذکر فضائله، ذیل قوله صلی الله علیه وآله من کنت مولاه فعلی مولاه.

دیگر در روز عید غدیر. همچنان که «بسم الله الرحمن الرحیم» دو مرتبه نازل گردید، یک مرتبه در مکه و مرتبه دیگر در مدینه).

و الا اکابر از موثقین علمای خودتان از قبیل: جلال الدین سیوطی در صفحه ۲۵۶ جلد دو در المنثور[(۱)] و در صفحه ۳۱ جلد اول اتقان[(۲)] و امام المفسرین ثعلبی در کشف البیان و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علیّ[(۳)] وابو الفتح نطنزی در خصائص العلوی و ابن کثیر شامی در صفحه ۱۴ جلد دوم تفسیر[(۴)] خود، ازطریق حافظ ابن مردویه و محمد بن جریر طبری،

۱- در المنثور، سیوطی، ۲/۴۵۷–۴۵۸، ذیل آیه ۳ سوره مائده. سیوطی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابی هریره قال: لما کان یوم غدیر خم و هو یوم ثمانی عشر من ذی الحجه قال النبی صلی الله علیه وآله: «من کنت مولاه فعلی مولاه. فانزل الله { الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...}

۲- الاتقان، سیوطی، ۱/۷۵، نوع ۲ فی معرفه الحضری و السفری. سیوطی حدیث را این گونه نقل می کند: أخرج ابن مردویه عن ابی سعید الخدری انها (آیه اکمال) نزلت یوم غدیر خم. و أخرج مثله من حدیث ابی هریره و فیه انه الیوم الثامن عشر من ذی الحجه مرجعه من حجه الوداع.

۳- ما نزل من القرآن فی علیّ، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص۵۶، ح۴). ابو نعیم حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی سعید الخدری ان النبی دعا الناس الی علی علیه السّلام فی غدیر خم و امر بما تحت الشجر من الشوک، فقمّ و ذلک یوم الخمیس فدعا علیا فأخذ بضبعیه فرفعهما حتی نظر الناس الی بیاض ابطی رسول الله صلی الله علیه وآله ثم لم یفترقوا حتی نزلت هذه الآیه { الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...}

۴- تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ۲/۱۵، ذیل آیه ۳ سوره مائده. ابن کثیر حدیث را این گونه نقل می کند: روی ابن مردویه من طریق ابی هارون العبدی عن ابی سعید الخدری: انها نزلت علی رسول الله صلی الله علیه وآله یوم غدیر خم حتی قال لعلی «من کنت مولاه فعلی مولاه»، ثم رواه عنای هریره و فیه انه الیوم الثامن عشر من ذی الحجه؛ یعنی مرجعه صلی الله علیه وآله من حجه الوداع. گرچه ابن کثیر بر اینکه این آیه در عرفه نازل شده پافشاری می کند، اما با مراجعه به سایر منابع معتبر معلوم می شود که ادعای ابن کثیر پایه علمی و تحقیقی ندارد. چه اینکه انبوهی ازمنابع نزول این آیه شریفه را در غدیر خم و پس از نصب امیر المؤمنین به خلافت می دانند.

عالم مفسر مورخ قرن سیم هجری در تفسیرکتاب الولایه و حافظ ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل(۱) و سبط ابن جوزی در صفحه ۱۸ تذکره الخواص الأمه(۲) و ابو اسحاق حموینی ودر باب دوازدهم فرائد السمطین(۳) و ابو سعید سجستانی در کتاب الولایه و خطیب بغدادی در صفحه ۲۹۰ جلد هشتم تاریخ بغداد(۴) و ابن مغازلی در فقیه شافعی در مناقب(۵) و ابو المؤید

۱- شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۲۰۷، ح ۲۱۴، ذیل آیه ۳ سوره مائده. حسکانی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابن عباس قال بینما نحن مع رسول لله فی الطواف اذ قال: أفیکم علیّ بن ابی طالب؟ قلنا نعم یا رسول الله. فقربه النبی صلی الله علیه وآله فضرب علی منکبه و قال: طوباك یا علی. نزلت علی فی وقتی هذا آیه ذکری و ایاك فیها سواء {الیوم اکملت لکم دینکم...} قال اکملت دینکم بالنبی صلی الله علیه وآله {و اتممت علیکم نعمتی} بعلی {و رضیت لکم الاسلام دینا} بالعرب.
۲- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص۳۶، باب ۲، فی ذکر فضائله علیه السّلام، حدیث فی قوله علیه السّلام من کنت مولاه فعلی مولاه. سبط ابن الجوزی این حدیث را اینگونه نقل می کند: رفعه ابی هریره و قال فی آخر لما قال النبی «من کنت مولاه فعلی مولاه» نزل قوله {الیوم اکملت لکم دینکم...}
۳- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۷۳، سمط ۱ باب ۱۲. حموینی حدیث را مانند ابو نعیم اصفهانی نقل می کند.
۴- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۸/۲۹۰، رقم ۴۳۹۲، شرح حال حبشون بن موسی الخلال. خطیب بغدادی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی هریره قال من صام یوم ثمان عشره من ذی الحجه، کتب له صیام ستین شهرا و هو یوم غدیر خم لما أخذ النبی صلی الله علیه وآله بید علیّ بن ابی طالب فقال: ألست ولی المؤمنین قالوا: بلی یا رسول الله. قال: من کنت مولاه فعلی مولاه. فقال عمر بن خطاب: بخ بخ لک یابن ابی طالب، اصبحت مولای و مولی کل مسلم فأنزل الله {الیوم اکمل لکم دینکم...}
۵- مناقب ابن مغازلی، ص۱۹، ح۲۴، نص الولایه فی غدیر خم، قوله من کنت مولاه... ابن مغازلی حدیث را مانند تاریخ بغداد نقل می کند.

موفق بن احمـد خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب[(۱)] و در فصل چهارم مقتل الحسین[(۲)] و دیگران از علمای خودتان نوشته اند که چون در روز غدیر خم رسول اکرم صـلی الله علیه وآله به حکم عالی اعلی، علی علیه السّـلام را به مردم معرفی و نصب به ولایت نموده و آنچه بـدان مأمور بود رسانیـد در شأن علی، و آن قـدر علی علیه السّـلام را بالای دست بلند نمود که دو زیر بغلش نمودار شـد، آنگـاه امر فرمود به امت که «سـلموا علی علی بامره المؤمنین» یعنی سـلام کنیـد به علی به امارت مؤمنین، و امت همگی اذعان به آن نمودند. هنوز از هم جدا نشده بودند که آیه شریفه مذکوره نازل گردید.

خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله از نزول این آیه بسیار مسرور شد، لذا توجه به حاضرین

۱- منـاقب خوارزمی، ص۱۳۵، ح۱۵۲، فصل ۱۴. خوازمی حـدیث را این گونه نقل می کنـد: عن ابی سـعید الخدری: ان النبی صلی الله علیه وآله یوم دعا الناس الی غدیر خم، امر بما کان تحت الشجره من الشوک فقم و ذلک یوم الخمیس، ثم دعا الناس الی علی، فأخـذ بضـبعه فرفعهمـا حتی نظر النـاس الی بیـاض ابطه، ثم لم یتفرقـا حتی نزلت {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً} فقـال رسول الله: الله اکبر علی اکمـال ادین واتمـام النعمه و رضـی الرب برساتی و الولایه لعلیّ.

۲- مقتل الحسین، خوارزمی، ۱/۸۱، فصل ۴. خوارزمی حدیث را به همان الفاظ که از مناقب آوردیم نقل کرده است.

نموده، فرمود:

«الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضا الرب برسالتی و الولایه لعلی بن ابی طالب بعدی»

(خدای بزرگ که دین را کامل و نبوت را تمام نمود راضی شد به رسالت و پیغمبری من و ولایت برای علی بعد از من)

امام حسکانی و امام احمد حنبل مشروحا این قضیه را نقل نموده اند. اگر آقایان محترم ساعتی از عادت خارج شوید و با دوربین انصاف و حقیقت بین بنگرید از نزول آیات کریمه و حدیث شریف بر شما واضح وروشن می گردد که کلمه مولی به معانی امامت و ولایت و اولی به تصرف می باشد.

و اگر مولی و ولی به معنای اولی به تصرف نبود، جمله بعدی بی معنی بود و این جمله که در همه جا از لسان مبارک رسول خداصلی الله علیه وآله صادر گردیده، ثابت می کند که مولی و ولی به معنی اولی به تصرف می باشد که می فرماید: بعد از من این مقام مخصوص علی علیه السّلام است. ثالثا قدری با دقت فکر کنید وانصاف دهید در آن هوای گرم، در محل بی آب و آبادانی که سابقا مرکزیت برای توقف در آنجا نبوده، تمامی امت را در آنجا جمع کند و جلو رفتگان قافله را امر کند برگردانند، مقابل آفتاب سوزان که پاها را به دامن‌ها پیچیده و در پناه شترها نشسته بودند منبر برود آن خطبه طولانی را که خوارزمی و ابن مردویه در مناقب(۱) خود و طبری در کتاب الولایه ودیگران نقل نموده اند در اثبات فضایل و مقامات امیر

۱- مناقب ابن مردویه، ص۲۳۲، ح۳۳۴، ما نزل من القرآن فی علیّ، ذیل سوره مائده. ابن مردویه حدیث را به همان الفاظی که از مناقب خوارزمی نقل کردیم آورده است.

المؤمنین اداء نمایـد، تا سه روز هم وقت مردم را بگیرد ودر صـحرای خشک و گرم آنها را نگاه دارد و امر کند تمامی افراد از عالی و دانی بایستی فرداً بعـد فرد با علی علیه السّـلام بیعت کننـد، نتیجه آن باشـد که علی را دوست بداریـد یا آنکه علی علیه السّلام دوست و ناصر شماست؟!

در صورتی که نبود احـدی از افراد امت که کثرت علاقه آن حضـرت را به علی علیه السّـلام ندانـد و مکرر توصـیه و سـفارش نشنیده باشد که به بعض از آنها قبلا اشاره شد. دیگر در همچون مکان گرمی با نزول آیات و تأکیدات بلیغه لزومی نداشت که مردم را در زحمت و معطل نماید که نتیجه آن باشد که علی را دوست بدارید.

بلکه اگر خوب دقت کنیـد این عمل در نظر عقلاء چنانچه جهت اهم و ارجحی نداشـته باشد، لغو می آید و عمل لغو از رسول اکرم صـلی الله علیـه وآله هرگزصـادر نمی گردد. پس عنـد العقلاـء ثـابت است که این همه تشـریفات آسـمانی و زمینی برای محبت ودوستی فقـط نبوده بلکه امر مهمی تـالی تلو مقـام رسـالت بوده که آن همـان امر ولایت و امامت و اولی به تصـرف در امور مسلمانان بوده است.

نظر سبط ابن جوزی در معانی مول

چنانچه جمعی از اکابر علمی خودتان از روی دقت و انصاف، تصدیق این معنی را نموده اند. از جمله سـبط ابن جوزی در باب دوم صفحه ۲۰ تذکره خواص الامه از برای کلمه مولی ده وجه و معنی ذکر نموده، آنگاه در آخر آن جملات گوید:

هیچ یک از این ده معنی مطابقت با کلام رسول الله نمی یابد.

«و المراد من الحدیث الطاعه المحضه المخصوصه فتعین وجه العاشر و هو الاولی و معناه من کنت اولی به من نفسه فعلیّ اولی به.»

(مراد از حدیث، طاعت محضه مخصوصه است پس متعین، وجه و معنای دهم است و آن اولی به تصرف بودن است و معنی چنین شود: کسی را که من اولی به تصرف به او هستم از نفس او پس علی اولی به تصرف به او می باشد.)

و صراحت دارد به این معنی قول حافظ ابو الفرج، یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتب مرج البحرین که روایت نموده است که این حدیث را به اسناد خودش از مشایخ خود گفته است که پیغمبرصلی الله علیه وآله گرفت دست علی را و فرمود:

«من کنت ولیّه و اولی به من نفسه فعلیّ ولیّه»

(کسی را که من ولی و اولی به تصرف به او از نفس او می باشم پس علی ولی و اولی به تصرف او می باشد.)

آنگاه سبط ابن جوزی گوید:

«و دل علیه ایضا قوله علیه السّلام ألست اولی بالمومنین من انفسهم و هذا نص صریح فی اثبات مامته و قبول طاعته»

(جمله الست اولی بالمؤمنین من انفسهم که در ابتداء کلام خود فرمود دلیل دیگراست بر این که کلمه مولی به معنی اولی به تصرف است و این خود، نص صریح است در اثبات امامت و قبول طاعت علی علیه السّلام) انتهی قوله.

نظر ابن طلحه شافعی در معانی مولی

و نیز محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۱۶ مطالب السؤول(۱) اواسط فصل پنجم از باب اول گوید:

از برای کلمه مولی معنی متعدده می باشد از قبیل: اولی به تصرف و ناصر و وارث و صدیق و سید.

آن گاه گوید: این حدیث شریف از اسرار آیه مباهله است چه آن که خداوند علیّ اعلی، علیّ علیه السّلام را به منزله نفس پیغمر خوانده و بین نفس پیغمبر و نفس علی جدایی نبوده است آن دو را هم به ضمیر مضاف به سوی رسول الله صلی الله علیه وآله اثبت رسول الله صلی الله علیه وآله لنفس علی بهذا الحدیث ما هو ثابت لنفسه علی المؤمنین عموما فانه صلی الله علیه وآله اولی بالمؤمنین و ناصر المؤمنین و سید المؤمنین و کل معنی امکن اثباته مما دل علیه لفظ المولی لرسول الله فقد جعله لعلی و هی مرتبه سامیه و منزله سامعه و درجه علیه و مکانه رفیعه خصصه بها دون غیره فلهذا صار ذلک الیوم عید

۱- و اشتم علی لفظه المولی و هی لفظه مستعمله بازاء معان متعدده قد رود القران الکریم بها فتاره تکون بمعنی اولی، قال الله تعالی فی حق منافقین {ومأویکم النار هی مولکم} معناه اولی بکم تاره بمعنی الناصر... و تاره بمعنی الوارث... و تاره بمعنی العصبه... و تاره بمعنی الصدیق... و لیعلم ان هذا الحدیث هو من اسرار قوله تعالی فی آیه المباهله {فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ} والمراد نفس علی علیّ ما تقدم فان الله لما قرن بین نفس رسول الله صلی الله علیه وآله و بین نفس علی و جمعهما بضم مضاف الی رسول الله صلی الله علیه وآله اثبت رسول الله لنفس علی علیه السّلام بهذا الحدیث ما هو ثابت لنفسه علی المؤمنین عموما فانه علیه السّلام اولی بالمؤمنین و ناصر المؤمنین و سید المؤمنین و کل معنی امکن اثباته مما دل علیه لفظ المولی لرسول الله صلی الله علیه وآله فقد جعله لعلی علیه السّلام و هدا مرتبه سامیه و منزله سامقه و درجه علیّه و مکانه رفیعه خصه صلی الله علیه وآله بها دون غیره فلهذا صار ذلک الیوم عید و موسم سرور لأولیاءه. مطالب السؤول، محمد بن طلحه شافعی، ص۷۹-۸۰، باب۱، فصل ۵.

موسم سرور لأولیائه.

(ثابت نمود رسول اکرم صلی الله علیه وآله برای نفس علی علیه السّلام به این حدیث و لفظ مولی هر چیزی که ثابت است بر نفس خودش بر مؤمنین، پس به درستی که رسول خداصلی الله علیه وآله اولی به تصرف در امور مؤمنین است و یاور مؤمنین است و سید و آقای مؤمنین است و هر معنی که امکان دارد اثبات او از چیزی که دلالت دارد بر او لفظ مولی برای رسول خدا صلی الله علیه وآله قرار داد آن را در این حدیث شریف و گفتار لطیف برای علی بن ابی طالب علیه السّلام و این مرتبه سامیه و منزلت عالیه و درجه و مکان بلندی است برای آن حضرت که تخصیص داده است او را پیغمبر منحصراً به این خصیصه برای همین معنی. فلذا آن روز (غدیر) عید و موسم سرور و شادمانی گردید برای دوستان آن حضرت) انتهی بیانه.

حافظ: نظر به فرموده خودتان چون لفظ مولی به معنی متعدده آمده، پس تخصیص مولی به معانی اولی به تصرف از بین تمام معانی،بلا مخصص و باطل می باشد.

داعی: البته خاطر آقا به خوبی مسبوق است که محققین علم اصول، بیانی دارند در لفظی که از حیث لغت به معانی متعدده آمده؛ معنی واحد در آنها حقیقی می باشد و باقی معانی مجاز است. بدیهی است در هرجا[یی]، حقیقت مقدم بر مجاز می باشد. پس روی این اصل، در لفظ مولی و ولی معانی حقیقی اولی به تصرف می باشد؛ چنانچه ولی النکاح به معنی متولی امر نکاح است و ولی المرأه زوجها و ولی الطفل ابوه به معنی اولی به می باشد، ولیعهد سلطان به معنی متصرف در امور سلطنت بعد از سلطان است و از این قبیل است تمامی معانی.

ص: ۵۳۹

علاوه، این اشکال به خودتان وارد است؛ چه آن که لفظ ولیّ و مولی را که ذو معانی می باشد اختصاص داده اید به محب و ناصر؛ پس این تخصیص بلا مخصص قطعا باطل است و این ایراد بیشتر به خودتان وارد است تا به ما.

زیرا اگر ما تخصیص دادیم، بلا مخصص نیست؛

بلکه روی قرائن و دلایل بسیاری است که بر این معنی وارد است از آیات و اخبار و گفتار بزرگان که از جمله دلایلی است که علمای بزرگ خودتان مانند: سبط ابن جوزی و محمد بن طلحه شافعی ذکر نموده اند.

و بالاترین دلیل، قراین داخله و خارجه است که مخصص این می باشد؛ چنانچه به بعض از آن قراین اشاره نمودیم که از جمله احادیث بسیاری است از طرق شما که آیه شریفه را این قسم نقل نموده اند:

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فی ولایه علیّ و امامه امیر المؤمنین» چنانچه جلال الدین سیوطی که از اکابر علمای شماست در درّ المنثور آن احادیث را جمع نموده(۱).

۱- الدر المنثور، ۲/۲۹۸، سوره مائده ذیل آیه شریفه سیوطی، روایت را چنین نقل کرده است. و اخرج ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر عن ابی سعید الخدری قال نزلت هذه الآیه «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک علی رسول الله صلی الله علیه وآله ویوم غدیر خم فی علی بن ابی طالب، و اخرج ابن مردویه عن ابن مسعود قال: کنا نقرأ علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله و «یا ا یهال الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس» البته عبارت ان علیا مولی المؤمنین در توضیح و بیاین آیه می باشد و جزء اصل قرآن نیست. «محقق»

احتجاج علی به حدیث غدیر در رحبه

و اگر این حدیث و لفظ مولی نص بر امامت و خلافت ابتدائیه نبود، حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام مکرر به آن احتجاج نمی نمود و مخصوصا در جلسات شوری استشهاد به آن نمی کرد؛ چنانچه خطیب خوارزمی در صفحه ۲۱۷ مناقب(۱) و ابراهیم بن محمد حموینی در باب ۵۸ فرائد(۲) و حافظ ابن عقده در کتاب

الولایه(۳) و ابن حاتم دمشقی در درّ النظیم و ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۶۱ جلد دوم شرح نهج البلاغه(۴) مفصلا نقل نموده اند بالاخص در رحبه که سی نفر

۱- مناقب خوارزمی، ۱۵۶-۱۵۷، فصل ۱۴. خوارزمی حدیث را به این الفاظ نقل کرده است: عن ابی اسحاق قال: حدثنی سعید بن وهب و عبد خیر، انهما سمعا علیا برحبه الکوفه یقول: انشد الله من سمع رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: «من کنت مولاه فانّ علیا مولاه» قال: فقام عده من اصحاب النبی صلی الله علیه وآله فشهدوا انهم سمعوا رسول الله یقول ذلک.

۲- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۶۹، ح ۳۸، سمط ۱، باب ۱۰. حموینی نیز حدیث را اینگونه نقل می کند: عن سماک بن عبید بن الولید العنسی قال: دخلت علی عبد الرحمن بن ابی لیلی فحدثنی انه شهد علیاعلیه السّلام فی الرحبه قال: انشد الله رجلا سمع رسول الله صلی الله علیه وآله و شهده یوم غدیر خم الا قام و لا یقوم الا من قد رآه. قال: فقام اثنا عشر رجلا فقالوا: قد رأینا و سمعنا حیث اخذ بیده و یقول: «اللهم ولا من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله».

۳- الولایه ابن عقده، ص۲۳۶، ح۷۳، روایات امام علی و ابو ایوب انصاری، ابو زینب بن عوف الانصاری. ابن عقده حدیث را این گونه نقل می کند: عن الاصبغ بن نباته قال: انشد علی الناس فی الرحبه من سمع رسول الله صلی الله علیه وآله یقول یوم غدیر ما قال الا قام. فقام بضعه رجلا منهم ابو ایوب و ابو زینب بن عوف فقالوا: نشهد انا سمعنا رسول الله یقول: و أخذ بیدک یوم غدیر فرفعها فقال: ألستم تشهدون انی قد بلغت؟ قالوا نشهد قال فمن کنت مولاه فعلی مولاه.

۴- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۲۸۸- ۲۸۹، خطبه، (و من کلام له علیه السّلام یجری مجری الخطبه)، باب الأخبار الوارده عن معرفه الامام علی بالامور الغیبیه. ابن ابی الحدید این حدیث را این گونه نقل می کند: عن شریک بن عبد الله قال: لما بلغ علیاًعلیه السّلام ان الناس یتهمونه فیما یذکره من تقدیم النبی صلی الله علیه وآله و تفضیله علی الناس، قال: انشد الله من بقی ممن لقی رسول الله صلی الله علیه وآله و سمع مقاله فی یوم غدیر خم الا قام. فشهد بما سمع فقام سته ممن یمینه من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله و سته ممن علی شماله من الصحابه ایضا فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلی الله علیه وآله یقول ذلک الیوم و هو رافع بیدی علی علیه السّلام من کنت مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه...

از اصحاب به آن شهادت دادند.

چنانچه امام احمد بن حنبل در صفحه ۱۱۹، جزء اول و در صفحه ۳۷۰ جزء چهارم مسند(۱) و ابن اثیر جزری در صفحه۳۰۷، جلد سیم وصفحه۲۰۵ و۲۷۶، جلد پنجم اسد الغابه(۲) و ابن قتیبه در صفحه ۱۹۴ معارف و محمد بن

یوسف

ص: ۵۴۲

۱- مسند احمد حنبل، ۱/۱۱۹، مسند علی بن ابی طالب. احمد بن حنبل حدیث را مانند حموینی نقل می کند. و نیز در ۴/۳۷۰، مسند زید بن ارقم این حدیث را نقل کرده است: عن ابی الطفیل قال: جمع علی علیه السّلام الناس فی الرحبه ثم قال لهم: انشد الله کل امریء مسلم سمع رسول الله صلی الله علیه وآله یقول یوم غدیر خم ما سمع لما قام فقام ثلاثون من الناس. این روایت در مسند احمد بن حنبل و عبارات مختلف ذکر شده است. در باب مسند علیّ بن ابی طالب رضی الله عنه پنج روایت بیان شده است ۱/۸۴و ۱۸۸و ۱۱۱۸ و ۱۱۹ که در صفحه ۱۱۹ دو روایت بیان شده است و در باب مسند زید بن ارقم یک روایت ذکر شده است. ۴/۳۷۰، و در باب حدیث رجال من اصحاب النبی صلی الله علیه وآله روایت ذکر شده است. ۵/۳۶۶، ۵/۳۷۰، که جمعا ۹ روایت می شود. «محقق».

۲- اسد الغابه، ابن اثیر، ۴/۲۸، شرح حال علیّ بن ابی طالب، باب قوله صلی الله علیه وآله یوم غدیر خم من کنت مولاه فعلی مولاه. ابن اثیر حدیث را این گونه نقل کرده است: عن عبد الرحمن بن ابی لیلی قال: شهدت علیا فی الرحبه یناشد الناس، انشد الله من سمع رسول الله صلی الله علیه وآله یقول یوم غدیر خم «من کنت مولاه فعلی مولاه» لما قام قال عبد الرحمن فقام اثنا عشر بدریا کانی انظر الی احدهم علیه سروایل فقالوا: نشهد انا سمعنا رسول الله صلی الله علیه وآله یقول یوم غدیر خم: ألست اولی بالمومنین من انفسهم و ازواجی امهاتهم؟ قلنا: بلی یا رسول الله. فقال: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. و همچنین در ۳/۳۲۱، شرح حال عبد الرحمن بن مالک این حدیث را نقل کرده است: عن عمر ذی مرو یزید بن یثیع و سعید بن وهب و هانی بن هانی قال ابو اسحاق و حدثنی من لا احصی ان علی نشد الناس فی الرحبه من سمع قول رسول الله صلی الله علیه وآله من کنت مولاـه فعلی مولاه اللهم ولا من والاه و عاد من عاداه فقام نفر فشهدوا انهم سمعوا ذلک من رسول الله صلی الله علیه وآله و کتم قوم فما خرجوا من الدنیا حتی عموا و اصابتهم آفه منهم یزید بن ودیعه و عبد الرحمن بن مدلج. این روایت با تعابیر دیگر علاوه بر آدرسهای یاد شده در صفحات دیگر این کتاب نیز ذکر شده است:۱/۳۸۶– ۳۶۹، و ۲/۲۳۳، و ۳/۹۳، و ۴/۲۸ و ۵/۶ و ۲۰۵ و ۲۷۵–۲۷۶. «محقق»

گنجی شافعی در کفایه الطالب(۱) و ابن ابی الحدید در صفحه ۳۶۲ جلد اول شرح نهج البلاغه(۲) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در صفحه

۲۶ جلد پنجم حلیه الاولیاء(۳)

ص: ۵۴۳

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۶۳، باب ۱. گنجی حدیث را این گونه نقل می کند: عن زید بن یثیع قالوا: سمعنا علیاعلیه السّلام یقول فی الرحبه: انشدکم الله و لا انشد ألا من سمعت اذناه و وعی قلبه، فقام نفر فشهدوا ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال: ألست اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: فأخذ بید علیّ بن ابی طالب علیه السّلام ثم قال: من کنت مولاه فهذا مولاه...

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴/۷۴، خطبه ۵۶، (و من کلام له علیه السّلام لأصحابه) فصل فی ذکر المنحرفین عن علی. ابن ابی الحدید حدیث را این گونه نقل می کند: ... ناشد علی علیه السّلام الناس فی ربحه القصر او قال رحبه الجامع بالکوفه- ایکم سمع رسول الله یقول: من کنت مولاه فعلی مولاه؟ فقام اثنا عشر رجلا فشهدوا بها و انس بن مالک فی القوم لم یقم فقال له: یا انس ما یمنعک ان تقوم فتشه و لقد حضرتها. فقال: یا امیر المؤمنین کربت و نسیت. فقال: اللهم ان کان کاذبا فأرمه به بیضاء لا تواریها العمامه. قال طلحه بن عمیر فوالله لقد رأیت الوضح به بعد ذلک بین عینیه. همچنین در ج۱۹/۲۱۷ و ۲۱۸، خطبه ۳۱۷ در باب «نبذ من الاقول الحکمیه فی حمد القناعه و قله الاکل» به این مسئله اشاره دارد.

۳- حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۵/۲۶-۲۷، رقم ۲۸۵، شرح حال طلحه بن مصرف. ابو نعیم حدیث را این گونه نقل می کند: عن عمیره بن سعد قال: شهدت علیا علی المنبر ناشدا اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله و فیهم ابو سعید و ابو هریره و انس بن مالک و هم حول المنبر و علی علی المنبر و حول المنبر اثنی رجلاـ هؤلاـء منهم فقال علی: نشدتکم بالله هل سمعتم رسول الله یقول: من کنت مولاـه فعلی مولاـه؟ فقاموا کلهم فقالوا: الله منعم! و قعد رجل فقال: ما منعک ان تقوم؟ قال: یا امیر المؤمنین کبرت و نسیت. فقال: اللهم ان کان کاذبا فاضربه ببلاء حسن. قال: فما مات حتی رأینا بین عینیه نکته بیضاء لا تواریها العمامه.

و ابن حجر عسقلانی در صفحه ۴۰۸ جلد دوم الاصابه(۱) ومحب الدین طبری در صفحه ۶۷ ذخائر العقبی(۲) وامام ابو عبد الرحمن نسائی در صفحه ۲۶ خصائص العلوی(۳)و علامه سمهودی در جواهرالعقدین (۴) و شمس الدین جزری در

۱- سبل الهدی و الرشاد، ابن حجر عسقلانی، ۴/۳۰۰-۳۰۱، رقم ۵۲۱۳، شرح حال عبد الرحمن بن مدلج. ابن حجر این حدیث را نقل کرده است: حدثنی ابو اسحاق، حدثنی من لا احصی ان علیا نشد الناس فی الرحبه: من سمع قول رسول الله صلی الله علیه وآله«من کنت مولاه فعلی مولاه»؟ فقام نفر منهم عبد الرحمن بن مدلج، فشهدوا انهم سمعوا ذلک من رسول الله صلی الله علیه وآله. این روایت علاوه بر آدرس یاد شده در بخشهای دیگری از این کتاب نیز با عبارات مختلف ذکر شده است: ۲/۱۳-۱۵۷۲۱۴، و ۵۰۴/۲۹۱۳، و ۳/۴۸۴/۴۴۴۰، و ۴/۲۷۶ – ۲۷۷ / ۵۱۷۰، و ۶/۳۱۶ / ۸۶۶۵، و ۷ / ۱۳۶ / ۹۹۶۹، و ۷ / ۲۷۴ – ۲۷۵/۱۰۴۱۶.

۲- ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص۶۷، قسم ۱، باب فضائل علی علیه السّلام، ذکر انه من کان النبی علیه السّلام مولاه فعلی مولاه. طبری حدیث را این گونه نقل میکند: استنشد علیّ بن ابی طالب فقال: انشد الله رجلا سمع النبی صلی الله علیه وآله یقول: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» فقام سته عشر رجلا فشهدوا.

۳- خصائص العلوی، نسائی، ص۹۶، باب قول النبی صلی الله علیه وآله من کنت ولیه فهذا ولیه. نسائی حدیث را این گونه نقل می کند: عن طلحه قال: حدثنا عمیره بن سعد انه سمع علیا رضی الله عنه و هو ینشد علی الرحبه: من سمع رسول الله یقول: «من کنت مولاه فعلی مولاه» فقالم سته نفر فشهدوا. و همچنین نسائی روایات دیگری در این موضوع در باب «الترغیب فی موالاته و الترهیب عن معاداته» و در صفحه ۱۰۳و ۱۰۴، در باب «دعاء النبی صلی الله علیه وآله لمن احبه و دعائه علی من ابغضه» نیز دو روایت و در صفحه ۱۳۱و ۱۳۲، در باب «الترغیب فی نصره علی رضی الله عنه» نیز یک روایت ذکر کرده است. و نیز نسائی در کتاب «السنن الکبری» خود ۵/۱۳۱-۱۳۲/ ۸۴۷۰- ۸۴۷۳ باب قول النبی صلی الله علیه وآله من کنت ولیه فعلی ولیّه و همچنین ۵/۱۳۴/۸۴۷۸، باب «الترغیب فی موالاه علی رضی الله عنه و الترهیب فی معاداته»، و در باب الترغیب فی حب علی و ذکر دعاء النبی صلی الله علیه وآله لمن احب علیا و دعائه علی من ابغضه، ۵/۱۳۶/ ۸۴۸۳ و ۸۴۸۴ و نیز در باب «ذکر احدث الناس عهدا برسول الله» ۵/۱۵۴-۱۵۵/ ۸۵۴۲، روایات مربوط به این جریان را نقل کرده است. «محقق»

۴- جواهر العقدین، سمهودی، ۲/۸۰-۸۲، باب ۴. سمهودی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی الطفیل ان علیا رضی الله عنه قام فحمد الله و اثنی علیه ثم قال: انشد الله من شهد یوم غدیر خم الا قام و لا یقوم رجل یقول نبئت او بلغنی الا رجل سمع اذناه و وعاه قلبه فقام سبعه عشر رجلا منهم خذیمه بن ثابت و سهل بن سعد و عدی بن حاتم و عقبه بن عامر و ابو ایوب الانصاری و ابو سعید الخدری و ابو شرحی الخزاعی و ابو قدامه الانصاری، و ابو لیلی و ابو الهیثم بن التیهان و رجال من قریش فقال علی علیه السّلام: هاتوا ما سمعتم! فقالوا: نشهد انا اقبلنا مع رسول الله صلی الله علیه وآله من حجه الوداع... و ذکر الحدیث فی قوله صلی الله علیه وآله من کنت مولاه فعلی مولاه. فقال علیّ: صدقتم و انا علی ذلک من الشاهدین.

صفحه ۳ اسنی المطالب(۱) و سلیمان بلخی در باب ۴

ینابیع الموده(۲) و حافظ بن

ص: ۵۴۵

۱- اسنی المطالب، شمس الدین جزری، ص۴۸. جزری حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی لیلی قال: سمعت علیا بالرحبه ینشد الناس من سمع النبی صلی الله علیه وآله یقول: من کنت مولاه فعلی مولاه... فقام اثنی عشر بدریا فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلی الله علیه وآله یقول ذلک. این روایت علاوه بر آدرس یاد شده با عبارت مختلف در ج۱/۱۱۸-۱۱۹/۴۲ و ۲/۱۵۸-۱۵۹/۴۴۴ ذکر فضائل الامام امیر المؤمنین علیه السّلام ذکر حدیث غدیر خم در این کتاب ذکر شده است. «محقق»

۲- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۱۰۸، ح ۳۰، باب ۴. قندوزی حدیث را به این الفاظ نقل کرده است: عن ابی الطفیل قال: جمع علی الناس فی الرحبه، ثم قال لهم: انشد الله کل امرء مسلم سمع رسول الله صلی الله علیه وآله یوم غدذیر خم ما سمع لما قام، فقام ثلاثون من الناس – قال ابو نعیم- فقام ناس کثیر فشهدوا حین أخذ بیده فقال «أتعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم؟» قالوا نعم یا رسول الله. قال: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» قال: فخرجت و کان فی نفسی شیء فلقیت زید بن ارقم فقلت له: انی سمعت علی یقول کذا و کذا، فقال: قد سمعناه من رسول الله صلی الله علیه وآله یقول ذلک.

عقده در کتاب الولایه(۱) و دیگران از اکابر علمای شما احتجاج علی علیه السّلام را در رحبه کوفه با مسلمانان

نقل نموده اند که حضرت در مقابل مردم ایستاد و فرمود: سوگند می دهم شما را هرکس در غدیر خم از رسول خداصلی الله علیه وآله به گوش خود در باره من چیزی شنیده برخیزد و گواهی دهد، سی تن از اصحاب برخاستند که دوازده تن از آنها بدری بودند و گفتند: درروز غدیر خم دیدیم که رسول خداصلی الله علیه وآله دست علی را گرفت و به مردم فرمود:

«أتعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: نعم. قال: من کنت مولاه فهذا علی مولاه»

(آیا می دانید که من سزاوارترم به مؤمنان از خود آنها؟ گفتند: آری. فرمود: هر کس را من مولای او هستم این علی مولای اوست.)

۱- الولایه، ابن عقده، ص۲۵۲، ح۹۴، ثلاثون رجلا، زید بن ارقم. عن ابی الطفیل قال: کنا عند علی فی الکوفه، فقال: انشد الله من شهد یوم غدیر خم قال رسول الله صلی الله علیه وآله «من کنت مولاه فعلی مولاه» فلیقم و یشهد. فقام سبعه عشر رجلا فشهدوا کلهم ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال ذلک. ... طریق آخر عن ذر بن حبیش قال: فی رحبه مسجد الکوفه انشد الناس علی کرم الله وجهه، فقام سبعه عشر رجال و شهدوا ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال: «من کنت مولاه فعلی مولاه».

سه تن از آن جمعیت شهادت ندادند که یکی از آنها انس بن مالک بود که گفت: پیری مرا گرفته فراموش نمودم.حضرت نفرینشان نمود و مخصوصا در باره انس فرمود: اگر دروغ می گویی خداوند تو را به پیسی و برص مبتلاکند که عمامه او را نپوشاند. پس أنس از جای برنخاست مگر آنکه بدنش مبروص و پیس شد. (در بعضی اخبار دارد کور و پیس شد).

بدیهی است حجت قرار دادن این حدیث و استشهاد نمودن به آن دلیل کامل بر اثبات حق اعظم خود که امارت و خلافت منصوصه باشد، بوده است.(۱)

۱- علاوه بر منابع یاد شده این روایت و نتیجه کسانی که آنرا کتمان کرده اند با عبارات مختلف در کتب دیگر اهل تسنن ذکر شده که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: المعجم الکبیر، طبرانی، ۵/۱۷۱، حدیث زید بن وهب عن زید بن أرقم؛ و ۵/۱۷۵، حدیث ابو سلمان مؤذن عن زید بن ارقم؛ ۵/۱۹۱- ۱۹۲، حدیث ابو اسحاق السبیعی عن زید؛ المعجم الاوسط، طبرانی، ۲/۲۷۵، روایت را از ابی الطفیل عن زید بن ارقم نقل کرده؛ و ۲/۳۲۴، روایت را از أبی اسحاق عن عمرو ذی مره نقل کرده. و نیز در ادامه حدیث دیگری از طلحه بن مصرف عن عمیره بن سعد نقل کرده است؛ و ۲/۳۶۸-۳۶۹، حدیث را از طلحه بن عمیره بن سعد نقل کرده است؛ و ۷/۷۰ حدیث را از الزبیر بن عدی عن عمیر بن سعید نقل کرده است؛ المعجم الصغیر، طبرانی، ۱/۶۴-۶۵، باب الألف من اسمه احمد؛ کتاب السنه، عمرو بن ابی عاصم، باب ۲۰۲ «من کنت مولاه فعلی مولاه»، ص۵۹۳، ح ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳و ۱۳۷۴و ۱۳۷۵؛ مسند ابی یعلی، ابو یعلی موصلی، ۱/۴۲۸-۴۲۹/۵۶۷، مسند علیّ بن ابی طالب رضی الله عنه؛ صحیح ابن حبان، ابن حبان، ۱۵۳۷۵-۴۷۷، ذکر علیّ بن ابی طالب بن عبد المطلب الهاشمی رضوان الله تعالی علیه و...، ذکر دعاء المصطفی صلی الله علیه وآله بالولایه لمن ولی علیا و المعاداه لمن عاداه؛ مناقب علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و ما نزل من القرآن فی علی علیه السّلام، ابن مردویه اصفهانی، ص۱۷۵-۱۷۷/ ۲۳۵- ۲۳۸، الفصل السادس عشر فی من غیر الله حالهم و اهلکهم ببغضه و انکار حقه؛ ذکر اخبار اصبهان، حافظ اصبهانی، ۱/۱۰۷؛ و ۲/ ۲۲۷ -۲۲۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۲۰۴- ۲۱۲و ۲۱۴- ۲۱۵؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱۴/۲۳۹ - ۲۴۰/ ۷۵۴۵؛ الکامل، عبد الله بن عدی ۶/۲۱۶/ شماره ۶۵/۱۶۸۶ محمد بن سلمه بن کهیل کوفی؛ امالی المعالی، حسین بن اسماعیل معاملی، ص۱۶۱-۱۶۲/ ۱۳۳؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی علیه السّلام، ابن دمشقی، ۱/۸۴-۸۵، الباب الثالث عشر فی انه علیه السّلام مولا من النبی صلی الله علیه وآله؛ کنز العمال، متقی هندی، ۱۳/۱۳۱/ ۳۶۴۱۷ و ۱۵۴-۱۵۵/۳۶۴۸۰و ۱۵۷- ۱۵۸/ ۳۶۴۸۵ و ۱۷۰- ۱۷۱/ ۳۶۵۱۴، فضائل علی رضی الله عنه؛ جزء الحمیری، علی بن محمد حمیری، ص۳۳؛ موارد الظمآن، هیثمی، ۷/۱۳۷-۱۳۹/۲۲۰۵، مجمع الزوائد، هیثمی، ۱/۹؛ و ۹/۱۰۳ — ۱۰۸، باب مناقب علیّ بن ابی طالب رضی الله عنه، باب قوله صلی الله علیه وآله من کنت مولاه فعلی مولاه؛ تهذیب الکمال، مزی، ۱۱/۹۹-۱۰۰، شماره ۲۳۷۳، سعید بن وهب الهمدانی الخیوانی الکوفی؛ و ۲۲/۳۹۷- ۳۹۸، شماره ۴۵۲۶، عمیره بن سعد الهمدانی، الیامی؛ و ۳۳/۳۶۸، شماره ۷۴۰۷، ابو سلمان المؤذن؛ البدایه و النهایه ابن کثیر، ۵/۲۲۹-۲۳۱ فصل فی ایراد الحدیث الدال علی انه علیه السّلام خطب بمکان بین مکه و المدینه مرجعه من حجه الوداع قریب من الجحفه یقال له غدیر خمو ۷/۳۸۳- ۳۸۶ باب شیء من فضائل امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ۴/۴۱۸ -۴۲۱ فصل فی ایراد الحدیث الدال علی انه علیه السّلام خطب بمکان بین مکه و المدینه مرجعه من حجه الوداع قریب من الجحفه

يقال له غدير خم، تاريخ الاسلام، ذهبی، ۳/۶۳۱- ۶۳۲؛ تخريج الاحاديث و الآثار، زيلعی، ۲/۲۳۶، و ۲۳۹-۲۴۴. «محقق»

«در این موقع صدای مؤذن بلند و آقایان برای أداء نماز عشاء برخاستند و بعد از اداء فریضه و استراحت و صرف چای.»

قرینه چهارم ألست اولی بکم من انفسکم

داعی: رابعا قرینه کلام در خود حدیث اثبات مرام می نماید که مراد از مولی اولی به تصرف می باشد؛ زیرا در خطبه غدیریه و حدیث است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله قبل از بیان مطلب فرمود(۱): «الست اولی بکم من انفسکم» یعنی آیا من اولی به

۱- کنز العمال، متقی هندی، ۱۳/۱۰۴، ح ۳۶۳۴۲، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، باب فضائل علیّ. متقی هندی حدیث را این گونه نقل می کند: عن میمون بن أبی عبد الله قال: کنت عند زید بن ارقم فجاء رجل فسأل عن علی قال: کنا مع رسول الله فی سفر بین مکه و المدنیه، فنزلنا مکانا یقال له غدیر خم، فأذن الصلاه جامعه فاجتمع الناس فحمد الله و اثنی علیه ثم قال: یا ایها الناس ألست اولی بکل مؤمن من نفسه؟ قلنا: بلی یا رسول الله نحن نشهد انک اولی بکل مؤمن من نفسه. قال: فانی من کنت مولاه فهذا مولاه و أخذ بید علی و لا- أعلمه الا- قال اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. و نسائی در سنن الکبری، ۵/۱۳۱، ح۸۴۶۹، کتاب الخصائص باب قول النبی من کنت ولیه فعلی ولیه، حدیث را این گونه نقل می کند: عن میمون ابی عبد الله قال زید بن ارقم قام رسول الله صلی الله علیه وآله فحمد الله و اثنی علیه ثم قال: ألستم تعلمون انی اولی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی نحن نشهد لأنت اولی بکل مؤمن من نفسه قال: فانی من کنت مولاه فهذا علی مولاه اخذ بید علی علیه السّلام

تصرف نیستم به شما از نفس های شما (اشاره به آیه ۶ سوره ۳۳ احزاب است) که فرموده:

{النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم}

(پیغمبرصلی الله علیه وآله سزاوارتر و اولی به تصرف استبه مؤمنین از نفسهای ایشان) و در حدیث صحیح هم در کتب فرقین وارد است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«ما من مؤمن الا انا اولی به فی الدنیا و الآخره»(۱)

(نیست هیچ مومنی مگر آنکه من اولی به تصرف هستم به او در دنیا و

۱- این روایت در کتب اهل تسنن بیان شده است که به بعضی از آنان اشاره می کنیم: صحیح بخاری، ۳/۸۵، کتاب فی الاستقراض و أداء الدیون و... باب الصلاه علی من ترک دیناً؛ و ۶/۲۲، سوره الاحزاب، النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم؛ مسند احمد، ۲/۳۳۵، مسند ابی هریره؛ السنن الکبری، بیهقی، ۶/۲۳۸، کتاب الفرائض، جماع ابواب المواریث، باب العصبه؛ و ۷/۵۸، کتاب النکاح، جماع ابواب ما خص به رسول الله...، باب تزویج المرأه من غیر استعمارها... و جعله الله عزوجل اولی بالمؤمنین من انفسهم؛ و در کتب تفسیری آنان مانند جامع البیان، تفسیر الهجر المحیط، تفسیر ابن کثیر، تفسیر ثعالبی، الدر المنثور تفسیر آلوسی، فتح القدیر، نیز ذیل آیه شریفه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» (احزاب/۶) ذکر شده است. «محقق»

آخرت)

همگی گفتند: بلی تو اولی به تصرفی از ما به نفسهای ما هستی. بعد از آن فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» پس سیاق کلام می رساند که مراد از مولی همان اولویت است که رسول الله صلی الله علیه وآله به امت داشته است.

حافظ: در بسیاری از اخبار بیانی از این قرینه نمی باشد که فرموده باشد: «ألست اولی بکم من انفسکم»

داعی: عبارت و الفاظ در موضوع حدیث غدیر و نقل ناقلین، مختلف است. در اخبار امامیه عمومیت دارد و جمهور علماء اثنا عشریه در کتب معتبره خود با همین قرینه نقل نموده اند.

و در کتب معتبره شما هم بسیار هست و آنچه الحال در نظر دارم، سبط ابن جوزی در صفحه ۱۸ تذکره خواص الامه(۱) و امام احمد بن

حنبل در مسند(۲) و

ص: ۵۵۰

۱- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص۳۶، باب ۲ حدیث فی قوله علیه السّلام من کنت مولاه. سبط ابن الجوزی حدیث را این گونه نقل کرده است: قال احمد فی الفضائل: حدثنا ابن نمیر بن عبد الملك بن عطیه العوفی قال: اتیت زید بن ارقم فقلت له ان ختنا لی حدثنی عنك بحدیث فی شأن علی یوم الغدیر و انا احب ان اسمعه منك. فقال: انكم معشر اهل العرقا فیكم ما فیكم. فقلت: لیس علیك منی بأس. فقال: نعم كنا بالجحفه فخرج رسول الله صلی الله علیه وآله علینا ظهرا و هو آخذ بعضد علیّ بن ابی طالب فقال: ایها الناس ألستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ فقالوا: بلی. فقال: من کنت مولاه فعلی مولاه. قالها اربع مرات.

۲- مسند احمد حنبل، ۴/۲۸۱، مسند براء بن عازب. احمد بن حنبل حدیث را این گونه نقل می کند: عن البراء بن عازب قال: كنا مع رسول الله صلی الله علیه وآله فی سفر فنزلنا بغدیر خم، فنودی فینا الصلاه الجامعه و كسح لرسول الله صلی الله علیه وآله تحت شجریتن فصلی الظهر و أخذ بید علی علیه السّلام فقال: ألستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: بلی. قال: ألستم تعلمون انی اولی بكل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی. قال: فأخذ بید علی فقال: من كنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. قال: فلقیه عمر بعد ذلك فقال له: هنیئا یابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولی كل مؤمن و مؤمنه.

نور الدین بن صباغ مالکی در فصول المهمه(۱) نقلاـ از امام احمد و زهری و حافظ ابوبکر بیهقی و ابو الفتوح اسعد بن ابو الفضایل بن خلف العجلی فی کتابه الموجز فی فضائل الخلفاء الاربعه و خطیب خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب(۲) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب اول کفایه الطالب(۳) و شیخ سلیمان بلخی در باب ۴ ینابیع الموده(۴) نقلا از مسند احمد و مشکوه المصابیح و

ص: ۵۵۱

۱- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۳۹- ۲۴۰، فصل ۱، فصل فی مؤاخاه رسول الله صلی الله علیه وآله له علیه السّلام، ابن صباغ حدیث را مانند مسند احمد حنبل نقل می کند.

۲- مناقب خوارزمی، ص۱۵۵، ح ۱۸۳، فصل ۱۴. خوارزمی حدیث را این گونه نقل می کند: عن البراء بن عازب قال: اقبلنا مع رسول الله صلی الله علیه وآله فی حجته حتی اذا کنا بین مکه و المدینه نزل، فأمر منادیا ینادی بالصلاه جامعه، فأخذ بید علی فقال: ألست اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: بلی. قال: ألست اولی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی. قال: فهذا ولی من انا ولیه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، من کنت مولاه فعلی مولاه. فلقیه عمر بن الخطاب بعد ذلک فقال: هنیئا لک یابن ابی طالب اصبحت مولی کل مؤمن ومؤمنه.

۳- کافیه الطالب، گنجی شافعی، ص۶۳، باب ۱. گنجی حدیث را این گونه نقل می کند: عن زید بن یثیع قالوا: سمعنا علیا یقول فی الرحبه انشدکم الله و لا انشد إلا من سمعت اذناه و وعی قلبه، فقام نفر فشهدوا ان رسول الله قال: ألست اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: فأخذ بید علیّ بن ابی طالب علیه السّلام ثم قال: کنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال...

۴- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۹۷-۹۸، ح ۱۰، باب۴. قندوزی حدیث را مانند مسند احمد حنبل نقل می کند: و نیز ابن ماجه در سنن خود، ۱/۴۳، ح۱۱۶، المقدمه، فضل علیّ بن ابی طالب علیه السّلام، حدیث را مانند مناقب خوارزمی نقل می کند؛ شوکانی در فتح القدیر، ۴/۲۶۳، ذیل آیه ۶ سوره احزاب، حدیث را این گونه نقل می کند: عن بریده قال: غزوت مع علی الی الیمن، فرأیت منه جفوه فلما قدمت علی رسول الله صلی الله علیه وآله ذکرت فتنقصته فرأیت وجه رسول الله صلی الله علیه وآله تغیر و قال: یا بریده ألست اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قلت: بلی یا رسول الله. قال: من کنت مولاه فعلی مولاه؛ سیوطی در در المنثور، ۵/۳۵۱، ذیل آیه ۶ سوره احزاب؛ ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۵/۲۲۸، حوادث سال ۱۰ هجری، باب حدیث الرسول صلی الله علیه وآله یزور البیت کل لیله من لیالی منی، فصل فی ایراد الحدیث... بمکان بین مکه و المدینه... یقال له: غدیر خم حدیث را مانند فتح القدیر نقل می کنند.

سنن ابن ماجه و حلیه الاولیاء حافظ ابو نعیم اصفهانی و مناقب ابن مغازلی شافعی در کتاب الموالات ابن عقده و دیگران از اکابر علمای شما به مختصر اختلافی در الفاظ و طریق گفتار، حدیث غدیر را نقل نموده اند که تامی آنها جمله «ألست اولی بکم من انفسکم» موجود است و برای تیمن و تبرک، ترجمه حدیثی که امام اصحاب حدیث، احمد حنبل (امام حنابله) در صفحه ۲۸۱، جلد چهارم مسند نقل نموده مسنداً از براء بن عازب به عرض تان می رسانم که گفت:

با رسول خدا بودیم در سفری تا رسیدم به غدیر، آن حضرت در میان جمعیت ندا داد:

الصلاه الجامعه- عادت و رسم چنین بود که هرگاه پیش آمد مهمی روی می‌د اد آن حضرت امر می فرمودند: ندا می کردند الصلاه جامعه، امت جمع می شدند بعد از ادای نماز آن امر مهم را ابلاغ می فرمود- آن گاه میان دو درخت را برای پیغمبرصلی الله علیه وآله اختصاص دادند، پس از اداء نماز دست علی را گرفت مقابل جمعیت و فرمود:

«ألستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: بلی. قال: ألستم

تعلمون انی اولی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی. قال: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، فلقیه عمر بن الخطاب بعد ذلک فقال له: هنیئا لک یابن ابی طالب أصبحت و امسیت مولی کل مؤمن و مؤمنه»

(آیا شما نیستید که می دانید که من اولی به تصرف به مؤمنین هستم از نفس‌های ایشان؟ گفتند: بلی یا رسول الله.

فرمود: آیا شما نیستید که می دانید من اولی به تصرف هستم به هر مؤمنی از نفس او؟ گفتند: بلی. آنگاه که اقرار از آنها گرفت، فرمود: هر کس را من اولی به تصرف در نفس او هستم، پس علی همان اولویت را دارد. آنگاه دعا کرد خدایا دوست بدار کسی را که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که علی را دشمن بدارد. پس ملاقات نمود عمر بن الخطاب علی علیه السّلام را بعد از این بیانات و گفت: گوارا باد تو را پسر ابی طالب، صبح و شب نمودی در حالتی که مولای هر مؤمن و مؤمنه ای شدی).

و نیز میر سید علی همدانی شافعی در موده پنجم از موده القربی(۱) و سلیمان بلخی در ینابیع و حافظ ابو نعیم در حلیه(۲) به

مختصر تفاوتی در الفاظ، همین

۱- موده القربی، همدانی، موده پنجم (با استفده از ینابیع الموده، سلیمان قندوزی، ۲/۲۸۴ و ۲۸۵، ح۸۱۲، باب ۵۶). همدانی حدیث را مانند مناقب خوارزمی نقل می کند.

۲- حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۹/ ۶۴، رقم ۴۱۵، شرح حال ابو عبد الله محمد بن ادریس شافعی. ابو نعیم حدیث را این گونه نقل می کند: عن علی قال: خطب رسول الله صلی الله علیه وآله بالحجفه فقال: أیها الناس ألست اولی بکم من انفسکم؟ قالوا: بلی! قال: فانی کانی لکم علی الحوض فرطا و سائلکم عن الثنتین عن القرآن و عن عترتی...

حدیث را ضبط نموده اند.

و مخصوصا حافظ ابو الفتح که ابن صباغ هم در فصول المهمه(۱) از او نقل نموده به این عبارت آورده که خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله فرمود:

«ایها الناس ان الله تبارک وتعالی مولا و انا اولی بکم من انفسکم لا و من کنت مولاه فعلی مولاه»

(ای مردم، خدای تبارک و تعالی مولا من است و من اولی به تصرف هستم به شما از نفسهای شما و بدانید که هر کس را من اولی به تصرف در نفس او هستم پس علی علیه السّلام همان اولویت را دارد.)

و نیز ابن ماجه قزوینی در سنن(۲) و امام ابو عبد الرحمن نسائی(۳) در احادیث ۸۱ و ۸۳ و ۹۳ و ۹۵ این قرینه را نقل نموده اند و در حدیث ۸۴ از زید بن ارقم به این عبارت نقل نموده که رسول خدا ضمن خطبه فرمود:

«أ لستم تعلمون انی اولی بکل مؤمن و مؤمنه من نفسه؟ قالوا: بلی:

۱- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۴۲، فصل فی ذکر شیء من کلمات الرائعه.

۲- سنن ابن ماجه، ۱/۴۳، ح۱۱۶، المقدمه، باب فی فضائل اصحاب رسول الله، فضل علیّ بن ابی طالب. ابن ماجه حدیث را به این الفاظ آورده است: عن البراء بن عازب قال: اقبلنا مع رسول الله صلی الله علیه وآله حجته التی حج فنزل فی بعض الطریق فأمر الصلاه جامعه، فأخذ بید علی فقال: ألست اولی بالمؤمنین انفسهم؟ قالوا: بلی. قال: ألست اولی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی. قال:فهذا ولی من انا مولاه. اللهم وال من والاه اللهم عاد من عاداه.

۳- سنن الکبر، نسائی، ۵/۱۳۱، ح ۸۴۶۹، کتاب الخصائص، باب ۲۷. این مفهوم با تعابیر مختلف در روایات دیگر این کتاب ذکر شده است: ۵/۱۳۰و ۱۳۱، ح ۶۸۴۶۴- ۸۴۶۷ و ۸۴۶۹ کتاب الخصائص باب ۲۷ و نیز ۵/۱۳۴ و ۱۳۵، ح ۸۴۸۷تا ۸۴۸۱ باب ۳۲ «الترغیب فی حب علی» «محقق»

نشد لانت اول بکل مؤمن من نفسه. قال: فانی من کنت مولاه فهذا مولاه و اخذبید علیّ علیه السّلام»

(آیا نمی دانید که من اولی به تصرف هستم به هر مؤمن و مؤمنه از نفس او؟ همگی گفتند: بلی شهادت می دهیم که تو اولی به تصرفی به هر مؤمن از نفس او. آنگاه فرمود: هر کس را می اولی به تصرف او هستم پس این (علی) اولی به تصرف در او می باشد و گرفت دست علی را تا همه ببینند...)

و نیز از ابوبکر احمد بن علی، خطیب بغداد متوفی سال ۴۶۲ هجری در صفحه ۲۸۹ و صفحه ۲۹۰ جلد هشتم تاریخ بغداد(۱) حدیث مفصلی از ابو هریره نقل کرده است که هر کس روز هیجدهم ذی الحجه الحرام (روز غدیر) روزه بگیرد، ثواب شصت ماه روزه گرفتن برای او می باشد. آنگاه حدیث غدیر مذکور را با ذکر همان قرینه نقل نموده است(۲).

گمان می کنم برای نمونه به همین مقدار کافی باشد نقل این اخبار، تا آقا نفرمایند که در اخبار، نامی از قرینه «ألست اولی بکم من انفسکم» نمی باشد.

۱- تاریخ بغداد خطیب بغدادی، ۸/۲۹۰، رقم، ۴۳۹۲، شرح حال حبشون بن موسی الخلال، خطیب بغدادی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی هریره قال: من صام یوم ثمان عشره من ذی الحجه کتب له صیام ستین شهرا و هو یوم غدیر خم لما أخذ النبی صلی الله علیه وآله بید علیّ بن ابی طالب فقال: ألست ولی المؤمنین؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: من کنت مولاه فعی مولاه فقال عمر بن الخطاب: بخ بخ لک یابن ابی طالب اصبحت مولای و مولی کل مسلم.

۲- در کتب دیگر اهل تسنن نیز این روایت بیان شده است: تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۲۳۲تا ۲۳۴؛ شواهد التنزیل، ۱/۲۱۳ ذیل آیه شریفه؛ البدایه و النهایه ابن کثیر، ۵/۲۳۲؛ المناقب، خوارزمی، ص۱۵۶/ ۱۸۴، ینابیع الموده قندوزی حنفی، ۲/۲۸۳/۸۱۰، «الموده الخامسه». «محقق»

أشعار حسان در حضور رسول اكرم صلى الله عليه وآله

قرينه پنجم، اشعار حسان بن ثابت اشعر شعراء مخضرمين بلكه اشعر اهل بلاد در زمان خود و شاعر مخصوص پيامبرصلى الله عليه وآله بود و مخصوصا آن حضرت براى او در مسجد منبر نصب نموده و هجو كفار را از او استماع مى نمود ومى فرمود: «اجب عنى» يعنى از طرف من به ايشان جواب ده.

ابن عبد البر در استيعاب گويد: روزى حسان در مسجد انشاد شعر مى كرد، عمر بن الخطاب رسيد و با تغير گفت:

«أتنشد الشعر فى مسجد رسول الله» آيا در مسجد رسول خداصلى الله عليه وآله شعر مى گويى؟

حسان گفت:

«قد كنت انشد و فيه من هو خير منك» يعنى من انشاد شعر در مسجد به حضور كسى كه از تو بهتر است (يعنى رسول خدا) مى نمايم پس عمر ساكت شد(۱).

پيغمبر مى فرمود: شعر حسان را نتوان شعر گفت، بلكه تمامش حكمت است، (غالبا او را مدح مى فرمود). حسان بن ثابت انصارى است كه در حضور رسول اكرم صلى الله عليه وآله در همان مجلس كه على را به ولايت نصب ومعرفى نمود با اجازه خود آن حضرت انشاد نمود كه سبط ابن جوزى(۲) و ديگران مى نويسند: حضرت وقتى

ص: ۵۵۶

۱- الاستيعاب، ۱/۳۴۵؛ صحيح مسلم، ۷/۱۶۲، (باب فضائل حسان بن ثابت)؛ با سنن ابى داود، ۲/۴۸۰/۵۰۱۳، (باب ما جاء فى الشعر)؛ صحيح ابن خزيمه، ۲/۲۷۵، (باب النهى عن تناشد). محقق

۲- تذكره الخواص، سبط ابن جوزى، ص۳۹، باب ۲، فصل فى حديث قوله من كنت مولاه فعلى مولاه.

اشعار را شنید، فرمود:

«یا حَسّان لا تزال مؤیادا بروح القدس ما نصرتنا او نافحت بلسانک»

(ای حسان مادامی که به ما اهل بیت یاری نمودی به مدحی یا کلمه خوبی، مؤید به روح القدس می باشی (یعنی این اشعار تو امروز از نفحه روح القدس بوده.))

چنان چه حافظ ابن مردویه، احمد بن موسی، مفسر و محدث معروف قرن چهارم هجری متوفی سال ۳۵۲ قمری در مناقب و صدر الأئمه موفق بن احمد خوارزمی در مناقب(۱) و صدر الأئمه موفق بن احمد خوارزمی درمناقب(۲) و در فصل چهارم مقتل الحسین علیه السّلام(۳) و جلال الدین سیوطی در رساله الازهار فیما

ص: ۵۵۷

۱- مناقب ابن مردویه، ص۲۳۲-۲۳۳، ح ۳۳۴، ما نزل من القرآن فی علی علیه السّلام سوره مائده. ابن مدرویه جریان را این گونه نقل می کند: عن ابی سعید الخدری ان النبی صلی الله علیه وآله دعا الناس فی غدیر خم، امر بما کان تحت الشجره من شوک فقم ذلک یوم الخمیس، ثم دعا الناس الی علی فأخذ بضبعه فرفعها حتی نظر الناس الی بیاض ابطه ثم لم یفترقا حتی نزلت هذه الآیه {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلاَمَ دِيناً} فقال رسول الله صلی الله علیه وآله الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضا الرب برسالاتی و الولایه لعلی ثم قال اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله فقال حسان بن ثابت: ائذن لی یا رسول الله ان اقول ابیاتاً قال: قل ببرکه الله تعالی. فقال: حسان بن ثابت: یا معشر مشیخه قریش اسمعوا شهاده رسول الله صلی الله علیه وآله ثم قال: ینادیهم یوم غدیر نبیهم بخم و اسمع منادیا

۲- مناقب خوارزمی، ص۱۳۵-۱۳۶، ح۱۵۲، فصل ۱۴.

۳- مقتل الحسین، خوارزمی، ص۸۱، ح۳۵، فصل۴. خوارزمی حدیث را مانند مناقب ابن مردویه نقل می کند.

عقده الشعراء و حافظ ابو سعد خرگوشی در شرف المصطفی و حافظ ابو الفتح نطنزی در خصائص العلویه حافظ جمال الدین زرندی در نظم درر المسمطین(۱) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علیّ(۲) و ابراهیم بن محمد حموینی در باب ۱۲ فرائد السمطین(۳) و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولایه و یوسف سبط ابن جوزی در صفحه ۲۰ تذکره خواص الامه و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب اول کفایه الطالب و دیگران از علماء و مورخین خودتان از سعید خدری نقل می نمایند که در روز غدیر خم بعد از خطبه و شرح قضایا که مختصرا ذکر شد و

نصب امیر المؤمنین علیه السّلام، حسان بن ثابت عرض کرد: «أتأذن لی ان اقول ابیاتا قال صلی الله علیه وآله قل ببرکه بالله» یعنی آیا اذن می دهی که ابیاتی در این باب بگویم؟ حضرت فرمود: بگو به برکت خداوند یعنی با لطف و عنایت پروردگار متعال. پس رفت بالای زمین بلندی، ارتجالاً شروع کرد به گفتن این

۱- نظم درر السمطین، زرندی، ص۱۱۲-۱۱۳، سمط ۱، قسم ۲ باب مناقب امیر المؤمنین علیه السّلام باب جامع مناقبه علیه السّلام. و زرندی حدیث را این گونه نقل می کند: عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه وآله عمم علیّ بن ابی طالب عمامته السحابه و ارخاها بین یده و من خلفه ثم قال: اقبل فأقبل ثم قال: ادبر فأدبر فقال: هکذا جائتنی الملائکه ثم قال: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاده و انصر من نصره و اخذل من خذله قال: حسان بن ثابت یا رسول الله ائذن...

۲- ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذیل آیه ۳ سوره مائده، (با استفاده از النور المشتعل، ص۵۷-۵۸). ابو نعیم نیز حدیث را مانند ابن مردویه نقل می کند.

۳- فرائد السمطین، حموینی، ۱.۷۳، ح۳۹، سمط ۱، باب ۱۲. حموینی حدیث را مانند ابن مردویه نقل می کند.

ابیات:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم

بخم فاسمع بالرسول منادیا

و قال فمن مولاکم و ولیکم

فقالوا و لم یبدوا هناک التعامیا

الهک مولانا و انت ولینا

و لم تلف منا فی الولایه عاصیا

فقال له قم یا علی فاننی

رضیتک من بعدی اماما و هادیا

فمن کنت مولاه فهذا ولیه

فکونوا له انصار صدق موالیا

هناک دعا اللهم وال ولیه

و کن للذی عادی علیا معادیا

(روز دیر خم نبی اکرم ندا می کرد امت را و آنها شنیدند ندای منادی را، آن حضرت فرمود: کیست مولی و ولی شما (یعنی اولی به تصرف در امور شما) گفتند: خدا مولای ما و تو ولی ما هستی و احدی انکار و عصیان این معنی ندارد. پس به علی فرمود: برخیز یا علی به

درستی که راضی شدم بعد از من توهادی و امام خلق باشی، پس هر کس را من ولی و اولی به تصرف درامر او می باشم این علی ولی و اولی به تصرف در امر او می باشد پس تمام شما امت، علی را یار صدق و راستی مانند غلامان باشید. آنگاه دعا کرد خدایا دوست دار دوست او را و دشمن باش آن کس که دشمن علی می باشد.)

این اشعار از اوضح دلایل است که نشان می دهد در همان موقع روز، اصحاب از لفظ مولی درک نکردند مگر خلافت را برای علی علیه السّلام و اگر مولی به معنی امام و هادی و اولی به تصرف نبود، قطعا بایستی حضرت موقعی که شنید حسان ضمن اشعار گفت: «رضیتک من بعدی اماما و هادیا» بفرماید: حسان اشتباه کردی

و مقصود مرا نفهمیدی زیرا هدف و مقصد من از این بیان، امام و هادی و اولی به تصرف تالی تلو مقام نبوت نبوده بلکه مرادم محب و ناصر بوده، گذشته از آنکه تکـذیب ننمودند با جملات «لا تزال مؤیدا بروح القدس» تصدیق آن را نمودند. به علاوه ضمن خطبه با کمال وضوح، بیان امامت و خلافت آن حضرت را نمودند.

لازم است آقایان محترم مراجعه کنند به خطبه ولایت که رسول اکرم صلی الله علیه وآله در روز غدیر بیان نموده که ابو جعفر محمد بن جریر طبری متوفی سال ۳۱۰، هجری در کتاب الولایه تمام را نقل نموده که فرمود:

«اسـمعوا و اطیعوا فانّ الله مولاکم و علیّ امامکم ثم الامامه فی ولـدی من صـلبه الی یوم القیامه معاشـر الناس هذا اخی و وصـیّ واعی علمی و خلیفتی علی من آمن بی و علی تفسیر کتاب ربی»

(بشـنوید و اطاعت نماییـد. پس به درستی که خدای عزوجل مولای شـما و علی امام بر شـما می باشد. پس امامت تا قیامت در اولاد من است از صلب علی علیه السّلام. ای جماعت مردم، علی علیه السّلام برادر من و وصی من و حافظ علم من و خلیفه من است بر کسی که ایمان به من آورده و بر تفسیر کتاب پروردگار من.)

پس آقایان انصاف دهید که سکوت آن حضرت در موقع شنیدن این اشعار، علاوه بر بیانات خود آن حضرت، دلیل قاطع است که مقصود آن حضـرت محب و ناصـر نبوده بلکه همـان بوده که حسـان ضـمن اشـعار بیـان نموده یعنی امام و هادی و اولی به تصرف درامور مسلمین؛ فلذا فرمود: حسان به تأیید روح القدس

این حقیقت بر زبان تو جاری گردید.

در عهد شکنی صحابه

علی ایّ تقدیر، فرمایش آن حضرت به معنی حقیقی، ولایت مطلقه و یا به عقیده شما به معنای محب و انصار باشد، مسلم است که اصحاب به امر آن حضرت در آن روز دستی فشار داده و بیعتی کرده و عهدی نمودند؛ چنان چه اتفاقی علمای فریقین (شیعه و سنی) است. پس چرا آن عهد و بیعت را شکستند؟ بر فرض، فرموده شما صحیح باشد که منظور آن حضرت دوستی و یاری بوده، شما را به خدا انصاف دهید آیا معنی دوستی و فایده یاری و نصرت

که عهد بستند، همین بود که آتش در خانه اش ببرند و زن و بچه هایش را که فرزندان رسول خداصلی الله علیه وآله بودند آزار نموده بترسانند و او را جبرا بکِشند به مسجد ببرند و با شمشیر برهنه تهدید به قتلش کنند و بدن فاطمه محبوب خدا و پیغمبر را بلرزانند و بچه نارسش را سقط نمایند!؟ آیا همین بود مقصود آن تشکیلات با عظمت در آن روز بزرگ و سفارشات رسول اکرم صلی الله علیه وآله با آن همه تأکیدات بلیغه؟ آیا این عملیات بعد از وفات آن حضرت نقض عهد با خدا و پیغمبرصلی الله علیه وآله نبوده است؟!

آیا کسانی که نقض عهد نمودند و یا عهد دوستی را (به عقیده شما) به آخر نرسانیدند آیه ۲۵ سوره ۱۳ (رعد) را نخوانده بودند(۱)؟

۱- {وَ الَّذینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ الله مِنْ بَعْدِ میثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ الله بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی ٱلْأَرْضِ أُولئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّارِ}

اگر حب و بغض جاهلانه را به کنار بگذاریم، حق و حقیقت آشکارا جلوه گر است.

گر پرده ز روی کارها بردارند معلوم شود که در چه کاریم همه

نقض عهد نمودن صحابه در احد و حنین و حدیبیه

آیا در غزوه احد و حنین که رسول اکرم صلی الله علیه وآله از تمامی اصحاب عهد گرفت که امروز فرار ننمایید، آیا فرار ننمودند؟ آیا این فرار و تنها گذاردن پیغمبرصلی الله علیه وآله در مقابل اعداء که طبری(۱) و ابن ابی الحدید و ابن اعثم کوفی و دیگران از مورخین

۱- تاریخ طبری، ۲/۳۴۷، حوادث سال ۸ هجری غزوه حنین. طبری جریان را این گونه نقل می کند: عن عبد الرحمن بن جابر عن ابیه قال: لما استقبلنا وادی حنین انحدرنا فی وادٍ من اودیه تهامه اجوف حطوط انما ننحدر فیه انحدارا قال: و فی عمایه الصبح و کان القوم قد سبقوا الی الوادی فکمنوا لنا فی شعابه و حنائه و مضایقه قد اجمعوا و تهیوا و اعدوا فوالله ما راعنا و نحن منحطون الا الکتائب قد شدت علینا شده رجل واحد انهزم الناس اجمعون فانشمروا لا یلوی احد علی احد وانجاز رسول الله ذات الیمین ثم قال: این یا ایها الناس هلم الیَّ! انا رسول الله انا محمد بن عبد الله. قال: فلا شیء احتملت الابل بعضها بعضا فانطلق الناس الا ـ انه قد بقی مع رسول الله صلی الله علیه وآله نفر من المهاجرین و الأنصار و اهل بیته. و نیز ابن قتیبه در المعارف، ص۱۵۹، غزوه احد جریان را اینگونه نقل می کند: ... و کان علی الرماه یومئذ عبد الله بن جبیر (اخو خوات بن جبیر صاحب ذات النحیین) و کانت علی المشرکین الدائره حتی خالفت الرماه علی ما امرهم به رسول الله صلی الله علیه وآله من الثبوت بموضعها و مالت الی الغنائم فأصیب المسلمون و انهزم منهم من انهزم. و ابن کثیر درتفسیر القرآن العظیم، ۲/۲۹۸، ذیل آیه ۲۵، سوره توبه، جریان را این گونه نقل می کند: عن عبد الرحمن بن جابر عن ابیه جابر بن عبد الله قال: فخرج مالک بن عوف بمن معه الی الحنین سبق رسول الله صلی الله علیه وآله فأعدوا و تهیئوا فی مضایق الوادی و احنائه و اقبل رسول الله صلی الله علیه وآله و اصحابه حتی انحط بهم الوادی فی عمایه الصبح فلما انحط الناس ثارت فی وجوههم الخیل فشدت علیهم و انکفا الناس منهزمین لا ـ یقبل احد علی احد وانحاز الله ذات الیمین یقول ایها الناس هلموا الیَّ! انا رسول الله، انا رسول الله انا محمد بن عبد الله فلا شیء و رکبت الابل بعضها بعضا فلما رأی رسول الله صلی الله علیه وآله امر الناس قال: یا عباس اصرخ یا معشر الأنصار یا اصحاب السمره... و ابن حبان در الثقات، ۲/۶۹، حوادث سال ۸ هجری، بلوغه وادی حنین و ابن اثیر در اسدالغابه، ۴/۲۸۹، شرح حال مالک بن عوف، حدیث را با مختصر اختلاف الفاظ مانند ابن کثیر در تفسیر نقل می کنند. متقی هندی در کنز العمال، ۱۰/۵۴۱، ح ۳۰۲۱۲، کتابه الغزوات، باب تتمه الفتح، غزوه حنین، جریان را این گونه نقل می کند: عن الحارث بن بدل قال شهدت رسول الله یوم رسول الله یوم حنین فانهزم اصحابه اجمعون الا العباس بن عبد المطلب و ابا سفیان بن الحارث فرمی رسول الله صلی الله علیه وآله وجوهنا بقبضه من الأرض فانهرمنا فلما خیل الی ان لا شجر و لا حجر الا وهو فی آثارنا. احمد حنبل در مسند، ۳/۳۷۶، مسند جابر بن عبد الله، حدیث را این گونه نقل می کند: و انهزم الناس راجعین فاستمروا لا ـ یلوی احد منهم علی احد و انجاز رسول الله صلی الله علیه وآله ذات الیمین ثم قال: الی ایها الناس، هلم الی انا رسول الله انا

محمـد بن عبـد الله قـال فلاـ شـیء احتملت الابـل بعضـها بعضـا فـاطلق النـاس الاـ ان مع رسول الله صـلی الله علیه وآله رهطا من المهاجرین و الأنصار و اهل بیته غیر کثیر. همچنین در جلـد ۴ ص۲۹۳، مسـند براء بن عازب این حدیث را در جریان احمد نقل می کنـد: ثنـا ابو احساق ان البراء بن عازب قال: جعل رسول الله صـلی الله علیه وآله علی الرماه یوم احـد و کانوا خمسـین رجلا عبد الله بن جبیر قال: و وضعهم موضعا و قا ان رأیتمونا تخطفنا الطیر فلا تبرحوا حتی ارسل الیکم و ان رأیتمونا ظهرنا علی العدو و اوطأنـاهم فلاـ تبرحوا حتی ارسـل الیکم قـال: فهزموهم. قـال: فانا و الله رأیت النساء یتشـدن علی الحبل و قـد بـدت اسوقهن و خلاخلهن رافعات ثیابهن فقال اصـحاب عبد الله بن جبیر الغنیمه ای قوم الغنیمه ظهر اصـحابکم فما تنظرون قال عبد الله بن جبیر: أنسـیتم مـا قـال رسول الله؟ قالوا: انا و الله لنأتین الناس فلنصـیبن من الغنیمه فلما اتوهم صـرفت وهوههم فاقبلاو منهزمین فـذلک الـذی یـدعوهم الرسول فی أخراهم فلم یبق مع رسول الله صـلی الله علیه وآله غیر اثنی عشـر رجلاـ.. و نسائی در سـنن الکبری، ۶/۳۱۵، ح ۱۱۰۷۹ کتاب التفسیر، باب ۶۹، حدیث را مانند مسند احمد نقل می کند؛ قرطبی در الجامع لاحکام القرآن، ۴/۲۴۰، ذیل آیه ۱۵۳، سوره آل عمران، جریان را این گونه نقل می کند: حدثنا ابو اسحاق قال: سمعت البراء بن عازب قال: جعل النبی صلی الله علیه وآله علی الرجاله یوم یوم احـد عبـد الله بن جبیر و أقبلوا منهزمین فـذلک اذ یدعوهم الرسول فی أخراهم و لم یبق مع النبی صـلی الله علیه وآله غیر اثنی عشر رجلا. محمد بن سعد در طبقات الکبری، ۲/۳۶، ذکر عدد مغازی رسول الله صلی الله علیه وآله...، باب من قتل من المسـلمین یوم احد و سـیوطی در صحیح خود، ۶/۳۶۵، ح ۹۶۷، کتاب التفسیر، سوره آل عمران، باب قوله «و الرسول یدعوکم فی أخراکم» جریان را این گونه نقل می کند: حدثنا ابو اسـحاق قال: سـمعت البراء بن عازب قال: جعل النبی صـلی الله علیه وآله علی الرجاله یوم احد عبد الله بن جبیر و أقبلوا منهزمین فذاک اذ یدعوهم الرسلو فی اخراهم و لم یبق مع النبی صلی الله علیه وآله غیر اثنی عشر رجلا. و فخر رازی در تفسیر الکبیر، ۹/۵۰، ذیل آیه ۱۵۵ سوره آل عمران، جریان را این گونه نقل می کنـد: و اعلم ان المراد ان القوم الـذین تولوا یوم احـد عنـد التقاء الجمعین و فارقوا المکان و انهزموا قد عفا الله عنهم... قال القفال الـذی تـدل علیه الاخبار فی الجمله ان نفرا منهم تولوا و ابعـدوا فمنهم من دخل المـدینه و منهم من ذهب الی سـایر الجوانب و اما الأکثرون فانهم نزلوا عنـد الجبل و اجتمعوا هناک و من المنهزمین عمر الا انه لم یکن اوائل المنهزمین و لم یبعـد بل ثبت علی الجبل الی ان صـعد النبی صـلی الله علیه وآله و منهم ایضا عثمان مع رجلین من الانصار یقال لهما سـعد و عقبه انهزموا حتی بغلوا موضـعا بعیـدا ثم رجعوا بعـد ثلاثه ایام... و اما الـذین ثبتوا مع رسول الله صـلی الله علیه وآله فکانوا اربعه عشـر رجلاـ سبعه من المهـاجرین و سـبعه من الأنصـار، فمن المهاجرین ابوبکر و علی... و محمـد بن سـعد در طبقات الکبری، ۳/۱۶۳، طبقات البدریین من المهاجرین، الطبقه الاولی، رقم ۴۷، شرح حال طلحه بن عبید الله، جریان را این گونه نقل می کند: عن عائشه ام المؤمنین قالت: حـدثنی ابوبکر قال: کنت فی اول من فاء الی رسول الله یوم احـد. فقال لنا رسول الله صـلی الله علیه وآله علیکم صاحبکم یرید طلحه و قد نزف ینظر الیه و اقبلنا علی النبی صلی الله علیه وآله. حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۲۹۸، ح ۵۱۵۹، کتـاب معرفه الصـحابه، ذکر مناقب ابی عبیـده بن الجراح، جریان را این گونه نقل می کنـد: عن عـائشه رضـی الله عنها قالت: حـدثنی ابوبکر قال: کنت فی اول من فاء یوم احـد و بین یـدی رسول الله صـلی الله علیه وآله رجل یقاتـل عنه و اراه قـال و یحمیه... ابن کثیر در البـدایه و النهایه، ۴/۳۳، حوادث سـال سوم هجری، فصل فیما لقی النبی صـلی الله علیه وآله یومئذ من المشـرکین.... و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۷/۳۶۱، ح ۴۰۶۳، کتاب المغازی، غزوه احد ذیل آیه اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا... و ابن کثیر در السیره النبویه، ۲/۳۵۰، غزوه احد فی شوال سنه ثلاث، فصل فیما لقی النبی یومئذ من المشـرکین... جریان را مانند مستدرک حاکم نقل می کند. مسلم در صحیحش، ۳/۱۴۰۲، ح۸۱، کتاب الجهاد و السیر، باب فی غزوه حنین جریان را این گونه نقل می کند: حدثنی ایاس بن سـلمه حدثنی ابی قال: غزونا مع رسول الله صـلی الله علیه وآله

حنینا فلما واجهنا العدو تقدمت فاعلو ثنیه فاستقبلنی رجل من العدو فأرمیه بسهم فتواری عنی فما دریت ما صنع و نظرت الی القوم فاذا هم قد طلعوا من ثنیه اخری فالتقواهم و صحابه النبی فولی صحابه النبی صلی الله علیه وآله و ارجع منهزما و علی بردتان متزرا باحدهما مرتدیا بالاخری فاستطلق إزاری فجمعهما جمیعا و مررت علی رسول الله صلی الله علیه وآله منهزما و هو علی بغلته الشهباء. حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۴۰، ح ۴۳۴۰، کتاب المغازی و السرایا، جریان را این گونه نقل می کند: عن علی علیه السّلام قال: سار النبی صلی الله علیه وآله الی خیبر فلما اتاها بعث عمر و بعث معه الناس الی مدینتهم او قصرهم فقاتلوهم فلم یلبثوا ان هزموا عمر و اصحابه فجاءوا یجبنونه و یجبنهم فسار النبی صلی الله علیه وآله... الحدیث. و ابن ابی شیبه در المصنف، ۸/۵۲۲، ح ۱۱، کتاب المغازی، غزوه خیبر، جریان را این گونه نقل می کند: عن عبد الرحمن بن ابی لیلی قال: قال علی: ما کنت معنا یا ابا لیلی بخیبر؟ قلت: بلی و الله لقد کنت معکم قال: فان رسول الله صلی الله علیه وآله بعث ابابکر فسار بالناس فانهزم حتی رجع الیه و بعث عمر فانهزم بالناس حتی انتهی الیه فقال رسول الله صلی الله علیه وآله لأعطین الرایه رجلا یحبه الله و رسوله و یفتح الله له لیس بفرار. قال فأرسل الی فدعانی فأتیته و ان ارمد لا ابصر شیئا فدفع الی الرایه فقلت یا رسول الله کیف انا ارمد لا ابصر شیئا قال: فتفل فی عینی ثم قال: اللهم اکفه الحر و البرد. قال: فما آذانی بعد حر و لا برد. متقی هندی، در کنز العمال، ۱۰/۴۶۲، ح۳۰۱۱۹، کتاب الغزوات، غزوه خیبر، جریان را مانند مستدرک حاکم نقل می کند.

خودتان نوشته اند نقض عهد نبوده؟

و الله شماها بی جهت به ما اشکال می نمایید، شیعیان همان می گویند که علمای بزرگ خودتان گفته اند و در کتاب ها همان می نویسند که علماء و مورخین خودتان نوشته اند.

اگر انتقادی از علماء شیعه نسبت به صحابه وارد است، همان هایی است که علمای خودتان نوشته اند.

ص: ۵۶۵

قضاوت منصفانه باید کرد

پس چرا شماها خلفاً عن سلف به ما حمله بی جا می نمایید؟ شماها بنویسید عیبی ندارد و مورد انتقاد نیست ولی اگر ما گفتیم و نوشتیم آن چه را که اکابر علماء سنی نوشتند کافر می شویم و قتل مان واجب می شود؟

برای آنکه افعال زشت و اعمال قبیحه بعض صحابه را مورد انتقاد قرار داده و تقبیح می نماییم.

و حال آنکه اگر طعن بر صحابه، مذموم و موجب رفض می گردد، قطعا تمام صحابه رافضی بودند نه فقط شیعیان؛ چه آنکه تمام صحابه عموما یکدیگر را مورد طعن قرار داده و تقبیح هم نموده اند، حتی خلیفه ابی بکر و عمر.(۱)

اگر ملاحظه تنگی وقت نبود، مشروحا اقوال آنها را بیان می نمودم. اگر مایلید به خوبی پی ببرید به این که اصحاب رسول الله مانند سایر مردم ممکن الخطا بوده اند، هر یک تقوی پیشه نمودند مؤمنین پاک و مورد احترام گردیدند و هر یک در پی هوی و هوس رفتند و افعال زشت از آنها صادر گردیده، مطعون و مذموم واقع شدند، مراجعه نمایید به جلد چهارم شرح نهج البلاغه(۲) ابن ابی

ص: ۵۶۶

۱- عمر بن خطاب در جریان سقیفه سعد بن عباده را نفرین کرد. و چنین می گوید: «قتل الله سعدا» (الطبقات الکبری، محمد بن سعد ۳/۶۱۶، سعد بن عباده؛ الثقات، ابن حبان، ۲/۱۵۵؛ تاریخ یعقوبی، ۲/۱۲۴، خبر سقیفه بنی ساعده؛ تاریخ طبری، ۲/۴۴۷، حدیث سقیفه؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ۲/۳۲۸، حدیث السقیفه و همچنین عایشه در جریان مخالفت خود با عثمان او را نعثل خطاب کرد و او را تکفیر می کند: اقتلوا نعثلا فقد کفر. (تاریخ طبری ۳/۴۷۷، قول عائشه لأطلبن بدم عثمان...؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ۳/۲۰۶، ذکر ابتداء امر وقعه الجمل و... «محقق»

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲۰/۱۰، خطبه ۴۱۳ به بعد (و قال علیه السّلام لعمار بن یاسر و قد سمعه یراجع المغیره بن شعبه کلاما)، ایراد کلام لأبی المعالی الجوینی فی امر الصحابه و الرد علیه.

الحدید از صفحه۴۵۴ تا صفحه۴۶۲ جواب مفصل زیدی را به اعتراض ابوالمعالی جوینی راجع به صحابه که ابو جعفر نقیب نقل نموده، بینید تا بدانید چه اختلاف و انقلابی در صحابه بوده که پیوسته یکدیگر را تفسیق و تکفیر و لعن و سب(۱)

۱- در بین اهل تسنن این حدیث معروف است که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «مثل اصحابی کالنجوم بأیدیهم اقتدیتم اهدیتم» (اصحاب من مانند ستارگانند، از هر کدام پیروی کنید هدایت می شوید.) بر طبق این حدیث، تمام اعمال اصحاب برای ما حجت است و با تمسک و پیروی از هرکدام هدایت خواهیم شد. با توجه به این حدیث و با در نظر گرفتن توهین ها و سب و لعن هایی که صحابه در حق یکدیگر روا می داشتند و کلمات زشتی که به هم نسبت می دادند، اگر کسی به صحابه ای توهین کند نه تنها توبیخ نمی شود بلکه چون در این کار به اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله اقتدا کرده، هدایت هم شده است. لذا در این جا مناسب است به گوشه ای از سب و لعن هایی که صحابه در حق یکدیگر روا می داشتند اشاره کنیم تا روشن شود که توهین به صحابه باعث خروج از دین نیست وگرنه بسیاری از را صحابه باید بی دین دانست. تاریخ طبری، ۴/۲۱۷، حوادث سال ۵۳ هجری، باب ذکر الحنبل عن سبب وفاه الربیع ابن زیاد الحارثی. طبری می نویسد: حدثنی علی قال: مات زیاد و علی البصره سمره بن جندب خلیفه له و علی الکوفه عبد الله بن خالد بن اسید فاقر سمره علی البصره ثمانیه عشرا شهرا قال عمرو بلغنی عن جعفر بن سلیمان الصبعی قال: اقر معاویه سمره بعد زیاد سته اشهر ثم عزله فقال سمره لعن الله معاویه و الله لو اطعت الله لما اطلعت معاویه ما عذبنی ابدا. و همچنین در ۳/۲۹۸، حوادث سال ۲۳ هجری، باب قصه الشوری. ابن اثیر در الکامل، ۳/۷۲، حوادث سال ۲۳ هجری، ذکر قصه الشوری این جریان را نقل کرده است: ... قال مغیره بن شعبه لعبد الرحمن: یا ابا محمد قد اصبت ان بایعت عثمان و قال لعثمان: لو بایع عبد الرحمن غیرک ما رضینا فقال عبد الرحمن: کذبت یا اعور لو بایعت غیره لبایعته... و یعقوبی در تاریخ خود ۲/۱۷۱، ایام عثمان بن عفان، این جریان را نقل کرده است: ... فلما انصرف رأی عثمان القبر فقال: قبر من هذا؟ فقیل قبر عبد الله بن مسعود... فصلی علیه عمار و کان اوصی الیه و لم یؤذن عثمان به فاشتد غضب عثمان علی عمار و قال ویلی علی ابن السوداء... و ابی مخنف در تاریخ خود ۱/۸۳، ح۲۲، کتاب مقتل عثمان، مسیر اهل الامصار الی عثمان و اجتماعهم الیه...، جریانی را این گونه نقل می کند: عن ابی مخنف... اتی المغیره بن شعبه عثمان فقال له دعنی آت القوم فانظر ما یریدون فمضی نحوهم فلما دنا منهم صاحوا به یا اعور ورائک یا فاجر ورائک یا فاسق ورائک، فرجع و دعا عثمان عمرو بن عاص... و همچنین در ۱/۸۰، ح۱۸، کتاب مقتل عثمان، امر عمار بن یاسر العنسی، این جریان را نقل کرده اند: عن ابی مخنف فی اسناده قال کان فی بیت لامال بالمدینه سفط فی حلی و جوهر، فأخذ عثمان ما حلی به بعض أهله، فاظهر الناس الطعن علیه فی ذلک... و قال عمار بن یاسر: اشهد الله ان انفی انول راغم من ذلک فقال عثمان: أعلی یابن المتکاء تجتری؟ خذوه؛ فأخذ و دخل عثمان فدعا به فضربه حتی غشی علیه، ثم اخرج فحمل حتی اتی به منزل ام سلمه زوج رسول الله صلی الله علیه وآله فلم یصل الظهر و العصر و المغرب فلما افاق توضأ و صلی و قال: الحمد لله لیس هذا اول یوم اذینا فیه فی الله و قام هشام بن الولید بن المغیره المخزومی و کان عمار حلیفا لبنی مخزوم فقال: یا عثمان اما علی فاتقیته و بنی ابیه و اما نحن فاجترأت علینا و ضربت اخانا حتی اشفیت به علی التلف اما و الله لئن مات لأقتلن به رجلا من بنی امیه عظیم السره فقال عثمان و انک لهاهنا یا ابن القسریه قال فانهما قسریتان و کانت امّه وجدَّته قسریتین من بجیله فشتمه عثمان و امر به فأخرج... وابن کثیر در البدایه و النهایه، ۸/۱۰۷- ۱۰۸، حوادث سال ۵۹ هجری، شرح حال قیس بن سعد بن عباده الخزرجی، این جریان را نقل

کرده است: قال عبد الرزاق بن عن ابن عیینه قال: قدم قیس بن سعد علی معاویه... فقال له قیس: و انا و الله قد کنت کارها ان اقوم فی هذا لامقام فاحییک بهذا التحیه. فقال له معاویه و لم؟ و هل انت الا حبر من احبار الیهود فقال له قیس: و انت یا معاویه کنت صنما من اصنام الجاهلیه دخلت فی الإسلام کارها و خرجت منه طائعا... و حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۴/۵۲۶، ح ۸۴۷۷، کتاب الفتن و الملاحم، این جریان را نقل کرده است: عن عبد الرحمن بن عوف قال: کان لا یولد لاحد مولود الا اتی به النبی فدعا له فادخل علیه مروان بن الحکم فقال: عو الوزغ بن الوزغ الملعون ابن الملعون و همچنین در ۴/۱۴، ح ۶۷۴۴، کتاب معرفه الصحابه، ذکر الصحابیات من ازواج رسول الله... جریانی را این گونه نقل می کند: عن مسورق قال: قالت لی عائشه... فقالت لعن الله عمرو بن العاص فانه زعم لی انه قتله بمصر. و قرطبی در الجامع لاحکام القرآن، ۱۰۰۲۸۶، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء می نویسد: و قد قالت عائشه لمروان: لعن الله اباک و انت فی صلبه فأنت بعض من لعنه الله. و بلاذری در انساب الاشراف، ۶/۱۲۱-۱۲۲، امر عثمان بن عفان، باب امر الشوری و بیعه عثمان و ابن عبد ربه عقد الفرید، ۵/۳۰، کتاب النبی و خدامه، امر الشوری فی خلافه عثمان بن عفان، این جریان را نقل کرده اند: هشام بن عمار الدمشقی قال: سمعت مالک بن انس یقول... قال هشام و بلغنا ان عثمان لما ولی الخلافه قال له المغیره: اما و الله لو ولی غیرک ما بایعته فقال عبد الرحمن بن عوف کذبت یا اعور لو و ولی غیره لبایعته و لقلت له مثل هذا القول... و همچنین بلاذری در انساب الاشراف، ۶/۱۴۷، باب امر عثمان بن عفان، ما انکروا من سیر، عثمان، امر عبد الله بن مسعود این جریان را نقل کرده اتس: ... قدم ابن مسعود المدینه و عثمان یخطب علی منبر رسول الله، فلما رآه قال: الا انه قدمت علیکم دویبه سوء من تمش علی طامع یقیء و یسلح فقال ابن مسعود: لست کذلک و لکنی صاحب رسول الله یوم بدر و یوم بیعه الرضوان و نادت عائشه ای عثمان أتقول هذا لصاحب رسول الله؟ ثم امر عثمان به فأخرج من المسجد اخراجا عنیفا و ضرب به عبد الله زمعه... و یقال بن لحتمله یحموم غلام عثمان و رجلاه تختلفان علی عنقه حتی ضرب به الارض فدقَّ ضلعه... و همچنین در ۶/۲۲۰، امر عثمان بن عفان، باب مقتل عثمان بن عفان جریانی را اینگونه نقل می کند: قال الوافدی فی روایه: تسور علی عثمان من دار عمرو بن حزم محمد بن ابی بکر و کنانه بشر و سودان...فتقدمهم محمد و أخذ بلحیته و قال قد اخزاک الله یا نعثل... و همچنین در ۶/۱۶۰، امر عثمان بن عفان علی جبله الانصاری و جهجاه الغفاری لعثمان جریانی را این گونه نقل می کند: عن الواقدی فی اسناد قال: مر عثمان بن عفان علی جبله بن عمرو الساعدی و هو علی باب داره و قد انکر الناس علیه ما انکروا فقال له: یا نعثل و الله لأقتلنک علی قلوص جرباء و لأخرجنک الی حره النار... و همچنین در ۶/۱۶۹، امر عثمان بن عفان، امر ابی ذر جریانی را این گونه نقل می کند: و قد روی ایضا انه لما بلغ عثمان الموت ابی ذر بالربذه قال فقال عمار بن یاسر: نعم فرحمه الله من کل انفسنا. فقال عثمان یا عاض أیر ابیه اترانی ندمت علی تسییره؟... و سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص۲۰۳، عهد بنی امیه، شرح حال معاویه بن سفیان، فصل فی نبذه من اخباره جریانی را این گونه نقل می کند: و أخرج البخاری و النسائی و ابن ابی حاتم فی تفسیره و اللفظ له، من طریق، ان مروان خطب بالمدینه و هو علی الحجاز من قبل معاویه فقال: ان الله قد اری امیر المؤمنین فی ولدی یزید رأیا حسنا و ان یستلخفه فقد استخلف ابوبکر و عمر و فی لفظ: سنه ابی بکر و عمر فقال عبدالرحمن بن ابی بکر: سنه هرقل و قیصر... فقال مروان: ألست الذی قال لوالدیه اف لکما؟ فقال عبد الرحمن: ألست ابن اللعین الذی لعن اباک النبی صلی الله علیه وآله؟ فقالت عائشه: کذب مروان ما فیه نزلت و لکن نزلت فی فلان بن فلان و لکن النبی علیه الصلاه و السلام لعن ابا مروان و مروان فی صلبه فمروان بعض من لعنه الله و رسوله. و همچنین در ص۲۰۴، باب عهد بنی امیه، شرح حال معاویه بن ابی سفیان، فصل فی نبذ من اخباره جریان دیگری را نقل می کند: اخرج ابن عساکر عن جعفر بن محمد عن ابیه ان عقیلا دخل علی معاویه فقال معاویه: هذا عقیل و عمه ابو لهب فقال عقیل: هذا معاویه و عمته حماله الحطب. و ابن قتیبه در الامامه و السیاسه،

۱/۳۵-۳۶، ذکر الشوری و بیعه عثمان بن عفان، باب ما انکر الناس علی عثمان، جریانی را این گونه نقل می کند: ... تعاهد القوم لیدفعن الکتاب فی ید عثمان و کان من حضر الکتاب عمار بن یاسر والمقداد بن الاسود و کانوا عشره... و الکتاب فی ید عمار جعلوا یتسللون عن عمار حتی بقی وحده... حتی جاء دار عثمان... و عنده مروان بن حکم... فدفع الیه الکتاب فقرأه فقال له: نت کتبت هذا الکتاب؟ قال: نعم. قال: و من کان معک؟ قال: معی نفر تفرقوا فرقا منک. قال: من هم؟ قال: لا اخبرک بهم. قال: فلم اجترأت علی من بینهم؟فقال مروان: یا امیر المؤمنین ان هذا العبد الاسود (یعنی عمارا) قد جرأ عیک الناس و انک ان قتلته نکلت به من وراءه قال عثمان اضربوه فضربوه و ضربه عثمان معهم حتی فتقوا بطنه فغشی عیه فجروه حتی طرحوه علی باب الدار... و محمد بن عبد ربه در عقد الفرید، ۵/۱۰۸، کتاب النبی و خدامه، خلافه معاویه، باب اخبار معاویه، جریانی را نقل می کند: لما مات الحسن بن علی حج معاویه فدخل المدینه و اراد ان یلعن علیا... فامسک معاویه عن لعنه حتی مات سعد، فلما مات لعنه علی المنبر و کتب الی عماله ان یلعنوه علی المنابر ففعلوا... و همچنین در جلد ۵/۸۱، کتاب النبی و خدامه خلافه علیّ بن ابی طالب، یوم صفین جریان دیگری را نقل می کند: کتب معاویه الی قیس بن سعد بن عباده اما بعد فانما انت یهودی بن یهودی... فأجابه قیس اما بعد فأنت وثنی بن وثنی... و همچنین در ۵/۲۹، باب امر الشوری، فی خلافه عثمان بن عفان جریان دیگری را نقل می کند: ... قال ابن ابی السرح ان اردت ان لا تختلف قریش، فبایع عثمان، فقال عبد الله بن ابی ربیعه: صدق ان بایعت عثمان سمعنا و اطعنا فشتم عمار بن ابی سرح... و همچنین در ۴/۷۹، کتاب المجنبه فی الاجوبه، جواب عقیل بن ابی طالب لمعاویه و اصحابه، جریان دیگری را نقل می کند: دخل عقیل علی معاویه فقال لأصحابه: هذا عقیل عمه ابو لهب. قال له عقیل: و هذا معاویه عمته حماله الحطب، ثم قال: یا معاویه اذا دخلت النار فاعدل ذات الیسار، فانک ستجد عمی ابا لهب مفترشا عمتک حماله الحطب، فانظر ایهما خیر الفاعل او المفعول به. و ابن اثیردر اسد الغابه، ۴/۲۷۸، شرح حال مالک بن الدخشم بن مرضحه، جریان دیگری را نقل می کند: و قد روی من الواقدی ایضا انه لم یشهدها وشهد بدرا فی قول الجمیع و هو الذی اسر یوم بدر سهیل بن عمرو و کان یتهم بالنفاق و هو الذی قال فقه عتیان بن مالک لرسول الله صلی الله علیه وآله انه منافق... و ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ۴/۱۴۲، آیه ۱۷، سوره احقاف، جریان دیگری را نقل می کند: عن محمد بن زیاد قال لما بایع معاویه لابنه قال مروان: سنه ابی بکر و عمر فقال عبد الرحمن بن ابی بکر سنه هرقل و قیصر قال مرون: هذا الذی انزل الله تعالی فی {وَ الَّذی قالَ لِوالِدَیْهِ أُفٍّ لَکُما} الایه فبلغ ذلک عائشه، فقالت: کذب مروان والله ما هو به و لو شت ان اسمی الذی انزلت فیه لسمیته و لکن رسول الله لعن ابا مروان فی صلبه، فمروان فضفض من لعنه الله. و ابن اثیر در النهایه، ۳/۴۵۴، لغه فضض، ذیل حدیث را مانند تفسیر ابن کثیر نقل می کند. و قرطبی در تفسیر الجامع لاحکام القرآن، ۱۰/۲۸۶، آیه ۶۰ سوره اسراء ذیل حدیث را مانند تفسیر ابن کثیر نقل می کند. و بخاری در صحیح خود، ۷/۳۵۴، کتاب الادب، باب من لم یر إکفار من قال ذلک متأولا او جاهلا، جریان دیگری را نقل می کند: و قال عمر لحاطب انه منافق... و مسلم در صحیحش، ۱/۳۴۰، ح۱۷۹، کتاب الصلاه، باب القرائه فی العشاء و ابن ماجه در سنن خود، ۱/۳۱۵، ح ۹۸۶، کتاب اقامه الصلاه، باب من ام قوما فلیخفف. ونسائی در سنن الکبری، ۶/۵۱۳، ح ۱۱۶۶۷، کتاب التفسیر، سوره الاعلی، و بیهقی در سنن الکبری، ۲/۲۹۳، کتاب الصلاه، باب قدر القرائه فی العشاء الآخره... این جریان را نقل کرده اند: عن جابر انه قال: صلی معاذ بن جبل الانصاری لاصحابه العشاء فطول علیهم فانصرف رجل منا، فصلی فأخبر معاد عنه، فقال انه منافق. و دمیری در حیاه الحیوان، ۲/۴۲۲، باب الواو، الوزغه، جریان دیگری نقل می کند: روی الحاکم فی کتاب الفتن و الملاحم من لامستدرک عن عبد الرحمن بن عوف انه قال: کان لا یولد لأحد مولد الا اتی به النبی صلی الله علیه وآله فیدعوا له، فدخل علیه مروان بن الحکم فقال: هو الوزغ بن الوزغ الملعون ابن الملعون. ابن حجر مکی در صواعق المحرقه، ص۱۱۴، باب ۷، فصل ۳، جریان دیگری را نقل می کند: ... حبس (عثمان)

عطاء ابن مسعود و الی بن کعب و نفی اباذر الی الربذه و اشخص عباده بن صامت من الشام الی المدینه لما اشتکاه معاویه و هجر ابن مسعود وقال لابن عوف: انک منافق و ضرب عمار بن یاسر و انتهک حرمه کعب بن عبده فضربه عشرین سوطا و نفاه الی بعض الجبال. و مسعودی در مروج الذهب، ۳/۱۶، ذکرخلافه معاویه بن ابی سفیان، جریان دیگری را نقل می کند: فکتب الیه (قیس بن سعد): اما بعد فانک یهودی ابن یهودی... فکتب الیه قیس بن سعد اما بعد فانما انت وثنی بن وثنی... و همچنین در ۳/۱۴، ذکر خلافه معاویه ابن ابی سفیان، جریان دیگری را نقل می کند: حج معاویه... فلما فرغ انصرف معاویه الی دار الندوه... و وقع معاویه فی علی و شرع فی سبه فزحف سعد ثم قال اجلستنی معک علی سریرک ثم شرعت فی سب علیّ... طبری در تاریخش، ۴/۷۸، حوادث سال ۳۸ هجری، این جریان را نقل کرده است: قال له معاویه محمد بن ابی بکر یابن الیهودیه النساجه. ابن اثیر در الکامل، ۳/۳۵۷، حوادث سال ۳۸ هجری، ذکر قتل محمد بن ابی بکر و طبری در تاریخش ۴/۷۹، حوادث سال ۳۸ هجری این جریان را نقل کرده است: فلما بلغت ذلک (ای قتل محمد بن ابی بکر) عائشه جزعت علیه جزعا شدیدا و قنتت فی دبر الصلاه تدعوا علی معاویه. و ابن حجر مکی در صواعق المحرقه، ص۷۲، باب ۳، فصل ۲، حدیث ۴۹، چنین نقل می کند: و کان ابوبکر سبابا او نسابا غیر انه تخرج من قرابه عقیل من النبی صلی الله علیه وآله فأعرض عنه و شکاه الی النبی صلی الله علیه وآله. وابن قتیبه در الامامه و السیاسه، ۲/۱۳، و ۱۴، باب موت مروان بن الحکم این چنین نقل می کند: و ذکروا ان مروان بن الحکم لما قدم الشام من مصر، قال له خادم بن یزید ابن معاویه: اردد الی سلاحی فأبی علیه مروان، فألح علیه و کان موران فاحشا سباباً و قال له یابن الربّوع، یا اهل الشام ان ام هذا ربوخ، یا ابن الرطبه...

می نمودند.

منتهی فرقی که بین شیعیان و بعض از منصفین علمای شما با عموم اقایان اهل سنت و جماعت می باشد در مسئله حب و بغض است، چون شماها به بعض از صحابه مهر و محبت وعلقه و علاقه مفرط دارید، روی قاعده «حب الشیء یعمی و یصم» بدی در آنها نمی‌بینید چون با دیده محبت نظر می کنید، لکه های بد آنها را هم خوب می بینید، فلذا سعی می نمایید از تمام مطاعن، آنها را تبرئه نمایید و جوابهایی که داده می شود در مقابل مطاعن واضحه، خنده آوره است.

ولی ما خدا را به شهادت می طلبیم که با بغض و کینه و عداوت به اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله نظر نمی کنیم، بلکه به وقایع اتفاقیه با نظر برهان و منطق می نگریم، خوبیها را خوب و بدی ها را به دیده قضاوت به حق می نماییم.

آقایان محترم! ما و شما معتقد به قیامت و یوم الجزاء هستیم. چهار روز عمر دنیا ارزشی ندارد، می گذرد، فکری برای آن روز باید نمود.

و الله ما شیعیان مظلومیم. بی جهت امر را بر عوام بی خبر مشتبه ننمایید. شیعیان موحد را کافر و رافضی نخوانید. آیا سزاوار است پیروان محمد و آل محمد صلوات الله علیهم

اجمعین را به بهانه پوچ، رافضی و مورد حمله قرار دهید؟ در حالتی که اگر برای نوع انتقادات و بیان حقایق، شیعیان را بد می دانید و کافر می خوانید، اول باید اکابر علمای خودتان را بد بدانید؛ چه آنکه این نوع انتقادات از زیر قلم آنها بیرون آمده و در کتب معتبره خودشان ثبت نموده اند.

ص: ۵۷۳

فرار صحابه در حدیبیه

مثلا در قضیه حدیبیه، ابن الحدید در شرح نهج البلاغه و سایر مورخین خودتان می نویسند: بعد از قرارداد صلح، اکثر صحابه با عمر بن الخطاب عصبانی بودند(۱) و رسول اکرم صلی الله علیه وآله را ملامت نمودند که ما راضی به صلح نبودیم و می خواستیم جنگ کنیم چرا صلح نمودید؟ حضرت فرمود: اگر میل به جنگ دارید، مختارید. فلذا حمله کردند، چون قریش آماده بودند، حمله آنها را جواب متقابل دادند. چنان شکستی از کفار به آنها وارد آمد که در موقع فرار مقابل پیغمبر هم نتوانستند بایستند، از آنجا هم فرار نموده به صحرا رفتند!

حضرت به علی علیه السّلام فرمود: شمشیر برادر جلو قریش را بگیر همین که قریش علی را در مقابل خود دیدند، برگشتند. آنگاه اصحاب فراری کم کم مراجعت نموده خیلی از عمل خود خجل و شرمنده، بنای عذر خواهی را گذارند.

رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: مگر من شما را نمی شناسم، آیا شما نبودید که در غزوه بدر کبری مقابل دشمن می لرزیدید، خداوند ملائکه را به یاری ما فرستاد؟ آیا شما نبودید اصحاب من که در روز احد فرار کردید و به کوه ها بالا می رفتید و مرا تنها گذاردید هر چند شما را خواندم نیامدید؟ خلاصه حضرت تمام سستی ها و بی ثباتی های آنها را بیان نمود آنها پیوسته عذر خواهی می نمودند.

بالاخره ابن ابی الحدید در اینجا می نویسد: حضرت این عتابها را به عمر نمودبعد از این که تکذیب نموده وعده های آن حضرت را، آن گاه نوشته اند از بیانات

ص: ۵۷۴

۱- شک عمر بن الخطاب در نبوت پیامبر در حیبیه در مجلس ششم بررسی شده است.

پیغمبرصلی الله علیه وآله معلوم می شود خلیفه عمر باید در احد گریخته باشد که حضرت ضمن معاتبات آن را ذکر نموده.(۱)

حالا آقایان ملاحظه بفرمائید این قضیه ای را که علماء بزرگی مانند ابن ابی الحدید و دیگران نوشته اند اگر ما بگوئیم فوری از ما خورده گرفته و رافضی و کافرمان می خوانید که چرا می گوئید و توهین به خلیفه می نمائید ولی به ابن ابی الحدید و امثال او ایرادی نیست، هر چه ما بگوئیم قصد توهین نداریم بلکه وقایع تاریخی را نقل می نمائیم، چون شما به ما نظر بد دارید مؤثر واقع نمی گردد. چه

۱- ابن ابی الحدید در کتاب خود به نقل از واقدی در کتاب مغازی قصه حدیبیه اعتراضات عمر و جواب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به ادعای او چنین نقل می کند: «قال عمر یومئذ: یا رسول الله، ألم تکن حدثتنا انک ستدخل المسجد الحرام و تأخذ مفتاح الکعبه و تعرف المعرفین، و معدینا لم یصل الی البیت و لا نحر! فقال رسول الله: أقلت لکم فی سفرکم هذا؟ قال عمر: لا. قال: أما انکم ستدخلونه و آخذ مفتاح الکعبه و احلق رأسی و رؤوسکم ببطن مکه و اعرف منع المعرفین، ثم اقبل علی عمر و قال: أنسیتم یوم احد، {اذ تصعدون و لا تلوون علی احد} و انا ادعوکم فی اخراکم. أنسیتم یوم الأحزاب {اذ جاؤوکم من فوقکم و من اسفل منکم و اذ زاغت الابصار و بلغت الحناجر} أنسیتم یوم کذا! و جعل یذکرهم اموراً، انسیتم یوم کذا؟ فقال المسلمون: صدق الله و صدق رسوله، أنت یا رسول الله اعلم لالله منا فلما دخل عام القضیه و حلق رأسه قال:هذا الذی کنت وعدتکم به، لما کان یوم الفتح و أخذ مفتاح الکعبه قال: ادعوا الی عمر بن الخطاب، فجاء فقال: هذا الذی کنت قلت لکم قالوا: فلو لم یکن فی یوم احد لما قال له: أنسیتم یوم احد اذ تصعدون و لاتلوون. (شرح نهج البلاغه، ۱۵/۲۵، القول فی من ثبت مع رسول الله صلی الله علیه وآله یوم احد) با کمی تفاوت این قضیه را در کتب دیگر اهل تسنن بیان شده است: امتاع الاسماع، مقریزی، ۱/۲۹۴، فتح الحدیبیه، و صفحه۳۵۵، و اما تصدیق الله رؤیا رسوله صلی الله علیه وآله بدخوله المسجد الحرام. البته در بعضی مصادر اهل تسنن این جریان بدون ذکر اسم عمر بن خطاب آمده است: الدر المنثور، سیوطی، ۶/۶۸، سوره الفتح؛ تفسیر آلوسی، ۲۶/۸۵، سوره الفتح؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ۲/۳۹۷، با نزول سوره الفتح. «محقق»

خوش سراید شاعر عرب که خیلی مناسب این مقام است:

و عین الرضا عن کلّ عیب کلیله

و لکنّ عین السخط تبدی المساویا

ما خیلی محاکمات روز قیامت با علماء شما داریم، دنیا می گذرد ولی باید خود را برای ناله مظلومانه ما در محکمه عدل الهی حاضر نمائید.

حافظ: چه ظلمی به شما شده که روز قیامت داد خواهی نمائید؟

داعی: ظلمها بسیار، هتک حرمتها فراوان که اگر از همه آنها غمض عین نمائیم حقیر که افتخار دارم یکی از اولادها و ذراری فاطمه صدیقه مظلومه علیهاالسّلام هستم هرگز از حق خود نخواهم گذشت و روزی که محکمهٔ عدل الهی تشکیل شود و ما معتقد به آن روز هستیم، راجع به بسیاری از ظلمها و تعدّیها دادخواهی خواهیم نمود و قطع داریم که عادلانه رسیدگی می شود.

حافظ: خواهش می کنم تحریک اعصاب نکنید، چه حقی از شما رفته و چه ظلمی به شما شده بیان نمائید.

داعی: ظلم و تعدی و اخذ حق ما مخصوص به امروز نیست بلکه از زمان بعد از وفات جدّ بزرگوارمان خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله این پایه گذارده شده که حق ثابتی که خدا و پیغمبر به جدّهٔ مظلومه ما زهرای اطهرعلیهاالسّلام برای نان فرزندانش واگذار نموده غصب نمودند و به نالهٔ مظلومانه جدّهٔ ما ابدا ترتیب اثر ندادند تا در عنفوان شباب، آن یادگار پیغمبر با دل پردرد از دنیا رفت.

حافظ: عرض کردم جنابعالی خیلی زرنگ هستید با کلمات و گفتار مهیّج تحریک احساسات می نمائید. حق ثابت فاطمه رضی الله عنها چه بوده که غصب نمودند؟ قطع بدانید اگر شما در حضور برادران مؤمن خود نتوانید مدعای خود را

ثابت نمائید هرگز در محکمهٔ عدل الهی از عهدهٔ این امر بر نمی آئید. خیال کنید امروز محکمهٔ عدل الهی تشکیل شده، مدعای خود را ثابت نمائید.

داعی: آنجا محکمهٔ عدل است، اغراض و تعصّبات راه ندارد و با نظر پاک بی آلایش قضاوت می کنند. اگر آقایان محترم هم نظرانصاف داشته باشید مانند قاضی عادل بی طرف گوش به عرایض داعی بدهید، قطعا تصدیق به حقّانیّت ما خواهید نمود.

خدا می داند که من اهل جدل نیستم

حافظ: به حق خدا و به حق بزرگی که جدّ امجد شما رسول خداصلی الله علیه وآله به ما دارد که من شخصا عناد و لجاج و تعصّبی ندارم.

در این شبها که به فیض ملاقاتتان نائل آمدیم باید کاملا متوجه شده باشید که حقیر اهل مجادله نیستم، هرکجا حرف حسابی توأم با دلیل و برهان اساسی شنیدم سکوت و آرامشی در خود مشاهده کردم. خود سکوت ما دلیل بر تسلیم ما به حرف حق و حساب است و الا اگر می خواستیم بازیگری کنیم و از راه جدل دست اندازی نمائیم می توانستیم بیانات و دلائل شما را در دست اندازهای مغلطه کاری انداخته و ردّ نمائیم؛ چنانچه گذشتگان ما همین عمل را انجام دادند.

ولی طبعا حقیر اهل جدل و بازی نبوده ام،مخصوصا از آن ساعتی که در مقابل شما قرار گرفتم (و لو اینکه قبل از ورود و ملاقات شما به قصد دیگر آمدیم) جذبهٔ حقیقت و دل پاک و ادب و اخلاق نیک و سادگی شما چنان در من اثر نمود که با خدای خود عهد نمودم در مقابل حرف حساب و منطق کاملا تسلیم

ص: ۵۷۷

گردم و لو اینکه با امیال اشخاص مطابقت و موافقت نکند.

یقین بدانید حقیر آن آدم شب اول نیستم، واضح و آشکار می گویم و از کسی باک ندارم که دلائل و براهین و درد دلهای شما در شخص حقیر تأثیرات عمیقی نموده، امیدوارم با حبّ ولای محمّد و آل محمّد بمیرم و در مقابل رسول خداصلی الله علیه وآله سفید رو باشم.

داعی: از شخص عالم منصفی مانند شما غیر از این انتظار نداشته و نخواهیم داشت. فرمایشات شما در داعی اثر دیگری نمود و قلبا علاقه خاصّی به شما پیدا نمودم. اینک می خواهم از جناب‌عالی تقاضائی نمایم، امید است مورد قبول واقع شود.

حافظ: خواهش می کنم بفرمائید.

داعی: تقاضای دعاگو این است که امشب شما را قاضی قرار دهم، آقایان دیگر هم به عنوان شاهد و گواه با کمال بی طرفی منصفانه قضاوت فرمائید که آیا عرایض داعی حق است و می توانم مدعای خود را ثابت نمایم یا خیر و لو ممکن است موضوعی که می خواهم وارد بحث آن گردم قدری طولانی تر از هر شب شود، ولی تحمّل نموده تا دردهای درونی را خارج و قدری سبک شوم.

بعض از جهّال و حاشیه نشینهای بی خبر می گویند امری که در هزار و سیصد سال قبل واقع شده ما چرا باید در او گفتگو نمائیم و حال آنکه نفهمیدند مقالات علمی در هر دوره و زمان قابل بحث می باشد و در مباحثات عادلانه کشف حقایق می شود. علاوه دعوای ارثی قانونا در هر زمانی به وسیلهٔ احدی از ورّاث می تواند مطرح و مورد محاکمه قرار گیرد و چون داعی أحدی از ورّاث هستم

ص: ۵۷۸

می خواهم از شما سؤالی نمایم. متمنی است جواب منصفانه بفرمائید.

حافظ: با کمال میل و علاقه برای استماع فرمایشات شما حاضر هستیم.

داعی: اگر پدری در زمان حیاتش ملکی را به فرزند خود هبه کند و ببخشد اگر کسی بعد از مردن پدر آن ملک را از دست فرزند متصرف بیرون آورد ظلم است یا نه؟

حافظ: بدیهی است تصرف من غیر حق در ملک غیر، ظلم و غاصب قطعا ظالم است. قبایح، ظلم گردیده ولی مقصودتان از این ظالم و مظلوم و غاصب و مغصوب کیست و چیست؟ خوب است روشن تر بفرمائید.

در حقیقتِ فدک و غصب آن

داعی: از اوضح واضحات است ظلمی که به جدّهٔ ما صدّیقهٔ کبری فاطمه زهراءعلیهاالسّلام وارد شده به أحدی نشده که بعد از فتح قلاع خیبر، بزرگان و مالکین فدک و عوالی (که هفت قریه در هم بوده در دامنه کوه‌های مدینه تا سیف البحر کنار دریا، هم غلّه خیز بوده و هم نخلستان فراوان داشته. عرض و طول اراضی آن بسیار وسیع بوده، از حدود اربعه اش معلوم می شود که حدّی به کوه احد نزدیک مدینه منوره، حدّی به عریش حدّی به سیف البحر حدّی به حومه دومه الجندل) آمدند خدمت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و قرار داد صلحی نمودند که نصف تمام فدک از آن حضرت باشد و نصف دیگر مال خودشان باشد چنانچه یاقوت حموی صاحب معجم البلدان(۱) در صفحه ۳۴۳ جلد ششم از فتوح البلدان و احمد بن

ص: ۵۷۹

۱- معجم البلدان، یاقوت حموی، ۴/۲۳۸، باب الفاء و الدال و ما یلیهما، فدک. حموی جریان را این گونه نقل می کند: ان النبی صلی الله علیه وآله لما نزل خیبر و فتح حصونها و لم یبق الا ثلث و اشتد بهم الحصار راسلوا رسول الله صلی الله علیه وآله یسألونه ان ینزلهم علی الجلاء و فعل و بلغ ذلک اهل فدک، فأرسلوا الی رسول الله صلی الله علیه وآله ان یصالحهم علی النصف من ثمارهم و اموالهم فأجابهم الی ذلک فهی ممالم یوجف علیه بخیل و لا رکاب فکانت خالصه لرسول الله صلی الله علیه وآله و فیا عین فواره و نخل کثیره و هی التی قالت فاطمه عنها، ان رسول الله صلی الله علیه وآله نحلنیها، و قال ابوبکر ارید لذلک شهودا و لها قصه...

یحیی بلاذری بغدادی متوفی سال ۲۷۹ در تاریخ(۱) خود و ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۷۸ جلد چهارم شرح نهج البلاعه(۲) (چاپ مصر) نقلا از ابو بکر أحمد بن عبد العزیز جوهری و محمد بن جریر طبری در تاریخ کبیر(۳) و دیگران از

۱- فتوح البلدان، بلاذری، ص۲۵، فتح الفدک. بلاذری می نویسد: قالوا: بعث رسول الله صلی الله علیه وآله الی اهل فدک منصرفه من خیبر محیصه بن مسعود الانصاری یدعوهم الی الاسلام و رئیسهم رجل مهم یقال له یوشع بن نون الیهودی فصالحوا رسول الله صلی الله علیه وآله علی نصف الارض بتربتها فقبل ذلک منهم لکان صنف فدک خالصا لرسول الله صلی الله علیه وآله لانه لم یوجف المسلمون علیه بخیل و لا رکاب.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۱۰، نامه ۴۵، ذکر ما ورد من السیر و الاخبار فی امر فدک، فصل ۱. ابن ابی الحدید جریان را این گونه نقل می کند: عن الزهری، قال: بقیت بقیه من اهل خیبر تحصنوا فسألوا رسول اله صلی الله علیه وآله ان یحقن دمائهم و یسیرهم ففعل، فسمع ذلک اهل فدک فنزلوا علی مثل ذلک و کانت للنبی صلی الله علیه وآله خاصه لانه لم یوجف علیها بخیل و لا رکاب.

۳- تاریخ الطبری، ۲/۳۰۲- ۳۰۳، حوادث سنه ۷ هجری، غزوه خیبر. طبری می نویسد: ... و کان فیمن مشی بینهم و بین رسول الله فی ذلک محیصه بن مسعود اخو بنی حارثه، فلما نزل اهل خیبر علی ذلک سألوا رسول الله صلی الله علیه وآله ان یعاملهم بالاموال علی النصف و قالوا: نحن اعلم بها منکم و اعمر لها، فصالحهم رسول الله صلی الله علیه وآله علی النصف علی ان اذا شئنا ان نخرجکم اخرجناکم و صالحه اهل فدک علی مثل ذلک، فکانت خیبر فیء للمسلمن و کانت فدک خالصه لرسول الله صلی الله علیه وآله لانهم لم یجلبوا علیها بخیل و لا رکاب.

محدثین و مورخین خودتان ثبت نموده اند.

نزول آیه وَ آتِ ذَا اَلْقُرْبیٰ حَقَّهُ

بعد از برگشتن به مدینه طیبه جبرئیل از جانب رب جلیل نازل و آیه ۲۸ سوره ۱۷(بنی اسرائیل) را بر آن حضرت خواند که:

{وَ آتِ ذَا اَلْقُرْبیٰ حَقَّهُ وَ اَلْمِسْکینَ وَ اِبْنَ اَلسَّبِیلِ وَ لاٰ تُبَذِّرْ تَبْذِیراً}

(حقوق خویشان و ارحام خود را اداء کن و فقراء و رهگذران بی چاره را به حق خودشان برسان و هرگز اسراف و تبذیر منمای)

رسول اکرم صلی الله علیه وآله تأمل نمود که ذوی القربی کیست و حق آنها چیست؟ جبرئیل مجددا شرفیاب گردیده و عرض کرد خداوند می فرماید:

«ادفع فدکا إلی فاطمه» (فدک را به فاطمه واگذار کن) رسول اکرم صلی الله علیه وآله فاطمه علیهاالسّلام را طلبید و فرمود:

«انّ الله امرنی ان ادفع الیک فدکا» خداوند مرا امر فرموده فدک را به شما واگذارم فلذا در همان مجلس فدک را به فاطمه هبه و واگذار نمود.

حافظ: آیا در کتب و تفاسیر شیعه این معنی را در نزول آیه شریفه نوشته اند یا شواهدی در کتب معتبره ما دیده اید؟

داعی: امام المفسرین أحمد ثعلبی در تفسیر کشف البیان(۱) و جلال الدین

ص: ۵۸۱

۱- الکشف و البیان، ثعلبی، ۶/۹۵، ذیل آیه ۲۶، سوره اسراء ثعلبی این حدیث را نقل کرده است: عن ابن الدیلمی قال: قال علی بن الحسین لرجل من اهل الشام أقرأت القرآن؟ قال:نعم. قال: أفما قرأت فی بنی اسرائیل {و آت ذا القربی حقه} قال: انکم القرابه الذین امر الله ان یوتی حقه؟ قال: نعم.

سیوطی در جلد چهارم تفسیر(۱) خود از حافظ ابن مردویه أحمد بن موسی مفسر معروف متوفی سال ۳۵۲ از ابی سعید خدری و حاکم ابو القاسم حسکانی(۲) و ابن کثیر عماد الدین اسماعیل ابن عمر دمشقی فقیه شافعی در تاریخ و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۹ ینابیع الموده(۳) ازتفسیر ثعلبی و جمع الفوائد و عیون الاخبار نقل می کنند که:

«لمّا نزلت و آت ذا القربی حقّه دعا النبیّ صلی الله علیه وآله فاطمه فأعطاها فدک الکبیر.»

ص: ۵۸۲

۱- الدر المنثور، سیوطی، ۴/۳۲۰، ذیل آیه ۲۶، سوره اسراء. سیوطی این حدیث را نقل کرده است: اخرج البزار و ابو یعلی و ابن ابی حاتم و ابن مردویه عن ابی سعید الخدری قال: لما نزلت هذه الآیه {و آت ذالقری حقه} دعا رسول الله صلی الله علیه وآله فاطمه فاعطاه فدک.

۲- شواهدالتنزیل، حسکانی، ۱/۴۴۲، [۴۳۷، ذکر ما نزل من القرآن ...، ذیل آیه ۲۶، سوره بنی اسرائیل. حسکانی اینگونه نقل می کند: عن علی قال: لما نزلت {و آت ذالقری حقه} دعا رسول الله فاطمه فأعطاه فدکا. و نیز در ۱/۴۳۸، ح ۴۶۷، ذیل آیه ۲۶ بنی اسرائیل چنین نقل میکند: عن ابی سعید قال: لما نزلت {و آت ذالقری حقه} اعطی رسول الله صلی الله علیه وآله فاطمه فدکا. و در ۱/۵۷، ح ۶۰۸، ذیل آیه ۳۸، سوره الروم این چنین نقل می کند: عن ابن عباس قال: لما انزل الله {و آت ذالقری حقه} دعا رسول الله صلی الله علیه وآله فاطمه و اعطاها فدکا و ذلک لصله القرابه...

۳- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۵۸ و ۳۵۹، ح ۱۷و ۱۸ و ۱۹، باب ۳۹. قندوزی حدیث را این گونه نقل می کند: و تفسیر {و آت ذالقری حقه}أخرج الثعلبی فی تفسیره: قال علی بن الحسین علیه السّلام لرجل من اهل الشام: انا ذو القرابه التی امر الله ان یوتی حقه. و فی جمع الفوائد، ابو سعید قال: لما نزلت {و آت ذالقری حقه} دعا النبی صلی الله علیه وآله فاطمه فأعطاها فدک (الکبیر) و فی عیون الاخبار قال الامام علی الرضاعلیه السّلام فلما نزلت {و آت ذالقری حقه} قال النبی صلی الله علیه وآله لفاطمه: هذه فدک قد جعلتها لک.

(چون نازل شد آیه و آت ذالقربی حقه رسول اکرم صلی الله علیه وآله فاطمه را خواند و فدک بزرگ را به او عطا فرمود.)

تا رسول اکرم صلی الله علیه وآله حیات داشت، فدک در تصرف فاطمه علیهاالسّلام بود. خود بی بی اجاره می داد و مال الاجاره را به اقساط ثلاثه می آوردند. بی بی فاطمه به قدر قوت یک شب خود و فرزندانش بر می داشت، بقیه را در میان فقراء بنی هاشم و زائد آن را به سایر فقراء و ضعفاء به میل خود ارفاقا تقسیم می نمود.

بعد از رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله مأمورین خلیفهٔ وقت رفتند ملک را از تصرف مستأجرین بی بی بیرون آورده، ضبط نمودند! شما را به خدا آقایان انصاف دهید نام این عمل را چه باید گذارد؟

حافظ: این اول مرتبه ایست که از شما می شنوم رسول خدا فدک را به امر پروردگار به فاطمه واگذار کرد!

داعی: ممکن است شما ندیده باشید، ولی ما زیاد دیدیم. عرض کردم بسیاری از اکابر علماء شما در کتب معتبرهٔ خود ضبط نموده اند بازهم توضیحا عرض می نمایم که حافظ ابن مردویه(۱) و واقدی و حاکم در تفسیر و تاریخ خود و جلال الدین سیوطی در صفحه ۱۷۷ جلد چهارم در المنثور(۲) و مولی علی متقی درکنز العمال(۳) و در حاشیه مختصری که در مسند(۴) امام احمد بن حنبل نوشته

ص: ۵۸۳

۱- مناقب، ابن مردویه، ص۱۹۶، ۲۷۰، فصل ۲۰، حب النبی ایاها و حبها له. ابن مردویه این حدیث را نقل کرده است: عن ابی سعید الخدری، قال: لما نزلت {و آت ذالقری حقه} دعا رسول الله صلی الله علیه وآله فاطمه فأعطاها فدکا.

۲- در صفحات قبل به آن اشاره شد.

۳- کنز العمال، متقی هندی، ۳/۷۶۷، ح ۸۶۹۶، کتاب الاخلاق من قسم الأفعال، باب ۱، صله الرحم. متقی هندی حدیث را به این الفاظ نقل کرده است: عن ابی سعید قال: لما نزلت {و آت ذالقری حقه} قال النبی صلی الله علیه وآله: یا فاطمه لک فدک.

۴- منتخب کنز العمال، (در حاشیه مسند احمد، ۱/۲۲۸، مسند عبد الله بن عباس) متقی هندی، باب صله الرحم و الترغیب فیما ...

در مسأله صله رحم از کتاب الاخلاق و ابن ابی الحدید در جلد چهارم شرح نهج البلاغه(۱) از طرق مختلفه غیر از طریق ابی سعید خدری نقل نموده اند که وقتی این آیه شریفه نازل شد پیغمبرصلی الله علیه وآله فدک را به فاطمه علیهاالسّلام واگذار نمود.

استشهاد به حدیث لا نورث و جواب آن

حافظ: آنچه مسلّم است خلفاء فدک را به استناد حدیث معروفی که خلیفه ابو بکر گفت، از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود:

«نحن معاشر الانبیاء لا نورّث ما ترکناه صدقه» (ما جماعت انبیاء ارث قرار نمی دهیم هرچه از ما بماند صدقه است (یعنی به امت واگذار می شود) ضبط نمودند.

داعی: أولا إرث نبوده و هبه بوده، ثانیا این عباراتی را که به عنوان حدیث نقل نمودید به جهاتی مورد اشکال و مردود است.

حافظ: دلیل شما بر مردودیت این حدیث مسلّم چیست؟

داعی: دلائل مردودیت آن بسیار است که مورد تصدیق اهل علم و انصاف

ص: ۵۸۴

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدی، ۱۶/۲۷۵، نامه ۴۵، ذکر ما ورد من السیر و الأخبار فی امر فدک، فصل ۳، و ابن عبد الحدید می نویسد: و قد روی من طرق مختلفه غیر طریق ابی سعید الذی ذکره صاحب الکتاب انه لما نزل قوله تعالی {و آت ذالقری حقه} دعا النبی صلی الله علیه وآله فاطمه فأعطاها فدک و اذا کان ذلک مرویا فلا معنی لدفعه بغیر حجه.

می باشد.

اولا سازندهٔ این حدیث هر کس بوده بی فکر و بی تأمل تفوّه به این جملات نموده، زیرا اگر فکر کرده بود عبارتی می گفت که موجب پشیمانی و تمسخر عقلا و دانشمندان نگردد و هرگز نمی گفت «نحن معاشر الانبیاء لا نورّث»

زیرا می دانست یک روز کذب او از خود عبارت حدیث ساختگی بیرون می آید.

چنانکه می گفت: انا لا ـ اورّث یعنی فقط من که خاتم الانبیاء هستم ارث قرار نداده ام، راه فرار در گفتار باز بود ولی وقتی کلمه جمع آورده که ما جماعت انبیاء ارث قرار نمی دهیم ناچار می شویم برای پی بردن به صحت و سقم حدیث بنا به فرمودهٔ خودشان مراجعه به قرآن مجید نموده تا اثبات حقیقت گردد.

وقتی مقابله با قرآن نموده مردودیت آن ثابت می شود چه آنکه می بینیم در قرآن مجید آیات بسیاری راجع به ارث انبیاء موجود است، می رساند که انبیاء عظام همگی ارث داشتند و وراث بعد از فوت آنها تصرف می کردند پس مردودیت این حدیث واضح می شود.

چنانچه عالم محدّث أبو بکر احمد بن عبد العزیز جوهری که به توثیق ابن ابی الحدید در صفحه ۷۸ جلد چهارم شرح نهج از اکابر علماء و محدثین صاحب ورع و تقوای اهل تسنّن بوده در کتاب سقیفه(۱) و ابن اثیر در نهایه(۲) و مسعودی در اخبار الزمان و اوسط و ابن ابی الحدید در صفحه ۷۸ جلد چهارم شرح نهج

۱- السقیفه و فدک، جوهری، ص۹۸ الی ۱۰۱، قسم الثانی: فدک.

۲- النهایه، ابن اثیر، ۴/۲۷۳، ذیل لغت لمه.

البلاغه از ابو بکر احمد جوهری در کتاب سقیفه و فدک به طرق و اسانید بسیار که بعض از آنها از امام پنجم أبو جعفر محمّد بـن علی الباقرعلیهما السّلام از صدیقهٔ صغری زینب کبری و بعضی دیگر از عبد الله بن حسن بن حسن از صدیقهٔ کبری علیهاالسّلام و در صفحه۹۳ مسندا از عایشه ام المؤمنین و در صفحه۹۴ نقلا از محمّد بن عمران مرزبانی از جناب زید بن علی بن الحسین علیهم السّلام از پدرش از جدش از بی بی صدیقه علیهاالسّلام و دیگران از علماء شما خطبه و خطابه و محاجّهٔ حضرت زهراء مظلومه علیهاالسّلام را در میان مسجد مجمع عمومی مسلمانان مقابل مهاجر و انصار نقل نموده اند که مخالفین خود را مجاب نمود به قسمی که نتوانستند جواب بگویند (چون جواب منطقی نداشتند به هو و جنجال گذرانیدند).

از جمله دلائل بی بی در مقابل آن حدیث پوچٍ مردود بی مغز آنها این بود که فرمود اگر این حدیث صحیح است و انبیاء ارث نداشتند پس این همه آیات ارث در قرآن مجید برای چیست؟.

دلائل فاطمه بر رد حدیث لا نورث

یک جا می فرماید:

{و ورث سلیمان داود}

(میراث برد سلیمان از داود)

و در قصهٔ حضرت زکریا فرموده:

{فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْک وَلِیًّا یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ}

(از لطف خاص خود فرزند صالحی و جانشینی شایسته به من عطا فرما که او وارث من و همه آل یعقوب باشد.)

راجع به دعای زکریا فرماید:

{وَ زَکرِیّا إِذْ نادیٰ رَبَّهُ رَبِّ لاٰ تَذَرْنِی فَرْداً وَ أَنْتَ خَیْرُ اَلْوٰارِثِینَ فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْییٰ}

(آیا حال زکریا را هنگامی که خدا را نـدا کرد که بارالها مرا تنها نگـذار و به من فرزنـدی که وارث من باشـد عطا فرما که تو بهترین وارث اهل عالم هستی. ما هم دعای او را مستجاب کردیم و یحیی را به او عطا فرمودیم.)

آنگاه فرمود:

«یـا بن ابی قحـافه أ فی کتـاب الله ان ترث اباک و لا ارث ابی لقـد جئت شـیئا فریّا افعلی عمـد ترکتم کتاب الله و نبـذتموه وراء ظهورکم»

(پسـر ابی قحافه آیا در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟! افتراء بزرگی بر خدا بسته اید. آیا با علم و دانایی و از روی عمد علم به کتاب خدا را ترک نمودید و قرآن را پشت سر خود انداختید؟)

آیا من فرزنـد پیغمبر نیسـتم که مرا از حقم محروم می کنیـد؟ پس این همه آیات ارث عموما للناس و خصوصا للانبیاء چیسـت که درقرآن مجید درج گردیده؟

مگر نه این است که آیـات قرآن مجیـد بر حقیقت خـود بـاقیست تـا روز قیـامت مگر نه در قرآن می فرمایـد: {وَ أُولُوا اَلْأَرْحٰامِ بَعْضُهُمْ أَوْلیٰ بِبَعْضٍ} (نساء/۱۲)

(در ارث خویشاوندان برخی از آنها مقدم بر برخی دیگر می باشند)

{یُوصِیکمُ اَللّهُ فِی أَوْلاٰدِکمْ لِلذَّکرِ مِثْلُ حَظِّ اَلْأُنْثَیَیْنِ کتِبَ عَلَیْکمْ إِذٰا حَضَرَ أَحَدَکمُ اَلْمَوْتُ إِنْ تَرَک خَیْراً اَلْوَصِیَّهُ لِلْوٰالِدَیْنِ وَ اَلْأَقْرَبِینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی اَلْمُتَّقِینَ} (بقره/۱۷۶)

(دستور داده شده که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر دارای متاع دنیاست و وصیت کند برای پدر و مادر خویشان به چیزی شایسته عدل این کار فریضه و سزاوار مقام پرهیزکاران است).

آیا چه خصوصیتی مرا از ارث پدر محروم داشته:

«أفخصّكم الله به آیه اخرج ابی منها ام انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومه من ابی و ابن عمّی؟!»

(آیا خداوند شما را به آیه ای مخصوص گردانیده که پدر مرا از آن آیه اخراج کرده ایا شما به خاص و عام قرآن از پدرم محمدصلی الله علیه وآله و پسر عمم علی بن ای طالب داناترید؟!)

چون در مقابل این دلائل و فرمایشات حق تماما ساکت ماندند و جوابی نداشتند مگر مغلطه کاری و فحش دادن و اهانت نمودن که بالاخره بی بی مظلومه را از این راه ها بی چاره نمودند- ناله اش بلند شد، فرمود: امروز دل مرا شکستید و حق مرا ضبط نمودید و بردید ولی من روز قیامت در محکمه عدل الهی با شما محاکمه خواهم نمود. خداوند قادر توانا حق مرا از شما خواهد گرفت.

«فنعم الحكم الله و الزعيم محمّدصلی الله علیه وآله و الموعد القيامه و عند الساعه يخسر المبطلون و لا ينفعكم اذ تندمون {و لكلّ نباء مستقرّ و سوف تعلمون من ياتيه عذاب يخزيه و يحلّ عليه عذاب مقيم}»

(خداوند بهترین حکم کننده و محمدصلی الله علیه وآله کفیل و آقا و رئیس می باشد و وعدگاه ما و شما قیامت است و آن روز است که اهل باطل زیان می بینند و ندامت و پشیمانی نفعی به شما نخواهد داد و برای هر چیزی وقتی است که در آن وقت واقع خواهد شد و زود است که می دانید عذاب خوار

کننده و ابدی بر چه کس ورود و حلول می نماید.)

حافظ: کدام کس جرأت داشت بودیعه و بضعهٔ رسول خداصلی الله علیه وآله فاطمه رضی الله عنها جسارت نماید که شما می فرمائید در مغلطه کاری به بی بی فحش دادند؟ حقیر که این بیان شما را باور نمی کنم، مغلطه کاری ممکن است ولی فحش غیر ممکن است. شما هم تکرار نفرمائید.

داعی: بدیهی است کسی چنین جرأتی نداشت مگر خلیفهٔ شما ابو بکر که در مقابل دلائل ثابتهٔ بی بی مظلومه چون جوابی نداشت همان ساعت منبر رفت و بنای جسارت را گذارد نه به فاطمه علیهاالسّلام فقط بلکه به شوهر و ابن عمش محبوب خدا و پیغمبرصلی الله علیه وآله امیر المؤمنین علی علیه السّلام هم اهانت نمود!

حافظ: گمان می کنم این نوع از تهمت ها از طرف عوام شیعه و متعصّبین آنها انتشار پیدا نموده باشد.

داعی: اشتباه فرمودید از طرف عوام شیعه نبوده بلکه از طرف خواص و علماء بزرگ سنّت و جماعت انتشار پیدا نموده و در جامعه شیعه بسیار نادر است که اظهار تعصّب شود به قسمی که مطالب دروغی انتشار دهند بلکه محال است و لو هر اندازه عوام و متعصّب باشند جعل خبر نمی نمایند. پس این خبر صدق و صحیح است که اکابر علماء خودتان هم نقل نموده اند.

شما کتب معتبرهٔ معروفهٔ علمای خود را ببینید تا تصدیق نمائید اکابر علماء منصف خودتان هم اقرار به این معانی نموده اند.

ص: ۵۸۹

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه(۱) (چاپ مصر) از ابو بکر احمد بن عبد العزیز جوهری شرح منبر رفتن ابو بکر را بعد از احتجاج علی و فاطمه، و اهانت هائی که به آن دو ودیعه رسول الله صلی الله علیه وآله نموده ضبط نموده است.

احتجاج علی علیه السّلام با ابو بکر

چنانچه دیگران هم نوشته اند بعد از اینکه بی بی مظلومه فاطمه علیهاالسّلام خطبه را تمام کرد علی علیه السّلام در مقام احتجاج برآمد در حضور مهاجر و انصار و مجمع عموم مسلمانان در مسجد رو به ابی بکر نمود و فرمود چرا فاطمه را از حق میراث پدرش محروم نمودی و حال آنکه علاوه بر ارث در حیات پدر متصرفه و مالکه بوده است؟!

ابی بکر گفت فدک «فیء» مسلمانان است. اگر فاطمه شاهد کامل بیاورد که ملك او می باشد البته به او می دهم و الا محروم خواهم نمود.

حضرت فرمودند: أ تحکم فینا بغیر ما تحکم فی المسلمین آیا حکم می کنی دربارهٔ ما به غیر آنچه حکم می کنی در میان مسلمانان مگر رسول خدا صلی الله علیه وآله نفرمود «البیّنه

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۱۴، و ۲۱۵، نامه ۴۵، ذکر ما ولد من السیر و الأخبار فی امر فدك. ابن ابی الحدید چنین می کند: حدثنا جعفر بن محمد بن عماره بالاسناده الاول قال: فلما سمع ابوبکر خطبتها شق علیه مقالتها فصعد المنبر و قال: ایها الناس: ما هذه الرعه الی کل قاله؟ این کانت هذه الأمانی فی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله، ألا من سمع فلیقل و من شهد فلیتکلم، انها ثعاله شهیده ذنبه، مرب لکل فتنه...

علی من ادعی و الیمین علی من ادعی علیه»؟ تو قول رسول خدا صلی الله علیه وآله را ردّ نمودی و بر خلاف دستور شرع انور از فاطمه علیهاالسّلام که از زمان پیغمبرصلی الله علیه وآله تاکنون متصرفه بوده شاهد می خواهی؟ مگر عمل و قول فاطمه علیهاالسّلام (که یکی از اصحاب کساء و مشمول آیه تطهیر است) حق نیست. اخبرنا لو انّ شاهدین شهدا علی فاطمه بفاحشه ما کنت صانعه بها قال اقیم علیها الحدّ کسایر النساء قال علیه السّلام کنت اذا عند الله من الکافرین لانّک رددت شهاده الله لها بالطهاره حیث قال {انّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا}.

(ما را خبر بده که اگر دو شاهد شهادت بدهند که فاطمه علیهاالسّلام (العیاذ بالله ثم العیاذ بالله) فاحشه و عمل بدی از او سر زده با او چه معامله خواهی کرد؟ گفت: بر او حد می زنم مانند سایر زنها. حضرت فرمود: اگر چنین کاری کنی در نزد خدا از جمله کفار خواهی بود برای آن که ردّ کرده ای شهادت خدا را در باره فاطمه علیهاالسّلام به طهارت چنان که می فرماید در قرآن: «جز این نیست که خداوند اراده می نماید که شما را پاک و پاکیزه کند و ببرد از شما هر رجس و بدی را».)

مگر این آیه در حق ما نازل نگردیده؟ گفت: چرا! فرمود: آیا فاطمه ای که خدا شهادت به طهارت او داده برای مال ناقابل دنیا دعوای بی جا می نماید؟ شهادت طاهره را ردّ می نمائی (و قبلت شهاده اعرابیّ بائل علی عقبه) ولی قبول می کنی شهاده اعرابی را که بر پاشنه پای خود بول

می کند؟!

این جملات را فرمود و متغیّرا به منزل رفت. از این احتجاج هیاهوی عجیبی در مردم پیدا شد که همه می گفتند: حق با علی و فاطمه است، به خدا قسم

علی راست می گوید، این چه نوع عمل است که با دختر پیغمبرصلی الله علیه وآله می نمایند!

کلمات ابو بکر بالای منبر و دشنام دادن به علی و فاطمه علیهاالسّلام

اینجا است که ابن ابی الحدید نقل می کند که چون احتجاج علی و فاطمه در مردم مؤثر و به صدا در آمدند، بعد از رفتن علی و فـاطمه علیهمـا السّـلام ابو بکر رفت بالای منبر و گفت أیها الناس این چه هیاهوئیست که برپا کرده ایـد و گوش به حرف هر کس می دهید؟ چون شهادتش را ردّ کرده ایم این حرفها را می زند!

«انّما هو ثعاله شهیده ذنبه (در سایر کتب دارد که گفت: انما هی ثعاله شهیدها ذنبها) (یعنی فاطمه علیهاالسّلام روباهی است که شاهد او دم اومی باشد)

مربّ لکلّ فتنه هو الـذی یقول کروها جـذعه بعد ما هرمت یسـتعینون بالضـعفه و یستنصـرون بالنساء کامّ طحّال احبّ اهلها الیها البغیّ»(۱)

(جز ایـن نیسـت که او (علی علیه السّـلام) روبـاهی است شاهـد اودم او باشـد مـاجراجو و بر پاکننـده فتنه می باشـد و فتنه هـای بزرگ را کوچک نشان می دهـد و مردم را به فتنه و فساد ترغیب و ترهیب می نمایـد کمک از ضـعفا و یاری از زنها می طلبد مانند ام طحان است (که زنی بود زانیه در جاهلیت چنان چه ابن ابی الحدید ذیل همین گفتار توضیح می دهد) که دوست می د اشت نزدیکان او با او زنا کنند.)

۱- این عبارت توهین است از ابن ابی قحافه (خلیفه اول) در کتب دیگر علماء اهل تسـنن نیز نقل شـده است: السـقیفه و فدک، جوهری، القسم الثانی، (فدک) ص۱۰۴، متوفای ۳۲۳ه-ق «محقق»

آقایان تعجب می کنید از کلمه فحش و اهانت؟ مگر این کلمات جسارت و دشنام واهانت نبوده است؟ نسبت روباه و دم روباه و ام طحال، زن زناکار نسبت به علی و فاطمه‘ دادن تعارف و احترام و محبت و نصرت و یاری است که پیغمبرصلی الله علیه وآله دستور داده بودند؟!

آقایان تا کی غرق در خوش بینی و تعصب هستید و نسبت به شیعیان بی چاره بد بین هستید و آنها را رافضی و کافر می خوانید که چرا انتقاد می کنند از گفتار و رفتار اشخاصی که در کتب خودتان ثبت است.

قضاوت منصفانه لازم است

ولی دیدهٔ حق بین و انصاف باز نمی کنید که حقیقت را ببینید، آیا این عمل و گفتار ناهنجار از پیر مرد مصاحب رسول الله سزاوار و شایسته بوده است؟

اگر یک مرد ولگرد بی آبرو به آدمی دشنام بدهد فرق دارد تا یک مرد پیری که شب و روز مقیم مسجد و اهل ذکر و عبادت است، کلمات زشت و ناهنجار و فحش و دشنام و نسبت های رکیک از دهان معاویه و مروان و خالد معلوم

الحال آن قدر دلها را نمی سوزاند تا از دهان مصاحب غار رسول الله صلی الله علیه وآله!

آقایان ما در آن زمان نبوده ایم، نامهائی از علی و ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و معاویه و مروان و خالد و ابو هریره و غیره می شنویم، نسبت به هیچ یک دوستی و دشمنی نداریم، فقط به دو چیز نظر می کنیم: یکی آنکه کدام یک محبوب خدا و رسول و مورد توصیه آنها قرار گرفته و دیگر توجه به اعمال و افعال و گفتار آنها می نمائیم و قضاوت منصفانه به حق می کنیم. مانند شما

ص: ۵۹۳

آقایان محترم زود باور نیستیم و تسلیم بلا جهت نمی شویم، نمی توانیم با دیدهٔ خوش بینی غمض عین کنیم و هر عمل زشتی را از هر کس حمل به صحت کنیم و در مقابل آنها سر تعظیم فرود آوریم و از هر عمل زشتی دفاع بی مورد نمائیم.

آدمی وقتی عینک سفید بر دیدگان خود گذارد، هر رنگی را به جای خود می بیند نه آنکه رنگ‌های سیاه و زرد و سرخ را سفیدببیند - چون طالب سفید است- آقایان هم اگر عینک سفید نورانی انصاف بر دیده گذارده و حب و بغض را کنار بگذارید، خوب را خوب و بد را بد خواهید دید. تصدیق خواهید نمود که این عمل و گفتار از مثل ابو بکر، آدمی در منتها درجه قباحت است کسی که خود را خلیفه مسلمین می داند و یک مدت زمانی مصاحب رسول الله صلی الله علیه وآله بوده برای حب جاه و حفظ مقام حاضر شود کلمات رکیک و دشنام های بسیار قبیح بر زبان جاری کند آن هم به دو محبوب خدا و پیغمبرصلی الله علیه وآله!

تعجب ابن ابی الحدید از گفتار ابو بکر

نه فقط این عمل اسباب تعجّب ما است بلکه علمای منصف خودتان هم به تعجب آمدند. چنانچه ابن ابی الحدید در صفحه ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه(۱) گوید از این گفتارخلیفه تعجب نمودم از استاد خود ابو یحیی نقیب

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۱۵، نامه ۴۵، ذکر ما ورد من السیر و الأخبار فی امر فدک. ابن ابی الحدید چنین نقل می کند: قلت: قرأت هذا الکلام علی النقیب ابی یحیی جعفر بن یحیی بن ابی زید البصری و قلت له: بمن یعرض؟ فقال: بل یصرح. قلت لو صرح لم أسألک فضحک و قال: بعلیّ بن ابی طالب علیه السّلام. قلت: هذا الکلام کله لعلی یقوله؟! قال: نعم انه الملک یا بنی...

جعفر بن یحیی بن ابی زید البصری سؤال نمودم کنایه و تعریض خلیفه در این کلمات به که بوده؟ گفت کنایه و تعریض نبود، بلکه صراحت در کلام بود. گفتم: اگر صراحت داشت، سؤال نمی نمودم. فضحک و قال بعلیّ بن ابی طالب علیه السّلام قلت هذا الکلام کلّه لعلیّ یقوله؟ قال نعم انّه الملک یا بنی.

(پس خندید و گفت: (این نسبتها را) به علی علیه السّلام داد. گفتم این سخنن ناشایست تمامش نسبت به علی بود؟! گفت: بلی پسر، سلطنت همین است.)

یعنی عقیم و دنباله بریده است. اشخاص ریاست طلب برای رسیدن به هدف و مقصد خود که ریاست و آقایی باشد، هر عمل زشت و ناشایسته ای را می کنند.

آقایان با انصاف عبرت بگیرید و قضاوت منصفانه بنمائید؛ اگر کسی به پدر و مادر شما این نوع جسارت و اهانت نماید، مثل روباه و دم روباه و زن زناکار به آنها بزند دل شما از او پاک می گردد و انصاف است به ما اعتراض کنید که چرا انتقاد می کنیم؟ باز ایمان ما مانع است که نگوئیم و ننویسیم مگر آنچه واقع شده و مورد تصدیق اکابر علماء خودتان هم می باشد.

اگر شخصی در مقابل این جمعیت بگوید آقای حافظ روباه و آقای شیخ دم آن می باشد و مانند زن فاحشه در مجلس حرف می زنند چه قدر به شما سخت می گذرد؟

آقایان چشمها را بر هم نگذارید و با دیده انصاف به مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله بنگرید که مرد پیری یار غار پیغمبر به عنوان خلافت بالای منبر پیغمبر در مقابل مهاجر و انصار بگوید: علی بن ابی طالب (العیاذ بالله) روباه است و فاطمه دم

روبـاه می باشـد (یا بر عکس بنا بر گفتار سایر روات) وماننـد زن فاحشه زناکار میان مردم مردم حرکت می کنـد، بر مولای ما امیر المؤمنین و جـده مـا فـاطمه مظلومه در مقابل مردم چه گـذشت، خـدا می دانـد. الآن تمام بـدن داعی می لرزد می بینیـد با ارتعاش و اشک جاری با شما حرف می زنم، بیش از این حال گفتار در این باب ندارم.

درد دل ما بسیار است. این زمان بگذار تا وقت دگر.

آیـا سـزاوار بود از مصاحب و مسـند نشـین رسول الله که در مقابل طلب حق و حرف حساب صـحیح دشـنام بدهـد و به کلمات رکیک مؤمنین واقعی و ودایع پیغمبرصـلی الله علیه وآله را اهانت نمایـد؟ معلوم است فحش حربه عجز است، کسـی که جواب صحیح ندارد با فحش طرف را مغلوب می کند! آن هم به علی علیه السّلام که تمام علماء شـما در کتب معتبره خود نوشته اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله در باره او فرمود:

«علیّ مع الحق و الحق مع علی حیث دار»(۱)

(علی با حق و حق با علی می گردد).

و بعد از دشنام نسبت فتنه انگیزی بدهد و تمام فتنه ها را از او بداند!

آزار به علی آزار به پیغمبر است

آیـا این بود ثمره ونتیجه سـفارشات پیغمبرصـلی الله علیه وآله در باره علی و فاطمه علیهماالسّلام که تمام علمای شـما در کتب معتبره خود نوشـته انـد دربـاره هر یـک از علی و فـاطمه علیهماالسّلام علی حـده فرمود: اذیت آنها اذیت من است که خلاصـه کلمات آن

۱- در مجلس ۵ گذشت.

می شود که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«من آذاهما فقد آذانی و من آذانی فقد اذی الله»

(هر کس این دو تن (علی و فاطمه) را آزار کند مرا آزرده وکسی که مرا آزار دهد خدا را آزرده.)

«من آذی علیا فقد آذانی».

(کسی که علی را بیازارد مرا آزرده)(۱)

دشنام دادن به علیّ دشنام به پیغمبر است

و بالاتر از اینها در تمام کتب معتبره شما ثبت است که آن حضرت فرمود:

«من سب علیاً فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله»(۲)

(هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده و هر مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده است.)

۱- تاریخ الکبیر، بخاری، ۶/۳۰۷، رقم ۲۴۸۲، شرح حال عمرو بن شاس، البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۵/۱۲۱، حوادث سنه ۱۰ هجری، باب بعث رسول الله صلی الله علیه وآله علیّ بن ابی طالب و خالد بن ولید الی الیمن... مسند احمد بن حنبل، ۳/۴۸۳، مسند عمرو بن شاس الأسلمی. اسد الغابه، ابن اثیر، ۴/۱۱۴، شرح حال عمرو بن شاس الأسلمی. فیض القدیر، مناوی، ۶/۲۴، ح ۸۲۶۶ حرف المیم سبل الهدی و الرشاد، عسقلانی، ۴/۵۳۴، رقم ۵۸۸۱، شرح حال عمرو بن شاس الاسلمی. الجرح و التعدیل، رازی، ۷/۵۰۲، رقم ۱۳۱۹، شرح حال عمرو بن شاس الاسلمی. المصنف، ابن ابی شیبه، ۷/۵۰۲، ح۴۵، کتاب الفضائل، فضائل علیّ بن ابی طالب. الثقات، ابن حبان، ۳/۲۷۳، شرح حال عمرو بن شاس. مناقب خوازمی، ص۱۴۹، ح۱۷۶، فصل ۱۴، فی بیان انه اقرب الناس من رسول الله...

۲- منابع مربوط به این حدیث درمجلس نهم خواهد آمد

و محمد بن یوسف گنجی شافعی در اول باب ۱۰ کفایه الطالب(۱) حدیث مفصلی از ابن عباس مسندا نقل نموده که در مقابل جمعی از اهل شام که علی را لعن و سبّ می نمودند فرمود: شـنیدم از رسول خداصلی الله علیه وآله که به علی علیه السّلام می فرمود:

«من سبک فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله اکبه الله علی منخریه فی النار»

(کسـی که تو را دشنام دهد مرا دشنام داده و کسی که مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده و کسی که خدا را دشنام دهد خدا او را به رو در آتش اندازد.)

و بعـد از این حـدیث احـادیث دیگری مسـندا نقـل می نمایـد که تمـامی آنها دلالت بر کفر کسانی که علی را دشـنام بدهنـد؛ چنان‌چه عنوان باب ۱۰را به این عبارت آورده الباب العاشر فی کفر من سبّ علیّا (باب دهم در کفر کسی که

علی را سب و دشنام دهد) و نیز حاکم در صفحه ۱۲۱ جلد سیم مستدرک(۲) همین حدیث را به استثنای جمله آخر نقل نموده است.

پس طبق این احادیث، سبّ کنندگان به علی علیه السّلام سب کنندگان خدا و پیغمبر می باشـند و سب کنندگان خدا و پیغمبر (مانند معاویه و امویها و خوارج و نواصب و امثال آنها) ملعون و اهل آتش می باشند.

بس است، قیامت گرچه دیر آید، بیاید. چون جده مظلومه ما سکوت نموده و

ص: ۵۹۸

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۸۳، باب ۱۰، فی کفر من سب علیا.

۲- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۳۱، ح۲۱۴، کتاب معرفه الصحابه، و من مناقب امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب ذکر اسلام امیر المؤمنین علیّ.

محاکمه را موکول به روز قیامت در محکمه عدل الهی نموده، ما هم سکوت را پیشه کنیم. برویم بر سر دلایل خود بر ردّ حدیث مورد استشهاد شما.

علی باب علم و حکمت است

دلیل دوم بر مردودیت حدیث لا نورث است که نظر به حدیث شریف متفق علیه (شیعه و سنی)که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«انا مدینه العلم و علی بابها- انا دار الحکمه و علی بابها»

(من شهرستان علمم و علی در آن می باشد، من خانه حکمتم و علی در آن می باشد هر کس اراده دارد از علم من بهره ای بردارد پس باید برود در خانه علی)[1]

روی این قواعد عقل و دانش، حتما بایستی باب علم رسول الله صلی الله علیه وآله احادیث و دستورات آن حضرت مخصوصا آن چه مربوط به احکام است بالاخص راجع به ارث که نظم و اختلال جامعه امت مربوط به اوست، آگاهی کامل داشته باشد و الا باب علم نخواهد بود که رسول خداصلی الله علیه وآله بفرماید «من اراد العلم فلیأت الباب».

چگونه ممکن است عقل باور کند که رسول الله صلی الله علیه وآله بنا بر اخباری که در تمام کتب معتبره شما وارد است علی علیه السّلام را اَقضای از امت معرفی نموده و فرموده باشد: علیّ اقضاکم. یعنی علی در علم قضاوت، از همه شما امت اولی می باشد.

آیا خنده آور نیست که پیغمبر تصدیق کند کسی را که درعلم قضاوت از همه بالاتر است اما از ارث و حقوق اطلاع کامل ندارد و احکام ارث را به او نگوید؟!

۱- اسناد این حدیث در مجلس ۱۰ خواهد آمد.

در صورتی که قاضی باید به جمیع علوم مخصوصا به علم فقه و حقوق که قانون ارث از اهم آنها است آگاه و مطلع باشد.

چگونه می توان باور نمود که حدیثی آن هم راجع به ارث مخصوصا مربوط به امور داخلی و شخصی رسول خداصلی الله علیه وآله باشد، علی وصی و باب علم آن حضرت نشنیده باشد ولی (اوس بن حدثان یا ابو بکر بن ابی قحافه) شنیده باشد؟

آیا عقل شما قبول می نماید که بگویند یک فرد عادی بی سواد، وصیت بکند و برای خود وصی مورد اطمینانی قرار دهد و همه قسم دستورات عمل بعد از خود به وصی خود بدهد ولی نکته اهم در وصیت را که موضوع ارث به بازماندگان است به وصی نگوید و به یک فردبیگانه بگوید که بعد از من چنین و چنان شود؟ تا چه رسد به مقام منیع رسول الله صلی الله علیه وآله آن هم خاتم الانبیاء که اصل غرض از بعثتش حفظ نظام اجتماعی بشر و فراهم نمودن آسایش دنیا و آخرت بوده است و وصی و وارث و جانشینی برای خود معین ننماید؟ یعنی خدا تعیین نماید علی را وصی و وارث آن حضرت و آن گاه چنین حدیثی که نظم و نظام خصوصی و عمومی را به هم می زند به آن وصی بزرگوار خود که علاوه بر مقام وصایت، باب علم و حکمت آن حضرت نیز بوده، نفرماید!

شیخ: هیچ یک از این دوموضوع در نزد ما ثابت نمی باشد، چون که حدیث مدینه قبول اکابر علماء نمی باشد و اما موضوع وصایت در نزد علمای جمهور مردود و غیر مسلم است، چه آن که بخاری و مسلم در صحیحین خود و دیگران از بزرگ عالمان ما مسندا از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها نقل نموده اند که گفت: در وقت احتضار سر پیغمبرصلی الله علیه وآله به سینه من بود تا ازدنیا رفت، یعنی من

شاهد بودم که وصیتی ننمود!

چگونه ممکن است وصیتی نموده باشد و بر ام المؤمنین که تا دم آخر سر مبارک رسول الله صلی الله علیه وآله بر سینه او بوده است مخفی مانده باشد و اگر وصیت نموده بود قطعا ام المؤمنین رضی الله عنها نقل می نمود. پس موضوع وصیت به کلی منتفی می باشد!

داعی: راجع به حدیث مدینه بی لطفی فرمودید؛ زیرا که عرض کردم اتفاقی فریقین است و تقریبا به حد تواتر آمده(1)و در کتب معتبره اکابر علمای شما از قبیل امام ثعلبی و فیروز آبادی و حاکم نیشابوری و محمد جزری و محمد بن جریر طبری و سیوطی و سخاوی و متقی هندی و محمد بن یوسف گنجی شافعی و محمد بن طلحه شافعی و قاضی فضل بن روزبهان و مناوی و ابن حجر مکی و خطیب خوارزمی و سلیمان قندوزی حنفی و ابن مغازلی فقیه شافعی و دیلمی و ابن طلحه شافعی و میر سید علی همدانی و حافظ ابو نعیم اصفهانی و شیخ الاسلام حموینی و ابن ابی الحدید معتزلی و طبرانی و سبط ابن جوزی و امام ابو عبد الرحمن نسائی و غیرهم نقل نموده اند.

و اما موضوع وصایت و نصوص وارد از رسول اکرم صلی الله علیه وآله بسی بسیار و بی شمار و از متواترات مسلمه است و قطعا انکار وصایت را نمی نماید مگر عنود لجوج و متعصب جهول.

نواب: خلیفه پیغمبر، خود وصی آن حضرت است که به کارهای خانوادگی

۱- درمجلس دهم بررسی خواهد شد.

آن حضرت هم رسیدگی می نماید؛ چنان چه خلفاء رضی الله عنهم رسیدگی می کردند و مخارج زوجات رسول الله را می دادند از کجا معلوم است که علی کرم الله وجهه را بالخصوص به وصایت معین نموده باشد.

داعی: صحیح فرمودید بدیهی است خلیفه و وصی رسول الله فرد واحد بوده چنان‌چه دلایل ونصوص خلافت را در شبهای گذشته به عرضتان رسانیدم و وصایت آن حضرت با نصوص جلیه واضح و آشکار است که به امر آن حضرت در موقعی که دیگران در پی دسیسه بازی بودند، مشغول غسل و کفن و دفن آن حضرت بود. بعد هم به آراء و ردّ امانات موجوده نزد آن حضرت پرداخت و این مطلب از اوضح واضحات و مورد اتفاق جمیع علماء ما و شما می باشد.

نقل اخبار در وصایت

ناچارم برای اثبات این معنی که جناب شیخ نفرمایند در نزد علماء ما مردود است، به چند حدیث مختصر اشاره نمایم.

۱- امام ثعلبی در مناقب و تفسیر(۱) خود وابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب(۲) و

۱- الکشف و البیان، ثعلبی، ۷/۱۸۲، ذیل آیه ۲۱۴، سوره شعراء ثعلبی این حدیث را نقل کرده است: عن البراء قال: لما نزلت {و انذر عشیرتک الاقربین} جمع رسول الله صلی الله علیه وآله بنی عبد المطلب... فقال: «یا بنی عبد المطلب ... من یؤآخینی و یوازرنی و یکون ولیی و وصیی بعدی و خلیفتی فی اهلی و یقضی دینی؟ فسکت القوم... و یقول علیّ: أنا. فقال: «أنت» فقام القوم و هم یقولون لأبی طالب: اطع ابنک فقد امر علیك.

۲- مناقب ابن مغازلی، ص۲۰۱، ح۲۳۸، قوله علیه السّلام لکل نبی وصیّ.

میر سید علی همدانی در مودت ششم از موده القربی(۱) از خلیفه دوم (عمر بن خطاب) نقل می نمایند که گفت:

«ان رسول الله صلی الله علیه وآله لما عقد المؤاخاه بین اصحابه قال: هذا علیّ اخی فی الدنیا و الآخره و خلیفتی فی اهلی و وصیی فی امتی و وارث علمی و قاضی دینی ماله منی و مالی منه نفعه نفعی و ضره ضری من احبه فقد احبنی ومن ابغضه فقد ابغضنی.

(رسول اکرم صلی الله علیه وآله در روزی که عقد اخوت و برادری بین اصحاب خود قرار داد فرمود: این علی برادر من است در دنیا و آخرت و خلیفه من است در اهل من و وصی من در امت من و وارث علم من و ادا کننده دین من خلاصه بین من و علی جدائی نیست نفع او نفع من وضرر او ضرر من است کسی که او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.)

۲- شیخ سلیمان بلخی حنفی باب ۱۵ ینابیع الموده(۲) را اختصاص به این موضوع داده و ۲۰ خبر از امام ثعلبی و حموینی و حافظ ابو نعیم و احمد بن حنبل و ابن مغازلی و خوارزمی و دیلمی در اثبات وصایت علی علیه السّلام نقل می نماید که بعض از آن اخبار را برای روشن شدن ذهن آقایان عرض می کنم.

از مسند امام احمد حنبل نقل می نماید(۳) و سبط ابن جوزی هم درصفحه ۲۶

ص: ۶۰۳

۱- موده القربی، همدانی، موده ۶ (باستفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۸۹، ح ۸۲۵، باب ۵۶،)

۲- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۳۳-۲۴۷، باب ۱۵.

۳- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۳۵، ح۴، باب ۱۵، فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ۲/۶۱۵، ح۱۰۵۲، و من فضائل علی رضی الله عنه، من حدیث ابی بکر بن مالک.

تذکره خواص الامه(۱) و ابن مغازلی شافعی در مناقب نیز

این خبر را آورده اند که انس بن مالک گفت: به سلمان گفتم سؤال کن از پیغمبر که وصی او کیست؟

فقال سلمان: یا رسول الله من وصیک؟ فقال صلی الله علیه وآله: یا سلمان من کان وصی موسی؟ فقال: یوشع بن نون. قال علیهماالسّلام: ان وصیی و وارثی یقضی دینی و ینجز موعدی علی بن ابی طالب.

(سلمان عرض کرد: یا رسول الله وصی شما کیست؟ فرمود: ای سلمان وصی موسی که بود؟ عرض کرد: یوشع بن نون. فرمود: وصی من و وارث من و ادا کننده دین من و وفا کننده به وعده من علی بن ابی طالب است.)

۳- و از موفق بن احمد اخطب الخطباء خوارزم از بریده نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«لکل نبی وصی و وارث و ان علیا وصییّ و وارثی»

(از برای هر پیغمبری وصی و وارثی بوده و به درستیکه علی وصی و وارث من است.)

۱- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص۴۸، باب ۲، حدیث النجوی و الوصیه. سبط ابن الجوزی حدیث را این گونه نقل می کند: عن انس قال: قلنا لسلمان الفارسی سل رسول الله صلی الله علیه وآله من وصیه؟ فسأل سلمان رسول الله صلی الله علیه وآله فقال: من کان وصی موسی بن عمران؟ فقال: یوشع بن نون. قال: ان وصیی وو وارثی ومنجز وعدی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام فان قیل: فقد ضعفوا حدیث الوصیه. فالجواب: ان الحدیث الذی ضعفوه فی اسناده اسماعیل بن زیاده تکلم فیه الدار قطنی و انما تکلم فیه لانه روی فی الحدیث زیاده بعد قوله منجز وعدی و هو خیر من اترک بعدی و الحدیث الذی ذکرناه رواه احمد فی الفضائل و لیس فی اسناده ابن زیاد و لا هذا الزیاده فذاک حدیث و هذا آخر.

و محمد بن یوسف گنجی شافعی در صفحه ۱۳۱ کفایه الطالب(۱) ضمن باب ۶۲ مسندا همین خبر را آورده وبعد از نقل خبر گوید: این حدیث نیکویی است که محدث شام هم در تاریخ خود ذکر نموده.

۴- و از شیخ الاسلام حموینی(۲) نقل می کنداز ابی ذر غفاری که گفت:

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: انا خاتم النبیین و انت یا علی خاتم الوصیین الی یوم الدین.

(پیغمبرصلی الله علیه وآله فرمود: من خاتم انبیاء هستم و تو یا علی خاتم اوصیاء هستی تا روز قیامت)

۵- و نیز از خطیب خوارزمی(۳) نقل می نماید از ام سلمه ام المؤمنین که گفت: رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«ان الله اختار من کل نبی وصیا و علی وصیی فی عترتی و اهل بیتی و امتی بعدی».

(خداوند اختیار نمود برای هر پیغمبری وصی و علی وصی من است در عترت و اهل بیت و امت من بعد از من.)

۶- و از ابن مغازلی فقیه شافعی نقل می کند از اصبغ بن نباته (که از اصحاب

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۶۰، باب۶۲، گنجی حدیث را به این الفاظ نقل کرده است: عن ابی بریده عن ابیه قال: قال النبی: لکل نبی و صی و وارث و ان علیاً وصیی و وارثی، قلت: هذا حدیث حسن، اخرجه محدث الشام فی تاریخه کما اخرجناه سوا.

۲- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۳۶، ح۷، باب ۱۵، فرائد السمطین، حموینی، ۱/۱۴۷، ح ۱۱۰، باب ۲۸.

۳- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۳۵، ح ۶، باب ۱۵، مناقب خوارزمی، ص۱۴۷، فصل ۱۴ و فرائد السمطین، حموینی، ۱/۲۷۰-۲۷۰، ح۲۱۱، سمط ۱، باب ۵۲.

خاص امیر المؤمنین علیه السّلام بوده و بخاری و مسلم هم از او روایت نموده اند) که گفت: مولانا امیر المؤمنین در بعضی از خطبه های خود فرمود:

«ایها الناس انا امام البریه و وصی خیر الخلیفه وابو العتره الطاهره الهادیه انا اخو رسول الله و وصیّه و ولیّه و صفیّه و حبیبه انا امیر المؤمنین و قائد غر المحجلین و سید الوصیین حربی حرب الله و سلمی سلم الله و طاعتی و طاعه الله و ولایتی ولایه الله و اتباعی اولیاء الله و انصاری انصار الله.»

«ای مردم منم امام خلایق و وصی بهترین مخلوقات و پدر عترت طاهره هادیه منم برادر رسول خدا و وصی او و ولی او و صفی او و حبیب او. منم امیر المؤمنین و پیشوای دست و پا و پیشانی سفیدان و آقا و سید اوصیاء. جنگ با من جنگ با خداست و صلح و سلم با من صلح و سلم با خداست. اطاعت من اطاعت خداست و دوستی من دوستی با خداست و پیروان من دوستان خدا هستند و یاران من یاران خدا هستند.)

۷- و نیز از ابن مغازلی شافعی در مناقب(۱) از عبد الله بن مسعود نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«انتهت الدعوه الیَّ و الی علیٍّ لم نسجد احد منا لصنم قط فاتخذنی الله نبیا و اتخذ علیا وصیّا»

(منتهی شد دعوت رسالت به من و علی که هیچ کدام از ما دو نفر سجده به بت ننمودیم. من را پیغمبر و علی را وصی قرار داد.)

۱- مناقب ابن مغازلی، ص۲۷۷، ح۳۲۲، قوله تعالی: {انی جاعلك للناس اماما...}

۸- میر سید علی همدانی شافعی در مودت چهارم از موده القربی(۱) از عتبه بن عامر الجهنی نقل می کند که گفت:

«بایعنا رسول لله صلی الله علیه وآله علی قول ان لا اله

الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا نبیه و علیاً وصیّه فأی من الثلاثه ترکناه کفرنا»

(بیعت نمودیم با رسول خدا بر این که بگوییم و شهادت به وحدانیت خدای متعال که شریکی برای او نیست و این که محمد پیغبمر اوست و علی وصی او پس هر یک از این سه را ترک نماییم کافر شده ایم.)

۹- و نیز در همان کتاب موده القربی(۲) است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«ان الله تعالی جعل لکل نبی وصیا جعل شیث وصی آدم و یوشع وصی موسی وشمعون وصی عیسی و علیا وصیی و وصیی خیر الاوصیاء فی البداء و انا الداعی و هو المضیء».

(ای فاطمه از کرامت های خدای تعالی به تو این است که همسر تو قرار داد کسی را که، اسلامش مقدم بر همه و علمش از همه بیشتر و بردباریش از همه زیادتربود. به درستی که خدای عزوجل آگاه است و اهل زمین (به اطلاع خالق و مخلوقی) اختیار نمود مرا از میان آنها و مبعوث نمود مرا پیغمبر مرسل و همچنین به اطلاع (خالق و مخلوقی) اختیار نمود از آنها شوهر تو را، پس وحی نمود به سوی من که تزویج نمایم میان شما و او را وصی قرار دهم.)

۱- موده القربی، همدانی، موده ۴ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۸۰، ح۸۰۴، باب ۵۶).
۲- همان مدرک ح۸۰۵

۱۰- صاحب ینابیع(۱) از مناقب موفق بن احمد خوارزمی نقل می کند از ابو ایوب انصاری که گفت: در موقع مرض رسول الله صلی الله علیه وآله فاطمه علیهاالسّلام آمد و گریه کرد؛ پیغمبر فرمود:

«یا فاطمه ان لکرامه الله ایاک زوجک من هو اقدمهم سلما و اکثرهم علما واعظمهم حلما ان الله عزوجل اطلع الی اهل الارض اطلاعه فاختارنی منهم فبعثنی نبیا مرسلا ثم اطلع اطلاعه فاختار منهم بعلک فاوحی الیَّ ان ازوجه ایاک و اتخذه وصیاً»

(ای فاطمه از کرامتهای خدای تعالی به تو این است که همسر تو قرار داده کسی را که اسلامش از همه اقدم و علمش از همه بیشتر و بردباریش ازهمه زیاد تر بود. به درستی که خدای عزوجل آگاه است و اهل زمین (به اطلاع خالق و مخلوقی) اختیار نمود مرا از میان آنها و مبعوث نمود مرا پیغبمر مرسل و همچنین به اطلاع (خالق مخلوقی) اختیار نمود از آنها شوهر تو را پس وحی نمود به سوی من که تزویج نمایم میان شما و او را وصی قرار دهم)

ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب(۲) بعداز نقل این خبر این جملات را زیادتر

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۴۰، ح ۱۴، باب ۱۵، مناقب خوارزمی، ص۱۱۲، ح۱۲۲، فصل۹.

۲- مناقب ابن مغازلی، ص۱۰۲، ح ۱۴۴، قوله علیه السّلام: لن لک لاضراسا ثواقب... عن ابی ایوب الأنصاری، ان رسول الله صلی الله علیه وآله مرض مرضه فدخلت علیه فاطمه علیهاالسّلام تعوده و هو ناقه من مرضه فلما رأت ما برسول الله من الجهدوالضعف، خنفتها العبره حتی خرجت دمعتها فقال لها: یا فاطمه ان الله عزوجل اطلع الی الارض اطلاعه فاختار منها اباک فبعثه نبیا ثم اطلع الیها ثانیه فاختار منها بعلک فأوحی الی فأنکحته و اتخذته وصیاً، اما علیمت یا فاطمه ان کرامه الله ایاک زوجک اعظمهم حلما واقدمهم مسلما و أعلمهم علما؟ فسرت بذلک فاطمه و استبشرت. ثم قال لها رسول الله صلی الله علیه وآله یا فاطمه لعلی ثمانیه اضراس ثواقب: ایمان بالله و برسوله و حکمته و تزویجه فاطمه و سبطاه الحسن و الحسین و امره بالمعروف و نهیه عن المنکر، و قضاه بکتاب الله عزوجل. یا فاطمه: انا اهل بیت اعطینا سبع خصال لم یعطها احد من الاولین و لا الآخرین- قبلنا- او قال: و لا یدرکها احد من الآخرین غیرنا- نبینا افضل الأنبیاء و هو ابوک و وصینا خیر الاوصیاء و هو بعلک و شهیدنا خیر الشهداء و هو عم ابیک، و منا من له جناحان یطیر بهما فی الجنه حیث یشاء و هو جعفر ابن عمک و منا سبطا هذه الأمه و هما ابناک و منا - والذی نفسی بیده- مهدی هذه الأمه.

نقل نموده که فرمود:

«یا فاطمه انا اهل البیت اعطینا سبع خصال لم یعطها احد من الأولین و لا یدرکها احد من الآخرین منا الافضل الانبیاء و هو ابوک و وصینا خیر الأوصیاء هو بعلک و شهیدنا خیر الشهداء و هو حمزه عمک و منا من له جناحان یطیر بهما فی الجنه حیث یشاء و هو جعفر ابن عمک و منا سبطان و سیدا شباب اهل الجنه ابناک والذی نفسی بیده ان مهدی هذه الامه یصلی عیسی بن مریم خلفه فهو من ولدک.»

(ای فاطمه به ما اهل بیت هفت خصلت عطاء شده که به احدی از اولین عطا نشده و احدی از آخرین آنها را درک نمی کند. از ماست که افضل است از همه پیغمبران و آن پدر تو می باشد و وصی ما بهترین اوصیاء است و او شوهر تو می باشد و شهید ما بهترین شهدا است و او حمزه عموی تو می باشد و از ما است کسی که برای او دو بال است که پرواز می کند با آن دو بال در بهشت هر وقت بخواهد و او جعفر پسر عموی تو می باشد و از ما است دو سبط و دو سید جوانان اهل بهشت و آنها فرزندان تو می باشند به آن خدائی که جان من در دست او است به

ص: ۶۰۹

درستی مهدی این امت است که عیسی بن مریم عقب او نماز می گذارد، از اولاد تومی باشد.)

ابراهیم بن محمد حموینی در فرائد این جملات را بعد از نقل حدیث زیادتر آورده که فرمود بعد از نام مهدی علیه السّلام:

«یملأ الارض عدلا و قسطا بعد ما ملئت جوراو ظلما. یا فاطمه لاتحزنی و لا تبکی فان الله عزوجل ارجم بک و ارئف علیک منی و ذلک لمکانک و موقعک من قلبی قد زوجک الله زوجا و هو اعظمهم حسبا و اکرمهم نسبا و ارحمهم بالرعیه و اعدلهم بالسویه و ابصرهم بالقضیه.»

(پر می کند زمین را از عدل و داد بعد از این که پر شده باشد از ظلم و جور. ای فاطمه محزون مباش گریه مکن؛ زیرا که خداوند رحیم تر و مهربان تر است بر تو از من و این از برای موقعیت و مکان تو است از قلب من، به تحقیق تزویج نموده تو را همسری که او بزرگتر از همه می باشد از حیث حسب و گرامی تر از همه است از حیث نسب و مهربان تر از همه به رعیت و عادل تر از همه به مساوات و بیناتر از همه به قضاوت بین دو نفر می باشد).

گمان می کنم به همین مقدار نقل احادیث نبوی برای اطمینان خاطر آقای نواب و رفع اشتباه جناب شیخ کافی باشد و الا احادیث منقوله از مقام نبوت که در هر یک از آنها به مناسبتی نامی از وصایت آن حضرت برده شده بسی بسیار و

بی شمار است.(۱)

ص: ۶۱۱

۱- مسئله وصایت و وراثت حضرت علی علیه السّلام در کتب اهل تسنن و با عبارات و موضوعات مختلف از جمله جریان یوم الدار و جریان اخوه و حدیث منزلت و موضوعات مستقل مربوط به این مسئله بیانشده است که به بعضی از مصادر آن اشاره می کنیم: المعجم الکبیر، طبرانی، ۳/۵۷/۲۶۷۵، (بقیه اخبار الحسن بن علی رضی الله عنهما)؛ و ۵/۲۲۰، (زید بن ابی اوفی الاسلمی)؛ و ۶/۲۲۱، (ابو سعید عن سلمان رضی الله عنه)؛ المعجم الاوسط، طبرانی، ۶/۳۲۷تا ۳۲۸؛ تاریخ طبری، ۲/۶۲تا ۶۴، (ذکر الخبر عما کان من امر النبی صلی الله علیه وآله عند ابتداء الله تعالی ذکره ایاه...)؛ خطائص امیر المؤمنین علیه السّلام، نسائی، ص۸۶تا ۸۷ (الاختلاف فی حدیث المنزله)؛ السنن الکبری، نسائی، ۵/۱۲۵ تا ۱۲۶، (ذکر الاخوه)؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ۲/۶۱تا ۶۲، (ذکر امر الله تعالی نبیه، باظهاره دعوته)؛ الکامل، ابن علی، ۳/۲۰۶ تا ۲۰۸ (۱۸/۷۰۳ زید بن ابی اوفی) ؛ و ۴/۱۴ (۸/۸۸۸ شریک بن عبد الله)؛ مسند ابی یعلی، ابو یعلی موصلی، ۴/۳۴۴ /۲۴۵۹؛ المناقب، خوارزمی؛ ص۸۴/۷۴. (الفصل السابع، فی بیان غزاره علمه...) ص۱۵۰/۱۷۸، (الفصل الرابع عشر، فی بیان انه اقرب الناس من رسول الله) فضائل امیر المؤمنین علیه السّلام، ابن عقده، ص۱۳۲(الفصل الثامن عشر فی شهادته علیه السّلام) و ص۱۵۸تا ۱۵۹ (الفصل العشرون فی الامامه، النص علی الأئمه الاثنی عشر)؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۲۱/۴۱۴تا ۴۱۶، (۲۵۹۹، سلمان بن اسلام)؛ و ۴۲/۴۷ تا ۵۰، و ۵۲ و ۵۳و ۱۳۰، ۳۹۱ و ۳۹۳؛ مناقب علیّ بن ابی طالب و ما نزل من القرآن فی علی علیه السّلام ابن مردویه، ص۵۱/ح۹، (الفصل الاول فی انه علیه السّلام اول من اسلم) ص۵۷/۱۹ (الفصل الثالث فی القابه)، ص۱۰۱ تا ۱۰۷/ ح۱۰۴و ۱۰۷و ۱۱۲و ۱۱۳و ۱۱۴و ۱۱۵و ۱۱۷، (الفصل الثامن، فی انه علیه السّلام اقرب الناس من رسول الله). و ص۱۶۰/۳۹۵ (سوره هود ۳۶، ذیل آیه) و ص۲۸۹/ ح۴۵۷ (۶۵- قوله تعالی: «و انذر عشیرتک الاقربین»)؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۹۸ تا ۹۹/ ح۱۱۵، (۷- انی جاعل فی الارض خلیفه)، و ص۴۱۱/ح۴۳۵، (۷۳ «... اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام»)، و ص۵۴۲ تا ۵۴۷/ ح ۵۸۰، (۱۱۶-... «انذر عشیرتک الاقربین»)، و ص۴۵۸ تا ۴۸۷، (۹۳- فی سوره طه «و اجعل لی وزیرا من اهلی») کنز العمال، متقی هندی، ۹/۱۶۷ /۲۵۵۵۴و ۲۵۵۵۵، (کتاب الصحبه من قسم الافعال باب فی فضلها)؛ و ۱۱/۶۱۰/۳۲۹۵۲ (الاکمال: فضائل علی رضی الله عنه)؛ الآحاد و المثانی، الضحاک، ۵/۱۶۹/۲۷۰۷، (۹۲۳- زید بن ابی اوفی)؛ فتح الملک العلی، احمد بن الصدیق المغربی، ص۴۸؛ امتاع الاسماع، مقریزی، ۱۴/۴۸۱، تا ۴۸۳؛ الدر المنثور، سیوطی، ۴/۳۷۰ تا ۳۷۱، سوره الحج؛ تفسیر بغوی، بغوی، ۳/۴۰۰ (ذیل آیه انذار)؛ با تفسیر الثعلبی، ثعلبی، ۷/۱۸۲، (ذیل آیه انذار)؛ مفردات غریب القرآن، راغب اصفهانی، ص۵۱۸ و ۵۱۹، (ذیل کلمه ورث) ؛ نظم درر المسطین، زرندی حنفی ۹۴ تا ۹۶، (مناقب امیر المؤمنین علیه السّلام، ذر اخاه النبی صلی الله علیه وآله علیا)؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۲۸۷ (۳۷- و من کلام له علیه السّلام یجری مجری الخطبه)؛ و ۱۳/۲۱۰ و ۲۱۲، (۲۳۸، ذکر حال رسول الله فی نشوئه)؛ ۱۳/۲۴۴، (القول فی اسلام ابی بکر ...) و همچنین این مسئله در بابهای مختلف کتاب ینابیع الموده ذکر شده است. «محقق»

سر مبارک رسول الله در سینه امیر المؤمنین علیه السّلام هنگام وفات

و اما این که جناب شیخ فرمودنـد: در وقت وفات، سر مبارك رسول الله صـلی الله علیه وآله به سـینه ام المؤمنین عایشه بود به کلی مردود است، برای آن که معارض است با اخبار بسیاری، علاوه بر آن که در نزد عترت و اهل بیت طهارت ثابت و محقق آمده و اجماع علماء شیعه به نحو تواتر آن را نقل نموده اند. در کتب معتبره اکابر علماء خودتن هم آمده که سر مبارك رسول الله در سینه امیر المؤمنین علیه السّلام هنگام وفات

و اما این که جناب شیخ فرمودنـد: در وقت وفات، سر مبارك رسول الله صـلی الله علیه وآله به سـینه ام المؤمنین عایشه بود به کلی مردود است، برای آن که معارض است با اخبار بسیاری، علاوه بر آن که در نزد عترت و اهل بیت طهارت ثابت و محقق آمـده و اجماع علماء شیعه به نحو تواتر آن را نقل نموده انـد. در کتب معتبره اکابر علماء خودتن هم آمـده که در وقت وفات سر مبارك رسول الله صـلی الله علیه وآله در سـینه مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام بوده و در آن ساعت ابواب علوم را به سـینه علی علیه السّلام باز نموده.

شیخ: در کدام کتاب علمای ما چنین مطلبی راذکر نموده اند؟

داعی: خوب است مراجعه نمایید به صـفحه ۵۵ جلد چهارم و صـفحه۳۹۲ و ۴۰۰ جلد ششم کنز العمال(۱) در صفحه ۵۱ جزء دوم طبقات(۲) محمدبن سعد

۱- کنز العمال، متقی هندی، ۷/۲۵۵، ح ۱۸۷۹۶، کتاب الشـمائل من قسم الأفعال، متفرقات الاحادیث التی تتعلق بوفاته صلی الله علیه وآله: متقی هنـدی این حـدیث را نقـل کرده است: ... عن علی ان رسول الله صـلی الله علیه وآله لمـا ثقل قال: یا علی ائتنی بطبق اکتب فیه مـا لاـ تضـل امتی بعـدی فخشـیت ان تسـبقنی نفسه قلت انی احفظ ذراعا من الصـحیفه فکان رأسه بین ذراعی و عضدی فجعل یوصی بالصلاه و الزکاه و ما ملکت ایمانکم. قال: کذالک حتی فاضت نفسه...

۲- الطبقات الکبری، ابن سعد، ۲/۱۸۷، ذکر الکتاب الذی أراد رسول الله صلی الله علیه وآله ان یکتبه لأمتی.... ابن سعد حدیث را همانند کنز العمال نقل کرده است. ونیز محمد بن اسـماعیل بخاری در ادب المفرد، ص۴۴، ح۱۵۶، باب حسن الملکه، چنین نقل کرده است: حـدثنا نعیم بن یزید قال حدثنا علیّ بن ابی طالب صـلوات الله علیه ان النبی صـلی الله علیه وآله لما ثقل قال: یا علی ائتنی بطبق اکتب فیه مـا لا تضل امتی فخشـیتان یسـبقنی فقلت: انی لأحفظ من ذراعی الصـحیفه و کان رأسه بین ذراعییه و عضدی یوصی بالصلاه و الزکاه و ما ملکت ایمانکم و قال: کذلك حتی فاضت نفسه...

کاتب و صفحه ۱۳۹ جلد سیم مستدرک حاکم نیشابوری و تلخیص ذهبی و سنن ابن ابی شبیه و کبیر طبرانی و جلد سیم مسند امام احمدحنبل و حلیه الاولیاء حافظ ابو نعیم و کتب معتبره دیگر که همگی به اختلاف الفاظ و مطالب نقل می نمایند از ام المؤمنین ام سلمه و جابر بن عبد الله انصاری و دیگران که در وقت وفات رسول الله صلی الله علیه وآله علی علیه السّلام را طلبید و سر مبارکش در سینه او بود تا روح از بدن شریفش مفارقت نمود.

و از همه این اخبار مهم تر بیان خود امیر المؤمنین علیه السّلام است که در نهج البلاغه و ابن ابی الحدید در صفحه۵۶۱ جلد دوم شرح نهج البلاغه(۱) آورده که ضمن بیانات خود صریحافرموده:

«ولقد قبض رسول الله صلی الله علیه وآله و ان رأسه لعلی صدری و لقد سالت نفسه فی کفّی فامررتها علی وجهی.»

ص: ۶۱۳

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۰/۱۷۹، خطبه ۱۹۰. ابن ابی الحدید می نویسد: ثم ذکر وفاه رسول الله فقال: لقد قبض و ان رأسه لعلی صدری، و لقد سالت نفسه فی کفّی، فأمررتها علی وجهی» یقال: ان رسول الله صلی الله علیه وآله قاء دما یسیرا وقت موته و ان علیاعلیه السّلام مسح بذلک الدم وجهه.

(هر آینه به تحقیق رسول خدا قبض روح شد در حالتی که سر مبارکش روی سینه من قرار داشت و روح آن حضرت در دست من خارج شد و من دستهایم را بر صورتم کشیدم)

ولی ابن ابی الحدید در صفحه ۵۶۲ جلد دوم ذیل بیان آن حضرت گوید: در حالتی که سر آن حضرت روی سینه ام بود چند قطره خون از آن حضرت جاری شد و علی علیه السّلام به صورت خود مالید.

و نیز در صفحه ۵۹۰ همان جلد(۱) ضمن دفن صدیقه کبری علیهاالسّلام است که فرمود خطاب به رسول الله «فلقد سودتک فی ملحوده قبرک و فاضت بین نحری و صدری نفسک».

(هر آینه به تحقیق تو را در خوابگاه قبر تکیه دادم و روح تو مابین گلو و سینه من خارج شد)

و ابن ابی الحدید همین معنی را تصدیق دارد که روح آن حضرت در سینه علی خارج شد.

اینها تمام دلایل متقنه است که خبر عایشه مردود و غیر قابل قبول است؛ چه

ص: ۶۱۴

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۰/۲۶۶، خطله ۱۹۵، (روی عنه انه قاله عند دفن سیده النساء فاطمه علیهاالسّلام). ابن ابی الحدید مطلب را اینگونه نقل می کند: فقال لقد وسدتک فی ملحوده قبرک، ای فی الجهه المشقوقه من قبرک... و فاضت بین نحری و صدری نفسک. شیخ سلیمان حنفی قندوزی نیز در کتاب ینابیع الموده ج۱/۲۶۵، در باب ۱۹ (فی اختصاصه النبی صلی الله علیه وآله) و ج۳/۴۳۶/۸ باب ۹۹ نیز روایت را مانند ابن ابی الحدید نقل کرده است. «محقق».

آنکه سابقه عداوت و دشـمنی عایشه با مولانا امیر المؤمین علیه السّلام بسیار قوی است که شاید ان شاء الله در لیالی آتیه وقت مناسبی به دستم بیایدبه عرضتان برسانم.

تحقیق در امر وصایت

و از همین احـادیث هم کاملا- جواب دوم آقای نواب مفهوم می شود که فرمودنـد: با بودن خلیفه چه احتیاجی به وجود وصـی می باشـد؛ زیرا اگر انسان عاقل از عادت خارج شود و قـدر ی با انصاف در خود احادیث دقت کنـد، مخصوصا آن احادیثی را که می فرمایـد: همان خدایی که اوصـیاء انبیاء عظام را معین نموده، علی را به وصایت من مقرر داشـته. می فهمد مراد، وصـیت خصوصـی عـادی خـانوادگی نیست که هر فردی، بشـر برای بعـد از خـود معین می نمایـد. بلکه مراد همـان وصـایت به معنـای خلافت است که متصرف در جمیع شئون اجتماعی و انفرادی امت باشد که همان وصایت تالی تلو مقام نبوت است(۱).

۱- درکتب اهـل تسـنن درادامه حـدیث مؤاخـاه پیامبرصـلی الله علیه وآله بعـد از اینکه امـام علی را به عنـوان برادر خود معرفی فرمودنـد و مقام منزلت آن حضـرت را نسـبت به خود ذکر کردنـد چنین فرمودنـد: «فقال علی یا رسول الله ذهب روحی وانقطع ظهری حین رأیتک فعلت ما فعلت بأصـحابک غیری فان کان من سـفطه علی فلک العتبی و الکرامه، فقال: و الذی بعثنی بالحق ما اخرتک الا لنفسی فأنت عندی بمنزله هارون من موسی و وارثی. فقال یا رسول الله ما ارث منک؟ قال: ما اورث الانبیاء. قال: و ما اورث الانبیاء قبلک، قال: کتاب الله و سـنه نبیهم و انت معی فی قصری فی الجنه مع فاطمه ابنتی و رفیقی، ثم تلا رسول الله صلی الله علیه وآله الآیه «اخوانا علی سـرر متقابلین» الاخلاء فی الله ینظرهم بعضـهم الی بعض». (المعجم الکبیر، طبرانی، ۵/۲۲۱، زیـد بن ابی الاوفی؛ الدر المنثور، سـیوطی، ۴/۳۷۱، موده الحـج، الثقـات، ابن حبان، ۱/۱۴۲) همـانطور که خـدای تعالی به این حقـانیت در قرآن اشـاره کرده و می فرمایـد: ثم اورثنا الکتاب الـذین اصـطفینا من عبادنا (فاطر/۳۲) البته همانطور که از سـیاق روایت به دست می آیـد منظور وراثت در مسائل معنوی و کتاب و حقایق و این است و الا قانون ارث در نزد خدا عمومی بود. و شامل انبیاءنیز می شود همانطور که خدای متعال در قرآن می فرماید: «و ورث سـلیمان داوود» (نمل ۱۶) و همچنین «... فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب...» (مریم /۵و ۶) «محقق»

مقام وصایت آن حضرت مورد تصدیق تمام علمای بزرگ خودتان می باشد و انکار این معنی را ننموده اند مگر قلیلی از متعصبین معاندین که انکار همه فضایل آن حضرت را

نموده اند.

چنان چه ابن ابی الحدید در صفحه ۲۶ جلد اول شرح نهج البلاغه(۱) (چاپ مصر) گوید:

«فلا ریب عندنا ان علیاعلیه السّلام وصی رسول الله صلی الله علیه وآله و ان خالف فی ذلک من هو منسوب عندنا العناد.»

(شک و شبهه ای نیست در نزد ما که علی علیه السّلام وصی رسول خدا بوده و اگر چه مخالف این معنی، در نزد ما از اهل عناد می باشد)

اشعار بعض از صحابه اشاره به وصیت

آنگاه اشعار بسیاری از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله نقل نموده که تمام آنها متضمن وصایت آن حضرت می باشد، از جمله دو شعر از عبد الله بن عباس((۲)) (حبر امت) است که در شعر اول خودگوید:

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۱۳۹، خطبه۲، و من خطبه ...بعد انصرافه من صفین، شرح عبارت «و فیهم الوصیه و الوراثه».

۲- . شرح نهج البلاغه، بن ابی الحدید، ۱/۱۵۰، خطبه ۲، (بعد انصرافه من صفین)، ما ورد فی الوصایه من الشعر.

وصی رسول الله من دون اهله

و فارسه ان قیل هل من منازله

و نیز خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین نقل نموده که ضمن اشعار خود گوید(۱):

وصی رسول الله من دون اهله

و انت علی ما کان من ذاک شاهده

و نیز از جمله اشعار ابو الهیثم بن تیهان صحابی است گوید(۲):

ان الوصی امامنا ولینا

برح الخفاء و باحت الاسرار

برای اثبات مرام به همین مقدار اکتفاء می نمایم؛ چنان چه مایلید بقیه اشعار و گفتار را در این باب، مراجعه کنید به آن کتاب تا کشف بیشتری بر شما گردد که گوید: اگر ملامت نمی آورد اوراق بسیاری پر می کردم از اشعاری که ذکر وصیت در او می باشد.

پس معلوم شد وصایت توأم با مقام نبوت که فصل مادون مقام نبوت است، همان مقام خلافت و ریاست عامه الهیه است.

شیخ: چنانچه این اخبار صحیح است چرا درکتب آثار به وصیت نامهٔ از رسول خداصلی الله علیه وآله بنام علی کرم الله وجهه بر نمی خوریم مانند وصیت نامهٔ ابی بکر و عمر رضی الله عنهما وقت مردن.

داعی: موضوع وصی بودن مولانا امیر المؤمنین و دستوراتی که از خاتم الانبیاء نسبت به مقام ولایت صادر شده بسیار صریح و واضح در کتب معتبرهٔ اکابر علماء شیعه از طریق اهل بیت طهارت به طریق تواتر ثبت و ضبط گردیده ولی چون شب اول قرار شد به اخبار یک طرفه استدلال ننمائیم ناچار به بعض از آن

۱- همان. ۱/۱۴۶.

۲- . همان، ۱/۱۴۴.

اخباری که در کتب معتبره خودتان رسیده و الحال در نظر دارم اشاره می نمایم.

اشاره به دستور وصیت

و اگر بخواهید به تمامی اخبار راجع به وصیت رسول خداصلی الله علیه وآله و دستوراتی که به مولانا امیر المؤمنین داده شده پی ببرید مراجعه نمائید به صفحه ۶۱ و ۶۳ جلد دوم طبقات ابن سعد و صفحه ۵۴ جلد چهارم کنز العمال(۱) متقی و نیز در صفحه ۱۵۵ و ۳۹۳ و ۴۰۳ جلد ششم کنز العمال و در صفحه ۱۶۴ جلد چهارم مسند امام احمد بن حنبل(۲) و در صفحه ۵۹ و۱۱۱ جلد سیم مستدرک حاکم و بالاخره در سنن و دلائل بیهقی و استیعاب ابن عبد البر و کبیر طبرانی(۳) وتاریخ ابن مردویه(۴) و دیگران از اکابر علماء خودتان که به عبارات مختلفه در ازمنهٔ

۱- کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۶۱۰ و ۶۱۱، ح۳۲۹۵۵، کتاب الفضائل، باب ۳، فضائل علی. متقی هندی حدیث را این گونه نقل می کند: ألا ارضیک یا علی؟ انت أخی و وزیری تقضی دینی و تنجز موعدی و تبرء ذمتی.

۲- مسند احمد بن حنبل، ۴/۱۶۴و ۱۶۵، حدیث حبشی بن جناده. احمد بن حنبل حدیث را این گونه نقل می کند: قال رسول الله صلی الله علیه وآله علی منی و انا منه لا یؤدی عنی الا انا او علیّ.

۳- معجم الکبیر، طبرانی، ۱۲/۳۲۱، احادیث مجاهد عن ابن عمر. طبرانی حدیث را این گونه نقل کرده است: ... قال صلی الله علیه وآله انت اخی و وزیری تقضی دینی و تنجز موعدی و تبرئ ذمتی. و نیز اسکافی در المعیار والموازنه، ص۲۰۹، بیان اجمالی فی مؤاخات رسول الله صلی الله علیه وآله بین المهاجرین و الانصار، ثم بینه و بین علی صلوات الله علیهما حدیث فوق را نقل کرده است.

۴- مناقب ابن مردویه، ص۱۰۲ - ۱۰۴، ح ۱۰۷، فصل۸. و نیز ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۱۳/۲۲۸، خطبه ۲۳۸ (قاصعه)، القول فی اسلام ابی بکر و علی، مناقب ابن مغازلی، ص۲۶۱، ح۳۰۹، باب حدیث سد الابواب حدیث را این گونه نقل کرده اند: حدثنا جعفر بن محمد عن ابیه عن نافع مولی ابن عمر قال: قلت لابن عمر: من خیر الناس بعد رسول الله؟ قال: ما انت و ذلک لا ام لک؟ ثم قال: استغفر الله، خیرهم بعده من کان یحل له ما کان یحل له و یحرم علیه ما کان یحرم علیه، قلت: من هو؟ قال: علی، سد ابواب المسجد و ترک باب علی و قال له: لک فی هذا المسجد مالی و علیک فیه ما علی و انت و ارثی و وصیی، تقضی دینی و تنجز عداتی و تقتل علی سنتی، کذب من زعم انه یبغضک و یحبنی. قاضی ایجی در مواقف ص۲۶۸، مرصد ۴، فی الامامه، مقصد ۵، وجه ۴. با استفاده از شرح مواقف، جرجانی، ۸/۳۶۸، می نویسد: الرابع قوله علیه السّلام اخی و وزیری و خیر من اترکه بعدی یقضی دینی و ینجز وعدی علیّ بن ابی طالب.

متفاوته دستورات آن حضرت را نقل نموده اند.

که خلاصهٔ آن عبارات که مکرر ذکر گردیده اینست که فرمود:

یا علیّ انت اخی و وزیری و تقضی دینی و تنجز و عدی و تبری ذمّتی و انت تغسلنی و تؤدّی دینی و توارینی فی حفرتی.

(یا علی تو برادر و وصی منی که دین مرا اداء و وعده مرا وفا و ذمه مرا بری می کنی، تو مرا غسل می دهی و دین مرا اداء می کنی و مرا در قبر پنهان می نمایی.)

علاوه بر بیان اخبار صریحه که از این قبیل دستورات به آن حضرت بسیار داده شده - آثار علائم عمل به وصیت است که بنا به امر و دستور وصیت مولانا امیر المؤمنین علی علیه السّلام آن حضرت را غسل داده و کفن نموده و در حجره خود دفن نموده است و پانصد هزار درهم دین آن حضرت را اداء نموده چنانچه عبد الرزاق در جامع خود نقل نموده.

ص: ۶۱۹

شیخ: روی قاعده و دستور قرآن که می فرماید: کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیّه للوالدین و الاقربین بالمعروف حقّا علی المتّقین.

(دستور داده شد که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر دارای متاع دنیوی است وصیت کند برای پدر و مادر و خویشان به چیزی شایسته عدل این کار سزاوار مقام پرهیزکاران است (آیه ۱۷۶ سوره بقره))

لازم بود در وقت وفات وصیت بنماید و وصی خود را معین کند پس چرا در آن موقع که آثار موت را مشاهده نمود رسول خداصلی الله علیه وآله وصیت ننمود هم چنانکه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما وصیت نمودند.

داعی: اولاـ مراد از اذا حضر احدکم الموت معاینه موت و مرگ نیست، یعنی لحظات آخر زندگی نمی باشد؛ زیرا در آن حالت کمتر کسی است که به هوش باشد و بتواند به وظایف خود با شعور کامل عمل نماید. پس مراد اسباب و آثار و علامات مرگ است از پیری و ضعف بدن و مرض و غیره.

ثانیا این بیان شما تأثر درونیم را تازه نموده و مصیبت بزرگی را به یادم آورد که هرگز فراموش شدنی نیست و آن مصیبت بزرگ این است که جدّ امجد بزرگوارم رسول الله صلی الله علیه وآله با آن همه تأکیدات بلیغه که در تعقیب آیات قرآن مجید برای وصیت نمود، تا آنجا که فرمود:

من مات بغیر وصیّه مات میته جاهلیّه(۱).

ص: ۶۲۰

۱- صحیح مسلم، ۳/۱۲۵۰، ح۴، کتاب الوصیه، مسلم حدیث را این گونه نقل می کند: «عن سالم عن ابیه انه سمع رسول الله صلی الله علیه وآله قال: ما حق امرئ مسلم له شیء یوصی فیه یبیت ثلاث لیلا الا و وصیته عنده مکتوبه» قال عبد اللن بن عمر: ما مرت علی لیله منذ سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله قال ذلک الا و عندی وصیتی... احمد در کتاب مسند خود روایت دیگری در اهمیت این مسئله از ابن عمر چنین بیان کرده است: «حق علی کل مسلم ان یبیت لیلتین و له ما یوصی یه الاـ و وصیته مکتوبه عنده» مسند احمد، ۲/۱۰، مسند عبد الله بن عمر). «محقق»

(کسی که بدون وصیت بمیرد مرده است به مردن اهل جاهلیت.)

تا فردی از امت او بی وصیت نمیرد مبادا بعد از مردن در بازماندگان آنها تولید نزاع گردد.

نوبت که به خود آن بزرگوار رسید با آنکه در مدت بیست و سه سال پیوسته وصیتهای خود را تحت نظامنامه مرتب به یگانه وصی با عظمتی که خداوند متعال برای آن بزرگوار معین نموده گوشزد و مورد عنایت قرار داده بود.

در مرض موت هم خواست آنچه در آن مدت گفته تکمیل نماید تا با آن وسیله جلو ضلالت و گمراهی و جنگ و نزاع و دودستگی امت را بگیرد. متأسفانه بازیگران سیاسی مانع شدند و نگذاردند وظیفه شرعی إلهی خود را عملی نماید تا مستمسکی برای شما گردد. امشب بفرمائید چرا آن حضرت در مرض موت وصیت ننمود؟!

اطاعت امر پیغمبر واجب است

شیخ: گمان می کنم این بیان شما حقیقت نداشته باشد زیرا عقل باور نمی کند که کسی قدرت ممانعت از رسول خداصلی الله علیه وآله داشته، چه آنکه صریح قرآن کریم است:

ص: ۶۲۱

{وَ مٰا آتٰاکُمُ اَلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا} (حشر/۷)

(آنچه رسول حق دستور دهد شما را بگیرید و هر چه نهی کند شما را از آن پس واگذارید)

و در آیات متعدده أمر به اطاعت أوامر آن حضرت نموده که: {أَطِیعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِیعُوا اَلرَّسُولَ}(۱)بدیهی است سرپیچی از اطاعت امر رسول خدا صلی الله علیه وآله کفر است هرگز صحابه و بستگان آن حضرت چنین عملی را نمی نمودند که مانع وصیت آن حضرت گردند. ممکن است از اخبار مجعوله باشد که به دست ملحدین برای بی اعتنا نشان دادن امت به أمر آن حضرت انتشار یافته است.

منع شدن پیغمبرصلی الله علیه وآله از وصیت

داعی: تمنّا می کنم عمدا سهو نفرمائید، ازاخبار مجعوله نیست بلکه از اخبار صحیحه مسلّمه است که عموم فرق مسلمین اتفاق بر صحت آن دارند حتّی شیخین بخاری و مسلم هم با همه احتیاط کاری که در نقل اخبار داشتند که مبادا خبری نقل نمایند که مورد توجه و استشهاد مخالفین‌شان قرار گیرد در صحیحین خود این قضیّهٔ مؤلمه را نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله عند الموت فرمود دوات و کاغذ بیاورید تا برای شما بنویسم چیزی که هرگز گمراه نشوید.

عدّه ای از حضار مجلس به اغوای یک نفر (مرد سیاسی) مانع شدند، به قسمی داد و فریاد نمودند که دل آن حضرت شکست و با تغیّر آنها را از اطراف بستر

۱- در آیات زیادی به اطاعت خدای تعالی و رسول خدا صلی الله علیه وآله دستور داده شده که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: آل عمران/۳۲؛ نساء /۵۹؛ انفال/۲۰؛ نور/۵۴؛ محمد/ ۳۳. «محقق»

خود خارج ساخت.

شیخ: من که نمی توانم باور کنم این مطلب را کدام کَس می توانسته چنین جرأتی بکار برد که در مقابل گفته رسول خداصلی الله علیه وآله ایستادگی نماید و حال آنکه اگر یک فرد مسلمان عادی بخواهد وصیت نماید مانع آن نمی گردند تا چه رسد به رسول خدا که اطاعتش واجب و تمرّد و مخالفتش کفرآور است! چه آنکه وصیت بزرگان اسباب هدایت است، احدی ممانعت نمی نماید- چنانچه خلیفه ابو بکر و خلیفه عمر رضی الله عنهما وصیت نمودند و احدی ممانعت ننمود. باز عرض می کنم که حقیر نمی توانم زیر بار چنین خبری بروم.

داعی: حق دارید باور نکنید. نه، شما تعجب می نمائید بلکه هر مسلمانی! بالاتر بگویم هر شنونده ای از هر قوم و ملت از این قضیّه در حیرت است که چگونه پیغمبر مطاعی در أیام آخر عمر بخواهد وصیتی بنماید که هدف و مقصدش جلوگیری از اضلال امت و نشان دادن راه سعادت به آنها باشد، او را مانع شوند - ولی چه می توان گفت که این عمل واقع شده باعث زیادتی غم و مصیبت مسلمانان گردیده.

گریستن ابن عباس از مانع شدن پیغمبر از وصیت

این تأسف نه برای من و شما است بلکه اصحاب آن حضرت در این مصیبت مولمه گریه ها نمودند. چنانچه بخاری(۱) و مسلم(۲) و دیگران از أکابر علماء

۱- صحیح بخاری، ۴/۵۳۱، ح۱۳۳۵، کتاب الجزیه، باب اخراج الیهود من جزیره العرب. بخاری حدیث را این گونه نقل می کند: «سعید بن جبیر قال: سمع ابن عباس رضی الله عنه یقول: یوم الخمیس و ما الخمیس؟ ثم بکی حتی بل دمعه الحصی. قلت: یا ابن عباس ما یوم الخمیس؟ قال: اشتد برسول الله صلی الله علیه وآله وجعه فقال: ائتونی بکتف اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده ابدا فتنازعوا و لاـ ینبغی عند نبی تنازع. فقالوا: ما له اهجر استفهموه. فقال: ذرونی فالذی انا فیه خیر مما تدعونی الیه فاجرهم بثالث قال: اخرجوا المشرکین من جزیره العرب واجیزو الوفد بنحو ما کنت اجیزهم و الثالثه خیر اما ان سکت عنهاو اما ان قالهما فنسیتها.

۲- صحیح مسلم، ۳/۱۲۵۹، ح۲۱، کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه لمن لیس له شیء یوصی فیه. مسلم حدیث را این گونه نقل می کند: «عن ابن عباس انه قال: یوم الخمیس و ما یوم الخمیس! ثم جعل تسیل دموعه حتی رأیت علی خدّیه کانها نظام اللؤلؤ قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله ائتونی بالکتف و الدواه اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابداً، فقالوا ان رسول الله یهجر.

خودتـان روایـت نمـوده انـد کـه عبـد الله بن عبّاس (حـبر امت) پیوسـته اشـک می ریخت و می گفت: «یـوم الخمیس مـا یـوم الخمیس» و آن قدر گریه می کرد که زمین از اشک چشم او تر می شد.

سؤال نمودنـد چه چیز واقع شـد در روز پنجشـنبه که یاد آن روز تو را به گریه می آورد؟ می فرمود چون مرض بر رسول خـدا مسـتولی شـد أمر فرمود دوات و کتفی بیاوریـد تا بنویسم برای شـما کتابی که هرگز گمراه نشوید. بعض از حضّار مجلس مانع شدنـد به علاوه گفتنـد محمّدصـلی الله علیه وآله هذیان می گوید آن روز یوم الخمیس بود که هرگز فراموش نخواهد شد چه آن که گذشته از اینکه مانع شدند و نگذاردند آن حضرت وصیت بنماید بلکه زخم زبان هم زدند!

شیخ: چه کس ممانعت از وصیت نمودن رسول خدا نمود؟

داعی: خلیفه ثانی عمر بن الخطاب بود که مانع از وصیت آن حضرت گردید.

ص: ۶۲۴

شیخ: خیلی ممنون شدم که زود خیالم را راحت نمودید، چون که از این بیانات خیلی ناراحت بودم و بر دلم گذشته بود که بگویم این قبیل اخبار از مجعولات عوام شیعه است ولی به ملاحظه جنابعالی از بیان آن خودداری می نمودم اینک آنچه در دل دارم ظاهر می نمایم و به جناب عالی توصیه می کنم که به این نوع مجعولات ترتیب اثر ندهید.

داعی: داعی هم به شما توصیه می کنم فکر نکرده نفی و اثبات ننمائید که از کشف حقیقت متأثر شوید، از جمله در همین موضوع هم عجله نمودید و بدون فکر روی عادت دیرینه و بدبینی بما نسبت جعل به شیعیان پاک دادید و حال آنکه مکرّر عرض کردم که ما شیعیان احتیاجی به جعل نداریم زیرا در کتابهای خودتان آن قدر دلائل له ما و بر اثبات عقیده ما موجود است که حساب ندارد.

در منابع حدیث منع وصیت

و در همین موضوع مورد بحث هم اگر به کتب معتبره علماء خودتان مراجعه نمائید می بینید که اکابر علماء خودتان این قضیه را نقل نموده اند از قبیل بخاری(۱)

ص: ۶۲۵

۱- بخاری این جریان را در شش قسمت از کتاب صحیح خود مجموعا در هفت روایت بیان کرده: ۱- کتاب العلم- باب کتابه العلم(ج۱ص۳۶-۳۷). حدثنا یحیی بن سلیمان قال: حدثنی ابن وهب قال: اخبرنی یونس عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله عن ابن عباس قال لما اشتد بالنبی صلی الله علیه وآله وجعه قال: ائتونی بکتاب اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده قال عمر: ان النبی صلی الله علیه وآله غلبه الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا فاختلفوا و کثر اللط قال: قوموا عنی و لا ینبغی عندی التنازع فخرج ابن عباس قول ان الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله صلی الله علیه وآله و بین کتابه. ۲- باب جوائز الوفد باب هل یستشفع الی اهل الذمه و معاملتهم (ج۴- ص۳۱) حدثنا قبیصه حدثنا ابن عیینه عن سلیمان الأحول عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما انه قال: یوم الخمیس و ما یوم الخمیس، ثم بکی حتی خضب دمعه الحصباء فقال:اشتد برسول الله صلی الله علیه وآله و جعه یوم الخمیس فقال: ائتونی بکتاب اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابدا فتنازعوا و لا ینبغی عند نبی تنازع فقالوا: هجر رسول الله صلی الله علیه وآله و قال دعونی فالذی انا فیه خیر مما تدعونی الیه و اوصی عند موته بثلاث اخرجوا المشرکین من جزیره العرب و اجیزوا الوف بنحو ما کنت اجیزهم و نسیت الثالثه و قال یعقوب بن محمد سالت المغیره بن عبد الرحمن عن جزیره العرب فقال: مکه و المدنه والیمامه والیمن و قال یعقوب و العرج اول تهامه. ۳- باب الجزیه والموادعه مع اهل اذمه و الحرب و قول الله تعالی: قاتلوا الذین ...- باب اخراج الیهودمن جزیره العرب(ج۴ص۶۵-۶۶) حدثنا محمد حدثنا ابن عیینه عن سلیمان بن ابی مسلم الأحول سمع سعیدنب جبیر سمع ابن عباس رضی الله عنهما یقول یوم الخمیس و ما یوم الخمیس ثم بکی حتی بل دمعه الحصی قلت: یا ابن عباس ما یوم الخمیس؟ قال اشتد برسول الله صلی الله علیه وآله و سلم وجعه فقال: ائتونی بکتف اتب لکم کتابا لا تضلوا بعدها ابدا فتنازعوا و لا ینبغی عند نبی تنازع فقالوا ما له أهجر استفهموه. فقال: ذرونی فالذی انا فیه خیر ممکا تدعونی الیه فأمرهم بثلاث. قال: اخرجوا المشرین من جزیره العرب و اجیزوا الوفد بنحو ا کنت اجیزهم و الثالثه اما ان سکت عنها و اما ان قالها فنسیتها. قال سفیان: هذا قول سلیمان هذا من قول سلیمان. ۴- باب مرض النبی صلی الله علیه وآله و

وفـاته و قـول الله تعـالی انـک میت و انهم میتون ثم انکم یول القیـامه عنـد ربکم تختصـمون. (ج۵- ص۱۳۷-۱۳۸) حدثنا قتیبه حدثنا سـفیان عن سلیمان الأحول عن سعید بن جبیر قال: قال ابن عباس: یوم الخمیس و ما یوم الخمیس؟ اشتد برسول الله صلی الله علیه وآله وجعه فقـال: ائتونی اکتب لکم کتابـا لن تضـلوا بعـده ابـدا فتنـازعوا و لا ینبغی عنـد نبی تنازع فقالوا ما شأنه؟ أهجر اسـتفهموه. فـذهبوا یردون علیه. فقـال: دعونی فالـذی انـا فیه خیر مما تـدعونی الیه و اوصاهم بثلاث قال: اخرجوا المشـرکین من جزیره العرب و اجیزوا الوفـد بنحو ماکنت اجیزهم و سـکت عن الثالثه او قال او قال فنسـیتها. و در ادامه آن: حـدثنا علی بن عبد الله حـدثنا عبـد الرزاق اخبرنا معمر عن الزهری عنـد عبیـد الله بن عبـد الله بن عتبه عن ابن عباس رضـی الله عنهما قال: لما حضـر رسول الله صـلی الله علیه وآله فی البیت رجال فقال النبی صـلی الله علیه وآله هلموا اکتب لکم کتابا لا تضـلوا بعده فقال بعضـهم ان رسول الله صلی الله علیه وآله قد غلبه الوجع و عندکم القرآن حسبنا کتاب الله فاختلف اهل البیت و اختصموا فمنهم من یقول قربوا یکتب لکم کتابـا لا تضـلوا بعـده و منهم من یول غیر ذلک فلما اکثروا اللغو و الاختلاف قال رسول الله صـلی الله علیه وآله قوموا* قـال عبیـد الله فکـان یقول ابن عبـاس ان الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله صـلی الله علیه وآله و بین ان یکتب لهم ذلـک الکتاب لاختلافهم و لغطهم. ۶- کتـاب المرضـی و الطب- بـاب قول المریض قوموا عنی (ج ۷-ص۹) حدثنا ابراهیم بن موسـی حدثنا هشام عن معمر و حدثنی عبد الله بن محمد حدثنا عبد الرزاق اخبرنا معمر عن الزهری عن عبید الله بن عبد الله عن ابن عباس رضـی الله عنهما قال: لما حضـر رسول الله صـلی الله علیه وآله و فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب قال النبی صلی الله علیه وآله هلم اکتب لکم کتابا لا تضـلوا بعـده فقال عمر: ان النبی صـلی الله علیه وآله قـد غلب علیه الوجع و عنـدکم القرآن حسـبنا کتاب الله فاختلف اهل البیت فاختصموا منهم من یقول قربوا یکتب لکم کالنبی صلی الله علیه وآله کتابا لن تضلوا بعده و منهم من یقول مـا قال عمر فلما اکثروا اللغو و الاختلاف عنـد النبی صـلی الله علیه وآله قال رسول الله صـلی الله علیه وآله قوموا! قـال عبیـد الله و کـان ابن عبـاس یقول ان الرزیه کـل الرزیه ما حال بین رسول الله صـلی الله علیه وآله و بین ان یکتب لهم ذلک الکتـاب من اختلاـفهم و لغطهم. ۷- کتـاب الاعتصـام بالکتـاب و السنه، باب کراهیه الخلاف (ج۸-ص۱۶۱) حـدثنا ابراهیم بن موسـی اخبرنا هشام عن معمر عن الزهری عن عبیـد الله بن عبـد الله بن عبد الله عن ابن عباس قال: لما حضـر النبی صـلی الله علیه وآله قـال: و فی البیت رجـال فیهم عمر بن الخطاب قال: هلم اکتب لکم کتابا لن تضـلوا بعـده. قال عمر: ان النبی صـلی الله علیه وآله غلبه الوجع و عندکم القرآن فحسبنا کتالب الله و اختلف اهل البیت و اختصموا فمنهم من یقول: قربوا یکتب لکم رسول الله صلی الله علیه وآله کتابا لن تضـلوا بعده و منهم من یقول ما قال عمر فلما اکثروا اللغط و الاختلاف عند النبی صلی الله علیه وآله قـال قوموا عنی علیه السّلام قال عبیـد الله فکان ابن عباس یقول ان الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله صـلی الله علیه وآله و بین ان یکتب لهم ذلک الکتاب من اختلافهم و لغطهم. «محقق»

در صفحه ۱۱۸ جلد دوم صحیح و مسلم(۱) در آخر کتاب

وصیت و حمیدی در

ص: ۶۲۷

۱- صحیح مسلم، ۳/۱۲۵۹، ح۲۱-۲۲، کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه لمن لیس له شئ یوصی فیه. مسلم این روایات را به این صورت نقل کرده است: حدثنا سعید بن منصور و قتیبه بن سعید و ابوبکر بن ابی شیبه و عمرو الناقد (و اللفظ لسعید) قالوا: حدثنا سفیان عن سلیمان الأحول عن سعید بن جبیر قال: قال ابن عباس: یوم الخمیس و ما یوم الخمیس؟ ثم بکی حتی بل دمعه الحصی. فقلت: یا ابن عباس و مما یوم الخمیس؟ قال: اشتد برسول الله صلی الله علیه وآله وجعه فقال: ائتونی اکتب لکم کتال لا تضلوا بعدی فتنازعوا و ما ینبغی عند نبی تنازع و قالوا ما شأنه أهجر استفهموه. قال: دعونی فالذی انا فیه خیر اوصیکم بثلاث اخرجوا المشکین من جزیره العرب و اجیزوا الوفد بنحو ما کنت اجیزهم. قال: و سکت عن الثالثه او قالها فانسیتها. قال ابو اسحاق حدثنا الحسن بن بشر قال: حدثنا سفیان بهذا الحدیث حدثنا اسحاق بن ابراهیم اخبرنا وکیع عن مالک بن مغول عن طلحه بن مصرف عن سعید بن جبیر عن ابن عباس انه قال: یوم الخمیس و ما یوم الخمیس ثم جعل تسیل دموعه حتی رأیت علی خدیه کانها نظام اللؤلؤ قال: قال رسول لاله صلی الله علیه وآله ائتونی بالکتف و الدواه (او اللوح و الدواه) اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابدا فقالوا: ان رسول الله صلی الله علیه وآله یهجر. و حدثنی محمد بن رافع و عبد بن حمید قال: عبد اخبرنا و قال ابن رافع حدثنا عبد الرازق اخبرن معتمر عن الزهری عن عبید الله بن عبد الله بن عتبه عن ابن عباس قال: لما حضر رسول الله صلی الله علیه وآله و فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب فقال النبی صلی الله علیه وآله هلم اکتب لکم کتابا لا تضلون بعده. فقال عمر ان رسول الله صلی الله علیه وآله قد غلب علیه الوجع و عندکم القرآن حسبنا کتاب الله فاختلف اهل البیت فاختصموا فمنهم من یقول قربوا یکتب لکم رسول الله صلی الله علیه وآله کتابا لن تضلوا بعده. و منهم من یقول ما قال عمر فلما اکثروا اللغو و الاختلاف عند رسول الله صلی الله علیه وآله قال رسول الله؟: «قوموا» قال عبید الله فکان ابن عباس یقول: ان الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله صلی الله علیه وآله و بین ان یکتب لهم ذلک الکتاب من اخلافهم و لغطهم. «محقق»

جمع بین الصحیحین[(۱)] و امام احمد حنبل در صفحه ۲۲۲ جلد اول مسند[(۲)] و ابن ابی الحدید در صفحه ۵۶۳ جلد دوم شرح نهج البلاغه[(۳)] و کرمانی در شرح

۱- جمع بین الصحیحین، حمیدی ۲/۹، ح ۹۸۰، سم ۳، شماره ۷۵ مسند عبد الله بن عباس. حمیدی این گونه نقل می کند: «عن ابن عباس قال: لما حضر رسول الله صلی الله علیه وآله و فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب قال النبی صلی الله علیه وآله هلموا اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده. فقال عمر و فی روایه فقال بعضهم رسول الله صلی الله علیه وآله قد غلب علیها الوجع و عندکم القرآن حسبکم کتاب الله فاختلف اهل البیت و اختصموا فمنهم من یقول قربوا یکتب لکم رسول الله صلی الله علیه وآله و منهم من یقول ما قال عمر...

۲- مسند احمد بن حنبل، ۱/۳۲۵، مسند عبد الله بن عباس. احمد حنبل حدیث را همانند حمیدی نقل می کند.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۵۵، خطبه ۲۶، (و من خطبه له علیه السّلام ان الله تعالی بعث محمدا نذیرا للعالمین)، حدیث السقیفه و نیز در جلد ۶/۵۱، کلمه ۶۶، (و من کلام له علیه السّلام فی معنی الأنصار) ذکر امر فاطمه مع ابی بکر و در جلد ۱۱/۴۹، کلمه ۲۰۳، (و من کلام له علیه السّلام و قد سأله سائل عن أحادیث البدع... (فصل فیما وضع الشیعه و البکریه من الأحادیث).

صحیح(۱)

وصیت و حمیدی در جمع بین الصحیحین(۲) و امام احمد حنبل در صفحه ۲۲۲ جلد اول مسند(۳) و ابن ابی الحدید در صفحه ۵۶۳ جلد دوم شرح نهج البلاغه(۴) و کرمانی در شرح صحیح(۵)

بخاری و نووی در شـرح صحیح مسلم(۶) و ابن حجر در صواعق و قاضـی أبو علی و قاضـی روزبهان و قاضی عیاض(۷) و امام غزالی(۸) و قطب الدین شافعی و محمّد بن عبد الکریم شهرستانی(۹) و ابن اثیر(۱۰) و حافظ ابو نعیم اصفهانی(۱۱) و سبط ابن جوزی(۱۲) بالاخره عموم علمای شـما وقوع قضـیهٔ مولمه را تصـدیق نموده انـد که بعـد از مراجعت از حجه الوداع رسول اکرم صلی الله علیه وآله مریض شده جمعی از اصحاب به عیادت آن حضرت رفتند. فرمود:

«ایتونی بدوات و بیاض لاکتب لکم کتابا لن تضلّوا بعدی.»

(دوات و سفیدی برای من بیاورید تا برا شما بنویسم کتابی که بعد از من گمراه نشوید.)

امام غزّالی در مقاله چهارم سرّ العالمین(۱۳) که سبط ابن جوزی هم در صفحه

ص: ۶۲۹

۱- شـرح صـحیح بخـاری، کرمانی، ۲/۱۲۶-۱۲۷، کتـاب العلـم، بـاب کتـابه العلـم. و در جلـد ۲۰/۱۹۶-۱۹۷، ح۵۲۱۸، کتاب المرضی، باب قول المریض قوموا عنی، در جلد ۲۵/۸۷-۸۸، ح ۶۹۱۸، کتاب الاعتصام، باب کراهیه الخلاف.

۲- جمع بین الصحیحین، حمیدی ۲/۹، ح ۹۸۰، سم ۳، شماره ۷۵ مسـند عبد الله بن عباس. حمیدی این گونه نقل می کند: «عن ابن عبـاس قـال: لمـا حضـر رسول الله صـلی الله علیه وآله و فی البیت رجـال فیهم عمر بن الخطاب قال النبی صـلی الله علیه وآله هلموا اکتب لکم کتابا لن تضـلوا بعده. فقال عمر و فی روایه فقال بعضـهم رسول الله صـلی الله علیه وآله قد غلب علیها الوجع و عندکم القرآن حسبکم کتاب الله فاختلف اهل البیت و اختصموا فمنهم من یقول قربوا یکتب لکم رسول الله صلی الله علیه وآله و منهم من یقول ما قال عمر...

۳- . مسند احمد بن حنبل، ۱/۳۲۵، مسند عبد الله بن عباس. احمد حنبل حدیث را همانند حمیدی نقل می کند.

۴- شـرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۵۵، خطبه ۲۶، (و من خطبه له علیه السّـلام ان الله تعالی بعث محمـدا نذیرا للعالمین)، حدیث السـقیفه و نیز در جلد ۶/۵۱، کلمه ۶۶، (و من کلاـم له علیه السّـلام فی معنی الأنصـار) ذکر امر فاطمه مع ابی بکر و در جلد ۱۱/۴۹، کلمه ۲۰۳، (و من کلام له علیه السّـلام و قد سأله سائل عن أحادیث البدع... (فصل فیما وضع الشیعه و البکریه من الأحادیث).

۵- شـرح صـحیح بخـاری، کرمانی، ۲/۱۲۶-۱۲۷، کتـاب العلـم، بـاب کتـابه العلـم. و در جلـد ۲۰/۱۹۶-۱۹۷، ح۵۲۱۸، کتاب المرضی، باب قول المریض قوموا عنی، در جلد ۲۵/۸۷-۸۸، ح ۶۹۱۸، کتاب الاعتصام، باب کراهیه الخلاف.

۶- شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۱/۸۹، کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه، لمن لیس له شیء یوصی فیه.

۷- الشفاء، قاضی عیاضی، ۲/۱۹۲، قسم ۳، باب ۲.

۸- سر العالمین، ابو حامد غزالی، ص۲۱، باب فی المقاله الرابعه.

۹- ملل والنحل، شهرستانی، ۱/۲۹، مقدمه ۴.

۱۰- الکامل، ابن اثیر، ۲/۳۲۰، حوادث سال۱۱، ذکر مرض رسول الله صلی الله علیه وآله و وفاته.

۱۱- حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۵/۲۵، رقم ۲۸۵، شرح حال طلحه بن مصرف.

۱۲- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص۶۵، باب ۴ فی ذکر خلافته علیه السّلام.

۱۳- سر العالمین، امام غزالی، ص۲۱، مقاله ۴. و نیز ابن حجر عسقلانی، در فتح الباری، ۱/۲۰۸، ح۱۱۴، کتاب العلم باب کتابه العلم. عبد الرزاق صنعانی در المصنف، ۵/۴۳۸، ح۹۷۵۷، کتاب المغازی، باب بدء مرض رسول الله صلی الله علیه وآله و در جلد ۱۰/۳۶۱، ح۱۹۳۷۱، کتاب اهل الکتابین، باب اجلاء الیهود من المدینه. نسائی در سنن الکبری، ۳/۴۳۳، ح۵۸۵۲، کتاب العلم، باب کتابه العلم، ابن اثیر در البدایه و النهایه، ۵/۲۷۱، حوادث سال ۱۱ هجری، قصه سقیفه بنی ساعده، اعتراف سعد بن عباده بصحه ما قاله الصدیق یوم السقیفه... برهان الدین حلبی در سیره الحلبیه، ۳/۳۴۴، باب یذکر فیه مده مرضه و ما وقع فهی و وفاته صلی الله علیه وآله ... ابن اثیر در جامع الاصول، ۱۱/۳۸۷، ح ۸۴۹۷، حرف المیم، کتاب ۵ فی الموت، باب ۱ فصل ۱، ابن سعد در طبقات الکبری، ۲/۱۸۷و ۱۸۸، ذکر الکتاب الذی أراد رسول الله صلی الله علیه وآله ان یکتبه لأمته فی مرضه الذی مات فیه حدیث را با اختلاف در الفاظ نقل می کنند. متقی هندی در کنز العمال، ۷/۲۴۳، ح۱۸۷۷۱، کتاب الشمائل من قسم الأفعال، باب متفرقات الأحادیث التی تتعلق بوفاته، چنین نقل می کند: عن عمر بن الخطاب قال: کنا عند النبی صلی الله علیه وآله و بیننا و بین النساء حجاب فقال رسول الله صلی الله علیه وآله اغسلونی بسبع قرب و أتونی بصحیفه و دوات أکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده أبدا. فقالت النسوه: ائتوا رسول الله صلی الله علیه وآله بحاجته، قال عمر: فقلت: استکتن فانکنَّ صواحبه اذا مرض عصرتن اعینکن و اذا صح اخذتن بعنقه- فقال رسول الله هن خیر منکم.

۳۶تـذکره از او نقل نموده و بعض دیگر از رجال علماء شـما چنین آورده انـد که فرمود دوات و سـفیدی بیاورید «لازیل عنکم اشـکال الامر و اذکر لکم من المستحق لها بعدی» (تا زائل کنم از شما اشکال امر را و یاد کنم برای شما کسی را که مستحق تر است به امر بعد از من یعنی امر خلافت)

و در بعض اخبار دارد که فرمود:

«لا کتب لکم کتابا لا تختلفون فیه بعدی»

(بنویسم برا شما کتابی که اختلاف پیدا نکنیم در او بعد از من.)

فقال عمر دعوا الرجل فانه لیهجر!؟ حسبنا کتاب الله.

(پس عمر گفت: واگذارید این مرد را (یعنی رسول الله را) زیرا او هزیان

می گوید. کتاب خدا ما را بس است.)

أصحاب حاضر در مجلس دو دسته شدند بعضی طرفدار عمر یعنی گفتار او را تقویت نمودند جمعی طرفدار رسول اکرم صلی الله علیه وآله به قسمی بهم ریختند و داد فریاد بلند شد که آن حضرت (مجسّمهٔ خلق عظیم) متغیّر شد فرمود: «قوموا عنی و لا ینبغی عندی التنازع» برخیزید از پیش من زیرا سزاوار نیست نزد من جنگ و نزاع.

این اول فتنه و فسادی بود که در میان مسلمانان در حضور خود پیغمبر بعد از بیست و سه سال زحمات طاقت فرسای آن حضرت واقع شد و سبب این فتنه و دودستگی خلیفه عمر شد که به گفتار خود تخم نفاق و اختلاف کلمه را

پاشید و ایجاد دودستگی نمود! که تا امشب آمده، ما و شما برادران مسلمان را به عنوان دودستگی مقابل هم قرار داده است!

شیخ: از مثل شما شخص مؤدّب اخلاقی انتظار چنین جرأت و جسارتی نمی رفت که به مقام بزرگ خلیفه چنین نسبتی بدهید.

داعی: شما را به خدا حبّ و بغض را کنار بگذارید و چشم بدبینی را ببندید و از روی انصاف بگوئید آیا جرأت و جسارت را داعی نمودم که در مقابل انکار شما نقل وقایع تاریخی مندرجه در کتب خودتان را نمودم یا خلیفه عمر که به ساحت قدس خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله منتها درجهٔ جسارت را نمود که علاوه بر منع نمودن از وصیت و ایجاد فتنه و فساد و داد و فریاد بالای سر بیماری مانند رسول الله صلی الله علیه وآله دشنام حضوری بدهد و بگوید این مرد هذیان می گوید چه خوش گوید شاعر عرب مناسب این مقام:

ص: ۶۳۱

أ تبصر فی العین منّی القذی

و فی عینک الجذع لا تبصر

(آیا در گوشه چشم من ذره خاشاك رامی بینی ولی در چشم خودت شاخه خرما را نمی بینی؟ (کنایه از این که پیوسته عیبهای کوچک مرا می بینی و اشکال می نمایی ولی عیبهای بزرگ خودت را نمی بینی)

آیا خداوند متعال در آیه ۴۰ سوره ۳۳(احزاب) نمی فرماید:

{مَا کَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِکُمْ وَ لٰکِنْ رَسُولَ اَللّٰهِ وَ خَاتَمَ اَلنَّبِیِّینَ}

(محمدصلی الله علیه وآله پدر هیچ یک از مردان شما (زید یا عمرو) نیست و لیکن رسول الله و خاتم انبیاء می باشد (کنایه است به این که همیشه باید آن حضرت را با ادب و احترام یاد نمود. رسول الله و خاتم النبیین خواند (نه مردك به آن حضرت اشاره نماید))

یعنی آن حضرت را به نام نخوانید بلکه رسول الله بگوئید آن وقت عمر بدون رعایت ادب و دستور الهی به نام هم نخواند بلکه به عبارت این مرد اشاره به آن حضرت نمود! شما را به خدا انصاف دهید جسارت را من کردم یاخلیفه!

شیخ: از کجا معلوم است که هجر به معنای هذیان باشد تا احتمال جسارت و سوء ادب رود؟

تعصب آدمی را کور و کر می کند

داعی: جمیع اهل لغت و تفسیر و مخصوصا اکابر علماء خودتان از قبیل ابن اثیر در جامع الاصول(۱) و ابن حجر در شرح صحیح بخاری(۲) و صاحب

۱- جامع الاصول، ابن اثیر، ۱۱/۳۸۸، ح۸۴۹۷، حرف المیم: باب ۵ فی الموت باب ۱ فصل۱. ابن اثیر حدیث را این گونه نقل می کند: و فی اخری قال: قال ابن عباس یوم االخمیس و ما یوم الخمیس؟ اشتد برسول الله صلی الله علیه وآله وجعه، فقال: ائتونی بکتف اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده ابدا: فتنازعوا (و لا ینبغی عند نبی تنازع) فقالوا ما شأنه؟ هجر؟ استفهموه فذهبو یردون علیه فقال: ذرونی، دعونی، فالذی انا فیه خیر مما تدعوننی الیه...

۲- فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ۸/۱۳۲و ۱۳۳، ح۴۴۳۲، کتاب المغازی، باب مرض النبی صلی الله علیه وآله و فاته. ابن حجر می نویسد: «فقالوا ما شأنه؟أهجر بهمزه، لجمیع رواه البخاری و فی الروایه فی ا لجهاد بلفظ فقالوا هجر بغیر همزه و وقع للکشمینی هناك فقالوا: هجر رسول الله صلی الله علیه وآله اعاد هجر مرتین قال عیاض. معنی أهجر أفحش یقال هجر الرجل اذا هذی و اهجر اذا أفحش... و نیز در لسان العرب، ابن منظور، ۱۵/۳۳، در لغت هجر، چنین می گوید: هجر به فی النوم، یهجر هجراً: حلم و هذی و فی التنزیل العزیز: {مستکبرین به سامرا تهجرون}... و تهجرون، تهذون.

الصحاح[(۱)] و دیگران همه گفته اند هجر به معنای هذیان است. آقای من آدمی باید برهنه شود از لباس تعصّب و عناد تا حقایق را واضح و آشکار ببیند نه دفاع بیجا بنماید.

آیا نسبت به پیغمبری که قرآن مجید دستور می دهد که او را رسول الله و خاتم النبیّین بخوانید کسی عمدا بگوید ان الرجل لیهجر مقام آن حضرت را آن

ص: ۶۳۳

۱- سنن الکبری، نسائی، ۳/۴۳۴، ح۵۸۵۴، کتاب العلم، باب کتابه العلم. نسائی حدیث را با اندک اختلاف در الفاظ همانند ابن اثیر نقل می کند. نووی، شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۱/۹۲ و ۹۳، کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه لمن لیس له شیء وصی فیه می نویسد: «قال القاضی عیاض و قوله: أهجر رسول الله صلی الله علیه وآله هکذا هو فی صحیح مسلم و غیره أهجر علی الاستفهام وهو اصح من روایه من روی هجر و یهجر لأن هذا کله لا یصح منه صلی الله علیه وآله لان معنی هجر هذی...

قدر کوچک نماید که بگوید این مرد هذیان می گوید؟! بر خلاف دستور قرآن و ادب سخن نرانده. آیا نسبت به رسول الله صلی الله علیه وآله که تا دم مرگ نبوت و عصمت از او زائل نمی گردد مخصوصا که در مقام تبلیغ و هدایت قوم باشد اهانت هذیان گوئی بنماید دلیل بر عدم معرفت و ایمان به مقام آن حضرت نمی باشد؟

شیخ: آیا سزاوار است چنین نسبتی به مقام خلافت داده شود که معرفت و ایمان به مقام رسالت نداشته؟

داعی: اولا چرا جنابعالی وقتی شنیدید نسبت هذیان به رسول الله صلی الله علیه وآله دادند متأثر نشدید؟! که حتما بایستی هر مسلمانی از نسبت دهنده هذیان و این دشنام حضوری به آن حضرت بیزاری بجوید؟

ولی وقتی به یک مرد عادی که منتها درجهٔ مقامش اینست که از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله بوده و با دست عده ای مردم بعدها به مسند خلافت قرار گرفته چنین اشاره ای شد متألم شدید و حال آنکه این کلام ابتکار فکر داعی تنها نبوده بلکه هر انسان عالم عاقل منطقی (تا چه رسد به مسلمان خوشدل پاک طینت) بعد از شنیدن این وقایع بی اراده چنین فکری برای او می آید که آدم مؤمن به رسول الله صلی الله علیه وآله چنین نسبتی نمی دهد.

اعتراف علماء عامه به اینکه گوینده کلمه هذیان معرفت به مقام رسالت نداشته

چنانچه علماء منصف و متفکر خودتان از قبیل قاضی عیاض شافعی در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح صحیح مسلم نوشته اند

که گوینـده این کلاـم هر که بوده اصـلا ایمـان به رسول الله صـلی الله علیه وآله نداشـته و از معرفت کامـل به مقـام و مرتبه آن حضرت عاجز بوده.

چه آنکه در نزد ارباب مذاهب ثابت است که انبیاء عظام در مقام ارشاد و هدایت خلق اتصال به غیب عالم دارند خواه در حال صحت یا در حال مرض حتما باید اوامر آنها اطاعت کرده شود. پس مخالفت با آن حضـرت خاصّه توام با جسارت و دشـنام و کلمه هذیان دلیل بر عدم معرفت به مقام آن حضرت می باشد انتهی کلامهم.

اول فتنه در اسلام حضور رسول الله صلی الله علیه وآله

و اما آنکه فرمودیـد چرا گفتم ایجاد نفاق و فتنه نمود این کلام هم از داعی تنها نبوده بلکه علماء منصف خودتان تصـدیق این معنی را نموده اند عالم جلیل حسین میبدی در شرح دیوان(۱) گوید:

اول فتنه ای که در اسلام واقع شد در حضورخود رسول الله صلی الله علیه وآله بود. در مرض موت که خواست وصیت نماید و عمر مانع شد ایجاد فتنه و دودستگی و اختلاف کلمه بین مسلمانان گردید.

۱- شـرح دیوان کمال الدین میر حسین میبدی، ص۱۸۹، فاتحه سابعه. میبـدی می نویسد: اول فتنه ای که میان اهل اسـلام واقع شده آن بود که پیامبر در مرض موت فرمود: «هلموا اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده» و عمر گفت: «ان النبی صلی الله علیه وآله قد غلب علیه الوجع و عندکم القرآن حسـبکم کتاب الله» و نزاع به مرتبه ای رسـید که پیامبر فرمود: «قوموا عنی، لا ینبغی عندی التنازع».

و نیز شهرستانی در مقدمهٔ چهارم از کتاب ملل و نحل(۱) خود گوید:

اول خلافی که در اسلام واقع شد منع نمودن عمر بود از آوردن دوات و کاغذ به امر رسول الله صلی الله علیه وآله برای نوشتن وصیت.

و ابن ابی الحدید در صفحه ۵۶۳ جلد دوم شرح نهج اشاره به این معنی نموده.

شیخ: اگر این کلام از خلیفه عمر رضی الله عنه باشد، گمان نمی کنم سوء ادبی به کار بوده بلکه این قبیل از امور از عوارض جسمانی بشریت است گاهی که مرض بر انسان غلبه نماید حرفهای نامرتب می زند که از آنها تعبیر به هذیان می نمایند و در این غرایز جسمانی فرقی بین پیغمبر و سایر مردم نخواهد بود.

داعی: به خوبی می دانید که یکی از صفات خاصه نبوت عصمت است که تا دم مرگ از پیغمبر سلب نمی گردد خاصّه آنکه در مقام ارشاد و هدایت خلق باشد که بفرماید می خواهم چیزی برای شما بنویسم تا گمراه نشوید.

پس چون در مقام هدایت و ارشاد بوده است قطعا توأم با مقام عصمت و اتصال به حق بوده با توجه به آیه شریفه.

{وَ مٰا يَنْطِقُ عَنِ اَلْهَوىٰ إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْيٌ يُوحىٰ}

ص: ۶۳۶

۱- الملل والنحل، شهرستانی، ۱/۲۹، مقدمه ۴ فی بیان اول شبهه وقعت فی المله الاسلامیه... شهرستانی می نویسد: فأول تنازع وقع فی مرضه صلی الله علیه وآله فیما رواه الامام ابو عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری باسناده عن عبد الله بن عباس قال: لما اشتد بالنبی صلی الله علیه وآله مرضه الذی مات فیه... فقال عمر ان رسول الله قدغلبه الوجع حسبنا کتاب الله و کثر اللغط....

و آیه مبارکه:

{وَ مٰا آتٰاكُمُ اَلرَّسُولُ فَخُذُوهُ} و آیه {وَ أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ} کشف حقیقت بر شما می شود، خواهید دانست که منع نمودن ازآوردن دوات و کاغذ و مانع شدن از نوشتهٔ آن حضرت که اسباب هدایت امت گردد مخالفت پروردگار بوده است.

مسلّما کلمه هذیان دشنامی آشکار بوده است توأم با کلمه رجل که موجب اهانت شدید است.

آقایان انصاف دهید اگر از گوشهٔ مجلس ما یک فردی به شما اشاره کند و بگوید که این مرد خیلی هذیان می گوید شما این جمله را چه نوع تلقی می کنید با اینکه ما و شما معصوم نیستیم و ممکن است هذیان هم بگوئیم؟ آیا این کلام را نوعی از ادب و احترام در گفتار می دانید یا خلاف ادب و توهین و توام با جسارت؟

اگر کلامی خارج از ادب و احترام است تصدیق نمائید نسبت بخاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله اشدّ عمل و جسارت به کار رفته و قابل انکار نیست که انزجار از گویندهٔ چنین کلام اهانت آمیز به رسول خدا از لوازم اسلامیّت هر مسلمانی می باشد. با اینکه صریحا در قرآن مجید خداوند متعال آن حضرت را رسول الله و خاتم النبیّین خوانده است.

حب و بغض و تعصب را کنار بگذارید. عقل و انصاف شما چگونه حکم می نماید درباره کسی که آن حضرت را رسول الله و خاتم النبیین نخوانده و احترام نگذارده بلکه گفته این مرد هذیان می گوید؟!

شیخ: بر فرض که قائل به خطا شویم، چون خلیفهٔ پیغمبر بوده برای حفظ دین و شریعت اجتهاد نموده قطعا مصون و قابل عفو و گذشت است.

داعی: اولا بی لطفی فرمودید در بیان آنکه چون خلیفهٔ پیغمبر بوده اجتهاد نموده چون آن روز که عمر این حرف را زد خلیفه نبود بلکه خواب خلافت را هم نمی دید. بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وآله به عجله و شتاب به طریقی که خودتان بهتر می دانید عدّه ای ابو بکر را خلیفه نمودند و بعد هم به زور و تهدید به قتل و اهانت، آتش به در خانه زدن دیگران را تسلیم نمودند و بعد از دو سال و سه ماه موقع مردن أبو بکر، عمر را به خلافت منصوب

نمود.

ثانیا: فرمودید اجتهاد نموده، خیلی عجب است که آقا توجه ننمودید که اجتهاد در مقابل نص معنی ندارد بلکه خطای غیر قابل عفو و گذشت است!

ثالثا: فرمودید برای حفظ دین و شریعت جلوگیری نمود این خطای گفتار امثال شما علماء که تعصّب بر علم و انصافتان غالب آمده موجب بسی حیرت است. آقای عزیز! حفظ دین و شریعت بر عهدهٔ رسول خدا می باشد یا بر عهده عمر بن الخطاب؟ آیا عقل شما قبول می نماید که رسول خداصلی الله علیه وآله نداند که وصیّت نوشتن برای امت با قید (به اینکه هرگز بعد از این نوشتن گمراه نشوید) بر خلاف دین و شریعت است!! ولی عمر بن الخطاب بداند و برای حفظ دین و شریعت مانع از وصیت آن حضرت شود!! فاعتبروا یا اولی الابصار.

خود می دانید خطا در ضروریات دین عین کفر می باشد و ابدا مورد عفو و اغماض نخواهد بود.

شیخ: لا بد خلیفه عمر رضی الله عنه از اوضاع و احوال پی برده بود که اگر

رسول خداصلی الله علیه وآله چیزی بنویسد ایجاد اختلاف می شود و فتنه برپا می گردد، لذا روی خیر خواهی به نفع خودِ پیغمبر، منع از آوردن دوات و کاغذ نموده؟!

عذر بدتر از گناه

داعی: عذر بدتر از گناه همین است که شما فرمودید یادم می آید در موقع تحصیل استادی داشتم جامع منقول و معقول از فضلاء دهر فاضل قزوینی حاج شیخ محمد علی (اگر زنده است خدا حفظش کند و اگر فوت شده خدایش رحمت کند) می فرمود غلطی را اگر بخواهند اصلاح کنند ممکن است یک غلط صد غلط گردد. عینا می بینم دفاعی که شما ناچار از خلیفه می نمائید خطا و غلط فاحشی را، غلطها جلوه می دهید.

از این کلام شما همچو معلوم می آید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله با مقام عصمت (که مصون از خطابوده) و اتصال به غیب، عالم در مقام ارشاد و هدایت امت، توجّهی به صلاح و فساد نداشته که خلیفه عمر خیرخواهی و راهنمائی برای آن حضرت نموده! اگر جنابعالی آیه ۳۶ سوره ۳۳ (احزاب) را مورد دقت قرار دهید که می فرماید:

{وَ مٰا کٰانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاٰ مُؤْمِنَةٍ إِذٰا قَضَی اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ اَلْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ یَعْصِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً مُبِیناً}

(هیچ مرد و زن مؤمن را در کاری که خدا و رسول حکم کنند (یعنی قولا و عملا جلوی امر آن حضرت را بگیرند) اراده و اختیاری نیست (که رای خلافی اظهار نمایند) و هر کس نافرمانی خدا و رسول کند دانسته، به گمراهی سختی افتاده است.)

قطعا حرف خود را پس خواهید گرفت و به عمل خلیفه عمر پی خواهید برد که تمرّد امر رسول الله صلی الله علیه وآله و منع از وصیت نمودن و جسارت به کلمه هذیان عملی بسیار شنیع بوده که آن حضرت را چنان متأثر ساخت که امر به اخراج آنها از نزد خود نمود.

شیخ: صلاح بینی خلیفه از کلام آخرش معلوم است که گفت حسبنا کتاب الله یعنی کتاب خدا قرآن کریم ما را کفایت می کند احتیاجی به نوشته رسول خدا صلی الله علیه وآله نمی باشد.

داعی: اتفاقا همین کلام خود دلیل بزرگ است بر عدم معرفت و توجه به قرآن مجید یا تعمّد به آزردن رسول اکرم صلی الله علیه وآله و مانع شدن از عملی که مخالف با خیالات آنها بوده است؛ زیرا اگر معرفت کامل به قرآن مجید داشتند می دانستند که قرآن به تنهائی کفایت امور نمی نماید، چه آنکه قرآن یگانه کتاب محکمی است موجز و مجمل که بیان کلیات احکام را نموده ولی جزئیات آنها را موکول به بیان مبین فرموده و همان کلیات مجمل و موجز مندرجه در قرآن مجید مشتمل است بر ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مؤول.

چگونه ممکن است یک فرد عادی بدون فیض الهی و بیان مبین ربانی از این قرآن قلیل اللفظ و کثیر المعانی استفاده نماید؟

علاوه بر اینها اگر قرآن کفایت امر امت را تنها می نمود چرا در قرآن فرموده: {وَ مٰا آتٰاکُمُ اَلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا} مگر نه اینست که در آیه ۸۵ سورۀ ۴ نساء فرموده:

{وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى اَلرَّسُولِ وَ إِلىٰ أُولِي اَلْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ اَلَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ}

(اگر به رسول و صاحبان حکم (پیشوایان اسلام بعد از رسول) رجوع می کردند، همانا تدبیر کار را آنان که اهل بصیرتند می دانستند و در آن واقعه صلاح اندیشی می کردند)

پس مسلّم است که قرآن مجید فقط تنها مفید فایده نیست مگر با بیان مبیّنین قرآن که خاندان جلیل محمّد و آل محمّد صلوات الله علیهم اجمعین می باشند.

چنانچه در حدیث متواتر بین الفریقین (که در لیالی ماضیه بجمله ای از اسناد آن اشاره نمودیم ۲وارد است که خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله مکرّر فرمود:

«انّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض ان تمسکتم بهما فقد نجوتم لن تضلّوا ابدا.»

(من که رسول خدا هستم دو چیز بزرگ را در میان شما می گذارم که هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و اگر به این دو تمسک جستید نجات می یابید. (در عبارت دیگر است که فرمود) هرگز گمراه نخواهید شد. آن دو چیز بزرگ قرآن و عترت می باشند.)

عجب است از فهم صاحبان فطنت که چرا تفطّن و تفکر نمی نمایند که رسول خدا آنچه می گوید از جانب خدا می باشد به حکم آیهٔ {وَ مٰا يَنْطِقُ عَنِ اَلْهَوىٰ إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْيٌ يُوحىٰ} (نجم/۳و۴) قرآن را به تنهایی، در مقام هدایت و نجات امت کافی نمی داند. بیان آن را توأم می کند با عترت طاهره خود و صریحا می فرماید اگر به هر دو (قرآن و عترت) تمسّک جستید نجات یافته و هرگز گمراه نخواهید شد. ولی خلیفه عمر گفت قرآن تنها کفایت می کند.

ص: ۶۴۱

اینک آقایان محترم انصاف دهید و قضاوت به حق کنید بین این دو قول که رسول اکرم خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله فرستادهٔ به حق از جانب پروردگار فرموده تمسّک جوئید به قرآن و عترت که این دو توأم با هم هستند و عدیل یکدیگر می باشند و سبب هدایت می باشند تا روز قیامت ولی عمر گفت قرآن به تنها ما را کافی است نه فقط عترت را قبول ندارد بلکه دستور و نوشته پیغمبر را هم قبول ندارد؟

اطاعت کدام یک از این دو قول واجب است قطعا هیچ انسان عاقلی نمی‌گوید قول رسول خدا را که اتصال به حق دارد بگذاریم و قول عمر را قبول نمائیم!

شما چرا قول عمر را گرفته و فرمودهٔ رسول خدا را کنار گذارده اید؟!

اگر کتاب خدا فقط کافی بود پس چرا در آیه ۴۵ سوره ۱۶(نحل) فرموده:

{فَسْئَلُوا أَهْلَ اَلذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ}

(اگر نمی دانید سئوال کنید از اهل ذکر (یعنی اهل قرآن که خاندان رسالت و عترت طاهره نبوت هستند))

ما را امر فرموده که سؤال از اهل ذکر نمائیم که مراد از ذکر، قرآن یا رسول الله صلی الله علیه وآله و اهل ذکر، عترت آن حضرت می باشند.

چنانچه در لیالی ماضیه با دلائل و اسناد عرض کردم علماء بزرگ خودتان از قبیل سیوطی و دیگران آورده اند که مراد از اهل ذکر، یعنی عترت پاک رسول الله هستند که عدیل القرآن می باشند.

شما با نظر بدبینی به گفته های ما ننگرید و تصور ننمائید فقط مائیم که به این گفته ها خورده می گیریم بلکه اکابر علماء خودتان هم در عالم انصاف به این قول خلیفه عمر لبخند می زنند.

ص: ۶۴۲

اعتراض قطب الدین شیرازی به گفتار عمر

چنانچه قطب الدین شافعی شیرازی که از اکابر علمای شماست در کشف الغیوب گوید: این امر مسلم است که راه را بی راهنمانتوان پیمودند و تعجب می نماییم از کلام خلیفه عمر که گفته چون قرآن در میان ما هست به راهنما احتیاجی نیست. این کلام مانند کلام آن کس ماند که گوید: چون کتب طب در دست هست احتیاجی به طبیب نمی باشد. بدیهی است که این حرف غیر قابل قبول و خطای محض است؛ چه آنکه هر کس از کتب طبیه نتوانن سر در آورد، قطعا باید رجوع نماید به طبیبی که عالم به آن علم است.

همین قسم است قرآن کریم که هر کس نتواند به فکر خود از آن بهره برداری کند ناچار باید رجوع نماید به آن کسانی که عالم به علم قرآنند چنانچه در قرآن می فرماید:

{وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلى اولی اْلأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ} (نساء/۸۵)

(اگر به رسول خداصلی الله علیه وآله و به صاحبان امر (پیشوایان اسلام) رجوع می کردند همانا تدبیر کار آنان که اهل بصیرتند می دانستند و در آن واقعه صلاح اندیشی

می کردند)

کتاب حقیقی سینه اهل علم است چنانچه در آیه ۴۸ سوره عنکبوت فرماید:

{بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فی صُدُورِ الَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ}

(بلکه این قرآن آیات روشن الهی است در سینه آنان که از خدا نور علم و دانش یافتند.)

ص: ۶۴۳

به همین جهت حضرت علی کرم الله وجهه فرمود:

انا کتاب الله الناطق و هذا هو الصامت؛ یعنی من کتاب ناطق خدا هستم و این قرآن کتاب صامت است. انتهی.

پس اول و آخر گفتار خلیفه، مخدوش و منفور اهل علم و عقل و دانش و انصاف است و تصدیق نمایید که ظلم بزرگی به رسول الله صلی الله علیه وآله نمودند که نگذارند وصیت نماید.

مانع نشدن از عهد نامه ابو بکر در وقت مردن

و اما این که مکرر فرمودید که از وصیت ابی بکر و عمر جلوگیری نکردند صحیح است.

همین مطلب است که بسیار مورد حیرت و تعجب است که تمام مورخین و محدثین خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند که خلیفه ابو بکر در وقت مردن به عثمان عفان گفت: بنویس آنچه من می گویم که این عهدنامه من است به سوی این مردم و او نوشت آنچه را که ابو بکر تقریر نمود.(۱)

ص: ۶۴۴

۱- تاریخ طبری، ۲/۶۱۸، حوادث سال ۱۳ هجری، ذکر اسماء قضاته و کتابه و عماله علی الصدقات. طبری چنین نقل می کند: عن اسماعیل عن قیس قال رأیت عمر بن الخطاب و هو یجلس و الناس معه و بیده جریده و هو یقول: ایها الناس اسمعوا و اطیعوا قول خلیفه رسول الله صلی الله علیه وآله انه یقول: انی لم آلکم نصحا قال و معه مولی لأبی بکر یقول له شدید معه الصحیفه التی فیها استخلاف عمر. و نیز ابن اثیر در الکامل، ۲/۴۲۵- ۴۲۶، حوادث سال ۱۳ هجری، باب ذکر استخلافه عمر، چنین نقل می نماید: ثم ان ابابکر احضر عثمان بن عفان خالیا لیکتب عهد عمر، فقال له: اکتب: بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما عهد ابوبکر بن ابی قحافه الی المسلمین. اما بعد. ثم اغمی علیه، فکتب عثمان: اما بعد فانی قد استخلفت علیکم عمر بن الخطاب و لم آلکم خیراً. ثم افاق ابوبکر فقال: اقرأ علی فقرأ علیه، فکبر ابوبکر و قال: اراک خفت ان یختلف الناس ان متّ فی غشیتی. قال: نعم. قال: جزاک الله خیرا عن الاسلام واهله. فلما کتب العهد امر به ان یقرأ علی الناس، فجمعهم و ارسل الکتاب مع مولی له و معه عمر، فکان عمر یقول للناسک انصتوا و اسمعوا لخلیفه رسول الله صلی الله علیه وآله فانه لم یألکم نصحا. فسکن الناس فلما قرئ علیهم الکتاب سمعوا و اطاعوا... و ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۷/۲، حوادث سال ۱۳ هجری، باب خلافه عمر، این چنین بیان می کند: ... وفی اثناء هذا المرض عهد بالامر من بعده الی عمر بن الخطاب و کان الذی کتاب العهد، عثمان بن عفان و قرء علی المسلمین فأقروا به و سمعوا له و اطاعوا... و ابن خلدون در تاریخ خود، ۲/۸۵، باب خلافه عمر چنین می نویسد: و لما احتضر ابوبکر عهد الی عمر عنهما بالامر من بعده، بعد ان شاور علیه طلحه و عثمان وعبد الرحمن بن عوف و غیرهم و اخبرهم بما یرید فیه فأثنوا علی رأیه فأشرف علی الناس و قال انی قد استخلفت عمر و لم آل لکن نصحا فاسمعوا و اطیعوا و دعا عثمان فأمره فکتب بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما عهد به ابوبکر خلیفه محمد رسول الله صلی الله علیه وآله عند آخر عهده بالدنیا و اول عهده بالآخره فی الحال التی یؤمن فیها الکافر و یوقن فیها الفاجر انی قد استعملت علیک عمر بن الخطاب و لم آل لکم خیرا فان صبر و عدل فذلک علمی به و رأیی فیه و ان جار و بدل فلا علم لی بالغیب... شایان ذکر است

که این بحث به طور مبسوط تر در مقدمه محقق آمده است.

خلیفه عمر و دیگران حاضر بودند، احدی اوانکار ننمود. مخصوصا عمر نگفت: حسبنا کتاب الله ما چه احتیاجی به عهدنامه ابو بکر داریم؛ زیرا قرآن ما را کفایت می نماید؟!

ولی خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله را مانع از وصیت شدند به بهانه آن که کتاب خدا ما را کفایت می کند. فاعتبروا یا اولی الابصار.؟!

اگر هیچ دیلی ما را مانع از تبعیت این دستگاه نشود مگر همین توهین و جسارت و دشنام دادن به رسول اکرم صلی الله علیه وآله و مانع شدن از وصیتی که سبب هدایت

و جلوگیری از ضلالت و گمراهی امتی می گردید کفایت می نماید هر عالم عاقل بینای منصفی را که بداند اساس آن روز روی برهان و دلیل نبوده بلکه روی جار و جنجال بوده است.

مصیبت بزرگ و اهانت به رسول الله صلی الله علیه وآله دم مرگ و مانع شدن از نمایاندن راه هدایت

حق داشت ابن عباس (حبر امت) گریه کند بلکه تمام مسلمین حقا باید خون گریه کنند که نگذارند خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله وصیت کند وتکلیف امت را معین نماید بلکه مزد رسالتش را ساعت آخر عمر به دادن دشنام و اهانت اداء نمودند!

و اگر گذارده بودند وصیت بنماید، قطعا امر خلافت بسیار واضح می شد و تأیید می گردید گفته های قبل آن حضرت ولی سیاستمداران بینا فهمیدند با اهانت به آن حضرت جلوگیری نمودند.

شیخ: از کجا معلوم است که آن حضرت می خواست راجع به خلافت چیزی بفرماید؟

داعی: اولاـ مطلب بارز است که در دم مرگ از احکام و قواعد دین چیزی باقی نمانده بود که بخواهد یاد اوری نماید که موجب هدایت امت گردد؛ زیرا آیه اکمال دین نازل شده بود فقط موضوع خلافت بود که خواست تأییداً به گفتارهای مدت بیست و سه ساله خود روشن فرماید؛ چنان چه عرض کردم امام غزالی درمقاله سر العالمین(۱) آورده که آن حضرت فرمود:

۱- سر العالمین، ابی حامد الغزالی، ص۲۱، باب فی المقاله الرابعه. غزالی می نویسد: و لما مات رسول الله صلی الله علیه وآله قال قبل وفاته «ایتونی بدواه و بیاض لازیل عنکم اشکال الأمر و اذکر لکم من المستحق لها بعدی» قال عمر: دعوا الرجل فانه لیهجر، و قیل یهذو. همچنین ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۱۲/۲۱، خطبه ۲۲۳، نکت من کلام عمر و سیرته به نقل از عمر بن الخطاب آنجا که از متن وصیت پیامبر خبر می دهد می نویسد: و لقد اراد فی مرضه ان یصرح باسمه فمنعت من ذلک اشفاقا و حیطه علی الاسلام.

ایتونی بـدوات و بیاض لازیل عنکم اشـکال الأمر و اذکر لکم من المسـتحق لها بعدی و دیگر جمله لن تضـلوا بعدی می رساند که موضوع هدایت امت در آن نوشته بوده و از طرق هدایت چیزی جز امر خلافت و راهنما نمانده بود.

علاوه ما هم اصرار نمی نماییم که آن حضرت می خواست راجع به خلافت و امامت چیزی بگوید. ولی قطعا می خواسته بیانی برای هـدایت وراهنمایی امت بفرمایـد که جلو ضـلالت و گمراهی را بگیرد. چرا ممانعت نمودنـد؟ بر فرض خواسـتند ممانعت نمایند آیا لازمه ممانعت فحش و دشنام و اهانت بوده است؟!

چشم با ز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا ببخشید! رشته سخن طولانی شد به اختیار حقیر نبوده بلکه دردهای دل بود که مختصری از آن به یادآوری شما بی اراده از لسان الکن جاری شد.

پس با این مقدمات معلوم شد که علی علیه السّلام وصـی آن حضـرت بوده و دستوراتی هم داده، منتهی در مرض موت اتماما للوصـیه خواست به نوشـتن حقـایق تکلیف امت را معین نمایـد، بـازیگران سیاسـی فهمیدنـد چه می خواهـد بنویسـد، با هوی و جنجال و اهانت مانع شدند و نگذاردند!

مخصوصا اتماما للحجه برای رفع شبهه، در بعض احادیث فرموده است: همان خدایی که برای انبیاء اولوالعزم چون آدم و نوح و موسی و عیسی وصی معین نموده برای من هم علی راوصی قرار داده.

و نیز فرموده است: علی وصی من است در اهل بیت و امت من بعد از من و این خود دلیل ثابت است بر این که وصایت در این مقام به معنای خلافت است پس علی علیه السّلام وصی و خلیفه رسول الله است.(۱)

شیخ: این اخبار چنانچه صحیح باشد متواتر نیست، چگونه به آنها اتخاذ سند می نمایید.

داعی: مسئله تواتر وصیت، در نزد ما از طریق اهل بیت عترت و طهارت که عدیل القرآنند ثابت و مسلم است. اما در نظردارید که در شبهای گذشته عرض کردم که علمای شما در بیان علمی خود خبر واحد را حجت می دانند. از آن گذشته اگر در این اخبار تواتر لفظی نباشد، قطعا تواتر معنوی موجود است.

و از مجموع این اخبار متکاثره (که از نقل تمام آنها به واسطه ضیق وقت و حاضر نداشتن در حافظه معذورم فقط به اقتضای وقت مجلس به نقل بعض از

۱- طبرانی در کتاب المعجم الکبیر، ۶/۲۲۱، (ابو سعید عن سلمان رضی الله عنه) و همچنین ابن مردویه اصفهانی در کتاب مناقب علیّ بن ابی طالب علیه السّلام ص۱۰۳ الفصل الثامن حدیث ۱۱۲و۱۱۳و ۱۱۴ چنین نقل کرده است عن سلمان قال: قلت: یا رسول الله لکل نبی وصی فمن وصیک؟ فسکت عنی فلما کان بعد رآنی فقال: یا سلمان! فاسرعت الیه، قلت: لبیک! قال: تعلم من وصی موسی؟ قلت: نعم، یوشع بن نون، قال: لم؟ قلت: لانه کان اعلمهم. قال: فان وصیی و موضع سری و خیر من اترک بعدی و ینجز عدتی و یقضی دینی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام» و قندوزی حنفی در کتاب ینابیع الموده۱/۲۳۵/۴، الباب الخامس عشر، از کتاب مسند احمد به این مضمون روایت کرده است. «محقق»

آنهـا کـه در نظر داشـتم اکتفـا نمـودم) معلـوم می شـود که رسـول اکرم صـلی الله علیه وآله نص بر وجـود علی علیه السّلام به وصایت نموده که معانی خلافت در او بارز و آشکار است.

علاوه شـما که به تواتر اهمیت می دهیـد و هرگاه بخواهید حربه ای در مقابل ما قرار می دهید و هرکجا از جوانب می مانید به حبل تواتر می چسبید! بفرمایید تواتر حدیث لا نورث را از کجا ثابت می نمایید؟

و حـال آنکه ناقـل این حـدیث (به قول شـما) که ابو بکر یـا اوس بن حـدثان بوده و چنـد نفر معلوم الحال ذی نفع هم تصـدیق نمودند.

ولی در هر دوره اقلاً ده ها میلیون از مسلمانان موحد پاک دل منکر این حدیث بوده اند و خصوصا انکار علی علیه السّلام باب علم رسول الله و تمـامی عترت و اهـل بیت پیغمبر که عـدل قرآن مجیدنـد حجه بزرگ بر ابطـال این حـدیث است که با دلایل منطقی بطلان و سـاختگی بودن آن حـدیث را ثـابت نموده انـد که به بعضـی از آنهـا اشاره شـد که اهمّ از همه دلایل انکار و مخـالفت صـدیق و صـدیقه علی و فـاطمه، در حضور خود ابو بکر بوده و البته وقتی باب علی و وصـی رسول الله صـلی الله علیه وآله و امام اهل تقوی به فرموده رسول الله تکذیب حدیثی را بنماید حجت تمام است و ساختگی بودن آن محرز می باشد.

اگر انبیـاء عمومـا و خـاتم الانبیـاء خصوصـاً ارثی نداشـتند پس چگونه وصـی و وارث قرار دادنـد که قبلاـ عرض کردم که آن حضرت فرمود:

«لکل نبی وصی و وارث و ان علیا وصیی و وارثی»

(برای هر پیغمبری وصی و وارثی بوده و علی وصی و وارث من است) وصی و وارث که بدون ارث مالی معنی ندارد.)

اگر می گوییـد مراد، ارث مـالی نیست علمی می باشـد (و حـال آنکه بـا دلایـل علمی و براهین عقل و نقل ثابت است که مراد ارث مـالی بوده است) مطلب بهتر ثـابت می شود، که اولا وارث علمی پیغمبر، اولی و احق به مقام خلافت می باشـد تا دیگران که عاری از علم آن حضرت بوده اند.

ثانیـاً: بعـد از این که ثابت شـد رسول خداصـلی الله علیه وآله علی را وصـی و وارث خود قرار داده به حکم اخباری که علمای خودتان نقل نموده اند (که به بعض از آن اشاره شد) خدا او را به این سمت معین فرموده چگونه ممکن است این حدیث را به وصـی و وارث خود (و به عقیده شـما وارث علمی خود) نفرموده باشد تا تولید اختلاف نشود ولی به کسـی که وصـی و وارث نبوده فرموده باشد؟!

خیلی عجب است در احکام دینی به مجردی که علی علیه السّلام حکمی می نمود ابوبکر و عمر با آن که بی اطلاع بودند قول آن جناب را حجت دانسته تصدیق می کردند که فرموده او صحیح است وهمان قسم هم عمل می کردند.

چنانچه علماء و مورخین خودتان قضاوت های آن حضـرت را در زمان خلافت ابو بکر و عمر و عثمان نقل نموده انـد؛ ولی در این مورد به خصوص، قول علی را قبول نکردنـد بلکه اهـانت هم نمودنـد به مثـل هـای رکیک که هر انسان عاقلی از نقل آنها خجالت می کشد.

حافظ: خیلی تعجب است که می فرماییـد خلفاء رضـی الله عنهم احکام دینی نمی دانسـتند و علی کرم الله وجهه آنها را یاد اور می شد!

داعی: تعجبی نـدارد، زیرا احـاطه بر جمیع احکام و قواعـد کار مشـکلی است و هر انسان عادی ممکن نیست چنین احاطه تام و تمام داشته باشد مگر آن که

پیغمبر یا باب علم پیغمبرصلی الله علیه وآله باشد.

علاوه دعاگو تنها قائل به این عقیده نیستم بلکه اکابر علمای خودتان در کتب معتبره خود نقل نموده اند. برای روشن شدن مطلب یک فقره از آن پیش آمده ها را به

عرض تان می رسانم که امر بر بی‌خبران مشتبه نگردد، گمان نکنند که ما قصد اهانت داریم.

حکم علیّ در باره زنی که بچه ی شش ماه زایید

امام احمد حنبل در مسند و امام الحرم احمد بن عبد الله شافعی در ذخایر العقبی(۱)) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(۲) و شیخ سلیمان حنفی در باب ۵۶ ینابیع الموده(۳) از احمد بن عبد الله و احمد بن حنبل و قلعی و ابن سمان روایت می کنند:

ان عمر رضی الله عنه اراد رجم المرأه التی ولدت لسته اشهر فقال علی علیه السّلام فی کتاب الله و حمله و فصاله ثلثون شهرا ثم قال و فصاله فی عامین فالحمل سته اشهر فترکها و قال لو لا علی لهلک عمر.(۴)

۱- ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص۸۲، ذکر رجوع ابوبکر و عمر الی قول علی علیه السّلام.

۲- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۱۸ و ۱۹، مقدمه القول فی نسب امیر المؤمنین علی علیه السّلام ... ابن ابی الحدید می نویسد: ... و اما عمر فقدعرف کل احد برجوعه الیه فی کثیر من المسائل التی اشکلت علیه و علی غیره من الصحابه، و قوله غیر مره لولا علی لهلک عمر و قله «لا بقیت لمعظله لیس لها ابو الحسن... وهوعلیه السّلام الذی افتی فی المرأه التی وضع لسته اشهر و هو الذی افتی فی الحامل الزانیه...

۳- ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۱۷۲، ح ۴۹۰، باب ۵۶.

۴- بیهقی در کتاب السنن الکبری۷/۴۴۲، باب ما جاء فی اقل الحمل چنین نقل کرده است: «ان عمر رضی الله عنه اتی بإمرأه قد ولدت لستته اشهر فهم برجمها فبلغ ذلک علیا رضی الله عنه فقال لیس علیها رجم فبلغ ذلک عمر فأرسل الیه فسأله فقال: {وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ لِمَنْ أَرادَ أَنْ یُتِمَّ الرَّضاعَهَ} و قال: { وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْرًا} فسته اشهر حمله حولین تمام لا حد علیها او قال لا رجم علیها قال فخلی عنها ثم ولدت. و در ادامه دو روایات دیگر نیز در این مسئله بیان می کند. همچنین عبد الرزاق صنعانی در کتاب المصنف ۷۳۵۰/۱۳۴۴۳ و ۱۳۴۴۴ باب التی تصنع لسته اشهر و نیز ابن عبد البر در الاتذکار ۷/۴۹۳ /۵۱۳۱، و این مسئله را فضیلتی بزرگ و شاهدی بر جایگاه بلند علی علیه السّلام در فقه دین ومعرف به کتاب خدا دانسته است ونیز ایجی در المواقف ۳/۶۳۶ فی بیان افضلیه علی این را بیان نموده است. «محقق»

(عمر خواست زنی را که بچه شش ماهه آورده بود سنگسار کند علی علیه السّلام فرمود: خدادر قرآن می فرماید: مدت حمل در رضاع و از شیر گرفتن او سی ماه است چون مدت فصال و از شیر گرفتن او دو سال است پس مدت حمل او شش ماه می شود. خلاصه معنی اینکه ممکن است زن بچه شش ماه بیاورد چه آن که اقل مدت حمل شش ماه است پس عمر ترک کرد سنگسار کردن زن را و گفت: اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.)

و نیز در همان باب از مناقب احمد بن حنبل نقل می نماید:

«ان عمر بن الخطاب اذا اشکل علیه شیء اخذ من علی رضی الله عنهما»

(هر گاه امری بر عمر مشکل و کمیت فهم او لنگ می شد تعلیم از علی می گرفت.)

از این قبیل قضایا در دوره خلافت ابو بکر و عمر و عثمان بسیار اتفاق افتاده که امر آنها مشکل می شد، علی علیه السّلام حکم حقیقی می کرده و آنها هم قبول نموده

ص: ۶۵۲

عملی می نمودند.

پس آقایان محترم فکر کنید چه چیز باعث شد که در اینجا قول علی را قبول نکردند، بلکه جسارت نموده و اهانت هم کردند؟! قطعا(به قول عوام) زیر کاسه نیم کاسه ای بوده که با هو و جار و جنجال، حق ثابت زهراء مظلومه را از میان بردند.

دلیل سیم بر بطلان این حدیث عمل و فعل خود خلیفه ابو بکر است زیرا اگر حدیث صحیح بود بایستی آنچه از رسول الله صلی الله علیه وآله مانده همه را ضبط نمایند ورّاث آن حضرت حق تصرف به هیچ چیز پیغمبرصلی الله علیه وآله نداشتند مع ذلک أبو بکر حجرهٔ فاطمه را به او داد و حجرات عایشه و حفصه زوجات آن حضرت را از باب میراث به آنها داد! مثل معروف یک بام و دو هوا همین است {یؤمن ببعض و یکفر ببعض}.

علاوه بر اینها اگر این حدیث صحیح و ایمان به او داشتند که گفتهٔ رسول الله صلی الله علیه وآله است پس چرا بعد از ضبط فدک که صدقه مسلمین بود (به عقیده آنها) ابو بکر نوشت من فدک را به فاطمه دادم و عمر مانع شد و نامه را گرفت و پاره کرد.

حافظ: این بیان شما تازگی دارد من نشنیدم که خلیفه فدک را برگردانده باشدسند این مطلب در کجا است.

رد فدک به فاطمه علیهاالسّلام و مانع شدن عمر

داعی: گمان می کنم جنابعالی به اخلاق داعی پی برده باشید که بدون سند

عرضـی نمی نمایم و نیز گمان می کنم که شـما کمتر وقت مطالعه کتب را داریـد. ابن ابی الحدیـد در شـرح نهج البلاغه(۱) و علی بن برهان الدین شافعی در صفحه ۳۹۱ جلد سیم تاریخ سیره الحلبیّه(۲) می نویسد ابو بکر از گفتار فاطمه متأثر شد

و گریه کرد (البته این قضیه بعد از چند روز در ملاقات منزل ابو بکر واقع شد).

«فاستعبر و بکی و کتب لها بردّ فدک» گریه کرد (به حال فاطمه) و نوشت من فدک را به فاطمه علیهاالسّلام ردّ نمودم عمر نامه را گرفت و پاره کرد.

و عجب آنکه همین عمری که آن روز نـامه را پاره کرد و اعتراض نمود برد فـدک، خود در دوره خلافت فـدک را ردّ کرد و هم چنین خلفاء بعد از عمر (از امویّین و عباسیّین) فدک را به ورثهٔ فاطمه علیهاالسّلام ردّ نمودند.

حافـظ: این بیـان شـما خیلی اسـباب تعجب است. چگونه ممکن است خلیفه عمر که به فرموده شـما جـدّا مـانع از ردّ فـدک به فاطمه شد، چون صدقه مسلمین بود تا آنجائی که (به قول شما) نامه را پاره کرد، خود فدک را به ورّاث فاطمه ردّ نماید؟

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۳۴، نامه ۴۵، (و من کتاب له علیه السّـلام لعثمان بن حنیف) [ذکر ما ورد من السیر و الأخبـار فی امر فـدک]، می نویسـد: ... و ان ابـابکر رق لهـا حیث لم یکن عمر حاضـرا فکب لها بفـدک کتابا فلما خرجت به وجدها عمر فمد یده إلیه لیأخذه مغالبه فمنعته فدفع لیده فی صدرها و أخذ الصحیفه، فخرقها بعد ان تفل فیها فمحاها...
۲- سیره الحلبیه، حلبی شافعی، ۳/۳۶۲، باب یذکر فیه مده مرضه و ما وقع فیه و وفاته صـلی الله علیه وآله ... حلبی می نویسد: و فی کلاـم سـبط ابن الجوزی انه (ابابکر) کتب لها بفـدک و دخل علیه عمر فقال: ما هـذا؟ فقال: کتاب کتبته لفاطمه بمیراثها من ابیها فقال: مما ذا تنفق علی المسلمین و قد حاربتک العرب کما تری ثم اخذ عمر الکتاب فشقه...

داعی: حق دارید تعجب نمائید، ممکن است شما ندیده باشید، من الحال با اجازه خودتان با ذکر اسناد از اکابر علماءخودتان خلفائی را که دادند و پس گرفتند به شما معرفی می نمایم تا تعجب نکنید و بدانید ما ذی حقیم.

رد فدک توسط اولاد فاطمه علیهاالسّلام

علاّمه سمهودی محدث و مورّخ معروف مدینهٔ منوره متوفی ۹۱۱ در تاریخ المدینه(۱) و یاقوت بن عبد الله رومی حموی در معجم البلدان(۲) نقل می نمایند که

ص: ۶۵۵

۱- وفاءالوفاء، سمهودی، ۳/۹۹۵- ۱۰۰۰، باب ۶، فصل ۲، فی صدقات الرسول ... طلب فاطمه من ای بکر صدقات ابیها. سمهودی می نویسد: قال: و کانت فاطمه تسأل ابابکر نصیبها مما ترک رسول الله صلی الله علیه وآله من خیبر و فدک و صدقته بالمدینه فأبی ابوبکر علیها ذلک... فاما صدقته بالمدینه فدفعها عمر الی علی و عباس... و در صفحه ۱۰۰۰ می نویسد: عن عائشه ترد ما ذکره من دفع عمر فدک لعلی و عباس و اختصامهما فیها... ان ابابکر انتزع من فاطمه فدک...

۲- معجم البلدان، یاقوت حموی، ۴/۲۳۸ و ۲۳۹، ماده فدک. حموی می نویسد: قالت فاطمه رضی الله عنها ان رسول اله صلی الله علیه وآله نحلنیها. فقال ابوبکر: أرید لذلک شهودا و لها قصه ثم ادی اجتهاد عمر بن الخطاب بعده لما وصی الخلافه و فتحت الفتوح و اتسعت علی المسلمین ان یردها الی ورثه رسول الله صلی الله علیه وآله فکان علیّ بن ابی طالب و العباس بن عبد المطلب یتنازعان فیها فکان علی یقول: ان النبی صلی الله علیه وآله جعلها فی حیاته لفاطمه و کان العباس یأبی ذلک یقول: هی ملک لرسول الله صلی الله علیه وآله و انا وارثه، فکانا یختصمان الی عمر فیأبی ان یحکم بینهما و یقول انتما اعرف بشأنکما اما اذا فقد سلمتما الیکما فاقتصدا فیما یؤتی واحد منکما من قله معرفه. و نیز بخاری در صحیح، ۴/۵۰۴ و ۵۰۵، ح۱۲۶ و ۱۲۵، کتاب الخمس، باب فرض الخمس حدیث را این گونه نقل می کند: أخبرنی عروه بن الزبیر ان عائشه ام المؤمنین، اخبرته ان فاطمه علیهاالسّلام ابنه رسول الله صلی الله علیه وآله سألت ابابکر الصدیق بعد وفاه رسول الله صلی الله علیه وآله ان یقسم لها میراثها ما ترک رسول اله صلی الله علیه وآله مما افاء الله علیه فقال لها ابابکر: ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال لا نورث ما ترکنا صدقه، فغضبت فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله فهجرت ابابکر فلم تزل مهاجرته حتی توفیت و عاشت بعد رسول الله صلی الله علیه وآله سته اشهر قالت و کانت فاطمه تسأل ابابکر نصیبها مما ترک رسول الله صلی الله علیه وآله من خیبر و فدک و صدقته بالمدینه فأبی ابوبکر علیها ذلک... فاما صدقته بالمدینه فدفعها عمر الی علی و عباس.

ابوبکر در زمان خلافت فدک را تصرف نمود و عمر در دوره خلافت خود واگذار کرد به علی علیه السّلام و عباس.

اگر ابو بکر به عنوان فیء مسلمانان حسب الامر رسول الله صلی الله علیه وآله فدک را تصرف نمود، عمر بچه دلیل حق مسلمانان را به یک نفر واگذار نمود؟

شیخ: شاید به عنوان یک فرد مسلمان واگذار کرده باشد که به خرج مسلمانان گذارده شود.

داعی: این توضیح جنابعالی توضیح بما لا یرضی صاحبه می باشد زیرا خود خلیفه چنین قصدی را نداشته و اگر برای خرج و مصرف مسلمانان واگذار کرده بود بایستی در تاریخ ثبت شده باشد و حال آنکه مورخین بزرگ خودتان می نویسند عمر فدک را به علی علیه السّلام و عباس واگذار کرد.

و اما علی علیه السّلام که فدک را قبول نمود به عنوان میراث بوده نه به عنوان یک فرد مسلمان و الاّ یک فرد مسلمان نمی تواند حق تمام مسلمانان را ضبط و تصرف در آنها بنماید.

شیخ: شاید مراد عمر بن عبد العزیز بوده است.

ص: ۶۵۶

واگذاری فدک توسط عمر بن عبد العزیز

داعی: (با تبسّم) علی علیه السّلام و عباس در زمان عمر بن عبد العزیز اموی نبودند! حکم عمر بن عبد العزیز علی حده است، چنانچه علاّمه سمهودی در تاریخ المدینه(۱) و ابن ابی الحدید در صفحه ۸۱ جلد چهارم شرح نهج البلاغه(۲) از ابوبکر جوهری نقل می نمایند که چون عمر بن عبد العزیز به خلافت رسید به عامل خود در مدینه نوشت فدک را به اولادهای فاطمه واگذار کن. فلذا حسن بن حسن المجتبی و بعضی گفتند حضرت علی بن الحسین' را خواست و به آنها واگذار کرد.

ابن ابی الحدید در سطر اول صفحه ۸۱ جلد چهارم شرح نهج(۳) (چاپ مصر) این عبارت را نوشته که «کانت اوّل ظلامه ردها» یعنی این ردّ کردن عمر فدک را

ص: ۶۵۷

۱- وفاءالوفاء، سمهودی، ۳/۹۹۹، باب ۶، فصل ۲، فی صدقات الرسول... طلب فاطمه من ابی بکر صدقات ابیها. سمهودی می نویسد: «... فلما ولی عمر بن عبد العزیز الخلافه کتب الی عامله بالمدینه یأمره برد فدک الی ولد فاطمه فکانت فی ایدیهم ایامه، فلما ولّی یزید بن عبد الملک قبضها... فدفعها الی الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب...».

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۱۶، نامه ۴۵، (و من کتاب له علیه السّلام الی عثمان بن حنیف، [ذکر ما ورد السیر والاخبار فی امر فدک]. ابن ابی الحدید می نویسد: «فلما ولی عمر بن عبد العزیز الخلافه، کانت اول ظلامه ردها، دعا حسن بن الحسن بن علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و قیل: بل دعا علی بن الحسین علیه السّلام فردها علیه، و کانت بید اولاد فاطمه مده ولایه عمر بن عبد العزیز...

۳- پیشتر اشاره شد.

به اولادهای فاطمه اول ظلم کرده و غارت شـده ایست که ردّ نموده شد بآنها مدت زمانی در تصـرف آنها بوده تا یزید بن عبد الملک خلیفه از آنهـا گرفت و در دست بنی امیه بود تـا زمـان خلافـت بنی عباس عبـد الله سـفاح اول خلیفه عباسـی فـدك را واگذار کرد به اولادهای امام حسن و آنها به عنوان حق الارث میان بنی فاطمه تقسیم می نمودند.

رد فدک توسط عبد اللّه و مهدی و مأمون عباسی به ورثه فاطمه علیهاالسّلام

چون بنی حسن بر منصور خروج نمودند فدك را از آنها گرفت. چون پسرش مهدی خلیفه شد به آنها واگذار نمود. موسی بن هـادی کـه خلیفـه شـد ضـبط کرد تـا زمـان خلافـت مـأمون الرشـید عباسـی او امر کرد آن را به آل علی و بنی فـاطمه واگـذار کردند(۱).

یاقوت حموی در معجم البلدان(۲) (چاپ اول) ذیل حرف «فـدك» عین حکم مأمون را ضـبط نموده است که نوشت به قثم بن جعفر عامل خود در مـدینه منوّره «انّه کان رسول الله صـلی الله علیه وآله اعطی ابنته فاطمه رضـی الله عنها فـدك و تصدّق علیها بها و انّ ذلک کان امرا ظاهرا معروفا عند آله علیه الصلاه و السّلام»

(به درستی که رسول خداصلی الله علیه وآله عطا نمود فدك را به دخترش فاطمه و این امری ظاهر و معروف بوده در نزد اولاد آن حضرت.)

ص: ۶۵۸

۱- السـقیفه و فدك، جوهری، ص۱۰۶، فدك القسم الثانی، شـرح نهج البلاغه، ۱۶/۲۱۷، نامه ۴۵ (و من کتاب له علیه السّـلام الی عثمان بن حنیف) «محقق»

۲- معجم البلدان، یاقوت حموی، ۴/۲۴۰.

دعبل خزاعی شاعر معروف حاضر بود، برخاست اشعاری انشاد نمود که بیت اولش این بود.

اصبح وجه الزمان قد ضحکا

برد مأمون هاشم فدکا

(امروز روزگار خندان است که مأمون فدک را به بنی هاشم ردّ نمود.)

اثبات نحله بودن فدک

با دلائل قاطعه ثابت گردید که فدک نحلهٔ فاطمه علیهاالسّلام بوده که روز اول بدون هیچ مجوّز شرعی غصب نمودند. لذا بعض از خلفا روی انصاف و یا روی سیاست به اولادهای بی بی مظلومه ردّ نمودند.

حافظ: اگر فدک نحلهٔ فاطمه رضی الله عنها بود پس چرا ادعای ارث نمود و از نحله حرفی نزد؟

داعی: در مرتبهٔ اول بی بی فاطمه علیهاالسّلام دعوای نحله نمود چون بر خلاف دستور شارع مقدّس اسلام از متصرف شاهد خواستند؛ وقتی هم شهود آورد شهود او را بر خلاف شرع انور ردّ نمودند، ناچار از راه ارث وارد شد تا احقاق حق نماید.

حافظ: گمان می کنم اشتباه می فرمائید چون در جائی دیده نشده که فاطمه رضی الله عنها از نحله حرفی زده باشد.

داعی: اشتباه نکرده بلکه یقین دارم نه در کتب شیعه فقط بلکه در کتب اکابر علماء خودتان هم ثبت است، چنانچه در صفحه ۳۹ سیره الحلبیّه(۱) تألیف علی

۱- سیره الحلبیه، برهان الدین حلبی، ۳/۳۶۲، باب یذکر فیه مده مرضه وما وقع فیه و وفاته صلی الله علیه وآله. حلبی می نویسد: «کانها تأولت قوله صلی الله علیه وآله لا نورث و حملت ذلک علی الأموال ای الدراهم و الدنانیر کما جاء فی بعض الروایات لا تقسم ورثتی دینارا و لا درهما بخلاف الأراضی و لعل طلب ارثها من فدک کان منها بعد ان ادعت رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وآله اعطاها فدک و قال لها هل لک بینه، فشه لها علی کرم الله وجهه و ام ایمن فقال لها أبرجل و امرأه تستحقیها...

بن برهان الدین حلبی شافعی متوفی ۱۰۴۴ نوشته شده است: اول

فاطمه علیهاالسّلام به عنوان تملیک و متصرفه و اینکه رسول خداصلی الله علیه وآله فدک را به او بخشیده با ابی بکر مناظره کرد چون شهود شرع پسند نداشت، ناچار از راه ادعای ارث وارد شد. پس ادعای ارث مؤخر از نحله بوده است و نیز امام فخر الدین رازی در تفسیر کبیر(۱) ضمن ادعای فاطمه علیهاالسّلام و یاقوت حموی در معجم البلدان(۲) و ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه(۳) از ابو بکر جوهری و ابن حجر متعصّب در آخر صفحه ۲۱ صواعق محرقه(۴) ضمن کلام در شبهۀ هفتم از

۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۹/۲۸۴، ذیل آیه ۶ سوره حشر، مسأله ۶. فخر رازی می نویسد: «... فلما مات ادعت فاطمه علیهاالسّلام انه کان ینحلها فدکا...»

۲- معجم البلدان، یاقوت حموی، ۴/۲۳۸، ماده فدک. حموی می نویسد: و هی التی قالت فاطمه: ان رسول الله صلی الله علیه وآله نحلنیها، فقال ابوبکر: اردی لذلک شهودا...

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۷۷، نامه ۴۵، (و من کتاب له علیه السّلام الی عثمان بن حنیف) فصل ۳، فی ان فدک هل صح کونها نحله رسول الله صلی الله علیه وآله لفاطه ام لا؟ ابن ابی الحدید می نویسد: ثم ان الأمر فی ان الکلام فی النحل کان المتقدم ظاهرا و الروایات کلها به وارده...

۴- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص۳۷، باب ۱ فصل ۵، شبهه ۷. ابن حجر می نویسد: و دعواها انه صلی الله علیه وآله نحلها فدک لم تأت علیها الا بعلی و ام ایمن.

شبهات رفضه نقل می نمایـد که اول ادعای فاطمه علیهاالسّلام نحله بود چون شـهودش مردود شد متأثر گردید، فرمود دیگر با شما سخن نخواهم گفت!

و همین قسم هم شـد دیگر با آنها ملاقات نکرد و هم کلام با آنها نشد تا زمان وفاتش رسـید. وصـیت کرد احدی از آنها بر او نماز نگذارند. عمویش عباس بر او نماز گذارد و شـبانه دفنش نمودند.(۱) (ولی به روایات شـیعه و بیانات ائمّهٔ از عترت طاهره علی علیه السّلام بر بی بی نماز گذارد).

قول مخالفین که ابو بکر به موجب آیه شهادت عمل نموده و جواب آن

حافظ: در اینکه فاطمه رضـی الله عنها خیلی دلتنگ و رنجیـده خاطر شـد حرفی نیست ولی ابی بکر صدیق رضـی الله عنه را هم نمی توان زیاد مقصـر دانست زیرا مجبور بود به صورت ظاهر شـرع عمل نماید چون آیه شهادت عمومیت دارد که برای اثبات مـدعی بایستی دو شاهـد مرد یا یک مرد و دو زن یا چهار زن که به منزلـهٔ دو مرد است شـهادت بدهند چون موضوع شـهادت مطابق شرع نبوده و شهود کامل نیاوردند نتوانستند حکم قطعی له فاطمه رضی الله عنها صادر نمایند.

داعی: ممکن است رشتهٔ سخن در اینجا طولانی شود و اسباب ملالت آقایان محترم گردد لذا مقتضی است موافقت فرمائید بقیه صحبت بماند برای فرداشب.

نواب: قبله صاحب یکی از موضوعات مهمّه که بین ما مورد بحث بوده و

ص: ۶۶۱

۱- السـقیفه و فدک، جوهری، ص۱۰۴، القسم الثانی؛ شـرح نهـج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۱۴، نامه ۴۵، ذکر مـا ورد من السیر و الاخبار فی امر فدک. «محقق»

زیاده از حدّ علاقه مندیم که حقیقت آن بر ما معلوم شود واز حسن تصادف امشب مورد بحث قرار گرفته همین موضوع است متمنی است اگر خسته نشدید و ملال پیدا ننموده اید مطلب را قطع نکنید چه آنکه قطع مطلب رشتهٔ توجه را قطع می نماید و اگر تا صبح طول بکشد از طرف ما مستمعین ابدا مانعی نیست بلکه با میل و شوق مفرطی حاضریم و تا این قضیه حل نشود ما از اینجا نخواهیم رفت مبسوطا صحبت فرمائید مگر آنکه واقعا خودتان ناراحت باشید در این صورت مزاحم نمی شویم.

داعی: برای دعاگو در موضوعات علمی و دینی ملالت نیست هیچ گاه خستگی در حقیر پیدا نمی شود ملاحظهٔ حال آقایان حاضرین را می کنم چون رعایت حال همه را باید کرد.

(تمام اهل مجلس متفقا گفتند بیانات شما ملال آور نیست خصوصا در موضوع فدک که بسیار مهم و شنیدنی است که همه علاقه مند به آن هستیم).

داعی: جناب حافظ فرمودند خلیفه ناچار بود به صورت دستورات شرعیه عمل نماید چون شهود کامل نبود حکم صادر نشد در اینجا چند جمله هست که باید بیان شود و آقایان منصفانه قضاوت کنند.

شاهد خواستن از متصرف خلاف شرع بوده است

اولا آقای أبوبکر که به فرمودهٔ شما مقیّد به امور شرعی بودند بفرمائید در کجای دستورات شرعیه وارد است که از متصرف شاهد بخواهند بالاتفاق ثابت است که حضرت فاطمه علیهاالسّلام متصرفه بوده آیا این عمل ابی بکر که تمام علماء

ص: ۶۶۲

خودتان نوشته اند از بی بی مظلومه شاهد طلبید مطابق کدام اصل از قانون و دین و شریعت بوده مگر نه اینست که دستور شریعت است که مدعی باید شاهد بیاورد نه متصرف آیا این عمل خلاف شرع انور بوده یا نه؟ منصفانه قضاوت نمائید.

ثانیا موضوع عمومیت آیه شهادت مورد انکار احدی نیست و بر عمومیت خود باقیست ولی به مقتضای قاعدهٔ مسلّمهٔ «ما من عام الاّ و قد خصّ» قابل استثناء و تخصیص بردار است.

حافظ: آیا به چه دلیل می فرمائید که آیهٔ شهادت تخصیص بردار است.

خزیمه ذو الشهادتین

داعی: دلیل بر این معنی خبری است که در صحاح معتبرهٔ شما هم نقل شده است در موضوع خزیمه ابن ثابت که وقتی شهادت داد له پیغمبرصلی الله علیه وآله مقابل مرد عرب که در قضیهٔ بیع اسب مدعی رسول الله صلی الله علیه وآله شده بود شهادت او یک نفری مورد قبول واقع شد و پیغمبرصلی الله علیه وآله او را ذو الشهادتین نامید که شهادت او را تنها برابر شهادت دو شاهد عادل قرار داد(۱).

پس معلوم شد آیهٔ شهادت تخصیص بردار است جائی که خزیمه یک فرد مؤمن صحابی از امت مخصّص آیه واقع شود علی و فاطمه علیهاالسّلام که به نصّ آیه تطهیر صاحب مقام عصمت بوده اند اولی به استثناء بودند قطعا معصوم و معصومه

۱- مسند احمد، ۵/۱۸۹، حدیث زید بن ثابت؛ و ۵/۲۱۶، حدیث خزیمه بن ثابت؛ المستدرک، ۳/۳۹۶، مناقب خزیمه بن ثابت الانصاری، جعل شهاده خزیمه شهاده رجلین. «محقق»

صدّیق وصدّیقه مصون از کذب و دروغ می باشند و حتما ردّ بر آنها ردّ بر خدای تعالی است.

رد شهود فاطمه

فاطمهٔ صدّیقهٔ طاهره ادعا نمود فدک نحلهٔ من است و پدرم به من بخشیده و در حیات خود آن حضرت متصرفه بوده ام بر خلاف دستور شرع انور از صدّیقهٔ طاهرهٔ معصومهٔ متصرفه شاهد خواستند؟ بی بی مظلومه هم امیر المؤمنین علیه السّلام و امّ ایمن و حسنین علیهماالسّلام را به شهادت آورد آنها ر ا ردّ نمودند آیا این عمل بر خلاف حقیقت و قواعد شرع نبود!

اگر فاطمه هیچ شاهدی نداشت مگر تصرف، مطابق دستور شرع انور کافی بر حقّانیت او بود. به علاوه که خداوند در آیهٔ تطهیر شهادت به پاکی بی بی داده است که از هر رجس پلیدی بر کنار است که از جمله آنها دروغ و ادعای به کذب است.

علی الخصوص که شاهد کاملی مانند علی امیر المؤمنین علیه السّلام شهادت بر حقّانیّت زهرای اطهر داد که قطعا ردّ شهادت علی ردّ بر خداست.

زیرا خدای عالی اعلی علی علیه السّلام را در آیات قرآن مجید صادق و صدّیق خوانده من نمی دانم به چه جرأت شهادت مصدّق خداوند را ردّ کردند.

و حال آنکه در قرآن مجید امر می فرماید با علی باشید یعنی پیرو او باشید و او را صادق خوانده مانند زیدٌ عدلٌ از شدت صداقت مجسمه صدق گردیده فلذا در آیهٔ ۱۲۰ سوره ۹(توبه) می فرماید.

۱- {یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اِتَّقُوا اَللّهَ وَ کونُوا مَعَ اَلصّٰادِقِینَ.}

(از جماعت مؤمنین بترسید از خدا و باشید با راستگویان (که مراد محمد و علی و عترت طاهره علیهم السّلام بودند).

حافظ: این آیه چه دلالتی با مقصود شما دارد که باید پیرو علی کرم الله وجهه باشند.

مراد از صادقین در آیه محمد و علی علیهما السّلام هستند

داعی: أکابر علماء شما در کتب و تفاسیر خود گویند این آیه در شأن محمّد و علیٌ نازل گردیده که مراد از صادقین محمّد و علی و در بعض اخبار علی علیه السّلام و در بعض دیگر عترت طاهره می باشند.

امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان(۱) و جلال الدین سیوطی در درّ المنثور(۲) از ابن عباس و حافظ ابو سعد عبد الملک بن محمّد خرگوشی در کتاب شرف المصطفی از اصمعی و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء روایت می کنند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«هو محمد و علی علیهم السّلام و شیخ سلیمان حنفی در باب ۳۹ ینابیع الموده(۳) صفحه ۱۱۹ چاپ اسلامبول از موفق بن أحمد خوارزمی و حافظ ابو نعیم اصفهانی و حموینی از ابن عباس روایت نموده که:

۱- الکشف والبیان، ثعلبی، ۵/۱۰۹، ذیل آیه ۱۱۹ سوره توبه.
۲- در المنثور، سیوطی، ۳/۵۱۷، ذیل همین آیه.
۳- در همین مجلس گذشت.

«الصادقون فی هذه الآیه محمّدصلی الله علیه وآله و اهل بیته.»

(راستگویان در این آیه محمدصلی الله علیه وآله و اهل بیت طاهرین آن حضرت اند).

و شیخ الاسلام ابراهیم بن محمّد حموینی که از اعیان علماء شما است در فرائد السمطین(۱) و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایه الطالب(۲) و محدث شام در تاریخ خود مسندا نقل می نمایند که: مع الصادقین ای مع علیّ بن ابی طالب(۳)علیه السّلام.

۲- آیه۳۴سوره ۳۹ (زمر) که می فرماید: {وَ اَلَّذِی جٰاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولٰئِکَ هُمُ اَلْمُتَّقُونَ}

(آن کس که آورد سخن راست را (خاتم النبیین) و آن که تصدیق نمود به آن (علی بن ابی طالب) آنها پرهیزگارانند).

جلال الدین سیوطی در درّ المنثور(۴) و حافظ ابن مردویه در مناقب(۵) و حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیاء و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایه الطالب(۶) و ابن عساکر در تاریخ(۷) خود از جماعتی از اهل تفسیر نقل نموده اند از ابن عباس و مجاهد که:

ص: ۶۶۶

۱- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۳۷۰، ح ۲۹۹ و ۳۰۰، سمط اول باب ۶۸.

۲- در همین مجلس گذشت.

۳- همچنین در کتاب شواهد التنزیل، ۱۰/۳۴۱/ ح ۳۵۰ تا ۳۵۷، ذیل آیه شریفه و نیز تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۳۶۱؛ المناقب، خوارزمی، ص۲۷۰، ح ۲۷۳، الفصل السابع عشر. «محقق»

۴- در المنثور، سیوطی، ۵/۶۱۵، ذیل آیه ۳۳، سوره زمر.

۵- مناقب ابن مردویه، ص۳۱۴، ح ۵۱۸، سوره زمر.

۶- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۲۳۳، باب ۶۲.

۷- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۶۰، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب.

«الّذی جاء بالصدق محمّدصلی الله علیه وآله و الّذی صدّق به علیّ بن ابی طالب»

(آن کس که آورد سخن راست را محمدصلی الله علیه وآله و آن که تصدیق نمود او را (علی بن ابی طالب علیه السّلام) بود.)

۳- {و الّذین آمنوا بالله و رسله و اولئک هم الصدّیقون و الشهداء عند ربّهم لهم اجرهم و نورهم} حدید/۱۸.

(آنان که به خدا و فرستادگانش ایمان آوردند به حقیقت راستگویان عالمند و بر ایشان خدا اجر شهیدان است. پاداش اعمال و نور ایمانشان را (در بهشت) می یابند.)

امام احمد بن حنبل در مسند(۱) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی(۲) از ابن عباس روایت نموده اند که این آیه شریفه در شأن علی علیه السّلام نازل شده که آن حضرت از جملهٔ صدیقان است.

۴- آیه۷۱سوره ۴(نساء) {وَ مَنْ يُطِعِ اَللّٰهَ وَ اَلرَّسُولَ فَأُولٰئِكَ مَعَ اَلَّذِينَ أَنْعَمَ اَللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ اَلنَّبِيِّينَ وَ اَلصِّدِّيقِينَ وَ اَلشُّهَدٰاءِ وَ اَلصّٰالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولٰئِكَ رَفِيقاً}

(آنان که خدا و رسول را اطاعت کنند البته با کسانی که خدا به آنها لطف

ص: ۶۶۷

۱- تا آنجا که ما جستجو کردیم این حدیث را در مسند نیافتیم. لکن احمد بن حنبل در فضائل الصحابه، ۲/۶۲۷ و ۶۲۸، ح۱۰۷۲، فضائل علی بن بای طالب، حدیث را این گونه نقل می کند: عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ابیه قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله ثم الصدیقون ثلاثه حبیب بن موسی النجار مؤمن آل یاسین و ترتیل مؤمن آل فرعون و علیّ بن ابی طالب الثالث و هو افضهلم.

۲- ما نزل من القرآن، ابی نعیم اصفهانی، ذیل آیه ۱۹، سوره حدید و آیه ۳۳ سوره زمر (با استفاده از النور المشتعل، ص۲۴۷، ح۶۷) و ص۲۰۴-۲۰۵، ح۵۶، و نیز آلوسی در روح المعانی، ۶/۴۳، ذیل آیه ۱۱۹، سوره توبه، شوکانی در فتح القدیر، ۲/۴۱۴، ذیل آیه ۱۱۹ سوره توبه مراد از مع الصادقین را علیّ بن ابی طالب می دانند.

و عنایت کامل فرموده یعنی با پیمبران و صـدیقان و راسـتگویان وشـهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد و اینان در بهشـت چه نیکو رفیقانی هستند.)

مراد از صـدّیقین در آیه شـریفه علی علیه السّـلام می باشـد چنـانچه روایـات متکاثره از طرق ما و شـما وارد است که علی علیه السّلام صدّیق و راستگوی این امت است بلکه افضل صدّیقین است.

علی افضل صدّیقین است

چنانچه اکابر علماء شما از قبیل امام فخر رازی در تفسیر کبیر(۱) و امام ثعلبی در کشف البیان(۲) و جلال الدین سیوطی در درّ المنثور(۳) و امام أحمد بن حنبل در مسـند(۴) و ابن شیرویه در فردوس(۵) و ابن أبی الحدید(۶) در صفحه ۴۵۱ جلد دوم شرح نهج البلاغه و ابن مغازلی شافعی در مناقب و ابن حجر مکی در حدیث سی ام از چهل حدیثی که در

صواعق(۷) در فضایل علی علیه السّلام نقل نموده از

۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۷/۵۷، ذیل آیه ۲۸ سروه مؤمن (غافر) مسأله ۱/

۲- الکشف و البیان، ثعلبی، ۸/۱۲۶ ذیل آیه ۲۷ سوره یس، چنین نقل می کنـد: عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ابیه قال: قال رسول الله صـلی الله علیه وآله: «سـباق الامـم ثلاـثه لم یکفروا بـالله طرفه عین: علیّ بن ابی طالب و صـحاب آل یس و مؤمن آل فرعون، فهم الصدیقون و علی افضلهم.»

۳- در المنثور، سیوطی، ۵/۴۹۲، ذیل آیه ۲۹ سوره یس.

۴- پیشتر گذشت.

۵- الفردوس، دیلمی، ۲/۴۲۱، ح۳۸۶۶، باب الصاد.

۶- شـرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۹/۱۷۲، خطیه ۱۵۴، (و من خطبه علیه السّـلام و ناظر قلب اللبیب به و یبصـر امده) [ذکر الأحادیث والوارده فی فضائل علیّ]

۷- مناقب ابن المغازلی، ص۲۴۷، ۲۹۴، قوله علیه السّلام الصدیقون ثلاثه...

بخاری از ابن عبّاس به استثناء جمله آخر روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

الصدّیقون ثلاثه حزقیل مؤمن آل فرعون و حبیب النجّار صاحب یس و علیّ ابن أبی طالب و هو افضلهم.

(راستگویان سه نفرند حزقیل مؤمن آل فرعون و حبیب نجار صاحب یس و علی بن ابی طالب و او افضل از آنها می باشد.)

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در اول باب۴۲ ینابیع الموده(۱) از مسند امام احمد و أبو نعیم و ابن مغازلی شافعی و اخطب خوارزمی در مناقب(۲) از ابی لیلی و ابو أیّوب أنصاری و ابن حجر مکی در حدیث سی و یکم از چهل حدیث صواعق(۳) از ابو نعیم و ابن عساکر ازابی لیلی و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۴ کفایه الطالب(۴) مسندا از ابی لیلی نقل نموده و در آخر خبر گوید محدث شام در تاریخ خود و حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیاء ترجمه حالات علی علیه السّلام جمعا از رسول خداصلی الله علیه وآله روایت نموده اند که فرمود:

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۷۳، ح۱، باب ۴۲، و نیز در ۲/۲۳۵، ح۶۵۷، باب ۵۶.

۲- مناقب خوارزمی، ص۳۱۰، ح۳۰۷، فصل ۱۹.

۳- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص۱۲۵، باب ۹، فصل ۲ ح۳۱.

۴- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۱۲۳ و ۱۲۴، باب ۲۴، و نیز محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص۵۶، قسم ۱، باب فضائل علیّ بن ابی طالب علیه السّلام، ذکر اسمه علیه السّلام و کنیته، قرطبی در الجامع لأحکام القرآن، ۱۵/۲۰، ذیل آیه ۲۷ سوره یس، سیوطی در جامع الصغیر، ۲/۱۱۵، ح۵۱۴۸- ۵۱۴۹، حرف الصاد، مناوی در فیض القدیر، ۴/۳۱۳، ح ۵۱۴۹-۵۱۴۸، حرف الصاد، متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۰۱، ح۳۲۸۹۷ – ۳۲۸۹۸، کتاب الفضائل باب ۳، فصل ۲، فضائل علیّ بن ابی طالب، حدیث را با اندک اختلاف در الفاظ نقل می کنند.

الصـدّيقون ثلاثه حبيب النجّار مؤمن آل يس الّـذى قال (يا قوم اتّبعوا المرسـلين) و حزقيل مؤمن آل فرعون الّـذى قال (أ تقتلون رجلا ان يقول ربّى الله) و علىّ بن ابى طالب و هو

افضلهم.

(راسـتگويان سه نفرنـد، حبيب نجار مؤمن آل يس (كه گفت اى قوم متابعت كنيـد پيغمبران را) و حزقيل مؤمن آل فرعون (كه مى گفت آيا مى كشيد مرد مؤمن خدا پرست را) و على بن ابى طالب و او افضل از آنها مى باشد.)

واقعـا هر انسـان عـاقلى به حيرت فرو مى رود كه عـادت و تعصّب چگونه بر علم و انصـاف شـما آقايـان غـالب آمـده بـا اينكه خودتان با روايات متعـدده طبق آيات قرآنيه ثابت مى نمائيد كه على عليه السّـلام افضل الصدّيقين بوده است مع ذلك ديگران را صدّيق بخوانيد؟ و حال آنكه يك آيه بر صدّيق بودن آنها نقل نگرديده است.

شما را به خدا آقايان محترم انصاف دهيد و از عادت بر كنار شويد كه آيا سـزاوار بود كسى را كه خداى متعال در قرآن مجيد او را صـدّيق خوانـده كه هرگز دروغ نگويـد و نيز در قرآن امر فرمايـد پيرو او باشـيد (به اقرارعلمـاى خودتان) شـهادتش را ردّ نمايند بلكه اهانت هم بنمايند!؟

آيـا عقـل بـاور مى كنـد كسـى كه رسول خـدا او را صـديق اين امت خوانـده بلكه افضل صـدّيقين معرفى نموده و آيات قرآن دلالت بر صداقت او داشته روى هواى نفس دروغ بگويد آن هم شهادت دروغ بدهد؟!

ص: ۶۷۰

علی با حق و قرآن می گردد

آیا رسول اکرم صلی الله علیه وآله نفرموده حق با علی و علی با حق توأما می گردند چنانچه خطیب بغدادی در صفحه ۳۲۱ جلد چهارم تاریخ(۱) خود و حافظ ابن مردویه در مناقب(۲) و دیلمی در فردوس(۳) و حافظ هیثمی در صفحه ۲۳۶ جلد هفتم مجمع الزوائد(۴) و ابن قتیبه در صفحه ۶۸ جلد اول

الامامه و السیاسه(۵) و حاکم أبو عبد الله نیشابوری در صفحه ۱۲۴ جلد سیم مستدرک(۶) و امام احمد بن حنبل در مسند و طبرانی در اوسط(۷) و خطیب خوارزمی در مناقب(۸) و فخر رازی در صفحه ۱۱۱ جلد اول تفسیر(۹) و ابن حجر مکی در صفحه ۷۴ و ۷۵ و ۱۴۰ جلد دوم جامع الصغیر(۱۰) و ضمن فصل دوم از باب ۹ حدیث بیست و یکم صواعق(۱۱) در فضایل مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام نقلا از اوسط از امّ سلمه و

شیخ

۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱۴/۳۲۱، رقم ۷۶۴۳، شرح حال یوسف بن محمد المؤدب.

۲- مناقب ابن مردویه، ص۱۱۳- ۱۱۷، ح ۱۳۲- ۱۴۳، فصل ۸.

۳- الفردوس، دیلمی، ۳/۲۳۰، ح ۴۶۷۸، باب القاف ذکر فصول من ذوات الالف و اللام.

۴- مجمع الزوائد، ابی بکر هیثمی، ۷/۲۳۵، کتاب الفتن، باب فیما کان فی الجمل و الصفین و غیرهما.

۵- الامامه و السیاسه، ابن قتیبه، ۱/۷۳، فصل اتمام الحرب.

۶- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۳۴ — ۱۳۵، ح ۴۶۲۸- ۴۶۲۹، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب امیر المؤمنین.

۷- معجم الاوسط، طبرانی، ۵/۴۵۵، ح ۴۸۷۷، احادیث عباد بن سعید.

۸- مناقب خوارزمی، ص۱۰۴، ح۱۰۷، فصل ۸.

۹- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۱/۲۰۵، ذیل سوره فاتحه، باب ۴، مسأله ۹، حجت ۵.

۱۰- جامع الصغیر، سیوطی، ۲/۱۷۲، ح۴۴۱۲، و ح ۵۵۹۴، حرف العین.

۱۱- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص۱۲۴، باب ۹، فصل ۲، حدیث الحادی و العشرون.

سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۰ ینابیع الموده(۱) از جمع الفوائد و اوسط و صغیر طبرانی و فرائد حموینی و مناقب خوارزمی و ربیع الابرار زمخشری از ام سلمه و ابن عباس و نیز ضمن باب ۶۵ صفحه ۱۸۵ ینابیع المودّه چاپ اسلامبول از جامع الصغیر جلال الدین سیوطی و نیز در صفحه ۱۱۶ تاریخ الخلفاء(۲) و در صفحه ۳۵۸ جلد۴ فیض القدیر(۳) از ابن عباس و در صفحه ۲۳۷ از مناقب السبعین(۴) حدیث ۴۴ از صاحب فردوس و در صفحه ۲۸۳ ضمن باب ۵۹ از فصل دوم صواعق(۵) از ام سلمه و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب(۶) بعضی از ام سلمه بعضی از عایشه و بعضی از محمّد بن ابی بکر از رسول اکرم صلی الله علیه وآله روایت نموده اند که فرمود:

«علیّ مع القرآن و القرآن مع علیّ لا یفترقان حتّی یردا علیّ الحوض.»

(علی با قرآن و قرآن با علی می باشد و از هم جدا نمی شوند تا درکنار حوض کوثر بر من وارد شوند).

برخی به این عبارت نقل نمودند که:

«الحقّ لن یزال مع علیّ و علیّ مع الحقّ لن یختلفا و لن یفترقا.»

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۶۹، ح۱، باب ۲۰.
۲- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص۱۷۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب.
۳- فیض القدیر، مناوی، ۴/۴۷۰، ح۵۵۹۴، حرف العین.
۴- ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۴۵، ح۶۸۷، باب ۵۶، الحدیث الرابع و الاربعون.
۵- ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۳۹۶، ح۳۰، باب ۵۹، الحدیث الحادی و العشرون و الصواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص۱۲۴، باب۹، فصل ۲، حدیث الحادی و العشرون.
۶- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۲۶۵، باب ۶۲.

(حق هرگز از علی جدا نمی شود و پیوسته حق برای همیشه با علی و علی با حق بوده و هرگز از هم جدا نخواهند شد.)

و نیز ابن حجر در صفحه۷۷ صواعق(۱) اواخر فصل دوم از باب۹ نقل می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله در مرض موت فرمود:

انی مخلّف فیکم کتاب الله و عترتی اهل بیتی ثم اخذ بید علیّ فرفعها فقال هذا علیّ مع القرآن و القرآن مع علیّ لا یفترقان حتی یردا علیّ الحوض فاسئلهما ما خلفت فیهما.

(من دو چیز را درمیان شما می گذارم، یکی کتاب خدا (قرآن) و دیگر عترت و اهل بیت من اند. آن گاه دست علی را گرفت بلند نود و فرمود: این علی با قرآن و قرآن با علی می باشد تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند پس از این هر دو از مقام جانشینی سؤال می نمایم)

و نیز عموما نقل می نمایند که فرمود:

«علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ یدور معه حیثما دار.»

(علی با حق و حق با علی دور می زند).

و سبط ابن جوزی در صفحه۲۰ تذکره خواص الامه(۲) ضمن حدیث غدیر نقل می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«و ادر الحقّ معه حیثما دار و کیف مادار.»

۱- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص۱۲۶، باب ۹، فصل ۲.

۲- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص۳۵، باب ۲، فی ذکر فضائل علی علیه السّلام، حدیث فی قوله علیه السّلام من کنت مولاه فعلی مولاه.

(و بگردان حق را با علی هر کجا و هر طور که می گردد.)

آن گاه اظهار نظر نموده و گوید:

«فیه دلیل علی انّه ما جری خلاف بین علی علیه السّلام و بین احد من الصحابه الاّ و الحقّ مع علی علیه السّلام(۱)

(در این حدیث دلیلی است بر اینکه اگر بین علی و یکی از اصحاب اختلافی واقع شود حق با علی خواهد بود.)

اطاعت علی اطاعت خدا و پیغمبر است

و نیز در همان کتابهائی که عرض کردم به علاوه در سایر کتب(۲) معتبره شما نقل است که

در مکانهای بسیار و محلهای متعدده و به عبارات مختلفه خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله می فرمود:

۱- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص۳۹، باب ۲ فی ذکر فضائل علی علیه السّلام حدیث فی قوله علیه السّلام من کنت مولاه فعلی مولاه.

۲- مستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۳۱، ح۴۶۱۷، کتاب معرفه الصحابه و من مناقب امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب، حدیث را این گونه نقل می کند: «عن ابی ذر قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصانی فقد عصی الله و من اطاع علیا فقد اطاعنی و من عصی علیّاً فقد عصانی.» و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۱۴، ح ۳۲۹۷۳، کتاب الفضائل، باب۳، فصل ۲، فضائل علیّ بن ابی طالب، ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۲۷۰، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب، حدیث چنین نقل می کند: ... عن جده یعلی بن مره الثقفی قال: سمعت رسول ا لله یقول: «من اطاع علیّاً فقد اطاعنی و من عصی علیا فقد عصانی ومن عصانی فقد عصی الله و من احب علیاً فقد احبنی و من احبنی فقد احب الله و من ابغض علیا فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله، لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا کافر او منافق.»

«من اطاع عليا فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله و من انکر علیّا فقد أنکرنی و من انکرنی فقد انکر الله»

(هر کس علی را اطاعت نماید مرا اطاعت کرده و کسی که مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و کسی که علی را انکار نماید مرا انکار کرده و کسی که مرا انکار نماید خدا را انکار کرده.)

و أبو الفتح محمّد بن عبد الکریم شهرستانی در ملل و نحل نقل(۱) می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «لقد کان علیّ علی الحق فی جمیع احواله یدور الحق معه حیث دار.»

(علی در جمیع احوال بر حق است و حق با علی دور می زند.)

به همین جهت اهل نهروان را کافر می داند چون در مقابل علی علیه السّلام قیام کردند.

آیا ردّ و انکار و اعتراض به علی علیه السّلام با این همه اخبار صریحه مندرجه در کتب معتبره خودتان ردّ و انکار و اعتراض و اهانت بر خدا و رسول و تخلف از حق و حقیقت نبوده است.

مگر نه اینست که ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب(۲) و محمّد

۱- ملل و النحل، شهرستانی، ۱/۳۳، مقدمه ۴، اول شبهه وقعت فی المله الاسلامیه و کیفیه انشعابها. شهرستانی می نویسد: «و بالجمله: کان عی مع الحق و الحقه معه» و در صفحه ۱۴۵ همین جلد قسم ۱، جزء ۱، باب ۶ الشیعه الامامیه، می نویسد: ... ثم قال علیه السّلام و هو علی الرحال: «من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله وادر الحق معه حیث دار...»

۲- مناقب خوارزمی، ص۳۱۶، فصل ۱۹، فی فضائل له شتّی. خوارزمی حدیث را اینگونه نقل می کند: عن علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و فاطمه، فقال: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: علیکم بعلیّ بن ابی طالب علیه السّلام فانه مولاکم فأحبوه، و کبیرکم فاتبعوه، و عالمکم فأکرموه، و قائدکم الی الجنه و اذا دعاکم فأجیبوه و إذا امرکم فأطیعوه احبوه بحبی و اکرموه بکرامتی...

بن طلحه شافعی در مطالب السؤول(۱) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(۲) روایت می نمایند که: رسول اکرم صلی الله علیه وآله صریحا فرمود:

«من اکرم علیّا فقد اکرمنی و من اکرمنی فقد اکرم الله و من اهان علیّا فقد اهاننی و من اهاننی فقد اهان الله.»

(هر کس علی را اکرام کند مرا اکرام کرده و کسی که مرا اکرام کند خدا را اکرام کرده و کسی که علی را اهانت کند مرا اهانت کرده و کسی که مرا اهانت کند خدا را اهانت کرده.)

منصفانه قضاوت عادلانه کنید

آقایان با انصاف قضایای وارده را مطابقه کنید با این قبیل اخبار و احادیث رسیده و مندرجهٔ در کتب معتبرهٔ خودتان و عادلانه قضاوت کنید و به شیعیان بی گناه آن قدر بدبین نباشید.

و دیگر آنکه فرمودید: خلیفه مجبور بود عمل به دستور ظاهر شرع نماید و

۱- مطالب السؤول، ابن طلحه شافعی، ص۹۶، باب ۱، فصل۶ فی علمه و فضله. ابن طلحه حدیث را این گونه نقل می کند: قال رسول الله صلی الله علیه وآله هذا علی فأحبوه بحبی و اکرموه بکرمتی فان جبرائیل علیه السّلام امرنی بالذی قلت لکم عن الله عزوجل...

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۹/۱۷۰، خطبه ۱۵۴، (و من خطب له علیه السّلام و ناظر اللبیب به یبصر امده)، ذکر الاحادیث و الاخبار الوارده فی فضائل علیّ.

چون آیه شهادت بر عمومیت، خود باقی بود نمی توانست بدون اقامه شهود شرع پسند، به محض ادعا، مال مسلمین را فاطمه علیهاالسّلام بدهد و به قدری احتیاط کار بود که از متصرف هم بر خلاف دستور شرع انور شاهد است!

اولاً: قبلا عرض کردم، مال مسلمین نبود بلکه ملک متصرفی و نحله فاطمه علیهاالسّلام بود.

ثانیا: اگر راستی خلیفه اجرا کننده دستور شرع بود که بایستی سر مویی خلاف نکند. پس چرا تبعیض می نمود به محض ادعا بعضی را بدون شاهد از مال مسلمان می داد؟ ولی این حکم و احتیاط کاری خلیفه و سخت گیری فقط در باره ودیعه رسول الله صلی الله علیه وآله فاطمه مظلومه علیهاالسّلام بایستی اجرا شود؟! در صورتی قول و ادعای بی بی و شهادت علی علیه السّلام در نزد همگی واضح و آشکار بوده.

چنانچه ابن ابی الحدید در صفحه ۱۰۵، جلد چهارم شرح نهج البلاغه(۱) نقل می نماید. که از علی بن الفارقی مدرس مدرسه غربی بغداد سؤال نمودم:

«أکانت فاطمه صادقه قال: نعم» آیا فاطمه صادقه و راستگو بود (در ادعای

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۸۴، نامه ۴۵ (و من کتاب له علیه السّلام الی عثمان بن حنیف) فصل ۳، فی ان فدک هل صح کونها نحله رسول الله صلی الله علیه وآله لفاطمه علیهاالسّلام ام لا؟ ابن ابی الحدید این گونه نقل می کند: و سألت علی بن الفارقی مدرس المدرسه الغربیه ببغداد، فقلت له: أکانت فاطمه صادقه؟ قال: نعم. قلت: فلم لم یدفع الیها ابوبکر فدک و هی عنده صادقه؟ فتبسم ثم قال کلاما لطیفاً مستحسنا مع ناموسه و حرمته و قلّه دعابته، قال: لو اعطاها الیوم فدک بمجرد دعواها لجائت الیه غدا وادعت لزوجها الخلافه و زحزحته عن مقامه و لم یکن یمکنه الاعتذار و الموافقه بشیء لانها قد اسجل علی نفسه انها صادقه فیها تدّعی کائنا ما کان من غیر حاجه الی بیّنه و لا شهوده...

خود) گفت: بلی. گفتم: در صورتی که صادقه و راستگو بود، پس چرا خلیفه، فدک را به او واگذار نکرد؟ تبسمی نموده (با این که اهل شوخی نبود) کلام لطیف و مستحسنی گفت که خلاصه اش این بود که اگر آن روز به مجرد ادعاع فدک را به فاطمه واگذار می کرد، فردا می آمد ادعای خلافت را برای شوهرش می کرد آنگاه خلیفه ناچار بود حق را واگذار نماید؛ چون که قبلا تصدیق صداقت او را نموده بود. انتهی کلامه.

پس مطلب در نزد علمای بزرگ خودتان واضح و آشکار بوده و انصافا تصدیق حقیقت را نموده اند که روز اول حق با فاطمه مظلومه بوده، منتها سیاست برای حفظ مقام اقتضا کرد که عمدا بی بی مظلومه را از حق ثابتش محروم نمایند!

حافظ: به چه کس خلیفه مال مسلمین را بدون شاهد داد؟!

قضیه جابر و اعطاء مال به او موجب عبرت عقلا می باشد

داعی: به جابر، وقتی ادعا کرد که پیغمبرصلی الله علیه وآله وعده د اده از مال بحرین به من بدهد بدون آن که ایرادی بگیرند و شاهد بطلبند، هزار و پانصد دینار از مال مسلمانان؛ یعنی از بیت المال به او دادند.

حافظ: اولا این خبر را حقیر ندیده ام. شاید در کتاب‌های شماها باشد ثانیا: از کجا معلوم است شاهد نخواسته باشد؟

داعی: خیلی تعجب است که شما ندیده اید؛ زیرا از جمله دلایلی که علمای خودتان اقامه می نمایند بر این خبر واحد عدل صحابی قابل قبول است، همین خبر جابر بن عبد الله انصاری است.

ص: ۶۷۸

چنانچه شیخ الاسلام حافظ ابو الفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی در فتح الباری فی شرح صحصیح البخاری[(۱)] فی باب من یکفل عن میت دینا می گوید:

«ان هـذا الخبر فیه دلاله علی قبول خبر العـدل من الصـحابه و لو جر ذلک نفعا لنفسه لان ابابکر لم یلتمس من جابر شاهـدا علی صحه دعواه»

(در این خبر دلالتی بر قبول خبر عدل صحابی و لو جرّ نفع به سوی خود بنماید برای این که ابی بکر از جابر شاهد نخواست بر صحت ادعایش).

همین خبر را مبسوط تر بخاری در صحیح[(۲)]

خود نقـل نموده است، فی باب من یکفل عن میت دینا فی کتاب الخمس فی باب ما قطع النبی صـلی الله علیه وآله من البحرین نوشته است وقتی مال بحرین را به مدینه آوردند، منادی ابی بکر ندا در داد هرکس را پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وعده داه یا طلبی از آن حضـرت دارد بیاید بگیرد. جابر آمد و گفت: رسول اکرم صـلی الله علیه وآله وعده داده که از مال بحرین به من بدهد زمانی که بحرین فتح شود و به تصرف مسلمین درآید. فوری بدون شاهد به محض

۱- فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ۴/۴۷۵، ح۲۲۹۶، کتاب الکفاله، باب من تکفل عن میت دینا...

۲- صحیح بخاری، ۳/۲۰۵، ح ۵۲۹، کتـاب الکفاله، باب من تکفل عن میت دنیا... و در جلـد ۴/۵۳۰، ح ۱۳۳۲، کتاب الجزیه، باب ما اقطع النبی صـلی الله علیه وآله من البحرین ... حدیث را این گونه نقل می کند: عن جابر بن عبد الله قال: قال النبی صلی الله علیه وآله: لو قد جاء مال البحرین قد اعطیتک هکذا و هکذا فلم یجیء مال البحرین حتی قبض النبی صلی الله علیه وآله فلما جـاء مال البحرین امر ابوبکر فنادای من کان له عنـد النبی صـلی الله علیه وآله عـدّه او دین فلیأتنا فأتیته فقلت: ان النبی صـلی الله علیه وآله قال لی کذا و کذا، فحثی لی حثیه فعددتها فإذا هی خمسمائه و قال خذ مثلیها.

ادعاء هزار و پانصد دینار به اودادند.

و نیز جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء(۱) در فصل خلافت ابی بکر و آنچه واقع شده در خلافت او همین قضیه جابر را نقل نموده.

شما را به خدا آقایان با انصاف این عمل تبعیض نبوده است.

را نظر خصوصی در کار نبوده به همان جهتی که جایز آمد بر ابی بکر که بر خلاف آیه شهادت عمل نماید و بدون شاهد از اموال مسلمین به محض ادعا به جابر بدهد، بر فرض که فدك (به قول آنها) مال مسلیمن بوده (و حال آنکه ملك متصرفی فاطمه علیهاالسّلام بود)، لازم بود رعایت مقام رسالت بنمایدو دل فاطمه صدیقه و دیعه رسول خدا را نشکنند و ادعای او را قبول نموده فدك را به او ردّ نمایند.

علاوه بر اینها بخاری در صحیح و سایر علماء و فقهای شما خبر عدل صحابی را قبول می نمایند و لو جرّ نفع به سوی خد بنماید، ولی ادّعا و گفتار علی علیه السّلام را مردود می دانند به عذر این که یجر النفع الی نفسه!!

مگر علی علیه السّلام از اصحاب بلکه فرد کامل از اصحاب نبود؟ پس اگر منصفانه دقیق شوید تصدیق می فرمایید دسیسه بازی بوده نه اجرای حق و حقیقت.

حافظ: گمان می کنم علت آن که ابی بکر از جابر شاهد نطلبید آن بود که چون

ص: ۶۸۰

۱- تاریخ الخلفاء سیوطی ص۷۹، تاریخ ابوبکر، فصل فی اولیاته... سیوطی حدیث را چنین نقل می کند: اخرج الشیخان عن جابر قال: قال النبی صلی الله علیه وآله لو جاء مال البحرین اعطیتك هكذا و هكذا، فلما جاء مال البحرین بعد وفاه النبی صلی الله علیه وآله، قال ابوبکر: من كان عند النبی صلی الله علیه وآله دین او عده، فليأتنا، فجئت و اخبرته فقال: خذ، فأخذت فوجدتها خمسمأه فأعطانی الفا و خمسمأه.

جابر از اصحاب نزدیک رسول الله صلی الله علیه وآله و تربیت شده آن حضرت بوده و قطعا از حضرت شنیده بود:

«من كذّب عليَّ متعمداً فليتبوء مقعده من النار»

(کسی که عمدا بر من دروغ ببندد پس نشیمن گاه او آتش جهنم خواهد بود.)

با این وعده شدید هرگز مرد مؤمن صحابی نزدیک و تربیت شده آن حضرت حاضر نبود اقدام به چنین امری از روی دروغ بنماید و آخرت خود را برای جیفه بی قدر و قابلیت دنیای فانی خراب کند ودروغ از قول رسول خداصلی الله علیه وآله نقل نماید.

داعی: آیا جابر نزدیک تر بود به رسول خداصلی الله علیه وآله یا علی و فاطمه علیهم السّلام که تربیت شده‌ی آن حضرت بودند؟

حافظ: بدیهی است علی و فاطمه علیهم السّلام رضی الله عنهما که از اول عمر تحت تربیت پیغمبرصلی الله علیه وآله بودند از هر کس به آن حضرت نزدیک‌تر بودند.

داعی: اولی بودند که با چنین وعیدی از قول پیغمبرصلی الله علیه وآله دعوای دروغ ننمایند و بر آنها بود که دعوای فاطمه صدیقه را بپذیرند؛ زیرا که بالقطع و الیقین مقام آن دو بزرگوار از جابر بالاتر بوده (چنانچه خودتان هم اعتراف دارید) بلکه از همه اصحاب چون که مشمول آیه تطهیر و معصوم بوده اند.

و آیه تطهیر صراحت دارد در عصمت و پاکی پنج نفر که مشمولین آیه تطهیر محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهما السّلام بودند.

به علاوه اکابر علمای خودتان تصدیق صداقت و راستگویی آنها را نموده اند.

راجع به مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام قبلا عرض کردم که رسول اکرم صلی الله علیه وآله او را

صدّیق و راستگوی این امت معرفی فرموده و خداوند هم در قرآن مجید او را صادق خوانده.

واما در باره حضرت صدیقه کبری فاطمه علیهاالسّلام اخبار بسیار است از آن جمله حافظ ابو نعیم اصفهانی در صفحه۲ جلد دوم حلیه الأولیاء(۱) از عایشه روایت می نماید که گفت:

«ما رأیت احدا قطا صدق من فاطمه ابیها»

(هرگز ندیدم احدی را راستگوتر از فاطمه غیر از پدر بزرگوارش).

اشکال در نزول آیه تطهیر

حافظ: این ادعای شما در باره نزول آیه تطهیر در شأن آن پنج بزرگوار غیر مسلم است؛ چون در این جلسات بر ما واضح آمده که شما با کتابهای ما کاملا مأنوس هستید.تصدیق بفرمایید در این موضوع اشتباه فرمودید؛ چون که عقیده مفسرین از قبیل قاضی بیضاوی و زمخشری این است که این آیه شریفه در شأن زوجات رسول الله صلی الله علیه وآله نازل گردیده و اگر قولی در نزول آیه در باره آن چند تن شریف باشد قطعا ضعیف است!

برای آن که خود آیه دلالت بر خلاف این معنی دارد چه آن که صدر و ذیل آیه تطهیر مربوط به ازواج است لذا نتوان وسط آیه را ساقط و به دیگران ملحق نمود!

۱- حلیه الاولیاء ابی نعیم اصفهانی، ۲/۴۱و ۴۲، رقم ۱۳۳ شرح حال فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله.

جواب اشکال و اثبات این که آیه در حق ازدواج نیست

داعی: این ادعـای جنـاب‌عـالی به جهاتی مردود است. اولاً: این که فرمودیـد صـدر و ذیل آیه چون مربوط به ازواج است پس علی و فاطمه علیهاالسّلام خارج‌اند از شـمول آیه شـریفه، جوابش آن است که در عرف عام، بسیار اتفاق می افتد که در اثنای کلام روی سـخن را به طرف دیگری نموده و خطاب به غیر می کننـد و بعد از آن به کلام اول بر می گردند؛ علاوه بر این که در اشعار فصحاء و بلغاء و ادبای عرب جاری است، حتی در خود قرآن کریم نظیر آن بسیار

است. مخصوصا در خود همین سوره احزاب دقت فرماییـد که در خطاب به زوجات، عـدول به خطاب مؤمنان شده است و بعد روی خطاب به آنها برگشته که وقت مجلس مقتضی نیست شواهد را مفصلا در معرض فکر شما قرار دهم.

ثانیاً: اگر این آیه درباره زوجات رسول الله بود بایستی ضـمیر تأنیث مربوط به آنها آورده بفرمایـد: «لیـذهب عنکن و یطهرکن» چون به صـیغه تـذکیر آمـده معلوم می شود که جهت عترت و اهل بیت پیغمبرصـلی الله علیه وآله نازل گردیـده نه زوجات آن حضرت.

نواب: مگر به گفته شما فاطمه رضی الله عنها داخل آن جمع نیست پس چرا ملاحظه او نشده و ذکر تأنیث در او نیامده؟

داعی: آقایان (اشاره به علما) می دانند که صـیغه تذکیر در این آیه شریفه با بود فاطمه علیهاالسّلام در جمعیت، به اعتبار تغلیب است؛ چه آنکه تغلیب در جایی است که افراد جمع بعضـی مذکر و بعضی مؤنث باشند آنگاه مذکر را بر مؤنث غالب گردانند و صیغه تذکیر در این آیه خود دلیل قاطع است که این قول ضعیف

ص: ۶۸۳

نیست؛ بلکه کاملا قوی است.

و اگر آیه درباره زوجات رسول الله صلی الله علیه وآله نازل شده بود در جمع مؤنث صیغه مذکر به کلی غلط بود.

علاوه بر اینها روایات صحیحه در کتب معتبره خودتان حکم می کند که این آیه در شأن عترت و اهل بیت آن حضرت است نه زوجات.

چنانچه ابن حجر مکی با کمال تعصبی که دارد در ذیل همین آیه در صواعق المحرقه(۱) گوید:

«اکثر المفسرین را عقیده آن است که این آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین علیهماالسّلام نازل گردید (لتذکیر ضمیر عنکم و یطهرکم) به اعتبار آن که ضمیر عنکم و یطهرکم ضمیرجمع مذکر است.»

زوجات پیغمبر صلی الله علیه وآله داخل اهل بیت نیستند

گذشته از این دلایل واضحه، زوجات رسول الله صلی الله علیه وآله داخل اهل بیت نیستند.

چنانچه مسند(۲) در جامع الاصول(۳) روایت شده است که حصین بن سمره از

۱- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص۱۴۳، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۱، چنین نقل می کند: الآیه الاولی قال الله تعالی: { إِنَّما يُرِيدُ الله لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيرًا} اکثر المفسرین علی انها نزلت فی علی و فاطمه و الحسن والحسین، لتذکیر ضمیر عنکم و ما بعده.

۲- صحیح مسلم، ۴/۱۸۷۴، ح۳۷، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علیّ بن ابی طالب. مسلم حدیث را این گونه نقل می کند: عن زید بن ارقم قال: دخلنا علیه فلنا له: ... و فیه: فقلنا من اهل بیته؟ نسائه؟ قال: لا و ایم الله ان المرأه تکون مع الرجل العصر من الدهر ثم یطلقها، فترجع الی ابیها و قومه. اهل بیته اصله و عصیبته الذین حرموا الصدقه بعده.

۳- . جامع الاصول، ابن اثر، ۱۰/۱۰۳، ح ۶۶۹۵، باب ۴، فصل ۳ فی فضائل اهل بیت. ابن اثیر حدیث را همانند مسلم نقل می کنند. و نیز ابن ابی شیبه در المصنف، ۳/۱۰۴، ح ۱۰، کتاب الزکاه باب من قال لا تحل الصدقه علی بنی هاشم چنین نقل می کند: عن یزید بن حیان قال: انطلقت انا و حصین بن عقبه الی زید بن ارقم، فقال له یزید و حصین، من اهل بیته، أليس نسائه من اهل بیته؟ قال: لا و لکن اهل بیته من حرم الصدقه علیه...

زیـد بن ارقم پرسـید که آیا زنان رسول الله صـلی الله علیه وآله از اهل بیت اند؟ زید گفت: نه به خدا قسم زیرا که زن مدتی با شوهر خود می باشد چون طلاقش داد به خانه پدرش می رود و به قوم پدری ملحق می شود و از شوهر به کلی جدا می گردد. بلکه اهـل بیت او خویشـان او می باشـند که صـدقه بر ایشـان حرام است و به هر خانه و به کجا برونـد از اهل بیت او جـدا نمی باشند.

ثالثا گذشته از اجماع شیعه امامیه نقلا از عترت و اهل بیت طهارت اخبار متکاثره از طرق خودتان بر خلاف این معنی حکم می کنند.

اخبار عامه درنزول آیه تطهیر در شان اهل بیت علیه السّلام

چنانچه امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان(۱) و امام فخر رازی در صفحه ۷۸۳ جلد

ششم تفسیر کبیر(۲) جلال الدین سیوطی در صفحه۱۹۹ جلد پنجم در

ص: ۶۸۵

۱- الکشف و البیـان، ثعلبی، ۸/۴۲و ۴۳، ذیـل آیه ۳۳ سوره احزاب. ثعلبی حـدیث را این گونه نقـل می کنـد: عن ابی سـعید الخـدری قال: قال رسول الله صـلی الله علیه وآله نزلت هـذا الآیه فی و فی علی و حسن و حسین و فاطمه {إِنَّما يُريدُ الله لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيرًا}.

۲- . تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۵/۲۰۹، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب.

المنثور(۱) و صفحه ۱۵۴، جلد دوم خصائص الکبری(۲) و نیشابوری در جلد سیم تفسیر(۳) و امام عبد الرزاق الرسعنی در تفسیر رموز الکنوز و ابن حجرعسقلانی در صفحه ۲۰۷ جلد چهارم اصابه(۴) و ابن عساکر در صفحه ۲۰۴ و ۲۰۶ جلد چهارم تاریخش(۵)و امام احمد حنبل در صفحه ۳۳۱ جلد اول

ص: ۶۸۶

۱- در المنثور، سیوطی، ۵/۳۷۷، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب. سیوطی حدیث را همانند ثعلبی نقل می کند.
۲- خصائص الکبری، سیوطی، ۲/۲۶۴، باب ما شرف به اولاده و ازواجه و آل بیته و اصحابه و قبیله من اجله. سیوطی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ام سلمه قالت فی بیتی نزلت { إِنَّما يُرِيدُ الله لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا} فأرسل الی علی و فاطمه و ابنیهما فقال هؤلاء اهل بیتی.
۳- غرائب القرآن نظام الدین نیشابوری، ۲۲/۱۰، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب. نظام الدین می نویسد: «اهل البیت» نصب علی النداء او علی المدح و قد مرّ فی آیه المباهله انهم اهل العباء للنبی صلی الله علیه وآله لانه اصل فاطمه و الحسن و الحسین بالاتفاق و الصحیح ان علیا رضی الله منهم لمعاشرته بنت النبی صلی الله علیه وآله و ملازمته ایاه ...
۴- سبل الهدی و الرشاد، ابن حجر عسقلانی، ۱۸/۲۶۵، رقم ۱۱۵۸۷ کتاب النساء، شرح حال فاطمه الزهرا. ابن حجر این حدیث را این گونه نقل می کند: وقالت ام سلمه: فی بیتی نزلت { إِنَّما يُرِيدُ الله لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا} قالت: فأرسل رسول الله صلی الله علیه وآله الی فاطمه و علی و الحسن و الحسین فقال: «هؤلاءاهل بیتی».
۵- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۹۸، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب. ابن عساکر چنین نقل می کند: قال: دعا رسول الله صلی الله علیه وآله الحسن و الحسین و علیا و فاطمه علیهم السّلام و مدّ علیهم ثوبا ثم قال: «اللهم هؤلاءاهل بیتی و حامتی فأهب عنهم الرجس و طهرهم تطیهرا»

مسند جلد اول مسند[(۱)] و محب الدین طبری در صفحه ۱۸۸ جلد دوم ریاض النضره[(۲)]و مسلم بن حجاج در صفحه ۳۳۱ جلد دوم و در صفحه ۱۳۰ جلد هفتم صحیح[(۳)] و نبهانی در صفحه ۱۰شرف المؤید (چاپ بیروت) و محمد بن یوسف گنجی شافی در باب ۱۰۰ کفایه الطالب[(۴)] با نقل شش خبر مسندا و شیخ سلیمان بلخی

۱- مسند احمد بن حنبل، ۶/۳۰۴، مسند ام سلمه. احمد بن حنبل حدیث را چنین نقل می کند: عن ام سلمه ان النبی صلی الله علیه وآله جلل علی علی و حسن و حسین و فاطمه کساء ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصتی، اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا، فقال: ام سلمه یارسول الله انا منهم قال: انک علیّ خیر.

۲- ریاض النضره، محب الدین طبری، ۳/۱۵۲، و ۱۵۳، باب ۴، فصل ۶ فی خصائصه، ذکر اختصاصه بانه زوجته و ابنیه اهل البیت. طبری این چنین نقل می کند: و لما نزل قوله تعالی: { إِنَّما يُرِيدُ الله لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ } دعا رسول الله صلی الله علیه وآله فاطمه و علیا و حسنا و حسینا فی بیت ام سلمه و قال: اللهم ان هؤلاء اهل بیتی فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا. و نیز در ذخائر العقبی، ص۲۱، قسم ۱، باب فی بیان ان فاطمه و علیا والحسن والحسین هم اهل البیت چنین نقل می کند: عن عمر بن ابی سلمه ربیب رسول الله صلی الله علیه وآله قالرک نزلت هذه الآیه علی رسول الله صلی الله علیه وآله { إِنَّما يُرِيدُ الله لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ} – الایه، فی بیت ام سلمه رضی الله عنها فدعا النبی صلی الله علیه وآله فاطمه و حسنا و حسینا فجللهم بکساء و علی خلف ظهره ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بیتی، فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا. قالت ام سلمه و انا معهم یا رسول الله؟ قال: انت علی مکانک و انت علی خیر.

۳- صحیح مسلم، ۴/۱۸۸۳، ح ۶۱، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل اهل بیت النبی صلی الله علیه وآله. مسلم حدیث را این گونه نقل می کند: قالت عایشه خرج النبی صلی الله علیه وآله غداه و علیه مرط مرحّلٌ من شعر اسود جاء الحسن بن علیّ، فأدخله ثم جاء الحسین فدخل معه، ثم جائت فاطمه فأدخلها ثم جاء علیّ، فأدخله ثم قال: { إِنَّما يُرِيدُ الله لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا}.

۴- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۵۴، باب ۱ فی بیان صحه خطبته صلی الله علیه وآله بما یدعی خماً گنجی حدیث را همانند مسلم نقل می کند.

حنفی در باب ۳۳ ینابیع الموده(۱) از صحیح مسلم و شواهد(۲)حاکم از عایشه (ام المؤمنین) و ده خبر از ترمذی و حاکم و علاء الدوله سمنانی و بیهقی و طبرانی و محمد بن جریر و احمد بن حنبل و ابن ابی شیبه و ابن منذر و ابن سعد و حافظ زرندی و حافظ ابن مردویه(۳) از ام المؤمنین ام سلمه و عمر بن ابی سلمه (ربیب النبی) و انس بن مالك و سعد بن ابی وقاص و وائله بن اسقع و ابو سعید خدری نقل می نمایند که این آیه تطیهر در شأن پنج تن آل عباء نازل گردیده.

و حتی ابن حجر مکی با کمال تعصبی که دارد در صفحه ۸۵ و ۸۶ صواعق(۴) از هفت طریق با اعتراف به صحت، این واقعه مهمه را نقل نموده که این آیه در شأن محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل گردیده و فقط این پنج تن مقدس بودند که مشمول طهارت این آیه شریفه واقع گردیدند.

و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در صفحه ۱۴ تا صفحه ۱۹ کتاب رشفه

ص: ۶۸۸

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۱۹- ۳۲۳، ح ۸-۱، باب ۳۳ فی تفسیر آیه التطهیر و حدیث کساء و نیز در ۲/۴۲۹- ۴۳۲، ح ۱۹۲- ۱۷۶، باب ۵۹، حدیث را با الفاظ مختلف نقل می کند.

۲- شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۱۸- ۱۴۰، ح۶۴۵- ۷۷۴، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب. حسکانی این حدیث را به طرق و الفاظ گوناگون نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: عن البراء بن عازب قال: جاء علی و فاطمه والحسن و الحسین الی باب النبی صلی الله علیه وآله فخرج النبی صلی الله علیه وآله فقال بردائه فطرحه علیهم و قال اللهم هؤلاء عترتی.

۳- مناقب ابن مردویه، ص۳۰۱- ۳۰۳، ح ۴۷۵- ۴۸۵، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب. ابن مردویه علاوه بر اینکه این حدیث را به طرق و الفاظ گوناگون نقل کرده می نویسد: من ازید من مأه طریق انها فی محمد و علی و فاطمه والحسن و الحسین علیهم السّلام .

۴- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص۱۴۳، باب ۱۱، فصل ۱، فی الآیات الوارده فیهم.

الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی(۱) (چاپ مطبعه اعلامیه مصر در سال ۱۳۰۳) ضمن باب ۱ از ترمذی و ابن جریر و ابن منذر و حاکم و ابن مردویه و بیهقی و بن ابی حاتم و طبراین و احمد بن حنبل و ابن کثیر و مسلم بن حجاج و ابن ابی شیبه و سمهودی، با تحقیقات عمیقه از اکابر علمای خودتان روایت نموده که این آیه شریفه در شأن پنج تن مقدس آل عبا نازل گردیده.

به علاوه استدلال ثابت می کند که تمام ذراری و اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه وآله که صدقه بر آنها حرام است تا قیام قیامت مشمول این آیه می باشند.

و در جمع بین الصحاح السته عن موطأ مالک بن انس الاصبحی و صحاح(۲) بخاری و مسلم(۳) و سنن ابی داود(۴) و سجستانی و ترمذی(۵) وجامع الاصول

ص: ۶۸۹

۱- رشفه الصادی، علوی حضرمی، ص۳۴- ۲۹، باب ۱. علوی می نویسد: أخرج الامام ابو عیسی الترمذی، و صححه و ابن جریر وابن المنذر و الحاکم و صححه و ابن مردویه و البیهقی فی سننه من طرق عن ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه وآله و رضی عنها قالت: فی بیتی نزلت: { إِنَّما یُرِیدُ الله لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا} و فی البیت فاطمه و علی و الحسن و الحسین فجللهم رسول الله صلی الله علیه وآله بکساء کان علیه ثم قال: «هؤلاء اهل بیتی فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا»

۲- تاریخ الکبیر، بخاری، ۸/۲۵، ح۲۰۵، کتاب الکنی باب الحاء، ابوالحمراء. بخاری حدیث را این گونه نقل می کند: عن ای الحمراء قال صحبت النبی صلی الله علیه وآله تسعه اشهر فکان اذا اصبح کل یوم یأتی باب علی و فاطمه فیقول السلام اهل البیت { إِنَّما یُرِیدُ الله لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا}

۳- صحیح مسلم، ۴/۱۸۸۳، ح ۶۱، کتاب الفضائل الصحابه، باب فضائل اهل البیت النبی صلی الله علیه وآله.

۴- الجامع الصحیح، ترمذی، ص۸۵۴، ح ۳۲۰۵ کتاب التفسیر، باب و من سوره الاحزاب. ترمذی حدیث را این گونه نقل می کند: عن عمر بن ابی سلمه قال: لما نزلت هذه الآیه علی النبی صلی الله علیه وآله { إِنَّما یُرِیدُ الله لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا} فی بیت ام سلمه فدعا فاطمه و حسنا و حسینا فجلهم بکساء و علی خلف ظهره فجلله بکساء ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بیتی فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا. قالت ام سلمه: و انا معهم یا نبی الله؟ قال: انت علی مکانک وانت علی خیر.

۵- جامع الاصول، ابن اثیر، ۱۰/۱۰۰- ۱۰۲، ح ۶۶۸۹- ۶۶۹۲، باب ۴ فصل ۳، فی فضائل اهل البیت. ابن اثیر حدیث را همانند ترمذی نقل کرده: قال ابن عباس: ... و أخذ رسول الله صلی الله علیه وآله ثوبه فوضعه علی علی و فاطمه و حسن و حسین و قال: { إِنَّما یُرِیدُ الله لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا}. و در صفحه ۱۵۸ همین جلد، ح۴۷۰۵، کتاب معرفه الصحابه، مناقب اهل رسول الله صلی الله علیه وآله حدیث را همانند ابن حجر نقل می کند. طبرانی در معجم الصغیر، ۱/۶۵و ۱۳۵، باب من اسمه احمد و باب من اسمه الحسن حدیث را این گونه نقل می کند: عن شهر بن حوشب قال: أتیت ام سلمه اعزیها عن الحسین بن علی علیه السّلام فقالت: «دخل علی رسول الله صلی الله علیه وآله فجلس علی منامه لنا فجائته فاطمه

رضوان الله و رحمته علیها بشیء وضعته، فقال: دعی لی حسنا و حسینا و ابن عمک علیاً فلما اجتمعوا عنده قال لهم: هؤلاء حامتی و اهل بیتی فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا.» نسائی در خصائص امیرالمؤمنین، ص۴۹، منزله علیّ بن ابی طالب کرم الله وجهه من الله عزوجل، حدیث را همانند ابن حجر نقل می کند. محمد بن جریر طبری در جامع البیان، ۱۲/۹– ۱۲، ح ۲۱۷۲۷، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب حدیث را همانند ثعلبی نقل می کند. شوکانی در فتح القدیر، ۴/۲۷۹، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب، حدیث را همانند علوی حضرمی نقل می کند. آلوسی در روح المعانی، ۱۱/۱۹۵ – ۱۹۹ ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب حدیث را همانند علوی حضرمی نقل می کند. واحدی نیشابوری در اسباب النزول، صلی الله علیه وآله ۲۳۹، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب، حدیث را چنین نقل می کند: عن ابی سعید: { إِنَّما یُریدُ الله لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرًا} قال: نزلت فی خمسه، فی النبی صلی الله علیه وآله و علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السّلام ابن اثیر در اسد الغابه، ۲/۱۲ و ۲، شرح حال حسن بن علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و شرح حال حسن بن علی، حدیث را چنین نقل می کند: روی الاوزعی عن شداد بن عبد الله قال سمعت واثله بن الاستع و قد جیء برأس الحسین، فلعن رجل من اهل الشام و لعن اباه فقام واثله و قال: و الله لا ازال احب علیا و الحسن و الحسین و فاطمه بعد ان سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول فیهم ماقال لقد رأیتین ذات یوم و قد جئت النبی صلی الله علیه وآله فی بیت ام سلمه، فجاء الحسن فأجلسه علیٰ فخذه الیمنیٰ و قبّله، ثم جاء الحسین فأجلسه علیٰ فخذه الیسری و قبله ثم جائت فاطمه فأجلسها بین یدیه ثم دعا بعلی ثم قال: { إِنَّما یُریدُ الله لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرًا} بهقیی در سنن الکبری، ۲/۱۵۰، کتاب الصلاه، باب الدلیل عی ان ازواجه من اهل بیته فی الصلاه علیهنَّ، حدیث را همانند ابن حجر عسقلانی نقل می کند.

بالاخره عموم علما و محدثین و مورخین فقهای شما اقرار دارند که این آیه شریفه در شأن این پنج تن آل عبا نازل گردیده و در نزد شما قریب به تواتر آمده،جامع الاصول بالاخره عموم علما و محدثین و مورخین فقهای شما اقرار دارند که این آیه شریفه در شأن این پنج تن آل عبا نازل گردیده و در نزد شما قریب به تواتر آمده،اگر چند نفری عناد ورزیده حق کشی کرده و خبر را ضعیف دانسته اند، لطمه به این همه اخبار متاثره معتبره مندرجه در کتب اکابر علمای خودتان نمی زند.

نیست خفاشک عدوی آفتاب او عدوی خویش آمد در حجاب

حدیث ام سلمه راجع به حریره فاطمه علیهاالسّلام و نزول آیه تطهیر

منتها بعضی مبسوطا با نقل حریره نوشته اند و بعضی به اختصار نقل نموده اند. از جمله امام ثعلبی در تفسیر(۱) و امام

احمد بن در مسند(۲) و ابن اثیر در جامع

۱- الکشف والبیان، ثعلبی، ۸/۴۲، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب. ثعلبی حدیث را این گونه نقل می کند: عن عطاء« ابی رباح حدثنی من سمع ام سلمه تذکر ان النبی صلی الله علیه وآله کان فی بیتها فأتته فاطمه ببرمه فیها حریره فدخلت بها علیه. فقال لها: آدعی زوجلک و ابنیک قالت: فجاء علی و حسن و حسین فدخلوا علیه فجلسوا یأکلون من تلک الحریره و هو علی منامه له علیهم السّلام دکان تحته کساء خیبری قالت: و انا فی الحجره اصلّی. فانزل الله تعالی هذه الآیه: {إِنَّما یُرِیدُ الله لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا}.

۲- مسند احمد بن حنبل، ۶/۲۹۲، مسند ام سلمه. احمد بن حنبل حدیث را همانند ثعلبی نقل می کند.

الاـصول از صـحیح ترمـذی و مسـلم به مختصـر اختلافی در الفاظ نقل نموده انـد از ام المؤمنین ام سـلمه زوجه رسول اکرم که گفت:

«رسـول الله صـلی الله علیـه وآله در منزل من بـود که فـاطمه علیهاالسّـلام ظرف حریره ای برای آن حضـرت آورد در حـالی که حضـرت در صـفّه نشسـته بود که خوابگاه آن حضرت بود، در زیر پای مبارکش عبای خیبری گسترده بود و من در حجره نماز می کردم، پیغمبرصـلی الله علیه وآله به فاطمه علیهاالسّـلام فرمود: برو شوهرت و پسرهایت را با خود بیاور، طولی نکشید علی و حسـنین علیهم السّـلام آمدند مشـغول خوردن حریره شدند در آن حال جبرئیل نازل و این آیه شـریفه را بر آن حضـرت قرائت نمود:

{إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا}

(اراده پروردگار است که هر الایش را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هرعیب پاک و منزه گرداند.)

آن گاه حضرت زیادتی عبا را بر آنها کشید و دست مبارکش سوی آسمان بلند نموده عرض کرد:

«اللهم هؤلاء اهل بیتی و عترتی فأذهب عنهم الرجس أهل البیت و طهرهم تطهیرا»

(پروردگارا اینها اهل بیت و عترت منند هر رجس و پلیدی را از ایشان دور گردان و پاک نما آنها را پاک کردنی).

ص: ۶۹۲

ام سلمه گوید: من سرم را پیش بردم در داخل عبا عرض کردم: من هم با شمایم؟ «انا معکم یا رسول الله قال: انک علی خیر» حضرت فرمود: "تو نیکو زنی هستی و بر خیر و خوبی هستی" به این معنی که رتبه اهل بیت مرا نداری و در زمره همه آنها نیستی ولی عاقبت به خیری پس این آیه شریفه دلالت تام دارد بر اینکه این پنج تن بزرگوار از کفر و شقاق و شرک و شک و تردید و کذب و ریا و هر گناه کبیره یا صغیره معصوم و پاکند.

چنانچه امام فخر رازی در تفسیر(۱) خود گوید:

لِيُـذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ؛ یعنی جمیع گناهان را از شما زایل گردانید: و لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ یعنی خلعت های کرامت خود را به شما پوشانید.

واقعا جای تعجب است از علمای بی انصاف که در کتب معتبره خود نقل می نمایند که علی و فاطمه علیهما السّلام مشمول آیه تطهیر بودند و مُعرّی و مُبرّی از هر رجس بودند که اهم از همه ارجاس دروغ می باشد مع ذلک تکذیب می نمایند دعوای امامت آن حضرت را و تکذیب نمودند شهادت آن حضرت را درباره فاطمه علیهاالسّلام و تکذیب نمودند ادعای بی بی طاهره را در باب فدک! نمی دانم مردمان

۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۵/۲۰۹، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب. فخر رازی می نویسد: و قوله تعالی: { لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ} فیه لطیفه و هی ان الرجس قد یزول عینا و لا یطهر المحل فقوله تعالی { لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ} ای یزیل عنکم الذنوب و یطهرکم ای یلبسکم خلع الکرامه.

با انصاف در اینجا چگونه قضاوت می نمایند.

فاطمه ای را که خداوند درباره آنها می فرماید که از ارجاس ظاهریه و باطنیه پاک و منزه هستند یعنی معصوم از کبائر و صغائر می باشند رد بنمایند ولی ادعای جابر را که یک فرد مسلمان مؤمن عادی است قبول نمایند و حق ثابت آن خاندان جلیل را از میان ببرند!

حافظ: هرگز نمی توان باور نمود که خلیفه پیغمبر و فرد مؤمن صحابی با کمال قربی که به رسول خداصلی الله علیه وآله داشته عمدا در مقام غصب فدک برآید؛ قطعا انسان هر عملی می نماید برای مقصودی می باشد. خلیفه ای که تمام بیت المال مسلمین در تحت تصرف او بوده است چه احتیاجی به باغ و قریه فدک داشته که آن را غصب نماید؟

داعی: بدیهی است که موضوع احتیاج نبوده، بلکه مستأصل نمودن خاندان پیغمبرصلی الله علیه وآله و عترت طاهره آن حضرت در نظر سیاسیون وقت بوده که چون اولویت مقام خلافت را داشتند باید به قسمی به خود مشغول و با فقر و تهی دستی گرفتار باشند که خیال خلافت را ننمایند چه آن که مردمان دنیا طلب به جایی می روند که دنیای آنها اداره شود.

خیال می کردند اگر آن خاندان جلیل علم و فضل و ادب و تقوی که جامعیت کامل داشتند، دستشان از مال دنیا پر باشد قطعا مردم رو به آنها می روند، فلذا نه تنها فدک را سیاستا عصب نمودند بلکه تمام طرقی که منتهی به جلب اموال دنیوی می شد بر آنها مسدود نمودند.

ص: ۶۹۴

منع خمس از عترت و اهل بیت پیغمبرصلی الله علیه وآله

از جمله طرق مغصوبه حق ثابت خمس مؤکد به آیه شریفه قرآن مجید بوده که چون خداوند صدقات را به رسول الله و آل طاهرین آن حضرت سلام الله علهیم اجمعین حرام نموده به اجماع جمهور امت، باب خمس را بر روی آنها باز و صریحا فرموده:

{وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکینِ وَ ابْنِ السَّبیلِ} انفال/۴۲

(ای مؤمنان بدانید که هرچه به شما غنیمت و فایده رسد (زیاد یا کم) خمس آن خاص خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و گدایان و در راه سفر ماندگان است).

تا اولاد و ذراری آن حضرت، تا قیامت در رفاه و آسایش باشند و احتیاجی به رعایای خود پیدا ننمایند. ولی بعد از وفات آن حضرت از این جهت هم عترت و اهل بیت آن حضرت را تحت فشار قرار دادند. خلیفه ابی بکر به اتفاق هم دستان خود، حق خمس واضح ثابت را از آنها سلب نمودند و گفتند: خمس باید به مصرف تجهیزات جنگی و خرید اسلحه و لوازم حرب برسد فلذا؛ دست آنها از همه جا کوتاه شد چه آن که صدقات بر آنها حرام بود، خمس حق ثابت مسلم را هم از آنها منع نمودند. چنان چه امام شافعی محمد بن ادریس در صفحه ۶۹ کتاب الأُمّ(۱) در این باب گوید:

ص: ۶۹۵

۱- الأُمّ، محمد بن ادریس شافعی، ۲/۱۰۶و ۱۰۷، کتاب قسم الصدقات، باب العله فی القسم.

«و اما آل محمد الذین جعل لهم الخمس عوضا من الصدقه فلا یعطون من الصدقات المفروضات شیئا قل او کثر لا یحل لهم ان یأخذوها و لا یجزی عمن یعطیهموها اذا عرفهم»

تا آنجا که گوید:

«و لیس منعهم حقهم فی الخمس یحل لهم ما حرم علیهم من الصدقه»

به آل محمد که خداوند خمس را در عوض صدقه برای آنها معین نموده نباید از صدقات واجبه کم یا زیاد به آنها داده شود و بر آنها حلال نیست که اخذ صدقه نمایند و برای کسانی که آنها را بشناسند دادن صدقه به آنها کفایت دین از آنها نمی نماید و منع نمودن حق خمس را از آنها (یعنی از بنی هاشم و اقرباء رسول خداصلی الله علیه وآله سبب حلّیت صدقه محرمه بر آنها نمی شود.)

و از زمان خلافت عمر بن الخطاب، به عذر آن که خمس زیاد شده و نمی توان همه را به ذوی القربی داد بلکه باید به مصرف تهیه وسایل حربیه برسد، دست آنها را از حق ثابت خود کوتاه و تا به امروز آنها را از حق مسلّم خدا داده، محروم نمودند.

حافظ: امام شافعی رحمه الله فرموده است: باید خمس به پنج قسم شود سهم پیغمبرصلی الله علیه وآله به مصرف ومصالح مسلمین برسد و سهمی نصیب ذوی القربی و سه سهم دیگر خرج ایتام و مساکین و ابن السبیل شود.

داعی: در زمان رسول اکرم صلی الله علیه وآله به اتفاق جمهور مفسرین این آیه برای مساعدت ذراری و اقارب رسول الله گردید و به مصرف آنها می رساندند. پس رد نظر فقهاء امامیه تبعا لعتره الائمه الاطهار مطابق صراحت آیه شریفه خمس به

شش قسمت می شود سهم خدا و پیغمبر و ذوی القربی به امام می رسد و در غیبت امام به نایب الامام که مجتهد فقیه عادل باشد داده می شود که به مصالح شایسته مسلمین که صلاح بداند می رساند و سه سهم دیگر مخصوص ایتام و محتاجان و ابن السبیل بنی هاشم از عترت طاهره می باشد ولی بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وآله این حق را از بین هاشم سلب نمودند. چنانچه اکابر علمای شما مانند جلال الدین سیوطی در جلد سیم درّ المنثور(۱) وطبری(۲) و امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان(۳)و جارالله زمخشری

در کشاف(۴) قوشچی در شرح تجرید(۵) و

۱- در المنثور، سیوطی، ۳/۳۳۵ و ۳۳۶، ذیل آیه ۴۱ انفال. سیوطی حدیث را این گونه نقل می کند: عن قیس بن مسلم الجدلی قال: سألت الحسن بن محمد بن علیّ بن ابی طالب ابن الحنفیه عن قول الله {وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ} قال: هذا مفتاح کلام، لله الدنیا و الآخره و (للرسول و لذی لاقربی) فاختلفوا بعد رسول الله صلی الله علیه وآله فی هذین السهمین قال قائل: سهم ذوی القربی لقرابه الخلیفه، و قال قائل: سهم النبی للخلیفه من بعدی. و اجتمع رأی اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله علی ان یجعلوا هذین السهمین فی الخیل و العده فی سبیل الله تعالی، فکان کذلک فی خلافه ابی بکر وعمر.

۲- جامع البیان، محمد بن جریر طبری، ۶/۱۰و ۱۱ذیل آیه ۴۱ سوره انفال.

۳- الکشف و البیان، ثعلبی، ۴/۳۵۷و ۳۵۸، ذیل آیه ۴۱ سوره انفال.

۴- الکشاف، زخمشری، ۲/۲۱۴و ۲۱۵، ذیل آیه ۴۱ سوره انفال. زمخشری می نویسد: عند ابی حنیفه انها کانت فی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله عی خمسه اسهم، سهم لرسول الله صلی الله علیه وآله و سهم لذی قرباء من بنی هاشم و بین عبد المطلب دون بنی عبد شمس و بنی نوفل... و اما بعد رسول الله صلی الله علیه وآله فسهمه ساقط بموته و کذلک سهم ذوی القربی و انما یعطون لفقرهم... و عن ابن عباس انه کان علی سته اسهم لله و للرسول سهمان و سهم لأقاربه حتی قبض فاجری ابوبکر الخمس علی ثلاثه. وکذلک روی عن عمر و من بعده من ا لخلفاءو روی ان ابابکر منع بنی هاشم الخمس...

۵- شرح تجرید قوشجی، ص۳۷۴، مقصد ۵ فی الامامه. قوشجی می نویسد: و منع فاطمه و اهل البیت عن خمسهم و لم یکن ذلک فی زمن النبی صلی الله علیه وآله.

نسائی در کتاب الفیء(۱)و دیگران همگی اقرار به این معنی دارنـد که این بـدعت بعد از رسول خدا به دست سیاسـتمداران با هوش برای پیشرفت مقاصد خود عملی شد!

حافـظ: آیـا شـما حق رأی و نظر را برای مجتهـد جـایز نمی دانیـد؟ قطعـا خلیفه ابی بکر و عمر رضـی الله عنهما برای کمک به مسلیمن اجتهادا اعمال نظر نمودند!

داعی: بلی رأی مجتهـد مجـاز اسـت ولی نـه در مقابـل نصّ! آیـا شـما رأی و نظر خلیله ابی بکر و عمر را در مقابـل آیه و عمل رسول الله قرار می دهید؟ آیا انصافا جائز است؟

خـداو پیغمبر حکمی نماینـد ولی خلیفه پیغمبر صـلاح امت را بهتر بدانـد و اجتهاد در مقابل نص نماید. شـما را به خدا انصاف دهید آیا نظر خاصی در این کارها نبوده؟ قطعا هر انسان عاقل بی طرفی اگر بررسی و توجه دقیق نماید به آن دستگاه سوء ظن قوی پیدا می نماید و می فهمد قضایا خیلی ساده نبوده بلکه هدف بیچاره نمودن خاندان پیغمبر بوده است!

خدا علی علیه السّلام را شاهد پیغمبرصلی الله علیه وآله قرار داده

علاوه بر اینها خداوند علی علیه السّلام را شاهد و

گواه پیغمبر قرار داده و صریحا می فرماید:

ص: ۶۹۸

۱- سنن الکبری، نسائی ۳/۴۷، ح۴۴۴۵، کتاب الخمس، باب۱. نسائی حدیث را همانند سیوطی نقل می کند.

{أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ} هود۲۵

(آیا پیغمبر که از جانب خدا دلیلی روشن (مانند قرآن) دارد با گواهی صادق (مانند علی که به تمام شئون وجودی گواه صدق رسالت است))

حافظ: آن چه در نظر دارم مراد از صاحب بینه رسول خداصلی الله علیه وآله و شاهد او قرآن کریم می باشد. شما با چه دلیل و برهان شاهد را به علی کرم الله وجهه تعبیر نمودید؟

داعی: دعاگو کوچکتر از آنم که قدرت و جرأت نموده تصرف در آیات قرآن یا تفسیر به رأی نمایم، بلکه عترت و اهل بیت پیغمبر که عدیل القرآنند به ما رساندند که مراد از شاهد و گواه علی علیه السّلام می باشد.

علاوه علماء و مفسرین چنین نقل نموده اند. قریب سی حدیث از اکابر علمای خودتان مانندامام ابو اسحاق ثعلبی سه حدیث در تفسیرش(۱) نقل نموده و جلال الدین سیوطی در درّ المنثور(۲) از ابن مردویه و ابن ابی حاتم وابو نعیم نقل نموده

ص: ۶۹۹

۱- الکشف و البیان، ثعلبی، ۵/۱۶۲، ذیل آیه ۱۷ سوره هود. ثعلبی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابن عباس قال: { أَفَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ} رسول الله صلی الله علیه وآله {وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ} علی خاصه. عن زاذن قال: سمعت علیا والذی فلق الحبّه و برأ النسمه... فقام رجل فقال: ما آیتک یا امیر المؤمنین التی نزلت فیک؟ قال: { أَفَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ} رسول الله صلی الله علیه وآله علی بینه من ربه و انا شاهد منه.

۲- در المنثور، سیوطی، ۳/۵۸۶ و ۵۸۷، ذیل آیه ۱۷ سوره هود. سیوطی حدیث را این گونه نقل می کند: و اخرج ابن مردویه و ابن عساکر عن علی رضی الله عنه فی الآیه قال: رسول الله صلی الله علیه وآله علی بینه من ربه و انا شاهد منه.

و نیز ابراهیم بن محمد حموینی در فرائدالسمطین(۱) به سه سندو سلیمان بلخی(۲) حنفی در باب ۲۶ از ثعلبی و حموینی و خوارزمی و ابو نعیم و واقدی و ابن مغازلی از ابن عباس و جابر بن عبد الله و دیگران نقل می نمایند و حافظ ابو نعیم اصفهانی(۳) به سه طریق و طبری(۴) و ابن مغازلی(۵) فقیه شافعی و ابن ابی

ص: ۷۰۰

۱- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۳۴۱- ۳۳۸، ح ۲۶۲- ۲۶۰، باب ۶۳، سمط ۱. حموینی حدیث را این گونه نقل می کند: قال علیّ بن ابی طالب علیه السّلام: ما من رجل من قریش الا و قد نزلت فیه آیه او آیتان فقال له رجل: أنت ای شیء نزل فیک؟ قال له علی علیه السّلام: اما تقرأ الآیه التی هی فی سوره هود «و یتلوه شاهدمنه».

۲- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۹۴ و ۲۹۵، ح ۳ و ۴، باب ۲۶. قندوزی حدیث را این گونه نقل می کند: عن عباد بن عبد الله قال: سمعت علیا کرم الله وجهه یقول فی خطبته: ما نزلت آیه من کتاب الله (عزوجل) تسوقه الی جنه او نار. قال رجل: یا امیر المؤمنین فما نزل فیک؟ قال: لو لا انک سألتنی علی رؤوس الملأ اما تقرأ {أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ} الآیه. فرسول الله صلی الله علیه وآله علی بینه من ربه و انا التالی الشاهد منه اتلوه و اتبعه. و الله لئن تعلمون ما خصنا الله عزوجل به اهل البیت احب الی مما علی الارض من ذهبه حمراء او فضه بیضاء

۳- ما نزل من القرآن فی علیّ، ابو نعیم اصفهانی، ذیل آیه ۱۷ سوره هود، (با استفاده از النور المشتعل، ص۱۰۶، ح۲۶-۲۸). ابو نعیم حدیث را با اختلاف در الفاظ همانند ثعلبی نقل می کند.

۴- جامع البیان، محمد بن جریر طبری، ۷/۲۲ و ۲۴، ح ۱۳۹۴۵ و ۱۳۹۵۸، ذیل آیه ۱۷ سوره هود. طبری حدیث را این گونه نقل می کند: حدثنا ابو خالد سمعت سفیان یقول: {أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ} قال: محمد و قال آخرون: هو علیّ بن ابی طالب.

۵- مناقب ابن مغازلی، ص۲۷۰، ح۳۱۸، قوله تعالی: {أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ} ابن مغازلی حدیث را همانند قندوزی نقل می کند.

الحدید(۱) معتزلی و محمـد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایه الطالب(۲) و بسیاری دیگر از علمای شما این عقیده را دارنـد که به مختصـر تفاوتی در الفاظ و عبارات نوشـته اند که مراد از شاهد در این آیه علی بن ابی طالب علیه السّـلام است و خطیب خوارزمی در مناقب(۳) گوید: از ابن عباس پرسیدند: مرا از شاهد کیست؟

۱- شـرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۲۸۷، خطبه ۳۷، و من کلاـم له علیه السّـلام یجری مجری الخطبه [الاخبار الوارده عن معرفه الامام علی بالامور الغیبیه]. ابن ابی الحدیـد حـدیث را این گونه نقل می کنـد: عن عبد الله بن الحارث قال: قال علی علیه السّـلام علی المنبر: ما احد جرت علیه المواسـی الا و قد انزل الله فیه قرآنا: فقام الیه رجل من مبغضـیه فقال له: فما انزل الله تعالی فیـک؟ فقـام الناس الیه یضـربونه. فقال: دعوه، اتقرأ سوره هود؟ قال: نعم. قال: فقرأعلیه السّـلام { أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ} ثم قال: الذی کان علی بینه من ربه محمدصلی الله علیه وآله و الشاهد الذی یتلوه انا.
۲- کفـایه الطالب، گنجی شافعی، ص۲۳۵، باب ۶۲، فی تخصـیص علیّ علیه السّـلام بمأه منقبه... حـدیث را این گونه نقل می کند: عن الحارث عن علی علیه السّلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله: علیّ علی بینه من ربه و انا الشاهد منه.
۳- منـاقب خوارزمی، ص۲۷۸، ح ۲۶۷، فصل ۱۷، فی بیـان مـا نزل من الآیات فی شأنه حـدیث را این گونه نقل می کنـد: قوله تعالی: {أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ} قال ابن عباس هو علی علیه السّـلام شـهد للنبی صـلی الله علیه وآله و هو منه. و نیز ابن سـبط الجوزی در تذکره الخواص، ص۲۵ و ۲۶، باب ۲ فی ذکر فضائله حـدیث را همانند ثعلبی نقل می کند. ابن عساکر در تاریـخ مدینه دمشق، ۴۲/۳۶۰، رقم ۴۹۳۳، شـرح حال علی بن ا بی طالب، حـدیث را هماننـد گنجی شافعی نقل می کنـد. متقی هنـدی در کنز العمال، ۲/۴۳۹، ح۴۴۳۹ -۴۴۴۱، کتـاب الاذکـار، بـاب فی القرآن فصل فی فضائل السوره و الآیات سوره هود حـدیث را همانند حموینی نقل می کند. حاکم حسـکانی در شواهد التنزیل، ۱/۳۵۹- ۳۶۹، ح ۳۷۲- ۳۸۷، ذیل آیه ۱۷سوره هود، حـدیث را بـا الفـاظ گونـاگون نقـل کرده است. شایان ذکر است شأن نزول این آیه شـریفه در مجلس شـشم در بحث آیات الولایه مفصل بررسی شد.

گفت: «هو علیّ یشـهد للنـبی صـلی الله علیه وآله و هو منه» او علیّ است که شـهادت برای پیغمبرصـلی الله علیه وآله داده و آن بزرگوار از پیغمبر است.

پس بنا بر دلایل و اخبار معتبره که اکابر علمای خودتان تصدیق دارند، بر امت واجب بوده است قبول شهادت علی علیه السّلام را که خداوند او را شاهد بر پیغمبرصلی الله علیه وآله قرار داده.

همان قسـمی که رسول اکرم صلی الله علیه وآله برای خزیمه بن ثابت، مزیتی قایل شد که شهادت او برابر دو نفر قرار داد و ذو الشـهادتین خواند، خدای متعال هم در این آیه مزیتی برای علیّ قایل شده در بین مسـلمین که او را شاهد و گواه بر پیغمبرصلی الله علیه وآله قرار داد. علاوه بر آن که به حکم آیه تطهیر علیّ علیه السّلام معصوم و خالی از هر خطاء بود هرگز شهادت دروغ برای جلب منافع نمی داده.

نمی دانم چگونه جرأت کردند و به چه ملاک شـرعی شـهادت او را رد نمودند بلکه اهانت هم نمودند و در موقع ردّ شـهادت گفتند: شـهادت علیّ علیه السّـلام قبول نیست، لانّه یجر النفع الی نفسه یعنی چون علی در این قضیه ذی نفع است وجری نفع به سوی خود می نماید؛ لذا شهادتش مردود است.

گذشـته از اهـانت‌ها و کنایات بسـیاری که در مجلس حضورا و غیاباً ابراز نمودنـد که به بعض از آنها قبلا اشاره نمودم و دیگر نمی خواهم در جزئیات مطلب وارد شوم.

همین قدر عرض می کنم آیا شما راضی می شوید بشنوید به مثل مولای متقیان

ص: ۷۰۲

امیر المؤمنین علیه السّلام شخصیت بزرگی که دنیا را سه طلاق نموده و بی اعتنا ترین اشخاص به دنیا بوده و اعمال و رفتارش مورد تصدیق دوست و دشمن بوده، دنیا طلب و بلکه بالاتر کلماتی بگوید که زبانم یارای گفتن ندارد که در کتابهای خودتان نوشته اند؟

خلاصه با جمله «انه یجر النفع الی نفسه» به مردم القاء و تزریق کنند که ممکن است علی علیه السّلام چون در این قضیه ذی نفع است به نفع عیالش (العیاذ بالله) شهادت دروغ بدهد، لهذا شهادتش قابل قبول نیست. خداوند شهادت او را مورد قبول قرار داده ولی عده ای مردم

بازیگر ردّ نمودند.!

آیا این بود نتیجه نزول آیات قرآنی و توثیق مقام ولایت و توصیه و سفارشات رسول اکرم صلی الله علیه وآله در باره علی بن ابی طالب علیه السّلام؟

درد دل های علی علیه السّلام

که آن قسم آزار و اذیتش نمایند که در خطبه شقشقیه درد دل می کند و می فرماید:

«صبرت و فی العین قذی و فی الحق شجی»

(صبر نمودم مانند آدمی که در چشمش خار و خاشاک و در گلویش استخوانی مانده باشد).

این دو جمله از فرمایش آن حضرت کنایه از شدت غم و غصه و اندوه و مرارت صبر و الم بوده است.

ص: ۷۰۳

بی خود نبوده که می فرمود:

«و الله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه»(۱)

(به خدا قسم پسر ابوطالب علیه السّلام انس و علاقه اش به مردن بیشتر است از بچه رضیع به پستان مادر.)

آن قدر دل پردردی داشت و از زندگانی سیر که وقتی اشقی الاولین و الآخرین عبد الرحمن بن ملجم مرادی، شمشیر زهر آب داده را بر فرق مبارکش زد، در محراب عبادت می فرمود: «فزت و رب الکعبه» یعنی راحت شدم به خدای کعبه.

آقایان! روزهای اول، به شهادت تاریخ آن هم به نقل مورخین بزرگ خودتان، شد آنچه نباید بشود. کردند انچه نباید بکنند و گفتند آنچه نباید بگویند. ولی امروز دیگر شایسته نیست شما علماء دانشمند، عزیز و محبوب خدا و پیغمبر را اذیت نمایید و امر را بر مردم بی خبر مشبته کنید. با آنکه می دانید ایذاء علی بن ابی طالب علیه السّلام محققا ایذاء رسول الله است.

اخبار در مذمت اذیت کنندگان علیّ علیه السّلام

چنانچه اکابر علمای خودتان از قبیل امام احمد بن حنبل در مسند(۲) خود به چند طریق و امام ثعلبی در تفسیر(۳) و شیخ الاسلام حموینی در فرائد(۴) نقل

۱- نهج البلاغه، خطبه ۵. «محقق»

۲- مسند احمد بن حنبل، ۳/۴۸۳، مسند عمرو بن شاس الاسلمی.

۳- الکشف و البیان، ثعلبی، ۸/۶۳، ذیل آیه ۵۸ سوره احزاب.

۴- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۲۹۸، ح ۲۳۶، سمط اول، باب ۵۵.

نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«من آذی علیّاً فقد آذانی ایها الناس من أری علیّا بعث یوم القیامه یهودیا او نصرانیا.»

(کسی که اذیت کند علی را مرا اذیت کرده. ای گروه مردمان کسی که علی را اذیت کند مبعوث شود روز قیامت یهودی یا نصرانی).

ابن حجر مکی(۱)در صفحه ۷۶ ضمن فصل دوم از باب ۹ حدیث ۱۶ از سعد بن ابی وقاص و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۸ کفایه الطالب(۲) مسندا از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل نموده اند که فرمود: «من آذی علیّاً فقد آذانی»(۳) (هر کس اذیت کند علی را مرا اذیت نموده).

حدیث دیگر یادم آمد اجازه دهید بخوانم چون گفتن و شنیدن حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله عبادت است. این حدیث را بخاری در صحیح و امام احمد در مسند و میر سید علی همدانی شافعی در موده القربی و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علیّ و خطیب خوارزمی در مناقب و ابن مغازلی شافعی در مناقب(۴) و حاکم ابو القاسم حسکانی(۵) از حاکم ابو عبدالله حافظ از احمد بن

ص: ۷۰۵

۱- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ۱۲۳، باب ۹، فصل ۲، حدیث ۱۶.
۲- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص۲۷۶، باب ۶۸.
۳- المستدرک، حاکم، نیشابوری، ۳/۱۲۲، فضائل علیّ بن ابی طالب علیه السّلام ؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ۹/۱۲) باب مناقب علیّ بن ابی طالب، باب منه جامع فیمن یحبه و من یبغضه رضی الله عنه. «محقق»
۴- مناقب خوارزمی، ص۳۲۸، ح ۳۴۴، فصل ۱۹.
۵- شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۱۴۷، ح ۷۷۶، ذیل آیه ۵۷و ۵۸، سوره احزاب. و نیز سیوطی در جامع الصغیر، ۲/۵۴۷، ح ۸۲۶۷، حرف المیم، زرندی حنفی در نظم درر السمطین، ص۱۰۵، ذکر محبه الله و رسوله لعلی و محبته لهما، ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ۵/۳۰۸، رقم ۶۷۸۸، شرح حال محمد بن علی بن الحسین اسدی کوفی معروف به ابن الخابط، متقی هندی در کنز العمال، ۱۲/۹۵، ح ۳۴۱۵۴، کتاب المناقب، باب ۵ فصل ۱، فندوزی حنفی در ینابیع الموده، ۲/۱۰۱، ۴۷۴، ح ۲۶۸و ۳۲۲، باب ۵۶ و ۵۹ حدیث را چنین نقل کرده است: أخرج ابن عساکر عن علی مرفوعاً: من آذی شعره منی فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله تعالی.

محمـد بن ابی داود حافظ از علی بن احمد عجلی از عباد بن یعقوب از ارطاط بن حبیب از ابو خالد واسـطی از زید بن علی بن الحسـین علیه السّـلام از پـدرش حسـین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیه السّـلام نقل نموده اند و هر یک از این روات مذکوره، موی خود را به دست گرفته و گفتند: رسول اکرم صلی الله علیه وآله این قسم موی مبارک خود را به دست گرفت و فرمود:

«یا علی من آذی شعره منک فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من آذی الله فعلیه لعنه الله.»

(ای علی هر کس به موئی از تو ایذاءبرسانـد به من ایذاء رسانیده و هر کس به من ایذاء رساند به خدا اذیت رسانده و هر کس خدا را اذیت کند بر او باد لعنت خداوند.)

و سید ابی بکر بن شـهاب الدین علوی در صـفحه ۶۰ کتـاب رشـفه الصـادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی(۱) (چاپ مطبعه العامیه مصر در سال ۱۳۰۳) من باب ۴ از کبیر طبرانی و صحیح ابن حبان و حاکم، با قول صحت حدیث از مولانا امیر

۱- رشـفه الصـادی، علوی حضـرمی، ص۱۰۷، بـاب ۴، مـا ورد فی أذیـه و سـب اهـل الـبیت. و نیز متقی هنــدی و کنز العمـال، ۱۲/۱۰۳، ح۳۴۱۹۷، کتاب المناقب، باب ۵ فصل ۱ چنین نقل می کند: من آذانی فی اهلی فقد آذی الله.

المؤمنین علیه السّلام روایت نموده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«من اذانی فی عترتی فعلیه لعنه الله»

(هر کسی مرا اذیت نماید در عترت من پس بر او باد لعنت خداوند متعال)

امید است عرایض صادقانه ام مؤثر افتد و آقایان محترم بیش از این راضی نشوند که روح مقدس آن حضرت، آزرده شود که جواب دادن در محکمه عدل الهی بسیار مشکل است.

(در تمام مدت این جلسه خودم با چشم گریان حرف می زدم و اشک در چشم غالب حضار جمع بود بعضی به صورت هاشان جاری گردید حتی جناب حافظ هم گاهی اشک از چشمش جاری می شد.)

آقایان قدری فکر کنید، دقیق شوید خودتان را درمعرض عمل قرار دهید ببینید که در میان جمعیت امت (آن هم امتی که دو ماه قبل زیر پای آن بزرگوار نشسته و او تنها بالای دست پیغمبر و همگی با او بیعت نموده و سر تسلیم در مقابل او به امر خدا و پیغمبر فرود آوردند) آن ساعتی که شهادت علی را رد نمودند و حکم قطعی شد که ملک متصرفی و نان اولادهای فاطمه صدیقه مظلومه را ضبط نمایند، بر آن دو امانت پیغمبرصلی الله علیه وآله چه گذشت از آن اهانت بزرگ تا از در مجلس دشمن شاد بیرون رفتند.

این غیظ و غضب بر فاطمه مظلومه چنان مؤثر و مستولی شد که در عین شباب و جوانی از شدت غصه و درد از دنیا رفت!

حافظ: بدیهی است در اوایل امر، بی بی دلتنگ و غضبناک شد ولی عاقبت، امر

اصلاح شد چون دید خلیفه حکم به حق نموده از آنها راضی شد و با کمال رضایت از دنیا رفت!

عدم رضایت، فاطمه علیهاالسّلام از ابوبکر و عمر تا آخرعمر

داعی: اگر امر چنین است پس چرا اکابر علمای خودتان بر خلاف این معنی می نویسند، مانند بخاری(۱) و مسلم(۲) دو عالم موثق درصحیحین خود نوشته اند:

«فوجدت ای فغضبت فاطمه علی ابی بکر فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت فلمّا فتوفیت دفنها زوجها علیّ لیلا و لم یؤذن بها ابابکر و صلی علیها»

وجد در لغت چنان که فیروزآبادی در قاموس گوید: به معنای خشم و غضب است یعنی؛ فاطمه علیهاالسّلام در حال خشم و غضب ابی بکر را ترک نموده و او غضبناک ماند و با او حرف نزد تا وفات نمود، آن گاه امیر المؤمنین علیه السّلام بر او نماز گذارد و شبانه دفنش نمود و ابی بکر را اعلام نداد که بر جنازه حاضر شود و نماز بر جنازه

۱- صحیح البخاری، ۵/۲۵۲، ح ۷۰۴، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر. بخاری حدیث را این گونه نقل می کند: و لأعلمن فیها بما عمل به رسول الله صلی الله علیه وآله فأبی ابوبکر ان یدفع الی فاطمه منها شیئا فوجدت فاطمه علی ابی بکر فی ذلک فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت و عاشت بعد النبی صلی الله علیه وآله سته اشهر فلما توفیت دفنها زوجها علی لیلا و لم یؤذن بها ابابکر و صلی علیها و کان لعلی من الناس وجه حیاه فاطمه فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس فالتمس مصالحه ابی بکر و مبایعته و لم یکن یبایع تلک الاشهر...

۲- صحیح مسلم، ۳/۱۳۸۰، ح ۵۲، کتاب الجهاد و السیر، باب قول النبی صلی الله علیه وآله لا نورث ما ترکناه فهو صدقه. مسلم حدیث را همانند بخاری نقل می کند.

بی بی نماز گذارد.

چنانچه بخاری در صفحه ۹ ضـمن جزء پنجم صحیح با غزوه خیبر و نیز در صفحه ۸۷ جلـد هفتم در باب قول النبی لا نورث ما ترکناه صـدقه نقل موده است که «فهجرته فاطمه فلم تکلمه حتی ماتت» و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۹۹ کفایه(۱) همین خبر را نقل نموده و نیز ابو محمد عبد الله بن مسـلم بن قتیبه دینوری در صـفحه ۱۴ الامامه و السیاسه(۲) آورده که فاطمه علیهاالسّلام در بستر بیماری به ابی بکر و عمر فرمود:

«انی اشهد الله و ملائکته انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی لئن لقیت النبیّ لأشکونکما».

(خـدا و ملائکه را شاهـد و گواه می گیرم که شـما دونفر (ابی بکر و عمر) مرا به سـخط آوردیـد و رضایت مرا فراهم ننمودید اگر پیغبمر را ملاقات کنم شکایت شما را خواهم نمود.)

۱- کفـایه الطـالب، گنجی شافعی، ص۳۷۰، باب ۹۹ گنجی می نویسـد: قـال: فغضـبت فـاطمه و هجرته و لم تکلّمه حتی ماتت فدفنها علی لیلاً و لم یؤذن ابابکر.

۲- الامامه والسیاسه، ابن قتیبه، ۱/۲۰، کیف کانت بیعه عی بن ابی طالب. ابن قتیبه می نویسد: ... فقالت: نشدتکما الله الم تسمعا رسول الله یقول: رضـا فـاطه من رضـای و سـخط فـاطمه من سـخطی فمن احبّ فاطمه ابنتی فقـد احبنی و من ارضـی فاطمه فقد ارضانی و من اسـخط فاطمه فقد اسخطنی؟ قالا: نعم سـمعناه من رسول الله صـلی الله علیه وآله. قالت: فانی اشـهد الله و ملائکته انکمـا اسـخطتمانی و مـا ارضـیتمانی و لئن لقیت النبی لأشـکونکما الیه. فقـال: ابوبکر انا عائـذ بالله تعالی من سـخطه وسـخطک یافـاطمه ثم انتحب ابوبکر یبکی حتی کـادت نفسه ان تزهق و هی تقول و الله لأدعون الله علیک فی کل صـلاه اصـلیها ثم خرج باکیا...

و نیز در همان کتاب نوشته است:

«غضبت فاطمه من ابی بکر و هجرته الی ان ماتت.»

(غضبناک شد فاطمه از ابی بکر و ترک نمود او را به همین حال غضب تا زمان مرگ)

در مقابل این اخبار، اخبار و احادیث دیگر در کتب معتبره شما بسیار است که آقایان بی طرفانه و منصفانه قضاوت کنید و طریقه جمع بین این اخبار را برای دعاگو بیان نمایید.

اذیت فاطمه اذیت خدا و پیغمبر است

از قبیل خبر معروفی که عموم علمای خودتان مانند امام احمد در مسند(۱) و

۱- مسند احمد بن حنبل، ۴/۳۲۳، مسند مسور بن مخرمه. احمد حنبل حدیث را این گونه نقل می کند: عن المسور ... ولکن رسول الله صلی الله علیه وآله قال فاطمه بضعه منی یقبضی ما قبضها و یبسطنی ما یبسطها... عن المسور بن مخرمه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله فلا آذن لهم ثم قال: لا آذن قال لا آذن فانما ابنتی بضعه منی یریبنی ما ارباها و یؤذینی ما آذاها. و نیز در مورد آزار به حضرت فاطمه علیهاالسّلام عبارت های مختلفی وارد شده که از جمله آنها عبارتند از: «انما فاطمه بضعه منی یؤذینی ما آذاها»، «فاطمه بضعه منی من آذاها فقد آذانی»، «انما فاطمه بضعه منی یؤذینی ما آذاها و ینصبنی ما انصبها». سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ۲/۱۱۹، رقم ۱۸، شرح حال فاطمه بنت رسول الله، سنن ابن ماجه، ۱۶۴۴، ح ۱۹۹۸، کتاب النکاح، باب ۵۶، الغیره، عون المعبود، عظیم آبادی، ۶/۵۶و ۵۷، ح ۲۰۷۱، کتاب النکاح، باب ما یکره ان یجمع بینهن من النساء، اسد الغابه، ابن کثیر، ۵/۵۲۱، کتاب النساء شرح حال فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله، سبل الهدی و الرشاد ابن حجر عسقلانی، ۸/۲۶۵، کتاب النساء، حرف الفاء، رقم ۱۱۵۸۷، شرح حال فاطمه الزهراء تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ۱۲/۳۹۲، کتاب النساء، حرف الفاء، رقم ۹۰۰۵، شرح حال فاطمه بنت رسول الله، تفسیر القرآن العظیم، ابن اثیر، ۳/۲۲۲، ذیل آیه ۱۰۱، سوره المؤمنین، سنن الکبری، نسائی، ۵/۹۷، ح ۶/۸۳۷۰، کتاب المناقب، مناقب فاطمه بنت محمدصلی الله علیه وآله، صحیح مسلم، ۴/۱۹۰۳، ح ۹۴، کتاب فضائل الصحابه، فضائل فاطمه، سنن الکبری، بیهقی، ۱۰/۲۰۱ و ۲۰۲، کتاب الشهادات، باب من قال لا نجوز الشهاده الوالد...، کنز العمال، متقی هندی، ۱۲/۱۱۱، ح ۳۴۲۴۱، باب ۵، فی فضل اهل البیت، فصل ۲، فاطمه رضی الله عنها، سنن ترمذی، ص۱۰۰۷، ح ۳۸۷۸، کتاب المناقب، باب ۶۱، فضل فاطمه بنت محمد، المستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری، ۳/۱۷۳، ح ۳۴۹/۴۷۵۱، کتاب معرفه الصحابه، ذکر مناقب فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله.

سلیمان قندوزی در ینابیع الموده و میر سید علی همدانی در موده القربی و ابن حجر در صواعق نقلا از ترمذی و حاکم و غیر آنها به مختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نقل نموده اند که رسول الله صلی الله علیه وآله مکرر می فرماید:

«فاطمه بضعه منی و هی و نور عینی و ثمره فؤادی و روحی التی بین جنبی من آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من اغضبها فقد اغضبنی یؤذینی ما آذها.»

(فاطمه پاره تن من است و میوه دل ونور چشم من و روح من که بین دو پهلوی من است کسی که فاطمه را اذیت نماید مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت نماید خدا را اذیت نموده و کسی که فاطمه را به غضب آورد مرا به غضب آورده، اذیت می کند مرا کسی که او را اذیت نماید.)

ابن حجر عسقلانی در اصابه ضمن ترجمه حالات حضرت فاطمه علیهاالسّلام از صحیحین بخاری و مسلم نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«فاطمه، بضعتی منی یؤذینی ما آذاها و یریبنی ما ارابها»

(فاطمه پاره تن من است کسی که او را بیازارد مرا آزرده و هر کس به او

بدی کند به من بدی کرده)

محمد بن طلحه شافعی در صفحه۶ مطالب السؤول و حافظ ابو نعیم اصفهانی در صفحه ۴۰ جلد دوم حلیه الاولیاء و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی نقل می نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«انما فاطمه ابنتی بضعه منی یریبنی ما ارباها و یؤذینی ما آذاها.»

(جز این نیست که فاطمه دختر من پاره تن من است، کسی که به او بدی نماید به من بدی نموده و کسی که او را اذیت کند مرا اذیت کرده.)

و ابو القاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در صفحه ۲۱۴ جلد دوم محاضرات الأدباء نقل می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«فاطمه بضعهمنی فمن اغضبها فقد اغضبنی.»

(فاطمه پاره تن من است هر کس او را به غضب آورد مرا به غضب آورده.)

حافظ ابو موسی بن المثنی بصری متوفی سال ۲۵۲ قمری در معجم خود و ابن حجر عسقلانی در صفحه ۳۷۵ جلد ۴ الاصابه و ابویعلی موصلی در سنن طبرانی در معجم و حاکم نیشابوری در صفحه ۱۵۴ جلد سیم مستدرک و حافظ ابو نعیم اصفهانی در فضائل الصحابه و احفظ ابن عساکر در تاریخ شام و سبط ابن جوزی در صفحه ۱۷۵ تذکره و محب الدین طبری در صفحه ۳۹ ذخائر و ابن حجر مکیّ در صفحه ۱۰۵ صواعق و ابو العرفان الصبّان در صفحه ۱۷۱ اسعاف الراغبین نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله به دخترش فاطمه علیهاالسّلام فرمود:

«یا فاطمه ان الله یبغض لغضبک و یرضی لرضاک»

(ای فاطمه به درستی که خداوند غضب می کند به غضب تو و راضی

می شود به رضای تو.)

و محمد بن اسماعیل بخاری در صفحه ۷۱ صحیح(۱) در باب مناقب قرابه رسول الله از مسور بن مخرمه و نیز در صفحه ۷۵ نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«فاطمه بضعهمنی فمن اغضبها فقد اغضبنی.»

(فاطمه پاره تن من است هر کس او را به غضب آورد مرا به غضب آورده.)

از این قبیل اخبار درکتب معتبره خودتان مانند صحیحین بخاری و مسلم(۲) و سنن ابی داود(۳) و ترمذی(۴) و مسند امام احمد بن حنبل(۵) و صواعق ابن حجر و ینابیع الموده شیخ سلیمان بلخی حنفی و دیگران در فضائل فاطمه علیهاالسّلام بسیار رسیده است. چگونه این اخبار را جمع می کنید با آن اخباری که فاطمه از آنها غضبناک و ناراضی از دنیا رفت؟

۱- صحیح البخاری، ۵/۸۳ و ۹۶، ح۲۳۲ و ۲۷۸، کتاب فضائل اصحاب النبی، باب مناقب فاطمه. بخاری حدیث را این گونه نقل می کند: عن المسور بن مخرمه ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال: فاطمه بضعه منی، فمن اغضبها اغضبنی.

۲- صحیح مسلم، ۴/۱۹۰۳، ح ۹۴، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل فاطمه بنت النبی صلی الله علیه وآله قال رسول الله صلی الله علیه وآله «انما فاطمه بضعه منی، یؤذینی ما آذاها».

۳- سنن ابی داود، ۲/۲۲۶، ح ۲۰۷۱، کتاب النکاح، باب ما یکره ان یجمع بینهن من النساء. ابی داود حدیث را این گونه نقل می کند: عن مسور بن مخرمه حدث انه سمع رسول الله صلی الله علیه وآله ... فانما ابنتی بضعه منی یریبنی ما ارابها ویؤذینی ما آذاها.

۴- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۹۰، ح ۵، باب ۱۱ فصل ۳.

۵- ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۹۸، ح ۲۴۴، باب ۵۶. قندوزی حدیث رااین گونه نقل کرده: فاطمه بضعه منی یقبضنی ما یقبضها و یبسطنی ما یبسطها...

شیخ: این اخبار صحیح است ولی در باره علیّ کرم الله وجهه رسیده که چون خواست دختر ابی جهل را به عقد ازواج گیرد رسول خدا بر او غضبناک شد فرمود: هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزار داده و کسی که مرا آزار دهد مغضوب خداست ومرادش علی بوده است!

جواب از خطبه علی علیه السّلام با دختر ابی جهل

داعی: فرق بین انسان و انواع حیوانات، بسیار است. از جمله امتیازات کامله ای که انسان بر حیوانات دارد به دوقوه ای است که در مغز سر و نخاع او قرار داده شده است. یکی عقل و خرد و دیگری فکر است.

یعنی آن آدمی بر حیوان برتری دارد که در جمیع شؤون زندگی تحت راهنمایی فکر و عقل باشد به این معنی که هر چه شنید فوری مورد قبول ندهد بلکه ببرد در کارخانه فکر و عقل حلّاجی کند اگر عقل او را پذیرفت بپذیرد و الاّ ردّ نماید. لذا در قرآن مجید فرماید:

{فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذينَ هَداهُمُ اللّهُ وَ أُولئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ} زمر/۱۹

(بشارت ده (ای رسول خدا) آن بندگانی که چون سخن بشنوند و پیروی کنند نیکوتر آن را، آنان هستند که خدا آنها را به لطف خاص خود هدایت فرموده و هم آنان به حقیقت خردمندان عالمند.)

یک خبری را گذشتگان شما نقل نمودند بدون آن که در دستگاه با عظمت عقل، جرح و تعدیلش کنند. امشب هم شما روی عادت و تبعیت صرفه از گذشتگان، این جملات را می گویید بدون تفکر و تعقل. اینک مجبورم مختصرا

جوابی عرض کنم.

اولا علمای خودتان تصدیق نموده اند (چنانچه قبلا عرض شد) که علی مشـمول آیه تطیهر است. طهارت ذاتی دارد یعنی از هر رجس و کثافت و لهو و لعب و اخلاق رذیله منزه و مبرا می باشد.

و دیگر آن که در آیه مباهله خداونـد او را به منزله نفس پیغبمرصـلی الله علیه وآله خوانـده که لیله ماضـیه مفصـلا در این باب بحث نمودیم. از طرف دیگر بـاب علم رسول الله صـلی الله علیه وآله بوده است که به خوبی از قرآن و احکـام و دسـتورات آن خبر داشته و می دانسته که خداوند در آیه ۵۳ سوره احزاب فرموده:

{و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله}

(و نباید هرگز رسول خدا را (درحیات) وبعد از (وفات) بیازارید.)

چگونه ممکن است عقل باور کند آن حضـرت عملی کند که به واسـطه افعال و گفتار او رسول خداصـلی الله علیه وآله آزرده خاطر و غضـبناک گردد و چگونه عقل باور کنـد که مجسـمه خلق عظیم غضب کنـد بر کسـی که محبوب خداست آن هم در یک امر مباحی که خدا در قرآن مجید در آن امر تبعیضی قایل نشده و امر نکاح به حکم آیه ۳ سوره نساء:

{ فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ}

(به نکاح خود از زنان آرید آن کس که شما را نیکو و مناسب با عدالت است دویا سه یا چهار)

عمـومیت دارد بین انبیـاء و اوصـیاء و جمیع امت و اگر بر فرض امیر المؤمنین علیه السّـلام چنین خیـالی می کرد بر او جـائز بود شرعا و رسول اکرم صلی الله علیه وآله برای

یک امر مباحی هرگز غضب نمی نمود و چنین کلماتی نمی فرمود (اگر چه از اخبار شیعه استفاده می شود که بر امیر المؤمنین علیه السّلام جائز نبوده در حیاه حضرت زهرا علیهاالسّلام زنی دیگر اختیار نماید لکن ذکر این موضوع مناسب با مجلس مناظره نبوده).

پس هر انسان عاقل بعد از تفکر و تحقیق می فهمد که این حدیث از موضوعات اموی ها می باشد که اکابر علمای خودتان هم اعتراف به این معنی دارند.

بیان ابی جعفر اسکافی راجع به جعل اخبار زمان معاویه

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۳۵۸ جلد اول شرح نهج البلاغه(۱) از شیخ واستاد خودش ابی جعفر اسکافی بغدادی در این باب بیانی دارد و

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴/۶۳- ۶۵، خطبه ۵۶، (و من کلام له علیه السّلام لاصحابه) [فصل فی ذکر الاحادیث الموضوعه فی ذم علیّ] ابن ابی الحدید می نویسد: وذکر شیخنا ابو جعفر الاسکافی... ان معاویه وضع قوما من الصحابه و قوما من التابعین علی روایه اخبار قبیحه فی علی علیه السّلام تقتضی الطعن فیه و البرائه منه و جعل لهم علی ذلک جعلا یرغب فی مثله؛ فاختلفوا ما ارضا، منهم ابو هریره و عمرو بن العاص و المغیره بن شعبه و من التابعین عروه بن الزبیر فأسخطه، فخطب علی المنبر، و قال: لاها الله! لا تجتمع ابنه ولی الله و ابنه عدو الله ابی جهل! ان فاطمه بضعه منی یؤذینی ما یؤذیها فان کان علی یرید ابنه علی یرید ابنه ابی جهل فلیفارق ابنتی، و لیفعل ما یرد، او کلاما هذا معناه و الحدیث مشهور من روایه الکرابیسی. قلت: هذا الحدیث ایضا مخرج فی صحیحی مسلم و البخاری عن المسور بن مخرمه الزهری، و قد ذکره المرتضی فی کتابه المسمی «تنزیه الانبیاء و الأئمه» و ذکر انه روایه حسین الکرابیسی و انه مشهور بانحراف عن اهل البیت علیهم السّلام و عداوتهم و المناصبه لهم فلا تقبل روایته.

گوید: معاویه بن ابی سفیان جمعی از صحابه و تابعین را معنی نموده بود که جعل اخبار قبیحه در باره علی علیه السّلام بنمایند و آن حضرت را مورد طعن ومذمت قرار دهند تا مردم از آن بزرگوار بیزاری جویند. از جمله آنها ابوهریره و عمرو بن عصا و مغیره بن شعبه و از تابعین عروه بن زبیر و به بعض از آن اخبار مجعوله هم اشاره نموده تا می رسد به نام ابوهریره، گوید: ابو هریره کسی است که روایت نموده حدیثی را که معنای آن این است که علی علیه السّلام خواستگاری نمود دختر ابی جهل را در حیات رسول خداصلی الله علیه وآله آن حضرت بر او سخط و غضب نمود و بالای منبر فرمود: جمع بین دوست خدا و دشمن خدا نمی شود. فاطمه پاره تن من است، کسی که او را اذیت نماید مرا اذیت نموده، کسی که می خواهد دختر ابی جهل را بگیرد باید از دختر من دوری نماید.

آنگاه ابو جعفر اسکافی گوید: «و الحدیث مشهور من روایه الکرابیسی» یعنی این حدیث مشهور است به روایات کرابیسی؛ به این معنی که هر روایت بی اساس را کرابیسی می خوانند.

و ابن ابی الحدید گوید: این حدیث در صحیحین بخاری و مسلم از مسور بن محزمه الزهری روایت شده و سید مرتضی علم الهدی (که از اکابر مفاخر محققین علمای شیعه می باشد) در کتاب تنزیه الانبیاء و الأئمه گوید: این روایت از حسین کرابیسی رسیده و او مشهور است به انحراف از اهل بیت طهارت و از نواصب و دشمنان بزرگ آن خاندان جلیل بوده است و روایت او مورد قبول

نمی باشد.(۱)

زیرا بنا بر اخبار متکاثره ای که در کتب معتبره خودتان رسیده مبغض علی منافق است. منافق به حکم قرآن مجید اهل آتش می باشد، پس روایت او مردود است.

به علاوه بر اخبار در مذمت ایذاء کنندگان به فاطمه علیهاالسّلام فقط اختصاص به نقل از کرابیسی یا ابو هریره در خطبه ساختگی دختر ابی جهل نمی باشد بلکه اخبار بسیاری در این موضوع وارد است. از جمله خواجه پارسای بخاری در فصل الخطاب و امام احمد بن حنبل در مسند و میر سید علی همدانی شافعی در مودت سیزدهم از موده القربی حدیثی از سلمان محمدی نقل می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«حب فاطمه ینفع فی مأه من المواطن ایسر تلک المواطن الموت و القبر و المیزان و الصراط والحساب فمن رضیت عنه ابنتی فاطمه رضیت عنه

۱- شخیصت حسین کرابیسی در نزد احمد بن حنبل و یحیی بن معین نیز مردود است و او را در حدیث و قرآن نا آشنا بیان کرده است. حدثنا ابن ابی عصمه ثنا أحمد بن یحیی قال: سمعت ابا نصر بن عبد المجید یسأل احمد بن حنبل فقال: تعرف حسین الکرابسی؟ فقال: لا اعرفه عافاک الله. فقال: یا ابا عبد الله یزعم انه کان یناظرک عند الشافعی و کان معکم عند یعقوب بن ابراهیم بن سعد. فقال: لا اعرفه بالحدیث و لا بغیره» الکامل، ابن عدی، ۲/۳۶۵، ترجمه الحسین بن علی ابو علی الکرابیسی (۱۲۶/۴۹۵) «... حدثنا جعفر بن ابی عثمان الطیالسی، قال: سمعت یحیی بن معین، و قیل له: ان حسیناً الکرابیسی یتکلم فی احمد بن حنبل فقال: و من حسین الکرابیسی؟! لعنه الله...» (تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۸/۶۴ ترجمه ۴۱۳۹، الحسین بن علی بن یزید، ابو علی الکرابیسی) فقال لی ابو عبد الله (احمد بن حنبل)؛ ایاک ایاک و هدا الکرابیس لا تکلمه و لا تکلم من یکلمه اربع مرات او خمس مرات. «محقق»

و من رضـیت عنه رضـی الله عنهاو من غضب علیه ابنتی فاطمه غضـبت علیه و من غضـبت علیه غضبت الله علیه ویل لمن یظلمها ویظلم بعلها علیا و ویل لمن یظلم ذریتها و شیعتهما.»

(دوستی فاطمه نفع و فایـده می بخشـد در صد موضع و مکان که آسان ترین آنها مرگ است و قبر ومیزان و صـراط و حساب، پس کسـی که راضـی باشد دختر من فاطمه از او، من از او راضـی هستم و کسی که من از او راضی باشم خدا از او راضی می باشـد و کسـی را کـه فـاطمه بر او غضـب نمایـد من بر او غضـبناک می بـاشم و بر هر کس من غضـبناک بـاشم خداونـد بر او غضـبناک است. وای بر آن کس که ظلم کند به فاطمه و وای بر کسـی که ظلم کند بر شوهر و همسـرش علی و وای بر کسـی که ظلم کند بر ذریه و شیعیان علی و فاطمه علیهم السّلام).

برای شاهـد و نمونه کـافیست همین مقـدار از اخبـار که ذکر شـد. اینـک آقایان محترم بفرماییـد این اخبار صـحیح که درکتب معتبره یقین بسـیار است با اخباری که قبلا عرض کردم که اکابر علمای خودتان ماننـد بخاری و مسـلم و دیگران آورده اند که فاطمه بر ابی بکرعلمای خودتان مانند بخاری و مسلم و دیگران آورده اند که فاطمه بر ابی بکر و عمر غضبناک و ناراضی بود تا از دنیا رفت چگونه باید جمع کرد؟

حافـظ: این اخبـار صـحیح است و درکتب معتبره مـا بسـیار و مفصـل تر روایت شـده اولاـ: راجع به حـدیث کرابیسـی، راجع به خواسـتگاری علی کرم الله وجهه دختر ابی جهل را عقده ای بود در دل من و نمی توانستم باور کنم ولی خیلی ممنون شدم که امشب حل معما فرمودید.

اشکال در اینکه غضب فاطمه دینی نبوده و جواب آن

ثانیاَ: مراد از غضب در این اخبار، غضب دینی است نه غضب عادتی و این غضب فاطمه رضی الله عنها بر ابوبکر و عمر که در تمام کتب صحیحه ما رسیده غضب دینی نبوده؛ یعنی برای یک عمل خلاف مقررات دینی فاطمه علیهاالسّلام بر شیخین رضی الله عنهما غضب ننموده.

و البته هر کس فاطمه را به غضب دینی بیازارد قطعا مغضوب غضب خدا و پیغمبرصلی الله علیه وآله خواهد بود ولی این غضب فاطمه علیهاالسّلام یک نوع تغییر حالتی بوده است که هر انسان حساسی وقتی به هدف و مقصد خود نرسید در او پیدا می شود!

چون فاطمه رضی الله عنها درخواست فدک نمود و خلیفه موافقت به ردّ فدک ننمود بالطبع متأثر شد و آن ساعت غضبناک گردیده ولی بعدا همین غضب معمولی هم از دلش بیرون رفت و راضی شد به حکم خلیفه و دلیل بر رضایت آن بی بی مجلله همانا سکوت آنها بوده است و حتی علی کرّم الله وجهه وقتی هم خلافت رسید با قدرت و نفوذی که داشت فدک را ضبط ننمود و این خود دلیل قاطعی است که به حکم خلفای قبل راضی بوده است.!

داعی: مطالبی فرمودید که هر یک جواب مفصل دارد چون از وقت هر شب خیلی گذشته است و لو کسالتی در آقایان محترم نمی بینم ولی خوبست موافقت فرمایید جوابها بماند برای فردا شب.

(تمام اهل مجلس به صدا در آمدند و گفتند هرگز موافقت نداریم چون به جای حساس رسیده ایم تا نتیجه این مطلب بزرگ معلوم نشود نمی رویم.)

داعی: اطاعت می نمایم ولی از جواب مفصل به اقتضای وقت صرف نظر

ص: ۷۲۰

می نمایم فقط به مختصری می پردازم.

قلب و جوارح فاطمه مملوّ از ایمان بود

اولا: اینکه فرمودید غضب فاطمه صدیقه علیهاالسّلام غضب دینی نبوده بلکه هوایی بوده اشتباه نمودید و بدون تفکر و تحقیق و تأمل فرمودید برای آنکه در دستورات اخلاقی طبق آیات قرآنی و اخباری که از رسول اکرم صلی الله علیه وآله رسیده مؤمن کامل هرگز چنین غضبی نمی نماید تا چه رسد به فاطمه ممجّده به آیه تطهیر و آیه مباهله و سوره هل اتی.

و در کتب معتبره ما و شما بسیار رسیده که فاطمه علیهاالسّلام به مقام کمال ایمان رسیده مخصوصا رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«ان ابنتی فاطمه ملأ الله قلبها و جوارحها ایمانا الی مشاشها»(۱)

(خداوند متعال پرکرده است قلب و جوارح فاطمه دختر مرا از ایمان تا استخوان بالای شانه های او. کنایه از این که فاطمه غرق در ایمان است.)

غضب فاطمه دینی بوده

هرگز هیچ مؤمن ومؤمنه ای که علامت ایمانشان تسلیم به اوامر حق است چنین عملی را نمی نماید که وقتی حاکمی حکم به حق کند یعنی حکم خدا را جاری نماید بر او غضب نماید آن هم غضبی که با حقد و کینه توأم باشد و بر آن غضب باقی بماند تا دم مرگ حتی وصیت نماید نگذارید احدی از آن حکم

۱- . الثاقب فی المناقب، ابن حمزه، ص۲۹۱، ح۲۴۸، باب ۴، فصل ۳.

کننـدگان حق بر جنازه من نماز گذارند، اولا فاطمه ای که خداوند حکم به طهارت او می نماید هرگز ادعای دروغ ننماید که حاکم حکم علیه او بنماید.

ثانیـا: اگر غضب بی بی فقط تغییر حالتی بود بایستی زود زایل شود، مخصوصا بعـد از عـذر خواهی که از او نمودنـد بایستی از دلش بیرون برود چون که پیغمبرصـلی الله علیه وآله فرموه است: «المؤمن لیس بحقود» یکی از صـفات و علائم مؤمن آن است که حقـد و کینه روی عـادت و هوای نفس در دل نداشـته بـادش و نیز در خبر دارد که می فرمایـد: مؤمن اگر گرفتـار خطـائی گردد بیش از سه روز عداوت مؤمن را در دل نگاه نمی دارد تا چه رسد به فاطمه صدیقه طاهره ممجّده به آیه تطهیر که سـراپا غرق در ایمان بوده و از هر نوع ارجاس و کثافات اخلاق رذیله به شـهادت خداونـد متعال پاك و مبرا بوده هرگز حقود و کینه ور نبوده است.

و از طرفی اتفاق فریقین است که فاطمه علیهاالسّلام با حالت غضب و نارضایتی از ابوبکر و عمر از دنیا رفت.

پس معلوم می شود که غضب بی بی، دینی بوده که چون دید حکمی بر خلاف حکم خدا و پدربزرگوارش خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله صادر شده لذا غضب نموده به غضب دینی و این آن غضب است که موجب غضب خدا و پیغمبر است.

سکوت فاطمه موجب رضا نبود

ثالثاً: فرمودید سـکوت فاطمه علیهاالسّلام علامت رضای آن معصومه مظلومه بوده. ایضا اشتباه فرمودید. هر سکوتی که موجب رضا نمی شود. بعضی مواقع از شدت قدرت ظالم، مظلوم مجبور به سکوت می شود تا آبروی خود را در مقابل هو و

جنجال حفظ نماید و حضرت بی بی مظلومه فاطمه علیهاالسّلام راضی که نبوده به علاوه ناراضی و غضبناک هم از دنیا رفت. چنانکه عرض کردم اقوال اکابر علمای خودتان مخصوصا دو عالم بزرگ موثق شما بخاری ومسلم که نوشته اند:

«فغضب فاطمه علی ابی بکر فهجرته و لم تکلمه حتی توفیت.»(۱)

(غضب کرد فاطمه بر ابی بکر و از او دوری نمود و با او حرف نزد تا وفات نمود).

علی در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته

رابعا: فرمودید: «که چون علی علیه السّلام در دوره تصدی خلافت (ظاهری) فدک را تصرف نکرد و به بچه های فاطمه علیهاالسّلام نداد علامت رضاء به حکم بوده است» باز هم اشتباه فرمودید.

چه آن که آن بزرگوار در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته تا اقدام به هر کاری که می خواست بکند و یا حکم به حقی کند یا بدعتی را از میان بردارد به مجردی که اقدام به امری می نمود فریاد هایی بلندمی شد!

اگر آن حضرت فدک را به اولادهای فاطمه بر می گرداند، قطعا فرصت به

۱- بخاری این جریان را چنین روایت کرده است. «... فأبی ابوبکر ان یدفع الی فاطمه منها شیئا فوجدت فاطمه علی الی بکر فی ذلک فهجره فلم تکلمه حتی توفیت.» (صحیح بخاری، ۵/۸۲/ باب غزوه خیبر) مسلم این روایت را نقل کرده و در ادامه چنین آورده است: «لما توفیت دفنها زوجها علیّ بن ابی طالب لیلا و لم یؤذن بها أبا بکر وصلی علیها...» صحیح مسلم، ۵/۱۵۴، کتاب الجهاد و السیر، باب قول النبی صلی الله علیه وآله لا نورث... «محقق»

دست مخالفین مخصوصاً معاویه و اتباعش افتاده گفتارهای قبلی را که گفتند علی برای خود جرّ نفع می نماید ثابت نموده و خود را تقویت می کردند که علی بر خلاف طریقه ابو بکر و عمر رفتار نموده.

علاوه، صدور چنین حکمی از آن حضرت، مستلزم قدرت و آزادی در عمل بوده و حال آن که برای آن حضرت چنین نیرو و قدرتی نگذارده بودند که بر خلاف گفته و کرده سابقین خود بتواند رفتار نماید.

چنانچه در قضیه منبر و نماز تراویح معلوم شد. چون قبل از آن حضرت خلفای قبلی منبر را از محلی که رسول اکرم صلی الله علیه وآله گذارده بود برداشتند و جای او را عوض کردند. وقتی آن حضرت به مقام خلافت ظاهری مستقر شد خواست منبر را به جای اولی که رسول اکرم صلی الله علیه وآله گذارده بود، برگرداند. فریاد مردم برخواست و زیر

بار نرفتند که بر خلاف سیره شیخین عمل شود و لو مطابق عمل رسول الله صلی الله علیه وآله بوده؟!

همچنین مردم را از نماز تراویح به جماعت منع نمود. باز فریادها بلند شد که علی می خواهد بر خلاف حکم خلیفه عمر رفتار نماید.

نواب: قبله صاحب نماز تراویح چه بوده که علی کرم الله وجهه مردم را از جماعت آن منع نمود.

نمازتراویح

داعی: تراویح در لغت جمع ترویحه در اصل اسم برای جلسه می باشد، بعدها نامیده شده به جلسه و نشستن بعد از چهار رکعت نماز در شبهای ماه مبارک

ص: ۷۲۴

رمضان برای استراحت مردم و بعـدها نام چهار رکعت نماز مسـتحبی، در لیالی رمضان المبارک شـد (یا نام بیست رکعت نماز مستحبی در تمام شبها).

بـدیهی است در دیانت مقدسه اسـلامیه، فقط نمازهای فریضه و واجب را به جماعت می توانند بخوانند ولی نمازهای مسـتحبی ممنوع است؛ زیرا خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«ان الصـلاه بالليل فی شـهر رمضان من النافله فی جماعه بدعهو صلاه الضحی معصیه ألا فلا تجتمعوا شهر رمضان فی النافله و لا تصـلوا صـلاه الضـحی فانّ قلیلا من السـنه خیر من کثیر من بـدعه ألا و ان کل بدعه ضـلاله و کل ضـلاله سبیلها إلی سبیلها الی النار.»(۱)

(ای گروه مسـلمانان نماز نافله شـبهای ماه رمضان به جماعت بدعت است و نماز ضـحی بدعت و معصیت می باشد. مردم نماز نافله شـبهای ماه رمضان را به جماعت نخوانید و نیز نماز ضـحی نخوانید. پس به درستی که عمل کمی که مطابق با سنت پیغبر باشـد بهـتر است از عمـل بسـیاری که بـدعت باشـد. بدانیـد هر بـدعتی ضـلالت است و هر ضـلالتی راهی است به سوی آتش جهنم.)

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۲/۲۸۲، خطبه ۲۲۳، (و من کلام له علیه السّلام فی شأن عمر بن الخطاب رضی الله عنه طعن ۱۰) ابن ابی الحدیـد این گونه نقل می کنـد: «أیها الناس إن الصـلاه باللیل فی شـهر رمضان من النافله جماعه بدعه وصـلاه الضحی بدعه ألا فلا تجتمعوا لیلا فی شهر رمضان فی النافله ولا تصلوا صلاه الضحی فان قلیلا فی سنه خیر من کثیر فی بدعه ألا وإن کل بدعه ضلاله وکل ضلاله سبیلها فی النار»

شبی عمر در دوره خلافت سال۱۴ هجری وارد مسجد شد، دید چراغ هایی روشن ومردم جمع شده اند. پرسید: چه خبر است؟ گفتند: مردم جمع شده اند برای نماز تطوع به جماعت گفت: «بدعه و نعمت البدعه» این عمل بدعت است ولی نیکو بدعتی است!

بخاری در صحیح(۱) از عبد الرحمن بن عبدالقاری نقل می نماید که خلیفه چون دید مردم نماز را متفرق می خوانند، گفت: به جماعت نماز را بخوانند بهتر است و امر کرد اُبی بن کعب با آنها نماز را به جماعت گذارد. شب بعد که به مسجد آمد دید امر را اجراء نموده و به جماعت می خوانند گفت: «نعم البدعه هذه» یعنی خوب بدعتی است این بدعت!

از آن زمان این علم معمول بود تا زمان خلافت مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام حضرت این عمل را منع نمود(۲) که چون در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله معمول نبوده

ص: ۷۲۶

۱- صحیح بخاری، ۳/۱۰۰۰، ح ۲۶۵، کتاب صلاه التراویح، فضل من قام رمضان. بخاری حدیث را این گونه نقل می کند: عن عبد الرحمن بن عبد القاری انّه قال: خرجت مع عمر بن الخطاب لیله فی رمضان إلی المسجد فإذا الناس أوزاع متفرقون یصلّی الرجل لنفسه ویصلّی الرجل فیصلّی بصلاته الرهط، فقال عمر: إنّی أری لو جمعت هؤلاء علی قارئ واحد لکان أمثل، ثمّ عزم فجمعهم علی أبی بن کعب، ثمّ خرجت معه لیله أخری والناس یصلّون بصلاه قارئهم، قال عمر: نعم البدعه هذه...
۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۲/۲۸۳، خطله ۲۲۳، (و من کلام له علیه السّلام فی شأن عمر بن الخطاب طعن ۱۰) می نویسد: قد روی أن أمیر المؤمنین علیه السّلام لما اجتمعوا إلیه بالکوفه فسألوه أن ینصب لهم إماما یصلی بهم نافله شهر رمضان، زجرهم وعرفهم أن ذلک خلاف السنه فترکوه واجتمعوا لأنفسهم وقدموا بعضهم فبعث إلیهم ابنه الحسن علیه السّلام فدخل علیهم المسجد ومعه الدره فلما رأوه تبادروا الأبواب وصاحوا: وا عمراه...

بلکه ممنوع بوده نباید عمل شود.

تا زمانی که به کوفه تشریف آوردند، اهل کوفه از آن حضرت درخواست نمودند که امامی برای ایشان معین فرماید که نافله شبهای رمضان را به جماعت بخوانند حضرت آنها را منع از آن عمل به جماعت نمود با وجودی که حضرت منع نمود چون عادت کرده بودند، متنبه نشدند. همین که حضرت تشریف برد جمع شدند یک نفر را از خودشان به امامت برقرار نمودند که نماز را به جماعت بخوانند. فوری خبر به حضرت رسید فرزند بزرگ خود حضرت امام حسن علیه السّلام را طلبید. فرمود: تازیانه بردار و با آن جمعیت را منع نما از آن که نماز نافله را به جماعت بخوانند چون مردم حال را بدان منوال دیدند ناله و فریادشان بلند شد که ای وای علی آمده ما را از نماز منع می نماید!

با آن که خود می دانستند زمان رسول خداصلی الله علیه وآله چنین نمازی معمول نبوده و در زمان عمر معمول بوده، زیر فرمان و دستورات مولاناعلیه السّلام نرفتند با این که مطابق دستور پیغمبر اکرم بود!

پس چگونه آن حضرت می توانست فدک را به اولادهای فاطمه بدهد؟ اگر این عمل را می کرد و می فرمود ظلماً غصب شده باید به وراث مظلومه برگردد، فوری فریادها بلند می شد که علی بن ابی طالب علیه السّلام مایل به دنیا است حق مسلمانان را به نفع اولاد های خود ضبط نموده. لذا ناچار صبر را کما فی السابق پیشه نمود چون صاحب حق هم از دنیا رفته بود احقاق حق را گذارد تا احقاق کننده حقوق خلایق امام زمان مهدی آل محمد بیاید و حق آنها را بگیرد.

پس سکوت آن حضرت هم دلیل بر رضای به حکم نبوده و اگر آن حضرت

عملیات خلفای قبل از خود را در امر فدک حق می دانست اولا: با آنها محاجّه نمی فرمود و ثانیاً: درد دل و اظهار نارضایتی نمی کرد و خدای حکم علی الاطلاق را حکم قرار نمی داد.

چنانچه در نهج البلاغه(۱) است ضمن نامه ای به عثمان بن حنیف انصاری که عامل آن حضرت و حکمران در بصره بود درد دل می کند، می نویسد:

«کانت فی ایدینا فدک من کل ما اظلته سماء فشحّت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرین و نعم الحکم الله.»

(از تمام آنچه آسمان بر آن سایه افکنده است (از مال دنیا) فدک در دست ما بود که گروهی (خلفاء قبل) بر آن بخل ورزیدند (و از دست ما گرفتند) و دیگران (فاطمه و اولادهایش) بخشش نموده از آن گذشتند و خداوند نیکو حاکم و داوری است. (که بین حق و باطل حکم خواهد نمود)).

و این که فرمودید: فاطمه مظلومه علیهاالسّلام در آخر عمر راضی شد و از آنها گذشت. باز هم خیلی اشتباه فرمودید، چه آنکه چنین امری هرگز صورت وقوع پیدا نکرد چنان چه در اخباری که قبلاً عرض شد، ثابت نمودیم که آن بی بی مظلومه تا دم مرگ به حال نارضایتی وغضب باقی بود.

عیادت ابی بکر و عمر از فاطمه علیهاالسّلام

اینک هم برای خاتمه عرضم خبر دیگری برای اثبات مطلب به عرضتان

ص: ۷۲۸

۱- نهج البلاغه، ص۹۶۷، آمده ۴۵، (و من کتاب له علیه السّلام الی عثمان بن حنیف)

می رسانم که ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبه دینوری متفی در سال ۲۷۶ هجری در صفحه ۱۴ جلد اول تاریخ الخلفاء الراشیدین معروف به الامامه و السیاسه(۱) و دیگران از علماء شما از قبیل ابن ابی الحدید(۲) و غیره در کتب معتبره

خود نقل نموده اند که «قال عمر لابی بکر انطلق بنا الی فاطمه فانا قد اغضبناها» یعنی عمر به ابی بکر گفت: بیا با من برویم به سوی فاطمه زیرا که ما او را به غضب آورده ایم (و در بعض اخبار است که ابی بکر به عمر گفت: با من بیا برویم و ظاهرا این صحیح است.) خلاصه با هم رفتند درب منزل فاطمه مظلومه، بی بی اجازه ملاقات نداد. علی علیه السّلام را واسطه قرار دادند، بی بی در جواب علی علیه السّلام ، سکوت کرد. آن حضرت به همین مقدار اکتفاء کرده، اجازه ورود داد. وارد شدند، سلام کردند. بی بی مظلومه رو به دیوار کرد. ابی بکر گفت: ای حبیبه رسول خدا به خدا قسم خویشی رسول الله را دوست تر دارم از خویشی خودم و تو را از دخترم عایشه بیشتر دوست می دارم. ای کاش بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله مرده بودم. من قدر و شرف و فضل تو را از همه بهتر می دانم و ا گر تو را از حق ارث منع کردم از جانب آن حضرت بوده که خودم شنیدم فرمود: «لا نورث ما ترکناه

۱- الامامه والسیاسه، ابن قتیبه، ۱/۲۰، کیف کانت بیعه علیّ بن ابی طالب.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۸۱، نامه ۴۵ (و من کتاب له علیه السّلام الی عثمان بن حنیف..) فصل ۳، فی ان فدک هل صحّ کونها نحله رسول الله صلی الله علیه وآله لفاطمه ام لا؟ ابن ابی الحدید می نویسد: و صرحت بذلک و عهدت فیه عهدا بعد ان کان استأذنا علیها فی مرضها لیعوداها، فأبت ان تأذن لهما، فلما طالت علیهما المدافعه رغبا الی امیر المؤمنین علیه السّلام فی ان یستأذن لهما، و جعلاها حاجه الیه و کلمها علیه السّلام فی ذلک. و الح علیها، فأذنت لهما فی الدخول، ثم اعرضت عنهما عند دخولهما و لم تکلمها.

فهو صدقه.»

حضرت فاطمه علیهاالسّلام به امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: من حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه وآله به یادشان می آورم، شما را به خدا قسم آیا نشنیدید از آن حضرت که فرمود:

«رضا فاطمه من رضای و سخط فاطمه من سخطی فمن احب فاطمه ابنتی فقداحبنی و من ارضی فاطمه فقد ارضانی و من اسخط فاطمه فقد اسخطنی(۱)»

(رضای فاطمه رضای من است و سخط فاطمه از سخط من است پس هر کس دوست بدارد دختر من فاطمه را مرا دوست داشته و هر کس راضی بدارد فاطمه را مرا راضی داشته و هر کس به خشم آورد فاطمه را به تحقیق مرا به خشم آورده.)

«قالا نعم سمعناه من رسول الله صلی الله علیه وآله» گفتند: بلی شنیدم از رسول خداصلی الله علیه وآله این کلمات را آنگاه بی بی مظلومه فرمودند:

«فانی اشهد الله و ملائکه انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی و لئن لقیت النبی صلی الله علیه وآله لاشکونکما الیه.»

(خدا و ملائکه را شاهد و گواه می گیرم شما دو نفر رضای خاطر مرا فراهم ننمودید بلکه به خشم آوردید. اگر پیغمبر را ملاقات کنم شکایت شما دو نفر را خواهم نمود.)

ابی بکر از کلمات و بیانات بی بی دلتنگ و گریان شد و گفت: به خدا پناه می برم از سخط تو و سخط آن حضرت. آنگاه فاطمه با ناله فرمود:

۱- الامامه والسیاسه، ابن قتیبه، ۱/ ۲۰، کیف کانت بیعه علی بن ابی طالب.

«و الله لأدعون علیک فی کل صلاه اصلیها ثم خرج باکیا»

یعنی به خدا قسم در هر نمازی بر تو نفرین می نمایم ابی بکر از شنیدن این کلمات با چشم گریان بیرون رفت. مردم اطرافش راگرفتند دلداریش می دادند گفت: وای بر شما، همه خوشحال به خانه های خود پهلوی عیالاتتان می روید، مرا واگذارید لا حاجه فی بیعتکم اقیلونی بیعتی(۱) هیچ احتیاجی به بیعت شما ندارم مرا واگذارید به خدا قسم میل ندارم بیعت من بر گردن مسلمانی باشد بعد از آنچه دیدم و شنیدم از فاطمه علیهاالسّلام انتهی.

پس از این قبیل اخباری که اکابر علمای خودتان نوشته اند معلوم می آید که فاطمه مظلومه از ابی بکر و عمر تا دم مرگ غضبناک و ناراضی بود و با دل پر غصه از دنیا رفت و ابدا رضایت از آنها پیدا ننمود!

دفن فاطمه در شب

بالاترین دلیل بر غم و غصه بی بی مظلومه و نارضایتی او از وضیع و شریف امت آن است که به همسر خود مولانا امیر المؤمنین علی علیه السّلام وصیت نمود:

« لا یشهد أحد جنازتی من هؤلاء الذین ظلمونی وأخذوا حقی، فإنهم عدوی وعدو رسول الله صلی الله علیه وآله، ولا تترک أن یصلی علی أحد منهم ولا من أتباعهم، وادفنی فی اللیل إذا هدأت العیون ونامت الابصار.»(۲)

۱- الامامه والسیاسه، ابن قتیبه، ۱/۲۰، کیف کانت بیعه علیّ بن ابی طالب علیه السّلام. شایان ذکر است که این عبارت در مجلس ششم مفصل بررسی شده است.

۲- روضه الواعظین، فتال نیشابوری، ۱/۱۵۱، مجلس فی ذکر وفاه فاطمه.

(نبایـد احـدی از این مردمـانی که به من ظلم نمودنـد و حق مرا گرفتنـد بر جنـازه من حاضـر شونـد؛ زیرا که آنها دشـمن من و دشـمن رسول خداصـلی الله علیه وآله هسـتند و نگـذار احـدی از این جماعت ونه از اتباع آنها بر من نماز بگذارند و همین که شب شد و دیده ها به خواب رفت مرا دفن نما)

چنانچه بخاری درصـحیح(۱) گویـد: وصـیت فـاطمه را علی عملی نمـود و شـبانه او را دفن نمودنـد هر چنـد تفحص کردنـد و جستند نیافتند که در کجا فاطمه را دفن نمودند.

دردهای دل فاطمه تا قیامت تأثر آور است

بالاتفاق این مطلب ثابت است که فاطمه طاهره علیهاالسّلام را حسب الوصیه خودش شبانه دفن نمودند.

آقایـان محترم شـما را به خـدا انصـاف دهیـد، پیغمبری که برای سـعادت و عظمت امت آن همه زحمـات طاقت فرسا بکشـد و هستی حیـات خود را در راه خوشـی و راحتی این امت به کـار برد، وقت مردن یک دختر از خود به یادگار بگـذارد و آن همه سفارشـات هم لیلًا و نهاراً و سـراً و جهراً بنمایـد که درکتب معتبره اکابر علمای خودتان هم پر است که فرموده: فاطمه پاره تن من است ودیعه و امانت من است مانند من از او نگهدای کنید کاری نکنید که از شـما ناراضی بشود که اگر او از شما ناراضی شد من از شما ناراضی خواهم بود.

۱- صحیح بخاری، ۵/۲۵۲، ح ۷۰۴ کتاب المغازی، باب غزوه خیبر. بخاری حـدیث را این گونه نقل می کند: عاشت بعد النبی صلی الله علیه وآله سته أشهر فلما توفیت دفنها زوجها علی لیلا ولم یؤذن بها أبا بکر و صلی علیها.

که میر سید علی همدانی فقیه شافعی در موده القربی[(۱)] گوید: پیغمبر خاتم صلی الله علیه وآله فرمود: من محاکمه سخت می کنم روز قیامت با کسانی که فاطمه را آزار نمایند. رضای فاطمه رضای من است. وای بر آن کسی که من از او ناراضی و غضبناک باشم.

آنگاه این امت هیچ اعتنایی به دستورات و توصیه و سفارشات آن حضرت ننمایند به قدری او را اذیت نمایند و حق ثابت او را ببرند و چنان غصه دار بشود که در عین شباب و ناکامی بنالد و بگوید:

صبت عليَّ مصائب لو انها

صبت على الأيّام صرن لياليا[(۲)]

(آن قدر مصیبت بر من ریخته شده که اگر بر روزها ریخته می شد تمام شب ها تار می گردید.)

از فشار مصائب و غم و غصه و اندوه آن بی بی مظلومه ناکام عزیز کرده و محبوب رسول خداصلی الله علیه وآله از درگاه حق تعالی پیوسته تقاضای مرگ می نمود که

۱- موده القربی، سید علی همدانی موده ۱۳ (بااستفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۳۳۲، ح۹۷۰، باب ۵۶،) همدانی این حدیث را این گونه نقل می کند: عن سلمان رفعه قال رسول الله صلی الله علیه وآله: یا سلمان من أحبَّ فاطمه ابنتی فهو فی الجنه معی و من ابغضها فهو فی النار ... یا سلمان ویل لمن یظلمها و یظلم بعلها علیاً، و ویل لمن یظلم ذریتهما و شیعتهما.

۲- الاتحاف بحب الاشراف، ابن عامر شبراوی، ص۳۳، باب ۲ فی اخبار الامام الحسن اخیه الامام الحسین علیه السّلام و نیز ابن حجر عسقلانی در سبل الهدی و الرشاد، ۱۲/۳۳۷، فی دفنه و من دفنه، فتال نیشابوری در روضه الواعظین، ص۷۵، مجلس فی ذکر وفاه سیدنا و مولانا، ابن صباغ مالکی در فصول المهمه، ۱/۶۷۲، فصل اول، فصل فی ذکر بتول.

اللهم عجل وفاتی سریعا(۱) عاقبت هم وصیت کند جنازه مرا شبانه به خاک بسپارید و احدی از مخالفین مرا نگذارید بر جنازه من حاضر شود و نماز بر من بگذارد.

آقایان محترم منصانه قضاوت کنید آیا این قضایا از رضای فاطمه مظلومه علیهاالسّلام بوده یا از شدت غیظ آن بی بی مظلومه؟ آن گاه جمع بین اخبار نموده حقیقت را آشکار مشاهده نمایید.

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم

که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

«در این بیانات همگی اهل مجلس گریان بودم مخصوصا جناب حافظ که سر به زیر افکنده و پیوسته قطرات اشک بر دانش جاری و به کلمات استرجاع و استغفار مشغول و از آن شب به بعد دیگر به سخن نیامد. معلوم بود بسیار متأثر و دلایل منطقی ما ایشان را که عالمی منصب بودند منقلب نمود که معناً با قبول تشیع حزن و اندوه به خود گرفت جای گرفت. چای آوردند؛ احدی نخورد سه ساعت بعد از نیمه شب مقارن اذان صبح مجلس خاتمه پیدا نمود.

۱- سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ۱۲/۲۸۸، فی دفنه.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

